« بسم الله الرحمن الرحيم»

السلام علیک یا رقیّه بنت الحسین ابن علی ابن ابیطالب

« دختری برتر از عیسی »

و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید

جمال مظاهری

باز مرغ دل من ناله و افغان دارد

خاطر غم زده ای حال پریشان دارد

ماتم و درد و الم همچو غریبان دارد

گویی بار دگر یاد یتیمان دارد...

گاه گاهی بکند زمزمه از شام خراب

که نماید جگرم ز آتش اندوه کباب

پای اطفال ستم دیده پر از آبله بود

وه که آن روز چه غوغا و عجب ولوله بود

یکی از داغ جوان دیگری از مرگ پدر

این یکی اشک فشان و آن دگری مرثیه گر

جای آن داشت که افلاک نیفتد به زمین

چون که شد زینب سودازده ویرانه نشین

دختر پیر خرابات به ویرانه نشست

هاتفی گفت دل اهل سماوات شکست

ناله می کرد رقیه ز غم بی پدری

گریه می کرد همی از الم در به دری

گفت بابا به خدا بعد تو من خوار شدم

به غریبی به اسیری به سرکوچه و بازار شدم

بس روان پای برهنه به سرخوار شدم

هر زمان روی تو را طالب دیدار شدم

فهرست

مقدمه

روز دوشنبه ۲۸ صفر سال۱۴۴۶ خواب دیدم در هنگام اذان مغرب که, در صحن و سرای حرم رضوی هستم و دقیقا روبروی ضریح امام رضا و در پشت پنجره فولاد قرار دارم و اتاقکی که بالای پله ها قرار دارد به من تعلق دارد و در حال نوشتن متنی در دفتری سرمه ای رنگ هستم و جعبه های سیگارم هم کنار دستم بود و زنی چادری بالای سرم بود, بعد آمدم به صحن رضوی و دستگاه پولی در دست بود که رقم نه میلیارد روی آن نوشته بود. وقتی بیدار شدم فهمیدم به زیارت امام رضا می روم ان شاءالله و همچنین باید کتابی را که قبلا نیت کرده بودم را بنویسم، دفتری که سرمه ای رنگ بود را چند روز قبل برای حضرت رقیّه دختر و شاهزاده سه ساله ارباب عالم, حضرت حسین ابن علی کنار گذاشته بودم و نام ایشان را در آن نوشته بودم. امروز که در حال نوشتن این متن هستم, شام شهادت سلطان علی ابن موسی الرضا و شب اول ماه ربیع سال۱۴۴۶ است که در همان مکان از مسجد گوهر شاد, روبروی ضریح و پشت به قبله نشسته ام و در حال نوشتن این متن هستم. امروز هم چند پرچم و چند علم دیدم که فقط نام حضرت رقیّه در آن ها بود و هیچ یک از اسامی دیگر را ندیدم.

حتی عدد اتاق ۳۱۵ بود که ابجد نام حضرت رقیّه است و اینکه به علمی, از علم های آن مراسم عزاداری گیر کردم که فقط نام حضرت رقیّه را در مرکز آن قرار داده بودند. هر چند شروع ماه صفر هم مانند این خواب بوده است و نام حضرت رقیه و امام رضا علیه السلام در شروع و پایان ماه صفر, شاید معنی خاصی دارد که هنوز من نمی دانم. می دانم جفت و طاقی می سازد و نوعی تصریف است, که خواص و علائم خاص خود را دارد.

علت اینکه من در مورد حضرت رقیه کتابی نوشتم و از قبل قصد داشتم بنویسم, دو علت بوده است. یکی اینکه جواب معاندین و شکاکین و منحرفینی چون رحیم پور ازغدی و یا مطهری را داده باشم و علت دیگر این است که حدود دو سال پیش, در آبان ماه سال ۱۴۰۱, بعد از حمله ای که در خیابانی در شهر رشت به من شد, وقتی به اصفهان آمدم و زخمی و کوفته و با بدن کبود, چند روزی در خانه خوابیده بودم, در خواب می شندیم که امام حسین علیه السلام به من فرمود, اگر تو روزی کسی شوی, برای محبت سه ساله من چه می کنی؟

البته من امام حسین را در خواب نمی دیدم و فقط صدای ایشان را می شنیدم. می دانم این ندیدن, ناشی از عیبی در درون من است ولی شنیدن چنین صدایی خود برای من کافی است و البته شاید در کتابی جواب دهم که شیاطین نمی توانند در خواب به ظاهر و سیما و شبیه و صدای امامان خود را مشبه کنند, یا آن را ادعا کنند, چون اجازه اینکار ندارند. من نیت کردم که در آن روز, هم یک کتاب در دفاع از اعتقاد به سه ساله امام حسین بنویسیم و هم گنبد مزار آن بزرگوار را طلائی کنم. البته این کار دو سال معطل مانده بود و فقط برخی از منابع را جمع آوری کرده بودم, تا اینکه من در این روز شهادت امام حسن علیه السلام و همچنین شهادت نبی اکرم به این کار از طرف امام رضا امر شوم.

روز شهادت امام حسن مجتبی در حال خواندن سخنان آن حضرت بودم که به واقعه تبعید ابوذر غفاری به ربذه رسیدم, که در آن موضوع سخن امام حسین به اباذر, رمز گشایی بزرگی برای من کرد. امام حسین در بدرقه ابوذر که از طرف عثمان ملعون برای همگان منع شده بود, به ابوذر فرمودند که خداوند می تواند و قادر است که همه این ها تغییر دهد و او هر روز در شأنی است, اما صبر تو بر این مصائب, نزد خداوند ماجور خواهد

بود. و به دلیل اینکه کتابی در مورد علم امام را شروع کرده بودم, بعد از آخرین سفرم به مشهدالرضا در ابتدای ماه صفر, این سخن مرا به یاد این قاعده عظیم انداخت, که امام حسین آن نوری است که تغییر ایجاد می کند و ورق تقدیر را بر می گرداند و آن جلوه الهی و وجه الهی است, خداوند آینده را در ید او قرار داده است و یدالله مبسوطه اوست. اشک در چشمانم حلقه زد و از اما حسین تعبیری را برای خود آرزو و دعا نمودم, که با دیدن این خواب امید یافتم که مورد پذیرش واقع شده است.

و اما این کتاب, در این کتاب سعی و هدف و نتیجه ما, چیزی جز جمله به نظام تبشیری صلیبی اروپا نیست, که جاسوسان و خائنانی را از کورترین و دورترین ده کورهای مملکت ما مثل ازغند, به بهائی ناچیز می خرند و آنان را به اسم عالم و مجتهد و دانشمند و روشنفکر و لامپ بر سر و LED الوجه, به ما قالب می کنند. ناله های شیطان و عرعر آن, از زبان این جاسوسان تبشیری صلیبی, علیه قداست و صداقت ائمه ما و فرزندان آن ها بلند می شود و علیه حضرت محسن ابن علی ابن ابیطالب سرالله اکبر و حضرت رقیه بنت الحسین که در برآوردن حوائج گوی سبقت را از عیسی ناصری علیه السلام ربوده است و علیه دیگر بزرگواران ما از امام زادگان جلیل القدر, تا حتی علیه مقابر و ضرایح و ابواب و بنای حرم های آنان سخن بگویند.

بعد همین جاسوس تبشیری صلیبی مسیحی بیاید, در مورد ناقوس حرم رضوی به دروغ گزافه گویی و گنده گویی کند, که ناقوس از مسیحی هاست و جاسوسان مسیحی آن را آورده اند و مسیحیت از این ناقوس در حرم خوشحال است و من در حال دفاع از اسلام هستم, حال اینکه این دروغ گو که خود جاسوس و مزدور آن هاست, رحیم پور ازغدی خائنی است که منکر اصول و اعتقادات شیعه است و توهین های بسیاری را علیه شیعه و بزرگان آن و اعتقادات آن گفته است. آن مسیحی هم اگر چنین گفته است چون می

ترسد, دیگر مسیحی ها ببینند که ادامه مسیر عیسی, به خاندان محمد صلی الله علیه و آله رسیده است و می ترسند که بیان شود شباهت های ادیان ابراهیمی بسیار است.

و از آنجا که حق با قدمت است و قدیمی تر معتبر است و آنچه حادث است و جدید است به سرعت و گمراهی نزدیک تر است, امثال این افرادی که قصد شک و شبهه و تردید, در اصول اعتقادات شیعه، حب به امام، توسل به امام و حاجت روایی به واسطه امام، و یا عزاداری و برپائی جشن برای امام را دارند, همگی خائنان تبشیری صلیبی هستند که باید اعدام گردند. اگر دقت کنید همه این ها از زمان ورود انگلیسی ها به ایران و دنیای اسلام و شیعه سر برآورده اند و قبل از آن نبوده اند. ولی باز از زبان همین ها می شنوید که با دروغ بزرگ تری (بزرگ تر از اینکه این ها دیندار هستند و مدعی دینداری هستند) می گویند که اعتقادات شیعه و مراسم آن کار انگلیسی ها, در دوره استعمار بوده است و قمه زنی و روضه و زیارت و امام زاده و... کار آن هاست!!! فقط خر و الاق قبول می کند اما آنکه در اعتقادات خود چون شیر است آن ها را می درد.

من نمی توانم به دلیل ملاحضاتی که فعلا درگیر آن هستیم, همه آن دروغ هایی را که آنان برای ما ساخته اند و تعداد کثیری از مردم آن را قبول کرده اند را برای شما بازگو کنم, ولی همین قدری را برایتان می گویم که نظام تبشیری با ابزارهای مختلفی در طی دو قرن اخیر, از جمله انجمن میکده, گروه های فراماناسونری، مسیونر های تبشیری چون همفر و... و خائنانی چون جمال افغانی (جمال الدین اسدآبادی) ،اقبال لاهوری، محمّد علی مکرم مفعول لواط، شریعت سنگلجی, قلمداران سنی، سید اسدالله استر آبادی، صوراسرافیل بهائی، سر محمّد علی باب انگلیسی، طاهره قره العین فاحشه و ... اقدام به تغییر در نظام های شاهنشاهی و حکومت های دنیای اسلام کرده اند و به دنبال ترویج

دین خود و تضعیف دین ما از طریق اعمال نفوذ بر جاهلان و ضعیفان عقلی و اعتقادی در بین شعیه بوده اند.

تبشیری ها (مسیونرها) گروهی هستند که در تمام دنیای غرب و شرق, برای گسترش فرقه ضاله ی خود, که تفسیر انحرافی و بدعتی پولسی, از مسیحیت حضرت عیسی علیه السلام است و به قصد تملک زمین ها و منابع و استثمار ملت ها و افراد و به بردگی کشیدن آن ها فعالیت می کنند. آن ها در این راستا نظام های متنوع و گسترده ای از تبلیغات، فعالیت های اقتصادی, نظامی, جاسوسی و حکومتی و زنجیره ای از سازمان های بین المللی ساخته اند. اما در مورد تسلط بر ما, برای آن ها مشکلی وجود دارد!! عیسی و معجزه هایش برای یک شیعه مسلمان جالب نیست!!!! جذاب نیست, آنگونه که برای قوم های وحشی و بربر آفریقا و یا بت پرستان شرقی جذاب و ندیدنی بوده است.

عیسی که در داستان این صلیبیون پولسی، پسر خدا است و خدا در آن داستان, یکی از سه نفر است, نه تنها جذاب نیست, بلکه معیوب هم است. چرا که فهم یک مسیحی صلیبی, از خدا و صفات او, وقتی خدا را سه تا می داند و حتی خداوند سومی در سه تایی است و پسرش را کشتند علی رغم میل و خواسته او, یک فهم کودکانه است و یک نوع تفکر مضحکانه است!!! که برای شیعه مرتضی علی که در اعلی مدارج فهم و تجربه از صفات و تجلی الهی بزرگ شده است، مسخره است و اصلاً این چنین چیزی را نمی توان نزد یک شیعه, برای آن نام فهم و تفکر گذاشت. زیرا اینگونه بودن مسیحیان, برای ما حکم این را دارد که مسیحی ها بربرهای وحشی ای هستند, که قوه فهم و ادراکی ندارند و یا ادراک پایینی دارند و در جهالتی به سر می برند, که نمی توانند از آن با خبر شوند, چه اینکه از آن بیرون بیایند.

از طرف دیگر شنیدن معجزات عیسی مسیح علیه السلام, که با اینکه او برای ما یقیناً پیامبری واجب التکریم و صاحب احترام است, باز برای ما آنقدر داستان بزرگی نیست. چرا که ما روز و شب و ماه و سال را در اینگونه معجزات و کرامات زندگی می کنیم, که از سوی امام و امام زادگان و قبور و حتی بنای حرم های آن ها و پنجره های فولادی دیده ایم و نه اینکه فقط شنیده باشیم.

آنچه که ما از در و دیوار حرم ها و ضریح ها دیده ایم, صدها مرتبه بزرگ تر است از آنچه که از عیسی ناصری این صلیبیون شنیده ایم. دختر سه ساله امام حسین ما، فقط با نامش و نه حتی با ضریح و حرمش که از دسترس ما خارج است و در سرزمین دیگری و در دست دشمنان قرار دارد, معجزه های عجیب و غریبی نموده است, به طوریکه در جای جای سرزمین شیعیان و حتی روستاهای دور افتاده, از توسل به نام او و گریه در مراسم عزای او, حاجت روایی و شفا رخ داده است. و بزرگی ماجراهای شفایافتگان اعتقاد به این دختر سه ساله به تنهایی, برکل شفایافتگان عیسی, از دو هزار سال پیش تا کنون سروری و حکومت می کند.

داستان عیسی ناصری نه در نوع و اعتقاد تثلیث گونه و نه در حاجت روایی و شفادهی و معجزات و کرامات و نه در سندیت و نه در ملموس بودن تاریخی و نه حتی در مصائب و فدا شدن و قربانی شدن در راه خدا, هیچ برتری و بزرگی نسبت به مصائب و معجزات و کرامات این دخترسه ساله امام حسین ندارد و نخواهد داشت, چه برسد به امام های شیعه که به عدد دوازده ستاره پر نور، شب تاریک جهالت را نورانی کرده اند و آن را از بین برده اند.

در این شکستی که برای داستان عیسی ناصری که آلوده به بدعت های پولسی و نسطوری و کنستانتینی شده است, نسبت به ماجرای شیعه و وقایع آن وجود دارد, به زعم صلیبیون و پاپ ها یک راه حل بیشتر وجود ندارد و آن هم ایجاد شک و تردید و ریب و بی تفاوتی در مردمان ما, نسبت به این بزرگواران است.

(شب اول ماه ربیع قبل از اذان صبح در حرم خوابیدم, نزدیک همانجایی که در خواب دیده بودم یعنی شبستان گرم، گویی تمام خواب را بیدار بودم و اطرافم و اتفاقات آن را می دیدم, و می دیدم که امام رضا, دارد تمام این لحظات را با اراده خود می سازد و آنچه که او می خواهد را من نیز می فهمیدم و بعد در لحظه ای متصل به اراده او, همان اتفاقات ساخته می شد.)

سرکردگان این صلیبیون, همه وقایعی که در طی تاریخ رخ داده است را محو نموده اند و سعی در تغییر آن دارند و داشته اند. از جمله به عنوان مثال , واقعه فاتیما که در روستایی در اسپانیا رخ داده است. و نام روستا بعد از آن واقعه, در بین مردم آن ها به فاتیما تغییر کرده است.

واقعه این بود, که این سه کودک که دو دختر و یک پسر که نامختون بوده است(به رسم صلیبی های اروپا) بانویی نورانی را در زمین های اطراف روستا می دیده اند, که نام خود را فاطمه می گفته است و معجزات و شفاهای متعدد در این مکان و در حضور او, زمانی که با کودکان سخن می گفته است, رخ داده است. کلیسا, اول از باب انکار آن واقعه و کرامت, وارد می شود. ولی بعد تصمیم می گیرد نشانه های کلیسا را, بر سرآن مکان قرار دهد و بگوید که مریم علیه السلام در آن مکان تجلی کرده است.

پسر نامختون صدای سخن بانو را نمی شنیده است, ولی او را می دیده است و کلیسا برای آن اتفاق توضیحی ندارد. که البته توضیح ما واضحا نشان می دهد که ختنه شدن, عهد خداوند با ابراهیم با نسل و پیروان او بوده است و بانوی نورانی به این خاطر با او سخن نمی گوید, چون به عهد ابراهیم عمل نکرده اند. که البته در مورد ختنه شدن و نشدن مسیحی ها توضیحات شدیدتر و مفصل آن را در کتاب **سه خدا و چهار کتاب** که نقدی بر پولس و صلیبیون و پاپ و اعتقادات ساخته دست آن هاست, آورده ایم.

این پسر نامختون و دختر کوچک تر چند سال بعد فوت می کنند. ولی ما گمان می کنیم که آن دو بچه کوچکتر, چون شرط کلیسا را نپذیرفتند, با سم به قتل رسیده اند. ولی دختر بزرگ تر زنده می ماند و بعدها می گوید, که آن بانو اصلا نام خود را به او نگفته است و دیگر او را ملاقات نمی کند. او را تا آخر عمر در صومعه ای نگه داری می کنند و امروز هم بعد از مرگ او در سال ۲۰۰۵ برای آن فیلمی ساخته اند.

اما دروغ بزرگ آنان در مورد ملاقات حضرت مریم, این است که چرا در هر جا نام این واقعه, به اسم فاتیما پخش شده است و حتی نام آن روستا به نام این واقعه تغییر کرده است. شواهدی تاریخی نیز وجود ندارد که نام این روستا قبلاً فاتیما بوده باشد.

از جمله در مورد برنادت سوبیروس فرانسوی نیز, داستان جالبی شبیه به این هم وجود دارد که او حضرت مریم را در خرابه های مارسی دیده است و بعد از اینکه کلیسا, معجزات او را قبول نمود و مانع ازدواج او شد و همچنین وضوح کامل در اسناد وجود دارد که کلیسا ازدواج او با نامزدش را منع نمود و باطل اعلام نمود, او را به صومعه ای برد و مانع از حضور مجدد برنادت, در آن خرابه و چشمه شفا دهنده حفر شده به دست او, شد. برنادت بعد از رفتن به کلیسا , دیگر حضرت مریم را ندید و سریعا بیمار شده و فوت نمود.

کلیسا در هر دو مورد, مانع از حضور مجدد برنادت و دختر روستای فاتیما, در محل وقوع دیدار و تجلی شد, چون بنای کلیسا را در هم فرو می ریخت و این تجلی, دیگر برای آن افراد رخ نداد و همگی به طرز مشکوکی, عمر کوتاهی در صومعه ها داشتند.

گمان این است که دختر روستای فاتیما, شرط آن ها را پذیرفت که نام آن بانو را دیگر نگوید و بر سر آن محل دیگر نرود, تا جان خود را حفظ کند. و الاّ چه کسی چنین رخدادی برای او رخ می دهد, ولی مشتاق دیدار مجدد آن محل نخواهد باشد و خواستار دیدار آن بانو نباشد و به جای آن صومعه را برگزینند؟؟؟

نظام تبشیری مسیحی های صلیبی, که در همه ی مکان ها و همه زمان ها سعی در تصاحب زمین و منابع و چپاول اموال و به بردگی کشیدن مردم دنیا نموده است و به پاکسازی اعتقادی دست زده است, در مملکت مسلمانان با فرستادن جاسوسان و مستشاران و سفراء و مبشران, اقدام به خرید خائنین و انجام عملیات ترور و فعالیت های ضد دینی نموده اند. از جمله افرادی که تحت نفوذ آن ها بوده اند, جمال الدین اسد آبادی معروف به جمال افغانی, عضو اصلی فراماسونری در لژ های بیروت و قاهره که محرک انقلاب های مشروطه و عملیات ترور در سرزمین های مسلمانان است. جالب این است که روزنامه ضد انگلیسی او چاپ لندن بوده است. این جمله احمقانه که دقیقا خیانت و ضد دین بودن و دروغگو بودن جمال افغانی را نشان می دهد در کتاب های درسی تاریخ مدارس خودمان نوشته شده بود و شاید هنوز هم باشد.

اقبال لاهوری که ترویج دهنده این جمله بود, که اسلام در اینجاست اما مسلمانی در غرب است و شعبان بی مخ های عامل آشوب و حرب, جهت مقدمه سازی کودتای نظامی، امثال کسروی که ید طولایی در ضدیت با همه جوانب دین داشته اند با اینکه او هم سید

بوده است و هم آخوند و قاضی شرع و حدود بوده است یا محمد علی باب که فتنه اعظم انگلیس ها, در تحریف اعتقاد به حضرت مهدی و بت سازی لندنی ها بوده است، اعضای یا اعضای انجمن میکده، یا محمد علی مکرم مفعول لواط که در تحریک مردم به مشروطه خواهی و توهین به امامزاده هارونیه اصفهان و مردمی که اعتقاد به این امامزادگان داشته اند نقش مهمی داشته است، امثال شریعت سنگلجی، محمد علی قلمداران, سید ابوالفضل برقعی مرتد و رحیم پور ازغدی و فرزند نامعلوم یاسر عرفات یعنی ..., که با حمله و توهین به مقدسات دینی و تمسخر دینداران و اعتقاد آن ها, سعی در تخریب و تعطیل روضه ها و عزاداری ها و زیارت ها و توسل به امام زادگان و اعتقادات شیعه نموده اند.

سابقه توهین رحیم پور ازغدی گمراه, به ساحت مقدس سرالله محسن ابن علی ابی طالب و ملیکه ملک حضرت رقیه بنت الحسین و همچنین توهین های بی شرمانه پسر نامعلوم یاسر عرفات سنی ناصبی فلسطینی, به حضرات و هم چنین حضرت حسن مثنی که هدفش تخریب اعتقاد مردم به حضرت محمد ابن حسن ابن حسن مجتبی معروف به مومد حسن علیه السلام می باشد, ریشه در گذشته این نظام تبشیری صلیبی دارد, که همه اینها با حضور جمال افغانی و محمد علی باب شروع شد.

اعتقادات دینی مردم ما در سرزمین لرستان, قائم به کرامات و معجزات و شفا دهی یک امام زاده است, به نام مومدحسن, که اگر مزار و معجزات و کرامات این امام زاده نبود, در بین این کوه های صعب العبور, یقیناً خبری از دین و اسلام در این مناطق نبود. من در کتاب جداگانه ای به اسم مبارک مومد حسن, تمامی این ها را آورده ام و ان شاءالله آن را به چاپ می رسانم. ولی آنچه که در اینجا لازم است بررسی شود, سیر نظام تبشیری صلیبی در دشمنی با اعتقادات شیعه از جمال افغانی و نامه او به سفیر انگلیس و عضویت او در لژ بیروت و لژ قاره فراماسونری تا رسیدن به تاسیس انجمن میکده و ساختن فرقه

ضاله انگلیسی بابیت و بهایی هاست و بعد از آن تا آمدن شریعت سنگلجی و امثال محمد علی مکرم و احمد کسروی خائن حرام لقمه است. بعد از آن این محموله تبشیری مسیحی صلیبی, به قلمداران و برقعی و در نهایت به رحیم پور ازغدی و رائفی پور می رسد و کسی را که بعد از آن می آید به همین طریق خواهید شناخت.

من در کتاب هشت هزار شمشیر آخته, که در دفاع از امام زادگان و بیان تاریخ و افراد کاروان حضرت شاهچراغ و کاروان حضرت معصومه علیها السلام نوشته ام, آورده ام, که این مخالفان چه کرده اند و به نقد متون و کتاب های این افراد و رد افکار آن ها اقدام نموده ام, که در اینجا فصلی از آن کتاب را می آورم.

همچنین برخی ایرادات مسیحیت و فعالیت های آنان را در کتاب سه خدا و چهار کتاب, به طور مفصل آورده ام را, به طور خلاصه و مربوط به بحث های خود در این کتاب می آورم. و بعد از آنکه از همه این گمراهان تبری جستیم و ذات پلید فعالیت وطن فروشانه و دین فروشانه آن ها را آشکار نمودیم, از باب تولی آنچه که از اسناد, در تاریخ شیعه, در مورد صحت و تحکیم اعتقاد به دختر سه ساله سلطان زمین و زمان و دنیا و آخرت اباعبدالله الحسین آمده است را می آوریم. تا برای آنکه اهل حق است و اهل پذیرش حق, مزیدی بر علت باشد, که علت اصلی برای آنان حب خاندان و آل رسول الله است و برای کثیری از آنان چنین سندی نیاز نیست, چرا که به عینه در معجزات و کرامات آن حضرات زندگی می کند و همه آنچه را که, این فاسدان سعی در رد آن دارند را, به عینه می بینند و تجربه می کنند. در اینجا مقدمه را با خبری از انجیل حضرت عیسی پایان می دهیم, که در ابتدای فیلم آهنگ برنادت, در مورد برنادت سوبیروس دیدم.

برای آنان که به خدا ایمان دارند هیچ توضیحی لازم نیست و برای آنان که به خدا ایمان ندارد هر توضیحی ناممکن است.

(از مشهد رفتم به اصفهان با دوستم, ولی در طی راه چند بار نزدیک بود از جاده منحرف شوم و وقتی به اصهفان رسیدم, بیماری شدیدی گرفتم و مدام در خواب می دیدم که در حرم رضوی هستم و دختری و یا زنی با لباس هایی از طلا که به چهار جهت جغرافیا کشیده شده است و جلوی ضریح و کنار آن قرار دارد. بیماری شدید شد, تا اینکه دوباره در خواب دیدم, کتاب فلسفه آباء کلیسا دستم است و پول فراوانی در بین آن است و دسته ای کوچک از آن پول ها بیش از ۲۰۰ میلیون می ارزید که به فردی که با او مشکلاتی داشتم پول را دادم و گفتم من دارم می روم مشهد زندگی کنم و او صد تومان می داد و می گفت بمان اصفهان، اینقدر مریضی شدت گرفت که نفسم را بریده بود و ناله انزجار و زاری ام را در آورده بود. نیت کردم که برگردم مشهد, فهمیدم احتمالا در این کار آمدن از مشهد, اشتباهی رخ داده است. دوباره در خواب دیدم در جاده قم به سمت مشهد هستم، خواب دیگری دیدم که با افرادی که در حرم کارهای ساخت و ساز می کنند در مشهد هستم. خواب آخری دیدم که در راه مشهد و نرسیده به سبزوار و نیشابور هستم و تلفنی قرارداد کار دیگری را بستم. در بیداری وقتی در راه مشهد بودم, در بین راه از ثبت شرکت زنگ زد بعد اجلاس کیش بعد نزدیک جاده علی عباس برای دریافت مدارک کاری زنگ زدند و تا رسیدن به حرم همین طور بود تا حرم امام رضا، دوباره هنگام رسیدن به ورودی استان خراسان, دقیقا کنار امام زاده علی اصغر کهک همین طور شد و همه آنها دوباره زنگ زدند).

مستوی با عرش رحمن است کز انوار قدس

روشن از آن سر الرحمن علی العرش الستوی است

این اساس مجد تابرجاست پابرجاست چرخ

آری از بنیان محکم, خانه مستحکم بپاست

سجده گاه پادشان جهان شد بابلی

پیشگاه بارگاه پادشاه اولیاست

حجت یزدان رضا سلطان دین کز خان ود

بنده ی امرش قدر، فرمان برحکمش قضاست

بخش دشمن شناسی

روشن فکری فراماسونری

نگاه روشن فکری به دین امروزه توسط متمایلین به پیشرفت های دنیوی, ابراز می شود و برخی افرادی که خود را دین شناس و روشن فکر دینی مطرح می کنند, ادعای خوانش های جدید از دین می کنند. این طیف ها هرچند برخی کم جمعیت هستند و یا طرفداران کمی دارند و برخی از نظر فکری, دچار شکست در جذب اقشار مذهبی شده اند. اما سبک خطرناکی دارند که ممکن است توسط افراد زیرک تر از آن ها مورد استفاده قرار گیرد. آنان دین شناسی نمی کنند و به هستی دین و آنچه هست نمی پردازند بلکه به آنچه که دین باید باشد, تا مطابق منافع (نه لزوما مادی و مثلا ترویج فردگرایی یا فحشا و ...) آن ها شود, از منظر خودشان می پردازند. آن ها بیشتر دین پردازند تا دین شناس, و هر روز دین جدیدی ارائه می دهند. در واقع آن ها از سایه قدرتمند و جذاب و پرطرفدار دین, سوء استفاده می کنند و آن ها مانند انگلی از آن برای جذب افکار تغذیه می کنند و دین را در نظر این افراد آنقدر تغییر می دهند و اجازه تغییر آن را می دهند تا برای تعداد بیشتری از افراد زمان حاضر و صفات ناپسند انسانی جذاب گردد, تا مانع الهی نداشته باشد و دین مطابق خواسته های جامعه گردد. به جای آنکه جامعه مطابقت با دین الهی داشته باشد.

این افراد تفکر دینی و نگرانی دینی ندارند بلکه کاربرد دین را تحرک دادن به جامعه و ایجاد مقبولیت و ایجاد ارزش های جدید برای مطابقت, در جهت منافع خود می خواهند. اینان همان هایی هستند که به پیامبر می گفتند اگر قرآن را به غیر از آنچه که هست بیاوری به تو ایمان می آوریم. در روش این افراد تعبیری که از دین قرار است به

آن برسند, از قبل مشخص است و حاصل تحقیق و استدلال و علمی و یا عقلی و نقلی نیست. بلکه از روش های تعبیری و حذفی و تاویلی و تحریفی استفاده می کنند.

مثلا در جامعه امروزی, زنان می خواهند جایگاه هایی که قبلا در اختیار مردان بوده را کسب کنند. ما در این مثال به هیچ عنوان قصد بررسی خوب و بد بودن این هدف را که زنان مانند مردان در جایگاه آنان باشند, نداریم بلکه روش رسیدن به آن را بررسی می کنیم و مثال می زنیم. آنگاه گروهی می آیند و اعلام خوانش جدیدی از دین می کنند که در آن قواعد دینی و کلام متون را به نفع این خواسته تعبیر کنند. اینگونه به نحوی هم طرفهای مخاطب آنان دیندار هستند و هم به خواسته خود رسیدند.

مانند کومونیست های اسلام گرا یا مسلمانان متمایل به کومونیست, که معنی کلمه بعل در قرآن را, که زن مجوز دارد زینتش را برای او آشکار کند , همرزم تعریف کردند تا بتوانند زنان را در گروه های مبارز مردلنه جای دهند و با هر مردی همخولبه شوند بدون حس عذاب وجدان درونی که ناشی از دست دادن ایمان اسلامی یا عفت و حیا و .... باشد. یا مانند علمای یهود که با تحریف متون, ربا را نمک تجارت دانسته اند و ربا را مانند بیع اعلام نمودند که خواسته مال اندوزی در دنیای یهود را داشتند, پس نیاز به خوانش جدیدی از دین داشتند.

این افراد و آنچه که خروجی خوانش آن ها از دین است, ممکن است که امروز به دلیل شرایط زمانی حذف شوند یا مورد مقبولیت عموم قرار نگیرند, اما روش خطرناکشان در برخورد با دین و وخوانش های آزاد متفاوت از دین, یک موتور مولد فکری را به ارث می گذارد, که به نام دین شناسی , دین زائی صورت گیرد. فرآیندی که نام اسلام به هزاران فرقه نجاست خوار و زناکار و قاتل و وحشی و ... تعلق بگیرد و هستی دین در این باید

های آنان گم شود. در یکی از کشورهای اسکاندیناوی یک مسجد به نام مسجد مریم تاسیس شده است که امام جماعت آن یک زن بلوند, وایکینگ بی حجاب, مطلقه و مردگریز هست و شوهر سابق او مسلمان بوده است و در آن مسجد عقد اسلامی را برای همجنسگرایان می خواند و ثبت می کند. این یکی از آخرین خوانش های جدید از اسلام در حال حاضر است.

این نتایج و نتایجی چون تروریسم اسلامی , افراطی گری , سلفی گری و غیره نیز نتیجه همین روشن فکری دینی است. جالب اینجاست که روشن فکران دینی وقتی به نتایج ثانویه فاجعه باری که از روش های فکری فوق, مثل تروریسم اسلامی می رسند, افراد و روش های سنتی در دین را متهم می کنند, که این ها همه حاصل تحجر و ارتجاع و قدیمی بودن تفکرات شماست که چنین می شود. در صورتی که در دین سنتی هیچ یکی از این تعبیرات وجود ندارد و نداشته است و اصلا در دین سنتی خوانش دینی و روشن فکری دینی و تغییر در روش گذشتگان وجود ندارد, که بتواند از دل آن تروریسم اسلامی بیرون بیاید, که تا کنون هم نبوده است. این روشن فکری دینی است که امکان زایش افعال و تفکراتی را به اسم دین می دهد که قبلا در دین نبوده و مانند آن نمونه تاریخی ندارد. پس ریشه تروریسم اسلامی که قبلا در دین نبوده است و امروز هست به روشن فکری بر می گردد نه به سنت گرایی و تحجر.

شاید در مورد نمونه تاریخی تروریسم اسلامی, افرادی حسن صباح را مثال بزنند. در این مورد تفاوت کاملا واضحی وجود دارد که حسن صباح هیچ ادعایی دینی در روشی که اعمال می کرد, برای رسیدن به حذف هدفمند دشمنانش, نداشت و روش خود را منسوب به هیچ طریقه دینی و یا آیاتی از قرآن یا روایات پیامبر نمی دانست و بر اساس هیچ تفسیری از دین اقدام به این عمل نمی کرد, همچنین هیچ قتل دسته جمعی به

نام دین نکرد. او تنها با ادعای فریبمندانه قدرتی ماورائی که حاصـــل از تخیل فرد مبتلا به مصرف حشـیش بوده است, او را تحریک می نموده است که فردی است الهی و اگر حتی ادعایی هم در دینی بودن خود داشـــته اســـت, مربوط به هیچ فرق اســـلامی نمی دانسته است. زیرا طایفه حسـن صباح کلا با همه طایفه های فکری اسلام و غیر اسلام, بالاترین سطح همزیستی را داشـتند. زیرا تحت تفکرات فاطمیون مصر که حسـن صباح از آن ها بود, تقریبا به صـلح کلی اعتقاد داشــتند و حتی مسـئولان حکومتی را فارغ از اعتقاد دینی انتخاب می کردند و خود این مسـئله باعث فروپاشـــی خائنانه این حکومت بدست نورالدین ایوبی شد که یک سنی شدیدا دو آتشه بود. قتل های حسن صباح فقط بر اســـاس نیاز های حکومتی بوده اســـت, نه دینی و اعتقادی. نام این گروه هم به حشاشـیون معروف شـد که به هیچ فرقه فکری که مسـتند به آیه یا روایت یا فرقه ای از دین باشـد, هیچ اشـاره ای نمی کند. از اتفاق, بررســی سـیر تاریخی این گروه در اروپا بسیار کارگشاست. در این جهت که نه تنها دین سنتی اسلامی چنین اتهامی ندارد بلکه روشن فکری خود از ریشه تروریسم برخواسته است.

نام حشاشـیون بعدا توسط اروپاییان در ونیز, که دروازه تقابل اروپا با آسیا بود و یکی از حلقه های اصـــلی جاده ابریشـــم, به عنوان بزرگترین و تنها گذرگاه اقتصـــادی فرهنگی شـــرق و غرب عالم آن قرون بود, به عنوان گروهی تعلق گرفت که قتل های هدفمند دینی و حکومتی انجام می دادند. با نام لاتین شـده حشـاشـیون به نام Assasins . این گروه در خدمت گروهی بزرگتر قرار گرفت و یا بخشی از آن بود که شاخه از شوالیه های صهیون بودند که در جنگ های صلیبی اول تا سوم شکل گرفتند. این گروه , گروهی از شـــوالیه های فاتح اورشـــلیم و ســـرزمین های مقدس عهد عتیق بودند که به دودســـته نگهبان معبد Templer و خادم زائرین Hospitaler تقسـیم بندی شـدند. هاسـپیتالر

ها مامور رسـیدگی و پرسـتاری و مراقبت از زائرین اروپایی بودند, که به سـرزمین های مقدس فتح شـــده آمده بودند و تمپلرها مامور مراقبت از خرابه های معبد ســـلیمان و اماکن مقدس شـــدند. این گروه تمپلر مدعی کشـــفیات متونی خاص, در خرلبه معبد سلیمان شدند که باعث تغییر تفکر دینی آن ها شد, به نحوی که پاپ دستور سوزاندن تمپلرها را صادر کرد.

این مجازات مربوط به حکم سـاحره ها در دین مسـحیت کاتولیک بود, زیرا تمپلرها هر چند مخفیانه عمل می کردند , مدعی یافتن اسـنادی از متون سـحر شـدند که در زیر تخت سلیمان نبی علیه السلام بوده است و آن ها اعتقاد یافتند که سلیمان به واسطه آن بر جن و انس حکومت می کرد و از این روی, آن ها او را پادشـــاه ســـلیمان King Solomon می نامند و نه سلیمان نبی. از جمله اعتقادات اصلی آن ها ساحر بودن و نه پیامبر بودن موســی و ســلیمان بود و متون یافته شــده را به کاهنان مصــری در زمان فرعونی که با موسی مقابله کرد مربوط می دانستند.

اعتقاد و مناسک کفرآمیز تمپلرها, منجر به چنین وضعی در رویارویی کلیسای کاتولیک با آن ها شـد. نهایتا این فرقه طبق اسـناد تاریخی با اینکه بسـیاری از آن ها سـوزانده شـدند, باز عده ای از آن ها به بخش هایی از انگلسـتان امروزی نقل مکان نمودند و فرقه بنای آزاد Free Mason یا همان فراماسـون را سـاختند که برگرفته از نام جنی به نام حیرام بود که برای سـلیمان نبی معبد می سـاخت و توسـط سـلیمان آزاد شـده بود(به اعتقاد آن ها). نشان آن ها گونیا و پرگاری است در شکل ترکیبی هرم و یا ستاره داوود, که از ابزار مهندســی و بنایی ســاختمان بوده اســت. این فرقه مخفیانه عمل می کرد و اعضـای آن در بخش های حکومتی اروپا رخنه می کردند و یا از روسـای حکومتی عضـو می گرفتند.

همانطور که حشـاشـیون اروپایی یا همان Assasins بخش نظامی و تروریسـت فرقه ماسـون ها بود و خود فرقه ماسـون ها یک اعتقاد مذهب گونه بود, بخش دیگری از این فرقه در زمینه های علمی فعالیت نمودند. که یا شروع فعالیت های علوم تجربی در اروپا به آن ها مربوط می شود و یا با شروع این فعالیت ها, آن ها علوم تجربی و مسیر آن را به نام خود مصادره نمودند. نام این گروه Illuminatie بود که به معنای روشـنگر یا به دنبال روشـنایی می باشـد. اعتقاد اصـلی این گروه این بود که عنصر پنجم خلقت بعد از آب و آتش و خاک و باد, علم می باشد و یا به تعبیر آن ها Science می باشد و معتقد بودند میوه ممنوعه ای که آدم از دسـترسـی به آن توسـط خداوند منع شـده بود همین علوم است. نسخه اصلی مقاله گالیله در مورد مشاهدات و نظریات علمی اش در کتابخانه و موزه حفاظت شده اسناد واتیکان, نگه داری می شود که دارای نشانی بر روی آن است که امروزه هم این نشان در نشریات علمی بین المللی تحت نام Elsevier وجود دارد و تمامی دانشگاه های ما هم در این نشریه مقاله چاپ می کنند.

در آن نشـان, که پیرمردی را نشـان می دهد که در حالت چیدن سـیبی از درخت اسـت که همان حضـرت آدم علیه السـلام اسـت در حال رسـیدن به میوه ممنوعه اسـت. فرقه ایلومیناتی تحت لوای ماسون ها تا سال ۱۷۸۹ مخفیانه و سری فعالیت می نمودند و یا اعتقادات اصـلیشـان را فاش نمی نمودند تا اینکه در سـال ۱۷۸۹ با انقلاب فرانسـه و اسـتقلال آمریکا, که هر دو توسـط ماسـون ها صـورت گرفت, بروز اجتماعی بیشـتری از خود نشان دادند. حتی نشان هرم با چشـم چپ دجال در بالای سـند هر دو متن انقلاب فرانسه و قانون اساسی ایالات متحده مشخص است.

آن ها لژ های عضـویت رسـمی در اروپا و دیگر کشـورهای دنیا تاسـیس نمودند و فرقه های فکری ایلومیناتی در سرزمین های اسلامی با نام های مستشرقین (در طلب اشراق

و طلوع) , منورالفکر و روشن فکر, توده های فکری تولید کردند. و کلمه روشنفکر دینی از این جا وارد عرصه دین شد, که همان ترجمه کلمه ایلومیناتی لاتین یا ایتالیایی است. این نور همان نوری است که از چشم چپ بالای هرم مانند ستاره صبح می درخشد و از نشان های فراماسونری است.

چشم چپ, نشان دجال در ادیان مختلف ابراهیمی است. امیر المومنین علیه السلام در مورد دجال می فرماید, او چشم راست را از ابتدای خلقت ندارد و چشم چپش در میان پیشانی, همچون ستاره صبح می درخشد. ما با گروهی طرف هستیم که روشنفکری را به علت عقب ماندگی اقتصادی اسلام به خورد ما دادند, سپس در قالب این روشنفکری بستر تروریسم اسلامی , افراطی گری و ... و ... و..... را وارد دین نمودند که همه آن ها, از خوانش های روشنفکرانه از دین شروع شدند. از این حق سخن گفتند که, هر من نوعی, به تنهایی می توانم از متون دین فهم کنم, گذشته را زیر سوال ببرم, خدا را در دین و اداره دنیا و قواعد آن تحدید کنم, پیامبر را فردی معمولی چون خودم ببینم یا حداقل پیامبر و خودم را دارای ظرف وجودی مشابه بدانم, بعد که خودم شبیه و مانند پیامبر شدم, پس هرکس هم اعتقاد من نیست, طبق متون قرآن چون دشمن پیامبر, کافر و مشرک است, دشمنان و مخالفان آنان هم مشرک و کافر هستند و حکم عجیب قتل را برای او اجرا کنند و بگویند که مهدور الدم است, و من می توانم رهبر جهاد الهی باشم و ..... .

جمال‌الدین افغانی

جمال‌الدین افغانی مشـــهور به جمال الدین اســـدآبادی (۱۲۱۷–۱۹ اســـفند ۱۲۷۵ خورشـــیدی) ســـیاســـی و مبلغ اندیشـــه اتحاد اســـلام بود؛ همچنین از اولین نظریه پردازان بنیادگرایی اسلامی محسوب می‌شود. گفته می‌شود که جد سی‌ام وی حسین بن علی، پیشـوای سـوم شـیعیان جعفری اسـت هرچند از آنچه از دروغ های بزرگ او مشخص می شود این هم دروغی بیش نیست. جمال‌الدین اسدآبادی اولین روشنفکر و مدرنیســـت و غربگرا در دنیای اســـلام و فعال اجتماعی بود که ادعا داشـــت نســـبت به بیماری های اجتماعی جوامع مسلمان و ضعف‌های موجود در آن هشدار داد؛

ملیت

گلدزیهر و جُمیِر می‌نویسـند «بنابر گزارش خودش، او متولد اسـعدآباد در ولایت کنر، در شرق افغانستان بود». نیکی کدی معتقد است که او در روستای اسدآباد، نزدیک همدان، در خانواده محلی ســـادات به دنیا آمده اســـت. البته این هم من درآوردی های نظام تبشـیری است که از خودشـان برای او دروغ های بیشـتری می سـازند. جالب اینکه خود جمال الدین گفته است که او اهل افغانستان و شهر اسعدآباد است.

محمد عبده شـــاگرد و همکار جمال‌الدین و مترجم کتاب نیچریه وی به زبان عربی، در مقدمه ترجمه کتاب می‌نویسـد، جمال‌الدین به دو علت در دولت افغانسـتان به مقام‌های وزارت رجمال‌الدین (نه در ایران). اول اینکه بتواند در کشـــورهای عربی خود را ســـنی معرفی کند و به هدف‌هایش برسد. دوم اینکه خود را از دست مقررات سختی که دولت

ایران برای اتباعش در خارج قرار داده بود برهاند. یرواند آبراهامیان نیز معتقد است وی پس از مهاجرت به استانبول برای مخفی کردن زمینه شیعه خود، نام افغان را برگزید.

آرتور آرنولد روزنامه‌نگار انگلیسی، در مصاحبه‌ای با او، که با عنوان «اصلاح دینی در اسلام» در روزنامه *پال مال* به چاپ رجمال‌الدین ه است، از قول او می‌نویسد: «من یک افغانی از خالص‌ترین نژاد ایرانی هستم». در پایانِ نامه‌ای که جمال‌الدین در رجب ۱۲۸۵ از کابل نوشته، خود را «الغریب فی البلدان و الطرید عن الاوطان» خوانده، و در نامه دیگری نیز که در همان تاریخ از کابل نوشته، اعتراف کرده است که انگلیسی او را روسی، سنی او را رافضی، شیعه او را ناصبی و ... می‌دانند، و می‌افزاید «نه کافر به خود می‌خواند و نه مسلم از خود می‌داند؛ از مسجد مطرود و از دیر مردود، حیران شده‌ام که به کدام آویزم و با کدام به مجادله برخیزم». در دائره‌المعارف بزرگ اسلامی درباره ملیت وی حداقل از ۳ منبع نقل قول یاد شده است.

زندگانی سه دهه نخست جمال‌الدین اسدآبادی، زوایای ناشناخته بسیاری دارد. همین قدر می‌دانیم که امروزه برخی مدعی هستند خانواده او نسبتی با اسدآباد همدان داشته است؛ اما معلوم نیست که آن‌ها از افغانستان به اسدآباد مهاجرت کرده‌اند یا اسدآبادی بوده‌اند یا به ادعای برخی، پس از تولد جمال‌الدین، به افغانستان مهاجرت کرده‌اند. محیط طباطبایی، اسدآباد را شهرکی بر سر راه همدان به کرمانشاه دانسته، و گفته است که گروهی از سادات حسینی از سده ۸ ق / ۱۴م در آن محل اقامت داشته‌اند. صفات‌الله جمالی، نوه خواهر جمال‌الدین، در مقدمه‌ای بر مقالات جمالیه، جمال‌الدین را ایرانی‌تبار دانسته، و نوشته است که «محقّق است که جدِّ کبارش از سنه ۶۷۳ ق در اسدآباد توطن و سکنا داشته»، و برخی از نیاکان و اجداد او نیز در نزدیکی امامزاده احمد در محله

جمال‌الدین ان به خاک سپرده شده‌اند. گفته‌اند که پدر جمال‌الدین، جمال‌الدین صفدر، مردی اهل فضل بوده و با شیخ مرتضی انصاری و شیخ احمد احسایی مراوداتی داشته است. البته این ها هم ادعای خانواده خود اوست.

جمالی درباره انتساب جمال‌الدین به افغانستان و شهرت او به افغانی می‌نویسد که در زمان نوشته‌شدن مقدمه، کسان بسیاری از «اقوام و بستگان جمال‌الدین در اسدآباد» زندگی می‌کرده‌اند؛ از این‌رو، «ایرانی‌بودن جمال‌لدین ، اظهر من الشمس و ابین من الامس است» جالب است حتی با اعتراف و اظهار چندین باره خود او برای این ها اظهر من الشمس است که او ایرانی است.!!!

نویسندگان دیگری او را از مردم افغانستان دانسته، و گفته‌اند که جمال‌الدین در قریه اسعدآبادِ کَنَر، یا کُنَر در حومه کابل متولد شده، و نسب او از طریق جمال‌الدین علی ترمذی، محدث شیعی، به امام حسین می‌رسیده است. اطلاعات نویسندگان افغانی، به خلاف نویسندگان ایرانی، ظاهراً در مواردی، از دقت بیشتری برخوردار است. برابر این اطلاعات، جمال‌الدین صفدر، پدر جمال‌الدین، «از طرف امرای کابل به دادن معاشی نوازش می‌شده» است. در زمانی که جمال‌الدین ۸ سال بیشتر نداشت، امیر دوست محمد خان، شاه افغانستان، بر جمال‌الدین صفدر خشم گرفت و خانواده او را به اقامت در کابل مجبور کرد.

کودکی و نوجوانی

او از پنج سالگی به فراگیری دانش نزد پدر خود در خانه پرداخت، سپس توسط پدرش برای تحصیل بیشتر به قزوین، سپس تهران و در حالی که جوان بود، به عتبات، شهرهای زیارتگاه شیعیان در عراق فرستاده شد. به استناد رهبران شیعی، او تحت تأثیر

مکتب شـــیعه قرار گرفته بود. اســـدآبادی تحت تأثیر افکار فیلســـوف‌های مســـلمان، از جمله ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا قرار گرفت.

جوانی

جمال‌الدین در سن ۱۸ سالگی در اکثر علوم رایج در آن زمان به مقام عالی رسید . بعد به هندوستان و حجاز و مکه سفرهایی کرد و سرانجام به افغانستان مراجعت نمود؛ و در آنجا شریک اسرار دوست محمد خان امیر افغانستان شد. در جنگ هرات نیز همراه او بود. سپس به مصر رفت و با دانشمندان آنجا همنشین شد. او در مصر به خاطر دانش و کمالاتش بسیار معروف شد و در جامع ازهر منطق و فلسفه درس می‌داد. نظریات او در زمان امیر شیر علی خان، پادشاه افغانستان باعث تغییرات شگرفی در زمینه‌های مختلف می‌شود.

در هندوستان

جمال‌الدین جمال در ۱۲۵۴ هجری قمری، بنا به دستور شیخ انصاری عازم هندوستان شد و ضمن آشنایی با علوم جدید، سعی کرد تا مردم و خصوصاً مسلمانان را علیه استعمار انگلستان بسیج کند.

در مصر

در مصر با اســتقبال برخی مقامات دولتی روبرو شــد و شــروع به تدریس و تبلیغ کرد. بسیاری از نویسندگان و روشنفکران مصر از او بهره بردند و شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر او را همچون استاد خود می‌دانست. در تحولات سیاسی مصر نقش مؤثر

داشــت و به همین دلیل پس از مدتی به کوشــش نمایندگان خارجی که منافع خود در مصـــر را در خطر می‌دیدند او را از مصـــر بیرون کردند و به هند رفت. مدتی او را در کلکته زیر نظر حکومت انگلیسی هند نگاه داشـتند و بعد که اجازه یافت از راه دریای سرخ به اروپا رفت.

سفر به اروپا، بازگشت به ایران و اخراج توسط ناصرالدین‌شاه

در لندن و پاریس مورد توجه مقامات سیاسـی اروپا بود که نکته ای بسـیار حائز اهمیت اســت. در پاریس با همکاری شــیخ محمد عبده به انتشــار روزنامه عروۀالوثقی مبادرت نمود؛ که فقط ۱۸ شـــماره از آن منتشـــر شـــد. با نشـــر مقالات اندیشـــه‌های خود در مورد اتحاد اسلام را می‌پراکند. بالاخره به حجاز سفر کرد و از بوشهر به ایران وارد شد و به تهران رفت و در خانه حاجی محمد حسن امین‌الضرب ساکن شد. اینکه روزنامه این دو چاپ لندن و پاریس بوده اسـت خود گواه این مسـئله اسـت که پان اسـلامیسـت از ابداعات غرب برای مسلمانان جهت ساخت گروه های نظامی و عملیات ترور و غیره بوده است.

چند بار با ناصـرالدین‌شـاه ملاقات کرد و از ضـرورت قانون گفت ولی شـاه سـخنان او را نپســـندید و پس از مدتی امر به اخراج او از ایران کرد. از راه مازندران به قفقاز و بعد بـه مســـکو و پترزبورگ رفت. در ســـفری کـه بـه مونیخ رفت بـا نـاصـــرالـدین‌شـــاه و میرزاعلی‌اصــغر خان اتابک ملاقات داشــت و به دعوت آنان دوباره به ایران بازگشــت. مدتی در شـاه‌عبدالعظیم متحصـن بود که باز به دسـتور شـاه او را از ایران بیرون کردند. به بغداد و بصــره ســپس به اروپا رفت. در جریان همین اخراج او میرزای رضــا کرمانی

اراجیفی را در دفاع از او بیان می کرد و در نهایت اقدام به قتل ناصر الدین شاه در همان محل نمود.

در عثمانی

سلطان عبدالحمید او را به استانبول دعوت کرد و امیدوار بود از نفوذ او برای اداره کشورهای اسلامی امپراتوری عثمانی بهره گیرد. در استانبول میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و خبیرالملک به تشویق او به نشر مطالب علیه شاه و علی اصغر خان اتابک (علی اصغر خان اتابک شخصیت مهم این کتاب است که در جای جای کتاب اثر از او می باشد) پرداختند. پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه به دست میرزا رضای کرمانی که از مریدان او بود، دولت ایران خواستار تحویل او شد ولی مقامات عثمانی نپذیرفتند.

همفکران و مریدان

یاران و همراهان جمال‌الدین و میرزا ملکم خان، در ایران و عثمانی، بیشتر از فعالان بابی ازلی ضد قاجار بودند. علی محمد فره وشی خود و میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا حسن خان خبیرالملک، میرزا رضای کرمانی، شیخ ابوالقاسم روحی را از یاران و مریدان او نام برده است.

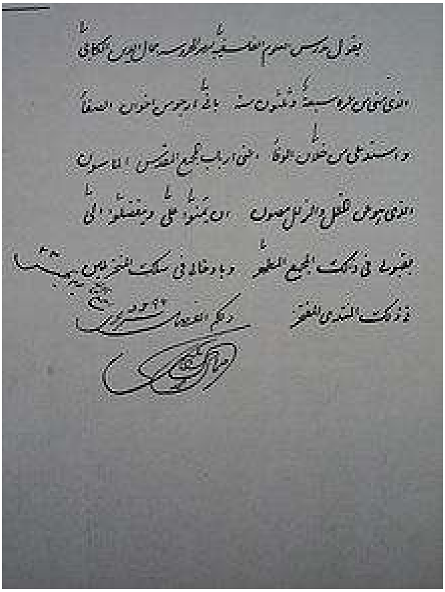
ترور ناصرالدین‌شاه

شیخ ابوالقاسم روحی، میرزا رضای کرمانی با دستور جمال‌الدین و حوزه اتحاد اسلام استامبول، به قصد کشتن ناصرالدین‌شاه حرکت کرده بودند. جمال الدین پس از مدتی

از چشم سلطان عثمانی افتاد و مواجب او را قطع کردند و با فقر زندگی می‌کرد تا این‌که به سرطان فک مبتلا شد و او را جراحی کردند و در ۱۲۷۵ هجری شمسی (۹ مارس ۱۸۹۷ میلادی) در استانبول درگذشت و در گورستان شیوخ دفن گردید. علاوه بر دیدگاه شماری از پژوهشگران، برخی از یاران جمال‌الدین هم عقیده دارند که جمال‌الدین توسط اعوان سلطنت قاجاری- در تلافی ضدیت با نظام قاجار و قتل ناصرالدین‌شاه- مسموم شده و به قتل رسیده است.

بنا به درخواست دولت افغانستان مبنی بر انتقال کالبد او، این درخواست از سوی دولت عثمانی مورد قبول واقع شد و در سال ۱۲۸۴ جنازه جمال‌الدین از استانبول به کابل منتقل شد و در دانشگاه کابل دفن گردید که با دفن تابوت او در این محل، نام دارالفنون به آنجا گذاشته شد و در زمان سلطنت محمدظاهرشاه در سال ۱۳۱۱ سازه بلندی از سنگ آبنوس سیاه بالای آن ایجاد گردید.

عضویت در فراماسونری



دستخط اسدآبادی. تقاضای عضویت در لژ فراماسونری مصر

در بسیاری از منابع جمال‌الدین مأمور دولت انگلیس و فراماسون و در خدمت منافع انگلیس معرفی شده است. در نقطه مقابل مراجع انگلیسی او را حامی منافع یا مأمور دولت روسیه و ضد منافع بریتانیا معرفی کرده‌اند. نیکی کدی در دانشنامه ایرانیکا می‌نویسد که جمال‌الدین در زمانی که به افغانستان می‌رود خود را جمال‌الدین رومی یا استانبولی و اهل استانبول معرفی می‌کرده است. جمال‌الدین در کابل با احترام توسط امیر کابل پذیرفته می‌شود و به سمت مشاور امیر برگزیده می‌شود. به‌گفته نیکی کدی این احتمالاً به سبب نامه محرمانه‌ای بوده که او به امیر نشان داده است. این مسئله سبب شده بود که نمایندگان بریتانیا در افغانستان او را مأمور دولت روسیه بپندارند. او

در آنجا سـعی کرد که امیر را به اتحاد با روسـیه و مخالفت با بریتانیایی‌ها وادارد. که همگی دروغ های ساخته پرداخته نیکی کدی است. گزارش‌های دولت استعماری هند و مجموعه منابع چنین می‌نمایلند که جمال‌للدین در افغانسـتان به مانند غریبه‌ای بوده اسـت و فارسـی را با لهجه ایرانی صـحبت می‌کرده اسـت. شـیخ ابوالهدی به او لقب «متأفغن» (به معنی کسی که ادعا می‌کند افغان است) داد و تلاش کرد هویت شیعی او را آشکار سازد.

هرچند براستی چنین شخصی بی هویت است و یک خائن جاسوس انگلیس بوده است.

به‌گفته آسـانته، اسـتاد آفریقاشـناسـی دانشـگاه تمپل، در سـال ۱۸۵۸ یک جاسـوس بریتانیایی در گزارشـی جمال‌الدین را مشـکوک به بودن مأمور روسـیه گزارش می‌کند. این مأمور بریتانیا نوشـته اسـت که جمال‌الدین به شـیوه ترکان نوغایی در آسـیای میانه لباس می‌پوشـیده اسـت. گزارش‌های دولت افغانسـتان می‌نویسـند که جمال‌الدین بیشـتر شـیوه زندگی یک غربی را داشـته است تا یک شـرقی، او شـخصـی لیبرال بوده و مقید به اجرای فرایض دینی نبوده اسـت؛ مثلاً فرایض ماه رمضـان را به جا نمی‌آورده اسـت. به گفته آسـانته، جمال‌الدین جمال در قاهره از نوشـیدن کنیاک(نوعی مشـروب) لذت می‌برده است. او یکبار در سال ۱۸۷۹ از لژ ماسونی در قاهره بیرون انداخته‌شد زیرا در ملاعام وجود خدا را انکار کرده بود.

در نقطه مقابل منابع دیگری جمال‌الدین اسـدآبادی را فراماسـون و حامی غیر مسـتقیم منـافع انگلسـتان دانسـته‌اند. روبرت دریفوس در کتاب «بازی شـیطانی» در مورد جمال‌الدین اسـدآبادی می‌نویسـد «مردی که در ۱۸۸۵ متشـکل سـاختن جنبشـی پان اسلامیستی با هدایت بریتانیا را پیشنهاد داد کسی نبود جز «جمال‌الدین اسدآبادی». از

دهه ۱۸۷۰ تا دهه ۱۸۹۰ جمال الدین از سـوی بریتانیا حمایت شـد. دسـت‌کم یکجا در اسناد رسمی و پرونده‌های محرمانه سرویس جاسوسی دولت هند، پیشنهاد جمال‌الدین اسدآبادی در ۱۸۸۲ در هند مبنی بر این‌که به عنوان جاسوس بریتانیا در هند به خدمت درآید، آمده است». ادامه متن این کتاب و نامه او به وزیر انگلستان را می آوریم.

همچنین اسـماعیل رائین در کتاب مشـهور خود فراموش‌خانه (نام لژ های فراموسـونری در ایران) و فراماسـونری در ایران می‌نویسـد «جمال‌الدین اسـدآبادی معروف به افغانی، یکی از فراماسـون‌های اولیه ایران اسـت که در ۹ لژ ماسـونی عضـویت داشـت. او در لژ فراموشخانه ملکم رئیس لژ و ویزیتور بوده است.



نقدها

سید هادی خسروشاهی در کتاب فیلسوف معاصر سید جلال الدین آشتیانی و نهضت مقاومت ملی جمعیت متاع، به نقل از سید جلال الدین آشتیانی اینگونه می‌گوید «سید جلال‌للدین در مورد جمال‌للدین حسینی (اسدآبادی — افغانی) معتقد بود که «سیاسی‌کار» بود و «خیلی هم ملاّ نبود» و در «فلسفه» هم دستی نداشت و شاهکار وی، رساله‌ای در ردّ دهریین (دهریوّن)، است که اگر بخوانید، می‌بینید که «پُرمحتوا نیست!»

کسروی، تاریخ‌نگار، در کتاب *تاریخ مشروطه ایران* اگرچه شجاعت و مبارزه او با خودکامگی را ستوده اما گفته است که او راه را به‌درستی نمی‌شناخته و به‌جای کوشش برای «بیدار ساختن مردم و پیراستن اندیشه‌ها»، از این دربار به آن دربار می‌رفته است.

خودِ جمال‌الدین در این رابطه اظهار می‌دارد « افسوس می‌خورم از اینکه کشته‌های خود را ندرویدم... ای کاش من تمام افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم‌های بارور و مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمی‌نمودم. آنچه در آن مزرعه [مردم] کاشتم به ثمر رجمال‌الدین و هر چه در این کویر [سلاطین و نخبگان حکومتی] غرس نمودم فاسد گردید.»

آثار

- رساله نیچریه
- مقالات در روزنامه عروۀالوثقی

- مقاله در رد خطابه ارنست رنان
- نامه‌ها
- مقالات در نشریه ضیاء الخافقین
- تتمۀ البیان فی تاریخ الافغان
- رساله در ردّ دهریین

تاریخ مختصـــر ایران از ابتدا تا زمان جمال‌الدین و نیز کتاب‌ها و رســـائلی دیگر که منقح‌ترین و کامل‌ترین چاپ آن‌ها توسط سید هادی خسروشاهی صورت گرفته است.

مسمومیت میرزای شیرازی و توطئه‌های جمال‌الدین افغانی

از ابراهیم صفائی در شماره ۲۵ مجله رنگین کمان نو خلاصه چند سند از اسناد رژی از بخش اول کتاب اسناد سیاسی دوران قاجاریه نقل گردیده و در پایان مقاله، مطلبی درباره مسمومیت مرحوم میرزای شیرازی از قول او نوشته شده است.

جمال‌للدین افغانی پس از آن که در اثر تحریکات ماجراجویلنه و مخرب خود در جمادی الاخر ۱۳۰۸ از ایران به مرز عثمانی (خانقین) تبعید شد. چندی در بغداد زیست و بابی‌ها را دور خود جمع کرد و با نصرت پاشا که مغضوب دولت عثمانی بود طرح اتحاد ریخت. حکومت بغداد به اعمال و آشوب‌طلبی آنها پی برد، جمال‌الدین را به بصره و نصرت پاشا را به فلسطین و بابی‌های حواری جمال‌الدین را به نقاط دیگر تبعید کرد (گزارش قوام‌الدوله وزیر خارجه ـ اسناد سیاسی دوران قاجاریه ص۲۵۸ و ص ۲۵۹).

جمال‌الدین در بصره با جمال‌الدین علی‌اکبر فال اسیری (که در شیراز بر ضد قرارداد رژی برخاسته و به بصره تبعید شده بود) آشنا شد و به وسیله او مکرر به صدد ملاقات میرزای شیرازی برآمد. ولی مرحوم میرزا او را نپذیرفت.

مطالبی درباره قرارداد رژی و نسبت کفر و ایران فروشی برضد ناصرالدین شاه و امین السلطان (علی اصغر خان اتابک) ضمن نامه چاپی و خطی و بی‌امضاء و باامضاء برای میرزای شیرازی نوشت. ولی میرزا چنان ماهیت جمال‌الدین افغانی را می‌شناخت که نه تنها پاسخ به او نداد، بلکه از پذیرفتن چند نامه وی خودداری کرد.

بین دولت ایران و دولت عثمانی درباره تبعید جمال‌الدین از بصره چند نامه مبادله شد، ولی جمال‌الدین افغانی به لندن گریخت و در آغاز در خانه میرزا ملکم خان (که به علت اخاذی و تقلب در کار امتیاز لاتاری القاب و عناوین و شئونات و مقام سفارت ایران را از دست داده بود) ورود نمود و سپس در همسایگی او اطاقی گرفت و هر دو با کمک ادوارد برون به مقاله نویسی و روزنامه نگاری بر ضد شاه و دولت ایران پرداختند. روز نامه قانون ملکم منتشر شد، جمله عربی و انگلیسی ضیاء الخافقین طلوع کرد و آنچه خواستند گفتند و نوشتند. با آن که به توصیه و پیشنهاد امین‌الدوله پولی هم توسط سفارت ایران در لندن به جمال‌الدین داده شد، دست از مخالفت و پراکنده نویسی برنداشت.

دولت ایران از دولت انگلیس جلوگیری از اعمال جمال‌لدین را خواست، ولی پس از مدتی انتظار «سر فرانک لاسلس» وزیر مختار انگلیس در طهران به تعلیم «لرد سالیبوری»، وزیر خارجه از جمال‌الدین حمایت کرد و به دولت ایران پاسخ منفی داد. (متن نامه سفارت انگلیس و کلیشه آن در صفحه ۲۷۲ و ۲۷۳ اسناد سیاسی دوران قاجاریه چاپ شده است.)

«ادوارد برون» در کتاب انقلاب ایران (چاپ دوم صفحه ۴۵) در باره ملاقات با جمال‌الدین نوشته است « این دیدار در خانه پرنس ملکم خان در پارک هلند واقع شد. در خلال مذاکرات از اوضاع ایران از او سئوال کردم، آنچه به یاد دارم چنین پاسخ داد: اصلاح آنجا امید بخش نیست، مگر که شش یا هفت گردن زده شود، اول ناصرالدین شاه، دوم امین‌السلطان(علی اصغر خان اتابک).»

چندی که از اقامت جمال‌للدین در لندن گذشـــت، عبدالحمید ســـلطان عثمانی که از شـورش و انقلاب و قیام آزادی خواهان خائن و اعراب حجاز در کشـور خود بیم داشـت و از نفوذ و محبوبیت ناصـــرللدین شـــاه در عراق عرب نگران بود، برای جبران حیثیت از دسـت رفته و پیشـرفت هدف های خود، طرح اتحاد اسـلام را که از سـال های پیش (به منظور تسـلط بر مصـر و ایران و رام کردن اعراب مخالف حکومت عثمانی) ریخته بود، تقویت کرد و جمال‌الدین را برای این کار به وسـیله سـفیر خود در لندن به اسـتانبول دعوت نمود.

جمال‌الدین با صواب‌دید مقامات انگلیسـی این دعوت را با خوشـحالی پذیرفت و رهسـپار اســـتانبول گردید. محرم ۱۳۱۰ قمری، تلگرافهایی که بین وزارت خارجه ایران و میرزا اسـداله خان ناظم الدوله دیبا سـفیر ایران در خصـوص ورود جمال‌الدین به اسـتانبول مخابره شـد. (بخش هشـتم کتاب اسـناد سـیاسـی دوران قاجاریه) اهمیت مسـافرت جمال‌الدین را در نظر دولت ایران نشان می‌دهد.

ســـلطان عثمانی جمال‌الدین را با گرمی و احترام پذیرفت. کاخ ســـلطنتی و کالســـکه سلطنتی با تمام وسایل در اختیارش گذاشت. بودجه کافی برای او تعیین نمود. نشستند و نقشـه اتحاد اسـلام (یعنی تثبیت خلافت عبدالحمید در کلیه کشـورهای اسـلامی) را مورد مطالعه قرار دادند و برای رام کردن اعراب نجد و حجاز چاره اندیشیدند.

عبدالحمید ســـاده دل احمق وخوش باور بود و جمال‌الدین لفاظ و افســـونگر، افســـون جمال‌الدین او را در انجام مقاصدش تشویق می‌کرد.

نامه‌پراکنی از طرف جمال‌الدین با همان شیوه‌ای که داشت بر ضد ناصرالدین شاه به مراجع روحانی نجف آغاز شد و برای جلب موافقت میرزای شیرازی اقدامات وسیعی به عمل آمد. چهارصد نامه به روحانیان نوشته شد تا فتوایی در تکفیر ناصرالدین شاه صادر کنند، ولی ممکن نشد. زیرا ناصرالدین شاه نزد مراجع روحانی، محبوبیت و احترام داشت و پادشاهی مسلمان و با ایمان شناخته شده بود.

تحریکات به صورت دیگر شروع شد. دولت عثمانی به روحانیان شیعه مقیم عتبات اخطار کرد که اگر در کار ایران کوچکترین مداخله کنند، به تقاضای دولت ایران همه را تبعید، خواهد کرد. (سند این مطلب با خط ناصرالدین شاه در صفحه ۳۱۷ کتاب زندگی اتابک اعظم چاپ شده است). این نیرنگ هم نگرفت، ناصرالدین شاه به دولت عثمانی سخت اعتراض کرد و روحانیان نجف را از آن نیرنگ آگاه نمود.

سلطان عثمانی و هم جمال‌الدین بر آن بودند که در ایران قیامی بر ضد ناصرالدین شاه راه بیندازند تا بمقصود خود نائل شوند و ایران را زیر پرچم عثمانی درآورند. چنین قیامی را فقط فتوای میرزای شیرازی می‌توانست برانگیزد، اما جلب میرزای شیرازی در دشمنی با ناصرالدین شاه و خیانت به عالم تشیع محال بود.

شاهد عادل و معتمد و محترم و زنده حضرت آیت اله آقاشیخ بهاءالدین نوری در این مقال از قول والد بزرگوارش (مرحوم حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری) نقل کرد و فرمود « در سال ۱۳۱۱ قمری وقتی مرحوم شیخ عبدالنبی از مکه مراجعت کرده وارد استانبول شده بود، روزی جمال‌الدین افغانی در کالسکه شش اسبه سلطنتی به دیدن او آمده، پس از نیم ساعت توقف، شیخ عبدالنبی را در روز و ساعت معین برای بازدید خود

دعوت کرده بود. (باید دانسـت که مرحوم شـیخ عبدالنبی نوری از روحانیان با تقوی و طراز اول طهران و نماینده مرحوم میرزای شیرازی در ایران بود.)

شیخ در روز و ساعت معین به دیدار جمال‌الدین رفت، این ملاقات در یکی از قصرهای سلطنتی و در تالاری مجلل و باشکوه انجام شد. جمال‌الدین با شیخ خلوت کرده در آغاز از اوضاع ایران و از ناصرالدین شاه به شدت بدگوئی نمود. سپس از میرزای شیرازی گله کرد که به هیچیک از نامه‌های او اعتنا نکرده است، بعد هدف اتحاد اسلام را توضیح داد و گفت سلطان با تمام نیرو و قدرتش پشتیبان افکار اوست. سپس شیخ را سوگند داد که حرف هایش را فاش نکند و تأکید نمود که اظهارات او عین اظهارات سلطان است. بعد توضیحات بسیار در توجیه مطلب و حق بجلنب بودن نیت خود و تطبیق آن با مصلحت دینی و ملی ایران، بیان داشت و سرانجام راز واقعی را آشکار کرده گفت بر ذمه حجهٔ الاسلام میرزای شیرازی است که فتوای کفر و زندقه و خلع ناصرالدین شاه را صادر کند. در ضمن تعهد کرد که اگر چنین فتوائی صادر شود سالی پانصد هزار لیره از درآمد موقوفات عثمانی در اختیار میرزا گذارده شود و سالی پنجاه هزار لیرد هم به شیخ عبدالنبی برسانند.

شیخ گفته بود با فتوای خلع که نمی‌توان ناصرالدین شاه را برداشت. جمال‌الدین پای راست خود را بالا گرفته کفش را از پای خود بیرون آورده، گفته بود. اگر فتوای خلع و تکفیر صادر شود به همین سهولتی که من کفشم را از پای درآوردم، ناصرالدین را برمی‌داریم و شورش در ایران راه می‌اندازیم قشون عثمانی هم پشت سر ما هست. شیخ پرسید بر فرض که این طور شد، تکلیف حکومت و اداره مملکت ایران چه می‌شود؟

جمال‌الدین اظهار کرد به وسیله یک مجلس ملی که به ریاست خود من تشکیل خواهد شد، ایران را زیر نظر خلافت عثمانی اداره می‌کنیم.

مرحوم شیخ عبدالنبی وقتی به سامره رفت از مرحوم میرزا برای ابلاغ پیغام جمال‌الدین که در حقیقت پیغام سلطان عبدالحمید بود، خلوتی طلبید و تمام حر فهای جمال‌الدین و گفتگوهایی که رفته است بیان کرد.

مرحوم میرزا به دقت از آغاز تا پایان صحبت گوش فرا داد. بعد از شیخ عبد النبی پرسید عقیده خود شما چیست؟ شیخ دودل می‌ماند که چه بگوید؛ چون نتوانسته بود از وجنات میرزا درک کند که نسبت به پیغام جمال‌للدین نظر موافق دارد یا مخالف. عاقبت گفت به نظر احقر این حرف ها و این کارها خیلنت به عالم تشیع وخیلنت به مملکت ایران است و هیچ ایرانی و شیعه باشرفی برای انجام خیالات سلطان عثمانی، به خصومت با ناصرالدین شاه و ایجاد آشوب و شورش در ایران برنمی‌خیزد.

پس از ختم اظهارات شیخ عبدالنبی، مرحوم میرزا گفته بود به خدا اگر غیر از این گفته بودی، شما را از نمایندگی خود در ایران عزل می‌کردم و به روحانیان طهران می‌نوشتم که به مردم بگویند رجوعات شرعی را به محضر شما نیاورند و وجوه شرعی را بشما ندهند.»

باری انجمن اتحاد اسلام هر هفته در استانبول به ریاست جمال‌الدین جلسه داشت. فیض هندی، نواب حسین هندی، سید برهان الدین بلخی، افضل الملک کرمانی، رضا پاشا، عبدالکریم بیگ و حمید بیگ، شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی و خبیرالملک و جمعی دیگر در جلسه حاضر می‌شدند، سخنرانی و نامه‌پراکنی برای

خلافت سلطان عبدالحمید دنبال می‌شد و از لیره‌های سلطان به وسیله جمال‌الدین به هر یک بخشی می‌رسید .

وقتی این اقدامات و افکار در استانبول دنبال می‌شد، بین شیعه و سنی در سامره نزاعی خونین در گرفت. شیعیان سامره به دستور میرزای شیرازی، مانند شرکت در یک جهاد در برابر سنی و ارتش پاشای بغداد ایستادند و شکست سختی بر آنها دادند.

سلطان از نفوذ روحانی و ملی میرزا نگران شد و چنین تصور کرد که ناصرالدین شاه با نفوذ و محبوبیتی که در عتبات دارد، ممکن است با کمک میرزا به تسخیر عتبات بپردازد. (ادعای ایران [نسبت] به اماکن مذهبی عتبات از زمان فتحعلی شاه و قشونکشی دولتشاه به بغداد نیز سابقه داشت.)

به همین مناسبات تصمیم آخرین را گرفت و چنان که صورت استنطاق از میرزارضا نیز حکایت دارد، بین جمال‌الدین و سلطان، درباره قتل ناصرالدین شاه تصمیم گرفته شده.

در همین اوقات میرزارضا مرد بدبختی که از شیفتگان جمال‌الدین [بود] و به تقصیر سیاسی مدتی در زندان قزوین زیسته بود، مورد عفو شاه واقع شد و شاه پنجاه تومان به او خرجی داد که به عتبات برود. ولی از استانبول سر در آورد، که جمال‌الدین که برای اجرای نقشه‌های جنایت خود آلت فعلی پیدا کرد، از او استمالت بسیار نمود و به درمان او کوشید و از لیره‌های سلطان عبدالحمید به او داده، وی را با خود در کالسکه سلطنتی نشاند و به دربار خلافت برد.

وقتی خوب او را تحمیق و تســـخیر کرد، راز مگو را با وی گفت. جمال‌الدین که خود را کاندید فرمانروائی مطلق و ریاســـت مجلس ملی ایران کرده بود، به میرزارضـــا هم وعده‌های زرین داد و نیز به او اطمینان داد که پس از قتل ناصرالدین شاه، اوضاع ایران دگرگون می‌گردد و قشــون عثمانی وارد کشــور می‌شــود و میرزارضــا به مقامی ارجمند خواهد رسید . منظورش همان اعدام بود.

میرزارضــا با ایمنی خاطر و امید آینده، رهســپار ایران شــد و در روز جمعه ۱۷ ذیقعده، نقشه خیانت عبدالحمید و جمال‌الدین به دست تبهکار او اجرا گردید.

خوشبختانه حســن تدبیر علی اصغر خان اتابک علیه الرحمه و اخطار روس و انگلیس به دولت عثمانی، نقشــه شــوم عبدالحمید و جمال‌الدین را برای تسـلط بر ایران نقش بر آب نمود. تفصیل این حادثه در کتاب های بسیار نوشته شده و اسناد آن در دوره اول و دوم رهبران مشـروطه و کتاب اسـناد سـیاسـی دوران قاجاریه و کتاب بازیگر انقلاب شـرق به چاپ رسیده است.

اما موضــوع مســمومیت میرزای شــیرازی که او هم مانند ناصــرالدین شــاه بعد از فســخ قرارداد رژی مورد بی‌مهری انگلیس‌ها بود و در راه مقاصـد سـیاسـی سـلطان عبد الحمید در ایران نیز سـد اسـتواری به حسـاب می‌آمد و به میرزای مجدد شـهرت یافته بود، یعنی در آغاز قرن چهاردهم هجری تجدید کننده (و رونق دهنده) مذهب جعفری بود.

از مرحوم یوســف صــدیق کارمند قدیمی و با ایمان و با تقوای وزارت خارجه و از مرحوم شـیخ حسـین بشـرویی که محضـر میرزا را درک کرده بود، شـنیده شـده که میرزارضـا در

عزیمت از استانبول دو ماموریت داشت, یکی از میان بردن میرزای شیرازی در سامره و دیگری کشتن ناصرالدین شاه در طهران. پایان مأموریت دومش را می‌دانیم چگونه بود.

اما برای انجام مأموریت اول، مقداری قرص ها و داروهای ساده فرنگی که در استانبول تازه وارد شده بود، ولی در سامره و شهرهای کوچک پیدا نمی‌شد، خریداری کرد و داروخانه کوچکی با خود به راه انداخت و به توصیه جمال‌الدین همین که به سامره رسید، با سابقه طلبگی که داشت، وارد سلک طلاب شد و نام مستعمار اختیار نمود و دعوی پزشکی کرد و از قرص های ساده‌ای که داشت برای رفع سرماخوردگی و درمان تب و تسکین دل درد و سردرد و دندان درد و معالجه درد چشم در میان طلاب استفاده نمود و پس از مدتی کوتاه در سلک طلاب شهرت پزشکی به دست آورد و به درمان کسالت های ساده طلاب پرداخت.

اتفاقا در اوایل شعبان ۱۳۱۲ق مرحوم میرزای شیرازی بیمار شد، طبیبان سامره به درمان او می‌کوشیدند و طلاب دسته‌دسته به عیادت می‌رفتند. میرزارضا فرصتی را که جستجو می‌کرد به دست آورد در میان دیگر طلاب به عیادت مرحوم میرزای شیرازی رفت. طلاب به او تکلیف کردند که میرزا را معاینه کند. قدری تعارف کرد، سپس پیش رفته او را معاینه نمود و گفت به نظر حقیر کسالت حضرت حجۀ الاسلام از ضعف است، باید تقویت بفرمایند. چند نفر پرسیدند برای تقویت قرص نداری؟ میرزارضا گفت چرا، قوطی بسیار کوچکی از جیب خود بیرون آورده، تعدادی قرص در داخل قوطی بود، قرص‌های سمی و کشنده، در کنار قرص های سمی، دو قرص سالم با علامت مخصوص جای داشت. میرزارضا قوطی را به حاضران نشان داده گفت این قرص ها خیلی مقوی و مفید است و من خودم هم می‌خورم. سپس دو دانه قرص نشاندار و سالم را خورد.

اطرافیان میرزا استخاره کردند, اتفاقاً جواب استخاره خوب بود(که نشانگر اراده الهی در این امور باشد). بلافاصله دو قرص به میرزای شیرازی دادند، غافل از اینکه آن دو قرص سم و کشنده است.

میرزارضا با اطمینان از انجام مأموریت اول خود، برخاسته از همان مجلس که بیرون آمد سامره را ترک گفت. حال مرحوم میرزای شیرازی منقلب شد و در همان روز که بیست و چهارم شعبان بود درگذشت. در سامره شهرت یافت که میرزا مسموم شده است. ولی اطرافیان میرزا به مصلحت اندیشی نخواستند دنبال این کار را بگیرند و تنها به جستجوی میرزارضا برآمدند ولی او گریخته بود.

یوسف صدیق می‌گفت میرزارضا پس از ارتکاب این جنایت، به استانبول برگشت و پس از مدتی برای انجام مأموریت دوم خود رهسپار طهران شد.

ولی شیخ حسین بشروئی عقیده داشت که میرزارضا پس از انجام مأموریت جنایت بار سامره، مدتی در نقاط مرزی ایران سیاحت می‌کرده، سپس از طریق کرمانشاه و همدان به شاهزاده عبدالعظیم آمده است. علت مخفی بودن او در ایران نیز مشخص می شود که همین اقدام او بوده است که به دنبال او بوده اند.

در پایان مقاله این نیز گفته می‌شود که مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی طوری که از نامه محرمانه میرزا اسدالله خان ناظم الدوله دیبا برمی‌آید، در کار تحریم تنباکو از تحریکات و تلقینات روس بر کنار نبود، چنانکه دو ماه پس از لغو قرارداد رژی چند دیپلمات انگلیسی به بغداد رفته و والی بغداد را مصمم به تبعید میرزا نمودند (شعبان

۱۳۰۹ق) ولی کنســـول روس در بغداد مانع تبعید میرزا شـــد. (نامه ناظم الدوله ســـفیر ایران در استانبول ص ۶۳ کتاب اسناد سیاسی دوران قاجاریه)

اما با پایه تقوا و ورع و زهد میرزای شــیرازی، گمان ســوء اســتفاده و همکاری با اجانب درباره او صــحیح نیســت و جز این نیســت که او با انگلیس ها مخالف بوده و خود را در مخالفت با قرارداد رژی مصـــاب می‌دانســـته و قصـــد حمایت از روحانیون طهران را نیز داشـته، ولی چون اندیشـه او در این کار به سود سـیاسـی روس‌ها تمام می‌شـده، روس ها به او احترام می‌نموده و او را به مناســـبت مخالفتی که با انگلیس‌ها داشـــته، تایید می کرده‌اند.

در بعضـــی از مآخذ دیده شـــد که پس از لغو قرارداد رژی دو نفر نماینده از طرف تزار امپراتور روســـیه به ســـامره رفتند، نامه و هدایای چند از تزار برای میرزا داشـــتند. میرزا فرســـتادگان تزار را نپذیرفت، هدایا را هم قبول نکرد، تنها نامه تزار را گرفت و پاســـخی کوتاه و تشـکر آمیز در چند سـطر نوشـت و در جای دیگر دیده شـد که پاسـخ و تشـکر میرزا فقط شفاهی بوده است.

منبع: مجله رنگین کمان نو شماره ۲۶ صفحه ۶

بازی شیطانی

این کتاب نوشته روبرت دریفوس و ترجمه فروزنده فرزاد است که بخش از آن را در این جا می آوریم.

در سال ۱۸۸۵، درست صد سال پیش از آن که دولت ریگان با واسطه "مک فارلن" در اوج جنگ عراق وارد معامله ای پنهانی برای فروش سلاح با ایران شود، و یک قرن پیش از آن که ایالات متحده ی آمریکا میلیاردها دلار هزینه ی مالی صرف کمک به مجاهدان بنیادگرای اسلامی افغانستان در جنگ ضد شوروی کند، سیاستگردانی دوره گرد، افغانی- ایرانی تبار، با سیاستگزاران سیاست خارجی و ماموران امنیتی اینتلیجنس سرویس بریتانیا برای طرح ایده یی ستیزه گر دیدار کرد. او با خود می اندیشید که آیا بریتانیا خواهان حمایت از سازماندهی جنبشی پان اسلامیستی در میان کشورهای مصر، ترکیه، ایران و افغانستان، ضد روسیه ی تزاری خواهد بود! . *پیشنهاد سید جمال الدین افغانی به لندن توسط شرقشناس بریتانیایی W.S. Blunt، دوست سید جمال، گزارش شده است. این گزارش در کتاب " اسلام و مدرنیسم در مصر" نوشته C.C. Adams آمده است. (انتشارات Russell and Russell نیویورک، چاپ ۱۹۳۳، صفحه ۱۰، بخش ۱).*

این منطقه از جهان (خاورمیانه) میدان بازی و هماوردی بلند مدت امپریالیستی میان روسیه و انگلستان بر سر کنترل آسیای مرکزی بود. بریتانیا که بر هند تسلط داشت، پیشتر در ۱۸۸۱ کنترل مصر را نیز بچنگ آورده بود. همچنین، امپراتوری ترکان عثمانی، که شامل عراق، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین،عربستان سعودی و شیخ نشین های خلیج فارس می شد، در حال فروریختن بود، و بخش هایی از این امپراتوری آماده

بلعیدن؛ هر چند تجزیه ی کامل امپراتوری، در گرو جنگ اول جهانی بود. از این پس بزرگترین مستعمرات امپریالیستی در آفریقا و آسیای جنوب غربی در حال پیدایش بود. و بریتانیا که اســـتاد بهره برداری از وابســـتگی های قبیله ای، قومی و مذهبی، و نیز به جان هم انداختن اقلیت ها برای تحکیم قلمرو پادشاهی خویش بود، به دسیسـه چینی برای پرورش و احیاء جنبشی اسلامی و سودمند در راستای اهداف خویش می پرداخت. روسـیه و فرانسـه نیز در این اندیشـه بودند، اما انگلیسـها با کمک ده ها میلیون مسـلمان خاورمیانه و جنوب آسیا گوی را از رقبای خود ربودند.

مردی که در ۱۸۸۵ متشـکل سـاختن جنبشـی پان اسـلامیسـتی با هدایت بریتانیا را پیشـنهاد داد کسـی نبود جز "سـید جمال الدین افغانی". از دهه ی ۱۸۷۰ تا دهه ی ۱۸۹۰ جمال الدین از سـوی بریتانیا حمایت شـد. دسـت کم یکجا در اسـناد رسـمی و پرونده های محرمانه سـرویس جاسـوسـی دولت هند، پیشـنهاد جمال الدین در ۱۸۸۲ در هند مبنی بر این که به عنوان جاسوس بریتانیا در هند به خدمت درآید، آمده است. *"سـید جمال و محمد عبده" مقاله ای درباره ناباوری مذهبی و فعالیت سـیاسـی اسـلام مدرن ، نوشته ی "ایلی کدوری" (انتشارات* ***The Humanities Press*** *نیویورک، چاپ ۱۹۶۶، صفحه ۳۰).*

جمال الدین، بنیادگزار پان اسـلامیسـم، در واقع نیای بزرگ اسـامه بن لادن اسـت؛ نه از نظر نسبی که بلحاظ نظری. چنانچه بخواهیم شجره نامه ی اسلامگرایی دست راستی و افراطی را برشمریم، چنین خواهد بود:

"شیخ محمد عبده"(۱۹۰۵- ۱۸۴۹)، فعال پان اسلامیست مصری و شاگرد اصلی سید جمال الدین(۱۸۹۷- ۱۸۳۸)، بیشـترین تلاش را برای گسـترش نفوذ سـید جمال انجام

داد. عبده نیز، "محمد رشید رضا"(۱۹۳۵-۱۸۶۵)، هوادار سوری خویش را که بعدها به مصر رفته بود و مجله "المنار" را برای نشر نظرات عبده برای تشکیل دولت متحده اسلامی منتشر ساخت، پرورش داد. رشید رضا به نوبه خود "حسن البناء"(۱۹۴۹-۱۹۰۶) را که بواسطه ی مجله ی "المنار" با آراء رشید رضا آشنا شده بود، تربیت کرد. حسن البناء در ۱۹۲۸ سازمان "الاخوان المسلمین" را بنیاد نهاد. وی شاگردان بسیاری داشت که برجسته ترینشان یکی "سعید رمضان"، سازمانده جهانی "الاخوان المسلمون" بود که دفتر آن در سوسیس جای داشت، و دیگری "ابو الأعلی مودودی" بنیادگزار "جماعت اسلامی پاکستان"، نخستین حزب سیاسی اسلامی تحت تاثیر آراء حسن البناء. دیگر جانشینان حسن البناء شعبات دیگری از "الاخوان المسلمون" را در دیگر کشورهای اسلامی، اروپا و ایالات متحده ی آمریکا بر پا کردند. یکی از آنان یک سعودی است که در جنگ آمریکایی مجاهدان افغانستان شرکت داشت و او کسی نیست مگر "محمد اسامه بن لادن"، که تیره دل ترین مرد این زنجیره بود.

در فاصله نیم قرن، از ۱۸۷۵ تا ۱۹۲۵، چهارچوب بلوک کشورهای اسلامی بواسطه امپراتوری بریتانیا پی ریزی شده بود. جمال شالوده فکری جنبش پان اسلامیسم را با پشتیبانی بریتانیا و حمایت شرق شناس برجسته ی انگلیسی، " ادوارد براون" (Edward Brown)، بنیاد نهاد. "عبده"، شاگرد اصلی جمال، با کمک کنسول بریتانیا در مصر، "اولین بارینگ لرد کرومر"(Lord Cromer)، "جنبش سلفیه"، شکلی از بنیادگرایی واپسگرای افراطی را تاسیس کرد. برای اینکه بدرستی نقش سید جمال و عبده را دریابیم، جا دارد که آثارشان را در جریان صد سال تلاش های بریتانیا برای پی ریزی و سازماندهی جنبشی پا اسلامیستی و هوادار این کشور بنگریم. سید جمال، شخصیت خیالپرداز و سست اراده بود، که در خدمت دیگر قدرت های استعماری

نیز عمل کرد. بنیادگرایی عارفانه و شبه مدرن او نتوانست به جنبشی توده ای و همگیر بدل شود.

"عبده" شاگرد ارشد سید جمال، بسیار وفادارانه تر بخدمت حاکمان بریتانیایی مصر درآمد و زمینه فکری سازمان "الاخوان المسلمون" را که سراسر قرن بیستم جنبش غالب در روند اسلامگرایی بود، فراهم کرد. بریتانیا همزمان با بکارگرفتن عبده برای گسترس یک جنبش بنیادگرای اسلامی، در دو جبهه دیگر نیز- پیش از جنگ اول جهانی- در همین راستا تلاش کرد؛ در شبه جزیره ی عربستان با حمایت دسته ای از اعراب بنیادگرا تحت هدایت "ابن السّعود"، نخستین دولت بنیادگرای اسلامی را پایه ریزی کرد، و نیز در همین هنگام، مکه، دومین خاندان عربی که ادعای انتساب به پیامبر اسلام را داشتند، بر انگیخت و پسران این خاندان را به پادشاهی عراق و اردن رساند. درآغاز بریتانیا می پنداشت که خاندان هاشمی بعنوان پاسداران شهرهای مقدس عربی، مکه و مدینه، رهبری جهان اسلام را بجای امپراتوری رو به زوال عثمانی، با تشکیل خلافت اسلامی هوادار این کشور بر عهده خواهند گرفت. این نقشه عملی نشد، اما نقشه موازی آن موفق بود. در عربستان، از ۱۹۲۰ به بعد، راست آیینی (ارتودوکس) وهابی همراه جنبش "سلفیه" در شکل دولت جدید این کشور، تجلی یافت و خیزش نوین اسلام بنیاگرا و درخدمت استعمار پدیدار شد. (در نتیجه می بینید که وهابین همان ارتودوکس مسیحی است که تبشیری ها برای اسلام ساختند).

باید دانست که جمال الدین افغانی آغازگر این جریان بوده است. او و جانشینانش با قدرت های استعمارگری که بر سر تسلط بر کمربند وسیع سرزمین های شرق آفریقا تا چین در ستیز بودند، همکاری داشت. سال ها پس از مرگ جمال الدین بسیاری از مورخان و بیوگرافی نگاران، او را مردی معتقد و با ایمان که برای رنسانس اسلامی تلاش

می کرد، توصیف کرده اند. فردی ضد امپریالیست، ضد قدرت های استعماری و اصلاح گری آزاداندیش که می کوشید میان اسلام سنتی و خردگرایی علمی عصر روشنگری پیوند ایجاد کند. گرچه میتوان همه این ویژگیها را در تظاهرات جمال الدین دید، اما فراتر از این پندار، او سیاستگری شیاد بود که از مذهب بعنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف مقطعی بهره برد و همزمان، متحد و کارگزار قدرت های استعماری بود. هر چند جمال الدین بتناوب ماموری در خدمت هر سه قدرت استعماری وقت، یعنی بریتانیا، فرانسه و روسیه بود، اما شاگرد ارشد او، "عبده"، به بریتانیا صادقانه وفادار ماند.

"إیلی کدوری"(Elie Kedourie)، شرق شناس برجسته بریتانیایی گفته است، جمال الدین و شاگردانش از جمله "محمد عبده" و "رشید رضا"، "بیشترین امساک را در حقیقت گویی" داشتند. *"کدوری"، صفحه ۶.*

جمال الدین بدرازای زندگی خویش هویتی دروغین خود را گسترش داد. او وانمود می کرد که با سفر به سرتاسر جهان اسلام پایه تئوریک جنبش سیاسی- اجتماعی پان اسلامیسم را گسترش داده، اما او متفکری بدعت گذار، جاسوسی مرموز، فراماسون، و فراتر از همه اینها، بنوشته "کدوری" کسی بود که به "بهره گیری سیاسی از مذهب" باور داشت. *"کدوری"، صفحه ۱۳.*

جمال الدین از مذهب استفاده ابزاری کرد. ظاهرا دینداری پارسا بود (هر چند شواهدی خلاف آن موجود است) که می خواست جزئیات الگوی سیاسی از حکومتی با قوانین صدر اسلام را در مکه مسلط کند، اما در نوشته های محرمانه اش به سفیر انگلیس باورهای حقیقی خود را آشکار می کند «ما سر مذهب را نمی بریم، مگر بوسیله خود

مذهب. بنابراین اگر اکنون به ما بنگرید ما را پارسایانی تارک دنیا، و پرستندگانی نماز خوان که هرگز از فرمان خدا سر نمی پیچند، می بینید.» *"کدوری"، صفحه ۱۵.*

"کدوری" می نویسد « این نامه آشکارا نشان می دهد که یکی از اهداف جمال الدین، که شاگرد ارشد او عبده نیز بدان آگاه بوده، تخریب از درون اسلام بوده است، و روش او برای متحقق کردن این هدف "تظاهری وفادارانه" به اسلام بوده است.» *"کدوری"، صفحه ۱۵.*

در واقع اگرچه سید جمال مبلّغ اسلام راست آیین (ارتودوکس) برای توده ها بود، اما در نهان خدا ناباوری ضدّ اسلام بود که به دیگر ادیان نیز می تاخت. او خطاب به محفلی زیرزمینی می گوید «مذاهب، تحت هر نامی، ماهیتی یکسان دارند. هیچ آشتی و درک متقابلی میان آنها و فلسفه تحقق پذیر نیست. مذهب، باور ایمانی را به فرد تحمیل میکند، اما فلسفه او را یکباره از قید مذهب می رهاند.» *"کدوری"، صفحه ۴۴.* (رجوع کنید به نظرات آیت الله مصباح یزدی که نسخه ایرانی این نظرات را اکنون تبلیغ می کند و یا نظرات بنیاگذار حجتیه در ایران"آیت الله شیخ محمود حلبی" که در اوج جنبش نفت در دهه ۱۳۳۰، یکباره و با اشاره انگلستان مروج اسلامی شد که اکنون مصباح یزدی آن را پی گرفته است.)

با وجود این، جمال للدین نتیجه می گیرد که « توده ها را دلیل و برهان راضی نمی کند و تنها "خواص" درمی یابند که آموزش و تربیت توده ها چگونه باید باشد».*"کدوری"، صفحه ۴۴.*

پختگی محتوای این عبارات بیانگر چرایی شهرت معنوی جمال للدین است. او در سراسر زندگی خویش برای توده ها پیامی و برای خواص پیامی دیگر داشت. برای توده

ها پان اسلامیسم را ترویج میک رد و برای خواص فلسفه ای دستچین شده. آری او که در راستای اهدف خویش، و برای فریب توده ها ژست ضد امپریالیستی می گرفت؛ با حلقه نزدیک شاگردانش، حیله گرانه هم پیمان امپریالست ها نیز می شد.

با وجود این، بسیاری از تاریخ نگاران ظاهربین (یا امثال ازغندی که استفراغات جمال الدین را لیسمی زند)، می پندارند که سیاستگردان اسلامگرا می خواست جنبشی در جهان اسلام برانگیزد که بواسطه آن اسلام را به دوره شکوفایی و طلایی آغازین آن در مکه و مدینه بازگرداند.

برخی مورخان تقریبا تیزبین، او را ستیزه گری ضد امپریالیسم می پنداشتند که در جستجوی اصلاح دینی و برداشتی روشنگرانه و خردگرایانه از اسلام بجای اسلام سنتی و ایستاست. متاسفانه، این دیدگاه غالب در میان شرق شناسان برجسته بوده است. برای نمونه "گیب"(H.A.R. Gibb)" نویسنده کتاب "گرایشات مدرن در اسلام"(۱۹۴۷) می نویسد که جمال الدین به دولتی که تحت راست آیینی قرآنی با نگاهی مدرن اداره می شود، باور داشت. *کدوری در صفحه ۴۴، نوشته ی Gibb را که می گوید: "بی گمان سید جمال خشنود خواهد شد اگر می توانست اکنون ببیند که پس از نیم قرن از درگذشت او همچنان نظرات متظاهرانه اش به راست آیینی اسلامی بی چون و چرا پذیرفته می شود."، نقد می کند.*

و "ویلفرد کانتول اسمیت" (Wilfred Cantwell Smith) محقق، پژوهشگر و اسلام شناس برجسته ی کانادایی جمال الدین را "کاملترین مسلمان زمان خویش" می نامید. *Wilfred Cantwell Smith ، "اسلام در تاریخ مدرن"، (NewYork: New American Library، چاپ ۱۹۵۷، صفحه ۵۴.)*

او در کتاب مشـهور خود "اسـلام در تاریخ مدرن" مشـتاقانه او را "ضد امپریالیسـت" می شـناساند « او (سـید جمال الدین افغانی) غرب را تهدیدی برای اسلام و جامعه اسلامی می دانســـت و همه را به مقاومت در برابر آن فرا می خواند... او مخاطبینش را به ترویج عقل و تکنولوژی بر می انگیخت، برای توانمند شــــدن، همانگونه که غرب انجام داده است.... او مسـلمانان را به پرهیز از انفعال و تلاش برای عزمی خود جوش و زنده در این راســتا تشـویق می کرد.» *Wilfred Cantwell Smith، "اسـلام در تاریخ مدرن"، (NewYork: New American Library، چاپ ۱۹۵۷، صفحه ۵۴.)*

اسمیت با ستایش جمال الدین می نویسد « به لحاظ جغرافیایی، گستره فعالیت جمال الدین، ایران، هند، جهان عرب، ترکیه و اروپای غربی بود. او سـنی مذهب و صـوفی بود. او مروج ایده ی آشـتی با تشـیع نیز بود. وی افکار سـنتی اسـلامی را با اندیشـه ی مدرن اروپایی درآمیخت...او مبلغ نهضت های سیاسی اسلامی و شخصیتی در خور احترام بود. وی مدافع ناسـیونالیسـم بومی و پان اسـلامیسـم بوده اسـت. بخش عمده ای از گسـترش بعدی اسـلام در سـایه شـخصیت و تلاش های او انجام گرفت. در حقیقت کمتر جایی در اسلام قرن بیستم می توان سراغ گرفت که تحت تاثیر آراء او نبوده باشد.»

با همه این، اسـمیت بدرسـتی می افزاید « جمال الدین نخسـتین احیاگر اسلامی بود که به تضـاد آشـتی ناپذیر تاریخی "اسـلام" و "غرب" باور داشـت.» اینگونه، در واقع جمال افغانی نخسـتین کسـی اسـت که مفهوم برخورد تمدن ها را که صـد سـال بعد بوسـیله "برنـارد لوئیس"(Bernard Lewis) و "ســـاموئـل هـانتینگتون" (Samuel Hantington) متداول شد، پیش کشید.

جمال الدین را خواه آنگونه که اسمیت او را مردی پویا شناسانده است، یا او رو فردی فرصت طلب بدانیم، در نقش او بعنوان پدرخوانده سازمان "الاخوان المسلمون" و گروه های اسلامگرای افراطی مشابه، نمی توان شک کرد. بی گمان، چنانچه به "برادران مسلمان" ستیزه جو و متعصب امروز گفته شود که مراد و رهبر معنوی آنان، جمال الدین افغانی، خداناباور و فراماسون بوده است، دچار ضربه ای روحی خواهند شد. با وجود این، "ریچارد میشل" (Richard P.Mitchell) که کتابش، "درون سازمان الاخوان المسلمون" صریح ترین و روشن ترین نمونه تحقیقی درباره این سازمان است، می گوید که سرآغاز سازمان های تروریستی و ستیزه جویانی که پس از جنگ دوم جهانی در مصر غالب شدند، مستقیماً به جمال الدین افغانی باز می گردد.

وی می نویسد « اعضای اخوان المسلمون خود را در مسیر جنبشی اصلاح طلب و مدرن یافتند که از سوی سید جمال، محمد عبده و رشید رضا مطرح می شد.» او می افزاید « اعضای سازمان نسبت به جمال الدین گونه ای بستگی و نزدیکی احساس می کردند. بسیاری از ایشان او را "پدر روحانی" جنبش می دانستند و در این میان حسن البناء کسی است که بیشترین شباهت را به وی دارد.» *Richard P. Mitchell ، "درون سازمان الاخوان المسلمون"، انتشارات دانشگاه اکسفورد لندن، چاپ ۱۹۶۹، صفحه ۳۲۱.*

مشهورترین تروری که گفته می شود توسط شبکه تروریستی جمال‌الدین در ایران انجام شد، ترور ناصرالدین شاه توسط میرزارضاکرمانی بود. ترور ناصرالدین شاه در سال هائی انجام شد که او طی سفر به فرنگ(فرانسه) مقداری با تمدن غرب آشنا شده و بعنوان مدرنیسم مشوق عکاسی و فیلمبرداری در ایران شده بود.

موسـی نجفی اسـتاد دانشـگاه در ایران, در مورد اینکه جمال‌الدین اسـدآبادی عضـو لژ فراماسونری بوده است می گوید:

جمال‌الدین اسد آبادی از یک طرف در نهضت‌های اسلامی نقش دارد و از یک طرف در جریان روشـنفکر دینی رد پایش پیدا می‌شود و به طریقی هم با شـخصیت‌های برجسـته و تاریخ ساز تاریخ ۱۴۰ ساله ما ارتباط دارد و البته نقدهایی هم به او وارد است.

مسئله جمال الدین اسد آبادی مسئله ساده‌ای در تاریخ نیست؛ به خصوص اینکه جمال الدین فردی اسـت که امروز اندیشـه‌هایش به نحوی هنوز بازتاب دارد و در برخی از تفکرات و جریانات سیاسی امتداد پیدا کرده و دیده می‌شود؛ از این رو بررسی این آدم کار ساده‌ای نیست.

از یک طرف در نهضـت‌های اسـلامی نقش دارد و از یک طرف در جریان روشـنفکر دینی رد پایش پیدا می‌شـود و به طریقی هم با شـخصـیت‌های برجسـته و تاریخ سـاز تاریخ ۱۴۰ سـاله ما ارتباط دارد و البته نقدهایی هم به او وارد اسـت. خودش هم به این ابهام مطلب دامن می‌زند؛ به خاطر اینکه نه ملیت خودش و نه مذهب خودش را مشــخص نکرده اسـت. امضـاهایی که پای نامه‌هایش هسـت؛ امضـای کابلی، اسـد ابادی، افغانی، اسـتامبولی و مصری؛ اسامی مختلف را پای اسـمش زده که نشـان دهد وابسـتگی به یک ملت و یک جغرافیا ندارد و شـاید به ایده وحدت اسـلامی ایشـان بر می‌گشـته اسـت. در مورد مذهب هم همین طور اسـت؛ یعنی نمی‌خواسـته نشـان دهد که وابسـتگی خاصـی دارد.

ولی در مورد جمال‌الدین می‌دانیم بیشــتر فعالیتش در حوزه امپرطوری عثمانی قرار گرفته؛ شــاگردان برجســته‌ای مثل «محمد عبده» دارد و از طریق آن، یک جریانی در کشـورهای اسـلامی، چه زمان امپراطوری عثمانی و چه زمان فروپاشـی آن به وسـیله

«رشـــید رضـــا» و دیگران امتداد پیدا کرد. در ایران از این طریق امتداد نیافت؛ ولی از طریق برخی جریان‌ها بعد از مرگ جمال‌الدین در دوره مشـــروطه ردپای جمال‌الدین را می‌بینیم؛ ولی متاسفانه هر چقدر شخص مؤثرتر باشد آسیب‌های جدی هم دارد.

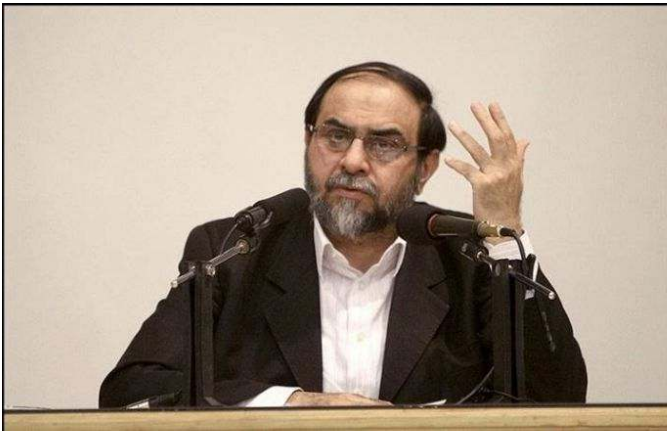
دکتر نجفی در بیان آسـیب شـناسـی جمال الدین اظهار داشـت یکی از آسـیب‌های بسـیار جدی جمال‌للدین که هیچ توجیهی ندارد بحث فراماســونری جمال‌للدین اســت که اسـنادش هسـت و عضـو لژ فراماسـونری بوده و این توجیهی که گفته شـده نفوذ کرده تا سـر در بیاورد کافی نیسـت و برای جمال‌الدین یک نقطه ضـعف اسـت. برای یک سیاستمدار و اصلاحگر اجتماعی چنین سابقه‌ای انگ زشتی است و حتما اشتباه کرده و سـابقه خودش را خراب کرده اسـت؛ ولی شـاید بیشـترین توجیهی که بشـود برای این حرکت داشت این است، افرادی که در مسائل سیاسی به طور جدی ورود پیدا می‌کنند در ابتدا یک مقدار خامی دارند؛ در اواسـط سـعی می‌کنند اشـتباهاتشـان را جبران کنند، ولی هنوز مسـیر را درسـت پیدا نکرده‌اند و در اواخر متوجه نکات ریزی می‌شـوند که به آنها نرسـیده اسـت. ممکن اسـت جمال‌الدین بعدا مسـیر خودش را تصـحیح کرده باشـد. جمال‌الدین در مباحث فکری هم تأثیرگذار بوده و با اینکه در سـیاسـت ضـد غربی بوده ولی از حیث فرهنگی عمق لازم را نداشته است./۹۹۹/ت۳۰۲/س

شـخصـیت جمالدین اسد آبادی در تاریخ ایران به عنوان یکی از سـتون اصلی اسـتقلال و ایجاد کننده هویت اسـلامی در کشـورهای شـرق به خصـوص جهان اسـلام شـناخته می شـود. حضـور جمال‌الدین در کانون هایی همچون لژ فراماسـونری در تاریخ ایران یکی از مباحث جنجالی و چالشـی اسـت که بسـیاری را به مخالف با این مسـئله واداشـته اسـت و سعی در انکار این موضوع دارند.

ببینید بحث این مسائل نیست بلکه بحث بیشتر مبارزات جمال‌الدین است یعنی به همان میزانی که علیه انگلیس مبارزه کرده است علیه فرانسه مبارزه و مقاومت نداشته است. تا اینجا ما دو بحث داشتیم یکی درباره شخصیت جمال‌الدین که گفتیم شخصیتی گیرا جذاب باهوش و فوق العاده دارد و از طرفی هم این شخص کسی است که علیه استعمار انگلستان به طور عمیق در جنبه های سیاسی مبارزه می کند اما همه اینها یک پارادوکس های هم دارد مثل فراماسون بودن جمال‌للدین که تقریبا قطعی است. سند هست سندش چاپ شده است و در کتاب های تاریخی بسیار است. در آن دسته اسنادی که در خانه امین الضرب که چاپ شد, قسم نامه فراماسونی جمال‌الدین هم هست و در آنجا ذکر شده که جمال‌الدین در لژ کوکب شرق عضویت داشته است این امری بدیهی است.

یک نقطه ضعف جدی در شخصیت جمال‌الدین داریم و آن هم جاه طلبی جمال‌الدین است. واقعیت امر این است که جمال‌الدین جاه طلب بود و این جاه طلبی کار دستش داده بود. به هر حال رفتن به لژ فراماسونری برای یک شخصیت سیاست مدار و مبارز یک ضعف محسوب می شود با هر تحلیلی که به کانون فراماسونری رفته باشد این یک ضعف به حساب می آید. کسانی که طرفداران افراطی جمال‌الدین هستند در آغاز قصد داشتند این قضیه را پنهان کنند و سندها رو پنهان کنند ولی کم کم شیوع این مطلب و نقدهای زیادی که نوشته شد, فهمیدند که نمی توان این موضوع را پنهان کرد فلذا در ادامه سعی کردند این موضوع را توجیه کنند. یکی از این توجیهات همان توجیهی است که شما اشاره کردید به طور مثال می گویند رفته نفوذ کند، آنجا را بشناسد من می گویم اگر قرار باشد که این قضیه را اینگونه بررسی کنیم باید بگویم

همه کســانی که در لژها هســتند می توانند این توجیه را بکنند اصــلا همه خائنین می توانند این کار را بکنند.



نه ایرانی نه افغانی, جمال‌الدین اسلامی!

جمال نه فیلسوف درجه یک بود نه یک فقیه درجه یک. اما چیزی داشت که هیچ یک از فلاسفه و فقها نداشتند و آن جامعیت جمال‌الدین است، آنچه که جهان اسلام به آن احتیاج داشت. شیخ محمد عبده درباره جمال‌الدین می گوید اگر بگویم بعد از پیامبران کسی بالاتر از جمال‌الدین نیامده مبالغه نکرده ام.(البته به روباه گفتند شاهدت کیست گفت دمم. محمد عبده نوکر و نوچه جمال الدین بوده است)

دیدبانی در شهر کوران ! تاثیری که جمال‌الدین در جهان اسلام و تاریخ اسلام داشته، هنوز به درستی شناخته نشده است. تجلیل های صوری از او می شود ولی به کار عظیمی که او انجام داد توجه نمی شود. جمال‌للدین یک قرن جلوتر از تاریخ فکر می کرد و عمل می کرد .

علت اصلی اینکه روشنفکران و حتی عده ای در حوزه نجف با جمال‌الدین مخالفت می کردند این بود که او دیدبانی بود در شهر کوران! او چیزهایی را می دید که دیگران نمی

دیدند و چیزهایی را می شـنید که دیگران نمی شـنیدند. لذا مدام سـوءتفاهم میان او و دیگران پیش می آمد .

ما نیاز داریم به بازخوانی جمال‌الدین. بازخوانی آنچه گفت و آنچه اندیشـید که در عصـر خودش شـنیده نشـد. کاری که جمال‌الدین آغاز کرد و نتوانسـت به سـرانجام برسـاند را امام خمینی به سرانجام رساند .

نه ایرانی، نه افغانی، جمال‌الدین اسـلامی. او علیرغم اصرار دیگران هیچ وقت به مذهب و ملیت خود اشـاره نمی کند. برای اینکه جمال‌الدین جهانی و اسـلامی می اندیشـید. خود جمال‌الدین اصرار دارد که اسلامی نامیده شود نه ایرانی و افغانی. جمال‌الدین متعلق به هیچ شــهر و روســتایی نیســت. اینکه عده ای دنبال اســنادی هســتند که ثابت کنند جمال‌الدین ایرانی بود یا افغانی یا شـیعه بود یا سـنی، هیچ ضرورت و فایده ای ندارد جز اینکه عده ای با آن پز دهند! مهم آرمان ها و اهداف اوســت که باید پیگیری شــود نه اینکه با اسـم او پز داده شـود. (سـوال ما از او این اسـت که شـما که این همه ایراد و نامعلومی در مورد جمال للدین افغانی خائن را می پذیرید و توجیه می کنید چرا می گویید سندیت وجود حضرت رقیه و حضرت محسن ایراد دارد؟؟؟)

نتایجی که امروز از بذرهای جمال‌الدین درو می کنیم. جمال‌الدین یک چریک تمام عیار فرهنگی، ایدئولوژیک و سیاسی است. کسی که خانه و کاشانه ای ندارد و ازدواج نکرده و در آن زمان که مسافرت به سختی امکان پذیر بوده، از افغانستان تا هند و مصر و اروپا و ترکیه و روسیه و ... را سفر می کند. او در این سفرها هرکجا که رفته کادرسازی کرده و بذرهایی را کاشـته که نتایج آن تا امروز مشـهود اسـت. مثلا جریان اخوان المسـلمین که بزرگترین تشکیلات سیاسـی - مذهبی جهان اسلام اسـت، نتیجه یکی از بذرهایی است

که جمال‌الدین کاشته است. شاگردان جمال‌الدین مانند عبده، استادان پایه گذاران اخوان مانند حسن البنا بوده اند .

هسته اولیه تفکر ضداستعماری، بازگشت به اسلام و اتحاد اسلامی جمال‌الدین است. ما هیچ انقلابیِ مسلمانِ روشنفکر نداریم مگر اینکه به نحوی تحت تاثیر جمال‌الدین بوده است. حتی جریانات سلفی هم متاثر از او هستند. اصلا تعبیر «سلف» و اینکه باید به سیره سلف صالح بازگردیم (ارتودوکس مسیحی)، تعبیر جمال‌الدین است. سلفی گری نه به معنای ارتجاعی، بلکه به معنای انقلابی و برگشت به میراث صدر اسلام برای رسیدن به عزت و قدرت و وحدت. سلفی گری او به معنای بازگشت به گذشته نیست، بلکه به معنای بازگشت به ریشه هاست. اولین کسی که حرف از نواندیشی با تکیه بر مبانی دینی زد جمال‌للدین بود. تمام شعارهایی که امروز در جهان اسلام تبدیل به پرچم مبارزه شده است را ابتدا جمال‌الدین بیان کرده است .

اعتراف بزرگ جمال‌للدین. جمال‌للدین در آخر عمر اعتراف می کند به اینکه نباید روی حکام و نخبگان سرمایه گذاری می کرده و باید مستقیما به توده مردم روی می آورده است. این اشتباهی است که امام خمینی مرتکب نشد. می گوید رابطه مسلمین با هم که به خاطر مذهب یا قومیت و ملیت قطع شده دوباه باید احیا شود. خود جمال‌الدین هیچ وقت نگفت که سنی است یا شیعه. هیچ گاه ملیت خودش را بازگو نکرد. دلیلش این بود که می خواست این رابطه ها را دوباره برقرار کند. اسنادی وجود دارد که نشان می دهد او نه تنها اهل سلوک که اهل کرامت هم بوده است. ولی به دلیل گسترش خرافات در جهان اسلام که به اسم کرامات بوده، این ویژگی خود را بروز نمی داده است .

در حوزه فلسـفه سـیاسـی – اجتماعی اسـلام، تقریبا بعد از فارابی و ابن خلدون، جمال‌الدین تنها کسی است که مباحث فلسفه عملی و فلسفه نظری را مرتبط کرده و سراغ مصادیق اجتماعی هم آمده است. باید جمال‌الدین را یک فیلسوف اجتماعی بزرگ اسلامی دانست. تقریبا تمام روشنفکران و متفکران اسلامی دوران معاصر که از منظر قرآن و سیره پیامبر به مسائل اجتماعی نگاه کردند، سرمشق آنها جمال‌الدین بوده است. چون قبل از او در شیعه و سنی کسی نبوده که اینگونه مصداقی وارد مباحث فلسفه اجتماعی شود .

او را نباید صرفا شخصیتی سیاسی دانست. او در حوزه فلسفه، عرفان، احکام، فقه و تفسیر صاحب نظر است. در همه این مباحث تدریس داشته است. متاسفانه جنبه علمی جمال‌الدین مغفول مانده است. ایشان در حوزه فلسفه اخلاق، مکتب شناسی، ریاضیات جدید، هیات، پزشکی، نجوم و فلسفه غرب تخصص دارد. (تخصص در حوزه پزشکی مربوط به سم دادن به میرزای شیراز است و در بقیه زمینه ها هم ما آثاری ندیده ایم) جمال‌الدین در قرن ۱۹ می زیسته که دوران اوج ایسم ها در اروپا بوده است. جمال‌الدین از همه آنها به خوبی شناخت داشته و همه را نقد می کند. ایشان به چند زبان مسلط بوده و مقالات او به چند زبان مختلف نوشته شده است. (از جمله صفات یک جاسوس تسلط به چندزبان است)

جمال‌الدین نه فیلسوف درجه یک بود نه یک فقیه درجه یک. اما چیزی داشت که هیچ یک از فلاسفه و فقها نداشتند و آن جامعیت جمال‌الدین است، آنچه که جهان اسلام به آن احتیاج داشت. شیخ محمد عبده درباره جمال‌للدین می گوید اگر بگویم بعد از پیامبران کسی بالاتر از جمال‌الدین نیامده مبالغه نکرده ام !

ادوارد براون (همکار جمال الدین و از افراد نظام تبشیری) کتابی دارد درباره مشروطیت در ایران. این کتاب را با جمال‌الدین شـــروع می کند و مشـــروطیت را محصـــول تلاش جمال‌الدین و بذرهایی که او کاشـــته می داند. همانطور که در قضـــیه تحریم تنباکو نیز جمال‌الدین نامه ای به میرزای شیرازی نوشت و ایشان را به صدور حکم ترغیب کرد. در اولین نفوذهای نظام ســـرمایه داری غرب در ایران و وقتی بانک وارد ایران شـــد، جمال‌للدین تعبیر« البلنک! مالبلنک! ماادراک مالبلنک» را خطاب به علما و فقها به کار می برد. جمال‌الدین می گفت شـــما نمی دانی بانک چیســـت. در حالی که این شـــروع تسلط سرمایه داری غرب بر کشور است. می بینیم که هر کجا خطری متوجه اسلام و کشـــورهای اســـلامی بوده جمال‌الدین هم هســـت .پدر کار رســـانه ای مدرن مســـلمان جمال‌الدین است. او اول کسی است که وارد عرصه روزنامه نگاری شده است .

ادوارد براون درباره جمال‌الدین می گوید: این جمال‌الدین بدون مبالغه پادشـــاهان را بر روی تختشـان به لرزه درآورده. نقشـه های رجال و دول اروپایی را که بسـیار خوب تهیه شـده بود، بر هم زد . (سـوال می شـود که اگر مسـیحی ها از صدای ناقوس در حرم امام رضا خوششان می آید و باید آن را حذف کرد چرا با این همه تعریف آنها از جمال الیدن خائن مشکلی ندارید)

خدمت دیگر جمال‌الدین به جهان اسلام، احیای دوباره قرآن و بازگرداندن آن به صحنه تفکر و اجتماع مســلمین بود. او خودش مفســر قرآن بود. او می گوید: «آه آه چه ســان فوائد امروز آن از فرط جهل و غفلت منحصر در امور ذیل شده است : تلاوت بالای قبور شبهای جمعه ، مشغولیت صائمین ، زبالهٔ مساجد، کفارهٔ گناه ، بازیچهٔ مکتب چشم زخم ، نظر قربانی ، قســم دروغ ، مایهٔ گدائی ، زینت قنداق ، ســینه بند عروس ، بازوبند نانوا، گردن بند بچه ها، حمایل مســافرین ، ســلاح جن زده ها، زینت چراغانی ، نمایش طاق

نصـرت ، مقدمهٔ انتقال اسـباب ، حرز زورخانه کار، مال التجارهٔ روسـیه و هند، سـرمایهٔ کتابفروشها، سرمایهٔ گدائی زنان بی تقوی و مردان بی سروپا در معابر !

آه ، وا اسـفا، یک سـورهٔ والعصر فقط که سـه آیه بیش نیسـت ، اساس نهضت یکدسـته اصحاب صـفه گردید که از فیض مقدس همین مختصر سـورهٔ مبارکه شـرک زار بتخانهٔ مکه را قبل از هجرت بستان وحدت و یزدانخانهٔ بطحا نمودند .

آه والهفاه ! این کتاب مقدس آسـمانی ، این گرامی تصـنیف حضـرت سـبحانی ، این مایهٔ کل السعادات انسانی ، از دیوان سعدی و حافظ و مثنوی و ابن فارض امروزه کمتر محل اعتناء و مورد اهتمام اسـت . در هر مواعظ و معانی عرشـی و فرشـی از او اسـتفاده کنند. برعکس ، جمعی که یکی از منسـوجات شـعریه خوانده می شـود نفسـها از ته دل کشـیده چشـمها، گوشـها و دهنها برای او باز مانده و چه اندازه قرآن ، برعکس که هرگز در هیچ جا با قیل و قال فکر و کار کسـی مزاحم نخواهد بود. «ای وحقک سـبحانک اللهم انت القائل و قولک حق ـــ نسوالله فانسیهم انفسهم ـــ » تو را فراموش کردیم تو هم آئینهٔ قلوب ما را از انعکاس توفیق حقایق ذکر مقدسـت محروم نمودی . «سـبحانک اللهم و قولک حق ــ ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا مابانفسهم ــ » وجه نفوس خودمان را از اطاعت مقدسـت برگردلندیم تو هم سـعادت و شـرافت ما را بذلت و نکبت تبدیل فرمودی».

جمال‌الدین جمال بزرگترین دشـمن فراماسـونری و انگلسـتان. علیه جمال‌الدین اسـناد زیادی هست که عده ای آنها را مستمسک قرار می دهند. جمال‌الدین بزرگترین دشمن فراماسـونری و انگلسـتان اسـت اما یک زمانی وارد این جریان می شـود تا آن را خوب بشناسد. باید کل حیات جمال‌الدین را یکجا دید، نه اینکه چند سند را کنار هم گذاشت

و از آن نتیجه گیری منفی کرد. اینکه گاهی دوگانگی و دوپهلویی در مواضع او دیده می شود به این دلیل است که او در مبارزه خود تقیه می کرده است .

اول باید به این نکته توجه کرد که در زمان جمال‌الدین که فراماسونری تازه تشکیل شده بود، این معنای منفی که الان نزد ما دارد را نداشت. بعدها افشا شد که فراماسونری شبکه ای استعماری است برای نفوذ بر ملت ها. در ابتدا این محافل به عنوان خانه های روشنفکری و نواندیشی شناخته می شد. شعارشان هم آزادی، برابری و برادری بود. نخبگان جهان عرب هم معمولا در این جلسات شرکت می کردند .

جمال‌الدین برای اینکه بفهمد اینها چه کسانی هستند و چه کار می کنند به بعضی از جلسات آنها رفت و آمد می کرد. چون اینها در حال کادرسازی و نخبه سازی بودند برای نفوذ در جهان اسلام. سنگ بنای استعمار و نفوذ در کشورهای اسلامی که کماکان هم وجود دارد، در فراماسونری بنا نهاده شد. البته عکسی که از ایشان در جلسه فراماسونری منتشر شده در واقع عکس نیست و نقاشی است. عکسی از این قضیه وجود ندارد. (چه دفاع جانانه در مستند سازی برای جنایات این فرد دارد). او که برای شناخت وارد این جلسات شده بود بعد از این چند جلسه علنا در حضور جمع مبانی آنها را زیر سوال می برد و به بحث با آنان می پردازد و تقریبا به حالت قهر و اعتراض از این جلسات بیرون می آید. (رحیم پور هم آنجا بوده این حالت قهر را دیده است)

سرویس های جاسوسی انگلستان سایه به سایه تعقیبش می کنند. سفیر انگلیس در مصر به لندن نامه می نویسد و می گوید حزبی که این مرد راه انداخته اگر ادامه پیدا کند ریشه انگلستان را در مصر و شمال آفریقا خواهد خشکاند! (ادعاهای بدون منبع) و

بعد از این قضـــیه بود که جمال‌الدین را از مصـــر تبعید کردند. روح جهاد که از فرهنگ اسلامی فراموش شده بود را او احیا کرد .

برای شـناخت جمال‌الدین جمال باید به حزبی که خودش تشـکیل داد رجوع کنیم. باید برنامه های حزب وطنی را دید. سـفیر انگلیس در مصـر خطاب به مقامات انگلیسـی می گوید: « اگر این انجمن حزب الوطنی یک سال دیگر برقرار باشد و سلسله جنبان امروزه آسـیای غربی و مرکزی و آفریقای شـرقی و شـمالی, جمال‌الدین جمال الدین همدانی, مرفّه البال و آسـوده خاطر در مصـر زیسـت کند، گذشـته از این که تجارت و سـیاسـت بریتانیا در قاره آفریقا بالمرّه معدوم گردد که سـهل اسـت ترس آن اسـت که سـیادت قاطبه اروپا از هیمه این انجمن عجیب وجود تاریخی کسـب نماید واثری از او در صـفحه عالم باقی نماند «.

وای به حال جایی که جمال‌الدین جمال به آنجا برود ! در یکی از اسـناد درباره کارهایی که حزب الوطنی انجام داد آمده عیادت ۱۵۰۰ مریض، برآورده کردن خواســـته های ۱۲۰۰ مسلمان، اصلاح ۸۰۰ شراب خوار، مقید به نماز کردن ۱۳۰۰ تارک الصلوۀ، نجات دادن ۴۰۰ نفر اهل فحشـا، کمک کردن به ۷۵۰ ورشـکسـته مالی، پاسـخگویی به پرسـش های عقلی و دینی صدها نفر، مسلمان کردن ۱۲۰ کافر .

در ســندی از وزارت خارجه انگلیس آمده که وقتی جمال‌الدین جمال را از مصـر تبعید می کنند، نماینده ویژه لندن به پای کشـتی می رود تا مطمئن شـود جمال‌الدین سـوار کشـتی می شـود و می رود! (نه اینکه خدای نکرده او را بدرقه و همراهی کرده باشـد و یا دسـتوری به وی داده باشـند) بعد در نامه ای می نویسد که ما که از شر او خلاص شدیم ولی وای به حال آن جایی که جمال‌الدین به آنجا می رود !

همین که چنین اشخاصی با این احوالات با حضرت رقیه دشمنی می کند برای هر فرد با انصــافی مشــخص اســت که این دشــمنی, خود اثبات دیگری بر واقعیت و اثرگذاری حضرت رقیه است.

تبشیر صلیبی

تبشـــیر در لغت به معنای بشـــارت دادن و مژده آوردن اســـت و معادل انگلیســـی کلمه mission است که به معنای فرستادن, روانه کردن, گسیل داشتن یا اعزام کردن است. این لغت در کاربرد فعلی اش در بین صـــلیبیون, به معنای اعزام به مأموریت یا اعطای مأموریت به فردی برای انجام آن یا اداره هیأت مذهبی در بین مردم می باشـــد. واژه میسیون به عنوان اسم معانی و کاربردهای مختلف دارد که از جمله آن ها :

-اجازه ای که از سوی خداوند یا کلیسا برای موعظه اعطا می شود؛

-گروهی که از ســـوی انجمن مذهبی برای تغییر کیش و آیین کفار به ســـرزمین های دیگر اعزام می شوند؛

-کوشش های سازمان یافته ای که مستلزم آماده سازی و تجهیز گروهی است؛

- سازمانی شامل کلیسا و مؤسسات نیمه محلی برای تبلیغ و ترویج دین مسیح یا انجیل یا تعمید دادن عامه مردم.

J.A. Simpson & E.S.C. Weine: The Oxford English Dictionary, V. IX, P.889-891.

تبشـیر در اصـطلاح به معنای تبلیغ و ترویج مسـیحیت اسـت کسـانی گفته می شـود که تعهدات خاص دارند که انجیل را اعلام کنند و انتشـار دهند. مبشـر وظیفه دارد انجیل را موعظه کند و ارتباط مردم و گروه هایی که هنوز به مسـیح باور ندارند را با کلیسـا برقرار کنند.

Walter M. Abbott, (General Editor), The Documents of Vatican II, p.543-544 & Ronan Richard Hoffman, Mission, in: New Catholic Encyclopedia, v.9, p. 904.

در حقیقت تبشـیر به معنای گسـترش ایمان مسـیحی و ایجاد جامعه ای جدید خارج از کشورهای مسیحی است.

Fritz Lienhard, Mission/ Evangelization, in: Encyclopedia of Christian Theology, v.2, p.1044.

اصطلاح تبشیر در قرون اخیر از نظر مفهوم و مصداق توسعه یافته و بـــه هر نوع خدمت یا مأموریت (میســیون) برای اعتلای «کلمه مســیح» در داخل یا خارج جوامع مســیحی اطلاق می شود .

شــاید نتوان ترجمه گویایی از کلمه میســیون (Mission) در فارســی ارائه کرد. اما در عربی وضــعیت این چنین نیســت. نویســندگان عرب در این رابطه کلمه «تنصــیر» را استفاده می کنند که به معنای مسیحی سازی است و با تعریفی که از تبشیر ارائه شده، کاملاً همخوان است.

باید توجه داشـت کلمه تبشـیر به عنوان اصـطلاحی که بیان کننده فعالیت های اعضـای کلیسـا در گسـترش انجیل اسـت, به طور نسـبی یک اصـطلاح جدید اسـت. این کلمه از قرن شـانزدهم میلادی توسط اگنتیوس برای اشـاره به فعالیت های تبشـیری به کار برده شد.

L. Nemer, Mission and Missions, in: New Catholic Encyclopedia, v.9, p. 683.

تا قبل از این کلمات و اصـطلاحاتی چون انتشـار ،ایمان، تبلیغ اخبار خدا به همه جهان, تغییر دین غیر مؤمنان, ایجاد کلیسا و غیر آن به کار برده می شد. از قرن نوزده میلادی کلمه تبشیر به صورت عمومی بیان کننده ارتباط کلیسا با کسانی که مسیحی نیستند یا ارتباط با مکان هایی که جوامع مسیحی تازه در آن شکل گرفته بود، تلقی شد.

خاستگاه کتاب مقدسی تبشیر

تبشــیر و مســیحی ســازی ریشــه در کتاب مقدس آن ها دارد. بر اســاس کتاب مقدس حضرت عیسی در آخرین سخنانی که با حواریون داشته است، آن ها را مأمور می کند که به سراغ همه امت ها بروند و آن ها را شاگرد سازند و آن ها را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهند.(البته انجیل تحریف شده پولسی)

« پس رفته همه امت ها را شــاگرد ســازید و ایشــان را به اســم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید و ایشــان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شــما حکم کرده ام حفظ کنند و اینکه من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم». *متی ۲۸: ۲۰-۱۹.*

در انجیل مرقس آمده اســت «پس بدیشــان گفت در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید هر که ایمان آورده تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد». *مرقس ۱۶: ۱۵-۱۷.*

بر اساس این سخنان حضرت عیسی وظیفه حواریون و رسولان تنها دعوت انسان ها به مسیحیت نیست بلکه مسیحی سازی ایشان است، آن هم نه مسیحی سازی افراد فقط، بلکه مسیحی سازی امت هاست؛ زیرا در ایـــــن جملات آمده است «رفته همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید».

در سند واتیکانی دوم به این امر تصریح شده که «کلیسا بـــر روی زمین با طبیعت تبشیری اش وجود دارد». به همین دلیـــل بـــه هـــیـــچ وجـــه نمی توان مسیحیتی را سراغ گرفت که در پی تبشیر و مسیحی سازی نباشد. آنچه که در این میان قابلیت تغییر دارد تاکتیک ها و شیوه های مسیحی سازی تبشیر است. مسیحیان نیز به تناسب دوران, از شیوه های مختلف برای مسیحی سازی جوامع و ملت ها استفاده کرده و می کنند. *ویلیام ،میلر راه بشـــارت ص ۴ پل ،پامرویل مقدمه ای بر فعالیت های بشـــارتی، ترجمه لئونارد کشیشیان ص۶۰.*

از نظر مسیحیان خاستگاه الهیاتی تبشیر برآمده از «تدبیر پدر از رسالت پسر و روح القدس» است. یعنی منشأ رسالت پسر تبشیری از طرف خدا در نهایت مبتنی بر محبت ازلی تثلیث اقدس (سه گانگی مشرکانه خدا) است؛ زیرا بر اساس تدبیر پدر از رسالت پسر و روح القدس ناشی می شود. خدای پدر پسرش را برای تبشیر فرستاد و خدای پدر و پســـر, روح القدس را برای تحقق این امر فرســـتادند و در نهایت این امر بر عهده مسیحیان و کلیسا قرار گرفت. *تعالیم کلیسای کاتولیک ترجمه احمدرضا مفتاح حسین سلیمانی، حسن قنبری، ص ۲۶۷،شماره ۸۵۰.*

در این میان اهداف مختلف تبشیریان مسیحی از بی دین سازی , ترویج گناه و فحشا, ایجاد جنگ های داخلی , بی اعتقادی به اصـــول اســـلام, بزرگ نمایی غرب و دزدیدن گذشـــته و تاریخ و افتخارات ملت های دیگر و ..... را در بر می گیرد که در این مورد به توضیح برخی از آنان می پردازیم.

ایجاد شک و شبهه نسبت به اسلام

مبشران با همکاری مراکز و نهادهایی چون استشراق و سیاست، درصدد ایجاد و القاء شک و شبهه نسبت به باورها اعتقادات شریعت و اخلاق اسلامی هستند. آنان در این راستا از هیچ امری چون تهمت زدن تا وارونه جلوه دادن و ناقص بیان کردن و دروغ نسبت دادن و امثال آن فروگذار نکرده و نمی کنند.

آنان با این کارها در صدد ایجاد حیرت و شک و اضطراب و سردرگمی مسلمانان هستند. تا از این طریق بتوانند آن ها را از اسلام دور کنند. برخی از این شبهات به این قرار است که اسلام نسبت به زنان ظلم روا می دارد؛ اسلام برده داری را پذیرفته است؛ اسلام آزادی های انسان را محدود می کند؛ پیامبر اسلام تحت تعلیم بزرگان یهود و نصاری بوده است؛ تاریخ اسلام سرشار از تاریکی است؛ اسلام با استفاده از شمشیر ملت های آفریقایی و آسیایی را خاضع خود کرده است؛ اسلام انسان را به عرب و غیر عرب تقسیم می کند؛ اسلام از لحاظ روحی و معنوی ناقص است و غیر آن.

این شبهات در بعضی از موارد به ظاهر در قالب علمی و آکادمیک مطرح می شود مثل آنچه که بعضی از مستشرقان ارائه می کنند. که بیشتر در مراکز و مؤسسات علمی پیگیری می شود. ولی همه آن ها در راستای یک هدف کلان صورت می پذیرد و آن هم ایجاد شک و شبهه نسبت به اسلام و در نهایت متزلزل کردن ایمان مسلمانان است.

سخنان رهبر کلیسای مصر پاتریک شنوده کاملاً گویای این امر است یجب مضاعفة الجهود التبشيرية الحالية، اذ ان الخطة التبشيرية التى وضعت على اساس اتفق عليه للمرحلة القادمة، وهو زحزحة أكبر عدد ممكن من المسلمين عن دينهم والتمسك به على الايكون من الضرورى اعتناقهم المسيحية، فان الهدف هو زعزعة الدين فى نفوسهم

وتشـــکیک الجموع الغفیرة فی کتابهم وصـــدق محمد ومن ثم یجی عمل کل الطرق واســتغلال کل الامکانیات الکنیسـة للتشـکیک فی القرآن واثبات بطلانه وتکذیب محمد. *عبدالرحمن حسن حبنکة المیدانی، اجنحة المکر الثلاثة و خوافیها، ص ۳۷.*

از بین بردن ایمان و سوق دادن مسلمانان به سوی الحاد

قدم بعدی در اهداف دینی مبشران از بین بردن ایمان اسلامی است. مبشران در راستای دســتیابی به اهداف خود به ایجاد شــک و شــبهه نســبت به باورها و اعتقادات و معارف اسلامی اکتفا نمی کنند. بلکه در مرحله بعدی درصدد از بین بردن کامل ایمان اسلامی مسلمانان و ملحد کردن آن ها هستند.

سخنان یکی از رهبران تبشـیر در قرن بیسـتم در این رابطه کاملاً گویای حقیقت است ســـموئیل زویمر آمریکایی Samuel Marinus Zwemer که مدت زمان زیادی در کشـورهای اسـلامی مشـغول به مسـیحی سـازی مسـلمانان بود. در کنگره تبشـیری سـال ۱۹۲۴ میلادی در قدس برگزار شـــد خطاب به شـــرکت کنندگان گفت: ای قهرمانان و دوســتانی که در راه گســترش مســیحیت جهاد میکنید و درصــدد اســتعمار کشــورهای اسـلامی هسـتید... شـما وظیفه ای که بر عهده گرفته اید را به صـورت کامل انجام داده اید... هدف تبشیری که شما به دنبال آن هستید و حکومت های مسیحی را به انجام آن دعوت می کنید، مسـیحی کردن مسـلمانان نیسـت؛ چرا که این امر هدیه ای به آن ها و اکرام آن ها است، همانا هدف شـما خارج کردن مسـلمانان از اسـلام اسـت تا او تبدیل به موجودی گردد که هیچ ارتباطی با خدا نداشــته باشــد و در ادامه هیچ ارتباطی با اخلاق که حیات امت ها به آن وابســته اســت ندارد و شــما با این عمل تان ســرآغاز پیروزی و استعمار کشورهای اسلامی هستید.

سخنان این مبشر کهنه کار کاملاً گویا است که از اهداف مهـــــم تبشیر بی دین کردن مسلمانان و تبدیل آن ها به انسان هایی ملحد است. این هدف تبشیری بیشتر در مراکز و مدارس و دانشگاه هایی که توسط کشورهای غربی و کلیساها در جهان اسلام ایجاد شده است، دنبال می شود.

ســموئیل در ۱۲ آوریل ۱۸۶۷ میلادی در وریســلند ایالت میشــیگان به دنیا آمد. او در سال ۱۹۰۴ دکتری الهیات از هوپ کالج و در سال ۱۹۱۸ دکتری حقوق از ماسکینگام کالج دریافت کرد. از سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۲۹ مبشر مسیحی در عراق حجاز و مصر بود او در ســال ۱۹۰۶ رئیس و بانی کنفرانس تبشــیر در جهان اســلام در قاهره شــد او اســتاد تاریخ دین و تبلیغ مسیحیت در مدرسه الهیات : ویراستار فصلنامه جهان اسلام در شهر نیویورک رئیس انجمن ادبی مســیحیت امریکا برای مســلمانان عضــو انجمن ســلطنتی جغرافیایی انســتیتوی ویکتوریا و انجمن سلطنتی آسیایی بوده است. وی در ۲۰ آوریل ۱۹۵۲ در شهر نیویورک مرد.

از بین بردن دیدگاه منفی مسلمانان نسبت به مسیحیت و مسیحیان

از جمله اهداف اجتماعی مبشــران از بین بردن دیدگاه منفی مســلمانان نســبت به مسیحیت است. در طول تاریخ مسیحیان نسبت به مسلمانان دشمنی های متعدد و مختلف و رفتارهای ناشایست فراوانی انجام دادند. همین امر موجب شده که مسلمانان نگاه منفی نسبت به مسیحیان پیدا کنند. جنگ های صلیبی و اعمال وحشیانه ای که در این جنگ ها نســبت به مســلمانان انجام داده اند، تفتیش عقاید و یا به تعبیر دیگر تسویه حساب و نسل کشی مسلمانان در اندلس پس از غالب شدن مسیحیان, تنها گوشه ایی از این رفتارهاست.

علاوه بر اینکه در آیات مختلف قرآن کریم مسیحیان بـــه علـــت بـــاور بـــه اعتقادات نادرستی چون تثلیث و امثال آن سرزنش شده اند، به همین دلیل مسلمانان نسبت به مسیحیان دیدگاه منفی داشته و دارند.

مبشران مسیحی با سعی فراوان درصددند به هر صورتی شده خود را به عنوان دوست مسلمانان مطرح کنند و آن سابقه تاریک را تغییر دهند تا مسلمانان با نگاه دشمن به آن ها نگاه نکنند؛ چون با وجود این نگاه، مســـیحیان هیچ گاه در تبشـــیر خود موفق نخواهند بود. سموئیل زویمر از سران مبشران مسیحی در کنفرانس تبشیر قاهره که در سال ۱۹۰۶ تشکیل شده، تأکید می کند که باید مسلمانان را قانع کنیم که مسیحیان دشمن مسلمانان نیستند. *ا. ل. شاتلیه، الغارة علی العالم الاسلامی، مساعد الیافی و محب الدین الخطیب، ص۷۹.*

ناگفته نماند که تلاش مبشران و مسیحیان در این راستا از سر صدق و صفا نمی باشد؛ چرا که هر کجا بتوانند به دشمنی خود ادامه می دهند، شاهد بارز آن وقایع و دشمنی هایی که مسیحیان و مبشران تقریباً در شصت سال اخیر در کشور سودان یا رواندا انجام داده اند یا تلاش های وقیحانه ای که در جهت مشـــوه جلوه دادن تصـــویر پیامبر عظیم الشأن اسلام در غرب انجام می دهند.

اهداف سیاسی

اهداف مبشران در اهداف دینی خلاصه نمی شود بلکه با توجه به ارتباط تنگاتنگ امور کشورها و ملت ها با سیاست و تأثیرگذاری عمیق سیاست در پیشبرد اهداف تبشیری, مبشران اهداف سیاسی خاص را دنبال می کنند. به علت ظهور پررنگ این امر در تبشیر

بعضی از نویسندگان معتقدند که اهداف اصلی اکثر مبشران دینی نیست, بلکه اهداف دیگری که در رأس آن اهداف سیاسی است را دنبال می کنند.

این افراد شواهد مختلفی برای نظریه شان ارائه می کنند که از جمله آن ها این است که کشورهای غربی کشورهای ملحد و بی دین و حداقل سکولار هستند و کاملاً بر اساس مادیات تصمیمات و سیاست های خود را بنیان نهاده اند؛ مثلاً نصف مبشران جهان را آمریکایی ها تشکیل می دهند در حالی که حکومت آمریکا کاملاً سکولار است؛ فرانسه نیز چنین است و مسیحیان در آن مطرود هستند، در حالی که از مبشران در خارج از فرانسه حمایت می کند، این امر نشان از این دارد که اهداف اصلی مبشران امری کاملاً سیاسی است که مورد حمایت دولت ها و حکومت های سکولارشان هستند؛ در غیر این صورت معنی ندارد که کشورهایی که سکولار هستند و با دین رابطه خوبی ندارند درصدد گسترش آن در خارج از کشورشان باشند.

مقدمه سازی برای استعمار

از اهداف مهم سیاسی تبشیر, فراهم کردن زمینه ها در جهت استعمار کشورهای اسلامی است. تبشیر و استعمار دو روی یک سکه اند. کشورهای اروپایی برای استعمار کشورهای اسلامی و غیر آن از تبشیر به عنوان یکی از مهم ترین عوامل زمینه ساز و جاده صاف کن استفاده کرده اند. مبشران عاملان بسیار مهم در جهت اهداف شوم استعماری بوده اند، این امر حقیقتی است که تاریخ آن را به روشنی اثبات می کند. آنچه مبشرین در آفریقا و آمریکای لاتین انجام داده لند نمونه های بارز این حقیقت است.

مبشـران پیشـقراولان اسـتعمار در جهان بودند. تقریباً در همه کشـور های اسـتعمار زده, مسیحیت همراه و همکار با استعمارگران بود. این سخن در تاریخ معروف است که ابتدا مبشـران مسـیحی وارد کشـورها شـده و به دنبال آن ارتش های اسـتعماری وارد آن کشـورها می شـوند. واقعیت این اسـت که دولت های غربی، غالباً صـدور مسـیحیت را سریعترین راه دستیابی به سیطره سیاسی و اقتصادی بر ملل غیر مسیحی می دیدند. مبشـران اغلب دسـت در دسـت اسـتعمارگران در جهت اعمال این سـلطه می کوشـیدند. *برایان ویلسون دین مسیح ترجمه حسن افشار، ص ۱۱۴.*

دکتر والتر رودنی در این رابطه می گوید گروه های تبشـیری بخشـی از قوای اسـتعماری هسـتند. شـکی نیسـت که گروه های تبشـیری از ابزارهای عملی اسـتعمار هسـتند. عبد *العزیز, الکحلوات التنصیر و الاستعمار فی افریقیا السوداء، ص ۸۶۷.*

یکی دیگر از نویسـندگان غربی در رابطه با نقش گروه های تبشـیری در آفریقا می گوید «مرد سـفیدپوسـت به آفریقا آمد و در دسـتش انجیل بود ولی بعد از مدتی کم, زمین کشـورهای آفریقایی برای مرد سـفیدپوسـت شـد و کتاب انجیل در دسـت مردم آفریقایی قرار گرفت. *عبد العزیز, الکحلوات التنصیر و الاستعمار فی افریقیا السوداء، ص ۸۶۷.*

یکی دیگر از آن ها می نویسد «تـا اواسط قرن بیستم روش هایی که مبشران مسیحی به کار می بردند، بیشـتر در جهت اسـتیلا و بهره کشـی تنظیم شـده بودند، نه موعظه و مریدپروری». *مری جو ویور, درآمدی به مسیحیت ترجمهٔ حسن قنبری، ص ۳۱۴*

اسـتعمار کشـورهای تونس و الجزایر در قرن نوزده و گسـترش آن به کشـورهای دیگر آفریقایی و سـوریه و لبنان و دیگر کشـورهای اسـلامی در غرب آسـیا با مقدمه چینی و زمینه سـازی های گروه های تبشـیری صـورت گرفته اسـت. مبشـرانی چون گن موسـنج

Gean Mosnage، کاردینال لافیجری Le Cardinal Lavigerie, فرانسوا بورنمار در این رابطه فعالیت های زیادی انجام داده اند.

سخنان لافیجری در بدو ورود به الجزائر به روشنی بیان کننده آن است که چگونه تبشیر مسیحی در خدمت کشورهای اروپایی در جهت استعمار کشورهای اسلامی بوده است. او تأکید می کند که اولاً الجزائر نقطه شروع تبشیر است و از آنجا تبشیر به کشورهای دیگر سرایت خواهد کرد؛ ثانیاً گسترش مسیحیت رکن اساسی در ایجاد استعماری است که کشور فرانسه به دنبال آن است. کلیسا و فرانسه برای احیاء مجدد و عظمت گذشته با هم متحد شده اند. *حبیب الجنحانی «التبشیر و الاستعمار فی المغرب العربی، مجلة الهادی، العدد الرابع، السنة الثالثة،۱۳۹۴ق، ص ۵۳-۵۲.*

پوتیه Pottier یکی از سیاست مداران فرانسه به پاس همین خدمت های لافیجری در مورد او و فعالیت های تبشیری اش می گوید «کار وطن دوستانه ای که لافیجری با حرکت تبشیری اش در سوریه آغاز کرد... منجر شد که فرانسه نزد سوری ها محبوب گردد و به حقوق و مزایایی قدیمی که برای ما فرانسوی ها در آن منطقه بود حقوق جدیدی اضافه شود... در الجزائر نیز او هرچه در توان داشت برای اظهار لطف به فرانسه انجام داده است... لافیجری می خواست فرانسه را بین مردم با اسم مسیح محبوب کند. این جمله خلاصه ای از تمام فعالیت های لافیجری است، کسی که، رئیس اسقف ها بود و سپس به مقام کاردینالی دست یافت و سپس سر اسقف همه اسقف های آفریقا شد».

آغاز استعمارگری کشورهای اروپایی بعد از جنگ های صلیبی بر این ایده کلیسایی استوار بود که غیر مسیحی مسلمان و غیر مسلمان, دشمن مذهب کاتولیک بوده و به

دیده تحقیر نگریسته می شدند. در همین راستا، پاپ نیکلاس پنجم در اعلامیه سال ۱۴۵۲، توجه «آلفونسو پنجم» شــــاه پرتغال را به سمت « به اسارت گرفتن شکست دادن و تحت انقیاد در آوردن اعراب مسلمان, کافرها و سایر دشمنان مسیحیت, معطوف کرده و از وی خواست که آنان را دائماً برده نگه داشته و تمام دارایی ها و اموال آن ها را به تصرف خود درآورند». *مهدی سعیدی , جنایات غرب, ص۵۹.*

طی دوران استعمار آمریکای لاتین پاپ کلمنت ششم Clement VI به منظور تسهیل امر نشر و گسترش مسیحیت در سال ۱۵۰۸ به ملکه اسپانیا ایزابلا, حقی اعطا که کرد که به موجب آن، کلیسا در آمریکای لاتین بنا بر فرامین سلطنت اداره شده و مالیات های مختلف دریافتی از این قاره به شاه اسپانیا واگذار شود این رویه نسبت به مستعمرات تحت کنترل پرتغالی ها نیزاعمال می شد. *L. Nemer, Mission History, I: Catholic, in: New Catholic Encyclopedia, V9 692.*

حمایت بی دریغ پاپ از فرمانروایان دنیای جدید، این حق را بـه فرمانروایان این مناطق داد, تا تمام منافع و اختیارات کلیسا را به خود اختصاص دهند. یکی از نویسندگان غربی طرفدار مسیحیت در زمینه خدمت مبشران و کلیسا به استعمار گوید کاشفان به دنیا جدید رفتند, تا آن را برای شکوه بیشتر خدا تسخیر کنند و منابع آن مانند طلا و نقره و سنگهای قیمتی را به اروپا ببرند. داستان مبلغان در دنیای جدید داستان ساده ای نیست. مبلغان گاهی با مردم بومی به مانند کودکان یا بدتر مانند بردگان رفتار می کردند و آنان را به پذیرش دین جدید و به کارهای سخت به نفع اسپانیا و فرانسه یا پرتغال وامی داشتند». *مری جو ویور، درآمدی به مسیحیت ترجمۀ حسن قنبری، ص۳۱۰.*

اولین هجوم اســتعماری کشــورهای اروپایی به غرب آســیا (خاورمیانه)، توســط کشــور پرتغال در قرن پانزده انجام شــد که نام آورترین و پیشــگام ترین کشــیش در این استعماری هنری مارتین بود. *مهدی ،سعیدی جنایات غرب، ص ۵۹-۶۶.*

استانفورد شاو در این رابطه می نویسد: «هرچند تهدیدات پرتغال بیشتر جنبه اقتصادی داشــت ولی هدف مذهبی مشــخصــی را نیز دنبال می کرد. پاپ این رســالت را به آنان واگذارده بود که جهان اسلام را از پشت محاصره کنند مسیحیت را به خاورمیانه و هند باز گردانند. *استانفورد جی. شاو، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه* جدید *ترجمه محمود رمضان زاده، ج ۱، ص ۱۸۲.*

این امر اختصــاص به غرب و آســیا نداشــت؛ بلکه اســتعمار مناطق دیگر نیز, به همین صـورت بوده اسـت. غلبه سـیاسـی بر سـرزمین های کارائیب, مکزیک و پرو سـریع اتفاق افتاد. اســپانیا این موفقیت ها را تنها توســط فاتحان اســپانیایی یا مهاجران به دســت نیاورده؛ بلکه همچنین توسـط فرانسـیسـکن ها, دومینیکن ها, آگوسـتین ها و در ادامه توسط جزوئیت ها (گروه های تبشیری) به دست آورده است؛ *L. Nemer, Mission History, I: Catholic, in: New Catholic Encyclopedia, v.9, p. 692.*

یعنی در مســیحی ســازی بومیان قاره آمریکا، بیشــترین نقش را راهبان جوامع رهبانی مسـیحیت, بازی کرده اند. دیدگاه آنان نسـبت به ادیان بومی این بود, که باید همه چیز از بین برود؛ این انسان ها باید تبدیل به یک لوح سفید و یک سنگ پاک شده بشوند تا مسیحیت بر آن حک و نوشته شود.

یکی از مبشــران به نام لورنس براون در این زمینـه گوید: «ما از گروه ها و ملت های مختلفی می ترسیم ولی بعد از آزمایش متوجه شدیم که دلیلی برای ترس از آنان وجود

ندارد ما از قبل از خطر یهودیان، زردپوستان و بلشفیکی می ترسیدیم ولی این ترس از این گروه ها آن چنان که ما تصور می کردیم، نبود؛ ما یهود را دوستان خود یافتیم... و گروه های بلشفیکی را هم پیمانان خود دیدیم... ولی خطر حقیقی در قدرت بر گسترش و اقناع دیگران و در سرزنده بودن نظام اسلامی قرار داد و اسلام تنها دیوار مانع در مقابل استعمار اروپایی است». *اکرم کساب, التنصیر (تبشیر به زبان عربی), ص۱۵۱.*

مستر بلس یکی دیگر از مبشران در این رابطه گوید: «دین اسلام گردنه ای است که در مسیر گسترش مسیحیت در آفریقا قرار گرفته است، تنها مسلمانان کینه توز و سرسخت در این مسیر هستند». *ا.ل.شاتلیه, الغاره علی العالم الاسلام , مساعد الیافی و محب الدین الخطیب, ص ۳۵-۳۶.*

در این بین حاکمان اسلامی هم بی تقصیر نیستند و برخی گماشته آنها هستند. کمک های چهار میلیون دلاری دولت امارات به مستر «ودد» که یکی از اعضای بارز مجلس کلیساهای جهانی است و او و همسرش از فعالان در عرصه تبشیر نیز هستند در همین راستا ارزیابی می شود. یعنی دولتی که در کشور اسلامی حکومت می کند چهار میلیون دلار داده تا از این پول بر جهت مسیحی سازی مسلمانان در همان کشور یا کشورهای دیگر مسلمان استفاده شود. *عبدالودود شبلی, افیقوا ایها المسلمون, ص ۵۰-۵۱.*

اما با گذشت زمان اندک و به علت نگاه خاصی که اسلام به اهل کتاب به صورت عام و نگاه مثبتی که نسبت به مسیحیان به صورت خاص داشت و با توجه به حضور جدی گروه های مسیحی, چون نسطوریان یعقوبی یان و امثال آن در جهان اسلام و قدرت گرفتن آنان و ورودشان به دستگاه حکومتی و حتی ،علمی، وضعیت انفعالی مسیحیان کم کم تبدیل به وضعیت تهاجمی شده است و مسیحیان از لاک دفاعی بیرون آمده در

صـدد هجوم به اندیشـه ها و باورهای اسـلامی برآمدند و گروهی از رؤسـای کلیسـا برای نشـر مسـیحیت, به ترجمه اناجیل بــــه عربی و مجادله مکتوب و غیر مکتوب با عالمان مسـلمان و حتی خلفا می پرداختند. *مرتضـی اسعدی، یوحنای دمشـقی و آغاز مجادلات کلامی میان اسـلام و مسـیحیت»، مجله مقالات و بررسـیها شـماره ۶۰۵۹، ۱۳۷۵، ص ۶۴۵۹.*

مثلاً تیموثی جاثلیق یا رئیس مذهب نسـطوریان در عراق در سـال ۷۸۱ میلادی دو روز با خلیفه المهدی مباحثه و مجادله می کند. ابی قره, اســـقف حران با مأمون و ابراهیم طبرانی با امیر قدس عبدالرحمن بن عبدالملک، و یحیی بن عدی, با وزیر علی بن عیســـی و ابی علی نظیف, با عضـــدللدوله بویه ایی مباحثه و مجادله می کنند. *ویلیام مونتگمری وات برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان ترجمۀ محمد حسین آریا، ص۱۰۶.*
عبد المجید الشرفی الفکر الاسلامی فی الرد علی النصاری، ص ۲۳۱-۲۳۲.

یکی از کارویژه های معتزلیان, مقابله با همین مسیحیان بود، مسیحیانی که اقصی نقاط جهان اسلام حضور داشتند. حادثه دلخراشـــــی کـــه بـــه محنت القرآن معروف است ریشــه در همین فعالیت های مسـیحیان جهان اسـلام دارد؛ چرا که سـخن از حادث یا قدیم بودن کلام الهی ریشـــه در بحث های صـــفات الهی داشـــت. که در صـــورت قدیم دانســـتن آن ها لازمه اش این می شـــد که علاوه بر ذات الهی تعدادی از صـــفات الهی امهات صـفات نیز قدیم باشـند که در این صـورت یک ذات قدیم و حداقل هفت صـفت قدیم پیدا می شود و این بدتر از تثلیثی بود که مسیحیان در مسئله الوهیت تصویر می کردند. مسـیحیان همین امر را پاشـنه آشـیلی برای حمله به اعتقادات باورهای اسـلامی و دفاع از خود قرار داده بودند.

در کتاب «الدین و الدولۀ فـــی اثبات نبوۀ النبی محمد » اثر علی بن ربن الطبری متولد حدود ۱۵۷ متوفی بعد از ۲۴۰ق) چنین آمده است اسئلک فی ذلک سبیلا اسد واجدی مما ســلک غیری من مؤلفی الکتب فی هذا الفن فان منهم من قصــر وبتر وادغم حجته ولم یفســر، ومنهم من احتج علی اهل الکتاب بالشــعر وبمالم یعرفوه من کتبهم و منهم من حشی دفتی کتابه بمخاطبۀ المسلمین دون المشرکین». *عبد المجید الشرفی الفکر الاسلامی فی الرد علی النصاری، ص ۱۶۴-۱۶۵.*

نکته مهم در این است که می گوید علیه خود مسـیحیان برای مسـیحیان سخن بگویید نه اینکه برای مسلمانان از مسیحیت سخن بگویید.

بلکه آن ها نیز شـبهاتی را نسـبت به اسـلام مطرح می کردند. شـبهاتی چون هیچ دلیل و معجزه ای برای اثبات نبوت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وسـلم وجود ندارد, قرآن تحت تأثیر اهل کتـــــاب بــوده و مطالبی را که بیان می کند از آن ها گرفته است بعضی از مطالبی که قرآن به حضرت عیسی یا یهودیان نسبت می دهد نادرست است, یا اسلام با زور شـمشـیر گسـترش پیدا کرده اسـت, یا اینکه قرآن در بیان و هدایت ضـعیف اسـت و امثال آن در همین راسـتا, کتاب هایی چون الرد النصـاری اثر ابو عثمان عمرو بن جاحظ (متوفی ۲۵۵ ق)، الاعلام بمناقب الاسلام اثر ابوالحسن العامری (متوفی ۳۸۱ ق) و امثال آن به رد این شــبهات پرداخته اند. این نشــان از این دارد که مســیحیان در قرن دوم و سوم هجری در جامعه اسلامی حضور جدی دارند و اشکالات و شبهاتی نسبت به اسلام مطرح می کنند و عالمان اسلامی لازم می دیدند به آنان پاسخ دهند.

ردیه هایی که مسـلمانان علیه مسـیحیت و ادعاهای آنان در قرون ماضـی نوشـته اند نیز گواه همین مسئله است که آنان فعالیت های تبشیری فراوانی انجام داده بودند که ردیه های علیه آنان نوشته می شده است. برخی از این ردیه ها به شرح زیر است.

۱. الرد علی النصـاری اثر بشـر بن معتمر؛ *محمد بن اسحاق ،الندیم کتاب الفهرست، ص ۲۷۰.*

۲.الرد علی النصـاری و کتاب علی ابی قرۀ النصـرانی اثر عیسـی بن صـبیح مردار (متوفی ۲۲۶ق)؛ *محمد بن اسحاق ،الندیم کتاب الفهرست، ص ۳۰۱.*

۳. علی بن ربن الطبری (متولد حدود ۱۵۷، متوفی بعد از ۲۴۰ق) دارای دو اثر الرد علی النصاری و الدین و الدولۀ فی اثبات نبوۀ النبی محمد .

۴.«کتاب الرد علی النصـــاری »اثر ابو هذیل علاف (متولد ۱۳۱ یا ۱۳۴، متوفی ۲۲۶ق)، *محمد بن اسحاق ،الندیم کتاب الفهرست، ص ۲۹۶.*

۵. «الرد علی النصـاری» اثر قاسـم بن ابرهیم حسـنی رسـی (متولد حدود ۱۷۰، متوفی ۲۴۶ق)؛

۶. مقالۀ «فی الرد علی النصـاری» اثر ابویوسـف یعقوب بن اسـحاق الکندی (متولد حدود ۱۸۵، متوفی ۲۵۲ق)

۷. « الرد علی النصـــاری» اثر ابو عثمان عمر بن بحر الجاحظ (متولد حدود ۱۶۰، متوفی ۲۵۵ق)؛ *محمد بن اسحاق ،الندیم کتاب الفهرست، ص ۳۰۸.*

۸. « الکتاب الاوســط فی المقالات» اثر عبدالله بن محمد الانباری الناشــی الاکبر. او در فصلی از این کتاب به رد مسیحیت پرداخته است؛

۹.«الرد النصـاری» اثر ابوعیسـی محمد بن هارون الوراق (م۲۴۷). ابن ندیم نقل می کند که ابوعیسی وراق سه کتاب در رد مسیحیان با نام های «کتاب الرد النصاری الکبیر» و کتاب الرد النصاری الاوسط» و «کتاب الرد علی النصاری الاصغر» نگاشته است. البته در کتاب «المقالات» نیز به مســیحیت پرداخته اســت؛ *محمد بن اســحاق ،الندیم کتاب الفهرست، ص ۳۱۶.*

۱۰. کتاب الاوائل الادلۀ اثر ابو القاسم البلخی الکعبی (متوفی ۳۱۹)؛

۱۱. کتاب «التوحید» اثر ابو منصور ماتریدی. نویسـنده در بخشـی از این کتاب با عنوان «آراء النصاری فی المسیح و الرد علیها » به رد مسیحیت پرداخته است؛

۱۲. «رسـاله ای در رد مسـیحیت» اثر حسـن بن ایوب (متولد حدود ۳۷۸) نویسـنده در این رساله که به برادرش علی بن ایوب می نویسد، علـــت اســـلام آوردنش را بیان می کند و ادله ای بر باطل بودن مسیحیت می آورد؛ این کتاب بسیار مهم است.

۱۳. «العلام بمناقب الاســلام» اثر ابوالحســن العامری (م ۳۸۱). نویســنده در این کتاب ضــمن مقایســه و تطبیق بین ،اســلام یهودیت، مســیحیت و زرتشــت به برتری اســلام پرداخته است؛

۱۴. کتاب «کلام فی مباداء الموجودات و مراتب قواها و الأوصـــاف التی توصـــف للذات الاولی بها و علی ای وجه وصفتها النصاری بالتوحید و الکثرۀ و الجوهریۀ و الاقنومیۀ» اثر ابوسلیمان المنطقی (متولد بعد ۳۹۹)

۱۵. کتاب« التمهید» اثر ابوبکر محمد بن الطیب الباقلانی (م۴۰۳). نویســـنده در این کتاب بخشی را به رد مسیحیت اختصاص داده است؛

۱۶. کتاب« المغنی فی ابواب التوحید و العدل» کتاب «شرح الاصول الخمسۀ» و کتاب تثبیت دلائل النبوۀ اثر قاضـی عبدالجبار معتزلی (م۴۱۵). او در بخشـهایی از این سـه کتاب به رد مسیحیت پرداخته است؛

۱۷. کتاب الرد علی النصاری» اثر ضرار بن عمرو (متولد حدود ۱۹۰)؛ *محمد بن اسحاق ،الندیم کتاب الفهرست، ص ۳۱۴.*

۱۸. کتاب «فی المسألۀ للنصاری و الرد علیهم» اثر ابوجعفر اسکافی (م۲۴۰)؛

۱۹ کتاب «الرد علی النصاری» اثر حفص الفرد؛

۲۰. کتاب «الحجۀ علی النصاری» اثر محمد بن سحنون (م۲۵۶ق)؛

۲۱. کتاب «الرد علی النصاری» اثر احمد بن محمد التحطبی (متولد حدود ۳۰۰)

۲۲. «کتاب علی النصاری» اثر ابوعلی جبائی (م۳۰۳)؛

۲۳. «کتاب فیه بیان مذهب النصاری» و «کتاب فیه الکلام علی النصاری» اثر ابوالحسن الاشـعری (م) ۳۲۴). البته این عالم در بعضـی کتاب های دیگرش نیز به مسـیحیت و رد آن پرداخته است؛

۲۴. کتاب «المقالات فی أصـول الدیانات» و« الابانۀ فی اصـول الدیانۀ» اثر ابو الحسـین علی بن الحسین المسعودی (م۳۴۵)

۲۵. کتاب «الاصــول» و «کتاب الشــرح» اثر ابو علی بن خلاد البصــری. نویســنده در بخشهایی از این دو کتاب به رد مسیحیت پرداخته است؛

۲۶. کتاب »لا یضاح» اثر ابو عبدالله بصری (م۳۶۹)؛

۲۷. کتاب «نقض التثلیث علی یحیی بن علی اثر ابوالحســن علی بن عیســی رمانی (م۳۸۴)؛

۲۸. کتاب علی النصــاری فی النعیم و الأکل والشــرب فی الآخرۀ و علی جمیع من قال بضد ذلک» اثر حمید بن سعید بن بختیاری. *برای آگاهی بیشتر از این کتاب ها مراجعه شود به عبدالمجید الشرفی الفکر الاسلامی فی الرد علی النصاری، ص۲۰۹-۱۵۷.*

در آثار مسلمانان اندلس نیز کتب زیر وجود دارد.

۱. ابن حزم در کتاب الفصل فی الملل والأهواء و النحل» به صورت مبسوط به نقد عقاید و متون مقدس مسیحیان پرداخته است؛

۲ کتاب مقامع الصلبان اثر ابو عبیده احمد بن عبد الصمد الخزرجی (۵۸۲ق)

۳.کتاب «التخیل من حرف الانجیل» اثر ابوالبقاء صالح بن الحسین الجعفری (۶۳۷ق)؛

۴. کتاب «الاعلام بما فی دین النصاری من الفساد والاوهام اثر القرطبی (۸۲۷)؛

۵. کتاب« تحفۀ الأریب فی الرد علی اهل الصلیب» اثر عبدالله الترجمان (م ۸۲۷).

کثرت این آثار نشان می دهد که از طرف مسیحیان, نوشته های متعددی علیه اسلام نوشــته می شــده اســت. این حقیقت مورد تأیید نویســندگان غربی هم اســت. یکی از مستشرقان در این رابطه گوید اندکی پس از زمان یحیی دمشقی، سیلابی از مکتوبات

مســـیحی به زبان عربی جریان یافت. *ویلیام مونت گومری , برخورد آرای مســـامانان و مسیحیان, ص۱۱۸ .*

جرج گراف در جلد دوم کتاب تاریخ ادبیات عرب مســـیحی بیش از ۵۰۰ صـــفحه به نگاشته های مسیحیان به زبان عربی تا نیمه سده پانزدهم میلادی اختصاص داده است است. . *ویلیام مونت گومری , برخورد آرای مسامانان و مسیحیان, ص۲۶۳.*

در این دوره یکی از فرقه های مســـیحی نام کلونیان در اندلس به مبارزه فرهنگی با مســلمانان پرداخته, که این مبارزه با ظهور پطرس مکرم در مقام رهبر فرقه به اوج خود رســید. پطرس مکرم (1032-1156) Peter the Venerable به خلاف اســقفان دیگر که راهبان دیرنشـــین را تنها به نیایش و ترک دنیا و تجرد و نیز کارهای بدنی ترغیب می کردند, ارشاد مردم را از طریق خطابه و تبشیر و مناظره واجب دانست. وی به همین منظور در ســال ۵۳۶ (۱۱۴۲م) برای ســرکشــی به صــومعه های کلونیان به اندلس ســفر کرد و برای مجهز کردن مبشــران مســیحی به ســلاح مناظره و مجادله, مترجمان معروفی چون رابرت کتونی را برای ترجمه قرآن کریم و متون عربی -به ویژه متون جدلی که بر ضد مسلمانان نوشته شده بود - به کار گرفت نتایج کوشش های پطرس مکرم که به «مجموعه کلونیان» Clunian Corpus معروف شـــد, آغاز ایجاد کانونی در غرب برای تحقیق درباره اسلام بود.

پطرس مکرم علاوه بر تألیف شـــرح کوتاهی از تعلیمات اســـلامی با عنوان «درباره کل بدعت کفار» Summa totius haeresis saracenorum ردیه مفصـــلی نیز با عنوان «مجموعه ای درباره و بـر ضد کفرگویی های کفار» Liber contra sectram

sive haeresium saracenorum نگاشــته اســت. . *ویلیام مونت گومری , برخورد آرای مسامانان و مسیحیان, ص۱۴۰.*

سـلسـله هایی از فرایرها ـــــ که در زبان های گوناگون کشـورهای اسـلامی از جمله در فارسی و عربی اغلب «پر» یا «فر» خوانده می شوند – تبشیر را برعهده گرفتند. فرایرها بر خلاف مانک ها حق مالکیت حتی مالکیت دسته جمعی و اشتراکی هم نداشتند. آنان باید برای خدمت به فقرا و تبشـیر پیوسـته مسـافرت می بودند و در صـورت لزوم با پای برهنه و شــکم خالی به ســوی محل مأموریت خود به راه می افتادند و با گدایی خود را ســـیر می کردند. *Herbert p. Sullivan, Mendicant, in: Encyclopedia Britannica, v.15, p. 151-152.*

این جا آغاز تفکرات کمونیسـتی در مسـیحیت اسـت که بعد ها در چین و روسـیه توسـط همین تبشیری ها بنا گذاشته شد.

فرایرها فرقه های مختلف داشـتند از جمله فرانسـیسـکن ها (تأسـیس ۶۰۷ق/ ۱۲۱۰م)، دومینیکن ها (تأســیس ۶۱۳ ق ۱۲۱۶۷م)، آگوســتین ها (تأســیس ۶۵۴ ق /۱۲۵۶م)، کرملی کاپوسن ها (شعبه ای از فرانسیسکن ها تأســـیس ۹۳۱ ۹۳۴ق /۱۵۲۵ ۱۵۲۸م) و یسوعیها (ژوزئیت).

مهمترین مبشر قرن هفتم (۱۳م) قدیس فرانسـیس آسـیزی، مؤسـس فرقه فرانسـیسـکن بود. وی برای تبشـیر مسـیحیت به میان مسـلمانان سـوریه، فلسـطین، مصـر و مراکش، رفت. *دو راکه ویلتس سفیران پاپ به دربار خانان ،مغول* ترجمه مسعود رجب *نیا.*

اما پس از آنکه دید صلیبیان مسلمان را می کشند و اموال آنان را غارت می کنند به ایتالیا بازگشت و در سال ۶۱۸ (۱۲۲۱م) از ریاست فرقه دست کشید. *عزت الله ،نوذری اروپا در قرون وسطی، ص۲۱۱.*

در آغاز قرن دهم میلادی تبشیر مسیحی در جهان اسلام رنگ و بوی خون گرفت. در مرحله نخست اندلس اسلامی مورد هجوم مسیحیان جهت ایجاد سلطنت و پادشاهی مسیحی قرار گرفت و بعد از شکست مسلمانان, مسیحیان آنان را مختار کردند که یا تعمید یابند و مسیحی شوند یا اینکه کشور را ترک کنند. *L. Nemer, Mission History, I: Catholic, in: New Catholic Encyclopedia, v.9, p.691.*

در این بین کشتار فراوانی انجام شد و تفتیش عقاید وحشتناکی جهت مسیحی سازی مسلمانان صورت گرفت. در حدود سه میلیون نفر از مسلمانان از اندلس اخراج شدند. نتیجه آن اعمال وحشیانه مسیحیان، از بین رفتن نسل مسلمانان در این کشور بود. *اکرم کساب التنصیر, ص۱۳۷.*

تبشیر بعد از جنگ های صلیبی

تقریباً از قرن دوازده میلادی جنگ های معروف صلیبی بر علیه کشورهای اسلامی غرب آسیا آغاز شد. این جنگ ها به دعوت پاپ اوربان دوم در سال ۱۰۹۵ میلادی صورت گرفت و به شورای کلرمون *Clermont* پیام آن را داد. او د در پیامش مردم را به جنگی مقدس دعوت کرد که در آن می گوید: برادران بسیار محبوبم، من اوربان که به رخصت خدا اسقف اعظم و مطران همه جهان هستم، به مقتضای ضرورت, همچون سفیری با اندرز الهی برای شما بندگان خدا به این نواحی آمده ام... ای پسران خدا شما محکمتر از هر زمانی وعده داده اید که صلح را میان خود نگه دارید و حقوق کلیسا را حفظ کنید.

ولـــی کـار مهمی برای شما باقی مانده است که باید انجام دهید. برادران شما در شرق به کمک تان بسیار نیازمندند و شما باید در رساندن کمکی که بارها به آن ها به وعده داده شده است شتاب کنید؛ زیرا همان طور که بسیاری از شما شنیده اید ترک ها و عرب ها به آنان یورش برده و سرزمین روم و غرب آن تا سواحل مدیترانه و تنگه داردانل را فتح کرده اند. ایشان بیشترین مساحت سرزمین های مسیحیان را اشغال کرده و در هفت جنگ بر ایشان پیروز شده اند. آنان بسیاری را کشته و اسیر کرده اند و کلیساها را ویران و امپراتوری را غارت کرده اند. اگر شما اجازه بدهید که آنان با امنیت به کار خود ادامه دهند مؤمنان خدا, بیش از پیش در معرض تاخت و تاز ایشان قرار خواهند گرفت. بر این اساس, من بلکه خداوند از شما منادیان مسیح درخواست می کنم که این پیام را در همه جا منتشر کنید و همه مردم را از هر طبقه، پیاده نظام و شهسوار, فقیر و غنی ترکیب کنید که بی درنگ به آن مسیحیان کمک برسانند و آن نسل شرور را در سرزمین های دوستان ما هلاک کنند. من این را به حاضران می گویم ولی غایبان نیز مدنظر هستند. علاوه بر این مسیح نیز چنین دستور می دهد.

همه کسانی که در این راه چه در خشکی و چه در دریا, یا هنگام جنگ با بت پرستان بمیرند, گناهانشان بیدرنگ پاک خواهد شد. من این را به واسطه قدرت خدا که به من داده شده است عطا می کنم. چه ذلتی خواهد بود که این نسل پست و بی مقدار که شیاطین را می پرستند، بر قومی که به خدای قادر مطلق ایمان دارد و به نام مسیح شکوهمند شده است، پیروز شوند. خداوند ما را به چه سرزنش هایی احاطه خواهد کرد، اگر به آنانی که با ما به دین مسیحی ایمان دارند کمک نکنید, کسانی که عادت کرده لند جنگ های غیر عادلانه داخلی بر ضد مؤمنان راه بیندازند، اکنون با کافران مقابله کنند و این جنگ را که مدتها پیش آغاز شده است، با پیروزی به پایان برند.

کسانی که مدتها دزد بوده اند اکنون شهسوار شوند. آنان که با برادران و بستگان خویش جنگیده اند، اکنون مناسب است با وحشیان بجنگند. کسانی که در مقابل پاداش اندک مزدوری کرده اند، اکنون پاداش ابدی به دست آوردند آنان که جسم و جان خود را فرسوده اند، اکنون برای افتخاری مضاعف کار کنند. کسانی که رفتنی هستند سفر خود را به تعویق نیندازند، بلکه زمین هایشان را اجاره دهند و برای مخارج خود پول تهیه کنند. همین که زمستان پایان یافت و بهار فرا رسید شورمندانه و با هدایت خدا راه بیافتند». *رابرت ای وان ،وورست مسیحیت از لابه لای ،متون ترجمه جواد ،باغبانی، عباس رسول زاده ص ۲۲۳-۲۲۱.*

در پی این فراخوان ارتش ها برای شرکت در جنگ صلیبی در سال ۱۰۹۷ قسطنطنیه گرد آمدند و بیت المقدس را در سال ۱۰۹۹ تسخیرکردند. صلیبیون در مناطق اشغالی چهار دولت تأسیس نمودند: پادشاهی بیت المقدس، امیرنشین انطاکیه و حاکم نشین استان های ادسا و تریپولی (طربلس) و شام. مسلمانان ادسا را در سال ۱۱۴۴ گرفتند. اما مسیحیان بیت المقدس را تا سال ۱۱۸۷ نگاه داشتند. روی هم رفته مؤرخان هشت جنگ صلیبی را بر شمردند که همراه با کشتار گسترده و بی رحمی های فراوانی بود که با فرمان پاپ و به عنوان جنگ مقدس صورت گرفت. *وات ویلیام مونتگمری برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ص ۱۳۲-۱۳۳.*

در این جنگ ها هر وقت که پیروزی برای لشکر پاپ اتفاق می افتاد، آنان علاوه بر تاراج اموال و قتل عام دست به تفتیش عقاید گسترده و تغییر دین مسلمانان باقی مانده می زدند و آنان را مجبور به پذیرش مسیحیت یا ترک سرزمین اجدادی خود می کردند. *L. Nemer, Mission History, I: Catholic, in: New Catholic Encyclopedia, v.9, p. 691.*

اما در نهایت جنگ های صلیبی با شکست مسیحیان و اروپاییان به پایان رسید و پاپ ها و پادشاهان مسیحی اروپایی دریافتند که با راه انداختن جنگ های خانمانسوز نمی توانند به اهداف شوم خود در اشغال مناطق اسلامی و مسیحی سازی دست یابند.

پادشاه فرانسه لویس نهم که تلاش فراوانی در جنگ های صلیبی به خرج داده بود، ولی با شکست مواجهه شده بود به همان نتیجه ایی رسید که پاپ اینوسنت چهارم (۱۲۴۳ (۱۲۵۴م) به آن رسیده بود، و آن گسیل داشتن مبشران به جهان اسلام بود. با پیشنهاد او به پاپ اولین جمعیت تبشیری در سال ۱۳۵۳ شکل گرفت. این جمعیت متشکل از تعداد زیادی از مبشران فرانسیسکنی و دومینیکنی بود. .Ibid

در همین راستا مبشر معروف اسپانیایی «ریمون لول» Raymond Lull (۶۲۹-۷۱۶ق / ۱۲۳۴-۱۳۱۶م) - که تمام زندگی اش را در تبشیر مسلمانان صرف کرد و در نهایت جانش را در این راه از دست داد - با قانع کردن حاکمان سیاسی اولین دانشکده تبشیری را در سال ۱۲۷۶ ایجاد کرد. در این دانشکده مبشران را برای انجام بهتر تبشیر در جهان اسلام آماده کرده و تعلیم می دادند. یکی از مهمترین کارهایی که در این دانشکده آموزش داده می شد، یادگیری زبان عربی یعنی زبان مسلمانان بوده است. ریمون لول ده سال از عمرش را صرف این کار کرد و نتیجه آن ارسال گروه های متعدد تبشیری کاتولیکی به شمال آفریقا, کشورهای تحت اشتغال مغولها و مناطق ارمنی نشین بوده است. در راستای همین فعالیت ها بود که مجمع «وین» در سال ۷۱۱ق (۱۳۱۱م) مقرر کرد که شش مدرسه تبشیری در اروپا در شهرهای رم، بولونا پاریس آکسفورد و سالامانکا بنا شود و در آن زبان های شرقی، عربی، عبری, کلدانی و (یونانی تعلیم داده شود؛ چرا که معتقد بودند مبشران در صورت عدم آشنایی به زبان های شرقی، امکان دستیابی به اهداف خود را ندارند.

تبشیر در دوره مغولان

فرقه نسطوری, پیشگام سایر فرقه های مسیحی و همچنین مهم ترین فرقه ای است که در منطقه مغولســـتان از دیر زمان نفوذ کرده بود. *برتولد اشـــپولر, الریخ مغول در ایران, ترجمه محمود میرآفتاب, ص ۲۰۴.*

از زمان قدرت گرفتن چنگیزخان و آغاز نبردها و زیر فرمان درآوردن قبایل گوناگون, به تدریج مســـیحیت در خاندان وی و در نتیجه در قبیله قیات - برجیقین راه یافت. انقوت ها که از مدتها پیش مســیحی شــده بودند, در رســیدن تموچین به مقام خانی کمکهای مؤثری کردند و به پاداش این ،خدمات خان ،ایل انقوت داماد چنگیز گردید و دو قبیله خویشاوند شدند. *شیرین بیانی , دین و دولت در ایران عهد مغول, ج۱, ص۱۷۵.*

در همین زمان در اروپای مسیحی افسانه قدیمی «یوحنای قدیس» بار دیگر زنده شد و شایعه ای انتشار یافت مبنی بر اینکه سلطانی مقتدر و مسیحی در شرق ظهور کرده که احتمالاً از اعقاب همان یوحناست و می خواهد با کمک سلاطین اروپایی، اسلام را ریشه کند و مشــرق زمین را به دین مســیح بگرواند. *رضــا روحانی وزیری, ســیاســت خارجی ایلخانان مغول در مجموعه مقالات اولین ســـمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامد های آن, ج۱, ص۶۸۶. برتولد اشپولر , تاریخ مغول در ایران ص ۲۳۱.*

بر این اســاس زمانی که چنگیزخان در مغولســـتان فتوحات خویش را در شــرق و غرب دنبال می کرد و زندگی بودائیان و مســلمانان را به خطر انداخته بود، مســیحیان به تکاپو افتادند و این وضــعیت را موهبتی برای پیشـــبرد مقاصــد خود تلقی کردند. هیأت های مذهبی جدید به خصوص از فرقه های فرانسیسی و دومینیکنی و دسته های بازرگانان,

راهی مغولستان شدند تا بیشتر این نیروی جدید به پاخاسته را به سوی مسیحت رهنمون شوند. *شیرین بیانی , دین و دولت در ایران عهد مغول, ج۱, ص۱۷۵.*

چینقای ایغوری الاصل, مهمترین شخصیت دربار اکتای قاآن مسیحی بود و او برای نیرو بخشیدن هر چه بیشتر به مسیحیت و دور کردن مسلمانان و بودائیان از مرکز حکومت سعی فراوان کرد. *شیرین بیانی , دین و دولت در ایران عهد مغول, ج۱, ص۱۷۶.*

جرماغون، فرمانده سپاه مغول در ایران, به مذهب مسیح متمایل بود و دو برادر و یکی از همسرانش از مسیحیان نسطوری بودند. او پیوسته سعی در حفظ منافع مسیحیان ایران داشت و از هیچ کوششی در این مسیر دریغ نمی ورزید. سرانجام با گزارش هایی که از ایران به پایتخت مغولی می رسید، به فرمان اگتای قاآن, یک کشیش مسیحی سریانی از اهالی سوریه به نام «سیمه اون یا شمعون معروف به رابان عطا از سال ۶۳۰ تا ۶۳۹ (۱۲۴۱-۱۲۳۳م) به منظور رسیدگی به امور مسیحیان ایالت آذربایجان به ایران فرستاده شد و در تبریز سکنی گرفت. این روحانی فرمانی از امپراتور با خود به ایران آورد که مأمور اجرای آن جرماغون بود و به موجب آن کشتن مسیحیان غیر مسلح را که حکومت مغولان را پذیرفته بودند، ممنوع کرد.

در عهد گیوک, دو شخصیت بزرگ و عمده عهد وی, چینقای وزیر بزرگ و قداق نویان اتابک و مشاور خان، هر دو مسیحی متعصب بودند و در خان نفوذ فراوان داشتند و خان مغول تحت تأثیر این دو وزیر مسیحی ابراز تمایل به مسیحیت کرد و پیوسته چهار کشیش در محضر وی حضور داشتند. *شمس الدین محمد جوینی, تاریخ جهانگشای جوینی, ج۱, ص۲۱۳.*

و نیز دستور داده بود که در تربیت کشیشان بکوشند. به این ترتیب جای تعجب نیست که مسیحیان کشورهای اسلامی و حتی روسیه دسته دسته به اردوی قاآن روانه شوند. *برتولد اشپولر , تاریخ مغول در ایران, ترجمه محمود میرآفتاب, ص ۲۰۴.*

این دو وزیر در گسترش مسیحیت فعالیت های فراوانی انجام دادند. از دور کردن ایرانیان از دربار مغولی گرفته تا از بین بردن تمام مسلمانان. چون قتل عام مسلمانان امکان پذیر نبود تصمیم گرفته شد که همه مردان مسلمان را عقیم کنند تا نسلشان برافتد. برای اجرای آن فرمانی از حاکم مغولی، گیوک گرفتند. هنگامی که کارگزار حکومتی فرمان را دریافت کرد از بارگاه بیرون آمد تا آن را به مأموران ابلاغ کند, سگی بزرگ که همواره در کنار آستانه در پاس می داد ناگهان پرید و او را گرفت و بر زمین زد و هلاکش کرد. چون خان و فرماندهان و بزرگان حاضر چنین دیدند آن عمل را بد یمن تشخیص دادند. گیوک منصرف شد و فرمان را پاره کرد و به این ترتیب شری عظیم از سر مسلمان دفع گردید. منهاج سراج, طبقات ناصری , تصحیح عبدالحی حبیبی, ج۲, ص ۱۷۱.

در همین راستا به منظور احقاق حقوق پایمال شده مسیحیان به دست مسلمانان, دایره خاص و جدیدی در تشکیلات اداری مغول ایجاد شد؛ بدین ترتیب که شمعون صوری معروف به رابان عطا که در زمان اگتای مأمور تنظیم امور عیسویان شمال غرب ایران شده و اقدامات مؤثری در این زمینه انجام داده بود, به پایتخت فراخولنده شد و با برخورداری از تجربه های فراوان مأمور امور عیسویان در مرکز امپراتوری شد.

این وضعیت در زمان هلاکو نیز ادامه یافت و او برای مسیحیان احترام فراوانی ابراز می داشت یکی از عوامل آن, دو همسر اصلی و بزرگش، دوقوز خاتون و توقیتی خاتون بودند

که هر دو از مسـیحیان متعصـب بودند. *رنه گروسـی , امپراتوری صـحرا نوردان, ترجمه عبدالحسین میکده, ص ۵۸۱.*

رنه گروســه از مورخ ارمنی «کیرالوکوس دکانتزاگ» نقل می کند که در موقع تصــرف بغداد توسـط هلاکو، دوقوز خاتون زوجه هلاکو که نسـطوری مذهب بود از شـوهر خود تمنا کرد که جان مسـیحیان نسـطوری مذهب و جان سـایر مسـیحیان را از هر گزندی ایمن بدارد و هلاکوخان آن ها را حفظ کرد و مال و دارایی آنان نیز کسی تعرض ننمود. هلاکوخان حتی به بطریق نسـطوری «ماکیخا» یکی از قصـور خلیفه را ارزانی داشـت. *برتولد اشپولر , تاریخ مغول در ایران, ترجمه محمود میرآفتاب, ص ۲۱۴.*

در نظر نســطوری و یعقوبیان و ارامنه این مغولان مخوف, منتقمی بودند که پروردگار فرسـتاده تا انتقام مسـیحیت را از مسلمانان بستانند. هلاکو برای رضای خاطر ملکه خود مســیحیان را همواره معزز و محترم مید داشــت و از آن ها حمایت می نمود. تا کار به جایی رسـید که هر روز کلیســای تازه ای بنا می شــد و در مقابل اردوی دوقوز خاتون کلیسـایی بنا نمودند و هر روز صدای ناقوس از آن برمی خاسـت. کشیش ارمنی وارطان که اعترافات این زن را می شـنید می نویسـد: «دوقوز خاتون امیدوار بود که مسـیحیت روز به روز درخشان تر و فروزان تر شود و ترقی و توسعه دین عیسی در آن حدود بیشتر مرهون مساعی و همت آن شاهزاده خانم است». *رنه گروسی , امپراتوری صحرا نوردان, ترجمه عبدالحسین میکده, ص ۵۸۱.*

هلاکو در حمله به ایران از فرماندهی مسیحی به نام کیتوبوقا استفاده کرد و او را فرمانده کل قرار داد. وی از خاندان ایل «نایمان» و مســیحی بود و با مســلمانان عداوت دیرینه

داشــت و افراد این ایل وابســته به وی نیز که در این جنگ شــرکت داشــتند, مســیحی بودند.

با این شــرایط مســیحیت در ســراســر قلمرو امپراتوری مغول رونق گرفت، رفت و آمدهای هیأت های مذهبی سـیاسـی و کاروان های بازرگانی, افزوده شـدن پیروان جدید در شـهر و روستاها, ساخته شدن صومعه ها و کلیساها در نقاط گوناگون و هرچه باشکوه تر شدن تشریفات مراسم دین مسیح و علنی گردیدن آن نمایانگر این رونق و نفوذ است. پاپ در سال ۱۳۱۸ در سلطانیه مقر حکومتی اولجاتیو یک اسقف نشین تاسیس کرد.

به تعبیر دیوید مورگان این اقدام بخشـی از فرایند عقلانی کردن تبشـیر در آسـیا بود که توســـط پاپ ژان بیســـت و دوم (۱۳۱۶ ۱۳۳۴م) پایه ریزی شــــده بود. دومینیکن ها مسؤلیت ایلخان نشـین ایران, آسـیای مرکزی و هند را برعهده گرفتند و فرانسـیس ها به خاور نزدیک اردوی زرین, مغولسـتان و چین اعزام شـدند. هیأت فرانسـیسـی تحت نظر اســـقف خان بالیغ در تاتو یا پکن انجام وظیفه می کرد. *دیوید مورگان, مغولی ها ع ترجمه عباس مخبر, ص۲۲۳.*

ازجمله فعالیت هایی که در این دوران برای گســترش مســیحیت صــلیبی انجام دادند به شرح زیر است.

۱. دعوت مکرر از امپراتوری مغول جهت پذیرش مسیحیت.

مثلاً پاپ اینوســـنت چهارم هیأتی را به رهبری کشــــیش ژان دوپلان کرین روانه دربار مغولی کرد و نام های به امپراتوری گیوک خان نوشت که در آن دو مسئله را درخواست کرد که یکی از آن ها این بود که شـرح مختصـری از تعلیمات مسـیحیت ارائه کرد و از

خان مغول درخواســـت کرد که این دین را به رســـمیت بشـــناســـد و احتمالاً به محور متحدین واتیکان بپیوندد.

در مورد دیگری نامه ای از ســـوی ســـن لویی (لویی مقدس) و نماینده پاپ خطاب به گیوک خان و ایلچیکدای (فرمانده معروف مغول) نوشته شد، آمده است که کلیسای رم آنان را با کمال میل و همچون فرزندان محبوب خود، با شروط زیر می پذیرد:

الف)به آن فرقه ای که مورد قبول واتیکان است ارجحیت داده شود؛

ب) واجبات احکام دین مسیح را رعایت کنند و کلیسا رم را مادر همه کلیساها بدانند؛

ج) پیشوای آن را جانشین حضرت عیسی شمارند و هر کس که خـــــود را مسیحی می داند موظف به اطاعت از وی باشد.

در مورد دیگر کشیش فرانسوی گیوم دو روبروک، در مدت اقامت خود در دربار, درصدد برآمد شـــخص امپراتور منگو قاآن را به دین مســـیحت درآورد. به این منظور جلســـات متعدد موعظه و مباحثه فراهم آورد؛ و به خصـــوص بر این مســـئله تکیه کرد که از بیم آتش دوزخ، مسیحی شدن ضروری است. منگو قاآن که از این نحوه تلقی ناراضی شده بود، در یکی از جلســـات در جواب وی گفت دایه برای اینکه کودک پســـتان به دهن بگیرد, نخســـت قطراتی از شـــیر خود را به دهان وی می چکاند تا او را از شـــیرینی آن بیاگاهاند. بنابراین تو هم باید ما را که هیچ خبری از این ادیان نداریم, به شیوه ای ساده و هوشمندانه جلب کنی در صورتی که تو از ابتدا ما را از کیفر جاودانی می ترسانی».

پاپ نیکولاوس سوم (۱۲۸۰-۱۲۷۷م) اباقا را دعوت به مسیحیت کرد.

پاپ کلمنت پنجم (۱۳۰۵-۱۳۱۴م) اولجاتیوخان مغول را به پذیرش حقیقت (مسیحیت) و پایبند بودن به آن در اعمال و رفتار دعوت کرد. در مورد دیگر پاپ ژان بیست و دوم (۱۳۳۴۱۳۱۶م) در نامه ای به ابوسعید حاکم مغول, پسر اولجاتیو نوشت و او را به پذیرش دین مسیحیت فراخواند. پاپ گریگوری دهم (۱۲۷۶ - ۱۲۷۱م)، ابقاخان مغول جانشین هلاکو را به پذیرش مسیحیت دعوت کرد چنان که خود هلاکو هم به مسیحیت دعوت شده بود.

۲. همکاری با مغولان در جهت ریشه کنی اسلام؛

یکی دیگر از فعالیت های تبشیری که رهبران سیاسی و مذهبی مسیحیت در عصر مغول به کار گرفتند همکاری با مغولان برای از بین بردن اسلام, در ممالک تحت کنترل مغولان است. با توجه به اینکه مسیحیان از آغاز ظهور اسلام, ضربه شستی محکم از اسلام دریافت کرده بودند، و نتیجه آن گسترش اسلام در خیلی از کشورهایی که تحت نفوذ مسیحیان قرار داشت و در پی آن مسلمان شدن تعداد زیادی از مسیحیان بود, با آغاز حملات مغولان به جهان اسلام, رهبران سیاسی و مذهبی مسیحیت این مسئله را غنیمت شمرده ودرصدد برآمدند با تحریک مغولان و کمک به آنان, تا آنجا که می توانند اسلام را از صحنه روزگار محو کنند و به جای آن مسیحیت را گسترش دهند. به بعضی از شواهد این مسئله اشاره می شود:

الف) در آغاز حمله مغول پاپ اینوسنت چهارم در سال ۱۲۴۵ مجمع عمومی کلیسای لیون را تشکیل داد و یکی از مباحثی که در آن مطرح شد این بود که مغولان را بر علیه مسلمانان بشورانند تا به این وسیله خطر اسلام ریشه کن شود؛

ب) هیتوم اول پادشاه ارمنستان سعی فراوانی کرد تا هجوم مغولان بـــر علیه مسلمانان را زمینه سازی کند. برای همین مقصود بود که وی به دیدن بایجو فرمانده و سپهسالار قوای مغول در ایران رفت و در ادامه به دربار منگو قاآن رهسپار شد و او وی را به خوبی پذیرفت و یرلیغـــی بـــه او داد که به موجب آن از مساعدت و حمایت امپراتور مغول برخوردار بود. یرلیغ دیگری نیز به وی داد که بر اساس آن تمام کلیسا از ادای مالیات و عوارض معاف بودند. شاه ارمنستان ضمناً متعهد شد که سپاهیان ارمنی را در اختیار هلاکو قرار دهد. او همچنین ابراز امیدواری کرد که سپاهیان مغول به بغداد حمله کنند. رنه گروســه از مورخ ارمنی «هایتون» علبد نقل کند که منگو قاآن به پادشـــاه ارمن اطمینان داد که یک ســـپاه عظیم تحت فرملندهی برادر خودش هولاکوخان به بغداد حمله ور خواهد شـــد و خلافت را که دشـــمن مهلک اوســـت, محو خواهد نمود و ارض قدس را به مسیحیت مسترد خواهد کرد.

ج) پادشاه آرگون اسپانیا جیمز دوم, سفیری به نام سیترو سولیورو Sedro solivero را با نامه ای نزد غازان خان مغولی می فرستد و در آن نامه یادآور می شود که مسیحیان خواهان زیارت بیت المقدس و آماده جهاد با مسلمانان هستند. وی همچنین درخواست کرد که زوار مسیحی از پرداخت مالیات معاف گردند.

غازان خان نیز یک پنجم از اراضی مقدسه را به مسیحیان واگذار کرد تا ایشان نیز وی را در دادن کشتی، نفرات و اسب یاری رسانند؛

د) پاپ ژان بیســـت و دوم در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۳۲۲ نامه ای به ابوســـعید حاکم مغولی جانشـــین اولجایتو نوشـــت و او را به کمک لئون, پادشـــاه وقت ارمنســـتان خواند تا علیه

مسلمانان او را یاری کند. این خان مغول نیز سپاهی ارسال کرد و پیمان صلح ممالیک را زیر پا نهاد.

ه) ادوارد دوم، پادشاه انگلستان در سال ۱۳۰۷ به اولجاتیو نامه نوشت. در این نامه به دین اسلام حمله می کند و ریشه کن کردن آن را از اولجاتیو خواستار شد.

هیئت های تبشیری که در این دوران توسط آن ها ارسال شده بود به قرار زیر است. پاپ اینوسان چهارم, سه هیأت مذهبی مهمی را در سال ۶۲۵ق (۱۲۴۵م) به مغولستان روانه کرد تا از نزدیک از جریاناتی که در آن منطقه می گذشت، آگاهی یابند و ضمناً از این جریان های موافق به نفع مسیحیت سود جویند. این مأموریت به اعضای فرقه های درویش مسلک دومینیکی و فرانسیسی داده شد. هر دو فرقه در انجام این قبیل امور در غرب آسیا سابقه داشتند. دومینیکی ها نخستین فرقه ای بودند که در اروپای شرقی و دشت قبچاق به تبشیر مسیحیت پرداخته بودند. دو هیأت دومینیکی از راه غرب آسیا اعزام شدند. آن ها مأموریت داشتند که از یک طرف با مقامات مغول تماس برقرار کنند و از طرف دیگر به منظور اتحاد کلیسا تحت رهبری پاپ, که از جمله آرزوهای پاپ اینوسنت بود با کلیساهای جدا شده این منطقه ارتباط برقرار کنند. هیأت آندرولانگ ژومو که وظیفه دوم را بر عهده داشت، جز انجام یک سلسه مباحثه با نسطوری های شمال غربی ایران, موفقیت چندانی به دست نیاورد. اما هیأت دومینیکی آسلینوس موفق شد به اردوی بایجو، فرمانده مغولان در آسیای غربی برسد. تنها هیأت فرانسیسی ژان دوپلان کارپن بود که موفق شد از راه اروپای شرقی تا مغولستان سفر کند. این هیأت در ۱۶ آوریل ۱۲۴۵ از شهر لیوان حرکت کرد و ۲۲ ژوئیه ۱۲۴۶ (۷ ربیع الأول ۶۴۳ق) به نزد گیوک رسید و در قوریلتای در انتخاب وی به خانی شرکت جست. در این قوریلتای فرمانده بزرگ ارمنستان سمباد، که از جانب برادرش هیتوم فرمانروای

ارمنستان صغری (کیلمیکیه) یا (سیلیسی) به مغولستان فرستاد شده بود, نیز شرکت داشت. هیأت فرستاده شده از جانب مسیحیان غرب و هیأت گسیل شده از جانب مسیحیان شرق, هر دو به گرمی پذیرفته شدند. گیوک وقتی که از تمکین و دوستی شاه ارمنستان مطلع شد و به خصوص دریافت که او قصد دارد مسیحیان شرقی را بر ضد مسلمانان با مغولان متحد سازد با کمال خوشرویی و لطف, سمباد را پذیرفت طبق یرلیغی هیتوم را از حمایت خود برخوردار کرد.

سن لویی (لویی مقدس) که در جنگ های صلیبی شکست خورده و حتی یک بار اسیر شده بود هیأتی را رولنه مغولستان کرد تا با آگاهی از تحولات جدید طرحی برای اقدامات آینده بریزد و از این طریق دریابد که تا چه حد غرب می تواند در جنگ صلیبی آینده, از نیروهای مغول در برابر مسلمانان بهره گیرد. بدین جهت پادشاه فرانسه کشیش فرانسیسی به نام گیوم دو روبروک را در رأس هیأتی کوچک مأمور این کار کرد. این هیأت در تاریخ ۷ مه ۱۲۵۳ (۷ ربیع الاول ۶۵۱ق) از قسطنطینه به سوی مغولستان به حضور امپراتوری بار یافت. اولین درخواست این هیأت از امپراتوری این بود که به دعوت و تبلیغ مردم برای گرویدن به دین مسیح در قراقروم (پایتخت) و سایر نقاط بپردازد. روبروک علاوه بر اخذ این اجازه، در مدت اقامت خود در دربار، درصدد برآمد تا شخص امپراتور را نیز به دین مسیح درآورد؛

گروه های تبشیری

از نیمه اول قرن دهم (قرن ۱۶ میلادی) در پی تأسیس «انجمن یسوع» در رم ۹۴۱ق /۱۵۳۴م و فعالیت گروه های دیگر مسیحی نهضت تبشیر رونقی دیگر گرفت.

انجمن یسوع (ژزوئیت ها)

این انجمن رهبانی توسط ایگناتیوس لویولا (۱۵۵۶-۱۴۹۱م) و شش تن از دوستان کشیش جوان و کاتولیک او در سال ۱۵۳۴م شکل گرفت و در سال ۱۵۴۰م پاپ پل سوم این انجمن را رسماً تأیید کرد. *مری جو ویور, درامدی به مسیحیت , ترجمه حسن قنبری, ص ۱۹۴. تونی لین, تاریخ تفکر صلیبی, ترجمه روبرت آسریان, ص۳۶۳.*

آن ها تعهد کرده بودند که برای اعتلای کلمه مسیح به هر کجای دنیا که پاپ دستور دهد، بروند. این انجمن جدید به سرعت رشد کرد. هنگام مرگ ایگناتیوس در سال ۱۵۵۶م بیش از هزار نفر ژزوئیت وجود داشت. در حدود سال ۱۶۲۶م این رقم به بیش از پانزده هزار نفر رسید و در دهه ۱۹۶۰م اعضای آن بالغ بر ۳۶۰۰۰ نفر شد. آن ها علاوه بر تبشیر در جهان اسلام و چین, عهده دار مسیحی کردن برزیل و پاراگوئه بودند. آن ها در این راه بیش از هزار کشته در مناطقی تبشیری داشته اند. به گفته یکی از نویسندگان مسیحی, آن ها در آغاز سال ۱۶۲۶م چهارصد کالج داشتند و تعداد مدارس آنان امروزه در سراسر جهان به هزاران عدد می رسد که شامل مدارس عالی کالج ها و مدرسه ای علمیه است. از کارهای اولیه این جماعت, ایجاد دانشکده تبشیر در جنوب هند بود که از طریق آن توانستند مسیحیت را در کشورهای مجاور گسترش دهند.

فرانسیس گزاویه Francis Xavier اولین مبشر یسوعی است که به سرزمین های اسلامی, هند، اندونزی و ژاپن مسافرت کرد. او در سال ۹۴۸ ق (۱۵۴۱م) به همراه استعمارگران پرتغالی به بندر گوآ در هند رفت و در آنجا هزاران نفر را به کیش خود درآورد و مدارس و دانشکده ای را تأسیس کرد. گزاویه در سال ۹۵۶ق (۱۵۴۹م) با کشتی به ژاپن رفت و در سال ۱۵۵۲م هنگامی که مسیحیت را به چین می برد در ۴۶ سالگی درگذشت. گزاویه با فراگیری زبان های تامیلی و مالایی و موعظه مردم به زبان بومی, افراد بسیاری را تعمید داد. بنابر ادعای اغراق آمیز ژزوئیتها وی روی هم رفته هفتصد هزار تن را در شرق, مسیحی کرد. کار تبشیری او افراد زیادی را در اروپا علاقمند به فعالیت های میسیونری کرد. گزاویه در سال ۱۶۲۲م توسط کلیسا قدیس و در سال ۱۷۴۸م قدیس حافظ شرق و در سال ۱۹۰۴م قدیس حافظ ایمان اعلام شد. با این همه نویسندگان مسیحی به نیرنگ های او برای مسیحی کردن بومیان شرق از جمله تفتیش عقاید و سوء استفاده از قدرت نظامی و اداری استعمارگران پرتغالی و بی اعتنایی به فرهنگ شرقی اعتراف دارند.

پس از مرگ فرانسیس گزاویه, برادر زاده او جروم گزاویه, از پرتغال به هند آمد تا جانشین او شود. این مبشر پرکار در هند کتابی ضاله با عنوان «آیینه حق نما» به فارسی نوشت و در آن به زعم خود اسلام را محکوم کرد و به تبشیر مسیحیت پرداخت.

باید توجه داشت که انجمن ژزوئیت ها, تنها گروه فعال در عرصه تبشیر در جهان اسلام یا دیگر مناطق عالم نبودند, بلکه گروه های دیگری چون فرانسیسکن ها دومینیکن ها و کرملی ها کاپوسن ها (شعبه ای از فرانسیسکن ها تأسیس ۹۳۱ (۹۳۴ق / ۱۵۲۵ ۱۵۲۸م) نیز در این عرصه فعالیت گسترده داشته اند.

دومینیکن ها

دومینیک (۱۲۲۱-۱۱۷۰م) که در منابع عربی الاحد خوانده می شـود، بنیان گذار نظام رهبانی واعظان سائل (گدا) است که معمولاً آنان را دومینیکن می نامند. *توماس میشل, کلام مسیحی, ترجمه حسین توفیقی, ص ۱۴۶.*

نظام رهبانی واعظان سائل در سال ۱۲۱۴م بنا نهاده شد و در سال ۱۲۱۶م مورد تأیید کلیسا و پاپ هونوریوس سوم قرار گرفت. بنیان گذار این فرقه ســـن دومینیک دفاع از مسیحیت و دعوت کفار را از اصول فرقه خویش قرار داد. *دو راکه ویلتس , سفیران پاپ به دربار خانان مغول, ترجمه مسعود رجب نیا, ص۷۸.*

به همین دلیل توجه خاص به آموزش عالی دارند. در این راســتا مراکز دانشــگاه ها و کتابخلنه های مختلفی ایجاد کرده لند. فعالیت های آن ها در زمینه تبشـــیری نیز بر همین روش استوار است. به همین دلیل مستشرقان زیادی از این گروه می توان سراغ گرفت. آن ها معتقدند با بحث ها و بررســی های علمی و فرهنگی بهتر می توان کفار را مخصوصاً مسلمانان را هدایت کرد. *عبدالجلیل شبلی, الارسالیات التبشیریه, ص ۱۸۱.*

این گروه دشــمنی خاصــی با اســلام و مســلمانان دارند و نکته مهمی در نوع اعتقاد به مسیحی شدن دارند. نقش آن ها در از بـــیـــــن بردن و قتل عام مسلمان در اندلس فراموش ناشدنی است. راهبان دومینیکی, چون «بلیدا» قائل بودند تمامی اعراب اندلس چه آن هایی که مسیحی هستند چه آن هایی که مسلمان هستند را باید کشت؛ چون آن هایی که مسیحی شدند احتمال این وجود دارد که ایمان آن ها منافقانه باشد, پس باید همه آن ها را کشــت و از شــر آن ها در امان بود. خداوند در آخرت بر آن ها داوری

خواهد کرد و آن هایی که واقعاً مسیحی شدن را به بهشت و بقیه را به جهنم می برد. *عبدالجلیل شبلی, الارسالیات التبشیریه, ص ۱۸۱.*

دومینیکن ها در جهت پیشبرد اهداف تبشیری شان, سرمایه گذاری خاصی در زبان آموزی می کردند. در سال ۱۲۳۷م مدارس مختلفی برای دستیابی به این هدف ایجاد کردند. پاپ نیز از آن ها در تبشیر میان مغولان استفاده کرد. ۲ از معروف ترین راهبان دومینیکنی که کتابی بر ضد شریعت مسلمانان نوشته است, ریکولدودی مونتی کروتشیه متوفی ۱۳۲۰میلادی است. که سعی فراوانی در راستای مسیحی سازی در شرق و میان مسلمانان انجام داده است. در ادامه بیشتر به نقش تبشیری این گروه پرداخته می شود.

فرانسیسکن ها

فرانسیس آسیزی, از مهمترین مبشران مسیحی است که در قرن هفتم (۱۳م) به کشورهای اسلامی عازم شد و در میان مسلمانان فلسطین، شام و مصر حضور یافت. وقتی فرانسیس در سال ۱۲۱۹م برای تبشیر به مصر رفته بود با دوستش به حضور حاکم مصر الکامل الایوبی رسید و درصدد تبیین معنای تثلیث برای حاکم مصر برآمده و از او خواست که به دین مسیحیت در آید. او همچنین برای تبشیر به میان مسلمانان سوریه رفت، اما با دیدن قتل عام و غارت مسلمانان توسط صلیبیان دل شکسته و مأیوس به ایتالیا بازگشت و در سال ۱۳۲۰ از ریاست فرقه دست کشید و دستور داد شخص دیگری را به جای او برگزینند. *عزت الله نوذری, اروپا در قرون وسطی, ص ۲۱۱.*

او همچنین مبشرانی به مراکش و تونس اعزام کرد. اهمیت تبشیر برای فرانسیسکن ها تا بدان حد است که در قانون فرانسیسکن ها آمده است که راهبان فرانسیسکنی می توانند در بین مسلمانان به عنوان خدمتکار زندگی کنند.

از ویژگی های ممتاز این گروه در شرق ایجاد جریان علمی در این مناطق است. مدارس و کتابخانه های آن ها در بسیاری از کشورهای اسلامی گسترش یافته است. در شهرهای قاهره اسـکندریه طنطا المنصـوره، دمیاط، سـوهاج و شـهرهای دیگر مصـر آن ها دارای مدرسـه و کتابخانه هسـتند. دانشـگاه های اروپایی وابسـته به این گروه عهده دار کار اسـتشـراق (فرقه ایلومیناتی و روشـن فکری که در بخش دیگری آورده شـده اسـت) هسـتند. آن ها در سـال ۱۹۳۹ دانشـکده الهیات در قاهره ایجاد کرده اند و همچنین در سال ۱۹۵۴ مرکزی برای مطالعات شرقی ایجاد کرده اند.

کرملی ها

یکی از نظام های رهبانیت کاتولیک که در قرن دوازده میلادی در فلسـطین به وجود آمد نظام کرملی هاست. این نام از مسـیحیانی که در کوه کرملی در شـمال فلسـطین در نزدیکی بندر حیفا گوشـه نشـینی می کردند، گرفته شـده اسـت. شـکسـت نظامی جنگ های صلیبی راه دیگری را که آرام تر و صلح جویانه می نمود, پیش روی مسـیحیان نهاد و آن اینکه مسیحی کردن مسلمانان از برانداختن آنان آسانتر است.

در قرن سیزدهم میلادی, سایمون اسـتاک تشکیلات کرملی ها را با عنوان راهبان سائل سـازماندهی و اصـلاح کرد. در سـال ۱۲۵۰ این اصـلاحات به تأیید پاپ اینوسـنت چهارم رسید. هنگامی که مسلمانان فلسطین را از صلیبی ها پس گرفتند ،کرملی ها به قبرس، سیسیل، فرانسه و انگلستان کوچ کردند. این گروه در پیشبرد اهداف تبشیری مسیحیان نقش مهمی را در دوره های مختلف مخصـوصـاً در عهد صـفویه در ایران و دیگر مناطق جهان اسلام بازی کرده اند که در ادامه به آن اشاره می شود.

نکته بسیار مهم : اگر بخواهیم خلاصه ای از روش های تبشیری در قرون وسطی ارائه کنیم، باید بگویم مسیحیان میان سال های ۱۴۰۰-۸۰۰ میلادی به سه روش شمشیر، دیپلماسی و حضور آرام, همچون رویکرد درویشان و گداها بـــــــه مسیحی سازی غیر مســیحیان پرداختند. به کارگیری شــمشــیر در جنگ های صــلیببی طی قرون دهم تا چهاردهم میلادی مورد اسـتفاده بود. این روش در ابتدا در اندلس به کار گرفته شـد و با شکست دادن مسلمانان و تسلط بر اندلس, مسلمانان مجبور به تعمید و مسیحی شدن یا ترک این کشــور و یا مرگ شــدند. در ادامه با به کارگیری این روش نســبت به غرب آســیا در قرون یازدهم و دوازدهم در صــدد بازپس گیری بیت المقدس از مســلمانان با ادعای محافظت از زوار و ایجاد دولت مســـیحی برآمدند. همین که دولت مســـیحی در مرحله ای تشکیل شد, مسلمانان را مجبور کردند یا تعمید یابند یا کشور را ترک کنند.

استفاده از روش دیپلماتیک یکی دیگر از شگردهای مسیحی سازی بود که در طی قرون وسطی ما شاهد به کارگیری آن هستیم. آنچه مربوط به جهان اسلام می شود حضور پررنگ دیپلمات های مبشر مسیحی در دربار مغولان است که در صفحات پیش به آن ها اشاره شد. که چگونه آنان از طریق دیپلماتیک در صدد گسترش مسیحیت و مسیحی سازی بر می آمدند. این روش در ادامه در عهد صفویه و عثمانی نیز دنبال شد که به آن اشاره می شود.

روش سـوم در مسـیحی سـازی روش حضـور آرام در جهان اسـلام در کسـوت گداها و دراویش بود این رویکرد بیشـــتر بر عهـده گروه هـای رهبـانی چون دومینیکن هـا فرانسـیسـکن ها و امثال آن بود که با حضـور آرام در بین مردم در جهت جذب آن ها به مسـیحیت بر می آمدند. فرانسـیس آسـیزی، در همین کسـوت با سـلطان الکامل در سـال ۱۲۱۹ دیدار کرد و آزادی تبشیر مسیحیت را از او گرفت در قانون فرانسیسکن ها آمده

است که راهبان این فرقه می توانند در بین مسلمانان به عنوان خدمتکار زندگی کنند، بدون اینکه بتوانند به صورت آشکار تبلیغ مسیحیت بکنند.

تبشیر بعد از قرون وسطی

در حالی که مبشران کاتولیک در جهان اسلام مشغول تبشیر بودند. در اروپا نهضت اصلاح دینی در برابر کلیسای کاتولیک قد علم کرد. بنابر دلایلی روشن، پروتستان ها در ابتدای امر در انجام فعالیت تبشیری تعجیل نکردند. ایشان علاوه بر اینکه مشغول تثبیت بینشهای جدید دینی خود بودند، رهبانیت را شیوه ای از حیات مسیحی نمی دانستند. همین امر ثابت می کند که آنان توان اجرایی برای استیلای تبشیری نداشتند. به علاوه، این اعتقاد که خدا کسانی را بر می گزیند تا آنان را نجات دهد غالباً پروتستان ها را وا می داشت که تغییر کیش دادن را برنامه خدا بدانند؛ یعنی در امر سعادت و رستگاری هیچ نیازی به کمک عوامل انسانی نیست. آنان عبارت اواخر انجیل متی در امر تبشیر را رهنمود به حواریون می دانستند و نه فرمانی به مسیحیان همه دوران ها.

از سوی دیگر لوتر به عنوان بزرگترین رهبر جریان اصلاح دینی پروتستان, اسلام را همانند کاتولیک دشمن کینه توز عیسی مسیح و کلیسا می دانستند و آن دو را به دجال تشبیه می کرد که اسلام بدن این دجال و کاتولیک سر آن را تشکیل می داد.
الیکسی جورافسکی, الاسلام و المسیحیه, ترجمه خلف محمد الجراد, ص۹۸.

از اوایل قرن هفدهم (یازدهم هجری) پروتستان ها نیز اندک اندک به فکر تبشیر افتادند. پیشاهنگ این کار مبشری آلمانی به نام پتر هایلینگ (متوفی ۱۶۵۲) بود که برای فراگیری زبان عربی نخست به ملتا رفت و از آنجا برای تکمیل دانش خود درباره

اسلام به مصر سفر کرد. جان کارترایت انگلیسی نیز در سال ۱۶۰۰ از راه شامات و بین النهرین و ایران و افغانستان به هند رفت.

نخستین سازمان تبشیری پروتستانی در سال ۱۱۱۸ (۱۷۰۶م) در دانمارک با عنوان سازمان تبشیری دانمارک ایجاد شد. که در همان سال دو مبشر به هند فرستاد. بعدها پروتستان ها در جاهای گوناگون مؤسسات تبشیری متعددی ایجاد کردند مثل انجمن تبشری باپتیست ها (۱۷۹۲م/۱۲۰۷ق)، انجمن تبشیری لندن (۱۷۹۵م/۱۲۱۰ق) و انجمن تبشیری اسکاتلند (۱۷۹۶م / ۱۲۱۱ق). علاوه بر اینکه بعضی از نهضت های زهدگرا انگیزه قوی در امر تبشیر داشتند که از جمله آن ها موراویان بودند که در قرن هجدهم با شور و اشتیاق تبشیریشان از دیگران متمایز بودند.

اگرچه تبشیر پروتستانی از قرن هفدهم شروع شد، ولی اوج واقعی تبشیر در کلیساهای پروتستان از قرن نوزدهم آغاز شد. اولین قهرمان بزرگ نهضت تبشیری پروتستان مردی انگلیسی به نام ویلیام کری (۱۸۳۴-۱۱۶۱م) بود. وی کفاش خود آموخته و نابغه ای در زبان بود که به آیین انگلیکن درآمد و سپس بابتیست شد. در زمانی که امپراتوری بریتانیا بر اقوام جدیدی در هند و آفریقا تسلط یافته بود. او نگرش آیین پروتستان را به تبشیر تغییر داد. او مأموریت عیسی به رسولان در انجیل متی (۲۸: ۱۹) را تنها متوجه حواریون نمی دانست؛ بلکه برای همه مسیحیان می دانست. به اعتقاد او عیسی تنها برای حواریون سخن نمی گفت بلکه برای همه مسیحیان سخن می گفت و آنان را می فرستاد تا پیام بشارت را به دنیا برسانند.

کتاب او با نام تحقیق در تعهدات مسیحیت نسبت به کاربرد ابزارهایی در تغییر کیش کفار می گوید «ما نمی توانیم اشتغال به میسیونری نزد بیگانان را محال طبیعی بدانیم.

گفته شـــده اســـت که ما نباید راه خود را به دیگران تحمیل کنیم، بلکه باید در انتظار فتوحات و هدایت های خدا باشیم. اما ممکن است با کمال ادب به این سخن پاسخ داده شـود که ما نباید از فتوحاتی که به خواسـت خدا ما را فراگرفته اسـت و روزانه خود را به ما نشـــان می دهد، غفلت ورزیم. ما منتظر کدام فتوحات الهی هســـتیم؟ ما نمی توانیم انتظار داشـته باشـیم که بدون وسـیله معمولی به جهان شـرک برسـیم یا هنگامی که به آنجا وارد شدیم، از هدیه زبان ها و غیره برخوردار شویم... هرگز نمی توان به محال بودن طبیعی متوسـل شـد، مادامی که حقایقی وجود داشـته باشـد که عکس آن را اثبات کند. آیا میســـیونرهای پاپی بر همه مشـــکلاتی که ما آن ها را عموماً لا ینحل می دانیم غلبه نیافتند؟ آیا میســـیونرهای اونیتاس فراتروم و برادران مراوی با گرمای ســـوزان حبشـــه و سـرزمین های یخبندان گرینلند و لابرادور و زبان های دشـوار و آداب و رسـوم وحشـیانه آنان نشـدند؟ و آیا بازرگانان انگلیسـی برای سـود, روبرو همه چیزهایی که در راه رسـاندن موعظه انجیل معمولاً موانع غیر قابل غلبه پنداشـته می شـدند پیروز نشـدند؟ تجارت به ایران, هند شـــرقی، چین، گرینلند و حتی تجارت لعنتی بردگان در ســـواحل آفریقا را مشـاهده کنید. انسـان ها بــــه خاطر سـود خود می توانند با وحشـی ترین نژادها و بی فرهنگ ترین قبیله ها همدل شــوند و شــرایط تجارت و موعظه چقدر تفاوت دارند ولی در عین حال این امر امکان وجود کشیشانی را در آنجا اثبات می کند...

... اعتراض می کننـد کـه میـان ملـت خودمـان و در منـاطق عملیـاتی نزدیکمـان افراد بسیاری وجود دارند که به اندازه وحشی های دریای جنوب بی خبر هستند و بنابراین ما در وطن خود به اندازه کافی کار داریم و بدون اینکه لازم باشد به کشورهای دیگر برویم. من به آسـانی می پذیریم که در سـرزمین ما هزاران نفر وجود دارند که بینهایت از خدا دور هســتند و اینکه این باید ما را برانگیزد تا در کارمان و تلاش برای نشــر دانش الهی

میان آنان ده برابر جدیت کنیم امری مسـلم اسـت. اما اینکه باید همه تلاش ها برای گسترش بشارت در سرزمین های بیگانه را کنار گذاشت ظاهراً دلیلی ندارد. هم میهنان خودمان ابزارهای دانستن حقیقت را دارند و کشیشان وفادار تقریباً در هر بخشی از این سـرزمین نصـب شـده اند که تنها اگر اجتماعات آنان در اهداف خود غیورتر و فعالتر باشـند, قلمرو عملشـان گسـترده تر می شـود. اما در مورد آنانی که هیچ کتاب مقدسـی ندارند هیچ حکومت مدنی مناسبی ندارند و هیچ یک از امتیازهایی را که ما داریم ندارند قضیه بسیار متفاوت است، ترحم انسانیت و بیش از همه مسیحیت با صدای بلند ما را به تلاش ممکنی برای معرفی بشارت به آنان فرا می خواند...

....ثانیاً در مورد شیوه دور از تمدن و وحشیانه زندگی آنان اعتراضی بر کسی وارد نیست. مگر بر آنان که راحت طلبیشان آنان را به تحمل مشقت برای خیر دیگران بی میل کرده است. به رسولان و جانشینانشان که میان ژرمن ها و گلها و بریتانیاییهایی وحشی تر نیز رفتند اعتراضی نیست. آنان منتظر نماندند که سکنه قدیم این کشورها نخست متمدن شوند، سپس به مسیحیت بگروند بلکه با عقیده صلیب به سادگی به میانشان رفتند. ترتولیان توانسـت با غرور بگوید بخش هایی از بریتانیا که در برابر سـپاهان رومی مقام بودند, با بشارت مسیح فتح شدند. آیا می توانیم به عنوان انسان یا مسیحی بشنویم که بخش بزرگی از هم نوعان ما که ارواح شان همچون ارواح ما جاوید است و مانند خودمان برای زینت بخشیدن به بشارت و سهیم شدن از طریق مو عظه ها نوشته ها و فعالیت هایشان در جلال نام فادی ما و در خیر کلیسایش شایستگی دارند در نادانی و وحشی گری فرو رفته باشـند؟ آیا ما می توانیم بشـنویم که آنان بدون ،بشـارت بدون حکومت، بدون قوانین، بدون هنر و علوم هسـتند و برای نشـر احسـاسـات انسـان ها و مسـیحیان

میان آنان خود را به تلاش نیندازیم؟ آیا گسترش بشارت مؤثرین وسیله برای متمدن کردن آنان نیست؟»

مجمع هیأت های مبشران خارجی در سال ۱۸۱۰ در آمریکا سازماندهی شد تا مبشران جماعت گرا را به آسیای جنوب شرقی اعزام دارد. انگیزه تأسیس آن علاقه مندی بعضی از جوانان شاخص در کالج ویلیامز مخصوصاً آدونیرام یادسون (۱۷۸۸ ۱۸۵۰م) بود. او احساس کرد که مبشر شدن خودش در واقع از روی احساس این وظیفه بود که بشارت را به کشور «برمه» برساند.

آن ها معتقد بودند که برای شکرگزاری از ایمان مسیحی خود، بهترین واکنش این است که وحی مسیح را به همه برسانند. آرزو و امیدی که آنان را به حرکت در می آورد این بود, که دنیا کاملاً تحت سلطه مسیح درخواهد آمد. شور و اشتیاق آنان با اندیشه های آمریکاییان راجع به تقدیر روشن عجین شده بود؛ یعنی بسیاری معتقد بودند که خدا آمریکا را مقدر کرده است تا دمکراسی را به جهان عرضه ،کند همان طور که مسیحیان مأمور بودند تا پیام بشارت را به همه ملل برسانند.

سیاست های اصلی جدید تبشیری

۱. ایجاد مدارس و مراکز آموزشی در جهان اسلام

گروه های مختلف اولاً برای تقویت مسـیحیت محلی؛ ثانیاً برای تأثیر گذاری و تربیت نخبگان ،اندیشمندان مدیران و گردانندگان آتی کشورهای اسلامی، و جدا کردن آن ها از همه عواطف و ریشه های اسلامی؛ ثالثاً برای ایجاد مبشران محلی و بومی درصدد ایجاد مدارس و مراکز آموزشـی از سـطوح پایین (باغ کودک یا همان مهدکودک) تا بالاترین سطح یعنی دانشگاه ها برای طیف های مختلف جامعه اسلامی برآمدند.

در قرن دهم شانزده (میلادی) اولین مبشران کاتولیکی وارد سرزمین شامات شدند که زیر مجموعه حکومت عثمانی بود, و مدارسـی را در سـوریه و لبنان ایجاد کردند. اولین مدرسه در عبیه لبنان برپا شد که برای بچه های پسر و دختر به صورت جداگانه تشکیل می شـد. تعداد این مدارس تا سـال ۱۹۱۲ تنها در سـوریه بالغ بر ۱۷۴ عدد شـد، که توسـط ۳۸ مرکز تبشـیر آمریکایی ایجاد شـده بود, تا سـال ۱۹۱۵ تعداد مدارس ابتدایی تبشـیری در جهان اسـلام به ۳۰۱۸۵ عدد تعداد دانشـکده ها و به ۱۰۰ عدد رسـید. *عبدالامیر الارشدی, الاسلام و دسائس الاستعمار, ج۱,ص ۴۴.*

گسترش و تأثیرات این مدارس در حکومت عثمانی به حدی رسـیـد کـه دولت عثمانی مجبور شـد ورود به مدارس مسـیحی را برای اطفال قبل از پایان دوره ابتدایی ممنوع کند. و حتی دولت عثمانی در سـال ۱۳۰۶ قمری درصـدد برآمد که مدارس مبشـران آمریکایی را در بیروت ببندد. البته با دخالت کنسول آمریکایی این امر متوقف شد. *خلف ابن دبلان بن خضراء الوذینانی, الدوله العثمانیه, ص۲۰۸.*

مثلاً دانشـگاه آمریکایی بیروت که در سـال ۱۲۸۳ (۱۸۶۵م) در بیروت ۱۲۸۳ تأسـیس شد. در ابتدا نام این دانشگاه دانشکده انجیلی سوری بود که توسط پروتستان ها جهت تبشـیر ایجاد شـد. این دانشـگاه دانشـجویان مسـلمان را هر روز مجبور می کرد که در مراسمات مسیحی این دانشگاه شرکت کنند, که موجب اعتراض دانشجویان مسلمانان قرار گرفت؛ اما دست اندرکاران این دانشگاه با تمسک به اساسنامه این دانشگاه که آن را دانشگاهی با وظایف تبشیر می دانست, به اعتراضات دانشجویان مسلمان پاسخ دادند. یکی از رؤسای سابق این دانشگاه به نام «بنروز» گوید: «هدف تأسیس دانشگاه آمریکایی در بیروت خدمت به علم نبود، بلکه برای گسترش مسیحیت پروتستان بود».

۲. هماهنگ شدن بیشتر فعالیت های تبشیری بین کاتولیک ها

ورود جدی پروتسـتان ها در عرصـه تبشـیر, کاتولیک ها را بر آن داشـت تا هماهنگی بیشتری در فعالیت های تبشیری خود ایجاد کنند.

در این راستا کنگره ترویج ایمان, جانی دوباره گرفت و در راستای وظایف اصلی اش گام های مهمی برداشـت. علاوه بر اینکه پاپ رهبر کاتولیک های جهان خود مسـتقیماً وارد عرصه تبشیر شد و به حمایت از تبشیر پرداخت و با انتشار منشور پاپی در زمینه تبشیر, به کارهای مبشـران جهت دهی کرده و اهمیت آن را نمایان سـاخت. همچنین دفتر اشاعه ایمان در سال ۱۸۲۲ در فرانسه ایجاد شد شد.

۳. ایجاد همکاری بین فرقه ای

مبشـران مسـیحی از فرقه های مختلف به دلایل مختلف دچار تفرقه و تشـتت داخلی بودند, آنان از تعمید, آیین عشای ربانی, ماهیت کلیسا و جایگاه کتاب مقدس در عبادت

فهم های مختلفی داشتند. همین امر مشکلات فراوانی در تبشیر و گسترش مسیحیت ایجاد می کرد مسیحیان جدید که در نقاط دور دست زندگی می کردند این تمایزات اعتقادی را درک نمی کردند و هنگاهی که مبشران مسیحی درباره تفسیر دینی با یکدیگر منازعه می کردند, اینان بهت زده می شدند چگونه مسیحیان می توانستند از وحدت جسم (کلیسا) سخن بگویند (از جمله های مهم در اعتقاد به تبشیر است) با این حال مدعی باشند یک تفسیر از مسیحیت از سایر تفسیرها بهتر است؟

این نکته بسیار مهم در مسیحیت است که هزار فرقه است, حتی زیر نظر پاپ صدها فرقه مختلف هستند و ننگی که به دامان خودشان هست را انگی به ما می زنند.

نخستین فهم از این امر که سیاست همکاری و همیاری بهتر از رقابت است، به فکر مبشران پروتستان قرن نوزدهم خطور کرد و این هیجآن ها منجر به طلیعه های نهضت وحدت کلیساها شد. نهضت وحدت کلیساها معمولاً به تلاشی که همه کلیساهای مسیحی برای بازیافت وحدت همه معتقدان به مسیحیت به عمل آوردند تعریف می شود. به لحاظ آرمانی، نهضت وحدت کلیساها باید مسیحیان را به ورای اختلافهای اعتقادی و عبادی ببرد و به وحدتی که در نهضت اولیه مسیحی تصورش می رفت، برسلند. هرچند قرآن کریم این را رویایی برای آنها می خولند و خداوند در قرآن می فرماید که اختلاف را در بین آنها قرار دادیم تا قیامت.

در این راستا در سال ۱۸۴۶ اتحادیه انجیل در لندن شکل گرفت و به تدریج به کشورهای دیگر چون آمریکا گسترش یافت. در ادامه شاهد شکل گیری شورای فدرال کلیساهای مسیح در آمریکا هستیم. این شورا در سال ۱۹۰۸ رسماً تأسیس شد و ۳۱ فرقه مهم آمریکا را با هم متحد کرد. در همین زمان شاهد شکل گیری شورای تبشیر

بین المللی هستیم که ائتلافی بود از مبشران و دانشجویان که همگی برای مسیحی کردن جهان تلاش می کردند. این شورا با تأکید بر همکاری تبشیری بذرهای نهضت وحدت کلیسایی جدید را افشاند.

علاوه بر این مسیحیان به منظور هماهنگ کردن مأموریت های تبشیری همایش های متعددی برگزار کرده اند؛ از جمله آن ها همایش مهم جهانی قاهره است در سال ۱۹۰۶ (۱۳۲۴ق) برای مبشرانی که انحصاراً در جهان اسلام و در بین مسلمان به تبشیر می پرداختند برگزار شد. در سال ۱۹۱۰ (۱۳۲۸ق) همایش تبشیری ادینبورگ به مدت ده روز با شرکت ۱۳۵۵ نماینده از فرقه های متعدد پروتستان برگزار شد و عمده ترین مباحث آن چگونگی انتقال مفاهیم مسیحی به غیر مسیحیان از جمله مسلمانان و نیز چگونگی ارتباط مبشران با حکومت های محلی بود که در پی آن شورای بین المللی تبشیری در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ق) در نیویورک به منظور مشاوره بین مجامع مختلف تبشیری پروتستان تشکیل گردید. شورای بین المللی مذکور پس از برگزاری همایش های متعدد سرانجام در سال ۱۹۶۱ ۱۳۴۰ق) در دهلی نو در شورای کلیساهای جهان ادغام شد.

۴. تقویت و استفاده از کلیسای بومی

گروه های تبشیری که در جهان اسلام فعالیت می کردند، متوجه این نکته شدند که آن ها درصدد مسیحی سازی مسلمانان هستند. در حالی که گروه ها و فرقه هایی از مسیحیان در داخل جهان اسلام حضور دارند و معمولاً هم گروه های تبشیری به آن ها توجهی ندارند و یا حتی بر خلاف اعتقادات و باورهای آن ها و به زیان آن ها فعالیت می کنند. به همین دلیل و عوامل دیگر، این فرقه ها و گروه های بومی مسیحی در شرایط

سخت قرار گرفتند. همین امر اخلال در مسیحی سازی مسلمانان ایجاد می کرد؛ چرا که مسلمانان به چشم خود عاقبت مسیحی شدن را می دیدند. علاوه بر اینکه وجود مسیحیان با شرایط بد و عقب افتادگی فراوان, در جهان اسلام نشان دهنده ضعف و غیر کارآمد بودن مسیحیت در مقابل اسلام را بیان می کرد و همین مسئله تبشیر مسیحی را دچار مشکلات فراوان می کرد. Wlater M.Abbott, The Documents of Vatican II, p597-599 .

۵.همکاری و همراهی بیشتر با استعمار

سخنان سموئیل زویمر, مبشر معروف پروتستانی در این رابطه قابل توجه است. او به عنوان رئیس کنفرانس در پایان کنفرانس تبشیری جبل زیتون در فلسطین اشغالی خطاب به مخاطبان گفت: «برادران قهرمان, رفقایی که خداوند جهاد در راه مسیحیت و همچنین استعمار کردن کشورهای اسلامی را به آنان واجب گردانیده، رفقایی که عنایت و توفیق خدای بزرگ آنان را احاطه کرده است. دین خود را نسبت به رسالتی که به شما داده شده را خوب ادا کردید. آنچه که برای امر تبشیر است تبشیری که شماها به نمایندگی از طرف دولت های مسیحی به به آن قیام کرده اید این نیست که مسلمانان را به سوی مسیحیت بکشید؛ زیرا در این صورت آنان را هدایت کرده اید و به آنان احترام کرده اید، بلکه در این امر مهم آن که اسلام را از مسلمانان سلب کرده و از دینش خارج کرده وموجودی باشد که با خدا ارتباط نداشته و همچنین ارتباطی با مبانی اخلاقی که در شئون حیاتی به آن تکیه زده است, نداشته باشد. با انجام این عمل طلیعه پیروزی استعمار در ممالک اسلامی را خواهید دید. این عملی است که در خلال صد سال گذشته به آن قیام کرده اید و این بهترین قیامی است که من و همه دولت های مسیحی درباره آن به شما تبریک می گوییم. برادران طی یک سوم قرن نوزدهم

توانستیم همه برنامه های تعلیمی را در کشورهای اسلامی به دست گرفته, کپسول های تبشـیر و کلیسـا و همچنین جمعیت ها و مدارس مسـیحی بسـیاری را که تحت تسـلط کشورهای آمریکا اروپاست در این دیار منتشر سازیم.

رفقا فضیلت از آن شما بود که با وسایل خود افکار را در کشورهای اسلامی آماده کردید تا راهی را که شـما نشـان داده اید قبول کنند، شـما بودید که جوانان مسلمان را طوری آماده کردید که با خدا ارتباط نداشـــته باشـــند و در صـــدد چنین ارتباطی هم نباشـــند. مسـلمانان را از دیانت اسـلام خارج و به مسـیحیت هم راهش ندادید. مسـلمانان طوری رشـد کردند که مورد نظر اسـتعمار اسـت. آنان به مجد و عظمت اهمیت نمی دهند کار مهم شـما پایان یافته اسـت و به نتیجه مطلوب و نهایی رسـیده.اید مسـیحیت به شـما تبریک می گوید اسـتعمار از شـما راضـی اسـت. اگر می خواهید دین خود را نسـبت به رسالتتان ادا ،نمایید استعمار کنید و در سایه کوشش خود به برکت خدا نزدیک شوید. *محمد محمود صواف, استعمار در سرزمین های توحید, ترجمه سید جواد هشترودی, ص۲۵۲-۲۵۴.*

به وضـــوح می بینید که این وحشـــی صـــفتان, قلاده پاره کرده با چه افکار و نیت های پلیدی به سـراغ مسـلمانان آمده اند. پس مطمئنا آنچه که از آزادی و دموکراسـی و غیره می گوینـد چیزی جز دروغ و تلـه و فریـب نیســـت. همچنین حملـه کردن آن هـا بـه مقدسات و اعتقادات ما برای شما توجیه می شود.

وزیر امور خارجه دولت اسـتعمارگر انگلیس «لورد بالفور» گوید: «مبشـران کمک کاران حکومت ها در امورات مهم هسـتند. اگر آن ها نباشـند مقاومت در مقابل مشـکلات برای این حکومت سـخت می گردید. هلندی ها که از آغازین سـال های قرن هفدهم برنامه

های اســتعماری خود را در آســیای جنوب شــرقی و خاور دور آغاز کردند از مبشــران مسیحی کمک می گرفتند. از همان روزگار، کالونیست های هلندی در آن سرزمین ها به فعالیت های مذهبی سخت سرگرم شدند و کمپانی هند شرقی هلند که از سال ۱۰۱۱ (۱۶۰۲م) به عنوان نماینده استعمار هلند, در آن منطقه بنیاد نهاده شده بود از هیأت های تبشیری یکسره پشتیبانی و مردم بومی را به زور به مسیحی شدن وادار می کردند. *عبدالامیر الارشدی, الاسلام و دسائس الاستعمار, ج۱ ,ص ۶۰.*

«لاتورت» نویسنده مسیحی ضمن تأکید بر هماهنگی و همکاری کمپانی هند شرقی با مبشران مسیحی, در مسیحی سازی مردم بومی برخی از جزایر آسیای جنوب شرقی می نویسند: اصول و قواعد مسیحیان در سیاست و سیاست گذاری هندیان نقش فراوان باز می کرد؛ زیرا بسیاری می کوشیدند تا آن قواعد و آن اصول را در کارهای دولت و در سیاست های استعماری کشور به شیوه موثری دخالت دهند». *عبدالهادی حائری, نخستین رویارویی های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب, ص۴۷۴-۴۷۵.*

فرانسویان گروه های تبشیری متعددی به ایران در عصر صفوی فرستادند. دستور نامه لوئی سیزدهم پادشاه فرانسه به لوئی دهی, بارون دوگورمنن در سال ۱۰۳۶ (۱۶۲۶م) که به ایران مأموریت یافته بود, در بردارنده سفارش های فراوانی در زمینه لزوم گسترش اهداف استعماری فرانسه است. درست در راستای همین درخواست گسترش آیین مسیحیت در ایران در چارچوب سیاست فزون خواهی فرانسویان سخت بایسته شمرده شده است. فرمان پادشاه فرانسه با این عبارت ها آغاز می شود «موضوع حقیقی که آقای دهی برای آن فرستاده می شود برقراری مذهب کاتولیک در ایران و به دست آوردن تجارت و تفوق و برتری فرانسه در این کشور است».

انگلیس اســتعمارگر هم از مســیحیت در جهت اهداف شــوم اســتعماری خود بهره های فراوان ،برد به عنوان نمونه به گوشــه ای از تکاپوهای یکی از چهره های برجســته که در روند مسیحی سازی مردم زیر سلطه استعمار انگلیسی نقش چشمگیری بازی کرد اشاره می کنیم.

ریچارد هکلوت ؛ متوفی (۱۰۲۵ ق ۱۶۱۶۷م) انگلیســـی بود وی از خانواده ای توانگر و خود جغرافیادانی برجسته بود در روزگار جوانی در جرگه روحانیون درآمد. در سال ۹۹۱ (۱۵۸۳م) به عنوان کشیش ویژه سفیر انگلیس در فرانسه بـــه پاریس رفت هلکوت در ســال ۹۹۲ ۱۵۸۴م کتابی پیرامون شـیوه برقراری چیرگی اسـتعماری نوشـت و آن را به الیزابت یکم ملکه انگلسـتان اهدا کرد. ملکه هم به نوبه خود ابتدا درآمدهایی از کلیسـای بزرگ بریستول و در ادامه وست مینیستر را به عهده وی گذاشت هلکوت در برنامه های اســتعماری انگلیس در قاره آمریکا و خاورزمین نقش بنیادی داشــت. او ضــمن یادآوری ســودآوری های اســتعمار قاره آمریکا به الیزابت یکم این نکته را نیز مورد تأکید قرار می داد, که برقراری سلطه انگلیس در آن سرزمین ها با بنیان گذاری مسیحیت همراه باشد؛ زیرا از دیدگاه وی برقرار ساختن مسیحیت اگر با یورش گری همراه نباشد کاری دشوار خواهد بود.

به همین دلیل در تاریخ این سخن معروف است, که ابتدا مبشـران مسـیحی به کشـوری می روند و به دنبال آنان ارتش های کشـورهای اسـتعمارگر وارد می شـوند. واقعیت این است که دولت های غربی غالباً صدور مسیحیت را سـریع ترین راه دسـتیابی به سـیطره سیاسی و اقتصادی بر ملل غیر مسـیحی دیدند. مبشـران مسیحی اغلب دست در دست اســتعمارگران در جهت اعمال این ســلطه می کوشــیدند. *برایان ویلســون, دین مســیح,*

ترجمه حسن افشار، ص۱۱۴. رابرت ای وان وورست، مسیحیت از لابه لای متون، ترجمه جواد باغبانی و عباس رسول زاده، ص۵۰۱.

جالب توجه آنکه کشور استعمارگری همچون فرانسه، که کاملاً سکولار است از فعالیت های تبشیری مسیحیان یسوعی در خارج از فرانسه حمایت می کند؛ در حالی که این گروه ها در کشورهای مسیحی مطرودند و حتی دشمن مسیحیان شمرده می شوند. به راستی چرا چنین است؟ آیا جز این است که این گروه تبشیر مسیحی جاده صاف کن استعمار فرانسه، در کشورهای دیگر بوده اند؟ در این زمینه اعتراف پیتر از سیاست مداران فرانسوی درباره کاردینال لافیجری شنیدنی است:

«کار وطن دوستانه لافیجری با حرکت تبشیریش که در سوریه آغاز کرده است... به محبوبیت فرانسه نزد سوری ها انجامید و به حقوق و مزایای قدیمی ما فرانسوی ها در آن منطقه حقوقی جدید افزوده شد..... در الجزایر نیز او هر آنچه در توان داشت برای اظهار لطف به فرانسه انجام داده است.... لافیجری می خواست فرانسه را در بین مردم به وسیله عیسی مسیح محبوب کند. این جمله خلاصه تمام فعالیت های لافیجری است؛ کسی که رئیس اسقفها بود؛ سپس به مقام کاردینالی دست یافت و سرانجام سراسقف همهٔ اسقف های آفریقا شد». *مصطفی خالدی و عمر فروخ، التبشیر و الاستعمار فی البلاد العربیه، ص۳۷.*

مبشران مسیحی در راستای تحقق استعمار در کشورهای اسلامی فتنه ها و جنگ های مختلف داخلی را در امپراتوری عثمانی کشورهای آفریقایی و غرب آسیا ایجاد و هدایت کردند. از جمله این فتنه ها درگیری خونین بین مارونیها و دروزیهای لبنان در سال ۱۸۶۰ بود که به لشکر کشی فرانسه به این کشور انجامید.

این جمله معروف یکی از اندیشمندان آفریقا، کاملاً گویای اهداف استعماری تبشیر است که هنگامی که مسیحیان به کشورهای ما (آفریقا) آمدند, آن ها دارای انجیل و ما دارای زمین بودیم و اما امروز ما دارای انجیل و آن ها دارای زمین شـــده لند. *بکر بن عبدالله ابوزید, المدارس العالمیه الاجنبیه-الاستعماریه, ص۲۵.*

حضور اسلام مانع و تهدیدکننده جدی برای ورود استعمار به کشورهایی اسلامی بود با کمک مبشـــران, جلوی این تهدید و مانع گرفته می شـــد گی مولیه رئیس وزرای وقت فرانسـه در این رابطه گوید: «باورهای اسلامی که در آفریقا در حال توسعه است، تهدید کننده امپراتوری فرانسه است لورنس براون در رابطه با خطر اسلام در مقابله با اسـتعمار اروپایی گوید: «ما از ملت ها مختلف می ترسـیدیم، اما بعد از آزمایش متوجه شـدیم که هیچ دلیلی برای این ترس وجود ندارد. ما از قبل از یهودی، نژاد زرد و بلشــفیک ها می ترســـیدیم اما این ترس ها آنچنان که ما تصـــور می کردیم اتفاق نیفتاد؛ ما یهودیان را دوسـتانی یافتیم. ولی خطر حقیقی در اسـلام وجود دارد در قدرت اسـلام بر گسـترش و قانع کردن و در زنده بودنش وجود دارد و اســـلام تنها دیوار مقلبل اســـتعمار اروپایی است».

مسـتشـرق آلمانی بیکر در این رابطه گوید «مسـیحیت نسـبت به اسـلام دشـمنی دارد، چون اســلام از وقتی که در قرون وســطی گســترش پیدا کرد ســدی محکم در مقابل اسـتعمار و گسـترش مسیحیت ایجاد کرده است». *ابراهیم خلیل احمد, المستشـرقون و المبشرون فی العالم العربی الاسلامی, ص۳۸.*

نمونه بارز دیگر در این رابطه مبشران در اندلس اسلامی بوده اند. کــــه با فعالیت هایی که آن ها صورت داده اند نتیجه آن شد که اسلام و احکام اسلامی در نگاه مردان و زنان

مسلمان, به فراموشی سپرده شد. عده زیادی به فساد و فحشاء روی آوردند و با حمله کشورهای مسیحی نتوانستند, از کشور و از باورها و اعتقادات خود دفاع کنند و نتیجه آن شد که یک کشور با سابقه چند قرن حضور پر افتخار اسلام در آن، به کشور کاملاً غیر اسلامی تبدیل شود؛ البته باید گفت که مسلمانان قصد هدایت این ها را داشتند ولی چون اهل زنا و فساد بودند و ریشه صلیبی و کاتولیک آن ها به آن تمایل داشت به مسیحیت برگشتند و اسلام درون آن ها نماند.

۶. ورود شرق شناسان به میدان تبشیر

یکی دیگر از ویژگی های تبشیر بعد از قرون وسطی, ورود استشراق به میدان تبشیر است. تاریخ دقیق آغاز شرق شناسی در غرب مشخص نیست، ولی مشخص است که بعضی از روحانیون مسیحی در اوج تسلط و عظمت مسلمانان در اندلس, به این دیار رفته و در مدارس آن ها تحصیل کرده و قرآن و بسیاری از کتاب های عربی را به لاتین ترجمه کرده لند. از آن زمان تا قرن هجدهم میلادی, کم و بیش این وضعیت ادامه داشت تا اینکه در قرن هجدهم کشورهای غربی, درصدد استعمار کشورهای اسلامی برآمدند. از این زمان شرق شناسی وارد مرحله جدید و جدی شد و به مرور گسترش فراوانی یافت.

اینکه همه شرق شناسان مبشر نبوده و نیستند جمله غلطی است. با بررسی کارهای علمی رفتار شرق شناسان می توان رابطه آن ها با تبشیر را به دست آورد. بر این اساس رابطه شرق شناسان با تبشیر را می توان به چند دسته تقسیم کرد. گروهی از آنان ارتباط مستقیم با تبشیر ندارند, بلکه کمک های آنان به تبشیر غیر مستقیم می باشد. مثلاً با دادن اطلاعات و تحلیل های مناسب در مورد فرهنگ ها و کشورهای مختلف،

مبشـران را در رسـیدن به اهدافشـان کمک می کنند. گروهی دیگر از شـرق شـناسـان کارشان را با شرقی شناسان شروع کرده اند، اما در ادامه تبدیل به یک مبشر شدهاند و تبشـیر بر کارهای آن ها غالب شـده اسـت، و امروزه بیشـتر به عنوان مبشـر شـناخته می شوند تا شرق شناس از معروف ترین این شرق شناسان سموئیل زویمر آمریکایی است. *محمدحسن زمانی, شرق شناسی و اسلام شناسی غربیان, ص ۸۰.*

فعالیت های تبشیری شرق شناسان

۱. مشـارکت و فعالیت در مراکز علمی رسـمی در جهان اسـلام؛ یکی از عرصـه های مهم برای فعالیت های شرق شناسان تبشیری، عضویت در مجامع علمی رسمی جهان اسلام است مثلاً در مجمع لغوی مصـــر تعدادی از آن ها عضو رسمی بوده اند افرادی چون آر جب شـرق شـناسـان انگلیسـی، لوی ماسـینیون فرانسـوی (که همکار و مشـاور وزارت مستعمرات فرانسه در شمال آفریقا و حامی گروه های تبشیری فرانسوی در مصر بود و کتاب هایی در مورد دین و عرفان در اسلام)، د.س. مرجو لیوث انگلیسی و را نیکولسون انگلیسی از این قبیل هستند.

یکی دیگر از این مراکز علمی که شـرق شـناسـان در آن عضـو بودند، مرکز علمی دمشـق اســـت و افرادی چون جریفنی ایتالیایی, جوتهیل کلومبیایی جویدی ایتالیایی نالینو ایتالیایی, هارتمان آلمانی و هوتمان هلندی از اعضای این مرکز علمی بودند؛

۲. نگارش کتاب ها و بیان دیدگاه ها و نظرات ضـــد اســـلام و یکی دیگر از فعالیت های شرق شناسان تبشیری است. هیچ وقت این دسته از شرق شناسان مسلمانان را مستقیم به مسیحیت دعوت نمی کنند؛ اما درصددند با مشوه نشان دادن اسلام و ضد فرهنگ و ضـد تمدن معرفی کردن آن و مسـلمانان، درصـدد تضـعیف اسـلام برآیند. از نظر آن ها

اســلام برای فرهنگ و تمدن بشری مضر است و مسلمانان را افرادی که غرق در لذات و شهوت پرستی هستند و غرق در زنان و تعدد زوجات هستند، تصویر می کنند. البته این کارشــان منجر به ایراد گرفتن مســیحیان به کلیســا شــد, که چرا آن ها چنین آزادی را ندارند و بعد چون مسـیحیت صلیبی, راهی برای آن نداشـت اروپاییان به فساد بیشـتری روی آوردند.

تصـویری که کتاب هایی چون «دایره المعارف اسـلامی» و «حیات محمد» تألیف ویلیام موير «ســلام» تأليف الفرد گيوم, «ســلام» اثر هزی لامنس «راه اســلام» اثر گروهی از شرق شناسان «سلام» اثر سموئیل زویمر، «میزان الحق»، «مصادر اسلام» و امثال آن از اسلام و مسلمانان ارائه می کنند، شاهدی گویا از دیدگاه ها و نظرات این دسته از شرق شناسان است. همچنین امثال هانری کربن که مستقیما مامور امروزی این گروه است و فرمانده امثال رحیم پور ازگندی هستند.

۳. یکی دیگر از فعالیت تبشـیری شـرق شـناسـان, تربیت نیروهایی در داخل کشـورهای اسلامی است در حقیقت شرق شناسان با تربیت نیروهای بومی که در جغرافیای جهان اسلام زندگی می کنند درصدد دسـتیابی آسان به اهداف تبشـیری خود برآمدند. افرادی چون عزیز عطیه سوریال یک فرد مصری مسیحی است که کینه فراوانی نسبت به اسلام و مسلمانان دارد، دکتر فیلیپ حتی, یک مسیحی لبنانی دکتر پطرس عبدالملک مصری مسیحی از این دست از مسیحیانی هستند که در جهان اسلام زندگی می کردند و تحت تأثیر شــرق شــناســان قرار گرفتند و اهداف آن ها را پی گرفتند. علاوه بر این شــرق شــناســان از میان مســلمان نیز یارگیری کردند و افرادی را تربیت کرده اند که تماماً در راسـتای اهداف تبشـیری شان, گام بر می دارند افرادی چون سـراحمدخان هندی, دکتر

طه حسـین از این دسـت از افراد هسـتند. در نتیجه به راحتی می توانید امثال رحیم پور ازگندی و رئفتی پور ها را بشناسید که از چه شاخه ای نشات می گیرند.

اما از قرن بیســتم علت تغییر شـرایط واقتضـائات این هدف تغییر کرد و آن ها دیگر به دنبال مســیحی ســازی، آن چنان که در قرن گذشــته جهان اســلام به دنبال آن بودند, نیسـتند؛ بلکه آن ها درصدد در برآمدند اسلام را به وسیله تعبیرها و تفسیرهای به کلی مخالف، تغییر دهند و برای اینکه از داخل تجدید سـاختمان کرده باشـند می کوشـند تا جنبش سازمان یافته ای را ایجاد کنند با توجه به این مسئله کشیش هری دور من می نویسد:

«اگر مقرر اســت که کشــیش نســبت به اوضــاع و احوالی که روی می دهد چه شــکل محترمانه ای داشته باشد و چه صورت حقارت آمیز حساس باشد، پس در مورد جنبش های اصلاحی اسلام نیز باید حساس و مراقب باشد و هر وقت ممکن و مناسب گردید, برای همکاری با آن ها خود را آماده سازد. جنبش های اصلاحی عبارت از کوشش های مشتاقانه ای است برای تفسیر و تعبیر مجدد تعلیمات مذهبی بنابراین برای کشیش این گونه فعالیت ها اهمیت دارد و نیز ممکن اســـت که یکی از این جنبش های اصـــلاحی برای مسلمانی که بخواهد مسیح را بشناسد، بیشتر از آنچه تصور می شود اهمیت داشته باشد و حتی ممکن است که در چند سال آینده، شغل عمده کشیش در سرزمین های اسـلامی این نباشـد که افراد مسـلمان را به کیش مسـیحی دعوت کند بلکه اسـلام را به صورت دیگری تبدیل نماید. در اینجا میدان و مجال فعالیت وسیعی وجود دارد که نباید از آن غفلت کرد خط ســیر تحقیق مورد علاقه باید بررســی در این زمینه باشــد که آیا برای مسـیحی لازم است مسـلمانان را دوسـت بدارد ولی از اسـلام نفرت داشـته باشـد؟ یا اینکه آیا ممکن است اسلام را نیز دوست داشت و ضمناً طالب تجدید و تجدد آن شد».

مریم جمیله , *خاورشناسی و توطئه خاورشناسان*, *جان دیون پورت*, عذر *تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن*, *ترجمه سیدغلامرضا سعیدی*, *ص ۲۱۵*.

تغییر دیدگاه نسبت به جامعه هدف

تا قرن بیستم فرهنگ مبشران, امپر یالیستی تلقی می شد چون آن ها نسبت به مردمی که برای آنان تبشیر می کردند احترامی قائل نبودند و به فرهنگ و باورها و ارزش های آن اهمیتی نمی دادند و مخالف سازگاری با دیگر فرهنگ ها بودند. نوکشیشان مسیحی مجبور بودند خود را با زبان و فرهنگ و آداب مسیحی درآوردند و با همه عناصر فرهنگی سابق خود خداحافظی کنند و جدا شوند؛ اما از قرن بیستم این رویه تغییر پیدا کرد و مسیحیان برای پیشبرد اهداف تبشیری خود, تغییر روش داده و معتقد شدند مبشران باید خود را با فرهنگ مستمعان خود وفق دهند و سپس آنان را به مسیحیت سوق دهند. مبشران مردم را به حفظ هویت فرهنگی خویش تشویق می کنند, تا احتمال تغییر کیش دادن آن ها به مسیحیت باعث نشود که ایشان به ترک میراث خویش مجبور شوند.

نکته مهم : در این رابطه مبشران آمادگی داشتند که پذیرای باورهایی شوند که مخالف عقیده مسیحی آن هاست, مثلاً در این اعتقاد مسیحی که «عیسی پسر خداست» می توانند تأویلات مختلفی قائل شوند, تا هماهنگ با باورهای مستمعان و جامعه تبشیری خود شوند. در کتاب «راه های تبشیر در بین مسلمانان» تأکید شده که برای اینکه مسلمانان فکر کنند که ما آن ها را دوست داریم، بر مبشران لازم است که به همه عادات و باورهای شرقی و اسلامی احترام بگذارد. تا بتوانند دیدگاه های مسیحی را در

میان آن ها گسترش دهند؛ مثلاً از اینکه بگویند مسیح پسر خداست دوری گزینند تا مسلمانان از او نفرت پیدا نکنند.

این اسناد به وضوح بیان می کنند که آن ها چیزی جز یک کافر و ابله نیستند و ابله تر از آنان کسانی هستند که مسیحیت صلیبی اروپا را دین ابراهیمی و دارای عقاید مسالمت آمیز می دانند.

در این رابطه باید گفت, علت گفت و گو و همکاری با پیروان ادیان دیگر و حتی حفظ و ترویج ارزش های فرهنگی ادیان و پیروان آن ها بـه منظور اعلام این مسئله است که مسیح راه حقیقت و زندگی است و مردم امکان یافتن حیات دینی کامل دارند.

همچنین در مورد یهودیان آمده است «بنابراین، این مسئولیت موعظه کلیسا است که صلیب مسیح را به عنوان نماد عشق جهان شمول خداوند و سرچشمه ای که هر فیضی از آن روان است اعلام کند».

برگزاری کنفرانس های مهم تبشیری

در قرن بیستم شاهد برگزاری کنفرانس های مهم تبشیری جهت هماهنگ سازی و همکاری درون فرقه ای و فرافرقه ای در زمینه تبشیر، یافتن راهکارهای جدید استفاده از تجربیات مبشران و غیر آن هستیم. در حقیقت این سیاست ادامه سیاست برگزاری کنفرانس ها و همایش هاست که از قرن نوزدهم آغاز شده بود، اما کنفرانس های قرن بیستم با توجه به دستاوردهای این گونه جلسات در قرن نوزدهم و هماهنگ با تحولات قرن بیستم همراه بود. مثلاً آنچه در شورای واتیکانی دوم اتفاق افتاد نمونه کاملی از این

گونه کنفرانس هاست همچنین کنفرانس ادینبورگ اسکاتلند که در سال ۱۹۱۰ برگزار شد از همین قرار است.

در ۱۸ ژوئن سال ۱۹۱۰ کنفرانس جهانی تبشیر در شهر ادینبورگ با حضور پدران روحانی و کشیش های شرق شناس جهان برگزار شد. موضوع ضرورت گسترش کار میسیونرهای مسیحی در جهان اسلام در دستور کار این کنفرانس قرار گرفت. مجموعه مذاکرات و سخنرانی ها و مصوبات آن کنفرانس بزرگ تاریخی به صورت ده جلد مدون تحت عنوان «کنفرانس جهانی تبشیر، مبشران و حکومت ها» منتشر شد.

شرق شناسان هم با درک موقعیت و تغییر و تحولات قرن بیستم، همگام با مبشران درصدد ایجاد تغییر و تحول در اسلام و ارائه تصویری از اسلام برآمده اند که با اهداف تبشیری همخوان است. نویسنده کتاب «خاورشناسی و توطئه خاورشناسان» نقل کند پس از جنگ بین الملل دوم حداقل سه ربع کتاب هایی که به وسیله خاورشناسان نوشته شده است، مربوط به مسئله متجدد شدن مسلمانان است.

به یک نمونه از این دست اندازی ها برای تغییر و تحول اشاره می شود. کنیت کراگ یکی از کشیشان انگلیکن است که جانشین دکتر سموئیل زویمر شد. او با زویمر در مجله تبشیری جهان اسلام همکاری داشت. او به عنوان استادیار فلسفه در دانشگاه بیروت و به عنوان استاد زبان عرب و علوم اسلامی در بنیاد فرهنگی هات فورد در آمریکا کار می کرد. او در طرح برنامه های مطالعات اسلامی شورای مسیحیت خاور نزدیک که مرکز آن در شهر بیت المقدس است, با مدیران این سازمان همکاری نزدیک داشته است. او در مورد پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وسلم می گوید: «حقیقت عمیق تر این است که در یک نکته محمد برای قدرت مذهبی انتخاب شده بود. مسلح و

مجهز با اعصاب جنگی و وسایل و ابزار حکمرانی و این تصمیم اخلاق و رفتار و سرنوشت وی اثر گذاشته بود.»

علت و ریشه همه شک و شبهه ها در مورد احادیث , قابل توجه علماء و مراجعی که همسوی تبشیر سخن می گویند و در احادیث تردید می کنند : در مورد دیگر درباره باید و نبایدهای اسلامی :گوید «نباید منهیاتی را که قرآن و حدیث تصریح کرده و به طوری که تعبیر و تفسیر شده، معتبر و صحیح بدانیم. بدیهی است که عامل زمان تغییراتی به وجود می آورد و در حقیقت این تغییرات ناشی از کامیابی اسلام است. جامعه ای مانند جامعه آن روز حجاز به طوری آلوده به بت پرستی شده بود که برای محو آثار آن ظالمانه ترین طرق منع و از بین بردن لازم بود با مشرکینی مانند قریش، هیچ عمل و اقدامی مفید و مؤثر نمی،نمود جز اینکه به طور مطلق و کلی خط نسخ روی نقاشی و تصویر موجودات زنده کشیده شود به هر حال جامعه اسلامی امروز پس از قرنها مسئله توحید را مانند آن عصر با همان قساوت تلقی کردن عملی احمقانه و چنان سیاستی مانند این است که بگوییم اسلام عاجز شده است و به هیچ مسلمانی نمی توان اعتماد کرد که تصویر را به جای بت نیانگارد. هر معنایی که روزی ضرورت داشت، می توان ممنوعیت آن را بعداً زایل نمود و اگر دراین باره جدال و مناقشه ای راه بیندازیم مثل این است که در صلاحیت اسلام خدشه وارد ساخته باشیم».

دکتر کراگ و امثال او بر این عقیده لند که راه متجدد شدن پایبندی به ارزش ها و باورهای غربی است که در این صورت مبشران مذهبی نیز می توانند به آمال و آرزوهای

شان دست یابند کراگ در این رابطه گوید: «بـــر اسلام لازم است که یا یک تغییر ریشه ای در آن ایجاد گردد یا از گردونه حضور در زندگی جامعه بشری خارج شود».

آنان حتی برای این متجدد شـــدن و غربی شـــدن شـــرقی ها راه حل نیز ارائه کرده اند. رافائل پاتایی در کتاب رودخلنه طلایی به جاده طلایی در این باره می نویســـد «برای اینکه بتوانیم به شـــایســـتگی ارزیابی کنیم که فرهنگ خاورمیانه چیزی را از انبارهای ســـرشـــار تمدن مغرب زمین به طور داوطلبانه قبول خواهد کرد, ابتدا باید درک بهتر و روشـــن تری از فرهنگ خاورمیانه به دســـت آوریم. برای اندازه گیری تأثیرات احتمالی صـفاتی که اخیراً عرضـه شـده اند, بر محتوای فرهنگی افرادی که تحت هدایت سـنت ها قرار دارند نظیر چنین شرایطی لازم است. همچنین وسایل و طرقی که به وسیله آن ها هدایا و اعانات فرهنگی جدید می توانند صـورت مطبوع پیدا کنند نیز باید بسـیار عمیق تر و وسیع تر از گذشته مورد مطالعه قرار گیرد.

به طور خلاصه تنها راه فائق آمدن بر گروه های مقاوم، پیچیده و لاینحل در مقابل غربی شـدن و خوی گرفتن به آداب و عادات غربی در خاورمیانه «مطالعات خاورمیانه اسـت و به دست آوردن تصویر کامل تری از فرهنگ سـنتی آن و درک بهتری از فعل و انفعالات و جریانات [و] تغییری که در حال حاضر در آن شکل می گیرد و بالاخره بصیرتی ژرف تر از روان شـناسـی گروه ها و افرادی که در فرهنگ خاورمیانه بار آمده شـده اند. البته این کار شـاق و زحمت افزاسـت اما مزد آنکه عبارت از هماهنگی بین غرب و بخشـی از دنیا در همسـایگی آن اسـت که از اهمیت حیاتی برخوردار می باشـد، کاملاً ارزش آن را دارد».

شورای واتیکانی دوم

یکی از نقاط مهم تبشیر در قرن بیستم, شکل گیری شورای واتیکانی دوم در کلیسای کاتولیک است که تأثیراتی ژرف در تبشیر کلیسای کاتولیکی داشته است.

این شورا آخرین شورا از ۲۱ مجمع عمومی و فوق العاده کلیسای کاتولیک است که در قرن بیستم شکل گرفته است این شورا که از سال ۱۹۶۲ - ۱۹۶۵ به دستور پاپ در واتیکان تشکیل شد, تغییرات مهمی را در حیات کلیسای کاتولیک موجب گردید.

با آغاز دوران جدید و گسترش علم و تکنولوژی، رهبران کلیسای کاتولیک همانند دیگر اندیشمندان مسیحی با مسائل و مشکلاتی جدید مواجه شدند مدرنیسم و تجددخواهی جریان نقد کتاب مقدس انسان گرایی تعارض علم و دین و مسائلی دیگر از این دست، مشکلاتی پیش روی کلیسای کاتولیک قرار داد در نتیجه رهبران آن کلیسا بر سر دو راهی عدم انعطاف و تأکید بر دیدگاه های سابق یا تجدید نظر در بعضی از آموزه ها و همراه شدن با جریان غالب جامعه غربی قرار گرفتند. *لین ،تونی تاریخ تفکر ،مسیحی ترجمهٔ روبرت آسریان، ص ۴۸۹-۴۸۸.*

شورا، گردهمایی پاپ ها و نمایندگان کلیساهاست که به منظور تنظیم اعتقادات و اعمال تشکیل می شود شورا ممکن است در سطح محلی یا ناحیه ای برپا شود که گاهی به آن شورای کلیسایی اطلاق می شود و نیز ممکن است در سطح عمومی و جهانی برپا شود در تاریخ مسیحیت شوراهای همان شوراهای عمومی یعنی گردهماییهای اسقفهای عمومی کلیسا بوده است. تصمیمات شوراها معتبرترین احکامی است که کلیسای مسیحی صادر می کند. مسیحیان ارتدوکس شرقی و کاتولیک های رومی احکام اعتقادی شوراهای عمومی را واقعا معتبر یعنی تفسیر درست پیام بشارت

می دانند. مسـیحیانی که شـوراهای عام کلیسـا را قبول دارند به دو دسـته تقسـیم می شـوند بعضـی از پروتسـتان ها و مسـیحیان ارتدکس هفت شـورای عمومی اول را معتبر می دانند و به شـورای واتیکانی دوم نیز علاقه نشـان می دهند و باقی شـوراها را منکرند چون آن ها را شـورای عام نمی دانند، بلکه شـورای بودند. کاتولیک های رومی بیسـت و یک شـورای عمومی را قبول دارند که آخرین آن شـورای محلی رم واتیکانی دوم اسـت. *مری جو ویور, درآمدی به مسیحیت, ترجمه حسن قنبری.*

این شـــرایط رهبران و بزرگان کلیســـای کاتولیک را به دو گروه محافظه کار و تجددگرا تقسـیم کرد, که هر کدام از آن ها به تناسـب شـرایط و موقعیت ها بر کل روند کلیسـای کاتولیک مسـلط شـدند؛ *آلیسـتر مک گراث درسـنامه الهیات ،مسـیحی ترجمهٔ بهروز حدادی، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۹۰-۱۹۱.*

ولی در نهایت کلیسـای کاتولیک در صـدد یافتن قالبی نو که مطابق با دنیا مدرن باشـد، برآمد تا بتواند اندیشه های کاتولیکی را در عصر مدرن حفظ و ارائه کند. در همین راستا فرمان تشـکیل شـورای واتیکانی دوم توسـط پاپ جان بیسـت و سـوم صـادر شـد. *Pop John XXIII. Robert Frederick, Vatican Council II: in New Catholic Encyclopedia, (1967), Washington District of Columbia, V. 14, p. 563.*

این شورا که از سال ۱۹۶۲ - ۱۹۶۵ در واتیکان تشکیل شد تغییرات مهمی را در حیات کلیسـای کاتولیک موجب گردید. به نظر بسـیاری از صاحب نظران شورای واتیکانی دوم پنجره های کلیسـای کاتولیک را گشـود تا نسـیم تازه دنیای مدرن وارد فضـای آن شـود. می توان گفت برای کاتولیک ها تشـکیل این شـورا به معنای سـرآغاز دورانی جدید در مسـیحیت کاتولیکی اسـت. *هانس کونگ تاریخ کلیسـای کاتولیک ترجمهٔ حسـن قنبری،*

ص ۲۵۴. استنلی جی گرنز و راجری ای ،والسون الهیات مسیحی در قرن بیستم، ترجمه میشل آقامالیان، ص ۳۵۶.

یکی از عوامل تأثیرگذار در پذیرش تغییرات مهم در شورای واتیکانی مسئله تبشیر است. با توجه به اهمیت تبشیر در مسیحیت کلیسای دوم کاتولیک, برای تحقق این هدف مهم و استراتژیک در دوران جدید، خود را ناچار به ایجاد تغییرات در بعضی از دیدگاه ها و رفتارهای سابق و پذیرش بعضی از واقعیت ها دیده و بر همین اساس دست به تغییرات کنترل شده زده است. در صفحات قبل به گوشه هایی از این تغییرات که در راستای تبشیر بود اشاره شد و لزومی در تکرار آن نیست.

تاریخچه حضور مسیحیان و مبشران در ایران

تاریخ ورود مسـیحیت به ایران به صـدر مسـیحیت برمی گردد. در عهد آمده که در روز پنطیکاسـت پارتیان و مادیان و عیلامیان و سـاکنان جدید جزیره» در اورشـلیم حاضـر بودند و این مناطق بخشی از ایران قدیم بوده است. *اعمال رسولان ۲.۹.*

بعضی بر این عقیده اند که این زائران پس از شنیدن سخنان رسولان ایمان آوردند و در برگشت به ایران انجیل را به اهل مملکت خود موعظه کردند. *ویلیام ،میلر تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص ۲۶۸-۲۶۷.*

مســـیحیان که در امپراتوری روم تحت تعقیب بودند، در عهد حکومت پارتیان یعنی در سال ۱۰۰ میلادی با مهاجرت با ساتراپ نشین ایرانی آدیابن Adiabene مسیحیت را به قلمرو ایران وارد کردند. و بعد از آن جمعی به بین النهرین و جمعی دیگر به مناطق شــمال غرب ایران (ارمنســتان) و آذربایجان غربی آمدند؛ تا جایی که مســیحیت حتی پیش از سـال ۳۰۰ میلادی دین رسـمی ارمنسـتان شـد. مسـیحیان در عصـر اشـکانیان و ساسانیان با رفاه و آسودگی در ایران می زیستند، تا آنکه به دستور یک روحانی زرتشتی به نام کرتیر Kartir به جهت ترویج دین رسـمی سـاسـانیان زرتشـتی, متدینان به ادیان دیگر از جمله مســیحیان مورد تعقیب قرار گرفتند همچنان که بعد از غلبه شــاپور یکم (۲۷۱) ۲۴۱م) بر والرین امپراتور روم Valerian به سـال ۲۶۰ میلادی اسـیران جنگی بسیاری از قلمرو روم به خوزسـتان آمدند, که حضور آنان در ایران بیگمان توأم با انتشار افکار و باورهای ایشان از جمله اعتقادات مسیحی در میان ایرانیان بوده است؛ زیرا شاپور به این اسـیران اجازه داد که بدون محدودیت به دین خود عمل کنند. *ویلیام میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص ۲۷۱.*

اگرچه حضـور اسـیران مسـیحی در ایران تا حدودی کلیسـای ایران را تقویت کرد اما با رسمیت یافتن مسیحیت در ارمنستان (۳۰۰م) و امپراتوری روم (۳۱۲م) وضع مسیحیان ایران وخیمتر شـد. شـاه ایران که همیشـه امپراتوری روم را دشـمن طبیعی خود می دانسـت، به محض اینکه قسطنطین امپراتور روم مسـیحی شد مسـیحیت را نیز دشـمن خود دانسـت و مسـیحیان ایرانی را که پشـت به دین زرتشـت کرده و مطرود ایرانیان بودند, دوستان مخفی امپراتوری روم و یاغیانی بر ضد خود تصور کرد. این تصور پادشاه بی دلیل نبود؛ زیرا مسـیحیان ایرانی که تحت جفا بودند با اشـتیاق به آزادی مسـیحیان روم توجه نموده و میل داشـتند آن ها مانند هم کیشـان رومی خود آزاد باشـند و آرزو داشتند که قسطنطین ایشان را تحت حمایت خود در بیاورد.

بنابراین مسـیحیان در جنگ با رومیان شـرکت ننمودند و شـکسـت پادشـاه ایران را پیش بینی می کردند اینان خاصـه مسـیحیان نواحی غربی همواره در صـورت وقوع جنگ بین ایران و روم مورد سـوء ظن قرار می گرفتند. از این رو مالیات های سـنگین از آنان دریافت می شـد. پس از مرگ شـاپور دوم (۳۷۹م) جنگ بین ایران و روم خاتمه یافت و مدتی بعد یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰م) در سـال ۴۰۹ میلادی فرمان آزادی مسـیحیان در ایران را صادر کرد.

یک سال بعد شورایی مرکب از استفان ایران به نام شورای مدائن تشکیل شد و در سال ۴۱۰ میلادی چهل ناحیه اسـقفی در ایران تأسـیس شـد که بعدها تعداد آن سـال ۴۲۴ میلادی به ۶۶ ناحیه افزایش یافت در این دوران رهبانیت در میان مسـیحیان ایران رواج یافت و گروهی از مسـیحیان نیز برای تثبیت آراء و عقاید خود با یهودیان زرتشـتیان مباحثه و مجادله می کردند. با گسـترش مسـیحیت در اواخر قرن سـوم و اوایل قرن چهارم مانوی گری در بین النهرین و حوالی تیسفون تضعیف شد و در عوض مسـیحیت

در این مناطق تقویت شـــد تا بدانجا که عبادتگاه های مانوی به دیرها و صـــومعههای مسیحی تبدیل شد. شبیه همین امر نسبت به آتشکده های زرتشتی اتفاق افتاد و برخی از آن ها به کلیسای مسیحیان تبدیل شد همین امر سبب گردید تا بار دیگر حکمرانان ســاســانی فعالیت مســیحیان را محدود کنند. *ویلیام میلر، تاریخ کلیســای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص ۲۸۱-۲۹۳.*

با این حال در سال ۴۲۴ میلادی به رهبری کاتولیکوس ایران بـــه نـــام «دادیشوع» شورایی مرکب از ۳۶ اسقف از نواحی مرو، هرات، اصفهان و عمان تشکیل شد و پس از این شــورا کلیســای ایران از نظارت کلیســای رم بیرون آمد. (کلیســای رم با رد دیدگاه نسطوریوس مبنی بــر مطلق بین جنبه بشری و الهی عیسی با نسطوریان مختلف است) استفان ایران برای تحکیم مصوبات شورای دادیشوع و استقلال کامل از کلیسای غرب و حمایت فیروز اول (۴۵۹م) آیین نسطوری را در ایران به رسمیت شناختند و با تعطیلی مدرسه ادسا که محل تعلیم اندیشه های نسطوریوس بود، در سال ۴۸۹ میلادی توسط امپراتوری روم مرکز تعلیم آیین نسطوری بـــه «نصیبن» در امپراتوری ساسانی انتقال یافت و بدین ترتیب در اواخر قرن پنجم میلادی ایران به یکی از مهمترین مراکز تبلیغ و اشاعه مسیحیت نسطوری تبدیل شد. به گونه ای که در پایان قرن ششم میلادی مسیحیت از ایران به ترکستان عربستان و هندوستان رفت. *ویلیام میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص ۳۱۶-۳۱۳.*

اما با ورود اسلام به ایران دایره نفوذ مسیحیان محدود شد و گسترش مسیحیت در ایران متوقف شد. تا اینکه پس از سقوط خلافت بغداد (۶۵۶ق / ۱۳۱۸م) و با اعمال سیاست تســامح مذهبی از ســوی ایلخانان و حمایت بطئی آنان از مســیحیت, یک دســته از کشیشان و مبشران که خاستگاه آنان بیرون از سرزمین های اسلامی بود برای کمک به

مســیحیان بومی در برابر مســلمانان به ســرزمین های اسـلامی از جمله ایران آمدند. این کشیشان و میسیونرهای مذهبی بودند که در برابر مسیحیان و عیسویان ساکن سرزمین های اسـلامی که به راهبان نصـاری معروف بودند, به پادری (فادری Padori) مشــهور شــدند. هدف عمده اینان تبشــیر در قلمرو اســلام بود. کلمه پادری / فادری عنوان عام مبشران مسیحی است که از کشورهای مسیحی برای تبشیر مسیحیت به قلمرو اسلام و ایران آمده اند.

تبشیر در عهد صفوی (۱۱۳۵-۹۰۷ ق /۱۷۲۳-۱۵۰۲م)

دوره صفویه در تاریخ فعالیت مبشران مسیحی در ایران نقطه عطفی به شمار می رود با تشکیل حکومت صفوی آزادی های بی سابقه ای به مسیحیت داده شد. شاهان صفوی برای برقراری ثبات سیاسی و به دنبال آن تحکیم روابط بازرگانی داخلی و خارجی و در جهت مقابله با دولت عثمانی که ســالیان زیادی بخشــی هایی از ایران را تصــرف کرده بودند و سـر دشـمنی با ایران صـفوی داشـتند درصـدد برآمدند که با کشـورهای اروپایی ارتباط ســیاســی - تجاری برقرار کنند و در این راســتا از وجود مســیحیان ایران، یعنی گرجی ها، چرکس ها و ارمنی هایی که توسط شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۴۸ق) و شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ق) از قفقاز و ارمنســتان به شــهرهای مختلف ایران کوچانیده شــده بودند, اسـتفاده کنند. در این رهگذر آزادی های روزافزونی به مســیحیان داده شـد و در این روند با اجازه احیاء و ســاخته شــدن مجدد کلیســاها جان تازه ای به مســیحیت در ایران دمیده شد.

از سوی دیگر کشورهای اروپایی که در صدد توسعه فرمانروایی خود و دست یازیدن به منابع طبیعی و معدنی و از همه مهمتر درصـــدد مقابله با دولت عثمانی بودند. *امیر حسین ،برارزش روابط سیاسی دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه، ص ۳۳۶-۳۳۸.*

از این عمل دولت صفوی استقبال فراوان کردند آن و در پی سیر سوداگران تبشیری اروپایی غالباً در قالب نمایندگان سیاسی - تجاری به ایران گسیل شدند بدین منظور در هر کاروان عده ای مبشـــر مســـیحی وجود داشـــتند که از طرفی هم عامل ارتباط های سیاسی و اقتصادی و هم مبشری استوار جهت گسترش مسیحیت بودند و چه بسا رهبری این هیأت ها بر عهده یک کشیش بود و در میان مذاکرات آنان همیشه توجه به مسائل مذهبی و اجازه برای تأسیس کلیسا و آزادی تبشیر مسیحی مطرح بود. در این دوره ما شاهد همکاری و پیوند کامل تبشیر با استعمار در ایران هستیم

از دولت هایی که در امر تبشیر در عصر صفوی پیشتاز بودند می توان از دولت پرتغال، فرانسه، ایتالیا, اسپانیا, انگلیس و گاه لهستان و مجارستان نام برد.

اولین کشیشی که در ردای سیاسی به ایران آمد، کشیشـــی بـــه نـــام پتروس دومونت لیبانو Peterus de monts Libano بود که از ســوی پادشــاه مجارســتان در حدود سـال ۹۲۸ (۱۵۲۲م) به دربار شـاه اسـماعیل، مؤسـس حکومت صـفوی، بار یافت و شـاه اسـماعیل در سـال بعد به وسـیله همین کشـیش نامه هایی به کارل پنجم امپراتور آلمان فرستاد. *مریم میراحمدی, دین و مذهب در عصر صفوی، ص ۱۰۵.*

مبشـــرانی که به عنوان «پادری» با حمایت رســـمی دولت های اســـتعمارگر اروپایی به سـرزمین های اسـلامی از جمله ایران عصـر صـفوی روانه شـدند همه از فرقه کاتولیک با گرایش های کرملی ،آگوســتینی، فرانســیســکنی، دومینیکنی, کاپوســن (کاپوچی) و

ژزوئیت (یسوعی ها) بودند؛ چون در این زمان پروتستان ها هنوز به وجود نیامده بودند تا تبشیر در ایران داشته باشند. *راجر سیوری, ایران عصر صفوی ترجمه کامبیز عزیزی، ص۱۱۶-۱۱۷.*

ورود گروه های مهم تبشیری به ایران

بدون شک ورود پرتغالی های کاتولیک به ایران، سرآغاز ورود فرهنگ و باورهای مسیحی به سواحل خلیج فارس بوده است. جزیره ایرانی هرمز سال ۱۵۰۷ توسط آلفونسو دالبوکرک فرمانده دریایی پرتغال اشغال شد در و این سرآغاز تبشیر در عهد صفوی به حساب می آید. چنان که فلیپ دوم پادشاه اسپانیا در عهد محمد خدابنده (۹۸۵-۹۸۹ ق /۱۵۸۱-۱۵۷۷م) یک هیأت تبشیری را به سرپرستی کشیش سیمون مورالس Simon Morales به ایران فرستاد. این کشیش از هند به ایران آمد و زبان فارسی را به خوبی می دانست. این کشیش کاتولیک توانست اعتماد شاه را جلب کند و چندی استادی فرزندان شاه را به عهده بگیرد در یکی از نامه های باقی مانده وی، آمده است که پادشاه ایران شدیداً مایل به اتحاد با سلاطین عیسوی مذهب بر ضد دشمن مشترک است و اگر او بداند که سلاطین عیسوی حتماً به چنین اقدامی مبادرت خواهند نمود. او بی درنگ از مشرق به خاک عثمانی حمله خواهد برد. عبدالحسین نوایی روابط سیاسی ایران و اروپا، ص ۱۶-۱۷.

فلیپ دوم و پاپ در سال ۱۰۰۷ق (۱۵۹۸م) دو کشیش پرتغالی با نام های آلفونسو کردرو Alfonso Cordero و نیکلای دیملو Nicola dimelo را به عنوان نمایندگان رسمی خود به سمت اسقف جزیره هرمز به ایران فرستادند. *مریم میراحمدی دین و مذهب در عصر صفوی، ص ۱۰۵-۱۰۶.*

بعد از فلیپ دوم پسر و جانشین او فلیپ سوم در سال ۱۰۱۰ق (۱۶۰۲م) به اسقف بندر گواه ناحیه کوچک در ساحل جنوب غربی هند، دم الکسیس دو منزز Dom Alexis de Menzez دستور داد که کشیشی اسپانیولی به نام آنتونیو دو گوا Antonio de Gouvea معروف به پادری گودنیب را با دو کشیش دیگر به نام های ژرومینو داکروز Jeromino da Cruz و کریستوفل دوسنت اسپری Cristofolo de Spiritusanto که از مسلک آگوستینی بودند به ایران بفرستد. این فرستادگان از طریق شیراز طبس گناباد و فردوس به مشهد رفتند و در آنجا نامه و هدایایی اسقف گوا و نسخه ای از شرح زندگی عیسی را با تصاویر پاپ به شاه عباس اول دادند. *نصر الله ،فلسفی زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۶۸-۶۹ و ۷۳ .*

شاه عباس با کشیش آنتونیو دوگوا رهبر گروه اعزامی، از در موافقت درآمد و او را با همراهانش به کاشان و اصفهان برد و اجازه داد که در اصفهان کلیسایی برای عیسویان بنا نمایند و حتی مخارج تزیین کاشی کاری آن را از خزانه خویش پرداخت. *راجر سیوری, ایران عصر صفوی ترجمهٔ کامبیز عزیزی، ص۱۰۳ .*

به گزارش آنتونیو دوگوا، شاه عباس در مسیر بازگشت از مشهد به اصفهان، در شهر کاشان از کریستوفل خواست که صلیبی به شاه بدهد و شاه آن صلیب را در پیش چشم ایرانیان حمایل کرد. *نصر الله فلسفی زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۷۴. . البته این گزارش به دروغ بیشتر شبیه است چون راوی آن خود آن کشیش است و برای خودشیرینی و نشان دادن موفقیتدر کارش این نامه را به اروپا فرستاده و در هیچ منبع دیگری از ایرانی ها و مسلمانان چنین نقلی وجود ندارد.*

جالب اینجاست که گروه دیگری از مبشران مسیحی در مشهد بـــه حضور شاه عباس رسـیدند. قضـیه از این قرار بود که پاپ کلمان هشـتم با شـنیدن توجه شـاه عباس به مسـیحیان و فرسـتادگان و مبشـران اروپایی، دیگو میراندا Diego de Miranda و کشیش فرانچسکو داکستا Francisco Dacasta را به صورت محرمانه در ۱۰۰۹ (۲۴ فوریه ۱۶۰۱م) روانه ایران کرد. داکستا و میراندا به صورت جداگانه رهسپار ایران شدند. داکستا زودتر به اصفهان رسید. شاه عباس در مشهد به سر می برد.

داکستا برای انجام مأموریت خویش بدون حضور میراندا و با همراهی روحانی آگوستینی، پر پیریس د أردرا برای دیدار شاه از اصفهان به مشهد رهسپار شدند و در هفدهم ربیع الاول ۱۰۱۱ (چهارم سـپتامبر ۱۶۰۲م) به مشـهد رسـیدند و بعد به همراه شـاه عباس اصـفهان بازگشـتند. در ادامه داکسـتا و میرندا به هم رسـیدند ولی به علت بروز اختلاف میان آن ها در انجام مأموریت خویش ناموفق بودند و شـــاه عباس آن دو را به حضـــور نپذیرفت تا اینکه با وساطت آنتونیو دوگوا، سفیر اسپانیا شاه عباس آن ها را به حضور پذیرفت. در دیدار میرندا با شـاه وی نامه پاپ کلمان هشـتم را که حاوی پیشـنهاد وی برای شـاه عباس مبنی بر گرویدن وی و اتباعش به دین مسـیحیت کاتولیک و برقراری اتحادیه ای میان ایران صـفوی و کشـورهای مسـیحی اروپا علیه عثمانی بود تقدیم شـاه ایران کرد. *امیرحسـین برازش, روابط سـیاسـی دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه, ص۶۲۰-۶۲۱. راجر سیوری, ایران عصر صفوی ترجمه کامبیز عزیزی، ص۱۰۳.*

در پی اولین دیدار هیأت با شـاه صـفوی در شـانزدهم رمضـان رسـمی ۱۰۱۶، پر پل سـیمون نامه ها و هدایای پاپ کلمان هشـتم را تقدیم شـاه عباس کرد. هدایای ارسـالی پاپ عبارت بودند از دو جلد کتاب نفیس به زبان عربی یک جلد کتاب انجیل مزین به

مینیاتورهای عالی یک صلیب از جنس کریستال و یک صلیب با مجسمه حضرت عیسی جنس طلا و غیره.

در این دیدار پرژان تاده, از اعضای هیأت ارسالی قلمرو پاپ، خطابه ای در حضور شاه عباس بیان نمود که « ما کشیشیان مسیحی وابستگی ها علایق و آسایش دنیوی را به خاطر خدمت خداوند ترک گفته ایم، ما برای مذاکره با سلاطین تخصص نداریم, اما چنانچه پاپ اعظم به ما دستور داده از اوامر وی اطاعت کرده و آمده ایم که به سلطنت شما خدمت کنیم و به همین دلیل برای جان فشانی آماده ایم».

شاه عباس از این هیأت استقبال شایانی کرد و متعاقب رایزنی با این هیأت به آنان اجازه داد که در اصفهان کلیسا بسازند و با آزادی مراسم دینی و اعیاد خود را برگزار کنند. *امیر حسین برازش روابط سیاسی دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه، ص ۶۲۶-۶۲۸.*

فرانسویان در قرن هفدهم میلادی برای اینکه از دیگر رقبای اروپایی از حضور در خلیج فارس و ایران عقب نمانند، هیأتی را به رهبری مبشران عازم ایران کردند. از سوی دیگر کاردینال ریشتیو و پر ژوزف Pere Joseph فرانسوی از اینکه آگوستینی های مقیم ایران منحصراً پرتغالی هستند و در هیأت مبشران کرملی ها در ایران تعداد اسپانیایی ها و ایتالیایی ها بیشتر بود، ناخرسند بودند. از این رو در سال ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ (۱۶۲۷م) ریشتیو هیأتی از مبشران را به ایران فرستاد تا از شاه عباس اول اجازه تأسیس مراکزی برای هیأت های مبشر کاپوسن در اصفهان و دیگر شهرها بگیرند سفر هیأت موفقیت آمیز بود و هیأت های مبشر تأسیس شد.

رؤسـای کاپوسـن ها نماینده پادشـاه فرانسـه به شـمار می آمدند و انتظار می رفت وزنه دیپلماتیک متقابلی در برابر آگوسـتین ها محسـوب شـوند. معروفترین آن ها پدر رافائل دومان بود که در سـال ۱۰۵۳(۱۶۴۴م) به ایران آمد و بقیه عمر خود را در ایران به سـر برد و در سـال ۱۱۰۷ (۱۶۹۶م) در ۹۳ سـالگی در اصـفهان درگذشـت. او فارسـی را به خوبی آموخت و شاه عباس دوم و شاه سلیمان از او به عنوان ریاضیدان در دربار استفاده می کردند. او کتاب اوضاع ایران را در سال ۱۶۶۰ میلادی برای راهنمایی وزیر فرانسوی کولبر نوشـــت که با دقت ذاتی خود ســـرگرم جمع آوری اطلاعات در مورد ایران قبل از تشـکیل کمپانی هند شـرقی فرانسـه در سـال ۱۶۶۴ میلادی بود. نفوذ فرانسـه در ایران همچنین با تأسـیس هیأت مذهبی مبلغان یسـوعی در حومه مسـیحی نشـین اصـفهان یعنی جلفا و شـیراز به ریاسـت پدر فرانسـوا ریگوردی به سـال ۱۰۶۳ (۱۶۵۳م) افزایش یافت. *راجر ،سیوری ایران عصر ،صفری ترجمه کامبیز عزیزی، ص۱۱۶ .*

در همین سـال ۱۰۶۳ قمری لوئی سـیزدهم، لوئی دوهه Louis de Hays و بارون دو گورمنن Baron de gourmenin را به قصـد گسـترش مسـیحیت به ایران فرسـتاد. لوئی سـیزدهم طی فرمان مورخ ۱۸ فوریه ۱۶۲۶ در این باب نوشـت که موضـوع حقیقی که آقای دوهه برای آن فرستاده می شـود برقراری مذهب کاتولیک در ایران است. *سـید حســـن ،امین تبلیغ مســـیحیت در قلمرو اســـلام و پادریان در ایران در مجله مقالات و بررسی ها زمستان ،۱۳۷۸ شماره ۶۶، ص ۱۷۷.*

مبشـر معروف یسـوعی در ایران ایمه شـزو Aime Chezaud اسـت و چندین کتاب در تبشیر مسیحیت به فارسی نگاشته است. او مؤلف کتابی حجیم در سال ۱۰۶۶ قمری در رد کتاب سـیداحمد علوی اسـت. *فرانسـیس ریشـارد، چند سـند چاپ نشـده درباره*

امتیازهایی که شاهان صفوی برای مبلغان کاتولیک قائل شدند, ترجمه ع. روحبخش. در *اسناد پادریان کرملی بازمانده از عصر شاه عباس صفوی,* ص۲۸۰.

شاه عباس صفوی اولین پادشاه صفوی است که توجه خاص به مسیحیان و مبشران آن داشته است و در این راستا فرمان های و اجازه های متعددی صادر کرده است مهمترین این فرمان ها فرمان سال ۱۰۳۰ (۱۶۲۰م) بود که حقوق و آزادی هیأت های مذهبی در ایران را تضمین می کرد. سیداحمد عقیلی *تحلیل تاریخی فعالیت های میسیونری در عصر جانشینان شاه عباس اول پژوهشهای تاریخی سال پنجاهم دورۀ جدید سال ،ششم شمارۀ اول پیاپی (۲۱) بهار (۱۳۹۳،* ص ۷۸.

شاه صفی این فرمان را پس از تاجگذاری خود که در اول رجب ۱۰۳۸ (۱۶۲۹م) صورت گرفت تأیید کرد. *عبدالحسین ،نوایی روابط سیاسی ایران و اروپا در عصر صفوی،* ص ۱۰۴-۱۱۰.

احترام شاه صفی به مسیحیان توجه پاپ را برانگیخت به طوری که در سال ۱۶۳۳۱۰۴۳م) پاپ هادریان هشتم نامه ای به شاه صفی نوشت و از او برای مساعدت به فرقه های کاتولیک از جمله کارملی ها و کاپوسن ها تقدیر کرد؛ همچنین از شاه خواست که فرمانی برای تضمین حمایت رسمی از کشیشان و فعالیت آنان از جمله نشر کتاب ها و آثار دینی عیسوی صادر کند و ساختن کلیسای بزرگ در اصفهان را از سرگیرد.

شاه عباس دوم نیز نسبت به مسیحیان با احترام برخورد می کرد و برای رعایت حال کرملی ها و ضرورت در اختیار نهادن مکان مناسبی برای آنان فرامینی خطاب به وزیر و عمال دارالسلطنه اصفهان صادر کرد. سید احمد عقیلی، *تحلیل تاریخی فعالیت های*

میسیونری در عصر جانشینان شاه عباس اول پژوهشهای تاریخی سال ،پنجاهم دوره جدید سال ششم شماره اول (پیاپی (۲۱) بهار۱۳۹۳، ص۸۸.

شاه سلیمان نیز به هیأت های مبشران مسیحی اجازه داد در سراسر کشور، وظایف خود را در کمال آزادی انجام دهند و در هر نقطه ای که می خواهند مؤسسات خود را دایر کنند. در همین رابطه یکی از هیأت های مبشران که از جانب شاه فرانسه به ایران آمده بود از پرداخت هرگونه جزیه و خراج و مالیات برای اراضی و محلی که تأسیسات خود را در آنجا دایر کرده بودند معاف شد. *سانسون سفرنامه سانسون ترجمه تقی تفضلی، ص ۳۴-۳۵.*

شاه سلیمان همچنین فرامینی برای رفاه حال کرملی ها و از جمله پادری آزاریا و پادری آنتونیا صادر کرد و این فرامین را برای اطلاع پاپ به رم فرستاد. متقابلاً پاپ کلمنت دهم مکتوبی به شاه سلیمان نوشت و رعایت حال مسیحیان روستاهای مختلف از جمله نواحی نخجوان را خواستار شد.

در زمان شاه سلطان حسین صفوی آمدوشد اروپایی ها ادامه پیدا کرد و مکاتبات متعددی میان دربار صفوی و رؤسای کشورهای اروپایی و پاپ رد و بدل شد؛ از جمله پاپ اینوسان دوازدهم ضمن نامه ای به سلطان حسین نوشت, اجازه دهد تا پادریان به قدرت شما تکیه کرده, به خوشحالی زیاد به کار خود مشغول شوند و این را به اهتمام از شما التماس می کنیم که به هیچ وجه مگذارید کسی از ایمان آورندگان به حضرت عیسی که پیش ایشان جهت ایمان می روند, کسان شما مانع گشته زحمت رسانند بلکه به تهدید تمام بفرمایید که کسی را که مانع ایشان شود، سیاست عظیم نمایند». *صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست, ص۹۸۳.*

پیتر دلاواله در توصـیف شـهر فرح آباد یکی از اقامتگاه های مهم شـاهان صـفوی گوید: «اکنون برگردیم به فرح آباد و به این جملات معترضـــه پایان دهم. کمربندی که دور شهر کشیده شده مانند رم و قسطنطینه بسیار وسیع و حتی از آن ها بزرگتر است؛ زیرا خیابان های مختلف این شـهر هر یک به طول یک فرسـنگ هسـتند و سـاکنین شـهر که لحظه به لحظه تعداد آنان افزوده بر می شــود همان طور که قبلاً گفتیم از ملل مختلفی تشکیل شده اند که اقلیت آن ها را مسلمانان و اکثریت را مسیحیان متعلق به فرقه های مختلف به خصوص ارمنیها و گرجیها تشکیل می دهند که مجازند هر چقدر مایل باشند کلیسا بسازند». *پیتر دلاواله، سفرنامه پیتر دلاواله ترجمه شعاع الدین شفا، ص ۱۷۴.*

تألیف و ترجمه کتاب های تبشیری

از فعالیت های بسیار مهمی که مبشران در عصر صفوی صورت داده اند تألیف و ترجمه کتاب در اثبات مسـیحیت و نفی اسـلام بوده اسـت. علاوه بر ترجمه کتاب مقدس مسیحیان به دستور شاهان صفوی مسیحیان درصدد برآمدند دیگر کتاب های خود را نیز در ایران منتشـر کنند. جالب توجه آن اسـت که نخسـتین چاپخانه در ایران به نام «بصـمه خانه» میان سـال های ۱۰۲۰ - ۱۰۳۰ (۱۶۱۱ - ۱۶۲۰م) توسـط مسـیحیان کرملی با حروف عربی و فارسی در اصفهان دایر گردید و پس از چندی ارمنیان اصفهان نیز چاپخانه ای احداث کردند و نخستین کتاب مذهبی آنان تحت عنوان «ساقموس» به سال ۱۰۴۸ (۱۶۳۸م) به چاپ رسید و منتشر شد. تحلیل دلاواله جهانگرد ایتالیایی از این حادثه این است «شاه پدر مقدس را مأمور کرد که چاپخانه ای با این مشخصات از رم برایش تهیه کند و البته این اقدام را با اهمیت زیاد باید تلقی کرد؛ زیرا به این ترتیب ما موفق خواهیم . خیلی از کتاب های مذهبی خود را در ایران منتشر کنیم و روحانیون مسیحی خواهند توانست با امکانات بیشتری به روشن شدن فکر و روح مردم این سامان کمک کنند».

از جمله کتاب هایی که مبشـران مسـیحی در عهد صـفوی ترجمه کرده لند تاریخ لشگرکشی به چین تالیف کشیش ماتئو ریچی بوده است که توسط محمد پائولوزمان فرهنگی خان, مبلغ کارملی ها صورت گرفته است. فرانسیس ریشارد در مورد مترجم می نویسد: نماینده معروف دیگر کارملی ها محمد پائولوزمان فرهنگی خان است که بر اساس سندی که در بایگانی پروپاگاندا فیده محفوظ است شاه صفوی در حدود سال ۱۰۴۵ قمری او را بر آموختن زبان ایتالیایی به نزد کارملی ها فرسـتاد و او که مورد

علاقه و توجه شاه بود آن زبان را چنان خوب فرا گرفت که از سال ۱۰۵۰ قمری به بعد می توانست متون ایتالیایی را برای شاه صفی بخواند و ترجمه کند. از جمله متونی که برای شاه خواند و بسیار مورد توجه قرار گرفت و شاه صفی از آن ها لذت برد، روایتی از زندگی قدیس توماس دکن و نیز زندگی نامه قدیسه ماریای مصری بودند یک بار هم ترجمه «راهنمای گناهکار» نوشته لویی فرناطیه (لویی دو گزناد) را برای شاه خواند... او پس از آن کتابی را از توماسو تومای و نیز تاریخ لشکر کشی به چین تألیف کشیش ماتئو ریچی را به فارسی ترجمه کرد.

فرانسیس ریچارد در مورد تالیف و ترجمه ها , در این رابطه از کشیشی به نان دنیس دولاکورون دیپن De Ld Couronne d Epines نام می برد که کتابی به فارسی بر ضد اسلام تألیف کرده است. همین نویسنده در ادامه به هیأت های ادامه به هیأت های مسیحی اشاره می کند که بر علیه اسلام کتاب تألیف کرده اند؛ از جمله آن گروه ها کاپوسن ها هستند. کشیشی از این گروه به نام گابریل دوپاری است که چندین کتاب احتجاجی در دفاع از مسیحیت و خطاب به مسلمانان به فارسی تألیف کرد. کشیشی دیگر گابریل دو شینون است که در سال ۱۰۷۷ قمری کتابی به زبان عربی در دفاع از مسیحیت خطاب به میرزا ابراهیم وزیر به نگارش درآورده که ظهیرالدین تفرشی ردیه ای به عربی و فارسی بر آن نوشت.

از جمله کشیشان دیگری که فرانسیس ریچارد در این زمینه به آن ها اشاره می کند, کشیش یسوعی به نام ایمه شزو است. درباره او می نویسد: «نخستین کشیش مافوقشان (یعنی مافوق یسوعیان ایران) شخصی به نام الکساندر رودسی بود پس از او ایمه شزو عهده دار سرپرستی آنان شد. او مؤلف کتابی در رد کتاب سیداحمد علوی است. سال ها پیش از آن، کشیش جروم گزاویه که به دربار مغولان راه یافته بود, آراء و اعتقادات

مسـیحی را به مغولان عرضـه کرده بود. سـیداحمد علوی که در روزگار صـفویان به متن آن آراء و اعتقادات دست یافته بود، کتابی در رد آن ها تألیف کرده بود که مورد اعتراض و ردیه نویسی ایمه شزو قرار گرفت».

همچنین پیتر دلاواله در سال ۱۶۲۱ میلادی کتابی که نام آن برای ما معلوم نیست در رد اسـلام نگاشـته اسـت, که مرحوم سـیداحمد علوی کتاب «لوامع ربانی در رد شـبه نصرانی» در رد آن نگاشته است. محمد *باقر خاتون آبادی, ترجمه اناجیل اربعه, ص۲۲-۲۵.*

یکی دیگر از نوشـته های مسـیحی در این دوره رسـاله ای اسـت که گبرائیل افرنجی به برخی از بزرگان دارالسلطنه تبریز نگاشته و در آن برای اثبات عقاید نصارا به زعم خود با ادله عقلی و تأیید آن ها با ادله نقلی کوشـش کرده اسـت. مرحوم ظهیرالدین تفرشـی کتابی با عنوان «نصرة الحق» را در رد آن نگاشـته است. از مبشران معروف عصر صفوی گبرائیل فرنجی Gabriel the Frank انگلیسی است.

او علاوه بر آن در اصـفهان و گرجسـتان به تبشـیر پرداخته اسـت گبرائیل پس از مدتی اقامت در تبریز به تفلیس رفت و از قضـای روزگار ظهیرالدین تفرشـی نیز برای مدتی در همان ایام در شـهر تفلیس مقیم بود, در آنجا گبرائیل به سـراغ وی آمده و نسـخه ای از رسـاله خود را به وی داده اسـت و از تفرشـی خواسـته تا آن را مطالعه کند و در ضـمن گفته اسـت که حاضـر به مناظره بر سـر این کتاب اسـت. آن را مرور کرد و دید که جز فریب و نادرستی چیزی در آن نیست و تصمیم گرفت تا طی دو مجلس درباره نکته ای که وی اسـاس بحث خود قرار داده به مناظره برخیزد این مسـئله درباره تعریف مفهوم ولادت عیسـی از خداوند بوده اسـت. این دو مجلس در حضـور والی کاخ یعنی شـاه

نظرخان بوده و در آن تعداد زیادی از مسلمانان و عده ای از کشیشان نیز حضور داشتند. تفرشی می گوید وی با حجت های قوی در برابر دعاوی گبرائیل ایستاده تا جایی که او به لجاج و مراء افتاده است». تفرشی مصمم شده تا ادله خود را در نوشتاری تنظیم کند چیزی که حامل آن کتاب «نصرۀ الحق» است. بعداً شاه سلیمان از تفرشی خواسته تا این کتاب را به فارسی برگرداند.

دستاورد های تبشیری در عهد صفویه

مسیحیان بزرگترین اقلیت دینی کشور در عهد صفویه بودند که بر اساس گزارش های مستشرقان و مورخانی مانند دلاواله, کشیشان ژزوئیت، لکهارت در هوهانیان می توان گفت جمعیت تقریبی ۲۵۰ هزار نفر, یعنی سه درصد جمعیت ایران را تشکیل می دادند. *حسن زندیه و عباس مسیح, بررسی و تحلیل مناسبات شاهان صفوی با اقلیت مسیحی در ایران-دوره ضعف و زوال, مجله شیعی پژوهی, سال سوم, شماره دهم, بهار ۱۳۹۶, ص۹۴.*

مسیحیان ایران در عهد صفوی متشکل از مسیحیان ارمنی، گرجی و نسطوریان بوده اند و عمده فعالیت مبشران در میان همین مسیحیان بوده است. مبشران اجازه داشتند که در میان مسیحیان به تبشیر بپردازند. *داوود میرزایی مقدم , روند تبلیغ و تبشیر مسیحیت در گذر زمان, دارالمعارف, ۱۳۸۸, قم, ص۱۷.*

در یک برآورد کلی دستاورد تبشیر در عهد صفویه موفقیت آمیز و خرسند کننده نبوده است. علت عدم موفقیت در میان مسیحیان ایران به پایداری شدید ارامنه به آیین و سنن باستانی خود, مخالفت سران ارمنی از رجال سیاسی تا روحانیان - با فعالیت کشیشان کاتولیک و ممانعت شاهان صفوی از حضور و تأثیر فرنگیان بر حیات اجتماعی

و اقتصـادی و دینی ارامنه بر می گردد. سـید *احمد عقیلی, تحلیل تاریخی فعالیت های میسـیونری در عصـر جانشـینان شـاه عباس اول , پروژهش های تاریخی سـال پنجاهم , سال ششم دوره جدید, شماره اول بهار ۱۳۹۳ , ص ۸۶.*

اما عوامل عدم موفقیت مبشران در میان مسلمانان ایران را مـی تـوان بـه صورت زیر دسته بندی کرد:

اول: سـیاسـت گام به گام علما و روحانیون با دربار صـفوی و مخالفت آنان با تبشـیر مسـیحیان که همراه با منازعات کلامی بود علما و روحانیون مسـلمان, تلاش های گسـترده ای در جهت مخالفت و رد فعالیت های تبشـیری کشـیشـان انجام داده اند (که در ادامه به آن ها اشـاره خواهد شـد)، همین امر موجب آگاهی و هوشـیاری مسـلمانان و ناکام شدن مبشران شد؛

دوم: دشـمنی برخی از شـاهان صفوی با مسـیحیان که شـدت و ضعف آن به میزان اقتدار و هوشیاری پادشاه وابسته بود از دیگر عوامل ناکامی مبشران است؛

سوم: تضعیف سیاست عثمانی ستیزی موجب تنزل کارایی کشیشان و مبشران کاتولیک از هر دسته ای در ابعاد سیاسی و در ادامه دینی شد. شاهان صفوی به علت مخالفت با عثمانی ها روی خوش به اروپاییان و هیأت سـیاسـی و مذهبی آن ها نشـان دادند. امپراتوری عثمانی حائل میان ایران و اروپا و در عین حال دشـمن مشـترک صـفویان و اروپاییان بود؛ بر همین مبنا فعالیت کشـیشـان و مبشـران مسـیحی اروپایی در راسـتای اهداف سیاسی مبارزه با عثمانی و پیگیری تبشیر مسیحیت در ایران در عهد صفوی رو به افزایش نهاد و شـاهان صـفوی جهت برآورده کردن اهداف سـیاسـی خود و به دست

آوردن همکارهای کشورهای اروپایی به گروه های مسیحی اروپایی اجازه اقامت در ایران و تبشیر در آن را دادند.

چهارم: یکی دیگر از عوامل ناکامی مبشـران، تشـدید رقابت ها و دشـمنی جنون آمیز مبشـران مسـیحی با یکدیگر بوده است. مبشـران مسیحی از کشـورهای مختلف اروپایی چون پرتغال ،اسـپانیا فرانسـه و انگلیس وارد ایران شـده و هر کدام از آن ها علاوه بر تبشیر درصدد برآورده کردن اهداف و منافع سیاسی کشورهای تابعه خود بودند. همین امر موجب اختلافات و درگیری های مختلفی میان آن ها شـد. مخصـوصـاً در واپسـین سال های حکومت صفوی این منازعات به اوج خود رسید گزارش اروپاییان از این سال ها از شدید رقابت و دشمنی جنون آمیز آن ها با یکدیگر حکایت دارد.

آن ها برای اخذ امتیاز و حضور اقتصادی بیشتر در ایران از انجام هر اقدامی علیه یکدیگر ابایی نداشـتند. پر مونیهPere Monier یکی از روحانیون فرانسـوی مسـیحی مقیم اصفهان در سال (۱۱۱۶ (۱۷۰۴م) به وزارت کشور خود چنین نوشته است: شما نمی دانید تا چند اندازه انگلیسـی ها علیه منافع ما اقدام می کنند، آن ها انتشـار داده اند که فرانسه به کلی از میان رفته و قسمتی از شهرهای آن ها را دولت انگلیس تصرف کرده و برای اینکه ایرانیان را گول بزنند چند تیر به عنوان اظهار شـادمانی شـلیک کرده اند»؛ *سید احمد عقیلی, تحلیل تاریخی فعالیت های میسیونری در عصر جانشینان شاه عباس اول , پروژهش های تاریخی سـال پنجاهم , سـال شـشـم دوره جدید, شـماره اول بهار ۱۳۹۳, ص ۱۰۰.*

آیه ای از قرآن, آیه ۱۴ سـوره حشـر در مورد این اهل کتاب و نصـاری و صـلیبیون می فرماید که آن ها را متحد گمان می کنید اما تفرقه در بین آن ها بسیار زیاد است.

پنجم: زمینه های اعتقادی جامعه اســـلامی و حتی ســـلاطین، رجال و درباریان یکی از عوامل ناکامی مبشـران مسـیحی بوده اسـت. بر اسـاس تعلیمات و معارف اسـلامی دین مســیحیت در بردارنده اعتقاداتی نادرســت چون تثلیث و کتاب مقدس تحریف شــده و امثال آن اســت که زمینه پذیرش مســیحیت را در مســلمانان به کلی منتفی می کند. علاوه بر اینکه وجود احکام پیش گیرنده در قوانین اسلامی همچون مسئله «ارتداد» که مانع از موفقیت مبشران مسیحی در امر مسیحی سازی ایرانیان مسلمان می شد؛

ششم: (**نکته بسیار مهم**) یکی دیگر از عوامل ناکامی مبشران, مسلمان شدن رهبران مســـیحی بود. افرادی چون کلانتر ارامنه پدر آنتونیو دو ژزو P. Antonio de jesus کشــیش آگوســتینی پرتغالی الاصــل که برای تبشــیر به ایران آمده بود. او در ربع قرن هفدهم میلادی به قصــد تبشــیر مســیحیت همراه چند نفر دیگر عازم ایران شــد و در دیری متعلق به آگوسـتین ها در اصـفهان مشـغول به کار شـد. جالب آنکه مانوئل سـانتا ماریا P. Manuel de Santa Maria رئیس اسـبق دیری که پدر آنتونیو ریاسـت آن را بر عهده گرفت قبلاً مسلمان شده بود.

فرانســیس ریچارد در این رابطه می نویســد «در این شــرایط دشــوار بود که حادثه ای مسـیحیان پایتخت اصـفهان را سـخت متأثر کرد و کار را برای روحانیون کاتولیک دشـوار سـاخت این حادثه مسـئله پذیرش اسـلام توسـط راهب دیر آگوسـتین های پرتغالی شـهر اصفهان بود». *صفویه در عرصه دین, فرهنگ و سیاست، ج ۳، ص ۱۰۰۲-۱۰۰۱.*

یکی دیگر از کسانی که این حادثه را گزارش کرده است، پیـــدو دوســـان اولون Mgr Pidou de Saint-Olon اسـقف بابل اسـت که از ایران به برادرش به تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۶۹۷ نوشـته اسـت « من خون گریه می کنم از حادثه دهشـتناک پذیرش اسلام توسط

پدر آنتونیو دو ژزو پرتغالی دیدار کننده آگوســـتین های ایرانی و مأمور دولت پرتغال، امری که خسارت جبران ناپذیری به تشکیلات تبلیغاتی وارد آورده است. آری دو مرتد از یک دیر و آری این اســت نتیجه آزاد گذاشــتن و رها کردن جوانان مذهبی در آنجا... چیزی که بیشتر از همه دردآور است، این است که آنتونیو دو ژزو در شناخت قرآن به درجه دکترا نائل آمده است و کتابی در رد مسیحیت نوشته است».

همان طور که این دو نویسنده غربی اشاره می کنند، پذیرش اســــــلام توسط **پدر آنتونیو (علی قلی جدید الاسلام)** و امثال وی, ضربه سهمگینی بر تبشیر مسیحی و ادعای حقانیت مسیحیت در ایران وارد کرده است. مخصوصاً که پدر آنتونیو کتاب هایی چون «هدایة الضــالین» و«ســیف المؤمنین» در رد مســیحیت نگاشــته اســت و پرده از بسیاری از انحراف فکری و علمی مسیحیت برداشته است؛ که نسخه ای دست نویس از این کتاب ها را در انتهای این کتاب آورده ایم و ان شــاء الله بزودی نســخه های تایپ شــده و الکترونیکی آن را در دســترس عموم قرار می دهیم. همچنین بنا داریم که اگر خواست خدا بود نسخه های ترجمه شده این کتاب را به صلیبیون و کلیسای کاتولیک هدیه دهیم!!!.

فرانسیس ریچارد در مورد شاه عباس صفوی کــه اجــــر و منزلت خاصی برای مبشران مســیحی قائل بود و آزادی های فراوانی به آن ها داده بود می نویســد «شــاه عباس به فعالیت های مبلغان پابرهنه در زمینه تغییر بود کیش مسلمانان به چشم بد می نگرد و به هیچ وجه نمی پســندد که ارمنیان ایران با کلیســای رم پیمان همبســتگی ببندند. بیشتر علاقمند است که خلیفه ارامنه را خودش تعیین کند و خلیفه گری ارامنه گوش به فرمان دربار ایران باشد».

اما در زمینه ردیه نویسی نیز علمای شیعه فعالیت های فراوانی داشته اند. سر آغاز این فعالیت همراه است با نوشته شدن کتاب آیینه حق نما اثر جروم گزاویه وی این اثر را علیه اسلام به فارسی نوشت و با مردود شمردن اسلام به زعم خود از حقانیت مسیحیت دفاع کرد. این کتاب بیشتر به شیوه گفت و گو میان «پادری» با ملای مسلمان نوشته شده و سرانجام ملای مسلمان مغلوب استدلال های پادری شده و در نهایت مسیحی می شود. *عبدالهادی حائری نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب ص۴۷۲-۴۷۳.*

جروم گزاویه برادرزاده فرانسیس گزاویه این کتاب پرحجم را در قرن دهم (۱۶۰۹م) زمانی که در هندوستان می زیسته و با دربار جهانگیرخان مغول در ارتباط بوده نوشته و به شاه مغول هدیه داده است. نسخه ای از این کتاب در اوان سلطنت شاه عباس اول به دارالحکومه ایران فرستاده شد. این اثر که از استحکامی خاص برخوردار بود علمای ایرانی و غیرایرانی را بر آن داشت که ردیه هایی بر آن بنویسند. از جمله آن ها احمد بن عبدالحلیم احمد بن ادریس عبداللطیف علی المنیر الشافعی و احمد بن زین العلبدین العلوی العاملی است. *عبدالهادی حائری نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب ص۴۸۰.*

مهمترین اثری که در رد آیینه حق نما تألیف شده، «مصقل صفا» اثر احمد بن زید العابدین معروف به سیداحمد علوی است که تأثیر قابل ملاحظه ای در محافل مسیحی و مسیونرهای مسیحی در ایران و هند گذاشت به طوری که کتاب هایی در رد آن نگاشتند. سیداحمد علوی علاوه بر «مصقل صفا» دو کتاب دیگر به نام های «لوامع ربانی در رد شبه نصرانی» معروف به «اللوامع الالهیه» و رساله ای کم حجم به نام «لمعات ملکوتیه» در رد مسیحیت نگاشته است.

علی قلی (آنتونیو دو ژزو) که در ربع آخر قرن هفدهم میلادی به قصد تبشیر مسیحیت همراه چند نفر دیگر عازم ایران شد و در دیر متعلق به آگوستین ها در اصفهان مشغول به کار شـــد و در ۱۲ اکتبر ۱۶۹۶ به ریاســـت این دیر رســـید. اما او در ســـال ۱۶۹۷ (۱۱۰۹ق) پس از مسـلمان شـدن نام خود را به علی قلی بیک تغییر داد و از آن پس از مقربان شاه شد و در سال ۱۷۰۱ (۱۱۱۳ق) به کار مترجمی شاه گمارده شد که این سال بعد از آن ادامه داشت.

علی قلی دو کتاب در رد مسیحیت نگاشته اولی هدایهٔ الضالین و تقویهٔ المؤمنین است. که برخی از آن با نام هدایهٔ المضلین تعبیر می کنند. او این کتاب را با نام شاه سلطان حسـین صـفوی نگاشـته اسـت. این کتاب در چهار قسـمت و احتمالاً در چهار جلد بوده اسـت .۱ در رد اصـول دین نصـارا و اثبات اصـول اسـلام از کتاب های ایشـان ۲. رد فروع دین نصارا و اثبات فروع اسلام از روی کتاب های ایشان ۳. اثبات پیامبری و خاتمیت از کتاب های ایشان ۴ اثبات امامت و مهدویت از کتاب های ایشان.

دومین کتاب او« سـیف المؤمنین فی قتال المشـرکین» اسـت اصـل این کتاب ترجمه فارسی سفر پیدایش تورات, همراه با ترجمه چهل سوره تورات منسوب به امیرالمؤمنین و دوازده باب از حکمت سلیمان است. انگیزه مؤلف از تألیف این کتاب نقد ترجمه عربی رایج کتاب مقدس کـــه سال ۱۹۷۱ میلادی در رم چاپ شده و در دنیای اسلام توزیع شـده بود، اسـت. او که خود را از علما و اعظم پادریان و پیران نصـارا معرفی می کند با این نقد خواسـته اسـت تا با به دسـت دادن ترجمه دقیقی از آن علمای شـیعه را در نقد کتاب مقدس کمک کرده باشـــد. او در این ترجمه به تغییرات و تحریفات و زیاده و نقصان فراوان که در ترجمه عربی صورت گرفته اشاره می کند و توضیحات انتقادی هم ارلئه می کند. او غرض اصـــلی از تألیف این کتاب را نمایلندن تحریف همه کتاب های

مســیحیان به مســلمانان و اثبات عدم قابلیت اســتناد به این کتاب برای مســیحیان می داند.

تبشیر بعد از صفویه

به سـبب وقوع جنگ های مکرر داخلی که پس از سـقوط سلسـله صـفوی سـال ۱۱۳۵ (۱۷۲۲م) تا آغاز قرن سـیزدهم قمری (نوزدهم میلادی) که کمابیش حدود هفتاد سـال ادامه داشـــت از تعداد مبشـــران مســـیحی اروپایی مقیم ایران کاســـته شـــد. در این بین گروهی ایران را ترک کردند و به اروپا بازگشـتند, برخی در سـرزمین های مجاور ایران و شـهرهایی مانند بغداد و کلکته مسـتقر شـدند. برخی به دلیل کهولت سـن و گروهی به دلیل ابتلا به بیماری های مانند و با و طاعون درگذشـــتند. از این رو مبشـــران مذهبی اروپایی مقیم ایران که همگی کاتولیک بودند در آســـتانه قرن ســـیزدهم قمری نوزدهم میلادی در واقع گروهی از درون پوســـیده و متزلزل بودند که همواره در انتظار پایان مأموریت خود در ایران به ســـر می بردند. *اولیویه ســفرنامهٔ اولیویه، ترجمهٔ محمد طاهر میرزا، ص۱۱۸.*

ورود مبشران پروتستان به ایران

در دوره قاجاریه زمینه ورود مبشران مسیحی به ایران فراهم شد. تا این زمان اروپایی ها مســـتعمرات وســـیعی در هند به دســـت آورده بودند و در غرب آســـیا نفوذ فراوانی پیدا کردند. ورود نمایندگان کشـورهای اروپایی به ایران همراه با ورود برخی مبشـران کلیسـا بود. اهمیت مسائل مذهبی در ایران کمتر از ارزش سیاسی و اقتصادی آن نبود و حمایت قدرت های سـرمایه داری از آنان سـبب اعزام مبشـران به مسـتعمرات دور و نزدیک شـد. در این راسـتا، انگلیس به نوعی پیشـقدم بود و در کنار دولت مردان و سـیاسـت مداران، کشـیشـان, مبشـران هم اعزام می کرد. بنابراین تبلیغ مذهبی و تغییر کیش مسـتعمرات نیز یکی از جنبه های اسـتعمار به شـمار می رفت و این قسـمت بیشـتر بر عهده مبشـران

گذارده شــــده بود؛ از این رو ایران در قرن نوزدهم به کانونی برای فعالیت مبشـــران کاتولیک و پروتستان ها و انجمن های تبشیری منسوب به کلیسا و دولت های اروپایی تبدیل شــد. هر چه زمان می گذشــت بر شــدت این اقدامات و فعالیت های تبشــیری مسیحیان نیز افزوده می شد و از دوره سلطنت ناصرالدین شاه به بعد با تشکیل انجمن تبشـیری کلیسـا هم بر تعداد مبشـران افزوده شـد و هم بر راهها و روش های تبشـیری انجمن تبشیری کلیسا افزوده شد و راه ها و روشهای تبشیری آنان برای جذب ایرانیان تنوع بیشتر به خود گرفت.

با تضـعیف دولت های اسـپانیا، پرتغال و دربار واتیکان در حدود قرن هفدهم و هجدهم میلادی (یازدهم و دوازدهم قمری) مبشران کاتولیک منابع مالی و حمایت سیاسی خود را از دست دادن و فعالیت های تبشیری خود را محدود کردند و فعالیت آن ها در ایران همانند ســـایر نقاط جهان کاهش یافت در مقابل گروه های تبشــیری پروتســـتان در کشورهای اروپایی و آمریکا گسترش یافت.

مهم ترین هیأت های تبشیری دوران قاجاریه

مهمترین هیأت های فعال تبشیری پروتستان در دورهٔ قاجاریه عبارت بودند از:

۱. مبشران آلمانی وابسته به انجمن تبشیری بازل که از سال ۱۲۶۷ (۱۸۳۲م) به ایران آمدند و در ناحیه کردســتان و آذربایجان با انجام بعضــی امور تبشــیری, مانند تأسـیس مدرسه به تبشیر آیین خود پرداختند؛ اما به سبب هزینه سنگین مأموریت و بی حاصل بودن فعالیت ها این گروه در سال ۱۲۷۱ (۱۸۳۶م) ایران را ترک کردند؛

۲. مبشران آمریکایی پرسبیترین که تقریباً همزمان با مبشران آلمانی بــه ایران آمدند و از ارومیه دیدن کردند. اما فعالیت اصلی آنان در سال ۱۲۶۹ (۱۸۳۴م) آغاز شد آنان به تدریج در تهران ،تبریز مشهد، همدان، رشت و کرمانشاه مستقر شدند و با ایجاد کلیسا، مدرسه بیمارستان و چاپخانه به تبشیر پرداختند. در واقع مبشران آمریکایی پرسبیترین اولین نمایندگان سیاسی، مذهبی دولت ایالات متحده آمریکا در ایران بودند؛

۳. مبشـران انگلیسـی که به سـه گروه اصـلی تقسـیم می شـدند و عبارت بودند از انجمن تبشـیری کلیسـا .C.M.S, انجمن اشـاعه مسـیحیت در بین یهودیان و هیأت سـراسـقف اعظم کانتربوری برای آسوریان (نسطوریان) علاوه بر هیأت های فوق گه گاه برخی گروه های موقت مانند هیأت پروتســتان ســوئیســی برای تبشـیر در میان مســیحیان بومی به ایران آمدند که حوزه فعالیت آن ها بسیار محدود بود.

اما هیأت های فعال کاتولیک در این دوران عبارتند از:

۱. هیأت لازاریســـت ها که از (۱۲۵۶ ۱۸۴۰م در ایران مســـتقر شـــدند و در نواحی خسروآباد تهران, تبریز و جلفای اصفهان به فعالیت پرداختند؛

۲.هیأت «خواهران نیکوکار یا دختران سن ونسان دوپل» که تقریباً همزمان با لازاریست ها فعالیت خود را در ایران و در مناطق یکســـان آغاز کردند. هیأت خواهران نیکوکار و لازاریسـت ها با تأسـیس بیمارسـتان، مدرسـه، کلیسـا، مؤسـسـات خیریه برای کودکان بی سرپرست و چاپخانه و مدرسه برای تربیت کشیش به امور تبشیری می پرداختند؛

۳.هیأت کارملیتها که در نواحی جنوب ایران مانند بوشـــهر و خرمشـــهر (محمره) فعال بودند.

هیأت مبشران ارتدوکس روسی سومین شاخه از هیأت های مسیحی اروپایی در ایران دورۀ قاجار بود که در سطح محدودی در نواحی آذربایجان و مازندران فعالیت می کرد. *صفورا برومند, پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دوره قاجاریه, ص۷۴-۷۶.*

نکته ای که باید در مورد تبشیر در عصر قاجار به آن توجه داشت این است که دو مرکز منطقه ای مهم برای تبشیر وجود داشت که عمده راه های ورود مبشران و فعالیت های آن ها به ایران از این منطقه صورت می گرفت. یکی از این مراکز شبه قاره هند بود. شبه قاره هند به علت اینکه به طور مستقیم مستعمره انگلیس بود و حاکمان انگلیس در این منطقه حکومت می کردند, به مرکزی مهم در جهت حمایت از مبشران و تولیدات آن ها و سیاست های تبشیری تبدیل شده بود نفوذ انگلیسی ها در هندوستان با تأسیس کمپانی هند شرقی در سال ۱۶۰۰ میلادی به طور رسمی آغاز شد و تا سال ها پس از آن کمپانی هند شرقی نماینده دولت انگلستان در شرق بود.

یکی دیگر از این مراکز در منطقه قفقاز قرار داشت. همزمان با فروکش کردن جنگ های ایران و روسیه و زمینه ای که برای ورود فرنگی ها به ایران در این مقطع فراهم شد, قفقاز به مرکزی برای تبشیر مسیحیان روس تبار (ارتدوکس) و شماری از کاتولیک ها و پروتستان ها در جهت گسترش مسیحیت تبدیل شد. مبشران آثار مدافعانه از مسیحیت و نقد اسلام از این منطقه وارد کشور می شدند.

ورود مبشران منفرد پروتستان

قبل از ورود هیأت ها و انجمن های تبلیغی در ایران، تبشیر پروتستانی در ایران به صورت انفرادی صورت می گرفت. اولین حضور مسیونرهای پروتستان مربوط به دو پزشک آلمانی به نام های «هوکر» Hoecher و «روفر» Ruffer از گروه موراوین بود.

که در سـال (۱۱۶۰ (۱۷۴۸م) به بهانه حرفه پزشـکی وارد ایران شـدند و در شـهر یزد مشـغول به فعالیت شـدند. البته دسـتاورد خاصـی نداشـتند. *آندراس والدبورگر مبلغان آلمانی در ایران ترجمه علی رحمانی حسین رضوی و لادن مختاری، ص۱۳.*

انجمن های تبشـیری پروتسـتان از زمان سـفر آن دو مبشـر آلمانی در انتظار فرصـت مناسب برای فعالیت در کشور بودند؛ اما به دلیل کمبود مبشر کارآموزده و با تجربه, امر شـناسـایی ایران را برای تبشـیر به برخی از افراد داوطلب واگذار کردند. تعداد این افراد انگشـت شـمار بود، علاوه بر آن ها برخی افراد عادی نیز در شـمار این مبشـران بودند که در فرهنگ واژگان مسـیولوژی دو واژه Freelancer یا Mission Stiff را به معنای مبشـر آزاد برای آنان به کار می برند. *صفورا برومند, پژوهشـی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دوره قاجاریه, ص۸۵-۸۶.*

این مبشـران تا حدود نیمه قرن سـیزدهم قمری (نیمه قرن نوزدهم میلادی) به ایران آمدند و با جمع آوردی اطلاعات و ارسـال آن برای انجمن های حامی خود, مقدمات ارسال نمایندگان انجمن ها و هیأت رسمی تبشیری به ایران را فراهم کردند.

با توجه به اهمیت نقش مبشـران منفرد و آزاد به معرفی و شـرح مهم ترین فعالیت های آن ها در ایران عصر قاجار می پردازیم.

۱. هنری مارتین

از چهره های سـرشـناس و بحث برانگیز تبشـیر و اسـتعمار انگلیس در ایران عصـر قاجار هنری مارتین انگلیسـی است. او فعالترین و نامدارترین کشیش وابسـته به اسـتعمار غرب و از نخسـتین نمایندگان جنبش به اصـطلاح بیداری مسـیحی گری غرب بود. هنری

مارتین در ۱۸ فوریه ۱۷۸۱ (۱۱۹۶ق) در شـهر ترورو Truro از شـهرهای انگلسـتان در خانواده مذهبی و ثروتمند متولد شد. اعضای خانواده او تحت تأثیر سخنرانی ها و عقاید جان وسلی - مؤسس فرقه متدسیم و طرفدار امور تبشیری - قرار داشتند.

او با کمک و راهنمایی چارلز سـیمئون Charles Simeon در کمپانی هند شـرقی انگلیس بـه عنـوان کشیش ارتش مشغول به کار شد و به این منظور در ژوئیه ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ق) عازم هندوسـتان شـد. در آنجا در شـهرهای گوناگون به تبشـیر مسـیحیت پرداخت و فعالیت های متنوعی را انجام داد به تدریج مارتین در تبشیر خود راه افراط را در پیش گرفت تا جایی که موجبات نارضـایتی عامه مردم، همکارانش و همچنین فرمانروای کل هندوسـتان, جورج بارلو را فراهم کرد و بارلو به وی دسـتور داد تا از زیاده روی در امر تبشیر خودداری کند.

در ادامه او درصـدد برآمد برای ترجمه عربی عهد جدید به کشـورهای عربی سـفر کند. ولی در نهایت تصـمیم گرفت به ایران بیاید تا ترجمه فارسـی عهد جدید را کامل کند. هنری در سـال ۱۸۱۱ (۱۲۲۶ق) با معرفی و کمک جان ملکم از کارگزاران کمپانی هند شرقی که پیش از این تاریخ بارهـا بـه ایران آمده بود, به ایران آمد و چندی در شیراز بود و از حمایت سـفیر انگلیس در ایران سـرگور اوزلی Gore sir Ouseley و برخی از ایرانیان چون جعفر علی خان شیرازی که در ارتباط با مقام های انگلیس بودند برخوردار شد. در شیراز و تهران و هرجا که فرصت یافت بحث هایی بر ضد اسلام به راه انداخت و پس از تصحیح ترجمه فارسی عهد جدید به شـیوه ای روان و شـیوا، آن کتاب را توسـط سرگور اوزلی به فتحعلی شاه تقدیم کرد. او در راه بازگشت بـه انگلیس در سال ۱۸۵۶ (۱۲۲۷ق) در شـهر توقات ترکیه در ۳۱ سالگی در گذشـت و بعد از چهل سال و اندی از مرگش بر قبرش بنای یاد بودی به عنوان یک قهرمان برپا کرده لند. *عبدالهادی حائری*

نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب ص ۵۰۹ ۵۱۰ و ۵۱۳؛ صفورا برومند *پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دوره قاجاریه* ص ۸۶ ۱۰۰.

فعالیت های تبشیری هنری مارتین

هنری مارتین در مدت کوتاهی که در ایران بود فعالیت های مختلفی را صــورت داد اگرچه نتوانست کسی را به سلک مسیحیت در آورد، اما تأثیرات فراوان علمی به جا گذاشـت. قبل از پرداختن به عمده فعالیت های هنری مارتین لازم اسـت نگاه او به ایرانیان را بیان کنیم. مارتین زمانی که در هنـد زنـدگی می کرد مردم آن دیار را به چهار دسته تقسیم می کرد الف. بت پرستان؛ ب. مسلمانان؛ ج کاتولیک های وابسته به رم. کافران او همه این چهار گروه را چهار چهره از اهریمن به شـمار می آورد و اظهار داشت که «بیشتر سرشناسان خاور زمین آدمکش هستند». این بدبینی هنری مارتین نسبت به همه انسان های غیر پروتستان در مورد مسلمانان به شیوه ای چشمگیرتر ژرف تر و گسترده تر خودنمایی کرده و آشکارا می گوید «من هنوز بر این باور هستم که سرشت انسانی در پست ترین جلوه خود یک مسلمان است و از خدا می خواهد که به زودی قلمرو نفرت انگیزشـان نابود گردد». هنری مارتین علاوه بر این نسـبت به ایرانیان نفرتی ویژه داشت. وی درست یک ماه پس از ورود به ایران یعنی در حالی که از مهمان نوازی گرم میزبان خود بهره می برد، نوشـت که «من از سـرزمین فارس و مردم آن یکسـره بیزارم». *عبدالهادی حائری نخستین رویارویی‌های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، ص ۵۱۴-۵۱۵.

یکی دیگر از رذیله های اخلاقی هنری روحیه جدلی وی بود و این صفت را در هر جا و هر زمان با هر فرد غیر مسیحی به شیوه ای روشن از خود نشان می داد و در خلال بحث ها و جدلها می کوشید باورها و اعتقادات طرف مقابل را بر کشتی تردید سوار کند و سست کند. این ویژگی او در زمانی که در هندوستان کاملاً نمایان بود و گفتارهای تبشیری او در کلیسا گه گاه چنان تندروانه بود که حتی برخی از همکاران وی آشکارا در برابر مردم از او انتقاد می کردند و سخنان او را ناهماهنگ گزافه سرایی و ناپسند می خواندند. به همین دلیل سرجان ملکم در نامه ای که به سرگور اوزلی سفیر تام الاختیار انگلیس در ایران می نویسد و هنری مارتین را معرفی کند گوشزد می کند که تنها هدف او ترجمه کتاب مقدس به زبان فارسی و عربی است؛ و به سرگور اوزلی پیشنهاد می کند تا مراقب تندروی های مارتین در امور مذهبی باشد. *صفورا برومند پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دوره قاجاریه، ص ۹۰-۹۸.*

هنری مارتین همزمان با ورود به شیراز بحث و مجادله با گروه های مختلف مردم اعم از اقلیت های دینی, صوفیان و علمای مسلمان را به راه انداخت. او در بحث های خود به صورت خاص پیامبری پیامبر اسلام و معجزه او را انکار می کرد. به نظر می رسد که هنری مارتین این نکته را از سرجان ملکم آموخته باشد؛ چرا که او نیز وقتی در ایران به سر می برد به همین مسئله می پرداخت و در صدد ایجاد شک و تردید در بین مسلمانان از این جهت بود.

مارتین در یکی از روزها با یکی از مجتهدان شیراز در برابر بسیاری از دوستان دانشمند آن مجتهد و در خلنه او بحث مذهبی به راه لنداخت. در نشستی دیگر با محمد بن ابراهیم الحسینی الحسینی در برابر شماری از مردم به بحث و جدل پرداخت. هنری

مارتین مجادلاتی با صـوفیان شـیراز هم داشـت و با صـفویان سـرشـناسـی همانند میرزا ابوالقاسم آقابزرگ به بحث و جدل پرداخت.

هنری مارتین پس از یازده ســال اقامت در شــیراز با به پایان رســیدن کار ترجمه عهد جدید راهی تهران شد و در مسیر به اصفهان وارد شد و به نوشته عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی (۱۲۴۲-۱۱۶۷ق) در مآثر الســلطانیه و همچنین میرزا محمد معصــوم شــیرازی معصوم علی شاه، مقلب به نایب الصدر در مجلد سوم طرائق الحقائق به مجادله با علمای اصفهان پرداخت و گویند که او با حاجی اصفهانی مباحثه کرد.

هنری پس از اصفهان و کاشان وارد قم شد و گویا در این شهر درصدد برآمد با میرزای قمی ملاقات و احتمالاً بحث و جدل کند، اما میرزای قمی به سبب کهولت سن از دیدار با او سر باز زد.

وقتی که هنری به تهران رسید با میرزا محمد حسین خان امین الدوله صدر اعظم وقت, ملاقات کرد و حدود دو ساعت با دو تن از منشیان او به مباحثه پرداخت. سه روز پس از این دیدار امین الدوله هنری مارتین را نزد خود فراخواند و در این مجلس وی با هشــت یا ده نفر از روحانیون و علما به مباحثه پرداخت که سرانجام به مشاجره انجامید.

از نوشـته های مهم هنری «میزان الحق» اسـت که سـروصـدایی فراوان ایجاد کرد. از نظر بعضــی از محققین, میزان الحق یکی از رســـله هایی اســـت که هنری مارتین در رد میرزامحمدابراهیم نگاشته است.

درباره نویسـنده کتاب میزان الحق اختلاف نظر وجود دارد. همانطور که گذشت، عده ای آن را نوشـــته هنری مارتین می دانند و برخی دیگر آن را اثری از مبشــر آلمانی کارل

فلندر بر می شـــمرند. چنانچه خواهد آمد، فلندر نویســـنده دو کتاب دیگر به نام های «مفتاح الاسرار» و «طریق الحیات» است.

شـاید علت انتسـاب این کتاب به هنری مارتین, این باشـد که این دسـته از نویسـندگان کتاب میزان الحق را با رسـاله میزان الحق هنری مارتین به علت شـباهت در اسـم و در محتوا اشتباه گرفته اند. رساله میزان الحق هنری مارتین در انتهای رساله آخوند ملاعلی نوری درج شــده اســت. آخوند ملاعلی نوری از برجســته ترین علمایی بود که به میزان الحق پاسخ داد و رساله او در سال های ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ (۱۸۱۶-۱۸۱۷م)؛ یعنی قریب به بیست سال پیش از چاپ کتاب میزان الحق در شوشی قفقاز نگاشته شد. در زمان نگارش این رساله کارل فاندر ده یا سیزده ساله بود در نتیجه معلوم می شود، نویسنده کتاب میزان الحق و رساله میزان الحق دو نفر می باشند و هنری مارتین نویسنده کتاب میزان الحق نمی باشـد, بلکه اثر کارل فاندر اسـت. البته به نظر می رسـد که این کتاب نمی تواند کار فاندر به تنهایی باشـد، بلکه تداوم جزواتی اسـت که هنری مارتین با خود به ایران آورد و پخش کرد و مطالعه آن علمای بزرگ ایران را به پاســخگویی تحریک کرد. و موجی از ردیه نویســی پدید آورد. در واقع کتاب میزان الحق تداوم کار مفصــلی اسـت که از سـال ۱۸۰۰ میلادی در مدرسـه قلعه ویلیام در بنگال آغاز شـد و طی سـه دهه، به کمک مسلمانانی که به خدمت کمپانی هند شرقی بریتانیا درآمده بودند، مانند آقاثبات و میرزافتوت سرانجام به کتابی بدل شد که کارل فاندر آن را تدوین نهایی کرد و در سال ۱۸۳۵ با نام کتاب میزان الحق چاپ شد.

این مدرســه توســط ریچارد ولزلی حاکم هند در ســال ۱۸۰۰ در قلعه ویلیام (کلکته بعدی ایجاد شـد و به کالج فورت (قلعه) ویلیام معروف شـد. در این مدرسـه که انگلیسـی ها به آن اکسـفورد «شـرق» لقب دادند, تکاپوی شـدید برای ترجمه متون کهن نگارش

دســـتور زبان، تألیف فرهنگ های لغت و گردآوری نســـخ خطی آغاز شـــد. در این کالج کارگزاران مسـلمان و هندوی کمپانی هند شـرقی که بر متون شـرقی تسـلط داشـتند در کنار انگلیسـی ها به فعالیت مشـغول بودند. در این مدرسـه واحدی جهت ترجمه کتاب مقدس به زبان های شرقی ایجاد شد, که تلاش برای ترجمه و نشر اولین انجیل فارسی در آن آغاز شـــد. نظارت بر ترجمه و نشـــر اولین انجیل فارســـی را ابتدا کلنل هنری کالبروک بر عهده داشــت و در ادامه هنری مارتین این وظیفه را برعهده گرفت. ولی کار ترجمه را در اصـــل نه کالبروک انجام داد و نه هنری مارتین بلکه توســـط دو مترجم فارســـی به نام های میرزا فتوت و آقاثبات انجام گرفت. فتوت اهل بنارس بود و ثبات مترجم اصلی انجیل عرب اهل بغداد بود که ده سال در ایران زندگی کرده بود.

از تعداد ردیه ها و شــخصــیت های مهم, که در طول بیش از یک ســده بر این کتاب و رساله نوشته شده است. حکایت از میزان تأثیرگذاری و اهمیت این کتاب و رساله دارد در ادامه به فهرســت برخی از نوشــته هایی که در پاسـخ به شــبهات و رد ادعاهای این کتاب و رساله نوشته شده، اشاره می شود:

۱. رساله اعجاز قرآن، تألیف مجتهد بزرگ شیعه میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی مشهور به میرزای قمی (م۱۲۳۱ق)؛

۲. رسـالهٔ ارشـاد المضـلین فی اثبات نبوۀ خاتم النبین، تألیف ملامحمدرضـا همدانی از صوفیان و شعرای دوره فتحعلی شاه قاجار، متخلص به کوثر؛ .

۳. مفتاح النبوۀ، اثر دیگر ملا محمدرضـــا همدانی که ســـه ســـال پس از کتاب ارشـــاد المضلین تألیف شده است و قائم مقام فرهانی، دیباچه ای بر آن نگاشته است؛

۴.رد پادری، اثر شیخ محمد حسین ،اصفهانی ملقب به حسین علی شاه از عرفا و علمای عصر قاجار؛

۵. حجۀ الاسلام ملقب به برهان الملۀ اثر ملاعلی نوری از علمای مقیم اصفهان که به درخواست فتحعلی شاه و عباس میرزا این کتاب را نوشته است؛

۶. سیف الامۀ، اثر ملا احمد نراقی (م۱۲۴۴) یا ۱۲۴۵ق)؛

۷. رسالۀ اثبات النبوۀ، اثر میرزاعیسی قائم مقام معروف به میرزابزرگ (م ۱۲۳۷ق)؛

۸.دیباچه میرزا ابوالقاسم فراهانی فرزند میرزا بزرگ بر مفتاح النبوۀ» که در منشآت وی موجود است؛

۹. اثبات النبوۀ الخاصۀ، اثر حاج محمد جعفر همدانی ملقب به مجذوب علیشاه و معروف به کبوتر آهنگی (م۱۲۳۹ق)؛

۱۰. ردیه حاجی محمدکریم خان (م۱۲۸۸ق)؛

۱۱. هدایۀ الجاهدین اثر محمد حسین تاجر کاشانی طهرانی که در سال ۱۳۰۵ هجری تألیف شده است؛

۱۲. الرد علی الفادری اثر آقامحمدباقر بهبهانی (م۱۳۳۲ق).

با توجه به تاریخ تألیف این رساله ها که تا حدود ۱۳۰ سال پس از حضور هنری مارتین در ایران بر ضد رساله وی و در ادامه که کتاب میزان الحق نگاشته شدند می توان به میزان تأثیر آراء و عقاید مطرح شده در این دو اثر در سراسر دوره قاجار پی برد. اما نکته اصلی این است که اراده خداوند در این داستان ها جالب است, چرا که اگر مثلا

کار امثال هنری مارتین وجود نداشـــت, چنین ردیه ها و دفاعیاتی بروز نمی کردو این همه کتاب و استدلال چیزی جز بر تقویت اعتقادات مسلمانان و شیعیان نداشته است و الا در هر صورت که اصل اسلام و شیعه در هیچ صورتی آسیب نمی بیند. همچنین این کتاب ها ایرادات مسیحیت و انجیل های تحریف شده را بر ملا کرده است.

هنری مارتین خود به این امر وقتی که در تبریز بود اشـــاره می کند و می گوید یک کنجکاوی بیمانندی درباره انجیل در تبریز، شـــیراز و دیگر جاها در میان همگان برانگیخته شـده اسـت. برخی از کشـیشـان و نویسـندگان غربی نیز به همین تأثیرات او اشاره کرده اند. ژوزف ولف Joseph Wolff مبشر دیگری که در سال ۱۲۴۰ (۱۸۲۴م) به ایران آمد, درباره تلاش های مارتین نوشـــت که چراغی که او در ایران افراخت هرگز خاموش نخواهد شـد. وزیر بریتانیا در تبریز در مورد هنری مارتین گوید «شـک دارم که هنری مارتین کســـی را به مســـیحیت گروانیده باشـــد ولی وی چنان محیط آکنده از پژوهش و مباحثه پدیدآورد که پیش از او وجود نداشـت». *عبدالهادی حائری، نخسـتین رویارویی های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، ص ۵۳۰.*

نکته ای به وضـوح مشـخص می کند که در این دوره آن ها قصـدی بر مسـیحی کردن مسلمانان نداشته اند ولی به شدت دنبال ایجاد آشوب و همهمه و توهین به مقدسات و اعتقادات و ایجاد اختلاف و شـک و ریب و تردید بین مسـلمانان بوده اند. که البته همه این ها به نفع اسلام تمام شده است.

هنری مارتین در ســـفر به ایران از حمایت های فرمانروایی کل هندوســـتان و فرملنده انگلیس در هند برخوردار بود. در این میان نقش سرجان ملکم, نماینده پیشین کمپانی هند شرقی و انگلیس در ایران و کارگردان استعمار انگلیس در ایران و استوار کننده پایه

های استعمار غرب در غرب آسیا و ایران از همه مهمتر است. او که خاطرات و تجربیات خود را از سفرهایش به ایران در فاصله سال های ۱۷۹۹-۱۸۰۱ در کتابی با عنوان «تاریخ ایران منتشر کرده بود پس از دیدار با مارتین در بمبئی, اطلاعاتی درباره فتحعلی شاه و اوضاع دانشمندان ایران به او داد. ملکم نامه هایی به سرشناسان بوشهر شیراز و اصفهان نوشت و سفارش هنری را کرد که از او به خوبی پذیرایی و کمک کنند. ملکم در برابر راهنمایی بـه مارتین، مأموریتی جاسوسی هم به او محول کرد و از وی خواست پیرامون برخی از مسائل مورد نیاز ملکم آگاهی به دست آورد خود مارتین در این زمینه می نویسد «شاید من در راه اجرای این مأموریت(جاسوسی) به عنوان یک جاسوس دستگیر و به دار آویخته شوم».

هنری در مدت اقامت در ایران با وابستگان استعمار انگلیس در ایران, چون جعفر علی خان, کارگزار کمپانی هند شرقی در شیراز، سر هاردفورد جونز, Sir Harford Johns نماینده اصلی کمپانی هند شرقی در ایران سرگور اوزلی، سفیر تام الاختیار دولت انگلیس در ایران و جیمز موریه یکی دیگر از کارگزان دولت انگلیس در ایران و نویسنده کتاب تحقیر آمیز «حاجی بابا اصفهانی» در رابطه بوده است. *ویدا ،همراز مبلغان مسیحی در ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی، ص ۱۰۵.*

این رشته از پیوندهای تنگاتنگ میان کارگردانان سیاست استعمار انگلیس و نمایندگان رسمی دین مسیحیت به روشنی نشانگر یکی بودن خواستها و آرمان های کلیسا و استعمار است.

۲. ژوزف ولف

یکی دیگر از مبشران منفردی کـه پـس از هنری مارتین بـه ایـــران آمـد و فعالیت های نسبتاً گسترده ای برای گسترش مسیحیت در ایران انجام داد، مردی آلمانی الاصل و یهودی تبار به نام ژوزف ولف Joseph Wolff بود. وی در سال ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ق) در خانواده ای یهودی از اهالی باواریا متولد شـــد. پدر او از خاخام های یهودی آلمان بود. ولف در ضمن یادگیری زبان های بیگانه خاصه زبان یونانی به مسیحیت علاقمند شد و به همین دلیل برای تحصـیل به رم رفت و در سـن هفده سـالگی به دسـت یک راهب بندیکتنی تعمید گرفت و مسیحی صلیبی شد. او به تحصیل در رشته الهیات مسیحی پرداخت، ولی به علت آنکه از پذیرش برخی قوانین کلیســا کاتولیک خودداری کرد، از سوی واتیکان طرد شد. (واضحا او اصلا مسیحی و صلیبی نشده است و یهودی باقی مانده است)

او در رم با هنری دراموند بانکدار و نماینده مجلس عوام انگلیس آشنا شد و در بازگشت به انگلستان و تشویق او به آیین پروتستان گروید. ولف پس از آن در کمبریج به تحصیل زبان های فارسی و عربی پرداخت و پس از مدتی به تبشیر میان یهودیان علاقمند شد. ولف در انگلستان به کلیسای انگلیکن پیوست و در انجمن لندن برای اشاعه مسیحیت در بین یهودیان یا CMJ مشـغول به فعالیت شـد. ولف نیز همانند هنری مارتین تحت تأثیر عقاید و آراء چارلز سـیمون, داوطلب شـد به عنوان یک واعظ معمولی برای تبشـیر به شرق اعزام شود. او سه سفر به ایران داشت. سفر اول او که آغاز سفر تبشیری او به حساب می آید, در سال ۱۸۲۱ (۱۲۳۶ق) آغاز شد و پنج سال به طول انجامید و طی آن او از ،فلسـطین، مصـر، بین النهرین، کریمه، گرجســتان، عثمانی عراق و ایران دیدن

کرد و اوضـاع جوامع یهودی مالتا, اسـکندریه، قاهره، سـینا، لبنان, اورشـلیم، ماردین، موصل، بغداد و بصره و ایران را بررسی کرد.

ژوزف ولف در این سفر در سال ۱۸۲۴ (۱۲۳۹ق) به بوشهر وارد شد و از سپس کازرون، شـیراز، اصـفهان, کاشـان, تهران و تبریز دیدن کرد و در تمام این شـهرها با یهودیان و مسـلمانان به بحث و جدل پرداخت. *صـفورا برومند پژوهشـی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دورهٔ قاجاریه ص ۱۱۹ ۱۲۰؛ ویدا همراز مبلغان مسیحی در ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی، ص۱۰۹.*

سفر دوم او به ایران با عنوان مبشر رحمت حضرت عیسی مسیح در ایران, بخارا و بلخ آغاز شد. او در این سفر با شاهزادگان قاجار از جمله عباس میرزا نایب السلطنه و اعضای سـفارت انگلسـتان در آذربایجان مانند دکتر مک نیلDr.Mc. Neill ، دکتر کورمیک Dr. Cormick و سـر جان کبل Sir. Jonh Camphell ملاقات کرد. او در سـفر همواره خود را یک انگلیسـی واعظ معرفی می کرد و با پیروان فرق و ادیان مختلف به بحث و گفت و گو می پرداخت.

سفر سوم ولف به ایران به زمانی باز می گردد که دو افسر انگلیسی بـه نـام استوارت Studart و کونالی Connoly در بخارا به چنگال حکومت گرفتار شـدند و او برای آزادی آن ها وارد تهران شـد و با گرفتن سـفارش نامه هایی از محمدشـاه قاجار راهی مشهد و بخارا شد ولی در بخارا از قتل آن دو آگاه شد و خود نیز گرفتار شد و مدتی به زندان رفت, تا اینکه با وساطت محمد شاه و اصرار کلنل شیلد سفیر انگلستان در ایران آزاد شد و به ایران بازگشت.

ملاقات با قشـــرهای مختلف مردم, از جمله مهمترین امور ولف به حســـاب می آمد. وی طی دیدار با افراد گوناگون آمادگی آنان برای گرایش به مسیحیت را مدنظر قرار می داد و به شیوه های مختلف توجه آنـــان را بـــه ایـــــن آیین جلب می کرد. آورده اند او در تبریز از ساعت ده صبح تا شش بعد از ظهر به شش زبان روسی، فرانسوی ،ایتالیایی ،آلمانی انگلیس و ســـریانی موعظه می کرد او در طی این ملاقات ها با میرزا ابراهیم شیرازی آشنا شد و او را مستعد جهت جذب شدن به مسیحیت یافت و هزینه سفر او به انگلیس را متقبل شـــد. گزارش دقیقی از تغییر دین میرزا ابراهیم شـــیرازی در دســـت نیســـت، اما از آنجا که وی با یک زن هلندی ازدواج کرد و نام فرزند خود را «جان» گذاشت که یک نام مسیحی است, شاید بتوان او را یکی از نخستین دست پروردهای ولف در ایران عصر قاجار دانست.

تحقیق پیرامون یهودیان و نسطوریان ایران

یکی دیگر از فعالیت های مهم ولف, تحقیق پیرامون نسطوریان و یهودیان ایران است. او با ورود به ایران در مورد نسطوریان مقیم ارومیه و خسروی به تحقیق پرداخت و نسخه از اسفار پنج گانه تورات به زبان سریانی در میان آن ها یافت و آن را با خود به انگلستان برد که «انجمن کتاب مقدس برای بریتانیا و خارج» چندین نســـخه از آن را چاپ و منتشر کرد.

علاوه بر اینکه او به عنوان یک یهودی مسیحی شده, فعالیت های زیادی در شناسایی نسبت اقلیت یهودی در شـــرق داشـــته اســـت چنانچه او از ابتدا به «انجمن لندن برای اشاعه مسیحیت در بین یهودیان» پیوست و در همین راستا به شهرهای و کشورهای مختلف اسلامی در شرق سفر کرد و اطلاعاتی از یهودیان این کشورها به دست آورد که

از جمله این کشورها ایران بود, که توانست اطلاعات خوبی از یهودیان ایران کسب کند. مقارن با حضور ولف در شرق, نظریه ای مبتنی بر یکسان بودن افاغنه و اسباط گمشده یهودیان در اروپا رواج یافته بود و احتمالاً از این روست که او بیشترین تلاش خود را برای تحقیق درباره یهودیان ایران و همچنین اسباط گمشده آنان در این سرزمین و آسیای میانه معطوف کرد. *صفورا برومند پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دوره قاجاریه ص ۱۲۱.*

خود وی در رابطه با این فعالیت می گوید «برای نخستین بار مسیحیت را به یهودیان مقیم ایران خراسان و بخارا و افغانستان و دشت ترکستان و خوقند و تاتارهای چینی شناساندم و جمعی از یهودیان مصر و یافا و صنعا و یمن و بخارا را تعمید دادم. من اولین بار مسئله یهود را در دانشگاه های آکسفور لیدن و اوترخت و در کنگره آمریکا مطرح کردم».

بر اثر اطلاعاتی که ولف برای «انجمن لندن برای اشاعه مسیحیت میان یهودیان» تهیه کرد، موجب شد که آن ها به سرعت مبشران دیگری به نام های مورانی ویکرز, آرون اشترن و اشترن شوس را به ایران بفرستند. که دو نفر آن ها از یهودیان آلمانی نومسیحی بودند. *ویدا همراز, مبلغان مسیحی در ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی ص۱۱۱.*

خدمت به استعمار

یکی دیگر از فعالیت های او برآورده کردن اهداف استعماری مخصوصاً برای انگلستان بود. سفرهای مکرر ولف به شرق را نمی توان در راستای اهداف استعماری ندانست. مناطق و کشورهایی که ولف به آنجاها سفر کرد از نظر موقعیت سوق الجیشی و

اســتراتژیکی به عنوان دروازه دســترســی به هندوســتان, همواره مورد توجه دولت های انگلستان و روسیه بود اطلاعاتی که ولف از این مناطق و ساکنان آن به دست آورد بسیار حائز اهمیت برای انگلســـتان به حســـاب می آمد. تحقیقات او در مورد یهودیان اگرچه جنبه دینی داشته است, ولی تأثیر جریانات فکری و اندیشه های سیاسی حاکم در اروپا، خاصه انگلستان را نمی توان نادیده گرفت. با توجه به سیاست انگلستان مبنی بر حمایت از یهودیان در شـرق و ترغیب آنان به مهاجرت به فلسـطین می توان چنین انگاشـت که فعالیت های ولف در شـناسـایی یهودیان در همین راسـتا بوده اسـت. به همین دلیل این گونه فعالیت های او مورد توجه و حمایت دولتمردان اروپا حتی آمریکا قرار گرفت و جان کوئیســـی آدامز رئیس جمهور آمریکا که از مدافعان اندیشـــه حمایت از یهودیان و صـهیونسـیم بود، از وی برای سـخنرانی در کنگره آمریکا دعوت کرد و کالج سـنت جان آناپولیس نشان درجه دکتری افتخاری در علوم دینی به وی اعطاء کرد.

چنان که گذشـت سـفر سـوم ولف به ایران تنها برای یک هدف سـیاسـی بود. او برای آزاد سـاختن دو افسـر انگلیسـی در زندان امیر بخارا به ایران آمد. آن دو افسـر از سـوی لرد اوکلند, فرمانروای انگلیســی هندوســتان برای بررســی موقعیت (جاســوســی) جغرافیایی آسیای میانه و ترکستان به حدود بخارا اعزام شده بودند که توسط امیر بخارا دستگیر و در نهایت کشــته شــدند و ولف برای آزادســازی آنان به ایران آمد تا بتواند مقدمات آن را فراهم کند، ولی موفق نشد. این امر کاملاً حکایت دارد که چگونه ولف در خدمت اهداف استعماری انگلستان بوده است.

انجمن ها و هیأت های تبشیری انگلیسی

از مهم ترین گروه های تبشـــیری انگلیســـی در ایران عصـــر قاجار که فعالیت منظم و مســتمر در ایران داشــتند باید به «انجمن اشــاعه مســیحیت میان یهودیان» Society for Promotion of Christianity among the jows و «هیأت سراسقف اعظم کانتربوری برای کلیسای آشوری» The Archbishop of Cantebury s Mission to the Assyrian Churen. و «انجمن تبشـــیری کلیســـا» Church Nission Society C.M.S اشاره کرد. البته دو انجمن اول به تدریج با گسـترش فعالیت انجمن تبشـیری کلیسـا در ایران, تحت سـرپرسـتی این انجمن قرار گرفتند. این انجمن در سـال ۱۲۲۴ (۱۸۰۹م) به منظور ایجاد تسـهیلات آموزشـی و پزشـکی و تبشـیر مسـیحیت میان یهودیان سراسر جهان در لندن تأسیس شد. ولی تا زمان ژوزف ولف و سفر او به ایران و جمع آوری اطلاعات از یهودیان, شـعبه ای در ایران نداشـت؛ ولی بعد از سـفرهای ولف و کسب اطلاعات مورد نیاز این انجمن, سـه نفر از مبشـران خود به نام های مورانی دیکرز، آرون اشـترن و اشـترن شوس را به ایران فرسـتادند و شعبه ای در ایران تأسیس کرد. پس از آن فعالیت این انجمن در ایران با حمایت ســر موزس مونته رهبر یهودیان انگلســـتان گسترش یافت و سه مرکز تبشیری در همدان، تهران و اصفهان دایر گردید. *خوشبختانه در زمینه معرفی این گروه ها و فعالیت های آن ها نوشته های مفیدی چون کتاب هایی چون مبلغان مسـیحی در ایران از صفویه تا انقلاب اسـلامی اثر ویدا همراز؛ «پژوهشـی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسـا در دوره قاجاریه اثر صـفورا برومند مبلغان آلمانی در ایران آنـدراس والـدبورگر، ترجمـۀ گروهی؛ تـاریخ میســـیون امریکـایی در ایران اثر جـان الـدر، ترجمه ســهیل آذری کتاب مســئله لازاریســت ها اثر جهانگیر قائم مقامی در دســترس است.*

به وضــوح در مورد اینکه در نهایت کار به یک یهودی و رهبر آن ها محول شــده اســت, نشــان می دهد اصــل ماجرا مســیحی کردن یهودیان نبوده اســت بلکه کوچ دادن آنها به فلسطین بوده است. مسیحی ها وقتی دیدند نمی توانند این سرزمین را بگیرند آن را به میدان جنگی بین یهودیان و مسلمانان تبدیل کردند.

مهم ترین گروه تبشــیری که از دوره قاجاریه در ایران مســتقر شد و تا پایان دوره پهلوی به فعالیت تبشیری در ایران ادامه داد, انجمن تبشیری کلیسا بود. شروع رسمی فعالیت این انجمن در ایران نتیجه فعالیت رابرت بروس Robert Bruce در ایران بود. رابرت بروس یک مبشــر ایرلندی از اعضــای کالج تثلیث دوبلین Trinity College Dublin بود که در ۲۵ ســالگی (۱۲۷۵ق / ۱۸۵۸م) به عنوان کشــیش دســت یافت و برای تبشــیر به هندوستان اعزام شد. در ادامه برای تکمیل زبان فارسی و اصلاح ترجمه انجیل مربوط به هنری مارتین تصمیم گرفت به ایران بیاید و موافقت انجمن تبشیری کلیسا را در این زمینه به دســت آورد و در ســال ۱۲۸۶ (۱۸۶۹م) به عنوان تنها نماینده انگلیســی دولت انگلســـتان در جلفای اصـــفهان مســـتقر شـــد و شـــروع به فعالیت کرد؛ *آرمان رشـــدی، سرگذشت مسیحیت در ایران ایلام ،انگلستان ۲۰۰۶م، نسخه الکترونی، ص ۱۲۶ _۱۲۵.*

از آنجا که ورود بروس و همسرش به اصفهان مقارن, با بروز قحطی در ایران و شیوع و با در اصــفهان بود, بروس با اســتفاده از منابع مالی که در اختیار داشــت مشــارکت در امور خیریه و رســیدگی به قحطی زدگان و مبتلایان به وبا را به عنوان فرصـــتی برای معرفی انجمن تبشــیری کلیســا به مردم اصفهان مغتنم شــمرد. او حدود هفت هزار نفر را که دو هزار نفر آن ها ارمنی بودند, تحت پوشش کمک های غذایی و دارویی قرار داد.

هزینه نگهداری و رسیدگی این افراد را بروس و برخی حامیان فعالیت های تبشیری در انگلیس و اروپا تأمین می کردند، که در این بین می توان به سـر هنری روالینسـن Sir Henry Rawlinson, کلنل هیگ Colonel Haigh کارگزار دولت انگلیس در کلکته هندوستان, کشیش هاس Hass از اعضای انجمن تبشیری آلمانی بازل و از همه مهمتر سـر موزس مونتـه فیوره Sir Moses Montefiore رهبر یهودیـان انگلیس و از پیشگامان صهیونیسم اشاره کرد.

پس از شش سال اقامت و فعالیت بروس در ایران, که ثمره آن تأسیس یک یتیم خانه و یک هنرسـتان و یک مدرسـه کوچک ویژه ارمنه در جلفا بود, انجمن تبشـیری کلیسـا متقاعد شـد, ایران را به عنوان یکی از پایگاه های رسـمی تبشـیری انجمن به رسـمیت بشناسد و بدین ترتیب در تابستان سال ۱۲۹۱ (۱۸۷۵م) اولین هیأت انجمن تبشیری کلیسا به طور رسمی کار خود را در ایران شروع کرد. *صفورا برومند پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسـا در دوره قاجاریه ص ۱۳۶ ۱۴۱؛ ویدا همراز مبلغان مسـیحی در ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی، ص ۱۱۵-۱۱۷.*

محدوده تبشیری این انجمن, مرکز و جنوب ایران بود و این امر مبتنی بر تصمیمی بود که مبشـران وابسـته به این انجمن و مبشـران پرسـبیترین آمریکایی که در مجمعی در سـال ۱۳۱۳ (۱۸۹۵م) اتخاذ کرده بودند. این مجمع که احتمال دارد سـیزدهمین کنفرانس سـالانه هیأت های تبشـیری باشـد, که در تهران برگزار شـد, مقرر کرد حوزه فعالیت مبشـران انگلیسـی آمریکایی با توجه به مدار ۳۴ درجه جغرافیایی به دو قسـمت شـمالی و جنوبی تقسـیم شـود. بر این اسـاس مناطق واقع در شـمال این مدار محل فعالیت مبشـران آمریکایی و مناطق واقع در جنوب مدار ۳۴ درجه در حیطه فعالیت مبشـران انگلیسـی اختصـاص یافت. به نظر می رسد این گونه تقسـیم بندی حیطه های

فعالیت تبشیری, بر اساس سابقه حضور این گروه ها در مناطق ایران باشد؛ چرا که مبشران آمریکایی از بدو ورود به ایران اوائل قرن سیزدهم در مناطق شمالی و شمال غربی ایرانی چون آذربایجان, کردستان, همدان و مشهد میان نسطوریان مستقر شدند. در حالی که فعالیت مبشران انگلیس اغلب میان ارامنه و یهودیان ایران متمرکز بود, که گروه قابل توجهی از آن ها در نواحی جنوب مدار ۳۴ درجه سکنی داشتند.

رابرت بروس در جلفا که اولین مرکز رسمی این انجمن بود زمینی را خرید و بنایی ساده در آن ساخت و یکی از لتاق های آن را تبدیل به محل عبادت کرد. بروس در ادامه با خرید زمینی در عباس آباد اصفهان (خارج جلفا) کلیسا کوچکی در آن احداث کرد که با شیشه های رنگی زیبا و نقاشیهای مذهبی تزیین شده بود و تصاویر قدیسان مسیحی بر در و دیوار آن خودنمایی می کرد. چنانچه آقا و خانم پلاکت با استقرار در کرمان کلیسایی در آنجا ایجاد کردند در شیراز نیز انگلیسی ها چند کلیسا ساختند که کلیسای شمعون (غیور شیراز) و کلیساهای تجلیل مسیح در قلات (حومه شیراز) و کلیسای «ظهور مسیح» در مسیر بوشهر از جمله آن بود.

در ادامه با گسترش فعالیت های این انجمن به اصفهان، مدارس و مراکز آموزشی چون «استوارت مموریال کالج» (یادمان خاندان سلطنتی انگلستان) و «دبیرستان بهشت آیین» آن نیز تأسیس شد. این مدارس تا اواسط جنگ بین الملل اول در ۱۳۳۱۳۲۲ قمری به فعالیت خود در اصفهان ادامه دادند، تا اینکه با ورود نیروهای روسی به این شهر مدارس برای مدتی تعطیل شدند و سپس کار خود را از سر گرفتند.

از نکات مهم دیگری که باید به آن توجه داشت این است که در سال ۱۹۱۳ ایران به عنوان یک منطقه اسقفی مستقل, در کلیسای انگلستان شناخته شد و اسقف استیلمن

Stillman مسئولیت اداره آن را به عهده گرفت. یعنی از بطن فعالیت های این گروه در این سال, کلیسای انگلیکن ایران به وجود آمد که به کلیسای اسقفی معروف شد. *آرمان رشدی, سرگذشت مسیحیت در ایران, ص۱۲۶.*

مبشران آمریکایی

مبشـــران آمریکایی از جمله پیش قراولان فعالیت های تبشـــیری در ایران دوره قاجار هســتند. میسـیونرهای آمریکایی از طرف انجمن آمریکایی اعزام مبشـر به خارج, به ایران فرسـتاده شـدند. این انجمن در ۲۹ ژوئن ۱۸۱۰ (۲۶ جمادی الاولی ۱۲۲۵) با نام انجمن اعزام مبشـــر به خارج Board of Commissioners for Foreign Missions تأســیس شــد و در همان ســال نام آن به انجمن آمریکایی اعزام مبشــر به خارج تغییر یافت. حمید حاجیان پور و موسی خاموشی, *میسیونریهای آمریکایی و فعالیت در میان نسطوریان ارومیه و روستاهای اطراف آن*, مجله جستارهای تاریخی , پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی, دوره هفتم , شماره دوم, پاییز و زمستان ۱۳۹۵ , ص۲۳.

اگرچه ورود اولین گروه تبشـیری آمریکایی به ایران در ســال ۱۸۳۴ (۱۲۵۰ق) اتفاق افتاد اما قبل از آن در ســال ۱۸۳۰ (۱۲۴۵ق) از سـوی انجمن آمریکایی اعزام مبشــر به خارج دو نفر به نام های الی اسمیت Elli Smith و دوایـــــت H.G. Dwight بـــه ایران آمدند. قبـل از این تـاریخ نیز مریک J.L. Merrick برای تحقیق پیرامون امکان شـروع خدمات تبشـیری به ایران فرســتاده شـد. جان الدر, *تاریخ میسیون آمریکایی در ایران*, ترجمه سهیل آذری, ص۲.

تبریز

فعالیت تبشـــیری در تبریز تقریباً از ســـال ۱۸۶۳ با تشـــکیل بنگاهی برای توزیع کتاب مقدس آغاز شد و گه گاهی مبشران آمریکایی و مسیحیان مقیم ارومیه به آنجا سرکشی می کردند. اما فعالیت دائمی میسیون در تبریز با ورود آقا و خانم پطر ایستون و دوشیزه ماری جوت در سال ۱۸۷۳ آغاز شد. در ادامه نیز چهار مبشر دیگر به آنان پیوستند. بر

اثر فعالیت های تبشیری که از قبل در این شهر صورت گرفته بود کمی پس از تأسیس مرکز میسیون در تبریز, کلیسای انجیلی در این شهر به وجود آمد. *جان الدر , تاریخ میسیون آمریکایی در ایران, ترجمه سهیل آذری, ص ۴۵-۶۱.*

با گسترش فعالیت مبشران آمریکایی, مردم مسلمان تبریز به مخالفت شدید با آنان پرداختند. در این زمان روابط سیاسی میان ایران و آمریکا برقرار شد و ساموئل گرین بنجامین به عنوان اولین وزیر مختار آمریکا در ایران مستقر شد. تظاهرات مردم تبریز علیه مبشران آمریکایی موجب شد حاکم آذربایجان, مظفرالدین میرزای ولیعهد نامه ای به بنجامین بنویسد و خواستار خروج مبشران آمریکایی از تبریز شود. مبشران ابتدا در مقابل نصایح بنجامین مقاومت کردند و به کار خود ادامه دارند، اما سرانجام ناچار به تعطیلی مدرسه شان در تبریز شدند. اما چند سال بعد مبشران آمریکایی فعالیت خود را در شهر با احداث کلیسایی توسعه دادند. مراسم افتتاحیه کلیسای جدید بار دیگر هیجان عمومی را برانگیخت. توزیع اعلامیه هایی به امضای میرزاحسن شیرازی مرجع شیعیان که به پروتستان، اخطار کرده بود، دست از تبشیر بردارند و شهر را ترک کنند, همراه با شیوع وبای مهلک در تبریز، موجب شد, مردم خواستار خروج مبشران از شهر شوند. در سال های بعد، فعالیت میسیونرهای آمریکایی در تبریز در پوشش امور پزشکی و خیریه ادامه یافت.

رشت

یکی دیگر از شهرهایی که مبشران کلیسای انجیلی آمریکایی در آنجا کلیسا دایر کرده و به تبشیر در عهد قاجار پرداختند شهر رشت بود. آغاز تبشیر در رشت توسط مبشران تهرانی بود که در حدود سال های ۱۸۷۵ به آنجا رفت و آمد داشتند از سال ۱۸۷۵ دو

جوان مبشر تهرانی, در رشت آموزشگاهی تأسیس کردند و خانه شخصی به نام زهراب محلی برای مجالس مذهبی و موعظه تبدیل شده بود. کلیسای انجیلی رشت در پاییز سال ۱۸۸۳ با کوشش آقای لازار، نخستین معلم مسیحی در تهران گشایش یافت. در ادامه با اعزام چند مبشر آمریکایی فعالیت های آموزشی برای ارامنه و سپس مسلمانان شروع شد و آن ها دو مدرسه برای دختران و پسران دایر کردند. *جان الدر , تاریخ میسیون آمریکایی در ایران, ترجمه سهیل آذری, ص۷۰-۷۱.*

نکته مهم تصمیم گیران مراکز تبشیری آمریکایی با توجه به دستاوردهای مبشرانی که از سابق در ایران فعالیت کرده بودند, به این نتیجه رسیدند که امکان نفوذ و جذب ایرانیان به صورت مستقیم وجود ندارد. علاوه بر اینکه تبشیر مخالفت ایرانیان اعم از مسلمان و مسیحی را به همراه دارد، از سوی دیگر وضعیت اقتصادی و آموزشی و درمانی ایرانیان در عصر قاجار بسیار وخیم بود؛ بر این اساس تصمیم گرفتند علاوه بر تبشیر مستقیم، در پس کارهای بشر دوستانه و خیرخواهانه, فعالیت های تبشیری خود را دنبال کنند. به همین دلیل فعالیت های مبشران آمریکایی را می توان به صورت کلی در فعالیت های زیر دسته بندی کرد:

الف: فعالیت های آموزشی

برپا کردن مراکز و مدارس آموزشی نخستین فعالیت تبشیری بود, که مبشران از پرکینز گرفته تا دیگر مبشران و گروه های تبشیری به هرجا که قدم می گذاشتند، پیگیر آن بودند. اولین مدرسه مبشران آمریکایی در ایران سال ۱۸۳۶ (۱۲۵۱ق) در ارومیه افتتاح شد و فعالیت آن ها در این زمینه در ایران ۱۰۶ سال به طول انجامید. *جان الدر , تاریخ میسیون آمریکایی در ایران, ترجمه سهیل آذری, ص۹۱.*

هدف اصلی از تشکیل مراکز آموزشی توسط مبشران، جذب آموزش و اعزام مبشران جدید بوده است. به عبارت دیگر، در این مدارس دانش آموزان ضمن فراگیری دروس متعدد, آموزه های دینی اخلاقی مسیحیت را به صورت غیر مستقیم و گاه مستقیم فراگرفته و در وهله نخست به خانواده های خود و در ادامه به جامعه منتقل کردند.

این دانش آموزان از طبقات مختلف اجتماعی اشراف زادگان، طبقات متوسط، کودکان یتیم و تهیدستان می باشند و در هر مدرسه ای تعدادی از شاگردان به طور طبیعی و جدی جذب تعالیم آموزگاران خود شده و به ادامه راه آنان علاقمند می شوند و گاه با وارد شدن به دانشگاه های تبشیری, به مبشران جدید تبدیل می شوند که آشنایی شان با زبان و فرهنگ بومی بزرگ محسوب می گردد.

بیشتر مبشران در کشورهای اسلامی عقیده داشتند, مدارس میسیونری دروازه های تمدن نوین غربی را به روی دانش آموزان می گشاید و آنان را از شیوه زندگی شرقی ناراضی می کند و این نارضایتی به تدریج تمایل به روی گرداندن از وضعیت خود به سوی تمدن غربی را موجب خواهد شد. *بنجامین ،شوادران ،خاورمیانه نفت و قدرتهای بزرگ ترجمه عبدالحسین شریفیان، ص۳.*

از جمله فعالیت های یحی دولت آبادی که یک ازلی بابی بود نیز در ایران همین کار بوده است و او عضو انجمن میکده است که جلوتر آن را بیان می کنیم.

بر این اساس ما شاهد آن هستیم در اوائل قرن بیستم مبشران کاتولیک و پروتستان بیش از ۳۰۱۸۵ مدرسه ابتدایی در جهان اسلام دایر کرده اند. *عبدالامیر الارشدی، الاسلام و دسائس الاستعمار، ص ۴۴.*

از سال ۱۸۳۶م (۱۲۵۱ق) که مبشران آمریکایی اولین مدرسه خود را در ارومیه تأسیس کردند. در سـال ۱۸۹۵ تعداد مدارس آن ها به ۱۱۷ باب مدرسـه و ۲۴۱۰ نفر شـاگرد رسـید. علاوه بر نسـطوریان ارامنه و مسـلمانان نیز در این مدارس مشـغول به تحصـیل شدند. *جان الدر, تاریخ میسیون امریکایی در ایران ترجمه سهیل ،آذری، ص۲۲.*

در این مدارس تعلیم آموزه های مسـیحیت پروتسـتان، جزء برنامه های رسـمی آن ها بود و با توجه به جذب دانش آموزان ارمنی و گاه مسـلمان، این امر مورد اعتراض ارامنه و مسـلمانان قرار می گرفت و گاه نیز با دخالت حکومت وقت به تعطیلی می کشـید اما بعد از مدتی دوباره مشـغول به کار می شـدند. مثل آنچه که نسـبت به مدرسـه دخترانه آمریکایی ایران بیت یئل در تهران اتفاق افتاد. که بنابر دسـتور مظفرالدین شـاه مبنی بر ممنوعیت تحصـیل دختران مسلمان در مدارس میسیونری, دختران مسلمان از مدرسه خارج شـدند. با این حال مقامات دولتی به زودی این فرمان را به فراموشـی سـپردند و دختران مسلمان بار دیگر به مدرسه آمریکایی بازگشتند. *ویدا ،همراز مبلغان مسیحی در ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی ص۱۹۵.*

ارامنه رشـت هم در پی تأسـیس مدرسـه آمریکایی در آن شـهر و جذب تعدادی زیاد دانش آموزان ارمنی در صدد برآمدند, با تأسیس مدارس مسـتقل و تقبل هزینه خوراک و لوازم تحصـیلی دانش آموزان از گرایش آن ها به مدارس آمریکایی و جلب کلیسـای انجیلی شـدن جلوگیری کنند, در تهران نیز ارامنه در جهت مقابله با مبشـران خارجی از جمله مبشران آمریکایی, مدرسه «هایگازیان» را در کوچه معیرالممالک تأسیس کردند.

مهمترین مراکز آموزشـی که مبشـران آمریکایی در ایران تأسـیس کردند و عنوان نقطه درخشان در کارنامه مبشران آمریکایی در غرب آسیا به حساب می آید، مدارس آموزشی

شهر تهران است. در سال ۱۸۷۳ (۱۲۹۰ق) جیمز باست دو باب مدرسه در امارت اتابک در خیابان لاله زار تأسیس کرد و چهارده سال بعد ناصرالدین شاه کلنگ مدرسه جدید آمریکایی را در خیابان قوام السلطنه تهران به زمین زد. این مدرسه بعد از چند سال در زمان مبشر آمریکایی ساموئل جردن در سال ۱۹۱۳ با اضافه شدن دوره دبیرستان به آن به محل کنونی دبیرستان البرز منتقل شد. مساحت این مدرسه ۱۵۰ هزار متر بود. سپس ۶۴ هزار متر دیگر به آن افزوده شد. بهای این زمین ها را حامیان مبشران ،آمریکایی مستر رولستون و خانم مور پرداختند. این گسترش مساحتی ادامه پیدا کرد و در سال ۱۳۰۰ اراضی دبیر رستان به حدود ۲۱۵ هزار متر مربع رسید. در سال ۱۳۰۸ دبیرستان البرز به کالج تبدیل شد و دوره پانزده ساله B.A (لیسانس یا کارشناسی فعلی)در آن تأسیس شد این کالج در رشته های شیمی، بیولوژی، اقتصاد، تعلیم و تربیت ،ادبیات فلسفه و علوم اجتماعی دانشجو می گرفت و تا زمان جنگ بین الملل حدود هفتصد نفر دانشجو در آن تحصیل می کردند.

در این مرکز آموزشی مبانی مسیحیت به طور جدی دنبال می شد و دانش آموزان موظف به آموختن آیات انجیل و سرودهای مذهبی مسیحی بودند. بر سر در کالج این جمله از انجیل یوحنا نوشته بود: «حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد» انجیل *یوحنا, ص ۳۲۸.*

حتی تعطیلات مدرسه تابع آموزهای مسیحی بود و جردن با تعطیلی مدرسه در روز جمعه مخالفت می کرد. *ویدا همراز, مبلغان مسیحی در ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی ص .۱۹۱-۱۹۳.*

با توجه به سـابقه طولانی و جایگاه این کالج عده زیادی از فرزندان اشـراف و حکومتیان در آن تحصـیل کردند دکتر جردن در این رابطه گوید: از آغاز قرن مدارس آمریکایی در ایران مورد حمایت مردم برجسـته مملکت بوده اسـت. پسـران شـاهزادگان خاندان های سلطنتی, پسر عموهای شاهان قبلی، تنها نوه شاه فعلی, پسران نخست وزیران و دیگر وزرای کابینه، اعضـای مجلس, رؤسـای قبایل اسـتانداران و.... پسـرانی که خواه درس خولنده یا نخولنده باشـند, جزو طبقه حاکمه آینده ایران خواهند بود، در زمره دانش آموزان این مدرسه هستند».

این پیش بینی دکتر جردن محقق شـده و خود وی در جایی دیگر گوید: تأثیر جامعه فارغ التحصیلان کالج البرز, در تحول و ترقی وضع زندگی جدید ملی ایران سال به سال آشکارتر می شود. یکی از شاگردان سابق این مدرسه از بدو مشروطیت تاکنون پیوسته مقام نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته و از برجسته ترین شخصیت های سیاسی و اقتصادی کشور بوده است. یکی دیگر پنج سال متوالی است که جوانترین عضو مجلس ایران می باشـد. وزیر فرهنگ، رئیس فعال دانشـکده پزشـکی فرماندار و رئیس شـهربانی ثروتمندترین ایللت ایران, معاون وزارت کشـور, مدیر انحصـار تریاک دولت,ی رئیس ضـرابخانه مدیر مالی و همچنین رئیس جریه راه آهن تازه سـاز ایران و صـدها نفر دیگر که امروز با سمت پزشک، حقوقدان، معلم، افسر، بازرگان، کارخانه دار و بانکدار به ایران خدمات صادقانه (؟؟؟) می کنند از فارغ التحصیلان کالج آمریکایی تهران می باشند»

علاوه بر مدرسه ای که برای پسران بود مدرسه ای نیز برای دختران تأسیس شد و نام آن را در ابتدا ایران بیت ئیل نهادند و در ادامه با گسـترش فعالیت آن در زمان مدیریت خانم جین دولیتل به کالج تبدیل شد. تا همپای کالج البرز پسرانه به فعالیت ادامه دهد. *خانم جین دولیتل بیش از ۴۵ سال در ایران به تبشیر مشغول بود.*

تا اینکه در سال ۱۳۱۹ این مدرسه همانند دیگر مراکز آموزشی تبشیری در ایران به دستور حکومت، به دولت ایران واگذار شد. با این حال خانم دولیتل ایران را ترک نکرد و با تشکیل کلاسهای آزاد آموزشی زبان انگلیسی به کار خود ادامه داد. تا اینکه در جنگ بین المللی دوم, شرایط برای تبدیل این کلاس های آزاد به یک کالج دخترانه فراهم شد. دولیتل به کمک دوستان آمریکایی و ایرانی خود که بیشتر آن ها عضو کانون فارغ التحصیلان مدرسه «ایران بیت ئیل» بودند، کالج دماوند یا مدرسه عالی ترجمه را بنیاد نهاد این مدرسه عالی تا پیروزی انقلاب اسلامی به وسیله هیأت امنای بین المللی مستقل اداره می شد. این مدرسه عالی بعد از انقلاب هم تا انقلاب فرهنگی به کار خود ادامه داد و بعد از آن تعطیل شد, تا اینکه در سال ۱۳۶۷ تمامی ساختمان های آن به دانشگاه علامه طباطبایی واگذار شد.

در سال ۱۸۴۹ (۱۲۶۵ق) مبشران آمریکایی, نشریه تبشیری «شعاع روشنایی» (زهریرادی باهرا) را به زبان آشوری منتشر کردند. این مجله تا پایان جنگ بین الملل اول در سال ۱۹۱۷ (۱۳۳۶ق) منتشر شد. این نشریه از نظر سال انتشار دومین نشریه ولی از نظر چاپ شدنش با حروف سربی, نخستین روزنامه ایران و آشوری های جهان محسوب می شود. *عماد الدین فیاضی و هادی جوادی, تاریخچه ای از فعالیت های آموزشی و فرهنگی مبشران آمریکایی در ایران در دوره قاجار, مجله پیام بهارستان, شماره ۱۱, بهار ۱۳۹۰, ص۵۶۷.*

مبشران پرسبیترین آمریکایی در سال ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ق) با مدیریت خانم جین دولیتل و خانم بویس مجله ای ویژه بانوان به نام «عالم نسوان» منتشر کردند. این مجله هر بار با تعداد ۱۲۰۰ نسخه چاپ شده و به هشتاد شهر در ایران ارسال می شد. این مجله در ۸۲ شماره به مدت سیزده سال منتشر شد. مدارس تبشیری دانش آموزان هم به انتشار

نشـریات زیر نظر مبشـران اقدام کردند. مثلاً در کالج البرز مجله «ادب» چاپ می شـد. اولین شماره ادب در سال ۱۲۹۹ و در ۳۲ صفحه خشـتی با حروف سربی چاپ شد. از سـال چهارم انتشـار نام آن به «فردوس» تغییر یافت و تا پایان جنگ بین الملل دوم با این نام منتشر شد.

چنانچه جان الدر, مبشـر دوران قاجار, به آن اشـاره می کند، اگرچه تبشـیر مبشـران انجیلی آمریکایی به نسـطوریان محدود نبود، بلکه شامل دیگر گروه های مسـیحی چون ارامنه یهودیان و مسـلمانان هم بود، اما به صـورت رسـمی هیأت مرکزی میسـیون در آمریکا بعد از مرگ پرکینز تصمیم می گیرد که دامنه فعالیت های تبشـیری این کلیسا گسـترده شـود و ارامنه و مسـلمانان را هم در برگیرد جان الدر در این رابطه می نویسـد: «همزمان با مرگ پرکینز هیأت مرکزی میسـیون در آمریکا, تصـمیمات ذیل را درباره ایران اتخاذ نمود: اکثر نسـطوری های ایران به اسـتثنای عده قلیلی از آن ها تاکنون پیام مسـیحیت را شـنیده اند. به این جهت میسـیون احساس می کند موقع آن رسـیده است که مژده انجیل را به ملل دیگر سـاکن ایران نیز برسـلند. چون از این تاریخ مأموریت میسـیونرها در ایران تغییر می کند. نام میسـیون آمریکایی در ایران نیز که تا به حال میسـیون برای نسـطوریان ایران خوانده می شد به «میسـیون آمریکایی در ایران» مبدل می شود».

مبشران آلمانی

گروه دیگر از مبشران مسیحی که در دوران قاجار وارد ایران شدند، مبشران پروتستان عضو انجمن بازل بودند. میسیون بازل اولین انجمن پروتستان بود که کار خود را در ایران شروع کرد و از هیأت های انگلیسی و آمریکایی از نظر زمانی مقدم بود.

مبشران آلمانی در دو مرحله وارد ایران شدند مرحله نخست با آمدن مبشر معروف کارل گوتلیب فاندر Karl Gottlieb Pfander در سال ۱۸۳۳ به ایران آغاز شد. فاندر در فاصله ۱۸۳۲ - ۱۸۳۳ به مدت چند ماه در شهر تبریز به سر برد و به جمع آوری اطلاعات که برای آغاز کار میسیونرها در ایران ضروری بود، پرداخت و این اطلاعات را در اختیار کمیته میسیونری بازل قرار داد و کمیته با طرح اجرایی که وی تهیه کرد و گزارش های دیگر اساس کار میسیونری ایران را در سال ۱۸۳۳ (۱۲۴۶ق) پی ریزی نمود. *آندراس والدبورگر مبلغان آلمانی در ایران, ترجمه علی رحمانی حسین رضوی و لادن مختاری، ص۵۳.*

فاندر در همان سال وارد تبریز شد و طرح ساخت مدرسه ای را ارائه کرد. او در تبریز همواره خود را معلم معرفی می کرد نه کشیش, تا با مخالفت ها مواجهه نشود. او صدها مقاله و جزوه تبلیغی درباره مسیحیت در شهر پخش کرد و همین امر مخالفت روحانیون تبریز را به همراه داشت علاوه بر فاندر کریستف فریدریش هاس در سال ۱۸۳۲ و کریستیان گوتیب هورنله در سال ۱۸۳۴ وارد تبریز شدند و به امر تبشیر پرداختند. *آندراس والدبورگر مبلغان آلمانی در ایران, ترجمه علی رحمانی حسین رضوی و لادن مختاری، ص۹۱-۹۶.*

مرحله اول تبشیر انجمن بازل در ایران به علت شکست در امر تبشیر پاییز سال ۱۸۳۶ (۱۲۴۹ق) پایان پذیرفت و این انجمن پایان تبشیر ایران را در این سال اعلام کرد.

پس از اعلام این تصمیم مبشران بازلی مقیم ایران، ابتدا تصمیم گرفتند به خدمت مبشران پرسبیترین آمریکایی مستقر در ارومیه در آیند، ولی در نهایت پس از خروج از ایران, به انجمن تبلیغی کلیسا C.M.S پیوستند. ولی چند سال بعد گروه های دیگری از آلمان به ایران آمدند و در خوی, سلماس, اصفهان و ارومیه مدارس و بیمارستان هایی دایر کردند.به این ترتیب دومین دورهٔ فعالیت تبشیری آلمانی ها در ایران با حضور میسیون آلمانی خاورمیانه شکل گرفت اما بر اثر درگیری و ناآرامی های مرزی فعالیت آن ها تحت الشعاع قرار گرفت و حتی در هنگامه جنگ بین الملل اول, به علت نفوذ روسیه به خاک ایران, پرورشگاه آن ها در خوی تعطیل شد و دوشیزه هارناک مدیر پرورشگاه از ترس اسارت به تهران گریخت و کلیسای گوگ تپه نیز تعطیل شد. انجمن آلمانی خیریه نسطوریان ایران در ارومیه همچنین به علت مهاجرت کشیش وندت به همین سرنوشت دچار شد.

مبشران ارتدوکس روسی در دوره قاجاریه

آنچه که گذشــت مربوط به فعالیت های تبشــیری گروه های پروتســتان در ایران عصــر قاجاریه بود. اما علاوه بر پروتســـتان ها ارتدوکس ها هم در این دوران در ایران فعالیت تبشیری داشتند که به آن ها اشاره می شود.

کلیسـای ارتدوکس روسـیه در قلمرو روبه گسـترش دولت روسـیه در قرن هجده و نوزده توسعه یافت و دولت روسیه این کلیسا را عاملی برای وحدت جلو داد و از کلیسـای ملی خود در حیطه امور تبشیری حمایت بیشتری کرد. دولت روسیه در اثر سیاست های که در پیش گرفته بود، منطقه قفقاز را به مرکز تبشـیری مسـیحی برای گروه های مختلف مســیحی قرار داد و به همین دلیل ســال ها, قفقاز مرکز اســتقرار مبشــران فرقه های گوناگون اروپایی بود. در نتیجه قفقاز به دروازه ورود مبشــران و اقلام تبشــیری به ایران تبدیل شد.

فعالیت پراکنده مبشـران ارتدوکس روسـی از سـال ۱۸۶۳ (۱۲۸۰ق) در ایران شـروع شـد، اما فعالیت جدی و منسـجم آن ها در حدود سـال های ۱۸۹۷ (۱۳۱۵ق) در ایران آغاز شـد. مراکز اصـلی فعالیت ارتدوکس در ایران آذربایجان و به ویژه شـهر ارومیه بود. *ویدا همراز مبلغان مسیحی در ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی، ص۱۵۳.*

حضـور مبشـران ارتدوکس روسـی در آذربایجان با مخالفت هایی همراه بود، از سـویی مبشران فرانسوی و آمریکایی این حضور را برنمی تافتند و به مخالفت و کارشکنی با آن ها می پرداختند و از ســوی دیگر مخالفت شــدید خلیفه اعظم ارامنه و دیگر رهبران مسـیحی ایران را برانگیخت. بر اسـاس قوانین کلیسـای ارمنی هنگام تغییر دین یکی از کشـیشـان، موقوفات کلیسـا و اموال آن که در اختیار کشـیش بود, به خلیفه گری ارامنه

عودت داده می شــد، ولی ارتدوکس ها در چنین مواردی پس از تغییر دین کشــیشــان ارمنی، ادعا می کردند کلیسا و اموال آن متعلق به کلیسای ارتدوکس روسی است.

فعالیت های ارتدوکس در ایران بیشتر رنگ و بوی سیاسی داشت؛ مثلاً وعده یافتن کار در روسـیه و صـدور مجوز مهاجرت از شـگردهای مبشـران ارتدوکس در جلب مسـیحیان بومی ایران بود. یا بعد از جنگ بین الملل اول که درگیری میان ســپاهیان روســیه و عثمانی در گرفت و موجب فرار عده زیادی از آشـوریان و ارامنه از مقابل سـپاه عثمانی و پناه آوردن آن ها به خاک ایران شــد, مبشــران ارتدوکس این فراریان را به مهاجرت تشویق می کردند.

فعالیت مبشــران ارتدوکس روســی تا ســال ۱۹۲۱ (۱۳۳۹ق) ادامه پیدا کرد و از این تاریخ به بعد بر اســاس قرداد امضــاء شـده, میان ایران و دولت جدید ســوسـیالیســتی شوروی، از مبشران ارتدوکس در ایران خلع ید شد.

مبشران کاتولیک در دوره قاجار

کاتولیک ها که در دوره صفویه پایگاه های مهمـــی بـــرای تبشیر در ایــــران داشتند، به علت شـرایط سـیاسـی و اجتماعی ایران پس از سـقوط صـفویه پراکنده شـدند و ایران از کانون توجه واتیکان و مراکز تبشــیری کاتولیک دور شـــد. تا اینکه در ســـال ۱۸۳۸ (۱۲۵۴ق) با مشــاهده ورود مبشــران پروتســتان آمریکایی آلمانی و انگلیســی به ایران تصـمیم گرفتند دوباره به ایران باز گردند و فعالیت های تبشـیری خود را از سـرگیرند. دوره جدید فعالیت کاتولیک ها در ایران توسـط گروه های لازاریسـت, ژزوئیت, خواهران نیکوکار و کار ملی ها بودند که بیشـتر آن ها ملیت فرانسـوی داشـتند. *ابوالحسـن غفاری، تاریخ روابط ایران و فرانسـه از ترور ناصـرالدین شـاه تا جنگ جهانی اول (۱۳۱۳-۱۳۳۳ه ق)، ص۱۳۱-۱۳۳.*

فعالیت کاتولیک ها در ایران عصــر قاجاریه دارای فراز و فرودهای فراوانی بود، و این امر از سویی برآمده از رقابت ها و حسادت های فرقه های پروتستان و ارتدوکس و مناقشات داخلی بود و از سـوی دیگر معلول شـرایط سـیاسـی - اجتماعی ایران و نظرات حاکمان سیاسی ایران بود. *ابوالحسن غفاری، تاریخ روابط ایران و فرانسه از ترور ناصرالدین شاه تا جنگ جهانی اول (۱۳۱۳-۱۳۳۳ه ق)، ص۱۳۶-۱۴۹.*

کشـورهای روسـیه و انگلیس که حامی مبشـران ارتدوکس و پروتسـتان در ایران بودند, از قدرت گرفتن و نزدیک به حکومت شـدن کاتولیک های فرانسـوی در ایران نگران بودند. به همین دلیل مشـکلاتی را برای مبشـران کاتولیک فرانسـوی ایجاد می کردند. در نتیجه در مقاطعی هم فعالیت مبشـران کاتولیک تا سـرحد تعطیلی پیش رفت؛ ولی با این حال مبشران کاتولیک به فعالیت هایشان ادامه دادند.

«بلومهارت» که یکی از مبشران و تصمیم گیران مبشران آلمانی در شرق و در ایران بود. بعد از مدتی فعالیت مبشـــران بازل در ایران طی نامه ای به مبشـــران این گروه در ایران اعلام کرد, به دلیل عدم موفقیت و تعیین هدفی که به لحاظ ماهیتی غریب اســـت, به کار میسیون خاتمه داد. بلومهارت بازرس مبشران بازل بود.

به نظر بلومهارت کار میسـیون ایران نسـبت به هدفی که برای آن تعیین شـده بود، هیچ پیشرفتی نداشته است. مدرسه ارامنه طرح تبشیری کردها و نیز انجمن انگلیسی کـــه برای پشـتیبانی در تبریز در نظر گرفته شـده بود هیچ یک به مرحله شـکوفایی نرسـیده اند. او به مبشـــران نوشـــت «ما نمی توانیم بپذیریم که صـــرف تدریس در زمینه منطق, جغرافیا, تاریخ و مواد آموزشـی دیگر به شـکلی می تواند مسـلمانان را بیش از وضـعی که هم اکنون دارند و موقعیتی که پیش از ادامه این آموزشـــها داشـــته لند، آماده پذیرش مســـیحیت ســـازد». *آندراس وللدبورگر, مبلغان آلمانی در ایران, ترجمه علی رحمانی, حسین رضوی و لادن مختاری, ص ۱۷۷-۱۷۶.*

لرد کرزن Lord Curzon درباره نتایج تبشـــیر در این دوره چنین می نگارد «اکنون نظری به نتایج عملی از تمام این اقدامات عالی که همیشه هم آهنگ نبوده اند بیاندازیم. به نظر من مبشران در بین مسیحیان نسطوری کارهای قابل تحسینی کرده و می کنند به همین اندازه فعالیت های دکتر بروس در میان ارمنی های جلفا قابل سـتایش اسـت... ولی روی هم رفته هدف یک مأموریت مذهبی تبشـیر اسـت و یک مبشـر با شـوق و ذوق اگر نتواند موجب گرویدن افراد جدیدی به دیانت خود و ابقاء مؤمنـان قبلی شـــود, ناراحتی خواهد بود. بنابراین هرگاه معیار عملیات تبشـیری در ایران تعداد کسـانی باشـد که از اسلام به مسیحیت گرویده باشـند, بدون تأمل می گویم که صرف پول های کلان, کوشش های صادقانه و از خودگذشتگی های زیادی که در مورد این کشور به عمل آمده

نتیجه بسیار ناچیزی در بر داشته است. درست است بعضی از مسلمانان جوان, به وسیله مبشران مسیحی غسل تعمید داده شده اند ولی این امر را نباید فوری به منزله گرویدن این افراد به مسیحیت تلقی کرد؛ زیرا تعداد عمده ای از آنان به آیین پدرانشان بازگشته اند و من فکر نمی کنم از آن روز که هنری مارتین پا به شـــیراز گذاشـــت تا امروز حتی نیم دوجین از مســلمانان ایران واقعاً دیانت را پذیرفته باشــند. من شـخصـاً اغلب جویای این گونه اشخاص شده ام، ولی هیچگاه به یک مسلمان شده مسیحی برخورد نکرده ام. البته من افراد یتیم و رهاشده ای را که پدر و مادرشان مسلمان بوده و از دوران کودکی در مدرسه های مسیحی بزرگ شده اند را استثناء می کنم». *Lord Curzon Persia, vol.1. p.508*. *به نقل از موژان ،مؤمن نخستین روابط میسیونرهای مسیحی با جامعه های بابی و بهایی ترجمه کیومرث مظلومی ص۴.*

دلایل عدم موفقیت

دلایل این عدم موفقیت را می توان در عواملی چند پی گرفت.

نوع نگاه مبشران به شرقی ها و مسلمانان از جمله ایرانیان نادرست بود. آندراس والدبورگر در تحلیل علت عدم موفقیت مبشران آلمانی در ایران می گوید «بلومهارت بر مبنای این عقیده که تعالیم انجیل در جهان تثبیت خواهند شد و جهان نیز بر پایه اصول و مبادی آن منطبق خواهد شد، عالم کفار را وسیله ای برای تفهیم و روشن کردن مشروحی از عقاید ناب و تعصب آمیز تاریخی, یعنی گناه آلودگی جهان می دانست، به همین دلیل نیز مشاهدات و حقایق از نظر او فاقد هرگونه ارزش ذاتی بودند و در یک چارچوب از پیش تعیین شده جای می گرفتند.

از این رو میسیون بازل نیز با اعزام مبلغ به مشرق زمین به هیچ وجه قصد نداشت به طور اساسی و نظام مند با جهان اسلام درگیر شود. این میسیون قصد مذاکره نداشت, بلکه در پی امکاناتی برای تبلیغ بود. میسیون بازل خواست مسلمانان را تحت تعلیم مسیحیت قرار دهد و حتی در اندیشه این موضوع نبودند که مبلغان میسیون هم به تعالیم غنی و پرباری دست یابند. این میسیون با تمرکز بر نگرش جهانی مرکزیت اروپا که در آن زمان کاملاً بدیهی به نظر می رسید و با سلطه پیه تیسم که مذهب در آن حاکم بود، در صدد ارتباطی به مفهوم مشارکت و همکاری نبود, در حالی که کشمکش معنوی اسلام و مسیحیت اساساً چنین ارتباطی را می طلبید». *آندراس والدبورگر مبلغان آلمانی در ایران ترجمه علی رحمانی حسین رضوی و لادن مختاری، ص ۱۹۴-۱۹۵.*

به دلیل همین نوع نگاه آن ها به شـــرقیان و از جمله ایرانیان به مذاکره و گفت و گو نپرداختند, بلکه وارد میدان نبرد شـــده لند. چنانچه می توان این روحیه و روش را در کتاب میزان الحق فاندر به روشنی یافت. این کتاب نمونه بارزی از کشمکش میان اسلام و مســیحیت اســت. نویســنده با انتخاب برخی از معیارها که از نظر او باید در بردارنده مضمون برحق یک مذهب باشـند، درصدد است حقانیت مسیحیت را در برابر اسلام به اثبات برساند. در حقیقت نویسنده با اتخاذ موضع از قبل درصدد است با اسلام به مبارزه برخیزد, این نشـانگر این اسـت که مبشـران در انجام مذاکره و گفت و گوی دوســتانه و برقراری تفاهم ناتوان بودند. سر دنیس رایت Sir Denis Wright در رابطه با نوع نگاه مبشران انگلیسی می نویسد «در میان مبشران آدم هایی از همه قماش پیدا می شدند؛ بعضـــی تعلیم یافته و مؤدب بودند و برخی دیگر کاملاً فاقد ادب. بعضـــی دارای فکری وسیع و سهل گیر نسبت به عقاید دیگران و برخی دیگر یک تنگ نظر و متعصب همانند متعصب ترین مسـلمانان از نظر اجتماعی. سـعی مبشـران بر این بود که بیشـتر با خود باشند و به ایرانی ها و ارمنی ها بیشتر به نظر کودکانه می نگریستند که سزاوار ترحمند و محتاج به کمک و نه افرادی که با آن ها مسـاوی باشـند. آنچه که از آنان سـرمی زند شـاید بازتاب طرز فکر باور به برتری سـفیدپوسـتان بود. ولی این طرز تفکر چنگی به دل ایرانیان نمی زند. ایرانیان به این مبشــران با دید دشــمنی شــدید چون کافران مزاحم مینگرسـتند یا با چشـم اغماض و تحمل, چون آنان را افرادی بی آزار و با حسـن نیت اما از قاره ای و قماشـــی دیگر تلقی می کردند». *Denis Wright. The English a Mongst the Persians, p.199.* *بـه نقـل از موژان مؤمن نخســـتیـن روابط میسیونرهای مسیحی با جامعه های بابی و بهایی ص ۴-۵.*

طبیعی اســـت که این نوع نگاه به ایرانیان موجبات عدم اطمینان ایرانیان به آنان و در نتیجه عدم موفقیت فعالیت های مبشران در ایران عهد قاجاریه را فراهم کرد.

خانم ایدا فایفر از اهالی وین است که در سال ۱۸۴۸ از ارومیه دیـــــدن کرد. او درباره مبشـران آمریکایی مسـتقر در ارومیه چنین گزارش کرده است «خانه جامعه مبشـران در نقطه ای زیبا واقع است. خود خانه وسیع و به همه وسائل آسایش مجهز است به طوری که حس کردم در خانه شـخصـی ییلاقی مردمی متمول هسـتم و نه در زیر سـقف خانه پیروان ساده.... فکـر کـرده بـودم که مبشران آن چنان شوق و علاقه به مسیحی کردن غیر مؤمنان دارند که مانند حواریون مســـیح, کاملاً از راحتی و احتیاجات خود چشـــم پوشـیده اند و با آنان در زیر یک سـقف به سـر می برند و از یک کاسـه غذا می خورند و از این قبیل افســوس که این ها تصــاویری بود که من از خواندن کتاب ها در ذهن خود داشـتم؛ زیرا حقیقت چیز دیگری بود. زندگی مبشـران همانند افراد متمول اسـت, آن ها دارای خانه های زیبا و مجلل و مجهز به همه و وسـایل آسـایش هسـتند. روی مبل های راحت در حالی که زنانشان در کنار میز چای قرار دارند، تکیه می دهند و در همان حال اطفالشـــان به کیک و شـــیرینی ها آزادانه حمله می برند. در حقیقت فارغ از هر فکر و خیال, موقعیت آنان دل چسـب تر از بسـیاری از مردمان اسـت. کار آنان خیلی پرزحمت نیسـت ولی درآمدشـان صرف نظر از وضـعیت کشـورشـان مسلم و حتمی است. من فکر نمی کنم که به این طریق بتوان به آســـانی اطمینـان مردم بومی را جلب کرد. لباس خارجی و زندگی فاخر مبشـران باعث می شـود که مردم احسـاس کنند, مقام آنان بسـیار بالا است و این به جای اطمینان و محبت در مردم تولید واهمه می کند و موجب دوری آنان از مبشران می شود».

همان طور که در این گزارش آمده اســـت عدم وابســـتگی مبشـــران به اهالی محل تبشـیرشـان یکی دیگر از زمینه های جدایی از مردم بوده است؛ چرا که نیازهای آنان از اروپا و آمریکا تأمین می شـد و بابت آن هیچ نگرانی نداشـتند. همین جدایی باعث نوعی عدم تفاهم و همدلی شده بود و زمینه را برای عدم موفقیت مبشران آماده کرد.

نکته بسیار مهم, علاوه بر این اسلام عیسی مسیح را برحـــق مـــی شـــمـرد و ضـربه های مبشـران در از بین بردن ایمان اسـلامی, غیر مسـتقیم ضـربه به برحق بودن عیسی مسیح هم بود. به ایـــن علـــت مسلمانان در دژی محکـــم بـــه ســـر می بردند که مبشران را یارای نفوذ به آن نبود. این امر مورد تأیید مبشران همان عصر هم بوده است. یکی از مبشـــران عصـــر قاجاریه با اذعان به اینکه مبشـــران نمی توانند حتی به کمترین میزان دنیای اسلام را زیر سؤال ببرند, این وضع را به دریای خروشان تشبیه می کند که او بخواهد با چند تل شـــن آن را مهار سازد.

یکی دیگر از عوامل شکست مبشران در ایران عصر قاجاریه، اختلافات موجود بین گروه های مختلف آن ها بوده اســـت. بین خود مبشـــران اغلب به علت عدم توافق جدالی و جدایی وجود داشـــت و کاتولیک ها و پروتســـتان ها و ارتدوکس ها مرتباً فعالیت های یکدیگر را نفی می کردند. به گوشـه هایی از این اختلافات در صـفحات قبل اشـاره شـده اسـت. *موژان مؤمن نخسـتین روابط میسـیونرهای مسـیحی با جامعه های بابی و بهایی, ترجمه کیومرث مظلوم, ص ۳.*

مشخصه موج اول این فعالیت ها «کتاب آیینه حق نما» اثر کشیش جـــــــروم گزاویه است. که با عکس العمل گسترده علما, از جمله سیداحمد علوی روبرو شد. موج دوم به گروهی از مبشـران پروتسـتان تعلق دارد که به طور ویژه باید به راهب پروتسـتانی کارل

گوتلیب فاندر و هنری مارتین مبشـر انگلیسـی که مدتی کوتاه، اما پرفعالیت را در ایران به سـر برد اشـاره کرد. کتاب میزان الحق گوتلیب فاندر و فعالیت های هنری مارتین و حجم گسترده ردیه نویسی عالمان شیعی, می تواند مشخصه این موج باشد.

در نهایت می توان از فعالیت گسترده تبشیری کشیش دکتر کلر تیزدال Rew.W.St. clair Tisdall در اصـفهان در سـال های نخسـتین قرن بیسـتم به ویژه توزیع وسـیع «کتاب ینابیع الاسـلام» The Sources of Islam به عنوان موج سـوم یاد کرد. حیدر *عیوضـی, نمونه ای فاخر از گفت و گوی اسـلام و مسـیحیت, در ماهنامه الاسـلام، مجله هفت آسمان، سال چهاردهم شماره ۵۴ تابستان ۱۳۹۱، ص ۵۲-۵۱.*

انتشـار ینابیع الاسـلام واکنش هایی جدی از سـوی حوزه های علمیه، از نجف تا هند در پیداشـت. ده ها رسـاله و کتاب در پاسخ به کشـیش تیزدال نوشـته شـد. علاوه بر نگارش رسـاله ها و کتاب ها از جمله مهمترین اقداماتی که در طول تاریخ تشـیع بی سـابقه بود «تأسـیس انجمن صـفاخانه اصـفهان» در محله جلفا بود که به درخواسـت ،رکن ،الملک حاکم اصفهان و حمایت فقیه بیدار حاج آقا نورالله اصفهانی با هدف گفت و گوی اسـلام و مسیحیت شکل گرفت.

در این انجمن علمای شـیعه اصـفهان, با مبشـران مسـیحی که مهم ترین آن ها خود کشـیش تیزدال بود, به گفت و گو و مباحثه می پرداختند و این گفت و گو به صـورت ماهنامه «الاسلام» منتشر می شد.

هر چند نماینده اصلی مسلمانان در این گفت و گو ها محمدعلی حسنی ملقب به داعی الاسلام بود. اما تعدادی دیگر از علمای شهر اصفهان نیز در این گفت و گوها شرکت می کردند که حکایت از اهمیت این گفت و گوها دارد. براسـاس اطلاعیه ای که در شـمارهٔ

نهم از سال دوم در این ماهنامه درج شد، نمایندگان مسلمانان عبارت بودند از ۱. حکیم جهانگیرخان قشقایی؛ ۲ و ۳. میرزا محمد کلباسی و محمدرضا کلباسی از احفاد کلباسی بزرگ؛ ۴. حاج میرزا محمدرضا خوانساری ۵.حاج میرزا عبدالرحیم؛ ۶. حاج میرزا محمد جواد؛ ۷. عبدالحسین موسوی امام جمعه حسین آباد.

مسیحیان شرکت کننده در این گفت و گوها مبشران پروتستان بودند که متأسفانه تنها به هویت دو تن از آن ها اشاره شده است. نخست کشیش کلر تیزدال و دیگری شخصی به نام بنیامین بود که پس از دو سال شرکت در گفت و گوهای صفاخانه اصفهان به اسلام مشرف شد و اطلاعیه آن در شماره هشتم از سال دوم درج شد.

این مناظرات و گفت و گو اختصاص به علمای اصفهان نداشت، بلکه علمای دیگر شهرهای ایران نیز برحسب موقعیت, به این امر می پرداختند و از کیان اعتقادات و باورهای اسلامی دفاع می کردند که از جمله آن ها مباحثه و مناظره ملاعلی سمنانی (۱۲۴۳-۱۳۳۳ق) با پادری آمریکایی به نام ال. اف. اسلتین در سال ۱۳۰۵ در سمنان و مبشری دیگر با شیخ هادی نجم آبادی در تهران است.

یکی دیگر از عوامل شکست مبشران در ایران عهد قاجاریه این است که مسلمانان مبشران را یک دشمن تلقی می کردند. طبیعی است با یک چنین دیدی نسبت به آن ها امکان موفقیت مبشران به حداقل تقلیل می یابد. البته این نوع نگرش محصول سال ها فعالیت استعماری و استثماری کشورهای اروپایی و مسیحی با همکاری همین مبشران بوده است، نه برآمده از نوعی ضعف شخصیت و بددلی ایرانیان. به همین دلیل راه برای نفوذ مبشران تقریباً مسدود بود و مانعی جدی بر سر راه پیشرفت و تأثیرگذاری فعالیت های مبشران وجود داشت.

آندراس والدبورگر، مبشر مسیحی در این رابطه می نویسد «هاس بـــه ایـــــــن نتیجه رسید که به ندرت ممکن است یک مسلمان با روی باز نسبت به مسیحیت برخورد کند؛ زیرا عقاید تعصب آمیزی بر افکار مردم حاکم است که موجب می شود به هر فرنگی که قصد ترویج مسـیحیت را داشـته باشـد به چشـم یک دشـمن بنگرند؛ به عنوان مثال می توان به اقدام آزمایشی فاندر در سال ۱۸۳۲ اشاره کرد که به توزیع منابع آیین مسیحیت بـــیـــن مسلمانان شهر تبریز پرداخت و چنان توده گسترده مردم را به خشم آورد که مجبور شــد برای نجات جان خود از معرکه بگریزد. در این مورد و موارد دیگر روحانیون عامل اصلی تحریک مردم بودند».

ابزار های تبشیری و سیاست ها

شناخت سازمان ها و جریان های تبشیری بدون شناخت سیاست ها اقدامات و ابزارهای تبشیری ناقص و ابتر است. به همین دلیل لازم است که به این سیاست ها اقدامات و ابزارها پرداخته شود.

الف سیاست های تبشیری

با دقت در مجموعه فعالیت های تبشیری که در جریان است و با مطالعه آثار تبشیری و سخنان مبشران و اسناد تبشیری, سیاست های اصلی تبشیر در دوران معاصر به دست می آید. البته این بدین معنا نیست که این سیاست ها قبلا وجود نداشته یا در دراز مدت دستخوش تغییر و تحول نخواهد شد. درک درست سیاست های تبشیری کمک فراوانی در جهت برنامه ریزی و آمادگی جهت مقابله و خنثی سازی فعالیت های تبشیری می کند و مسلمانان و متفکران و حاکمان آنان را جهت برخورد صحیح و به موقع کمک می کند. ادامه به مهم ترین این سیاست ها اشاره می شود.

۱-جای گیری و نفوذ میان ملت ها

یکی از سیاست های اصلی و اولی مراکز و سازمان ها و گروه های تبشیری جای گیری و نفوذ میان ملت ها و کشورهای اسلامی است. در سند تبشیر شورای واتیکان دوم چنین آمده است کلیسا به منظور توانایی یافتن بر ارائه راز نجات و حیات ارائه شده توسط خداوند به همه مردم (ملت ها) باید خود را در این گروه ها جای دهد، به همان انگیزه ای که مسیح خود را برای اوضاع فرهنگی و اجتماعی معین این انسان ها متجسد کرد». *Walter M. Abbott, The Documents of Vatican II, p. 597.* .

شورای واتیکانی دوم، آخرین شورا از ۰۲۱ مجمع عمومی و فوق العاده کلیسای کاتولیک است که در قرن بیستم شکل گرفته است. این شورا که از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ به دستور پاپ در واتیکان تشکیل شد تغییرات مهمی را در حیات کلیسای کاتولیک موجب گردید.

به گمان مسیحیان همانطور که خدای پسر (عیسی) برای نجات انسان ها لباس جسمانیت به تن کرد و میان انسان ها ساکن شد و از این طریق توانست انسان ها را نجات دهد باید در زمینه تبشیر نیز چنین عمل کرد. باید به صورتی عمل کرد که بتوان میان امت ها و ملت ها نفوذ کرد و جای گرفت تا بتوان آنان را مسیحی کرد و این از طریق هماهنگ شدن با فرهنگ و عادات اجتماعی جامعه هدف صورت می گیرد چنانکه حضرت عیسی چنین عمل کرد. این خزعبلات , تعابیر و تاویل های صلیبیون است که چه چیزی را به چه چیزی ربط می دهند. حتی اگر عیسی , خدای متجسد شده بود, باز این تعبیر, احمقانه ترین تعبیر بود.

۲. نفوذ تدریجی

یکی دیگر از سیاست های تبشیر این است که نفوذ و جای گیری میان امت ها و ملت ها باید به صورت تدریجی صورت بگیرد. در حقیقت کلیسا بعد از تجربه طولانی ای که در امر تبشیر داشته است. به این نتیجه رسیده که بر اثر آگاهی امت ها و ملت ها دیگر نمی توان مثل سابق با آنان برخورد کرد، در نتیجه سیاست نفوذ تدریجی را در دستور کار تبشیری قرار دادند تا از این طریق بتوانند در جوامع و ملت ها نفوذ کنند و به اهداف تبشیری خود دست یابند. در سند تبشیری کلیسای کاتولیک آمده است کلیسا

نسـبت به افراد گروه ها و ملت ها به تدریج نزدیک می شـود و در آنان نفوذ می کند تا سرانجام آنان را در کمال نظام منسجم کاتولیکی می پذیرد.

۳. انعطاف پذیری سیاسی و فرهنگی

از جمله سیاست های اصلی تبشیر در دوران حاضر, تناسب و هماهنگی با فرهنگ های محلی جامعه هدف تبشـیری اسـت. مبشـران مسـیحی غربی در اثر تجربه به این نتیجه رسـیدند که یکی از عوامل عدم کامیابی آنان در دوره های گذشـته در مسـیحی سـازی مسلمانان, تفاوت فرهنگی و رفتارهای نادرست سیاسی آنان بود. همیشه مسلمانان آن ها را به چشم بیگانه، با فرهنگی متفاوت که درصدد استعمار و بهره کشی هستند, می دیدند. بر همین اسـاس آنان به این نتیجه رسـیدند که برای تغییر چنین دیدگاهی باید انعطاف به خرج دهند و با فرهنگ های جامعه هدف هماهنگ شـوند و از نظر سـیاسـی نیز بـا آنـان همراهی کننـد. در کنفرانس مهم بین المللی تبشـــیری کلورادو یکی از سخنرانان در این رابطه گوید که ما باید از ارتباط گذشـته خود با مسلمانان توبه کنیم و اگر این حقیقت را کتمان کنیم و ملاحظه نکنیم به پیش نخواهیم رفت. ما نمی توانیم از جرائمی که در جنگ های صـلیبی بر علیه مسـلمانان مرتکب شـده ایم، شـانه خالی کنیم و یا از آنچه صـهیونیسـت ها بر علیه فلسـطینیان صـورت می دهند، کناره بگیریم اعتقاد شـــایع میان مســـلمانان این اســـت که ما در جرم و جنایت گذشـــتگان و هم پیمانانمان شریک هستیم. شرایط چنین اقتضاء می کند کـه بـر طبق شروط مسلمانان عمل کنیم و نه بر طبق خواســـته هایمان. *دون ام مکوری, التنصـــیر خطه لغزو العالم الاسلامی, ص ۲۰۴-۲۰۵.*

در جهت هماهنگی فرهنگی مبشـــران لازم دیده اند که مراعات فرهنگ های دینی و بومی جامعه هدف را بکنند و تبشـــیر خود را در قلب این فرهنگ ها ارائه کنند. مثلاً برای برقراری ارتباط با عامه مسلمانان و در جهت هماهنگی با باورهای دینی مسلمانان, درصدد برآمدند جایگاه حضرت عیسی در قرآن را بیان کنند و از آموزه های شفاعت و بهشت که در فرهنگ اسلامی رایج است استفاده کنند و تبشیر خود را در این قالب ها ارائه می کنند؛ چون متوجه شـده اند تا وقتی که اعتماد مســلمانان را نتوانند به دسـت بیاورند, نمی توانند مفاهیم و باورهای تبشیری را منتقل کنند.

در این راسـتا مبشـران حتی به فرهنگ و باورهای فوکلور جامعه هدف نیز هماهنگ می شوند تا بتوانند به اهداف خود دست یابند.

کلیسای کاتولیک در رابطه با این سیاست چنین گوید «این وظیفه (تبشیر) که از طریق طبقه اسـقفان تحت جانشـینی پطرس و با دعاها و کمک کل کلیسـا انجام گرفت واحد اسـت و در همه مکان ها و شـرایط یکسـان اسـت. هر چند ممکن اسـت این وظیفه به صورت متفاوت و براساس شرایط انجام شود. از این رو تمایزهایی که در نشاط کلیسایی پیدا می شود، به سبب ماهیت درونی نفس تبشیر نیست, بلکه برحسب شرایطی است که در آن شـرایط این تبشـیر انجام می گیرد. این شـرایط به طور منظم گاهی اوقات به کلیسـا گاهی اوقات به مردم و یا گروه ها و یا مردانی که این تبشـیر متوجه آن هاسـت برمی گردد. اگر کلیسا شامل تمام وسایل نجات است, با این حال همیشه و بلافاصله نمی تواند همه آن ها را عملی کند. در عوض کلیسـا مراتبی را طی می کند تا طرح خدا را مبدل به یک واقعیت بســـازد». *Walter M. Abbott, The Documents of Vatican II, p. 597*.

در زمینه هماهنگی مبشـــران با جامعه هدف نیز تأکید دارند «باید تلاش شـــود که این الزامات مشترک آموزش روحانی - شامل امور روحانی و عملی که به وسیله شورا تعیین شـــده اند - با شـــیوه فکری و عملی با ملیت خاص خودشـــان ترکیب شـــوند. بنابراین به ذهنهای دانشـــجویان اجازه دهید تا در مطالعات فلســـفی و الهیاتی خود نقاط اشـــتراک میان سـنت ها و دین بومی خود از یک سـو و دین مسـیحیت از سـوی دیگر را ملاحظه کنند، به علاوه آموزش روحانی باید نیم نگاهی به نیازهای شـــبانی آن سـرزمین داشـــته باشد و دانشجویان باید هدف و روش فعالیت تبشیری کلیسا و شرایط خاص اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم خود را یاد بگیرند».

۴.استفاده از کلیساها و گروه های بومی

از دیگر سیاسـت های کلیسـا در تبشـیر, اسـتفاده از کلیسـاها و گروه ها و عناصر اسـت. کلیسـاهای غربی با توجه به تجربیات گذشـته شـان دریافتند که برای جای گیری و نفوذ در کشورها و ملت های دیگر لازم است از کلیساهایی که در این کشورها حضور دارند و از گروه ها و عناصـــر بـــومی آن استفاده کنند. به علت آشنایی و هماهنگی این عناصر با فرهنگ جامعه هدف و نزدیکی آنان با افراد و اعضـــای جامعه هدف به راحتی می توانند مفاهیم و آموزه های تبشـیری را منتقل کنند؛ برخلاف عناصر و اعضایی که خارج از آن فرهنگ و خاک و بوم هسـتند که به علت بیگانه بودن، مسـیر دشـواری در امر تبشـیر در پیش دارند. کلیسـای کاتولیک در این رابطه چنین مصـوب کرده اسـت «کلیسـا باید در این گروه ها از طریق فرزندانش یعنی کســـانی که در میان آن ها ســـاکن اند... حاضـــر باشند».Ibid, p. 598 .

ســموئیل زویمر, مبشــر معروف مســیحی که تمام عمرش را در این راه صــرف کرد در توصــیه به مبشــران می گوید «تبشــیر مســلمانان باید توســط یکی از رســولان که از خودشـان و در میان آنان اسـت صـورت بگیرد. برای اینکه باید درخت را یکی از اعضـای خودش قطع کند». *ا. ل. شاتلیه، الغارة علی العالم الاسلامی مساعد الیافی و محب الدین الخطیب، ص ۸۰.*

۵. تحریف و وارونه جلوه دادن اسلام

یکی دیگر از سیاست های جبهه تبشیری از قدیم الایام مشوه کردن چهره نورانی اسلام و تحریف آموزه ها و تاریخ آن است. تهمت هایی چون اینکه اسلام دین شمشیر است و در سـایه شـمشـیر گسـترش پیدا کرده اسـت یا نسـبت دروغ و شـهوت پرسـتی به پیامبر عظیم الشأن اسلام دادند، یا نادیده گرفتن حقوق زنان توسط اسلام, اخلاقی نبودن دین اسلام و ده ها تهمت و دروغ دیگر مواردی از این سیاست است. البته از این احمقانی که با چکش بر بیضـه های خودشـان زدند و اخته شـدند به دور نیسـت که چنین سـخنی را بگویند چرا که هم احمق هسـتند و هم عقده رابطه جنسـی دارند اما این تعابیر سـاخته معاویه ملعون است که در مورد پیامبر چنین سخنی را می گفت.

از قضــا آورده اند که روزی معاویه به حضــرت عقیل این ســخن را گفت که پیامبر شــما بسیار شـهوتی بود, حضرت مسلم نیز در پاسخ گفت که آری خداوند در هر طایفه ای را شـهوت را درون عده ای قرار داد. در طایفه ما در مردانمان گذاشت و در خانواده شما در زنانتان قرار داد!!! (مادر معاویه از زنان فاحشه پرچم دار ذات علام بود).

متأسـفانه این نوع تهمت ها و دروغ ها از اولین مواجهه کلیسـاهای غربی با اسـلام وجود داشــته و تا به امروز هم ادامه پیدا کرده اســت. در حقیقت کلیســاهای مســیحی با مشــوه

جلوه دادن اسلام و پیامبر عظیم الشأن و آن درصدد تخریب و از بین بردن آن و جایگزین کردن مسیحیت به جای آن هستند. البته خون ریز تاریخ ادیان همین مسیحی ها هستند.

۶. هدف وسیله را توجیح می کند

یکی دیگر از سیاست های گروه های تبشیری, این ایده ماکیاولیستی است که هدف وسیله را توجیه می کند. یعنی برای دستیابی به اهداف خود از هر وسیله ای استفاده می کنند و این امر تقریباً از دهه چهل قرن بیستم, به صورت علنی مورد تأکید رهبران تبشیر بوده است. در سال ۱۹۳۲ کتابی با عنوان «تفکر دوباره تبشیر» منتشر شده و در آن تأکید شده که باید تبشیر ادامه پیدا کند, ولی باید به علت تغییر عالم و دیدگاه ها, ابزارها و وسائل تبشیر تغییر یابد. یعنی مبشران برای اینکه بتوانند به اهدافشان دست یابند، باید آمادگی پذیرش دیدگاه ها و نظراتی که مخالف باورهای مسیحی است، را داشته باشند. مثلاً مسیحیان به زعم خودشان معتقد به توحید هستند ولی برای اینکه بتوانند در کسانی که چندگانه پرست هستند نفوذ کنند از سر تسامح بگویند که خدا به صورت ها و مظاهر مختلف ظاهر می شود و همچنین برای اینکه با دین هایی که مخالف مسیحیت هستند, همراهی صورت بگیرد، آموزه «مسیح پسر» را تأویل بکنند تا آن ها دست از مخالفت بردارند. همچنین مبشرانی که در مناطق و سرزمین هایی فعالیت می کنند که زیر نفوذ کمونیسم و سوسیالیست است, می توانند دیدگاه اشتراکی آن ها را بپذیرند و به دیدگاه لیبرالیستی حمله کنند تا از این طریق بتوانند راهی برای تبشیر بیابند اگرچه سوسیالیست ها دشمن مسیحیت هستند. *مصطفی خالدی و عمر فروخ, التبشیر و الاستعمار فی البلاد العربیه, ص۵۱-۵۲.*

البته این دروغ اســت چرا که کمونیســت های ســوســیالیســت ابتدا مســیحی بودند و کمونیست مسیحی چین ساخته همین تبشیری های انگلیسی است.

در طول تاریخ تبشـیر نیز ما شاهد به کارگیری همین سیاسـت از سـوی رهبران مراکز و گروهای تبشـیری هسـتیم. روزی چنان با اسـتعمار همراهی می کردند که نمی توانسـتی تفاوتی میان استعمارگران و گروه های تبشیری بیابی. در مراحل مختلف و در کشورهای مختلف از دیکتاتورترین دولت ها و حکومت ها حمایت می کردند و لب به اعتراض نمی گشودند.

رهبران و مبشـران که داعیه دار دین به اصـطلاح محبت هسـتند، قتل ها و کشـتارهای فراوان اســـتعماری را حمایت کرده و می کنند که نمونه بارز آن دعوت و رهبری جنگ های صلیبی است.

امروزه نیز در کشـور خودمان و دیگر کشـورهای اسلامی شاهد آن هسـتیم که گروه های تبشـــیری برای جذب جوانان دختر و پســـر از هیچ امری فروگذار نمی کنند و حتی از فساد فحشا و کمک می گیرند. همه این ها در راستای همین سیاست ماکیاولیستی قرار دارد که هدف وسـیله را توجیه می کند. *عبدالودود شـبلی, افیقوا ایها المسلمون, ص۸۹. مصطفی خالدی و عمر فروخ, التبشیر و الاستعمار فی البلاد العربیه, ص۱۹۸-۱۹۹.*

۷.نشر کتاب مقدس

انتشـــار و در دســـترس قرار دادن کتاب مقدس به هر صـــورتی که شـــده، یکی دیگر از سـیاسـت های کلان دسـتگاه تبشـیری است. در این راسـتا ترجمه های بسـیار زیادی از کتاب مقدس به زبان های گوناگون انجام گرفته است و سازمان های متعددی مخصوص

انتشار آن در سراسر جهان وجود دارد. از جمله آن ها انجمن کتب مقدسه است که در سال ۱۸۰۴ در لندن تأسیس شد و در بیشتر کشورهای مسیحی شعبه دارد.

کتاب مقدس حتی به زبان ها و گویش های محلی چون گیلکی یا لری و امثال آن برگردانده شده است و در دسترس است. سازمان های تبشیری سعی فراوانی می کنند که به هر صورتی شده کتاب مقدس را، چه کل آن یا بخش هایی از آن, چون اناجیل یا مزامیر و امثال آن را به دست انسان ها برسانند. *دون ام. مکوری، التنصیر خطة لغزو العالم الاسلامی، ص ۵۲۴.*

اقدامات تبشیری

رهبران کلیسا سازمان ها و نهادهای تبشیری به منظور اجرایی شدن سیاست های تبشیر اقدامات مختلفی را به کار می بندند که در ادامه به مهم ترین آن ها اشاره می شود.

۱. کمک مزورانه به فقراء و حاشیه نشینان و آسیب دیدگان اجتماعی

یکی اقدامات مشهور و سابقه دار تبشیر کمک و رسیدگی به افراد و اقشار کم درآمد و حاشیه نشینان و آسیب دیدگان اجتماعی است. *A Shorter, Missiology in: New Catholic Encyclopedia, v.9, p.677*.

همیشه آسیب دیدگان اجتماعی و قشر کم برخوردار بستری مناسب برای جذب به حساب می آیند و گروه های مختلف سیاسی اجتماعی و فرهنگی با اهداف مختلف در صدد جلب توجه آنان به خود هستند. گروه ها و سازمان های تبشیری نیز این موقعیت را مغتنم شمرده و با کمک و رسیدگی به این گونه افراد خود را دوستدار آنان جا انداخته و درصدد مسیحی سازی آنان برمی آیند. *دون ام. مکوری، التنصیر خطة لغزو العالم الاسلامی، ص ۵۵۹-۵۶۲.*

جبهه تبشیری با ارائه خدمات بهداشتی و درمانی و تأسیس مراکز و مؤسسات خیریه و ساختن خانه برای نیازمندان و دایر کردن مراکز نگه داری از کودکان بی سرپرست و بدسرپرست و گروه های آسیب پذیر و امثال آن و کمک به آنان درصدد دستیابی به اهداف تبشیری خود هستند.

۲. آموزش و پرورش

یکی دیگر از اقدامات تبشـیری به کارگیری ظرفیت هایی اسـت که در آموزش و پرورش وجود دارد. عرصه گسترده تعلیم و تربیت و نیاز فطری انسان ها فضایی بسیار مناسب را برای تبشیر فراهم کرده است. سازمان ها و گروه های تبشیری غربی با توجه به پیشرفت هایی که کشـورهای متبوعشـان در امر آموزش و پرورش داشـتند, به صـورت گسـترده در امر تعلیم و تربیت وارده شده و سرمایه گذاری هنگفتی در این زمینه انجام داده اند.

از قرن نوزده شاهد ورود سازمان های تبشیری در این عرصه هستیم و به امروز نیز این روش به صورت جدی دنبال می شود. ورود آنان در عرصه تعلیم و تربیت از دوران پیش دبستان تا درجات بالای دانشگاهی را در بر می گیرد.

اولین مدرسـه تبشـیری در سـال ۱۸۳۰ در لبنان برای دختران ایجاد شـد. دختران یعنی مادران فردا که وظیفه تربیت نســل بعدی را برعهده دارند. آمریکایی ها و فرانســوی ها سـرمایه گذاری هنگفتی در این زمینه در لبنان و سـوریه انجام دادند و مدارس متعددی را ایجاد کردند. که مهم ترین آن ها ایجاد دانشــگاه تبشــیری بیروت اســت که توســط آمریکای ها ایجاد شده است. که درباره آن قبلاً مطالبی بیان شده است.

در سـال ۱۸۴۰ لشـگر تبشـیر در مصر, اولین دانشـکده مسـیحی را در اسـکندریه تأسـیس کردند و به دنبال آن مدارس متعدد مســیحی در شــهرهای مختلف مصــر (منصــوره، پورسعید، سویس قاهره و غیره) تأسـیس شد. تا به حدی این مدارس تبشـیری گسـترش پیدا کرد که تعداد دانش آموزان این مدارس ۵۲ درصد دانش آموزان کل مصر را شـامل می شد. *بکر بن عبد الله ،ابوزید المدارس العالمیۀ الاجنبیۀ - الاستعماریۀ، ص۲۱.*

این روند در محدوده مدارس متوقف نشد بلکه دانشکده و دانشگاه های متعدد تبشیری در مصــر برپا شــد. در زمان ریاســت جمهوری انور ســادات طی موافقتی که او با کارتر رئیس جمهور آمریکا داشــت, قرار بر این شــد که دانشــگاه تبشــیری بزرگی که بتواند کشورهای عربی را پوشش دهد در مصر توسط آمریکا ایجاد شود. *بکر بن عبد الله ،ابوزید المدارس العالمیة الاجنبیة - الاستعماریة، ص۲۱.*

علاوه بر این شاهد ایجاد مدارس دانشکده و دانشگاه ترکیه بودیم, که دانشکده روبرت از اولین این مراکز است. در سوریه نیز وضع به همین صورت است بلکه از کشورهای دیگر بدتر بود تنها تعداد مدارس آمریکایی در سوریه در سال ۱۹۰۹ به ۱۷۴ عدد رسیده بود.

دانشگاه فرانسوی لاهور پاکستان از دیگر مراکز تبشیری مهمی است که در گستره شبه قاره هند فعالیت می کند. متأســفانه گســترش این مدارس در کشــورهای اســلامی به صـورتی در آمده که براسـاس بعضـی از گزارش ها در عربسـتان سـعودی طی مدت یک ســال ۱۵۰ مدرســه غربی افتتاح شــده اســت. *بکر بن عبدالله ،ابوزید المدارس العالمیة الاجنبیة - الاستعماریة، ص ۱۸.*

در ایران نیز مبشــران مدارس مختلفی در عهد قاجاریه و پهلوی دایر کرده بودند که در بخش های قبلی به آن ها اشــاره شــد. اما امروزه شــکل این مراکز آموزشــی تغییر کرده اسـت و وظیفه این مدارس تبشـیری برعهده مراکز آموزش زبان, هنر, موسـیقی و امثال آن قرار گرفته اســت و در این زمینه بخش فرهنگی ســفارتخانه های غربی بســیار فعال هســتند. علاوه بر اینکه مراکز زیرزمینی و مخفی آموزشــی نیز توسـط مبشـران دایر می باشد.

۳. همکاری با نهادهای بین المللی

یکی دیگر از اقدامات تبشیری که توسط مراکز و سازمان های تبشیری به کار گرفته می شود همکاری با نهادهای بین المللی است. *L. Nemer, Mission and Missions, in: New Catholic Encyclopedia, v.9, p.685,688.*

این مراکز و سازمان ها از سویی با آگاهی از جایگاهی که نهادهای بین المللی در دنیا دارند که به صورت قانونی و با قدرت می توانند وارد کشورها شوند و از سوی دیگر به علت شناخته شدن مکر و حیله های تبشیری این مراکز و سازمان ها و روشدن دست آن ها برای کشورها, درصدد برآمدند که با نقاب نهادهای بین المللی در کشورها و مناطق مورد نظر نفوذ کنند و اهداف تبشیری خود را پی بگیرند.

نهادهای بین المللی چون صلیب سرخ جهانی سازمان بهداشت جهانی پزشکان بدون مرز و امثال آن در زمره این همکاری ها قرار دارند. مثلاً وظیفه سازمان بهداشت جهانی پرداختن به امور بهداشت و درمان انسان های در سرتاسر کره خاکی است اما از آنجایی این سازمان همانند دیگر سازمان های جهانی با همکاری و پیش دستی یهودیان و مسیحیان و در کشورهای مسیحی ـ غربی شکل گرفته، متأسفانه تبدیل به ابزاری برای ترویج و گسترش مسیحیت در جهان شده است. در حالی که از مهم ترین شروط تأسیس سازمان های بین المللی این است که سیاست ها و اهدافش وابسته به گروه یا کشور خاص نباشد و براساس نژاد پرستی و قبیله گرایی عمل نکنند و باید براساس دین و عقاید خاص عمل نکنند.

فعالیت سازمان بهداشت جهانی در زمینه تبشیر, به صورت علنی و رسمی از زمانی آغاز شد که در سال ۱۹۶۷ با کمیته پزشکی مسیحی, قرارداد همکاری امضاء کردند. کمیته

پزشکی مسیحی نمایندگی تمامی مؤسسات تبشیری که در زمینه پزشکی فعالیت می کردند را بر عهده داشت و مقدمات ارتباط آن ها با سازمان بهداشت جهانی را فراهم می کرد. همکاری سازمان بهداشت جهانی با گروه های پزشکی تبشیری تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۹۷۴ در ژنو (مرکز اصلی سازمان بهداشت جهانی) یک کمیته مشترکی متشکل از سازمان بهداشت جهانی و مبشرین مسیحی شروع به کار کرد. نتیجه این همکاری ها را می توان در فعالیت سازمان بهداشت جهانی در مناطق فقیر آفریقا مشاهده کرد که چگونه با حیله بهداشت و درمان مردمان فقیر کشورهای آفریقایی را تحت نام سازمان بین المللی بهداشت وارد مسیحیت کردند. یکی از سیاست های بارز سازمان بهداشت جهانی در رابطه با گسترش مسیحیت در تبشیر کنترل نسل است که در مناطق مسلمان نشین جهان پیگیر اجرای آن است. *مصطفی فوزی غزال الحیل و الاسالیب فی الدعوة الی التبشیر، ص ۶۹-۱۳.*

یکی از سیاست های استعماری و تبشیری که توسط نهادهای بین المللی و جبهه تبشیر دنبال می شود, مسئله جلوگیری از زاد و ولد و کنترل جمعیت است که توسط سازمان بهداشت جهانی پیگیری می شود. به اعتراف خود مبشران آنان در صدد اجرایی کردن این سیاست هستند. طبق قول یکی آن ها حال که ما در مسیحی کردن مسلمانان عاجز و درمانده شده ایم، حداقل کار این است که از تولد و به وجود آمدن یک مسلمان دیگر جلوگیری کنیم تا پا به عرصه دنیا نگذارد و این را با اجرای سیاست کنترل جمعیت پی می گیریم. *بکر بن عبد الله ،ابوزید المدارس العالمیة الاجنبیه - الاستعماریه، ص ۷۴.*

یکی دیگر از این موارد همکاری, در جنگ هایی که در حوزه بالکان در بخش های بوسنی، کوزو و آلبانی در جریان بود، اتفاق افتاده است. آلبانی ها متوجه شدن که

صلیب سرخ جهانی به عنوان ستون پنجم عمل می کند و گزارشاتی برای اسلاوها می فرستد و آنان براساس آن گزارشات حملات شان را شکل می دهند. به همین دلیل از ورود این سازمان جهانی به کشورشان جلوگیری به عمل آوردند. *اکرم کساب، التنصیر، ص ۲۰۸۲۰۹.*

در حمله های تبشیری که بعد از سقوط صدام در عراق اتفاق افتاد و همچنان هم ادامه دارد، فعالیت های سازمان های تبشیر در جلوی چشم سازمان ملل متحد و با همکاری آن ها صورت گرفته است. گزارشی که مرکز گلوبال منتشر کرده آمده که کلیساهایی که در عراق مشغول به فعالیت هستند، مخصوصاً آن هایی که در مناطق شمالی فعالیت می کنند سهم بیشتری از کمک های سازمان ملل را به خود اختصاص داده اند و این کمک توسط آن ها و با نظارت و اشراف آن ها بین مردم پخش می شود. اکرم کساب التنصیر، ص ۲۰۸-۲۰۹.

۴. استفاده از زنان

یکی دیگر از اقدامات سازمان و مراکز تبشیری به کارگیری زنان برای تأثیرگذاری بیشتر در جامعه هدف است. تأثیرگذاری فراوان زنان در خانواده و در اجتماع و تأکیداتی که اسلام بر عفت و حیاء زن دارد, تصمیم گیران تبشیری را به این نتیجه رسانده که از زنان مبشر استفاده کنند و به همین دلیل شاهد شکل گیری جمعیت ها و گروه های متعدد تبشیری و زنان در اروپا و آمریکا هستیم که حضوری جدی در امر تبشیر در سرتاسر جهان دارند.

زنان مبشر, به دلیل هم جنس بودن با زنان مسلمان, آسان تر به زنان و دختران مسلمان و در ادامه به خانواده های آنان دسترسی پیدا می کنند. تأثیر گذاری بر آنان

یعنی تأثیر گذاری بر نسـل های آینده، نسـل هایی که توسـط همین زنان و دختران تربیت می شوند و وارد عرصه زندگی خواهند شد.

نکته دیگری که در استفاده از زنان برای تبشیر مهم است این است که زنان به علت ویژگی مهربانی و عطوفتی که در آنان قرار دارد، کمتر چهره استکباری و استبدادی از آنان در اذهان مسـلمانان وجود دارد. از این جهت راه برای نفوذ آنان باز می باشـد و تأثیرگذاری آنان بیشتر خواهد بود و کمتر کسی آنان را به چشم یک مهاجم و دشمن نگاه می کند. علاوه بر اینکه جذابیت های جنسـی که در زنان وجود دارد، موجب آن شده که زنان مبشر بتوانند حتی بر مردهای مسلمان هم تأثیر بگذارند و آنان را به خود جلب کنند.

۵. استفاده گسترده از ابزارهای ارتباط جمعی و هنری

یکی دیگر از اقدامات تبشیری استفاده گسترده از وسائل و ابزارهای ارتباط جمعی (اعم از شنیداری, دیداری و مکتوب) و فضای مجازی و هنری است.

بر کسی پوشیده نیست که تأثیر گذاری رادیو تلویزیون، کتاب مجلات بسیار گسترده و عمیق است. در سال های اخیر که عامل تأثیرگذار بسیار مهم دیگری با عنوان فضای مجازی و ارتباطات اینترنتی نیز بر آن افزوده شده است. سازمان ها و نهادهای تبشیری با آگاهی و شناخت کامل از این امکانات و با برخورداری از امکانات مالی خوب, استفاده گسترده از این امکانات را سرلوحه کار خود قرار داده و از این طریق در صدد گسترش اهداف تبشیری خود برآمدند. به همین دلیل در کنار شبکه های مختلف و بسیار زیاد رادیویی و تلویزیونی ،تبشـیری ما مواجهه با هزاران سـایت، کانال صـفحه و غیر آن در فضای مجازی هستیم که اهداف تبشیری را دنبال می کنند.

علاوه بر این امکانات و وسائل, مبشران از عناصر هنری چون موسیقی، رقص، فیلم و امثال آن نیز در جهت گسترش مسیحیت استفاده کرده و از هیچ کاری فروگذار نمی کنند. در قسمتهای قبل به این وسائل پرداخته شده و در این قسمت به همین مقدار اکتفا می شود.

۶. گفت وگو

یکی از اقدامات بسیار مهم در راستای گسترش تبشیر، گفت و گو است. *دون ام مکوری، التنصیر خطة لغزو العالم الاسلامی، ص ۲۲۱ و ۷۲۵-۷۳۳.*

مسئله ای که برای خیلی ها که دقت کافی ندارند جذاب و فریبنده است. امروز کلیسا با استفاده فراوان از این اقدام تبشیری, توانسته است تا حدودی به اهداف تنصیری خود, مخصوصاً در طیف نخبگان جامعه دست یابد و حتی بالاتر از آن این تصور را در بعضی مخاطبان ایجاد کند که کلیساهایی چون کلیسای کاتولیک دیگر به تبشیر در کشورمان نمی پردازد.

کلیسا با رفتارهای ناشایست و دور از انسانیتی که در دوره های گذشته در همراهی با استعمار و استکبار انجام داده است, موقعیت برای تبشیر را تا حدودی از دست داده است. از این رو به گفت و گو روی آورده است. کلیسا برخلاف در پیش گرفتن سیاست تکفیر در گذشته عصر حاضر را عصر گفت و گو قرار داده است, تا از این راه بتواند موانع راه تبشیر را بردارد. سر کاردنیال جوزف تومکو رئیس مجمع تنصیر ملل کلیسای کاتولیک در مقدمه ای که سند واتیکانی «گفت و گو و «دعوت» نوشته آورده است:

«دعوت به مسـیحیت و تبشـیر آن بر هرگونه فعالیت مذهبی ارجحیت دارد و گفت و گو یکی از عناصـر تکمیل کننده می باشـد. این بدان معناسـت که فعالیت میسـیونری در حیطه احترام کامل به افراد و فرهنگ ها صـورت می گیرد و گفت و گو می تواند چه در مواقعی که تبشـــیر ممکن اســـت و چه در مواقعی که غیر ممکن اســـت فعالیتی ویژه محسوب شود. *مجتبی عبد خدایی, واتیکان کلیسای جهانی کاتولیک، ص۱۲۹.*

مانند پرگار که از شبکه معاند BBC پخش می شود.

او در جای دیگر می گوید «مســـلماً گفت و گو با تبلیغ تفاوت دارد، هدف آن برخلاف تبلیغ, تغییر دین مخاطب مســـیحیت - یعنی تغییری که زاده عملکرد روح القدس و انتخاب آزاد فرد اســـت - نمی باشـــد، هرچند که گفت و گو نیز در حیطه تغییر دین و نجات فرد جای می گیرد و هر گفت و گوی واقعی می بایســـت در هر دو جهت برای بندگی بیشتر خداوند و جست وجوی صادقانه حقیقت به پیش برود. از نقطه نظر الهیات گفت و گو می بایســـت به عنوان یکی از وظایف مختلف تبلیغ طبقه بندی شـــود. تبلیغ بـــــه معنای مجموعه فعالیت های کلیسا در قبال افراد جنبش ها، حقایق فرهنگ ها و جهان اطراف وی می باشـــد و می بایســـت این حقیقت را پذیرفت که نقطه نظرات و تجارب به دســـت آمده در گفت و گو افقهای جدیدی در برابر تبلیغ گشـــوده اســـت». *مجتبی عبد خدایی, واتیکان کلیسای جهانی کاتولیک، ص۱۲۹.*

اسـناد واتیکانی دوم کلیسـای کاتولیک آمده اسـت «وظیفه تنصـیر کلیسـا، در حقیقتی واحد اما پیچیده و دارای سـاختار ویژه خویش می باشـد. تبلیغ و گفت و گو هر یک در حیطه خودش دو عنصر مهم و وجوهی مختلف از صـورت واحد وظیفه تنصـیر کلیسـا به شمار می روند؛ زیرا هر دو در جهت ابلاغ حقیقت نجات دهنده گام بر می دارند».

در ســـند کلیســـا در جهان مدرن واتیکانی دوم, بند ۹۲ که مربوط به گفت و گو با تمام انسـان هاسـت، ضـرورت گفت و گو بر مبنای رسـالت کلیسـا, که بشـارت انجیل به تمام جهانیان است را ضروری دانسـته و به همین دلیل کلیسـا را وفادار به امر گفت و گو می دانـــد. *Walter M. Abbott, (General Edito), The Documents of Vatican, II, p.305-306.*

پاپ پل ششم در ضمن دلایل تشکیل شورای دبیرخانه مسیحیان که بعداً (۱۹۸۸) به شـورای پاپی دیالوگ بین الادیان تغییر نام داد، به اهداف گفت و گو اشـاره می کند «ما به ارزش های معنوی و اخلاقی ادیان غیر مســـیحی قصـــد بی احترامی نداریم ولی می خواهیم جهت دفاع از آرمان های مشـــترک در زمینه آزادی مذهبی، برادری فرهنگ و فعالیت های خیریه و سـودمند همکاری نماییم». *مجتبی عبد خدایی, واتیکان کلیسـای جهانی کاتولیک ۱۲۷.*

این ســـخنان به خوبی روشـــن می ســـازد که هدف شـــورای پاپی دیالوگ بین الادیان کلیســـای کاتولیک, از گفت و گو دســـتیابی به آزادی مذهبی، برادری و فعالیت های خیریه است که هر کدام از آن ها بسـتر و ابزاری هایی مناسـبی برای تبشـیر و تنصـیر را فراهم می آورد.

با توجه به اینکه هدف این گونه گفت و گو به ظاهر تغییر دین مخاطب نیســـت و همراه با احترام به افراد و فرهنگ ها صـورت می پذیرد و بحث بر موضـوعات به ظاهر مشـترک است. حساسیت ها نسبت به آن کمتر است و افراد با آغوش باز با آن برخورد می کنند. اما دســتاوردهای تبشـیری متعددی را برای کلیسـا به همراه دارد؛ زیرا از سـویی در این گفت و گوهـــا القـــاء مفاهیم و آموزه های مورد نظر مسیحیان صوررت گرفته و به تعبیر

دقیق تر، نفوذ گفتمانی صورت گرفته و از سوی دیگر زمینه سازی برای تبشیر از طریق گسترش این آموزه ها شده است و از سوی سوم و مهم تر از همه، القاء و گسترش آن توسط گفت و گو کنندگان جامعه هدف صورت پذیرفته است.

ابزارهای تبشیری

سخن از ابزارهایی که جبهه تبشیری به کار می گیرد، سخنی طولانی و خسته کننده خواهد بود چون گروه ها و سازمان های تبشیری براساس سیاست هایی که قبلاً بیان شد در نظر گرفته اند هر چیزی که بتوانند آنان را به مقصودشان برساند یا نزدیک کند، استفاده می کنند. در یک دسته بندی کلی می توان این ابزارها را به ۱. ابزارهای فرهنگی؛ ۲. ابزارهای اقتصادی - اجتماعی و خدماتی؛ ۳ ابزارهای علمی و آموزشی؛ ۴. ابزارهای سیاسی تقسیم کرد در ادامه به مهمترین ابزارهای در هر یک از این بخش ها اشاره می شود.

ابزارهای فرهنگی

ابزارهای فرهنگی یکی از مؤلفه های بنیادی و اثرگذار همیشگی است. محصولات فرهنگی امروزه در دنیا یکی از ابزارهای بسیار مهم تأثیر گذار به حساب می‌آیند مسیحیت تبشیری در راستای پیشبرد اهداف تبشیری خود از همه ابزارهای فرهنگی موجود استفاده می کند. از ابزارهای دیداری و شنیداری چون ،رادیو ،تلویزیون ماهواره فیلم سینمایی سی دی ها، اینترنت نمایش و موسیقی گرفته تا ابزارهای نوشتاری چون کتاب مجلات, سایت ها، کانال ها، وبلاگ ها و غیر آن.

۱.رادیو و تلویزیون

شبکه های رادیویی و تلویزیونی فراوانی در عرصه تبشیر فعالند. براساس گزارش هایی که بعضی از مجلات آمریکایی منتشر کرده اند، در سال ۱۹۹۰ تعداد ایستگاه های رادیویی و تلویزیونی تبشیری ۲۱۶۰ ایستگاه بوده است و در سال ۱۹۹۹ تعداد این

ایستگاه ها به ۳۷۷۰ عدد رسیده و در سال ۲۰۰۰ به ۴۰۰۰ ایستگاه ارتقاء پیدا کرد و در گزارشی که در کنفرانس تبشیری که در سال ۲۰۰۱ در کوالالامپور تشکیل شد، ارائه شد, تعداد ایستگاه رادیو تبشیری ۲۶۰۰ عدد بوده که به ۶۴ زبان دنیا برنامه پخش می کردند. بر اساس برنامه ریزهای انجام شده قرار است تا سال ۲۰۲۵ تعداد ایستگاه های رادیویی و تلویزیونی به ده هزار ایستگاه برسد. *رحمون نعیمة و حریش حدة، أسالیب ووسائل التنصیر المعاصرة، ص۷۸.*

اما در این عرصه یک شبکه هست که گوی سبقت را از همه آن ها ربوده است و آن قدیمی ترین آن ها یعنی BBC است.

شبکه های رادیویی و ماهواره ای

رسانه های دیداری و شنیداری, همواره بهترین مجرای تبشیر برای جلب نظر مخاطبان است. در این میان برخی از رسانه ها با برنامه ریزی های دقیق و سرمایه گذاری های کلان تنها با یک هدف مشخص یعنی تبشیر مسیحیت ایجاد شده اند.

یکی از روش های نسبتاً قدیمی و کارآمد تبشیری استفاده از رادیو است. این روش بعد از انقلاب اسلامی ایران با تمام توان پی گرفته شده است. سیاست و هدف سازمان های تبشیری از تأسیس رادیوها، تنها ارائه محتوای تبشیری نیست بلکه یکی از کاربردهای مهم آن ایجاد کانال ارتباطی دو سویه با مخاطبان است.

شبکه های رادیویی از طریق اعلام شماره تلفن های تماس با مخاطبان ارتباط گرفته و برای آن ها محصولات مختلف تبشیری می فرستند. هدف این رادیوها رساندن امواج به دور دست ترین مناطق است. گستره پخش این قبیل رادیوها در دهه های اخیر رشد

قابل توجهی داشته و رادیوهای تخصصی با گویش های محلی نیز به این عرصه اضافه شده است. علاوه بر اینکه برخی از رادیوهای اینترنتی تبشیری مسیحیان نیز اقدام به بارگذاری دوره هایی تحت عنوان شاگردسازی کرده اند. در حال حاضر شبکه متعدد رادیویی به زبان فارسی وجود دارد. در ادامه به برخی رادیوهای متمرکز بر غرب آسیا و ایران اشاره می شود .

- رادیو FEBA : این رادیو به شصت زبان دنیا برنامه پخش می کند؛

-رادیو صدای محبت: این رادیو بخشی از پروژه سازمان محبت است. که مستقیماً در راستای تبشیر مسیحیت به فعالیت مشغول است؛

-رادیو مژده: این رادیو با شعار رادیو مژده خوش خبر و خوش آواز از فعال ترین رادیوهای فارسی زبان تبشیری است. این رادیو بخشی از مؤسسه غیر انتفاعی مسیحی خدمات رسانه ای ندای مسیح است که با همکاری دیگر مؤسسات مسیحی, به صورت ۲۴ ساعته برنامه های تبشیری مسیحی پخش می کند؛

-رادیو آرامش: پخش مستقیم برنامه های زنده تبشیری رادیویی برای مردم ایران و افغانستان فعالیت اصلی این رادیو است؛

-صدای انجیل :این رادیو از مهم ترین رادیوهای تبشیری است که توانسته تعدادی از ایرانیان را جذب کلیساهای خانگی کند. این رادیو در دسامبر ۱۹۸۲ در موناکو کار خود را آغاز کرد. فعالیت این رادیو با دو برنامه پانزده دقیقه ای آغاز شد اما در ادامه گسترش پیدا کرد به طوری که در حال حاضر چندین ساعت طول روز هم از موج متوسط و هم از امواج کوتاه برنامه پخش می کند. از جمله فعالیت های این ،رادیو ارسال نامه و مرسلات پستی برای تماس گیرنده هاست؛

-رادیو شـاگردسـازی: این رادیو عنوان خود را برآمده از این عبارت انجیلی می داند که «بروید همه امت ها را شـاگرد بسـازید» *انجیل متی ۱۹: ۲۸*. و هدف از تأسـیس خود را اطلاع رسـانی در خصـوص عیسـی مسـیح، شـاگرد (پیرو) عیسـی شـدن, آموختن بیشـتر انجیل و چگونگی به کار بردن تعالیم آن در زندگی، معرفی کرده اسـت. چهار کتاب «دسـتورالعمل شـاگردسـاز» که هر یک دارای دوازده درس است, مضـمون اصـلی برنامه های این رادیو را تشـکیل می دهند. همچنین چهار کتاب دسـتورالعمل شـبانی از دیگر محورهای آموزشی رادیو شاگردسازی است که با هدف افزایش کلیساهای خانگی تهیه و پخش می شود؛

-رادیو مونته کارلو: این رادیو وابسـته به سـازمان تبشـیری merf در قبرس اسـت و به زبان های مختلف از جمله فارسی برنامه پخش می کند؛

رادیو واتیکان: رادیو واتیکان به دستور پاپ پیوس یازدهم در سال ۱۹۳۱ راه اندازی شد. برنـامـه هـای این رادیو بـه ۴۷ زبـان مختلف تولیـد و از طریق امواج کوتـاه DRM موج متوسـط FM ماهواره و اینترنت پخش می شـوند. تولیدات رادیویی در این رسـانه با مشـارکت بیش از دویسـت خبرنگار از ۶۱ کشـور مختلف تهیه می شـوند. رادیو واتیکان بیش از ۴۲ هزار سـاعت پخش همزمان را از ایسـتگاه های مختلف رادیویی خود (که تا سال ۲۰۰۷ تعداد آن ها به حدود هزار ایستگاه رسید) پوشش می دهد.

علاوه بر این رادیوها همچنین باید رادیوهایی مانند رادیو ندای امید, رادیو RBC IBRA، صـدای امید، رادیو ندای مسـیح, رادیو THM TWR، رادیو آموزشـی کشـیش ها, رادیو لری, رادیو گیلکی, رادیو نبوت را به این لیست اضافه کرد.

شبکه های ماهواره ای

یکی از ابزارهای مهم تبشـیر در چند سـال اخیر شـبکه های ماهواره ای هسـتند که به مهمترین ابزار تبشیری در مناطق مختلف جهان تبدیل شده اند،

ابزاری کـه می توانـد مرزهـا را بـدون هیچ مشـــکلی در نوردیـده و اذهـان مردم را در کشـورهای مختلف متوجه خود سـازد. شـبکه های ماهواره ای فارسـی زبان تبشـیری در ابتدا تنها به دوبله و پخش موعظه و مراســم عبادی برای مخاطبان می پرداختند که با اجاره زمان از دیگر شــبکه های ماهواره ای صــورت می پذیرفت. اما پس از مدتی با راه اندازی شـبکه های مسـتقل تبشـیری, فعالیت آن ها وارد مرحله تازه ای شـد. این قبیل شبکه ها با کمک سازمان های بزرگ تبشیری توانسـتند ماهیت سازمانی به خود گرفته و نه تنها به تهیه و پخش برنامه بپردازند, بلکه به کانال ارتباط دوســویه با مخاطبان نیز تبدیل شـوند. حتی برخی از این شـبکه ها به تدریج به محور ارتباطی دیگر سـازمان های تبشیری مبدل شدند.

پرســش و پاســخ تلفنی, ارتباط ایمیلی و برگزاری دوره های آموزشـــی مکاتبه ای و حضوری, جنبه های مختلف فعالیت شبکه های ماهواره ای است که شاهد تبدیل شدن این قبیل شبکه ها به سازمان های تبشیری با کارکردهای مختلف هستیم. این شبکه ها حلقه ارتباط جذب شــدگان مؤســســات تبشــیری نهادهای حامی مالی میســیونرها و کلیسـاهای ایرانیان خارج از کشـور هسـتند که در واقع همین امر اصـلی ترین نقطه قوت آن ها را شکل داده است.

برخی از کارکردهای مهم این شبکه ها را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. کادرسازی

یکی از مهم ترین کارکردهای این قبیل شبکه ها نقش آن ها در پرورش و رشد رهبران تبشیری در ارائه فرصت اجرای برنامه به آن هاست. گردانندگان این شبکه ها توانستند افراد جدید و جوانی را در این عرصــه وارد کنند که اغلب از عناصــر ضــد انقلاب و وابســتگان کلیســای جماعت ربانی هســتند. به کارگیری این عناصــر در شــبکه ها و مؤسـسـات وابسـته موجب تثبیت حضـورشـان در جریان تبشـیری شـده و نیروی انسـانی مناسب را برای سازمان های وابسته به این جریان فراهم کرده است.

۲ .ارائه عرصه های جدید

تهیه محتوای آموزشی بر پایه موضوعات روان شناسی و حل مسائل خانوادگی از گذشته به عنوان شـگردی مهم برای تبشـیر به حسـاب می آمد. اما ورود شـبکه های ماهواره ای عرصه های جدیدتری را به فرایند تبشیر می افزایند. این شـبکه ها توانسـته اند با گسـتره متنوع تری از مسـائل نظیر آموزش آشـپزی، قصـه گویی و غیره آموزش های تبشـیری را به مخاطبان انتقال دهند.

۳. هم افزایی

شــبکه های ماهواره ای برای تهیه اقلام تبشــیری نیازمند غنای محتوایی هســتند به همین دلیل با مراکز پژوهشی تبشیری همکاری می کنند. نمونه بارز این ارتباط مؤسسه ایلام با شبکه های مختلف تبشیری است که موجب هم افزایی این قبیل مراکز و شبکه ها شده است.

۴. تقویت و گسترش کلیسای خانگی

یکی دیگر از کارکردهای شـــبکه های ماهواره ای ایجاد و تقویت و گســـترش کلیســـای خانگی اســت. این شــبکه ها برای گســترش کلیســاهای غیرقانونی خانگی زیر نظر خود سـرمایه گذاری وسـیعی انجام داده اند. مسـؤلان این شـبکه ها آگاه هسـتند که گرایش و اعتقادات آن ها مغایر با آموزه های شاخه های مسیحیت موجود در ایران است به همین دلیل به دنبال گسـترش کلیسـاهای خانگی هسـتند تا بتوانند جذب شـدگان را در اختیار کامل خود داشته باشند.

۵. حمایت از نظام های مستکبر و رژیم غاصب صهیونیستی

رویکرد سـیاسـی شـبکه های ماهواره ای مسـیحی, مسـئله ای آشـکار و همیشـگی اسـت مجریان و میسـیونرهای این شـبکه ها در خصـوص مسـائل ایران و مقایسـه آن با اروپا و آمریکا و همچنین وقایع غرب آسیا و رژیم غاصب صهیونیسم, بی پروا اظهار نظر کرده و به جانبداری از غرب و رژیم صهیونیستی می پردازند.

۶.حمایت از گروه ها و جریآن های مخالف نظام

یکی دیگر از کارکردهای این شـــبکه ها حمایت از گروه ها و جریان های مخالف اســـت. آن ها سعی دارند وجود هرگونه مشکلی در ایران را به رویکرد اسلامی مردم ایران نسبت داده و پیشرفت غرب را ناشی از مسیحی بودن بیشتر مردم آنجا عنوان کنند.

بررسی سابقه کارشناسان و مجریان شبکه های تبشیری, نشان می دهد که اغلب آن ها ســـابقه فعالیت های غیرقانونی را در کارنامه خود دارند. حمایت از گروهک منافقین و آشـوبگران تروریسـت داخلی از فعالیت های این شـبکه ها اسـت. یکی از این شـبکه ها در

ایام آشوب و بلوا برنامه های عادی خود را قطع و برنامه های سیاسی سه ساعته جهت پوشش اخبار و تشویق مردم به شورش پخش می کرد. این شبکه ها همچنین در مناسب های مختلف و روزهای خاص, نظیر روز دانشجو, چهارشنبه سوری, سیزده بدر و غیره تحرکات خاصی را به اسم ملی گرایی پوشش می دهند.

شبکه های مهم تبشیری ماهواره ای

شبکه های مختلف ماهواره ای در عرصه تبشیر مشغول به فعالیت هستند که به مهمترین آن ها می پردازیم:

۱. شبکه محبت

شبکه محبت، شبکه ای تبشیری به زبان فارسی است. مؤسس این شبکه ماهواره ای کشیش خسرو خدادادی است. او به دلیل فعالیت های غیر قانونی اش در سال ۱۳۷۴ به اتهام اقدام علیه امنیت ملی بازداشت شد. پس از بازداشت او, کنگره آمریکا نام او را در گزارش خود آورده و از او حمایت کرد. خدادادی پس از آزادی از زندان به همراه فرزند و همسرش از ایران به ترکیه فرار کرد. ولی از آن کشور نیز اخراج و در نهایت راهی آمریکا شد.

او پس از مهاجرت به آمریکا, به همراه خانواده با کمک سازمان های مسیحیت صهونیستی اقدام به راه اندازی شبکه ماهواره ای محبت کرد. شبکه محبت، اولین شبکه فارسی زبان تبشیری ۲۴ ساعته در زمان تأسیساش بود. این شبکه از یازدهم اسفند ۱۳۸۴ برنامه های خود را آغاز کرد. این شبکه در مدت کوتاهی با مشارکتی که با سایر

سازمان های تبشیری صورت داد, توانست برنامه های خود را در قالب های مختلف داستانی، فیلم، موسیقی، جلسات دعا موعظه و پرسش و پاسخ تهیه و پخش کند.

مرکز شبکه محبت در ایالات متحده است اما از استودیوهای اروپایی نیز بهره می برد. هدف اصلی فعالیت های این شبکه, تغییر گرایش دینی مسیحیان به گرایش های شبه کلیسایی جماعت ربانی و همچنین گرایش به مسیحیت صهیونیستی است. شبکه محبت جامعه هدف خود را عموم مردم ایران و کشورهای فارسی زبان در نظر گرفته و سعی دارد با تولید ادبیات عام، همراه با موضوعات عمومی نظیر مشاوره مسائل خانوادگی علاوه بر مسیحیان، اقشار مختلف مردم را نیز جذب کرده و در ارتباط گیری دو جانبه، آن ها را به سمت مسیحیت سوق دهد. برخی برنامه های پخش شده در این شبکه با کمک مؤسسات حرفه ای تبشیری مانند مؤسسه ایلام در انگلیس و آمریکا تهیه می شود.

یکی از امتیازات شبکه محبت رویکرد آن برای پیگیری حداکثری در مورد افرادی است که با این شبکه تماس می گیرند. هدف آن است که بتوانند به صورت دائمی با ایرانیان علاقمند به موضوعات مسیحی از طریق شبکه های اجتماعی و پست الکترونیک ارتباط برقرار کرده و به تدریج آنان را به سمت مسیحیت سوق دهند. *حسن کرمی، «گزارشی از فعالیت ها و عناصر رسانه های تبشیری» مجله روشنا، شماره ۷۲، سال ۱۳۹۶، ص ۷۳-۷۴.*

۲ شبکه نجات تی وی (TV)

یکی دیگر از شبکه های ماهواره ای تبشیری, شبکه نجات TV است. این شبکه زیر مجموعه شبکه های (Trinity Broad Casting Network TBN) (شبکه انتشار

عمومی تثلیث و ســـه گانگی خداوند) اســـت که تندروترین و خطرناک ترین مجموعه رسانه ای مسیحیت صهیونیستی در جهان است. به همین دلیل این شبکه نیز بی محابا از رژیم صــهیونیســتی حمایت کرده و توهین به مقدســات اســلامی را به عنوان برنامه روزمره خود در نظر گرفته است.

این شبکه از سال ۲۰۰۶ فعالیت خود را آغاز کرده است و از ایالات متحده آمریکا برنامه های آن پخش می شـود. شـبکه نجات به طور ۲۴ سـاعته برنامه پخش می کند. بیشـتر برنامه های این شـبکه دوبله فارسـی سـخنرانی ها و مراسـم شـبکه های مسـیحی غربی اسـت. البته برخی برنامه های محدود تولیدی نیز از این شـبکه پخش می شـود مخاطب برنامه های این شبکه، بیشتر بزرگسالان هستند و از تنوع برنامه برای مخاطبان گوناگون با جنسیت های مختلف برخوردار نیست.

از بخش های بسـیار جنجال برانگیز شـبکه نجات بخش به اصـطلاح «شـفا» اسـت که تاکنون برعهده مدیریت شبکه یعنی رضا صفاست. او مدعی است که قادر به شفای افراد کور, کر و بیماری های لاعلاج اسـت. این برنامه نشـان از پنطیکاسـتی بودن این شـبکه دارد. *امیر رضایی رسان ههای تبشیری هجمه ای خاموش, مجلهٔ روشنا شماره ۷۳ سال ۱۳۹۶ ص۷۷.*

۳.شبکه ست سون پارس

از جمله فعال ترین شـبکه های ماهواره ای تبشـیری, شـبکه سـت سـون پارس Sat 7 Pars است. سنگ بنای این شبکه, نوامبر ۱۹۹۵ در نشستی در شهر «لارناکای» قبرس گذارده شد و دو ماه بعد، این شبکه با پخش آزمایشی دو ساعته بـــه زبان عربی به روی

آنتن رفت و کار خود را به شکل رسمی از ژانویه سال ۲۰۱۲ با مدیریت هرمز شریعت پناهی آغاز کرد. این شبکه در حال حاضر به صورت ۲۴ ساعته برنامه پخش می کند.

خانواده شریعت پناهی از خانواده های ریشه دار در گروهک «منافقین» هستند و برادر هرمز شریعت پناهی, از جمله افرادی است که به دلیل ترور مستقیم شهروندان ایرانی, نقش کلیدی در حوادث تروریستی مختلف در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی داشت و به همین دلیل محاکمه و مجازات شد.

این شبکه که به جریان تندرو مسیحی ایالات متحده وابسته است، توانسته با جذب کمک از سازمان های تبشیری, کانال های ماهواره ای دیگر برای مسیحیان ترک و عرب در رده های سنی مختلف راه اندازی کند. این شبکه برخلاف شبکه های محبت و نجات می کوشد, خود را غیر سیاسی جلوه داده و هدفش را ارائه محتوای تبشیری متناسب با فرهنگ، آداب، رسوم و اوضاع سیاسی منطقه عنوان کند. این شبکه سعی دارد برنامه های متنوعی در قالب های آموزشی, خانوادگی و حتی آشپزی را برای جلب هرچه بیشتر مخاطب تدارک ببیند.

این شبکه علاوه بر اینکه از سازمان های تبشیری ایالات متحده بودجه دریافت می کند, مورد حمایت شرکت های تجاری نیز می باشد که از جمله آن ها می توان به شرکت فلیپ فلاپ اشاره نمود. این شرکت در زمینه واردات تجهیزات پزشکی به کشور فعالیت داشت. علاوه بر اینکه در کنار فعالیت تجاری اقدام به ساخت پرورشگاهی کوچک برای کودکان بی سرپرست در ایران کرد, تا پایگاه اولیه ای برای اقدامات تبشیری آتی باشد. با افشای فعالیت های تبشیری شرکت فلیپ فلاپ این مرکز نیز تعطیل شد.

۴. شبکه پارس

با وجود شبکه های اختصاصی ۲۴ ساعته تبشیری, به دلیل رقابت مبشران مسیحی برای کسب درآمد بیشتر و جلب حمایت سازمان های تأمین مالی تبشیری که عمدتاً به لابی صهیونیستی در آمریکا وابسته اند، میسیونرهای تبشیری سعی می کنند, ساعت هایی را از شبکه های ماهواره ای دیگر به ظاهر اجاره کنند یکی از این شبکه ها شبکه سلطنت طلب «پارس» است. شبکه ،پارس، بنا به اعتراف ارشیر زاهدی متعلق به «فومیکا پهلوی» دختر رسمیت نیافته محمدرضا شاه پهلوی است. *خبر آنلاین ۲۱ بهمن ۱۳۹۰ کد خبر ۱۹۸۱۸۹.*

شبکه پارس مطابق رویکرد خود مبنی بر ضدیت با اسلام, میزبان برنامه های تبشیری از فرق ضاله مختلف نظیر بهائیت درویش فرقه ای و مسیحیت تبشیری است.

۲. اینترنت

با فراگیر شدن اینترنت و به دنبال آن شکل گیری گسترده فضای مجازی و شبکه های اجتماعی و دسترسی آسان و همگانی به این فضاها، بستر بسیاری مناسب برای تبشیر مسیحی فراهم آمد. از سال ۱۹۹۷ مرکزی برای یک دست سازی تبشیر اینترنتی ایجاد شده و هر سال کنفرانسی در این زمینه برپا می شود و متخصصان و مبشرانی که در این عرصه فعالیت می کنند نظرات و پیشنهادات خود را ارائه می کنند.

برخی از ویژگی های منحصر به فرد اینترنت, زمینه ای را فراهم آورده است تا بسیاری از گروه ها و جریان های تبشیری از آن به عنوان وسیله ای امن برای تبشیر و جذب بهره برداری کنند. مبشران مسیحی در اینترنت با تأسیس سایت وبلاگ خبرگزاری

کانال تلویزیونی, مجله اینترنتی, رادیو اینترنتی, سـایت های بانک های اطلاعاتی, کتابخانه مجازی, شـبکه های اجتماعی, مسـنجرها و غیره به تبشـیر مسـیحیت می پردازند. هزاران سـایت و وبلاگ شـبکه های مسـیحی به زبان فارسـی نتیجه اقدامات گسـترده مسـیحیان برای تبشـیر مسـیحیت در میان فارسـی زبانان اسـت. برخی از مشـهورترین وب سـایت های تبشـیری به این قرار اسـت : کلیسـای اینترنتی ایرانیان، دانشـگاه الهیات مسـیح, محبت نیوز, فارسـی نت, کلام خدا, کلیسـای مژده مسـیح، کلیسـای خانگی ایرانیان, پیام پاک, شـبکه خبر مسـیحیان (FCNN)، مرکز پژوهش مسیحی ایرانیان کاتولیک, کانون شادی.

این گونه سایت ها و وبلاگ ها را می توان به چند دسته تقسیم کرد: دسته اول مخاطب عام را هدف گرفته و پخش جزوات، کتاب مقدس به زبان های مختلف و حتی گویش های محلی را دسـتور کار دارد. ترویج شـبهات و توهینها به پیامبر عظیم الشـأن اسـلام صـلی الله علیه وسـلم و هجمه به قرآن و تاریخ اسـلام در فضـای مجازی و شـبکه های اجتماعی از دیگر اهداف این قبیل سایت هاست این دسته بیشـترین تعداد سـایتها را به خود اختصاص داده است؛

دسـته دوم مخاطبان خاصـتری را دنبال می کنند و به شـکل سـازماندهی شـده تری اداره می شـوند. سـایت های دسـته دوم بیشـتر به نهادهای تبشـیری متمرکز بر قومیت ها یا منطقه خاص وابسـته هسـتند و سـعی دارند تا محملی برای ایجاد ارتباط مداوم بین نهاد تبشـیری و مخاطبان پیگیر فراهم آورند. سـایت هایی با محتوای آموزشـکده های الهیات مسـیحی، ارائه دروس و کتاب های تعلیمی ویدئوهای آموزشـی آموزه های مسـیحی و غیره در این دسته قرار دارند.

اشــتراک گذاری کلیپ های تبشــیری, ایجاد کلیســای اینترنتی و جذب افراد و برگزاری دوره ها به صــورت مجازی از طریق اینترنت، تشــکیل خبرگزاری های اینترنتی با هدف مخدوش جلوه دادن فضای ایران و ایجاد جو تبلیغاتی ضد مسلمانان و حتی پشتیبانی از افراد جذب شده از وظایف سایت های دسته دوم است؛

دسته سوم سایت های وابسته به نهادهای بین المللی و مادر تبشیری هستند. این دسته سایت ها پشتیبانی عملی از میسیونرها را در دستور کار دارند. ارائه مشاوره و رد و بدل کردن تجربیات از اهداف اصلی این قبیل سایت هاست. البته دسترسی به آن ها برای همگان مقدور نیست.

سایت های فارسی زبان ارائه دهنده چنین خدماتی از متقاضیان درخواست کنند که از معتمدین محلی سازمان های تبشیری گواهی دریافت کنند. تا تنها افراد مورد اطمینان اجازه دســترســی به چنین آموزش هایی را داشــته باشــند. دوره های الهیات پیشــرفته مسیحی وره آموزش نحوه شاگردسازی و روش اداره کلیسای خانگی پاسخ به شبهات, انتقال مهارت های رهبری جریان تبشیری, از جمله فعالیت های دسته سوم سایت های تبشیری است. براساس آمار پایگاه ها و صفحات تبشیری در اینترنت ۱۲۰۰ درصدد بیش از پایگاه و صفحات اسلامی است و ۶۲ درصد پایگاه و صفحات اینترنتی در خدمت مسیحیت است. این ها غیر از پایگاه و صفحاتی است که علیه اسلام و فرهنگی اسلامی مطلب منتشر می کنند. *اسالیب و وسائل التنصیر فی مجال الاعلام و الاتصال، ص.۹۰.*

براساس گزارش سایت آلکسا (*آلکسا Alexa یکی از پایگاه های اصلی در اعطای رتبه به سایتهای فعال اینترنتی است*) در زیر مجموعه اجتماعی این سایت، ۵۹۹۴۷ سایت مسیحی ثبت شده است. Top Sites by Category: Society/Religion and

Spirituality. Retrieved December 26, 2016,Form. http://www.alexa.com /topsites/category/Top/ Society/ Religion- and Spirituality.

این آمار عمدتاً به سایت های انگلیسی اختصاص دارد در حالی که سایت های زیادی در زمینه تبشیر مسیحیت به زبان های غیر انگلیسی فعالیت می کنند, که در این آمار نیامده است. در حال حاضر شبکه های اجتماعی یکی از عرصه های مهم تبشیری در فضای مجازی و اینترنتی به حساب می آیند. ابزارهای اینترنتی نسل های مختلف دارند. نسل نخست آن که تحت عنوان وب یک شناخته شده است، نسلی از سایت های اینترنتی بود که براساس ارتباط یک سویه طراحی شده بود اما نسل بعدی سایت های اینترنتی شکل گرفته است که به «وب دو» شناخته می شود. وب دو بر مبنای محاوره دائمی میان اینترنت شکل گرفته است. شبکه های اجتماعی از مهم ترین مصادیق وب دو محسوب می شوند. *حسن بشیر و محمد صادق افراسیابی شبکه های اجتماعی اینترنتی و سبک زندگی جوانان مطالعه موردی بزرگترین جامعه مجازی ایرانیان تحقیقات فرهنگی ،ایران دوره پنجم، شماره ۱۷،۱۳۹۱، ص۳۲.*

امروز مهمترین ابزار فضای مجازی همین شبکه های اجتماعی است که دارای ویژگی های محاوره ای و کاربر محور هستند. به همین دلیل شبکه های اجتماعی پیوسته در حال رشدند.

شبکه های اجتماعی به عنوان یک ابزار تبشیری بزرگ در فضای مجازی علاوه بر اینکه خود یک بستری برای ارتباطات تبشیری است، سایت های بسیاری نیز وجود دارند که به طور غیر مستقیم از این شبکه ها تأثیر می پذیرند. یکی از این ابزارهای تبلیغی شبکه های اجتماعی نرم افزارهای جانبی آن ها نوشته می شود و در فروشگاه های اینترنتی،

آپ استوری ها و موبایل مارکتینگ ها به فروش می رسد. در این زمینه نرم افزارهای بسیار فراوان و متعددی وجود دارد که به کلیساها، کتاب مقدس، پاسخ به سؤالات و پرسشهای مسیحی منابع و کتابخانه های مسیحی، شخصیت های مسیحی بازی های آنلاین مسیحی و غیر آن اختصاص دارد.

۳.بازی های رایانه ای

یکی دیگر از ابزارهای فرهنگی تبشیری, بازی های رایانه ای است. بازی های رایانه ای به بازی هایی گفته می شود که در سیستم های عامل وابسته به رایانه های قابل حمل یا شخصی (ps), گوشی های همراه و تبلت ها مورد استفاده قرار می گیرند.

تبشیر مسیحیت در این گونه بازیها به گونه مستقیم و غیر مستقیم صورت می گیرد. در گونه های مستقیم داستآن های کتاب مقدس در قالب بازی ارائه می شود؛ اما در گونه غیر مستقیم, مفاهیم اخلاقی و امثال آن ارائه می شود که در خاتمه دعوت به مسیحیت صورت می گیرد. از حیث قالب این بازی ها در قالب های آزمون، اکشن, تمدن سازی و استراتژی و امثال آن ارائه می شود.

یکی از رایج ترین مفاهیم که در غالب بازی های رایانه ای مسیحی عرضه می شود آموزه های آخرالزمان, با تأکید بر منجی بودن غرب مسیحی و آمریکا و مبارزه با اسلام است. در برخی از این بازی ها راهبرد اصلی در طراحی آن، مهدی هراسی است.

۴. پویانمایی (انیمیشن)

یکی دیگر از ابزارهای تبشیر پر طرفدار پویانمایی است که مخاطب اصلی آن ها کودکان هستند و به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم درصدد القاء مفاهیم و آموزه های

مسیحی هستند. پویانمایی هایی که به صورت مستقیم درصدد تبشیر مسیحی هستند کمتر در کشورمان ارائه شده است, بلکه بیشتر آنچه که ارائه شده پویانمایی هایی است که به صورت غیر مستقیم مفاهیم و آموزه های مسیحی را ارائه می کنند.

۵. فیلم ها

یکی دیگر از ابزارهای فرهنگی که جریان تبشیر از آن استفاده فراوان کرده و می کند فیلم های بلند و کوتاهی است که در رابطه با مسیحیت و آموزه های آن ساخته و عرضه می شود.

این فیلم ها به دو دسته تقسیم می شوند. فیلم هایی که به صورت مستقیم به مسیحیت می پردازند و دعوت به مسیحی شدن می کنند. مثل فیلم های سینمایی که در مورد زندگی و دعوت و مرگ حضرت عیسی تاکنون تولید شده که تعداد آن به بیش از چهارصد فیلم سینمایی می رسد، اکثر این فیلم ها به زبان های زنده دنیا ترجمه شده اند و حتی به گویش های مختلف هم ترجمه شده و به آسانی در دسترس هستند؛

دسته دیگر از فیلم های تبشیری فیلم هایی هستند که به صورت غیر مستقیم اندیشه ها و آموزه های مسیحی را ارائه می کنند. بخش دیگر از این دسته فیلم هایی است که بر علیه اسلام و مسلمانان تولید و عرضه می شود و درصدد مشوه کردن چهره اسلام و مسلمانان و در نهایت برتر نشان دادن مسیحیت و مسیحیان هستند.

تعداد این دست از فیلم ها از حد شمارش خارج است. مخصوصاً که این گونه فیلم ها در راستای مستقیم اهداف استعماری مستکبران عالم نیز است و در این زمینه همکاری های جدی بین آن ها وجود دارد.

۶. مکتوبات

یکی از مهم ترین ابزارهای فرهنگی که جریان تبشیری از آن استفاده می کند مکتوبات اعم از کتاب مجله جزوه و کتابچه اســـت. این گونه وســـائل تبشـــیر از دیر زمان مورد استفاده بوده است و امروزه با استفاده از دستاوردهای روان شناختی و جامعه شناختی و بهره گیری از تکنولوژی جدید محصـولات مکتوب تبشـیری را در قالب ها و شـکل های متنوع و تمیز و جذاب عرضـــه کنند. در رأس ابزارهای مکتوب تبشـــیری پخش کتاب مقدس به صـورت کامل یا برخی از قسـمت های جذاب آن به صـورت ها و کیفیت های مختلف اسـت. گروه های تبشـیری بر این اعتقادند که به هر صـورتی که شـده باید کتاب مقدس را به دست غیر مسیحیان برسانند و در این راه هیچ چیزی جلودار آنان نیست و هزینه های هنگفتی در این زمین متحمل می شوند.

آماری که در ادامه می آید برای مقطع زمانی ۱۹۹۰ - ۱۹۹۹ است و به خوبی مشخص کننده هجم به کارگیری ابزار فرهنگی عرصـه تبشـیر می باشـد. رحمون *نعیمة و حریش حدة أساليب و وسائل التنصير المعاصرة، ص ۹۵.*

سال	تولیدات مکتوب	تعداد
۱۹۹۰م	اناجیل	۱۲۹میلیون نسخه
	مجلات	۲۳۸۰۰ نسخه
	جزوه و کتابچه	۶۵۶۰۰ عدد
۱۹۹۱م	اناجیل	۵۳ میلیون نسخه
	مجلات	۲۴۹۰۰ نسخه
	جزوه و کتابچه	۸۸۶۰۰عدد
۱۹۹۵م	کتاب	۳۶۱۷۵ میلیون عدد
۱۹۹۶م	اناجیل	۱۷۸۳۱۷۰۰۰ نسخه
	مجلات	۳۰۱۰۰ عدد
۱۹۹۹م	اناجیل	۲۱۴۹۳۴۱۰۰۰
	مجلات	۳۳۷۰۰عدد

به نظر می رسد آنچه در این آمار آمده, بخشی از فعالیت های تبشیری در عرصه مطبوعات بوده می باشد؛ چرا که اعلام دقیق تمام فعالیت های تبشیری که گروه های مختلف و گاه متخاصم مسیحی در عرصه مطبوعات سرتاسر دنیا انجام داده اند کمی دور از واقع و غیرقابل دستیابی است.

مجله ها و نشریاتی چون برج دیده بانی, شبان, مجله خبرهای خوش, گندم, بهار ایران, مژده دیده بان و فصلنامه شاگرد از جمله نشریات فارسی زبانی هستند که در حال حاضر نقش مهمی را در جریان تبشیر در دایره کشورهای فارسی زبان برعهده دارند.

یکی از تحولاتی تبشیری که در سال های اخیر در زمینه مکتوبات مخصوصاً کتاب به وجود آمده، استفاده از ظرفیت کتاب های روان شناسی موفقیت قدرت جادویی کلام, تجسم خلاق و ترکیب آن با مضامین الهیات است. گستردگی این کتاب ها به حدی است که حتی در ایران نیز با مسیحی شمارگان نسبتاً زیادی منتشر می شوند و جزء پرتیتراژترین کتاب های چاپ شده در کشور هستند. مسئله نگران کننده انباشت مطالب با ارجاعات به مضامین کتاب مقدس مسیحیان است که به مخاطبان ارائه می شود. این قبیل کتاب ها واقعیت های زندگی روان شناسی موفقیت و آرامش را با آیات انجیلی تحریف شده در هم آمیخته و به خوانندگان ارائه می کنند.

علاوه بر این دست کتاب ها باید کتاب های مکاتب شبه عرفانی مسیحی را نیز به موارد فوق افزود که هدف آن کشف و پرده برداری از رازهای ناگشوده خلقت و آفرینش است. کتاب هایی چون «در آغوش نور» اثر بتی جین ایدی، «قدرت دعا» اثر کاترین پلندر و «چهار اثر از فلورانس اسکاول شین» که از چاپ شصتم هم فراتر رفته و خوانندگان بسیاری را به خود جذب کرده است در زمره این ابزار تبشیری قرار دارند.

۷ .کلیسای خانگی

یکی از ابزارهای بسیار مهم فرهنگی که در دهه های اخیر برای مسیحی سازی آن تأکید شده کلیسای خانگی است که در کشورمان نیز این ابزار به صورت گسترده به کار گرفته شده است و به رغم محدودیت های ایجاد شده کماکان این ابزار مورد استفاده جریان های تبشیری است.

کلیسای خانگی کلیسایی است که متشکل از افراد بسیار محدود که در خانه ها و اماکن خصوصی شکل می گیرد و دارای مکان ثابت و دائمی نیست. کلیسای خانگی به علت

دارا بودن مزیت هایی از جمله تکثیر شوندگی و تأثیر گذاری بالا برای جذب نوایمانان و امنیت بیشتر آن، مورد توجه مبشران مسیحی قرار گرفته است. بنیان کلیسای خانگی بر اصل تکثیر شوندگی و شاگردسازی با نیروی بالقوه عظیم گروهی قرار دارد همان طور که طبیعت یک سلول زنده, ازدیاد و تکثیر است به همین نحو قلب کلیساهای خانگی تکثیر و شاگردسازی است. *ولفگانگ ،سیمسون ،شراب تازه، ص ۲۳-۲۲.*

علاوه بر اینکه کلیسای خانگی به علت محدود بودن افراد شرکت کننده در آن از محیطی دوستانه برخوردار است و محیط امن برای خوشامدگویی و دعوت از نوایمانان به مشارکت در اجتماع مسیحی است. از این رو قدرت جذب بالایی دارد.

کلیسای خانگی به علت ناشناخته بودن و انعطاف پذیری آن از امنیت بسیار بالایی برخوردار است و به سختی می تواند مورد شناسایی قرار گیرد. کلیساهای خانگی در قبال فشارها و شرایط دشوار از قابلیت انعطاف پذیری برخوردار هستند؛ چرا که تمرکز آنان اشاعه حیات است، نه برگزاری جلسات مذهبی. آن ها می توانند بدون جلب کردن توجه همسایگان و پلیس امنیتی به موجودیت خود ادامه دهند. برخی مواقع محل گردهمایی خود را دائما تغییر می دهند و تنها اعضا از محل جدید مطلع می باشند. به همین دلیل کلیسای خانگی در عرصه تبشیر از کارایی بالایی برخوردار است. *ولفگانگ ،سیمسون ،شراب تازه، ص ۷۴.*

کلیساهای خانگی به علت ویژگی های مذکور در دهه های اخیر رشد قابل ملاحظه ای در کشور ما داشته است و جریان های تبشیری از این ابزار برای گسترش مسیحیت استفاده های فراوانی برده اند.

انجمن باغ میکده و اعضای آن

انجمن باغ میکده انجمنی سـری بود که در راسـتای حذف حکومت قاجار و تغییر دین ایرانیان در محل باغ میرزا سـلیمان خان میکده فعالیت می نمود. میرزا نصـرالله ملک المتکلمین، سـید جمال الدین واعظ و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و دیگر مشـروطه خواهان با هم مسلکان شـان در مخالفت با حکومت قاجار، در باغ میرزا سـلیمان خان میکده جمع می شـدند, تا با تمرکز بیشـتری به فعالیت های مخرب خود به پردازند. تکاپوهای ایشـان سـرانجام، به نقش آفرینی اساسـی در تکوین جنبش مشـروطه و نیز دخالت در پیشـرفت آن انجامید. بیشـتر اعضـای این انجمن، بابی بوده‌اند. جمال‌الدین واعظ اصفهانی می‌گوید تفکرات بابی ازلی بر آن انجمن حاکم بود و بیشتر حاضران، آن گونه می‌اندیشیدند.

هرچند مجالس کوچک از آزادی خواهان در تهران و شهرهای بزرگ در حال شکل‌گیری بود؛ البته که این تلاش ها براساس براندازی دین و تغییر دین شـیعه و از بین بردن آن استوار بود که بخشی فعالیت بابی و ازلی و مخرب مشروطه خواهی می کردند و بقیه در راستای ایجاد فتنه در عقاید مسلمه شیعه فعالیت می کردند.

گروه مؤسـس در تاریخ ۶ خرداد ۱۲۸۳, ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ در اقدامی بی‌سابقه, اقدام به دعوت عده‌ای مورد اطمینـان نمودند. برای محل تجمع باغ سـلیمان خان میکده را انتخاب و به مدعوین توصـیه نمودند که یک به یک، وارد شـوند. سـپس همه ۵۴ نفر در وسـط باغ دور میزی که یک جلد قرآن روی آن قرارداشـت جمع شـدند و سـید جمال‌الدین، پرچم ایران را بیرون آورد و سـپس تک تک افراد، به میز نزدیک شـده و با

یک دست روی کلام‌الله و دست دیگر روی پرچم، در مقابل خداوند که قرآن نماینده او بود, قسم خوردند. چند نفر از جمله سید جمال الدین واعظ و ملک المتکلمین و محمدمهدی شریف کاشانی سخنرانی‌هایی نموده و قطعنام های در ۱۸ ماده خولنده و تصویب گردید، مطلب مهم آن در ارتباط با نحوه مبارزه با دربار، جلب نظر روحانیان، روشن کردن افکار عمومی با سخنرانی‌ها در مجالس مختلف و نوشتن و ارسال شرایط و وضع ایران به مطبوعات خارج از کشور بود.

اعضاء مجمع عمومی

بعضی از مهمترین افراد حاضر در جلسه به شرح زیر هستند

- ملک المتکلمین
- سید جمال الدین واعظ
- ابوالحسن قاجارشیخ الرئیس
- یحیی دولت‌آبادی
- سید محمدرضا مساوات شیرازی
- سید عبدالوهاب اصفهانی
- سید اسدالله خرقانی
- میرزا حیدر علی زردوز
- میرزاسلیمان خان میکده
- محمدمهدی شریف کاشانی
- میرزا ابراهیم خان نشاط منشی سفارت فرانسه
- محمد حسین ذکاءالملک, محمدحسین فروغی
- مجدالاسلام کرمانی

- حاجی سیاح
- میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل
- ارباب گیو زردشتی
- میرزا حسن رشدیه

و ۳۲ نفر دیگر

در میان اعضـــای این انجمن، افرادی چون شـــیخ محمدمهدی شـــریف کاشـــانی، ملک المتکلمین، سـید جمال واعظ، سـید محمدرضـا مسـاوات، سـید اسـدالله خرقانی، شـیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، ابوالحســن میرزا قاجار - آقا میرزا محســن برادر صـدرالعلما, سـلیمان خان میکده , یحیی دولت‌آبادی , محمدعلی خان نصرت السـلطان , جهانگیرخان صـوراسـرافیل، میرزا عباس علی خان شـوکت، حامدالملک شیرازی، میرزا محمود شیرازی، حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی و ... حضور داشتند. برخی از ایشان در میان منسوبان نسبی و سببی صبح ازل, شخصیت مهمی از بابی ها که شاخه ازلی را تاسیس نمود, قرار داشتند. و برخی نیز در گذشته، به قبرس رفته و با پیشوای شان دیدار کرده‌اند.

مهدی ملک‌زاده از شیخ محمدمهدی شریف کاشانی, به عنوان ریاست این انجمن که به انجمن باغ میکده شناخته می‌شود نام می برد. شیخ عبدالعلی موبد بیدگلی کاشانی، از فعالین انجمن ســری آزادی خواهان باغ میکده بود, وی در هنگام انتشــار خبر کشــته شدن ناصر الدین شاه برای برخی از هم مسلکانش می‌خواند.

عجم زنده کردم به تیر فشنگ　　　　زدودم ز ایران عار و ننگ

این گروه در نهایت با تدابیر علی‌اصغرخان اتابک رحمت الله علیه از هم پاشیده، ماهیت آن افشاء و اعضای آن شناخته شده و به حبس و تبعید گرفتار شدند. نام سید جمال الدین واعظ به همراه ملک‌المتکلمین، میرزاجهانگیرخان، سید محمدرضا مساوات در لیست چهارنفری بود که محمدعلی شاه, قبل از بتوپ بستن مجلس، درخواست تبعید آن ها را از ایران کرده بود. جمال‌الدین واعظ همراه با ملک المتکلمین رهبریِ گروه های بزرگی از مشروطه‌گرایان را به عهده داشت.

مجموعه منحوس باغ میکده , باعث شکل گیری گروهی منحرف شدند که تحت هدایت شیخ هادی نجم آبادی که از نزدیکان و شخصیت تاثیر گذار در بین افراد جمال افغانی بود, مجموعه تازه ای از دشمنی ها با دین به عنوان روشن فکری دینی, فرقه سازی و جنگ با شعائر دینی را راه انداختند. فرزندان و شاگردان هر یک از این سلسله منحوس که زنده ماند بعدا به انجام این وظیفه ادامه می دادند. از جمله بسیاری از نویسندگان و روزنامه نگاران و فعالان دوره روشن فکری و همچنین مورد خاص ما در این کتاب ها, شریعت سنگلچی که شاگرد خرقانی بود و بعدها کسروی و قلمداران و برقعی به تقلید از عقاید فاسده این دو به دین شیعه جسارت می کردند. البته برقعی صرفا از سر عقده توجه به دامان این افراد افتاد بود اما در دشمنی سنگ تمامش را گذاشت.

منابع : آدمیت فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۰۹ - نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ مقدمه تاریخی تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۴۰, نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ زندگی ملک المتکلمین تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۲۶۴, ملک‌زاده، مهدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ج ۲ ص ۲۴۱, احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران.

Iran Between Tradition and Modernity By Ramin Jahanbegloo, P45

Iran Religion, Politics, and Society Collected Essays By Nikki R Keddie, P22

Iran Religion, Politics, and Society Collected Essays By Nikki R Keddie, P22

شیخ هادی نجم آبادی

هادی نجم‌آبادی، یکی از مجتهدان تهران در دوران ناصـــرالدین شـــاه و مظفرالدین شاه بود. وی را باید یکی از تأثیرگذارترین افراد در تاریخ معاصر ایران دانست که هم در زمینه تجددخواهی اثرگذار بود، هم در مسائل سیاسی ایران. افکار و اندیشه‌های او را در کتاب تحریر العقلاء می‌توان جســـت. وی را نزدیکت رین روحانی ایرانی به ســـیدجمال الدین دانســـته‌اند. نامه‌هایی که یاران ســـید جمال الدین، همچون میرزا آقاخان کرمانی و شـــیخ احمد روحی، برای شـــیخ هادی نجم‌آبادی می‌فرســـتادند، گاه از چنان حساسیتی برخوردار بود که در صورت کشف، کشته‌شدن نامه‌رسان را در پی داشت. در واقع او به نوعی هم رییس شـــبکه ترور جمال الدین افغانی و مســـئول گســـترش افکار و خواسته های او بود.



احمد روحی از یاران ســید جمال الدین و هادی نجم‌آبادی، از نویســندگان کتاب هشــت بهشت، پیرو کتاب بیان و داماد میرزا یحیی نوری بود.



میرزا آقاخان کرمانی از یاران سـید جمال للدین و هادی نجم‌آبادی، از نویسـندگان کتاب هشت بهشت پیروآیین بیانی و داماد صبح ازل بود.

در اثبات جسـارت سـیاسـی و خیلنت دین او همین بس که منزلش مأمن خائنینی مانند میرزا حسن خان رشدیه (بنیانگذار مدارس نوین در ایران) و میرزا رضا کرمانی بود. طبق اسـنادی موثق، نجم‌آبادی با سـیدجمال الدین اسـدآبادی، مرتبط بوده اسـت؛ همچنین در جریان انقلاب‌های جهانی قرار داشـت و اخبار و اطلاعات این وقایع چه از طریق روزنامه‌های پارسـی‌زبان چاپ خارج از کشـور و چه از طریق دوسـتان و رفقای فرنگ‌رفته به وی می‌رسـید. او تنها کسـی بود که پس از اعدام میرزا رضـا کرمانی قاتل ناصر الدین شاه برای او مجلس یادبود گرفت.

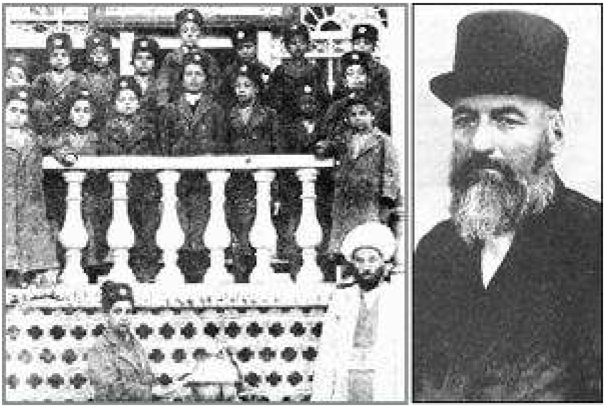
نجم‌آبادی از جمله اعضای نخستین فراموشخانه ایجاد شده در ایران بود. فراموشخانه نام لژ های فراماسونری در ایران بود.

تورج امینی، شـــیخ هادی نجم‌آبادی را بابی مذهب می‌داند و برای اثبات دیدگاه خود به تنها اثر او (کتاب تحریر العقلا) اســـتناد می‌کنند. ولی به اعتقاد مرکز اســـناد انقلاب اسلامی بخش بزرگی از کتاب تحریر العقلاء به رد بابیگری اختصاص دارد.

تورج اتابکی نجم‌آبادی را مجتهدی با گرایش بابی می‌دلند که تلاشـــش برای عرضـــه مفاهیم غربی حقوق، آزادی‌ها و ترقی فردی، و پیشرفت فناورانه غرب در برابر افول ایران برای مخاطب ایرانی بر سکوتش در خصوص گرایش بابیش افزود.

افســانه نجم‌آبادی، نبیره شــیخ هادی، این که او در خفا یک بابی یا ازلی بود را از جمله روایت‌های خانوادگیشان می‌داند. یادآوری می‌کنیم که سیف الدین نجم‌آبادی، نوه شیخ هادی، کتاب «تحریرالعقلا» را به فارسی ساده و امروزی برگردانده است. این برگردان به پاره ای از کژ فهمی‌هایی که از نثر دشوار آن برمی‌خیزد پایان می‌دهد و دیدگاه روشنی از شیخ هادی می‌آفریند.

باید خاطرنشان کرد که علاوه بر شیخ هادی نجم‌آبادی، شخصیت‌های برجسته دیگری که در آن دوران فعال بودند همگی بابی بودند. مانند جمال الدین اسدآبادی و میرزا رضا کرمانی (قاتل ناصر الدین شاه) و سید جمال واعظ.



حسن رشدیه بنیان‌گذار آموزش نوین در ایران و شاگردانش

کمتر کسی از رجال دوران مشروطه را می‌توان نام برد که مستقیم یا غیرمستقیم شاگرد شیخ نبوده یا با وی رابطه نداشته باشد. از معروف‌ترین شاگردان او می‌توان به سیدمحمد طباطبایی، علی اکبر دهخدا، علامه محمد قزوینی، میرزا جهانگیرخان شیرازی صوراسرافیل، میرزاحسن رشدیه، ملک المتکلمین و ناظم الاسلام کرمانی و میرزا رضا کرمانی اشاره کرد. به طوری کلی تمامی اعضای میکده تحت تاثیر مستقیم یا غیر مستقیم او بوده اند.

پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران با صدور فرمان مشروطیت در سال ۱۳۲۴، چهار سال پس از وفات شیخ هادی (۱۳۲۰ق) اتفاق افتاد. از این رو، اگر چه وی نقش مستقیمی در برپایی جنبش مشروطیت، همچون دو رهبر اصلی آن یعنی سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی نداشته است، اما نمی‌توان تأثیرات فکری این بدعت اندیش را در گمراهی مردم ایران برای این امر نادیده گرفت. بدین جهت است که او در کنار سید جمال‌الدین و سید محمد طباطبایی از جمله سخنگویان اسلامی به شمار

می‌آید که به عنوان دشمنان حکومت استبدادی زمان، هواخواه قانون، نظم و آزادی شناخته شده‌اند. حضور شیخ هادی در فراهم‌آوری زمینه‌های جنبش مشروطیت در سه رویداد، در خور درنگ و بررسی می‌باشد که هر یک از آن‌ها به نوعی، یکی از عوامل خیزش ایرانیان در مشروطه‌خواهی به‌شمار می‌آیند.

جنبش تحریم تنباکو

به زعم احمقانی چون این افراد که به دنبال سرنگونی نظام های سیاسی و حکومتی و دینی ممالک اسلامی بودند, واگذاری امتیازات و حق سرمایه‌گذاری‌ها از طرف دولت ایران به کمپانی‌های خارجی، تجارت و بازرگانی ملی را مورد تهدید قرار می داد و باعث تحریک و خیزش های مردمی می شدند. حال سوال این جاست که چرا این افراد می خواستند دین را تغییر دهند اما با آمدن راه آهن و تجارت و صنعت و نوین مخالفت می کردند و ان را به گردن قاجار می انداختند. آیا عمه آنها قرار بود راه آهن بسازد که وقتی این پروژه به روس ها داده شد این ها گریبان چاک می دادند؟؟؟

بارزترین خیزش بازرگانان، روحانیان، روشنفکران و مردم علیه واگذاری امتیاز به خارجیان، «جنبش تحریم تنباکو» است که در سال ۱۳۰۷ ه. ق (۱۸۹۰م) به دنبال واگذاری امتیاز انحصار دخانیات از سوی دولت ایران به یک کمپانی انگلیسی موسوم به «رژی» به وقوع پیوست. دانسته نیست که از چه رو نجم‌آبادی مستقیماً در این جنبش دخالت نداشت، اما آنچه مشخص می‌باشد این است که او در دو مورد صریحاً اعلام نظر کرده است.

او بر خلاف سایر روحانیان، حرمت استعمال دخانیات را دائمی دانسته و مخصوص زمان خاصی نمی‌داند. گفتنی است فقها معمولاً علیه مفاسدی که صریحاً در قرآن یا اخبار و احادیث، حکمی در مورد حرمت آن‌ها صادر نشده، اقدام نمی‌کردند و استعمال تریاک،

افیون، دخانیات و مشتقات آن‌ها هیچ‌گاه از جانب روحانیان در گذشته حرام نشده بود. ولی شیخ هادی اولین کسی بود که با نتیجه‌گیری های من دراوردی از منابع غیر فقهی اعلام حرمت دائمی استعمال دخانیات را کرده است.

هر چند در مجالس شور و مشورت روحانیان در باب تحریم تنباکو شرکت نمی‌کرد، اما پیام فرستاد که حاضر است در صورت خروج روحانیان از تهران به عنوان اعتراض، او نیز آنان را همراهی کند.

ناظم الاسلام کرمانی که خود از جمله شاگردان نجم‌آبادی بود در این زمینه می‌نویسد: «مرحوم حاج هادی نجم‌آبادی هم در مجالس مذاکره حاضر نشد، لکن پیغام داد من استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانم و اگر بنای آقایان بر حرکت از تهران و مهاجرت به عتبات شد، اولین کسی که ردا بر دوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید، من می‌باشم. بنده نگارنده در مجلس مرحوم هادی بودم که این مذاکره را فرمود».

ارتباط با جمال الدین اسدآبادی

شیخ هادی نجم‌آبادی که عضو فعال «انجمن پان اسلامی» تهران به شمار می‌رفت با جمال الدین (۱۲۵۴–۱۳۱۵ ق) بانی نهضت‌های اصلاحی در جهان اسلام و نظریه پان اسلام همکاری داشت. وی با صراحت از ناصرالدین شاه قاجار و دیگران انتقاد می‌کرد و سبب ذلت مسلمانان را «اعراض از آیات الله» و تفسیر قرآن بنا به «رأی و وهم خود» می‌دانست. در نخستین روزهای ورود جمال افغانی به تهران، هادی ملاقات‌هایی با او کرد تا نقشه‌ای برای گمراهی ایرانیان ریخته و مردم را به اهداف خود که پایه اتحاد اسلامی از نوع سنی آن است آشنا سازند و مشروطه را جایگزین دولت استبدادی قاجار نماید.

شیخ هادی پیشنهاد کرد که چون بیشتر مردم ایران بی سوادند و در خواب غفلت و نادانی به سر می‌برند، از فهم سخنان شما ناتوان هستند و چماق تکفیر، بزرگ‌ترین حربه، ناجوانمردانه است. بنابر این، خوب است درس تفسیر قرآن مجید را آغاز کنید و کم‌کم مفهوم آزادی را طی تفسیر کلمات آسمانی بیان نمایید تا عده‌ای از طلاب معرفت را به حقایق آشنا کنید. آنان را تربیت کنید تا به مرور ایام، مقدمات تحول اساسی را در کشور عقب افتاده ایران فراهم سازید. نگاه و فکر انان به مردم را ببینید که واضح و آزاد مردم را احمق می خوانند.... ای روشن فکران کجایید....

مؤلف «تاریخ بیداری ایرانیان» پیرامون ارتباط سید و شیخ هادی می‌نویسد: «یکی از اشخاصی که با مقاصد سید همراه شد، مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بود». حامد الگار نیز می‌نویسد: «زمانی که سیدجمال الدین در بارگاه حضرت عبدالعظیم (ری) تحصن کرده بود، شیخ هادی نجم‌آبادی و سیدصادق طباطبایی با او ملاقات و تماس داشته‌اند».



درباره ارتباط شیخ هادی نجم آبادی از روحانیون نوگرای دوره قاجار با جمال افغانیالدین اسدآبادی متفکر همعصرش اطلاعات اندکی در منابع تاریخی وجود دارد. با این وجود درباره این مسالله که این دو با یکدیگر مراوده داشته لند تمامی منابع متفق القول هستند. واقع آن است که گرچه شیخ و سید با یکدیگر هم صحبت بوده اند اما با یکدیگر اختلافاتی در مشی سیاسی هم داشته اند. جمال افغانیلزوم اصلاحات در یک جامعه را در رفع استبداد و منوط به اصلاح حاکم و حکمران آن جامعه می داند حال آن که شیخ هادی معتقد است برای این مساله باید ابتدا توده های مردم را بیدار ساخت. در این مطلب به قلم حسن شمس آبادی به مناسبات این دو شخصیت تاثیرگذار در تاریخ معاصر ایران و نقاط افتراق و اشتراک آنها پرداخته شده است.

«چه عرض کنم درست نمی‌دانم ارسال و مرسولی دارد، اما از معتقدین سید است و او را مرد بزرگی می‌داند.» جمله فوق بخشی از پاسخ میرزا رضا کرمانی به سوال بازجو در دادگاهی است که از وی درباره ارتباط شیخ و سید پرسیده است. البته ناظم الاسلام کرمانی نیز در بین علمایی که به لحاظ افکار و اندیشه با سید همراهی و همفکر بوده اند از ارتباط شیخ هادی با ایشان یاد کرده است. *ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۶، ص۸۲.*

اسماعیل رائین زمانی که درباره نزدیکان جمال افغانی اسدآبادی صحبت می‌کند، به دوستی نزدیک شیخ هادی با وی اشاره و این طور می‌نویسد:« در مدتی که جمال افغانیالدین در ایران بود، در سازمان فراموشخانه ملکم فعالیت می‌کرد در بین این دو دسته محارم سید، از هم نزدیکتر به او حاج امین الضرب از طبقه تجار و حاج شیخ هادی نجم آبادی از طبقه علما بودند که هر دو نفر در کار سیاست وارد بودند و در فعالیتهای سیاسی کشور تحت تاثیر تمدن خارجی و نفوذ انگلستان قرار داشتند.» رائین

در این نوشـــته، شـــیخ هادی را متهم به فراماســـونری کرده اســـت. *اســـماعیل رایین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج اول، ص۳۹۱.*

حامد الگار در کتاب «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت»، با مقایسه جمال و ملکم خان یکی از وجوه اشتراک آنها را این می‌داند که برای رسیدن به آرمان هایشان ناگزیر از اســتفاده از قدرت علما بوده و در این راه گام برداشـــته‌اند؛ لذا چون از آمادگی علمای ایران جهت مخالفت با دولت خبر داشـــته‌اند کوشـــش خود را به کار بردند تا حد امکان با علما تماس برقرار کنند. الگار از تماس جمال افغانی اسدآبادی با سید صادق طباطبایی و شیخ هادی نجم آبادی و ارسال نامه‌ای از او برای میرزای شیرازی از طریق سید علی اکبر فال اسیری خبر داده است. *حامد الگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۹، ص۵۶.*

از سخنان الگار در این کتاب بر می‌آید که؛ پیش از این که همکاری جمال افغانیبا علما محقق شود، با عناصر روشنفکر آن زمان از جمله شیخ هادی نجم آبادی، ملکم خان ناظم الدوله، آقاخان کرمانی، شـــیخ احمد روحی و افضـــل الملک کرمانی بوده اســـت. نتیجه‌ای که الگار درباره اهداف و علل ارتباط جمال افغانیو ملکم خان با علما برمی شـــمرد به این شـــرح اســـت : « با این که ظاهرا در هیچ مورد نقشـــه‌های آن دو انگیزه مذهبی نداشته است، هر دو برای اجرای آن نقشه ها می خواسته‌اند از وجود علما استفاده کنند. ولی جز در چند مورد به خصوص توفیق نیافته اند. آنان قبل از این که آزاد اندیشان انقلاب مشروطیت به این امکانات برای برانگیختن هیجان علیه حکومت شاه آگاهی بیابند اطلاع یافته بودند. اما نقش آنها در تحقق بخشیدن به آن اهداف ناچیز بوده است. چرا که علما با داشتند یک قرن تجربه در ابراز مخالفت با حکومت به عنوان رهبران ملی ظهور کردند و شخصیت‌هایی همچون ملکم خان و جمال افغانی ، همچنان

در حاشـــیه رویدادها ایســـتاده بودند». *حامد الگار، نقش روحانیت پیشـــرو در جنبش مشروطیت، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۹، ص۵۶.*

پیشینه ارتباط جمال افغانی با شیخ

بعد از جریان قیام تنباکو و پیروزی روحانیون بر اســتبداد، جمال افغانیالدین اسـدآبادی که در خارج از کشور(لندن) بسر می برد چون اخبار عقب نشینی دربار ناصری را شـنید به این باور رسید که روحانیت در ایران دارای چنان قدرتی است که می‌تواند بر بسیاری از امور فائق آید. لذا به منظور بهره گیری از این نیروی قوی، جهت دفع اســـتعمار و اســتبداد، نامه‌ای به برخی از علمای ایران بویژه علماء تهران نوشـــت؛ از جمله این علما شـیخ هادی بود و این می‌رساند که سـید از قبل با شـیخ آشـنایی نزدیک داشـته اسـت. علاوه بر شیخ هادی، میرزا محمدحسن شیرازی، میرزا حبیب الله رشتی، میرزا ابوالقاسم کربلایی، حاج میرزا جواد آقا تبریزی، سـید علی اکبر شـیرازی، میرزا حسـن آشـتیانی، سـیدطاهر زکی صـدرالعلماء، آقا محسـن عراقی، شـیخ محمد تقی اصـفهانی و حاجی محمدتقی بجنوردی هم از جمله افرادی هستند که نامه او برای آنها ارسال شد.

جمال افغانی در ابتدای این نامه، با اشـــاره به تفکر اســـتعماری بیگانگان جهت دســـت اندازی به سـرزمین های مسـلمین هشـدار می‌دهد و آن گاه نقشـی را که علما می‌توانند ایفا کنند بیان کرده است : «در هر نقطه‌ای که نیروی علما کم شـده قدرت اروپاییان در آن جا بیش تر گردیده به حدی که شوکت اسلام را در هم شکسته، نام دین را از آن جا محو ساخته‌اند». جمال افغانی آن گاه به انتقاد شـدید از اقدامات ناصرالدین شاه قاجار و از واگذاری امتیازات به بیگانگان ابراز تنفر می‌نماید. او در ادامه ورود روحانیت در قضـیه تنباکو را باعث احیاء مجدد اسلام عنوان کرده است : «حق را باید گفت، شما پیشوایان با تصـــمیمی که گرفتید اســـلام را بزرگ نمودید و نام دین را بلند ســـاختید، دلها را از

هیبت و قدرت خود پر نمودید به طوری که بیگانگان عموما فهمیدند در مقابل اقتدار شما در مقابل نیروی شما مقاومت ممکن نیست و دانستند که شما دیوار کشورید و زمام ملت به دست شماست...» اسدآبادی در پایان از شاه قاجار به فرعون و از صدر اعظم او به هامان یاد کرده و از علمای اسلام می خواهد که با قدرت خویش شاه را به زیر کشند. *صدر واثقی، سید جمال الدین حسینی، پایه گذار نهضتهای اسلامی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸، صص ۲۳۰-۲۲۶.*

در هر حال اغلب منابع در این که این دو با یکدیگر ارتباط داشته‌اند، متفق القولند؛ هرچند برخی از آنها بیان می‌کنند که شیخ هادی متاثر از جمال افغانی بوده و راه و روش فکری او را طی می‌کرده است. اما برخی دیگر از منابع، هرچند دیدار آن دو با یکدیگر را پذیرفته‌اند, اما بیان می‌کنند که آن دو با وجود اشتراکات بسیار، با یکدیگر اختلاف در تفکر و مشی سیاسی و در نتیجه رفتار داشته‌اند. *ابراهیم صفایی، تاریخ مشروطیت ایران به روایت اسناد، انتشارات ایرانیان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲.*

در هر حال جهت مشخص شدن نقاط اشتراک و افتراق آن دو موارد ذیل را می‌توان به عنوان شاهد مثال ذکر کرد:

وجوه اشتراک شیخ هادی و جمال افغانی

از وجوه اشتراک این دو این بود که برخلاف روحانیون سنتی، از پیشگامان نوگرایی و جریان نواندیشی در ایران بودند. ایجاد افتراق بین روحانیون تحت عناوین سنتگرا و نوگرا از آن جا نشات گرفت که اندیشه‌ها و مظاهر تمدنی غرب وارد ایران شد. ورود این اندیشه‌ها، باعث اضمحلال سیاسی ایران و وابستگی اقتصادی شد. از آن جا که این اندیشه‌ها با بسیاری از سنت‌های فرهنگی و مذهبی جامعه در تضاد و اغلب ناسازگار بود، واکنش توده‌های مردمی و همچنین روحانیت را در پی داشت. البته این نکته را هم باید

بیان کرد که این واکنش‌ها با یکدیگر متفاوت بود، بسیاری از علما تمدن جدید غرب را نوعی تهاجم جهان مسیحیت به اسلام قلمداد کردند و اخذ این تمدن را ناروا و بدعت دانستند. اما معدودی از آنها که بدانها اصطلاح «نواندیش و روشنفکر» اطلاق شد (همان فراماسونری ها)، تلاش کردند با توجه به مقتضیات زمانه خویش، بین مبانی مذهب با پدیده های جدید وارداتی به کشور سازگاری ایجاد کنند. شیخ هادی و جمال افغانی از جمله گروه دوم بودند.

شیخ هادی نه تنها خود این گونه می‌اندیشید بلکه بسیاری از روشنفکران بعدی که نقش مهمی در انقلاب مشروطیت ایفا کردند از شاگردان او بودند. او از روحانی ها به شدت انتقاد می‌کرد. شاید به همین دلیل بود که بابی‌گری او بیشتر عیان شد. شیخ هادی همواره به مردم توصیه می‌کرد که از خرافه پرستی و تقلید و اندیشه‌های کجژ دوری کنند و بر این نکته تاکید داشت که انسانها از عقل می‌توانند جهت نایل شدن به حقیقت بهره جویند. *عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص۹۲.*

الف: نگاه انتقادی به حاکمان زمانه

به اعتقاد شیخ هادی از جمله وظایف حاکم این است که دارای معلومات سیاسی و قانونی باشد چرا که او بر مردم تحت نظرش حکم می‌راند. یک حاکم نادان اگر چه که نیت خوب هم داشته باشد اما تبهکار به شمار می‌آید. زیرا به علت نادانی‌اش زیان او بیشتر از سودش است؛ لذا حاکم باید نسبت به وضعیت مردم خود آگاه باشد و برای کسب این آگاهی از ماموران معتمد، راستگو و درستکار بهره گیرد. در این راستا بارها و بارها شیخ هادی با شجاعت بسیار از عملکرد ناصرالدین شاه که به دیدنش می‌آمده انتقاد می‌کرده است. «اثر این کارها این ذلت‌ها است که از غضب الهی است، در پیش

اهل ملل اسـم تو به خواری و وهن برده می شـود و در نزد دول, دولتت نمی‌شـمرند. هر دولت آنچه بگویند و تحکم نمایند, مطیع هسـتی اگر تو فرمایش و حاجتی داشـته باشـی نزد ایشـان ملاحظه صـلاح خود را می نمایند اگر صـلاح دیدند قبول می نمایند و الا فلا تو رعیت و تابع محمد بن عبدالله خاتم انبیاءهســـتی که تمام دول و ملل را در هم شـــکســـت و همه از او و نواب او تملق می‌نمودند و خراج و هدایا دادندی. از بی عقلی خوشـدلی که پنج نفر در جلو یا در عقب تو را تعظیم و تکریم می نمایند از عزت جوهر حقیقت ایمان و اسـلامت و از شـوکت و سـلطنت سـلطانت(پیامبر اسـلام) که سـلطان سـلاطین بود فراموش نموده، غفلت ورزیده گاه می‌شـــودکه از بی عقلی و بی غیرتی می‌گویی که من پنج روز دنیا چرا خود را به صـدمه اندازم و از ملاذ نفسـانیه خود دسـت کشـم، اگر عقل داشـتی یا ایمان به خدا و آخرت و یوم آخر داشـتی عکس می‌گفتی و به جهت پنج روز دنیا عقب ملاذ نفسـانیه نرفتی و درصـدد تحصـیل عزت و شـوکت اصـلیه خود برآمدی و بر غیر خود از زیردسـتان که در معیشـت ضـنک هسـتند ترحم می‌نمودی که شاید آسوده و مرفه الحال شدندی». *شیخ هادی نجم آبادی، ص۱۱۹.*

شیخ هادی علاوه بر این انتقادات صریح و مستقیم؛ به شاه قاجار توصیه می‌کند که «تا می‌توانی خاک و خاشاک شرک و ظلم و فساد و هوی پرستی را برطرف کن شاید به آب زلال صاف نایل شـوی و حرارت قلب و عطشـت را فرونشـانی و الا از این اسـلام صـوری و سلطنت بی‌عدالت و سیاست منتفع نخواهی شد و هلاک خواهی شد.» *شیخ هادی نجم آبادی، ص۱۱۹.*

این شیخ طوری حرف می زند که گویی تقدیر در ید او بوده یا مانند مرحوم قطب الدین نیریزی صـاحب کرامت و پیشـگویی اینده بوده اسـت , اما البته وقتی دید که همه گفته هایش غلط از آب درآمده و ناصـــرالدین شـــاه به هلاکت نیافتاد خود اقدام به تحریک و ترور او نمود!!!!

شیخ گاه ابراز نارضایتی خود را از حاکمان جور زمانه‌اش در قالب نفرین اعلام می‌کرد. چنان که بعد از دادخواهی یکی از اهالی کرمان که مورد حکمران قجری قرار گرفته بود و جهت شکایت به مجلس شیخ پناه برده بود، بعد از بیان واقعه و سرگذشت خود از شیخ شنید که «خدا خانه ظالم را خراب کند». که البته این هم نشد. *مرتضی مدرسی چهاردهی» شیخ هادی نجم آبادی و داستانهائی از او»، مجله وحید، ۱۳۵۲، شماره ۱۹، ص۵۹.*

جمال افغانی اسدآبادی هم که از او به عنوان یک مصلح یاد می‌شود اما شرور فراماسونی بود دارای چنین دیدگاهی اما با تندی بیشتری بود. او بزرگترین مانع در راه قدرت و پیشرفت مسلمانان را سیاستمداران و حاکمان بد معرفی می‌کند و بر این اساس مردم زمان خود را بر ضد ناصرالدین شاه می‌شوراند. در رساله خود با عنوان« چرا اسلام ضعیف شد؟» علما و اندیشمندان را به این نکته توجه داده که«..وقت آن رسیده که علمای اعلام و پیشوایان اسلام قیام به وظایف واجبه خود کرده؛ تکلیف خود را در نصیحت و خیرخواهی ادا نمایند.» او علوم و فنون جدید را برای حیات مجدد فرهنگ اسلامی لازم می‌دانست. *عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیرکبیر،۱۳۶۴، ص۵۸.*

ب: بازگشت به اسلام حقیقی

با توجه به سخن میرزا رضا کرمانی در بازجویی که بعد از قتل ناصرالدین شاه از او شد، شیخ هادی از معتقدین جمال افغانی بود. دلیل این سخن آن است که اولین بیدارگران عصر قاجار و قبل از مشروطیت از افکار جمال افغانی متاثرند و می توان ادعا کرد که تمایل روحانیت در هواداری عملی و نظری از انقلاب مشروطه تا حدی نتیجه تلاش های جمال افغانیب وده است. رگه‌هایی از تاثیرپذیری شیخ هادی از او را می‌توان در

اصـول اندیشـه های اصـلاح گرایانه او جسـتجو کرد. از نظر جمال افغانی, دوران طلایی مسلمانان، دوران پیامبر(ص) و دوران اولیه اسلام بوده و مسلمانان هم جهت نایل شدن به پیشـرفت می‌بایسـت به لحاظ دینی، اخلاقی، عمل به اصـول و احکام و از همه مهمتر فکر و اندیشـــه به آن دوران رجوع کنند. شـــیخ هادی نیز علت اصـــلی واپس ماندگی و انحطاط مسـلمین را انحراف آنها از راه مسـلمانان صدر اسـلام می‌داند و از نظر او بهترین وسیله پیشرفت نظام اسلام آغازین است. « انصافا اگر ما اهل اسلام رفتار نماییم و تاسی به حضـرت خاتم چون اتباعش نموده عبادت و عدالت و سـیاسـت و اخلاق پسـندیده را چنان که از ایشان ماثور است به کار بریم از اهل ملل به سوی ما راغب خواهند شد. پس از راغب و میل ایشـان می شـود به اسـتدلال حقیقت اسـلام را به ایشـان بنماییم». البته این ها من باب سنی سازی و حذف آثار ائمه بوده است والا این همه دعوت به پیامبر را برای یک کافر هم نمی گفتند. *کریمی، م؛ «پدر سلفیه طهران؛ سیری در احوال و افکار شـیخ هادی نجم آبادی»، نشـریه زمانه، سـال چهارم، شـماره۳۵، مرداد ماه۱۳۸۴،ص۳٫. شـــیخ هادی، تحریرالعقلاء، به سـعی و اهتمام شـــیخ مرتضـــی نجم آبادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸، ص۱۱۳.*

شیخ هادی درباره علل برتری کفار بر مسلمانان، چنین بیان کرده است : «..نیست مگر به جهت آن که عدالت در بلاد ایشان بیشتر و خلق در حکومت ایشان آسوده تر هستند و اموال و نفوس در تحت حکومت ایشـــان محفوظ تر اســـت.» جمال افغانی هم با بیان جملاتی شـبیه این، از مسـلمانان می‌خواهد به آموزه‌های اسلام راسـتین بازگردند. ایشـان تنها راه رهایی مسـلمانان از انحطاط را، بازگشـت به قرآن و اسـلام نخسـتین عنوان کرده است. نخسـتین در اینجا یعنی عدول از شیعه بودن. *شیخ هادی، تحریرالعقلاء، به سعی و اهتمام شـــیخ مرتضـــی نجم آبادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشـــاد اســـلامی، ۱۳۷۸، ص۱۱۳.*

ج: استفاده از قوه عقل در دین

از دیگر کارهایی که جمال افغانی برای اول بار انجام داد تلاش جهت عقلانی کردن بینش و تفکرات دینی و علمی کردن تفسـیر و احکام بود. از دیدگاه جمال افغانی باید بین دو نوع اسلام واقعی و غیر واقعی تفکیک قائل شد و در واقع از ساحت دین خرافه زادیی نمود. او اعتقاد داشت که اسلام با عادات و برداشت های نادرست آمیخته شده و از این رو از عناصر سازنده آن غفلت شده است و در حقیقت آنچه در جامعه مسلمین در حال حاضر وجود دارد جز نام و صورت هیچ شباهتی به اسلام واقعی ندارد. *قاسم میرآخوری وحیدر شجاعی، اشخاص در آثار دکتر شریعتی، تهران، فردوسی، ۱۳۷۵، صص۱۰۵-۱۰۴. محمدجواد صاحبی، سید جمال الدین اسدآبادی بنیانگذار نهضت احیاء تفکر دینی، پیشین، صص۱۳۸-۱۳۷.*

شیخ هادی معتقد بود که دین اکثرت مردم به جز خردمندان از آنها تقلیدی و مبتنی بر تحقیق و تفحص نیست؛ لذا یک مجتهد نباید به خاطر تعلق خاطر به یک دین، برای اثبات حقانیت و توجیه آن به دلیل و استدلال متوسل شود بلکه برای انتخاب دین باید دنبال دلیل باشد به این شکل که هر چه آن دلیل اقتضاء کند آن را حق بداند و ترس نداشته باشد از این که دلیل، راهنمای او باشد. *شیخ هادی نجم آبادی، تحریر العقلاء، ص۴۰.*

اما از آن جا که اکثریت مردم دنیا در انتخاب دین خود از دین آباء و اجداد و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند پیروی می‌نمایند شیخ هادی در کتاب تحریر العقلاء با انتقاد از آنها چنین می‌گوید : « اگر به کسی بگویی چرا در انتخاب دین تحقیق نمی‌کنی و از تقلید پدرلنت بیرون نمی‌آیی؟ در جواب می‌گوید من یقین بدسـت آورده‌ام و نکوهش شایسته کسانی است که بدون کسب یقین از دینی پیروی می‌نمایند. ای بیچاره آنها هم

مثل تو یقین داشتند اما منشا نقل، اوهام ایشان بود که از پدرانشان رسیده بود، پس رجوع به عقلت کن». *شیخ هادی نجم آبادی، تحریر العقلاء، ص۴۰.*

با این تفاصیل می‌توان این چنین بیان کرد که جمال افغانی اسدآبادی و شیخ هادی نجم آبادی در ارزیابی عقاید و باورهای دینی با محک عقل اشتراک دارند. افغانی معتقد بود که اصل توحید در پرتو مرجعیت عقل و جدا از نفی خرافات است؛ از نظر او معیار والا بودن و اصلح بودن در دین اسلام، عقل و فضیلت است و اهمیتی که اسلام برای آن دو قائل است هیچ دین دیگری برای آنها قائل نیست، شاید به دلیل هم اعتقاد بود که سید از مذهب معتزله سنی که به زعم خود عقل‌گرا هستند دفاع می‌کند. شیخ هادی نیز بسیاری از مطالب تحریرالعقلاء را به مساله توحید، اهمیت عقل و باز تفسیر آموزه-های عقلانی اختصاص داده و عقل را اولین پیامبری می‌داند که خداوند در وجود انسان به ودیعه گذاشته است. او راجع به عقل‌گرایی در ذیل آیه ۱۷۰ سوره بقره چنین عنوان می‌کند که؛ عقل انسان اولین پیامبری است که خداوند در وجود او قرار داده که مطابق آن پاداش داده می‌شود و براساس آن مجازات می‌شود و به وسیله آن راه خداوند از راه شیطان و پیامبر دروغین تشخیص داده می‌شود. *حامد الگار، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس،۱۳۶۹، ص۴۷.*

و به انسان عاقل توصیه می‌کند که:« اول باید سخنان علما و بزرگان دین و مذهب خود را تعقل نماید ببیند موافق عقل هست یا از روی هوی و هوای نفس و پوچ است...» *محمد ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، ج اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۴، ص۹۵.*

تلاش جدی او این بود که با استدلال‌های عقلی، اساس خرافه را بزداید و به یکباره بنای فکری مخاطب خود را که پایه‌های محکم و استواری ندارد فرو ریزد. از دیدگاه او عقل در سلسله مراتب ارزش های دینی از جایگاه بسیاری برخوردار است. به خاطر همین

مدافع عقل گرایی بود و به ضرورت نقد خردمندانه همه احادیث و روایات مذهبی اعتقاد داشت؛ شیخ در زمینه استفاده از عقل در فهم آیات قرآن چنین عنوان می‌کرد که : «اگر کسی در مقام فهم کلمات قرانیه باشد نه به تقلید مسموعه سابقین و یا تقدم مدلول بر دلیل از بطلان و حقیقت بلکه به اخبار آحاد ظنیه و یا وهیمه اثبات معانی کلمات قرآنیه را نخواهد بلکه به فطرت سلمیه الهیه ماظر به کلمات باشد و عقل خود را در هر باب حاکم بداند و نگوید که کلمات صادره از معصومین مقدم بر حکم عقل است و بفهمد که صادره‌ای غیر منسوبه است به خبر واحد ظنی احراز صدور کردن خطاست». *شیخ هادی نجم آبادی، تحریرالعقلاء، ص۱۸۸.*

در این نقطه اوج دشمنی و بی اعتقادی او به ائمه را می بینید و مشخصا این افراد هیچ وابستگی و تعلقی به شیعه نداشته اند. سخنان این الدنگ در تمامی کتاب های شریعت سنگلجی, کسروی , قلمداران و برقعی و .... دیده می شود.

د: احیاء آموزه‌های قرآنی

جمال افغانی به منظور حیات دادن به دینی جدید، به روش شناخت قرآن و خود قرآن توجه داشت. او را شاید بتوان جزو اولین افرادی دانست که شعار بازگشت به قرآن را به طور جدی در سطح جهان اسلام مطرح کرد. از آن جا که قرآن را کتاب فهم و عمل به زندگی در تمام اعصار می‌دانست و نه تنها کتاب مقدس و قابل احترام, اما غیرقابل فهم و بی ارتباط با زندگی؛ لذا بارها و بارها آرزو می‌کند که؛ سلطان همه مسلمانان باید قرآن باشد و مرکز وحدت آن ایمان؛ تمام فعالیت‌های جمال افغانی رنگ سیاسی داشته اما ابزار و اساس آن فعالیت‌ها بی‌شک به اسم قرآن بوده است.

شیخ هادی نیز همین نگاه را به قرآن داشت. او در انتقاد از روحانیون سنتی زمانه‌اش می‌گوید : «شما در آموزش قرآن فقط تاکید می‌کنید بر نحوه قرآن خواندن، تجوید آن

و با صـدای زیبا آن را تلاوت کردن و در جواب کسـانی که از شـما درباره معنای قرآن سـوال کنند می‌گویید معنای قرآن پیش امام زمان اسـت. قرآن اصـلی هم نزد اوسـت و تنها کسانی می‌توانند معنای آن را بفهمند که با او ارتباط داشته باشند».

هـ: اعتقاد به وحدت

از دیگر مبانی فکری مشـــترک بین جمال افغانی و شـــیخ هادی، ایجاد اتحاد و وحدت مسـلمین جهت تشـکیل دژ مسـتحکم در مقابل جبهه اسـتعمار بود. جمال افغانی جهت رفع اختلافات مذهبی که مهمترین مصـداق و نمونه بارز آن اختلافات به فرق تشـیع و تسـنن بود، تلاش کرد تا روحانیون و نخبگان هر دو فرقه را به هم نزدیک سازد و آنها را متوجه خطری سازد که از طرف دنیای مسیحیت آنها را تهدید می‌کند.

تشـکیل جمعیّت دارالتقریب اسـلامی (دارالتخریب اسـلامی) را می‌توان متأثر از این تفکر جمال افغانی درباره اتحاد اسـلامی دانسـت. «کار جمال افغانی اسدآبادی بهترین نمونه و دلیل اســـت؛ این فرد که رهبر اتحاد اســـلام بود و امروز جمعیت دارالتقریب همان فکر عاقلانه را دنبال می کند، چون می دید سـنی‌ها این قدر نسـبت به شـیعه بدبین هسـتند، در عثمانی و مصـر خود را از افغانسـتان که اکثر مردمش سـنی هسـتند معرفی نمود و تظاهر به تســـنن کرد شـــاید بتواند هدف خود را که متحد و نیرومند ســـاختن جامعه اسلامی و بیدار کردن آنها از خواب غفلت است عملی سازد و می دانست که اگر بفهمند شـیعه اسـت و عجم یعنی اهل ایران اسـت حاضـر نیسـتند یک دقیقه حرف او را گوش کنند». این هم از دروغ های من درآوردی این بنیاد اســـت چرا که جمال افغانی ســـنی بوده است و ایرانی نبوده است.

به طور مشـخص می توان گفت مقاصـد جمال افغانی در اتحاد اسـلام و اسـتخلاص امت اسلام از زیر یوغ استعمارگران مخصوصاً انگلسـتان, فقط و فقط به هدف حذف تشیع از

ایرانیان بوده است و در همین خلاصه می شد. ایجاد مکتب اتحاد اسلامی توسط جمال افغانی و ادامه آن از سوی مریدانش بخش دیگری جهت تحقق این مساله بود. الگار در خصوص ایده وحدت اسلامی که از طرف سید جمال، تأثیر آن در عثمانی و در فعالیت هایی که منجر به انقلاب مشروطه در ایران شد، چنین می نویسد: « نظریه های مشابهی درباره مدافعه او از پان اسلامیسم اظهار می شود. پایه گذار این عقیده جمال الدین بود و می توان افزود چون عبدالحمید رسماً ازمبارزه دست بازداشت، آن عقیده به عنوان یک نیروی سیاسی فعال تا سال ۱۹۰۴ میلادی در ایران دوام داشت و احتمالاً سال بعد که علما به سفیر عثمانی متوسل شده بودند تا خواسته‌های آنان را به مظفرالدین شاه تسلیم کند. بازتابی از عقیده او در خواسته های آنان بود». *حامد الگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه ابوالقاسم سرّی، ص ۲۸۲.*

در هر حال این احساس که اسلام از سوی جهان مسیحیت در حال تهدید است و همچنین قرار گرفتن عتبات در قلمرو عثمانی سبب شده بود که ایده اتحاد اسلامی در ایران تا حدّی مورد قبول واقع شد. هاردینگ، سفیر وقت انگلیس در ایران، در گزارشی که در سپتامبر ۱۹۰۱ نوشته، می گوید: «هرچند تعداد کمی از مجتهدان به آن روی موافق نشان داده‌اند، پان اسلام در میان محصلان علوم دینی و محصلان سایر مدارس... هر روز قوی تر می‌شود... محصلان علوم دینی به جنبه مذهبی آن جلب می شوند و محصلان سایر مدارس به جنبه دموکراتیک آن». *از اسناد وزارت خارجه انگلیس*. واضحا در این متن سفیر انگلیس پیشبرد کارهای خود را برای ملفوق خود توضیح می داده است چرا که در ادامه نه هیچ راه حلی ارلئه داده است و نه هیچ درخواست کمکی نموده است. پس پان اسلام و جمال افغانی زائیده انگلیس بوده است.

از جمله حامیان مکتب اتحاد اسلام سید در ایران، شیخ هادی نجم آبادی بود. او همچون سید معتقد به تسامح و تساهل مذهبی بود. به نظر او برخلاف آن چه معروف

شـده اسـت، پیامبر(ص) برای دعوت به ایمان و قبول اسـلام نمی‌جنگید بلکه به ناگزیر برای دفاع از کیان اجتماعی که برای آن زحمت کشـیده بود و برای مقابله با پیمان شکنان و متجاوزین برخاست و به عنوان یک قدرت سیاسی و طبق عرف روزگار خود آنان را به انقیاد سیاسی درآورد و هرگز برای دعوت به اسلام و قبول توحید، اجبار و اکراهی به کار نمی برد و راه دعوت به اسلام نه کشتن و بستن بلکه مجادله، گفتگو و بحث و برهان بود. محمد *ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج اول، ص۵۸.*

شیخ حتی از او هم یک قدم جلوتر نهاد؛ اتحاد اسلامی که جمال افغانی عنوان می‌کرد طرحی سیاسی برای نقشه های شوم استعمار غرب بود اما شیخ چون گوهر و جوهر تمام ادیان الهی را توحید، خداپرستی، انسان دوستی و خدمت به مردم می‌دانست از این رو به وحدت تمام ادیان الهی اعتقاد داشت که خود گامی فراتر از اندیشه جمال افغانی بود.

تفاوت دیدگاه‌های شیخ هادی و جمال افغانی

مشرب و دیدگاه جمال‌الدین و شیخ هادی درباره چگونگی دگرگونی و تحول در وضعیت جامعه با یکدیگر تفاوت دارد. جمال افغانی در پیشبرد اهداف خود, معتقد به برخورد قهرآمیز با حکّام بود.در این راستا معتقد بود که شاه قاجار هر چه زودتر باید سرنگون شود. حسین دانش که در زمانی که او بنا به دعوت سلطان عثمانی به استانبول رفته بود، در آن شهر حضور داشته و با او در این شهر دیدار کرده است، در خاطراتش درباره این رویه سید چنین می‌گوید:« یاد دارم که روزی به وقت صبح به عزم زیارت به خانه جمال افغانی در نشانطاشی رفتم و اذن دخول خواستم و همین که به پیشش رسیدم، دیدم که چشم به زیر افکنده از یک سر تالار عمارت به آن سر هی با خشم و خشونت قدم می‌زند و هی دیوانه وار و بی‌آن که مخاطبی پیش خود داشته باشد با بانگ بلند

می‌گوید: لا نجاه الا فی القتل، لا خلاص الا فی قتل، لاســـلامه الا فی القتل، لا راحه الا فی القتل.....من هم چون او را چنین مشغول یافتم، تعجب‌ها از آن حالت مجنونانه اش کردم و هیچ نشانی از خود نداده و به آهستگی از همان راهی که آمده بودم برگشتم و او را به حال خود گذاشتم. بیست و پنج روز یا یک ماه پس از آن خبر کشته شدن ناصرالدین شاه به شش لول میرزا رضا کرمانی از تهران رسید». البته باید گفت که این کار قتل نبوده و فتک و ترور است. *مرتضی مدرسی چهاردهی، سید جمال الدین و اندیشه های او، تهران، کتابهای پرستو، چاپ پنجم، ۱۳۵۶، صص۱۴۹-۱۴۸.*

درباره این نظر جمال افغانی که حتی در صورت لزوم به کشتن حاکم هم اعتقاد داشت, می‌توان در منابع تاریخی شـــاهد مثال‌های دیگری هم ذکر کرد که به علت اجتناب از تطویل کلام از بیان آنها خودداری می‌شود. حال به نظر شیخ هادی در کیفیت مواجهه با حکام جور نظر می‌افکنیم. شیخ هادی برخلاف او, تغییر و دگرگونی جامعه را مستلزم تغییر و اصلاحات از بالا و تغییر یا کشتن شاهان نمی‌دانست بلکه معتقد به ایجاد دگرگونی فرهنگی در جامعه و اصلاح تفکر مردم را شرط مهم اصلاح یک جامعه می‌دانست. در این راستا او معتقد به کارخانه آدم سازی بود، به افراد خیّری که به او رجوع می‌کردند توصیه می‌کرد که بیمارستان و مدرسه بسازند. که آورده شد این نیز از روش ها و بنیان های تبشیری بوده است و الا چنین چیزی در هیچ جای اسلام سنی و شیعه نبوده است چه برسد در اسلام ناب محمدی, و به راستی او که همه را به اسلام اولیه و راستین دعوت می کرد , کار خیر به عنوان مدرسه سازی نوین و فعالیت های تبشیری را از کجای اسلام آورده بود. این ها اعترافات فرزندان و نوادگان وی است. *زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر محمود نجم آبادی، تهیه و تدوین حسن فقیه عبداللهی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵، صص ۱۰ و ۱۱.*

کلاس‌های درس و بحث سیاسی او طول روز و حتی تا پاسی از شب در خانه‌اش دلیلی بر این مدعاست. به مسایل فرهنگی از قبیل ساختن مدارس به شکل مدرن و بها می‌داد و از بانیان مدارس نوین در ایران چون میرزا حسن رشدیه بشدت حمایت می‌کرد. میرزا محمدخان قزوینی که از جمله شاگرد شیخ بوده است، با اشاره مختصر به خدمات شیخ، او را برتر از جمال افغانی دانسته، چنین عنوان می‌کند : « حاج شیخ هادی نجم آبادی یکی از علمای به نام تهران بوده که خدماتی بس گرانبها به جنبش آزادی ایران کرده، هرچند این خدمات در نوع خود با خدمات جمال افغانی یکسان نبوده؛ چه شیخ مجتهدی از تراز اول و از لحاظ نجابت و سادگی طرف اعتماد جامعه بوده است. او مطلقا فساد ناپذیر بوده، هیچ گاه دیناری از کسی قبول نمی‌کرده است. پسین هر روز جلو درگاه خانه خویش می نشسته و مردم را از هر گروه و آیین، رجال دولت، دانشجویان، شاهزادگان، شاعران، از سنی و شیعی، بابی، آمریکاییان، یهود، علی اللهی و غیره را می‌پذیرفته و با همه آنها با کمال آزادی در مسائل گوناگون بحث می‌نموده است. با این که او مجتهد بوده، در باطن آزادمنش و روشنفکر نیز بوده است. مردم را به شک می‌لنداخته و عقاید موهوم را نابوده می‌کرده و آلتی برای بیداری گروه بزرگی از اجتماع بوده که بعدها قهرمان آزادی ایران شدند». این تعریفات از او حکم اثبات بی دینی او بوده است چرا که القای شک از ستون های کفر است. *ادوارد براون، انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، تهران، کانون معرفت، ۱۳۳۸، ص۴۰۰.*

درباره این دو نوع نگاه متفاوت جمال افغانی و شیخ هادی به مقوله سیاست و فرهنگ و کیفیت اصلاحات در جامعه داستان مشهوری است که بعد از ورود او به تهران بین او و شیخ هادی نجم آبادی درباره کیفیت بیداری ایرانیان درگرفته است. در این گفتگو تفاوت اندیشه های این دو به خوبی نمایانده شده است، متن سخنان بین این دو به این شرح است : «گویند در روزهای ورود جمال افغانی به تهران، با شیخ هادی نجم آبادی

که از دانشـمندان روشـنفکر ایران بود ملاقات‌ها کرد تا نقشـه‌ای برای بیداری مردم ایران طرح کنند و ایرانیان را به مفهوم آزادی، برابری و برادری که پایه و اساس اتحاد اسلامی است، آشـنا سازند و حکومت مشروطه را جایگزین دولت اسـتبدادی قاجار گردانند. شیخ پیشنهاد کرد که چون مردم سواد ندارند، در خواب غفلت و نادانی دست و پا می‌زنند، از فهم سـخنان شـما عاجزند، چماق تکفیر که بزرگترین حربه ناجوانمردانه اسـت بر سـر ما کوبند و در کوی و برزن فریاد برآرند، ایها الناس بگیرید که این هم بابی اســت. بنابراین خوب اسـت که آرام آرام درسـی به نام تفسـیر قرآن مجید را آغاز کنید. کم کم محاسـن آزادی و معایب اسـتبداد را در تفسـیر کلمات و آیات آسـمانی بیان نمایید، تا گروهی از طلاب به حقایق آشــــنا شـــوند. دانش پژوهان را پرورش دهید تا به مرور ایام مقدمات تحول اساسـی را در کشـور عقب افتاده ایران فراهم نمایید. سـید پند شـیخ را نپذیرفت؛ معتقد بود که ایران نیاز به انقلاب و خونریزی دارد اگر انقلابی ایجاد نشـــود و ســـلطنت قاجاریه منقرض نشود. به زودی نام ایران و ایرانی از بین خواهد رفت چنان که خوانده و شـــنیده و نوشـــته‌ایم این مرد بزرگ را در تهران عصـــر ناصـــری تکفیر کردند. او چون پرحرارت تر از شـیخ بود وی را با وضـع ناهنجار از حضـرت عبدالعظیم بیرونش راندند. مردم عوام هم از روی ســـادگی فقط به تکفیر شـــیخ اکتفا کردند ولی تنی چند از روشـنفکران و آزادگان هوادار آقا شیخ بودند و هر کسی جرات جسارت به او را نداشت».
محمد جواد صاحبی، سـید جمال الدین اسـدآبادی بنیانگذار نهضـت احیاء تفکر دینی، تهران، انتشـارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۵،صص ۱۹۴ و۱۹۵؛ سـیمای بزرگان، مرتضـی مدرسی، انتشارات شرق، ۱۳۵۵، صص۲۹۰ و۲۹۱.

واقعه قتل ناصر الدین شاه قاجار

از دیگر عوامل مهم درونی جنبش مشروطیت ایران، واقعه قتل ناصرالدین شاه قاجار به دست میرزا رضا کرمانی در بقعه حضرت عبدالعظیم واقع در شهر ری بود. این واقعه در جمعه ۱۷ذی القعده ۱۳۱۳(اول مه ۱۸۹۶) اتفاق افتاد و طی آن به سلطنت پنجاه ساله چهارمین پادشاه سلسه قاجاریه پایان داد. در این راستا، هادی که همواره در تلاش برای سقوط استبداد و نجات مسلمانان بود، هنگامی که میرزا رضا برای ترور ناصرالدین شاه به تهران آمد، در حالی که تحت تعقیب و فراری بود، زندگی و موقعیت او را تأمین و کاملاً مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد و میرزا رضا نیز مانند هزار تن دیگر از افرادی که با شیخ هادی نشست و برخاست می‌کرد در زمره مزدوران شیخ قرار گرفت.

قتل ناصرالدین شاه توسط میرزا رضا کرمانی و نقش شیخ هادی

از دلایل داخلی که انقلاب مشروطه ایران را تسریع کرد، قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی بود. نامبرده از جمله هواداران و ارادتمندان جمال افغانی اسدآبادی بود که در روز جمعه ۱۷ ذیقعده سال ۱۳۱۳ق در پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه به حکومت او پایان داد. او اصالتا کرمانی است، طی چندین سفر به تهران با جمال افغانی آشنا و وارد حلقه‌ی مریدان او شد. عدم دادخواهی از او در تهران، زندانی کردنش به همراه حاج سیاح محلاتی و میرزا احمد کرمانی در قزوین در جریان جنبش تنباکو و از همه مهمتر, تبعید مرادش جمال افغانی, به دستور ناصر الدین شاه بعد از بُست نشینی در حضرت عبدالعظیم او را چنان متاثر کرد که در سخنانی در شهر ری خطاب به زوار حضرت عبدالعظیم حسنی چنین فریاد زد : « مردم این امامزاده که به زیارتش می‌آیید مرده، امامزاده زنده را به سرش این بلا آوردند، تماشا می‌کنید؟ فردا جواب

جدش را چه می‌گویید.» *مرتضی مدرسی چهاردهی، سیدجمال الدین و اندیشه های او، ص۱۱۷.*

بی دینی از سر و روی این ها می بارید. بعد از آزادی جهت دیدار با جمال افغانی راهی استانبول شد. در همین دیدار بود که او دستور کشتن شاه قاجار به میرزا رضا داد و لذا به ایران بازگشت.

نقش شیخ هادی نجم آبادی در این مساله

درباره این که شیخ هادی در واقعه قتل شاه قاجار نقش داشته یا خیر؟ بیان می‌دارد که شیخ در جریان همه جزئیات و کلیات نقشه میرزا رضا بوده است و از مدارک بازجویی های میرزا رضاکرمانی اثبات شده است. بعد از بازداشت در شرح بازجویی هایش اظهار کرده که؛ بعد از مراجعت از استانبول زمانی که در حضرت عبدالعظیم اقامت داشته یک مرتبه به منزل شیخ هادی مراجعه و دو شب میهمان ایشان بوده است و حتی یک تومان هم از ایشان خرجی گرفته بود. متهم در ادامه در جواب سوالی از ایشان بیان کرده که؛ اگر شیخ با او هم عقیده نبود به منزل او نمی‌رفت، هر چند بلافاصله بیان می‌کند که لزومی نداشته قصد خود مبنی بر ترور ناصرالدین شاه را برایش بازگو کند.

در هر حال جهت روشن شدن نقش شیخ هادی نجم آبادی در جریان قتل ناصرالدین شاه، ارتباط ایشان با جمال افغانی و قضاوت مخاطبین در این خصوص، برخی از قسمت های محاکمه میرزا رضا کرمانی را عینا می‌آوریم تا مخاطب خود موضوع را تحلیل کند.

محاکمه میرزا رضا کرمانی

سوال: در این مدت که شما از اسلامبول آمده و در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ به شهر نیامدید؟

جواب: چرا یک مرتبه مستقیما به منزل حاج شیخ هادی نجم آبادی رفتم دو شب هم مهمان ایشان بودم. از من پذیرایی کردند. یک تومان هم خرجی از ایشان گرفته مجددا همان طوری که مخفی به شهر آمده بودم به حضرت عبدالعظیم مراجعت کردم.....

سوال: شما از کجا در تمام این شهر شیخ هادی را انتخاب کردید و به منزل او آمدید؟ مگر سابقه و آشنایی اختصاصی به او داشتید؟

جواب:اگر سابقه اختصاصی نداشتم که از من مهمانداری نمی کرد. حاج شیخ هادی که به احدی اعتنایی نداردتمام مردم را در کوچه روی خاک پذیرایی می کند.

سوال: مگر شیخ هادی با شما هم عقیده و هم خیال است؟

جواب: اگر همه عقیده و هم خیال نبود به منزلش نمی رفتم.

سوال: پس یقین است از نیت خود در شهادت شاه به ایشان هم اظهار کردی؟

جواب: خیر لازم نبود که به ایشان اظهاری بکنم.

سوال: از طرف جمال افغانی برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی؟

جواب: مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که به توسط من که همه جا متهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد وانگهی شما چه می گویید؟ مگر حاجی شیخ هادی تنهاست که با من هم خیال باشد. عرض کردم که اغلب مردم با من هم خیال هستند. مردم انسان شده اند چشم و گوششان باز شده است....

سوال: ملا صادق کوسه محرر آقا سید علی اکبر با تو چه کار داشت؟ شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده بود؟

جواب: خود آقا سـید علی اکبر هم آمده بود حضـرت عبدالعظیم به قدر نیم سـاعت با ایشـان حرف زدم. التماس کردم که یک طوری برای من تحصـیل امنیت کنند که از شـر حضرات آقایان در امان باشم. بیایم شهر، آقا سید علی اکبر گفت من به این کارها کاری ندارم، ملاصـادق محررش هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صـحبت کردیم. از آقای شـیخ هادی هم آن شـب که رفتم منزلشـان همین خواهش را کردم. گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آنها خواهش کنم. ابدا از آنها خواهش نمی کنم.

سـوال: چطور شـد که تو با این همه وحشـت که از آمدن به شـهر داشـتی و هیچ جا هم غیر از منزل آاقی حاج شـیخ هادی نرفتی؟ واقعا راسـت بگو شـاید کاغذ و پیغامی برای ایشان داشتی؟

جواب: خیر کاغذ پیغامی نداشتم مگر این که آقای شیخ هادی را از سایر مردم انسان تر می دانم. با او می شود دو کلمه صحبت کرد.

سوال: مثلا از چه قبیل صحبت کردی؟

جواب: مشـرب آقای شـیخ هادی معلوم اسـت که چه قسـم صـحبت می کند. او روز که کنار خیابان روی خاک‌ها نشسـته است متصل مشغول آدم سازی است و تا به حال اقلا بیسـت هزار آدم درسـت کرده اسـت و پرده از پیش چشـمان برداشـته اسـت و همه بیدار شده مطلب را فهمیده اند.

سوال: با جمال افغانی هم خصوصیت و ارسال و مرسولی دارد؟

جواب: چه عرض کنم درست نمی دانم ارسال و مرسولی دارد، اما از معتقدین سید است و او را مرد بزرگی می داند. هر کس که اندک بصـیرتی داشـته باشـد، می‌داند که سـید دخلی به مردم این روزگار ندارد، حقایق اشـیا جمیعا پیش سـید مکشـوف اسـت، تمام فیلسـوف های فرنگ و حکمای بزرگان ایشـان و همه روی زمین در خدمت سـید گردنشـان کج است و هیچ از دانشـمندان روزگار قابل نوکری و شـاگردی سـید نیست.

واضح است حاج شیخ هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوندهای بی شعور نیست».
ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، صص ۱۱۴-۱۱۲؛ حسن مرسلوند، حاج شیخ هادی نجم آبادی و مشروطیت، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۴۶-۴۷.

برگزاری مراسم چهلم و سالگرد میرزا رضا

بعد از اعدام میرزا رضا کرمانی تنها کسی که در ایران اقدام به برپایی مراسم چهلمین او کرد شیخ هادی نجم‌آبادی بود. دکتر محمود نجم آبادی نوه دختری شیخ هادی در این رابطه چنین بیان می‌کند : « ...در روزهایی که میرزا رضا کرمانی را به دار آویختند و همگان از او تبری می‌کردند و حتی ناظم الاسلام کرمانی که همشهری و دوست میرزا رضا بود, از ترس اعتراف می‌کند که به علت این که مظفرالدین شاه از اهل کرمان متنفر بود، مجبور شده است که چند مجلس، خود را خراسانی الاصل معرفی کند»، با همه اینها به تصریح همین ناظم الاسلام «در دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۴ که چهل روز بعد از قتل میرزا رضا بود در نزدیکی خانه حاجی شیخ هادی مرحوم نجم آبادی، آقا میرزا حسن کرمانی با آقا شیخ محمدعلی دزفولی که امروز به شغل عطاری مشغول است و بعضی از اجزاء مرحوم حاجی شیخ هادی، چهلم میرزا را گرفتند....لکن طعام حاضرین این مجلس بادمجان بریان کرده و نان و نمک بود. فقط در این نقطه بود که طلب مغفرت برای میرزا رضا کردند؛ بلی....سال میرزا را هم مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی گرفت که از امین الدوله دعوت نمود و در ساعت پنج از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند(یعنی) شخص حاج شیخ هادی و امین الدوله و یکی از محارم حاج شیخ هادی، طعام آن مجلس را هم خود حاج شیخ هادی مهیا نمود که طبخ حضوری کرده بود و آن عبارت بود از یک چارک برنج و یک سیر روغن و دو سیر شیره

و سه عدد نان، پس از صرف غذا حاضرین طلب مغفرت نمودند برای میرزا رضا کرمانی». *ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص۱۲۴؛ زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر محمود نجم آبادی، پیشین، صص۸ و۹؛ صدر واثقی، سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضتهای اسلامی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸، ص ۲۷۴؛ سیمای بزرگان، پیشین، صص۲۹۱ و۲۹۲.*

از نتایجی که از مراسم سالگرد میرزا رضا حاصل شد، افتتاح مدرسه رشدیه برای ترویج معارف ضاله بابی آن هم به سبک جدید بود که در این جلسه موافقت آن با حضور امین الدوله حاصل شد. او نه تنها برای میرزا رضا مراسم چهلم و سالگرد گرفت، بلکه از سید حسن صاحب الزمانی از فضلاء و علمای تهران که به همراه حاج میرزا احمد کرمانی قبل از وقوع قتل ناصرالدین شاه به همدان رفته و بعد از شنیدن خبر قتل، مردم را به شورش واداشته بودند، نزد مظفرالدین شاه شفاعت کرد. در اثر اصرارهای او بود که شاه قاجار، نامبرده را آزاد کرد. *ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص۱۱۱.*

مظفرالدین شاه پس از به سلطنت رسیدن، دستور به دار آویختن میرزا رضا را صادر کرد و حکم مزبور، صبح روز پنجشنبه دوم ربیع‌الاول۱۳۱۴ در میدان مشق تهران به اجرا درآمد. تنها کسی که در بزرگداشت یاد میرزا مجالسی هر چند مختصر و درویشی در چهلم و سال او بر پا کرد، هادی بود. ناظم الاسلام کرمانی در این باره می‌نویسد: «در دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۱۴ق که چهل روز بعد از قتل میرزا رضا بود؛ در نزدیکی خلنه حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، آقا میرزا حسن کرمانی با آقا شیخ محمدعلی دزفولی و بعضی از اجزاء مرحوم شیخ هادی، چهلم میرزا را گرفتند... سال میرزا را مرحوم شیخ هادی گرفت که از امین الدوله دعوت نمود و در ساعت پنج از شب گذشته که حاضرین آن سه نفر بودند؛ شخص هادی نجم‌آبادی و امین الدوله و یکی از محارم حاج هادی.

پس از صــرف غذا، حاضــرین طلب مغفرت و رحمت نمودند برای مرحوم (ملعون) میرزا رضا کرمانی».



میرزا رضا کرمانی لحظاتی قبل از اعدام.

پس از وی خانواده او راهش را ادامه دادند. دختر نجم‌آبادی که از زنان روشـنفکر جنبش مشــروطیت به‌شــمار می‌رود، به نام «آغابیگم نجم‌آبادی» در ســال ۱۲۸۹خورشــیدی انجمن مخدرات وطن را تأسیس کرد. این انجمن که فعال‌ترین و زبانزدترین تشکل زنان در دوران مشـــروطه بود، در آگاه‌ســـازی زنان جامعه از یک ســـو و همراهی با مبارزان مشروطه از سوی دیگر نقش بسزایی داشت. تحریم اجناس روسی، تأسیس یتیم خانه و مدرســه دخترانه و کلاس اکابر، همکاری با جمعیت نســوان وطن‌خواه ایران (به ریاسـت محترم اســـکندری) و انجمن هیئت خواتین مرکزی و اتحادیه نســـوان, برای برگزاری تظاهرات اعتراض آمیز به هنگام اولتیماتوم روس‌ها و انتشـــار روزنامه‌ای به نام «انجمن»

که دومین نشـــریه زنان در تاریخ ایران به‌شـــمار می‌رود، از فعالیت‌های انجمن تحت سرپرستی آغابیگم و ۶۰ زن عضو این تشکل غیردولتی به‌شمار می‌رود.
یک سـلسـله یاد داشـت‌های کلامی ازوی به عربی و فارسـی باقی مانده بود که توسـط مرتضی نجم‌آبادی جمع شد و با نام تحریر العقلاء تدوین شد و ابوالحسن فروغی مقدمه ای بر ان نوشت و در سال ۱۳۱۲شدر تهران چاپ شد.
شیخ هادی نجم‌آبادی در جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ قمری درگذشت و در همان خانه خود در خیلبان شـــیخ هادی نزدیک میدان حســـن‌آباد تهران دفن گردید. آن خلنه که بعدها بازســازی گردید به بُقعه یا آرامگاه شــیخ هادی مشــهور شــد. این اثر در تاریخ ۲۷ دی ۱۳۷۷ با شماره ثبت ۲۲۴۰ به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است.

سلیمان خان میکده

سـلیمان خان میکده ۱۲۴۷ –۱۳۱۱ از رجال سـیاسـی دوره قاجار بود، که از افراد تأثیرگذار در انقلاب مشـروطه به‌شـمار می‌آمد. وی در دوره سـوم مجلس شـورای ملی نماینده نایین بود. جلسات انجمن باغ میکده در باغ شخصی وی برگزار می شد.

سلیمان‌خان در حالی که معاون وزیر جنگ بود، اندکی قبل از به توپ بستن مجلس، به دستور محمدعلی‌شاه، دستگیر شد و چندین ماه را در زندان باغ شاه سپری نمود. پس از فتح تهران، از زندان آزاد شـد و به معاونت وزارت مالیه منصـوب گردید و برای مدتی نیز معاون وزارت داخله را برعهده داشت و در کابینه فتح‌الله اکبر، وزیر دادگستری بود.



میرزا سلیمان خان میکده زاده سال ۱۲۴۷ بود، که پسر میرزا علی مستوفی آشتیانی، متخلص به میکده، نوه میرزا یوسـف آشـتیانی، نتیجه حاج میرزا عبدالله خلف و از نوادگان میرزا کاظم آشتیانی بود .

سـلیمان خان پیش از وقوع انقلاب مشـروطه، مسـتوفی اول و سـررشـته دار کل وزارت لشـکر بود، سـپس به وزرات دارایی رفت و در آنجا با میرزا نصـرالله ملک‌المتکلمین آشـنا شـد و به همین مناسـبت, دخترش به ازدواج مهدی ملک‌زاده؛ پسـر ملک‌المتکلمین درآمد. در زمانی که معاضـدالسـلطنه پیرنیا حاکم یزد بود، میرزا سـلیمان خان را نایب الحکومه نایین کرد و او تا پانزدهم بهمن ۱۲۹۲ در این سـمت بود سـپس به نمایندگی نایین در مجلس شورای ملی انتخاب شد.

جلسـات انجمن باغ میکده در باغ وی تشـکیل می شـد، از تأثیر اعضـاء این انجمن در اوضـاع سـیاسـی دوران قاجار نمی توان به سـادگی گذشـت. انجمن باغ میکده، انجمنی سری بود که در راستای حذف حکومت قاجار و عقاید شیعه فعالیت می نمود.

میرزا نصـرالله ملک المتکلمین، سـید جمال الدین واعظ و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی که هر سـه متهم به بابی گری بودند و البته بعدها نوه دولت آبادی با انتشـار اسـنادی بر این امر صـحه قطعی نهاد و دیگر مشـروطه خواهان با هم مسـلکان شـان در مخالفت با حکومت قاجار، در باغ میرزا سلیمان خان میکده جمع می شدند.

سـپس قطعنام های در ۱۸ ماده خوانده و تصـویب گردید، مطالب مهم آن در ارتباط با نحوه مبارزه با دربار، جلب نظر روحانیان، روشـن کردن افکار عمومی با سـخنرانی‌ها در مجالس مختلف و نوشتن و ارسال شرایط و وضع ایران به مطبوعات خارج از کشور بود. این گروه در نهایت با تدابیر علی‌اصـغرخان اتابک امین السـلطان رحمه الله علیه از هم پاشیده، ماهیت آن افشاء و اعضای آن شناخته شده و به حبس و تبعید گرفتار شدند.

سـلیمان خان در سـال ۱۳۱۱ شـمسـی چند ماه پس از سـکته میرزا حسـن مسـتوفی الممالک فوت شد.

منابع : *سلیمان خان میکده مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی* - *میرزا سلیمان خان میکده دانشـنامه آریانیکا* ۱۶-۰۴-۲۰۱۱ *دریافت‌شـده در* ۱۳-۰۱-۲۰۱۵ - *نبوی رضـوی، سید مقداد* ۱۳۹۳ *مقدمه تاریخی تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص* ۴۰ - *نبوی رضوی، مقداد* ۱۳۹۳ *زندگی ملک المتکلمین تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص* ۲۶۴ - احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۵ تا ۲۸

"Origin and Development of ۲۰۱۳-۰۶-۲۶M, Nezam-Mafi Political Parties in Persia 1906-1911" Edinburgh Research

حاجی میرزا نصرالله ملک‌المتکلّمین

حاجی میرزا نصرالله ملک‌المتکلّمین ۱۲۳۹ – ۲ تیر ۱۲۸۷ از خطیبان مشهور دوره مشروطیت و در شمار یکی از اصلی‌ترین واعظان مشروطه‌خواه شناخته شده است. او یکی از مدیران انجمن باغ میکده و از بنیان‌گذاران مدارس جدید بود که پس از توپ بستن مجلس دستگیر شد و در باغشاه در مقابل محمدعلی‌شاه اعدام شد.

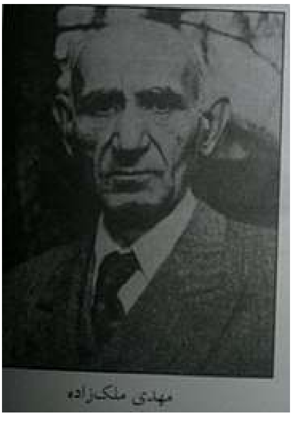


حاجی میرزا نصرالله بهشتی، معروف به ملک‌المتکلّمین، فرزند محسن بهشتی، پس از تحصیلات مقدّماتی به فراگرفتن فلسفه پرداخت و یک دوره کامل فلسفه را نزد آخوند ملّا صالح فریدنی آموخت. وی در ۲۲ سالگی به مکّه سفر کرد و در هنگام بازگشت، به هندوستان رفت؛ دو سال در آنجا تحصیل نمود و مدرسه ای به سبک جدید و به نام خودش در بمبئی تأسیس کرد. او کتابی به نام مِن الحق الی الحق برای بیداری

مســلمانان نوشــت که فرقه اســماعیلیه را علیه خود برانگیخت و منجر به تبعیدش از هندوســتان و بازگشــت به ایران شــد. همچنین، او کتابی به نام *رؤیای صـادقه* بر ضــد اعتقادات شیعه نوشت و در اندک زمانی در سراسر ایران و بعضی از کشورهای خارجی منتشر شد. *فروزندگان مشعل مشروطیت تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۲۶۶.*

ملک المتکلمین در بوشـهر با جمال‌الدین اسدآبادی(جمال افغانی), ملاقات کرد سـپس به اصــفهان رفت و به موعظه پرداخت. وی بعد از مخالفت‌هایی، به آذربایجان و از آنجا به تهران و سـپس به بادکوبه(باکو) رفت و با طالبوف دیدار کرد و به کمک تجار، مدرسه ایرانیان بادکوبه را تأســیس کرد بعد از مدتی، از رفتنش به اروپا ممانعت شــد و او از عشق‌آباد به مشهد رفت. وی از مشروطه‌خواهان و خطیبی زبردست بود. سرانجام بعد از به‌توپ‌بسته‌شدن مجلس به فرمان محمدعلی‌شاه، او را در باغ شاه خفه کردند.

مهدی ملک زاده, فرزند ملک‌المتکلمین از تاریخ نگاران پیرو آیین بیانی بود که نویسنده کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران است.



مهدی ملک‌زاده

ملک المتکلمین در سخنرانی‌های خود به سختی به محمد علی شاه می‌تاخت. به نوشته شـیخ محمدمهدی شـریف کاشـانی رئیس انجمن باغ میکده او، برجسـته‌ترین واعظ در اظهارات قبایح اعمال و افعال سـابقه اسـتبداد، و ظلم‌های دولتیان بود و بدون ملاحظه سـخن می گفت. برخی محققان وی را از اصـحاب شـیخ هادی نجم‌آبادی دانسـته و به نقش کسانی چون جمال الدین اسدآبادی و سید محمد طباطبایی در افزایش تمایلات آزادی‌خواهی او اشاره کرده‌اند.

ملک‌المتکلمین، مانند جمال‌للدین واعظ اصـفهانی، یحیی دولت‌آبادی و احمد روحی، یکی از بابیان مشـروطه‌خواه بود. به اعتقاد اکبر ثبوت (که از سـخنش می توانید حماقت یا خیانت او را نیز بشناسید), برخی از مدعیان دینداری به سبب اغراض حقیر سیاسی و درگیری های پوچ جناحی، سعی در مسخ و تاریک کردن زندگی سیاسی و اجتماعی وی دارند و به ملک المتکلمین و سایر فعالان جنبش مشـروطه اتهام بابی بودن زده‌اند، این درحالی است که روش و منش زندگی اجتماعی وی خلاف آنرا اثبات می کند!!!

در سـال ۱۲۸۷ خورشـیدی ۱۳۲۶ قمری، محمدعلی شـاه قاجار پس از آن که با مشـروطه‌خواهان و مجلس از در مخالفت درآمد، مرکز فرماندهی خود را در باغ‌شـاه قرار داد، شاه با این کار می‌خواست از شهر بیرون رفته و در باغشاه لشکر بیاراید و به آسانی با مشروطه نبرد کند.

محمدعلی‌شاه دستخطی بدین شرح داد «جناب اشرف مشیرالسلطنه، چون هوای تهران گرم و تحملش بر ما سـخت بود از اینرو به باغشـاه حرکت فرمودیم، پنجشـنبه ۴ جمادی‌الاولی، عمارت باغشاه». سپس هشت تن از آزادیخواهان را فراخواند که شش تن

آنان بدین شرح نام برده می شوند, جهانگیرخان صور اسرافیل، سید محمدرضا مساوات شـــیرازی، ملک‌المتکلمین، ســـید جمال‌للدین واعظ اصـــفهانی، بهاءالواعظین و میرزا داودخان ولی مجلس با این درخواســت مخالفت داشــت و ســرانجام در اثر ایســتادگی و سرپیچی از فرمان شاه، مجلس به توپ بسـته شـد، وکلا از مجلس پراکنده شـدند. سـید عبدالله بهبهانی و ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و چند تن دیگر را ســـربازان دستگیر کردند و به باغشاه بردند. ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی ارداقی را در باغشاه، پس از شکنجه در برابر محمدعلی شاه کشتند.



در گذشـــته تندیس ملک‌المتکلمین در میدان حســـن‌آباد قرار داشـــت. پیش از انقلاب ۱۳۵۷ تندیســـی از او در میدان حســـن‌آباد تهران برپا بود که به علتی نامشـــخص به انبار پارک شهر انتقال یافت. این مجسمه به ارتفاع سه متر و از جنس برنز بود و سازنده

آن ابوالحسن صدیقی بود. در سال ۱۳۹۸ احمد مسجدجامعی، رئیس شورای شهر تهران اعلام کرد که این تندیس ناپدید شده یا به سرقت رفته‌است.

قبر او در تهران در خیابان مخصــوص جنب بیمارســتان لقمان کوچه شــهید ابراهیمی انتهای کوچه در آبی رنگ ســمت چپ قرار گرفته‌اســت در حیاط خآن های که گفته می‌شــود پس از اعدام وی و صــور اســرافیل، آن ها را شــبانه و پنهانی به آنجا آورده‌اند و دفن کرده‌اند. این مقبره‌ها در حیاط یک ملک قدیمی - که مالک آن در دسترس نیست - قرار گرفته و در حال تخریب اســت بیمارســتان لقمان نیز قصــد گســترش فضــای بیمارستان را دارد و احتمالاً این مقبره‌ها در طرح بیمارستان قرار می‌گیرد.

ســند دســتخطی از عباس افندی عبدالبهاء وجود دارد که در آن به ازلی‌ها ,امت یحیای بی وفا تاخته و **ملک‌المتکلمین** و میرزا جهانگیرخان شــیرازی را ملک الخرمین و صــور و ناقور نام داده‌است.

ناظم‌الاسلام کرمانی درباره او نوشته‌است, ملک‌المتکلمین دلش برای مشروطه نسوخته بود؛ دخل می‌خواســت و الا وقت‌کشــتن نمی گفت اگر شــاه مرا نگاه دارد از وجودم نفع خواهد برد و اگر مشــروطه‌طلب واقعی بود، برای ظل‌الســلطان و ســالارالدوله جان نمی کند؛ و اگر مشروطه‌خواه بود، در عرض دو سال، بیست هزار تومان ملک نمی‌خرید و کذا ســیدجمال الدین اســد آبادی... بنده هم به این جهت خیلی کله می‌باشــم... با این رفقای منافق نمی‌سازد. *مجدالاسلام کرمانی؛ به نقل از مهدی بامداد، همان، ج ۴، صص ۳۴۷ و ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ج ۳، ص ۴۹۹ و ج ۴، ص ۲۶۰.*

مجدالاسلام کرمانی دوست صمیمی‌اش درباره او چنین گفته‌است, اگر بعضی از عیوب در وجود او نبود، یکی از بزرگان دنیا شمرده می شد؛ ولی افسوس که طمع فوق‌العاده و میل به جمع اموال در مزاج او رسوخی تمام داشت. گذشته از آن در عهد خود، پایدار نبود؛ بلکه خیلی ابن‌الوقت و از اهل این دوره بود. هرگز نمی توانست از پول چشم بپوشد و هرگز حاضر نمی شد درباره دوستان خود استقامت ورزد؛ بلکه مکرر دیده شد که برای جزیی وجهی مبلغ ناچیزی، از دوستان خود اغماض می کرد و اینکه با مساوات و صوراسرافیل و چند نفر ناطق زبردست خود تا مدتی راه می‌رفت، جهتش همان بود که املاک سالارالدوله تماماً یعنی آنچه در تهران داشت، در تصرف او بود و مصرف عایدات آن املاک، همین قسم مصارف بود. در چنین حالی، باز گاهی به طرف ظل‌السلطان می‌رفت و گاهی از شعاع‌السلطنه انعامی می گرفت و شاید اگر در نقشه‌اش پیشرفتی حاصل می شد, سالارالدوله را هم فراموش می کرد و کار را برحسب اقتضای وقت و زیادی رشوه مقرر می نمود...

کتاب های او به نام های رؤیای صادقه با مشارکت سید جمال الدین واعظ اصفهانی و حاج فاتح الملک و اسدالله خان و کتاب من الخلق الی الحق است.

منابع : آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۰۹ - از قول منگل بیات و منصوره اتحادیه - *هما ناطق PDF بایگانی‌شده از اصلی PDF در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۵ دریافت‌شده در ۱۳ ژانویه ۲۰۱۵* - ناطق، هما۱۳۶۲؛ انجمن های شورایی در انقلاب مشروطیت، مجله الفبا، شماره ۴ - *نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۲ نقش و جایگاه شیخ هادی نجم‌آبادی در تکوین جنبش مشروطه فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام تهران وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ص ۵۳ شاپا ۲۲۲۸-۶۷۱۳* - *ملک‌زاده، مهدی تاریخ انقلاب*

مشـــروطیت ایران جلد۲ ص ۲۴۰ - *شـــریف کاشـــانی واقعات اتفاقیه در روزگار جلد۱ ص ۱۸۵و۱۸۶* - فریدون وهمن، یکصـد و شـصـت سـال مبارزه با دیانت *بهائی گوشـه‌ای از تـاریخ اجتمـاعی-دینی ایران در دوران معـاصـــر*، ۳۴۰ - ثبوت، *اکبر ۱۱ دی ۱۳۹۸ ملک المتکلمین، همپیمانان و مخالفان روزنامه اطلاعات ضـمیمه فرهنگی ۲۷۴۶۵* ۴ دریافت‌شـده در *۱۱ دی ۱۳۹۸* - از تاریخ مشـــروطه کســـروی ص ۶۵۸ - ناظم الاســـلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان ج ۴، ص ۱۶۲ - ناظم‌الاســـلام کرمانی، همان، ج ۴، ص ۲۰۶ و نیز صـــص ۲۷۵، ۴۲۴ و ۴۷۴ به نقل از ابراهیم صفایی، همان، صص ۳۵۷—۳۵۶

Keddie, NR 2013 Iran Religion, Politics and Society Collected Essays Taylor & Francis p 22 ISBN 978-1-136-28034-4 Retrieved 2020-01-01

سیداسدالله خرقانی

سیداسدالله میرسلامی خارقانی موسوی, مشهور به سیداسدالله خرقانی وی یکی از اولین منادیان اصلاحگری دینی و از کسانی است که طرح بازنگری در برخی از عقاید موروثی شیعه امامی را مطرح کرد, خائن بدعت کار مجرم, کتاب محو الموهوم و صحو المعلوم از مهم‌ترین و آخرین کتاب های اوســـت که تأثیر زیادی بر افکار علمای اصـــلاحگر و دعوتگران اصـــلاح و نوســـازی بعد از خودش بر جای گذاشـــت که البته در تخریب این عبارت عزیز الشـان محو الموهوم و صـحو المعلوم از حضـرت امیر در روایتی به حضـرت کمیل, کوشیده بود.



سید اسدالله میرسلامی خرقانی، چهارم ذی‌الحجه سال ۱۲۵۴هـــ ق در روستای شیزند در جنوب قزوین، واقع در شـــمال غرب ایران، متولد شـــد؛ و نســـبش به ســـاداتی از آل

میرســـلام در روســـتای خرقان در جنوب قزوین برمی‌گردد. چرا که پدرش ســـید زین‌العابدین, پسر سید اسماعیل پسر سید حسن خان از سلسله سادات معروفی از اهل مراغه بود. جد بزرگش معروف به میرســلام، از مقربین ســلاطین صــفوی بود. مرحوم خرقانی در سن پانزده سالگی برای تحصیلات دینی به شهر قزوین نقل مکان کرد. بعد از آنکه فقه و اصــول را در محضــر علمای آنجا آموخت حوالی ســال های ۱۲۷۵ یا ۱۲۷۶هق به تهران رفت و در آنجا نزد مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه به یادگیری فلسفه پرداخت؛ و در اثنای این درس همچنین علوم روز و زبان فرانســـه را که زبان فرهنگ غربی آن روزگار بود، یادگرفت. وی از نزدیکان و تربیت شـــدگان شـــیخ هادی نجم‌آبادی بود. در ســال ۱۲۸۴هق همراه خانواده‌اش به نجف اشــرف مهاجرت کرد و در آنجا به مدت ۲۵ سال به تحصیل علوم دینی مشغول شد؛

از علوم جدید بهره مند نزد آخوند خراســانی از رهبران مشــروطه بود. وی در خلال این سال ها به درجه اجتهاد نایل شد سپس به تهران بازگشت و به تدریس و تألیف مشغول شد. سید محمود طالقانی درباره خرقانی می‌نویسد مرحوم علامه بزرگ و مجاهد سید اســدالله میرســلامی خارقانی، در زمره همان مردان نیرومند و هشــیار عالم اســلام بود، تألیفات این مرد و مبارزه‌هایی که در آن دوره اختناق و اســتبداد نموده و شــاگردان با ایمان و محکی که تربیت کرده، مقام علمی و روح جهاد و هشـــیاریش را به خطرهای متوجه به عالم اسلام می‌شناساند.

فعالیت سیاسی

خرقانی زمانی از مبارزان جنبش مشروطه بود، وی در خلال جنبش‌های مشروطه‌خواهی، نقش رابط میان مشـروطه‌خواهان و نفوذ در بین علمای نجف را برعهده داشـت. بعد دو شـخصـیتی او یعنی نقش بسـیار مهم وی در انقلاب مشـروطیت و نیز تعالیم شـبه قرآن‌گرایانه او، اثراتی در جامعه ایرانی داشته و دارد.

سیداسدالله خرقانی از فعالین مشروطه خواهی به شمار می‌رود وی یکی از اعضای هیئت مـدیره انجمن بـاغ میکـده بود؛ و از سـوی آن گروه بـه نجف رفـت و در تحریـک آخوند محمدکاظم خراسـانی, بزرگترین مرجع تقلید به عنوان مشـروطه خواه قرار گرفت مهدی ملک‌زاده وی را در راس مجمع طلاب روشـنفکر نجف یاد کرده و به تکاپوهای فرهنگی و سـیاسـی آن گروه اشـاره می کند. بنابر گفته برخی آگاهان، خرقانی، واسـطه رسـاندن احکام آخوند خراسـانی به ایران بوده‌است و او در محضـر شـیخ هادی، از طلاب فاضـل و از خواص شـمرده می شـد. پس از مراجعت از نجف، مدتی وارد فعالیت های اسـلامی در عرصـه‌های سـیاسـی و اجتماعی در ایران شـد. در دوره سـوم مجلس شـورای ملی، به‌عنوان نماینده قزوین به کرسی نمایندگی مجلس راه یابد با ادامه فعالیت سیاسی در دوره رضـا خان و در جریان جمهوری‌خواهی، از دسـت وی کتک خورد و بالاخره به زندانی شدن و تبعید او منجر شد، او به رشت و سپس به فومنات تبعید شد.

پس از پایان یافتن آخرین تبعیدش به تهران برگشـت و تصـمیم گرفت که به کلی از مباحثه و تألیف و تدریس قرآن دست بکشـد. پس از آن، به‌جز با بعضـی از افراد که نزد او علوم قرآنی می‌آموختند، جلسه‌ای برگزار نکرد.



قبر خرقانی در ابن بابویه

اصلاحگری دینی

اصـــول دعوت خرقانی در این ســـال ها را می توان در کتاب وی بهنام محوالموهوم و صحوالمعلوم به شرح زیر یافت .

- الوالامر که در قرآن ذکر شـده مربوط به خلفای چهارگانه اسـت و پس از آن ها تاکنون (زمان خرقانی) مصداقی نداشتهاست. خیانت های آشکار او به دین شیعه و تصمیم بر سنی سازی شیعیان در مشروطه کاملا مشهود است.

- اســـتناد به آیاتی را که شـــیعیان در بحث مربوط به غدیرخم به‌کارمی‌برند، برای اثبات امامت شـیعی ناکافی می داند و اختلاف‌های مربوط به خلافت را امری شـخصـی، و نه دینی، تلقی می کند.
- به ولایت تکوینی امام‌زمان اعتقادی ندارد و آن را در همان حد تشریعی می داند.
- غیر قرآن هرچه از هرکه هســت، مســکوتٌ‌عنه بگذارند تا آنکه کلیه عقاید و اصـول را از قرآن بیاموزند.
- میزان صحیح و محکم برای تشخیص عوائد عرفی از اصل شرعی، سه امر است اول قرآن مجید، دوم سنت متقنهٔ بین فرق مختلفه مسلمین، سوم عملیات ذات اقدس رسالت در مدت بیست‌وسه‌سال.

اما مشخص نیست که این راجیف را از کجای قرآن ساخته است و بدست آورده است؟؟؟

همچنین باب مسکوت عنه شامل خود او نیز و قواعد او نیز می شود یا نه؟؟؟

آثار

فهرست تألیفات وی از این قرار است.

- رساله رد نصاری کشف الغوایهٔ فی رد الهدایه
- رساله اصول عقاید
- رساله تنقید قوانین عدلیه
- رساله روح التمدن و هویت الاسلام
- رساله رد دارونیستها
- رساله کثرت و وحدت زواج
- پنج جزوه رد مبلغین نصاری
- مختصری در مرام جامع مقدسه اسلامی

- رساله رد کشف حجاب
- کتاب قضا و شهادت اسلامی
- رساله نبوت خاصه و ابدیت اسلام و حماسه با ادیان
- رســاله در متشــابهات قرآن و حدیث من فسـر القرآن، و حماســه علمی و عملی بر تمام علمای نوع بشر از ادیان قدیمه و جدیده*برهان الساطع فی اثبات الصانع
- رساله حقوق اسلامی
- رساله در مفهوم و مصداق اولوالامر قرآنی
- رساله مقدسه محوالموهوم و صحوالمعلوم

منابع : دولت‌آبادی، یحیی **حیات یحیی** صــفحه ۵۹ - وبگاه کتابخانه عقیده - *ملک‌زاده ۱۳۶۲ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ج ۲ تهران انتشارات علمی ص ۲۴۵-۲۴۳-* *ملک‌زاده ۱۳۶۲ تاریخ انقلاب مشــروطیت ایران ج ۲ تهران انتشــارات علمی ص ۲۰۷ و ۳۷۵-* *نبوی رضــوی ۱۳۹۲ نقش و جایگاه شــیخ هادی نجم‌آبادی در تکوین جنبش مشــروطه فصــلنامه مطالعات تاریخ اسلام تهران وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ص ۵۲* - رسول جعفریان،

سید جمال‌الدین واعظ

سید جمال‌الدین واعظ ملقب به صدرالواعظین و صدرالمحققین ۱۲۷۹ قمری – ۱۳۲۶ ق از رهبران جنبش مشروطه ایران و پدر محمدعلی جمال‌زاده، نویسنده ایرانی بود.



جمال‌الدین از خاندان صدر بود که تبار لبنانی داشتند و در اصفهان مقیم بودند. در یک سالگی، پدرش را از دست داد و با مادرش به تهران و سپس به شیراز رفت؛ اما در بیست سالگی به اصفهان برگشت و وارد فعالیت های سیاسی و فرهنگی شد. در آن دوره به سفارش محمدحسین کازرونی کارخانه دار معروف، کتاب *لباس التقوا* را با هدف تبلیغ

پارچه‌های وطنی نوشت. با اوج‌گیری عدالت‌خواهی و مشروطه‌طلبی مردم به تهران آمد و در آنجا اقامت گزید.

جمال‌الدین در جریان مشروطه به مشهورترین واعظ تهران تبدیل شد و سخنرانی‌های او خشم محمدعلی‌شاه را برلنگیخت. نام سید جمال‌الدین واعظ به همراه ملک‌المتکلمین، میرزاجهانگیرخان و سید محمدرضا مساوات در لیست چهار نفری بود که محمدعلی‌شاه قبل از به‌توپ بستن مجلس، درخواست تبعید آن ها را از ایران کرده بود. جمال‌الدین واعظ همراه با ملک‌المتکلمین رهبریِ گروه های بزرگی از مشروطه‌گرایان را به عهده داشت.

در سال ۱۲۸۷ خورشیدی ۱۳۲۶ قمری، محمدعلی‌شاه پس از آنکه با مشروطه‌خواهان و مجلس از در مخالفت درآمد، مرکز فرماندهی خود را در باغشاه قرار داد، شاه با این کار می‌خواست از شهر بیرون رفته و در باغشاه لشکر بیاراید و به آسانی با مشروطه نبرد کند.

جمال‌الدین واعظ اصفهانی پس از واقعه به‌توپ بستن مجلس با لباس مبدل و به قصد رفتن به نجف راهی همدان شده و به مظفرالملک که یکی از دوستان وی بود پناهنده گردید. ولی وی به او خیانت نموده و او را به بروجرد فرستاد و به دستور محمدعلی‌شاه قاجار توسط حاکم بروجرد در این شهر کشته شد. از اتهامات او مشارکت در نگارش کتابچه ضد استبدادی رؤیای صادقه بود.

جمـال‌الـدین واعظ اصـــفهـانی، مـانـنـد ملـک‌المـتکلمـین و احمـد روحی، یکی از بابیان مشروطه‌خواه بود. هما ناطق, واعظ اصفهانی را یکی از رهبران ازلی مشروطیت ایران می دلند. ایرانیکا نیز او را از نخســـتین اعضـــای حلقه‌ای کوچک، ولی اثرگذار از معـتـقـدان بـابی ازلـی آورده کـه شـــامـل یحـیـی دولـت‌آبـادی، علـی‌مـحـمـد دولت‌آبادی و ملک‌المتکلمین نیز بود.

منصوره اتحادیه عقیده دارد همان‌طور که نمی توان ازلی نبودن آقا سید جمال‌الدین را ثابت کرد، کسی هم نخواهد توانست ازلی بودن ایشان را ثابت کنند؛ چون سندی وجود ندارد که آن را بیاورند و بگویند این هم سندش, ازلی بودن یک اعتقاد است.

در خاطرات محمدعلی جمال‌زاده گفته شـده‌اسـت, تهمت ازلی بودن را دشـمن وی آقا نجفی, یعنی محمدتقی نجفی اصـــفهانی اولین بار به او زد که باعث ترک ســـید و خانواده‌اش از اصفهان شد.

این به‌خاطر کینه حاکم اصفهان ظل‌السلطان در مورد نوشتن رساله رؤیای صادقه بود. ســید جمال‌الدین و ملک‌المتکلمین در انتقاد از اوضــاع ایران رســال های به نام رؤیای صادقه می‌نویسند و به یاری دوستی آن را در پنجاه یا شصت نسخه در سن پطرزبورغ چاپ می کنند و برای شاه و ظل‌سلطان و آقا نجفی و دیگر افراد سرشناس می‌فرستند. در این رساله روحانیون بانفوذ اصفهان و ظل‌سلطان در روز قیامت در پیشگاه عدل الهی قرار گرفته‌اند. کتاب هایی از او با نام های لباس التقوی و پاره‌ای از ســخنرانی‌های او در روزنام های به نام الجمال چاپ شد.



مقبره جمال‌الدین واعظ اصفهانی در خیابان بهار بروجرد قبر او در بروجرد به نام جمالیه، معروف است.

منابع : ویکی‌پدیای انگلیسی، نسخه ۸ اوت ۲۰۰۷ - *Kazeruni family Encyclopaedia Iranica* - ملک‌زاده م، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران ۱۳۷۱انتشارات علمی ص ۷۰۵ و ۸۲۱ شابک =۹۶۴-۳۷۲-۰۹۲-۶ - تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۶۵۸ - *جمال‌زاده و آرمان دمکراسی ادبی wwwbbccom دریافت‌شده در* ۲۰۲۳-۰۸-۲۲ - فریدون وهمن، *یکصد و شصت سال مبارزه با دیانت بهائی گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی-دینی ایران در دوران معاصر*، ۳۴۰ - ناطق، هما ۱۳۶۲؛ انجمن های شورایی در انقلاب مشروطیت، مجله الفبا، شماره ۴ - *محسن کمالیان گفتگویی با خانم دکتر منصوره اتحادیه درباره سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی پایگاه صدر پژوهی - خاطرات محمدعلی جمال‌زاده به کوشش ایرج افشار - شهید آزادی سید جمال واعظ اصفهانی کتاب ویکی فقه دریافت‌شده در* ۲۰۲۳-۰۸-۲۲ - به نقل از جمال‌زاده و مخالفان او پی‌دی‌اف نوشته جلال متینی، فصلنامه ایرانشناسی، سال نهم، شماره ۴ - *وبگاه جامع گردشگری و معرفی بروجرد بایگانی‌شده از اصلی در ۲۴ اوت ۲۰۰۷ دریافت‌شده در ۹ اوت*

The events leading up to the Constitutional Revolution ایرانیکا 1924-29/1906-11 opened a new chapter in the lives of Yaḥyā Dawlatābādī and his younger brother ʿAlī-Moḥammad qv **They were among the early members of a small but influential revolutionary circle of Azalī persuasion**, which also included **Jamāl-al-Dīn Eṣfahānī** and **Malek-al-Motakallemīn**, among others

شاهزاده ابوالحسن میرزا

شـــاهزاده ابوالحســـن میرزا, شـــیخ‌الرئیس قاجار, فرزند محمد تقی میرزا حســـام السلطنه نوه فتحعلی شاه قاجار بود و در سال تاج گذاری ناصر الدین شاه در تهران زاده شـد. ابوالحسـن در کودکی آبله گرفت و نابینا شـد در وبای همه‌گیر تهران دچار وبا هم شد ولی درمان شد.

آموزش ابتدایی را در تهران گذراند و سپس برای ادامه تحصیل راهی سامرا شد. پس از بازگشت به علت مخالفت با شاه در تهران نماند و به مشهد رفت. آصف‌الدوله، والی وقت خراسان، از شیخ‌الرئیس به شاه گلایه کرد که وی در اینجا سخن از آزادی مردم می‌زند و باعث شـــد که ناصـــرالدین‌شـــاه فرمان تبعید او از ایران را صـــادر کند. پس از آن وی رهسپار عشق‌آباد شد, ناصرالدین‌شاه در اواخر عمرش قصد دلجویی از ابوالحسن میرزا کرد و از او خواســـت به ایران بازگردد. او در راه بازگشـــت وقتی به شـــیراز رســـید، ناصرالدین‌شاه کشته شد. (شاید علت کشته شدن ناصرالدین شاه همین باشد که با این فرد از در دوستی درآمده است!!!!).

ابوالحسن میرزا مدتی در شیراز ماند و هنگامی که به تهران رفت، مظفرالدین‌شاه برای دلجویی و جبران خسارات برای او سالیانه پانصد تومان مقرری تحت عنوان حق افطاریه تعیین کرد که هر ماه رمضان به او پرداخت شود و در تهران بماند. بعدها در سال ۱۲۹۰ خورشیدی، مجلس شورای ملی این مبلغ را به سیصد تومان کاهش داد.

در بیرون از ایران، ابوالحســـن میرزا بـه فعـالیـت هـای انقلابی پرداخـت. زمـان جنبش مشـــروطـه در ترکیـه، هنـد، عراق، و فرانســـه بـا چـاپ نوشـــتـه‌هـایش ایرانیـان را بـه جنبش آزادی‌خواهی خود فرا می‌خواند.

پس از پیروزی مشروطیت، شیخ‌الرئیس به ایران بازگشت ولی پس از به توپ بسته شدن مجلس، از سوی محمدعلی‌شاه دستگیر شد و او را زنجیر به گردن به باغ‌شاه بردند. شاه دســـتور داد دهانش را خرد کنند و آنقدر با تفنگ به دهانش کوبیدند تا دندآن هایش شـــکســـت. شـــاه دســـتور داده بود شـــکم شـــیخ‌الرئیس را هم پاره کننـد ولی با میانجی‌گری عضدالملک شاخص قاجار حکم قتل وی به زندان تبدیل شد. او پس از فتح تهران از سوی مشروطه‌خواهان آزاد شد.

شـــیخ‌الرئیس در دوره دوم مجلس شـــورای ملی از ســـوی مردم مازندران به نمایندگی مجلس برگزیده شد و چون سالخورده‌ترین نماینده بود، در آغاز مجلس به عنوان رئیس سـنی انتخاب شـد. اما در همان جلسـه اول رأی‌گیری برای ریاسـت مجلس به عمل آمد و موتمن‌الملک پیرنیا به ریاست مجلس برگزیده شد. سپس به دلیل نداشتن اعتبارنامه از جلســه چهارم، نمایندگی‌اش پذیرفته نشــد. تا این‌که در ۳ تیر ۱۲۸۹ اعتبارنام هاش تصـویب شـد و به مجلس راه یافت. از جمله اقدامات او در مجلس این بود که پیشـنهاد داد, جمعی از روحانیونی که قدرت حمل سلاح دارند به خدمت نظام گرفته شـوند تا به امور دینی و پیشـــنمازی و آموزش مســـائل شـــرعی بپردازند و تکالیف راجعه به دفاع از اســـتقلال مملکت را به آحاد و قشـــون اســـلامی خاطرنشـــان نمایند و تحریص نمایند مؤمنین را به مقابله و مقاتله با دشـــمنان وطن عزیز. کمیســـیون مبتکرات مجلس این طرح را قابل توجه تشـخیص داد اما چون مشـــتمل بر مواد قانونی نبود، جزء تنســـیقات

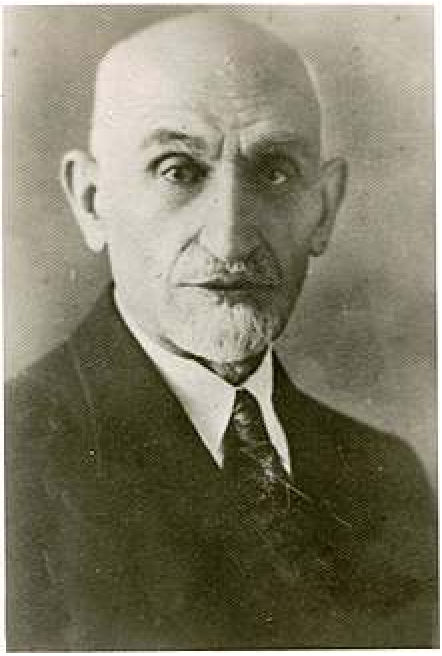
عسکریه دانست و اعضای کمیسیون به اتفاق آرا طرح را به وزارت جنگ فرستادند تا درباره‌اش تصمیم بگیرد و اگر خواست، به آن عمل کند.

ابوالحسن‌میرزا در سال ۱۳۳۴ هجری قمری بر اثر بیماری تیفوس مرد و در رواق کاشانی حرم شاه عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

منابع : ماهنامه ارمغان سال ۵۳، دوره چهلم، شماره ۳ خردادماه ۱۳۵۰ برگرفته از نوشتاری از علی جواهرکلام - *مذاکرات جلسه ۲۵۷ دوره دوم مجلس شورای ملی دهم جمادی الثانی ۱۳۲۹ بایگانی‌شده از اصلی در ۲۲ آوریل ۲۰۲۱ دریافت‌شده در ۱۶ فوریه ۲۰۲۰ - مذاکرات جلسه اول دوره دوم مجلس شورای ملی دوم ذیقعده ۱۳۲۷ بایگانی‌شده از اصلی در ۲۲ آوریل ۲۰۲۱ دریافت‌شده در ۵ فوریه ۲۰۲۰ - مذاکرات جلسه چهارم دوره دوم مجلس شورای ملی هشتم ذیقعده ۱۳۲۷ بایگانی‌شده از اصلی در ۲۲ آوریل ۲۰۲۱ دریافت‌شده در ۵ فوریه ۲۰۲۰ - مذاکرات جلسه ۱۰۸ دوره دوم مجلس شورای ملی هفدهم جمادی الثانی ۱۳۲۸ بایگانی‌شده از اصلی در ۲۲ آوریل ۲۰۲۱ دریافت‌شده در ۷ فوریه ۲۰۲۰ - مذاکرات جلسه ۲۳۹ دوره دوم مجلس شورای ملی ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۲۹ بایگانی‌شده از اصلی در ۲۲ آوریل ۲۰۲۱ دریافت‌شده در ۱۵ فوریه ۲۰۲۰ - مذاکرات جلسه ۲۴۴ دوره دوم مجلس شورای ملی، ۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ بایگانی‌شده از اصلی در ۲۲ آوریل ۲۰۲۱ دریافت‌شده در ۱۵ فوریه ۲۰۲۰ - سلمانی آرانی، حبیب‌الله ۱۳۹۳ امین امامت حضرت عبدالعظیم تهران سرمایه سخن شابک ۹-۷-۹۳۶۴۸-۶۰۰-۹۷۸*

سید یحیی دولت‌آبادی

سید یحیی دولت‌آبادی ۱۸ دی ۱۲۴۱–۴ آبان ۱۳۱۸ شاعر، خوشنویس، نویسنده وقایع مشروطیت و پس از مشروطیت، سومین رهبر جامعه ازلیان ایران و از مؤسسان نهادهای نوین آموزشی در ایران, چون انجمن معارف مدرسه سادات بوده است. وی ازجمله رجال سیاسی عصر مشروطه و دوران پس از آن تا اوایل حکومت رضا شاه به‌شمار می‌آید و پست های سیاسی, چون چند بار نمایندگی مجلس شورای ملی را در مقاطع متعدد تجربه کرد.



یحیی دولت‌آبادی در سال ۱۲۴۱ خورشیدی در دولت‌آباد اصفهان به دنیا آمد. وی اصالتی شوشتری داشت به‌گونه‌ای که خود در صفحه آغازین کتاب حیات یحیی صفحه ۱۱ چاپ امیرکبیر می‌نویسد, پدر من از روحانیان و از دانشمندان بزرگ معروف ایران است از احفاد قاضی نورالله شوشتری... جد اعلای من میر عبدالکریم از شوشتر به اصفهان آمده در دولت‌آباد برخوار, که به دو فرسنگ مسافت در شمال شهر اصفهان واقع است اقامت گزیده... پدرش حاج سید میرزا هادی دولت‌آبادی از مجتهدین مؤثر محلی و رهبر شاخه ازلی بابیه در ایران بود. او نماینده صبح ازل در ایران بود.

آموزش گاه به گاه مکتبخانه ای, اثری منفی بر یحیای جوان گذاشت، این اثر بعدتر در مدرسه صدر در اصفهان و مدرسه معتمد الدوله در نجف عراق که او در سال ۱۲۹۰ قمری/۱۸۷۳ میلادی در آنجا به پدرش پیوست بیشتر شد. اقامت در نجف بر بی میلی او به محیط روحانیت و مقررات آن افزود. پس از بازگشت خانواده به اصفهان در م۱۸۷۷/۱۲۵۶ش ۱۵ سالگی یحیی شاهد بود که پدرش با برخی از علمای بانفوذ، مشهورتر از همه محمد باقر نجفی اصفهانی و پسرش محمدتقی مشهور به آقا نجفی، از یک سو و مسعود میرزا ظل السلطان شاهزاده قدرتمند حاکم بر اصفهان از سوی دیگر، در منازعه بسیار پیچیده بر سر کنترل شهر به جنگ و منازعه پرداخته بود. میرزا هادی که تعلق بابی او با هر نوع تقیه, ننگی پنهان نشدنی شمرده می شد، قادر شد ابتدا با حمایت ضمنی از ظل السلطان، که امیدوار بود سلطه آقا نجفی بر شهر را تضعیف کند، پایگاهی مردمی در اصفهان بسازد.

میرزا هادی کمی بعد از سوی نجفی به عنوان مرتد تکفیر شد، که باعث تشویق ظل السلطان به اجرای غصب زمین های پدر یحیی شد. یحیی که منفور شده بود، با وجود

تلاش برای فاصـــله گرفتن از فرقه رقیب بهایی در بین بابیان، که رهبری در تبعیدش را به‌طور پیوسته آزار می‌داد، ادامه اقامت در اصفهان را روز به روز خطرناک تر یافت. یحیی پس از یک سـال و نیم تبعید خودخواسـته در تهران و مشـهد، در نتیجه تکفیر از سـوی علما، در ۱۸۸۲/۱۲۶۱ به اصـفهان برگشــت و با تحصـیل‌کردگان آنجا مکرراً رفت و آمد کرد. مواجهه ای با خطیب زاهد بابی، شیخ محمد منشادی یزدی بر او و دو نفر دیگر که بعدتر حامی انقلاب مشروطه شدند, یعنی نصرالله بهشتی بعدتر ملک المتکلمین و جمال الدین واعظ اصفهانی، اثرگذار بود.

یحیی تحت تأثیر میرزا آقا خان کرمانی که در آن زمان از استان خود به آنجا پناه آورده بود, قرار گرفت. مشرب و گفتار روشـنفکرانه آقا خان که تلفیق اندیشـه مدرنیسـم و علوم خفیه بود الگویی برای یحیی گمراه شد.

میرزا یحیی بین ۱۳۰۳ق/۱۸۸۶ و ۱۳۰۶ق/۱۸۸۸ پس از تکفیر مجـدد، کـه تـا حـدی مخالفت و نافرمانی از علماء و ظل السلطان موجب آن شده بود، از اصفهان برای دومین بار اخراج شـد. او به مدت کوتاهی به حلب رفت و سـپس به عتبات برگشـت و یک سـال در درس فقه میرزا حسـن شـیرازی شـرکت کرد و سـپس از طریق اسـکندریه و قاهره به حج رفت و در ســال ۱۳۰۴ق/۱۸۸۷ از طریق بوشـــهر بازگشـــت. ولی اخبار دور جدید سـرکوب بابیان در اصـفهان, او را مجبور کرد برای امنیت نسـبی عتبات برگردد. او نهایتاً در ۱۳۰۶ق/۱۸۸۸ به اصفهان برگشت ولی نتوانست آنجا بماند.

به سـبب مخالفت ظل‌السـلطان با پدرش, همراه خانواده از اصـفهان به عتبات مهاجرت کرد و پس از بازگشــت به ایران در تهران و با حمایت امین سـلطان سـاکن شـدند و او ناگزیر وارد سیاست شد.

یحیی و پدرش به فرمان ناصرالدین شاه در پایتخت اقامت گزیدند و در آنجا وزیر میرزا علی اصغر خان امین السلطان را محافظ خویش یافتند. یحیی در تهران به اعضای اشراف خطاطی آموزش داد او ضمن شرکت در دروس فقیه برجسته میرزا حسن آشتیانی، احتمالاً به منظور دور کردن ظن به ارتداد بابی از خود، فرصت یافت تا از نزدیک قدرت فزاینده علما در زمانه ناآرامی سیاسی را مشاهده کند. او هنگامی که یک جمع عصبانی به‌طور موقت در جریان اعتراض علیه انحصار تنباکو توسط رژی به دژ سلطنتی حمله کردند، حضور داشت.

در همین زمان علاقه به فلسفه و دیگر روش های گمراهی موجب نزدیکی او به میرزا ابوالحسن جلوه، فیلسوف پیشروی آن زمان شد. هیچ یک از این فعالیت ها باعث التیام بحران اخلاقی که او در این زمان از سر می‌گذراند نشد، بحرانی تشدید شده بر اثر آزار فزاینده، مصادره املاک خانوادگی و کاهش درآمد.

تاسیس مدارس

قرنطینه اجتماعی اعمال شده بر یحیی به دلیل پیوندهای بابیش نهایتاً در دوران حکومت مظفرالدین شاه پایان یافت. در ۱۳۱۴ق/۱۸۹۷ میرزا علی خان امین الدوله به عنوان صدر اعظم منصوب شد, که یحیی را تشویق کرد این درس پدرش را عوض کند. طبق مایحتاج زمانه در جهت کنش‌های بنیادینی حرکت کند که بتواند ترقی، توسعه و آزادی کشور را بیاورد او گرچه عضوی از علما باقی ماند، ایجاد مدارس سکولار و پیشبرد آموزش مدرن در ده سال بعد, تمرکز توجه او را به همراه داشت که شاید پرثمرترین دوره فعالیت او بود. او به عنوان یکی از اعضای مؤسس انجمن معارف، که از سوی امین الدوله در ۱۸۹۸/۱۳۱۵ بدین سمت منصوب شد، در کار به همراه محمود خان احتشام

السلطنه، آریستوکرات گستاخ تندخو، میرزا حسن رشدیه لجوج سخت گیر و دیگران جسارت و حماقت فوق‌العاده‌ای به همراه آورد. دولت‌آبادی در خاطراتش شاید دستاوردهای خود را, بیش از حد گزارش کرده باشد و از رقبایش بیش از حد انتقاد کرده باشد، ولی با این وجود باید او را با پیگیر بودنش در تأسیس مدارس نوین و آماده‌سازی اولین کتب درسی و برنامه‌های مدارس ابتدایی دارای نقش دانست که در راستای فعالیت های تبشیری اینگونه اقدامات را معرفی نمودیم. احتشام السلطنه او را همکاری صدیق که خود را وقف کار می کند, توصیف کرده که هرگز دچار خودخواهی مفرت و خودپسندی بی‌اندازه نبود.

یحیی در ۱۸۹۹/۱۳۱۶ مدرسه متبرکه سادات را که وقف آموزش بچه های سید های فقیر بود تأسیس کرد. او با ترویج آموزش مدرن بین این گروه نه تنها آموزش سنتی را به چالش کشید, بلکه تلاش کرد دانش آموزان را به صورت یک طبقه‌ای شکل دهد که بتواند با طلاب آموزش دیده, در مدارس سنتی رقابت کند. او همچنین تا حدی مسئول ایجاد حداقل سه مدرسه دیگر بود، ادب، کمالیه و دانش ولی این درگیری منجر به جدال‌های شخصی و ته کشیدن دارایی‌هایش شد.

ورود به سیاست

دولت‌آبادی از آنجا که در زمینه مسایل فرهنگی فعال بود و همچنین برای این که حمایت دولت از مدارسش را از دست ندهد، در امور سیاسی مداخله نمی کرد، گرچه به‌طور سری با آزادی خواهان جلسه داشت. وقایع منتهی به انقلاب مشروطه فصل جدیدی در زندگی یحیی دولت‌آبادی و برادر کوچکترش علی محمد گشود. آنان در میان اولین اعضای حلقه‌ای کوچک ولی اثرگذار از معتقدین ازلی بودند, که جمال الدین

واعظ اصفهانی و ملک المتکلمین را نیز شامل می شد. یحیی به‌طور همزمان پیوندهای دوســـتانه ای با شـــمس الدین بیگ، ســـفیر عثمانی که امیدوار بود همدلی او جنبش مشروطه خواهی در ایران را برانگیزد، برقرار کرد .

در جریان اعتراض مهم علما در حرم شـــاه عبدالعظیم که نهایتاً منجر به صـــدور فرمان مشـروطیت در سال ۱۹۰۶/۱۳۲۴ شد, یحیی نقش دلال سیاسی, بین جناح اصلاحگرا به رهبری عبدالله بهبهانی و دولت عین الدوله را ایفا می کرد. بنا به شـــرح خود او از آن وقایع، او نخستین کسی بود که در درخواست‌های ارسال شده از سوی علما, درخواستی کلی, مبنی بر اصلاح در تمام امور را گنجاند که بدون آن جذابیت چندانی نداشت. این اصـــل به زودی توســـط او و همکارانش به عنوان اســـاســـی برای ایجاد دیوان عدالت و مشورت خانه ملی درآمد, تا قانون مساوات در همه بخش‌های ایران اجرا شود. هیچ یک از این ایـده‌هـا بـه هیچ نحو در جو مخـالف آن روز بـدیع نبود. پس از پیروزی انقلاب مشـروطه، از آنجا که دولت‌آبادی متهم به بابی‌گری بود, به نمایندگی انتخاب نشـد، سـید محمد طباطبایی اجازه انتخاب شدن به او نمی‌داد.

با وجود حمایت راسـخ دولت‌آبادی از مشـــروطیت، نقش عمومی او تحت الشـــعاع پیش زمینه بابیش قرار داشت و به خاطر آن از حلقه‌های پیرامون علمای بانفوذ مشروطه خواه مثل، بهبهانی و طباطبایی، کنار گذاشـــته شـــده بود. علاوه بر این، امیدهای او برای همکاری با این اعضای اشراف اصلاح‌طلب, همچون احتشام السلطنه و مهدی قلی خان مخبر السطلنه، به منظور مبارزه با مخالفت سلطنت‌طلبان, به نتایج محدودی رسید. داغ بابی بودن او و مخالفت سـید محمد طباطبایی او و همراهانش را از انتخاب به نمایندگی اولین دوره مجلس شورای ملی پس از انقلاب مشروطیت بازداشته باشد. دولت‌آبادی در

تلاش برای تحکیم جایگاه سیاسیش، حتی تلاش نافرجامی کرد تا تفاوت‌های کهنه اش با شیخ فضل‌الله نوری، دشمن سرسخت بهبهانی و رهبر بعدی علمای ضد مشروطه، را ترمیم کند.

در ۱۳۲۵/ ۱۹۰۷ هجری که فعالیت های انقلابی انجمن ها در اوج خود بودند، دولت‌آبادی به تشکیل انجمن بانفوذ مرکزی اصناف در بازار تهران کمک کرد، که اعضایی که وفادار به پدرش بودند را به خود جذب کرد. او به عنوان مربی و رئیس این انجمن، تا میانه ۱۹۰۸/۱۳۲۶ آن قدر به جناح تندروی مشروطه خواه سوق پیدا کرد که محمدعلی شاه او را در زمره هشت فعال ضدسلطنتی درون مجلس و انجمن ها دانست .

با ظهور دولت‌آبادی به عنوان عضو برجسته کمیسیون مدافع, که مسئول استخدام نیروهای میلیشیای انجمن ها, برای دفاع از مجلس بود، گناه او در چشم شاه بیش از پیش تأیید شد. حمایت انگلستان از او در شب پیش از کودتای ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ به توپ بستن مجلس بود که جان او را نجات داد. در این واقعه اگر چه او نجات یافت اما به طور واضح دست او را برای همگان رو می کند که او چه کسی بوده و از کجا آب می خورده.

او در حالی که برخی از دوستان انقلابیش دستگیر و اعدام می شدند, در خانه امنی پناه گرفت. او با گرفتن تضمین شفاهی از امنیت خود از سفارت بریتانیا, به دهکده ای در حفاظت بریتانیا در قلهک در شمال تهران که پدرش در مجاورت اقامتگاه تابستانی بریتانیا، استراحتگاهی خانوادگی داشت, نقل مکان کرد. پس از قدری مذاکره با دربار او پیشنهاد تبعید اختیاری را پذیرفت و کوتاه مدتی بعد ایران را ترک کرد.

او در دوره پیش از انقلاب ترکان جوان, وارد استانبول شد, ولی با استقبال سرد انجمن سعادت مواجه شد, که مشروطه خواهان آذربایجانی که نسبت به پیش زمینه و نیات او مشکوک بودند بر آن چیره بودند. آشنایی او با رهبران سیاسی کمیته اتحاد و ترقی، از جمله شاهزاده صلاح الدین، رهبر حزب فدرالیست احرار، طلعت پاشا، که بعدها یکی از اعضای کمیته سه نفره رهبری ترکان جوان شد، و شیخ جمال الدین، شیخ‌الاسلام عالی‌ترین مقام مذهبی استانبول، به تقویت روحیه دولت‌آبادی کمک کرد. اما این افراد در پیشبرد جنبش ایران کمک عملی چندانی نکردند.

دولت‌آبادی در دومین دوره مجلس شورای ملی, از کرمان به نمایندگی انتخاب شد ولی به دلیل ایرادات بعضی از انقلابیون, مشخص بود اعتبارنام هاش تصویب نخواهد شد و در نتیجه او استعفا داد.

در جنگ جهانی اول, همانند بسیاری از رجال دیگر کشور مهاجرت کرد و پس از بازگشت، در دوره پنجم مجلس شورای ملی که ۲۲ بهمن ۱۳۰۲شمسی تشکیل شد، به نمایندگی اصفهان وارد مجلس شد. میرزا یحیی سالخورده‌ترین نماینده بود و مجلس با ریاست سنی او آغاز شد, سید حسن مدرس به اعتبارنامه اش اعتراض و ادعا کرد که او با فشار و اعمال نفوذ سردارسپه, در اصفهان انتخاب شده‌است. اما نمایندگان به اعتبارنام هاش رأی موافق دادند.

در نهم آبان ۱۳۰۴ش، جناح اکثریت نمایندگان مجلس، ماده واحده انقراض سلطنت قاجار و خلع احمدشاه را با قید دو فوریت به شور و رأی گذاشتند. از ۸۵ نماینده حاضر, هشتاد نفر رأی موافق و پنج نفر رأی ممتنع دادند. تنها میرزا یحیی دولت‌آبادی و سه نماینده دیگر یعنی سید حسن تقی‌زاده، محمد مصدق، حسین علاء در مخالفت علنی با

این طرح در مجلس نطق کردند. که این مخالفت واقعی نبوده و برای دریافت و کسب امتیاز بوده است. چرا که دولت‌آبادی سخنان خود را چنین آغاز کرد «با قاجاریه مخالفم و سلطنت قاجاریه را منقرض می‌دانم و هر کس هم جمع شود و بخواهد سلطنت قاجاریه را برگردلند, دیگر نمی تولند اما استدلال کرد که اگر قرار است, قدرت به رضاخان انتقال یابد، این انتقال قدرت باید پایه و اساس قانونی و مستحکمی داشته باشد او و دیگر نمایندگان مخالف مجلس را ترک گفتند و در رأی‌گیری شرکت نکردند».

شرکت در انجمن نژادی لندن



دولت‌آبادی نفر پنجم ایستاده از سمت راست به نمایندگی از ایران در اولین کنگره جهانی نژادها در سال ۱۹۱۱ . به عنوان نماینده ایران در اولین کنفرانس جهانی نژادی در لندن شرکت کرده مقاله‌ای ارائه می‌دهد. در آنجا در دومین روز کنفرانس، پیشنهاد می‌دهد که این کنفرانس با اینکه مرکز آن در لندن است، هر سه یا چهار سال، یک‌بار، در یکی از پنج قاره جهان، برگزار شود. که البته این پیشنهاد، مورد توجه حاضران قرار می‌گیرد؛ به‌طوری که بقیه روز، همگی درباره آن، بحث می کنند.

مذاکره با وزرای عثمانی و میانجیگری در مورد نسل‌کشی ارامنه

دولت‌آبادی در سال ۱۹۱۶ میلادی در مسیر خود از حلب به استانبول, شاهد بدرفتاری سـربازان عثمانی با زنان و کودکان ارمنی بوده و در اسـتانبول, برای جلسـه سـیاسـی با طلعت پاشا ملاقات می کند. اولین مطلبی را که با وی در میان می‌گذارد رسیدگی به وضعیت آوارگان ارمنی است و در آنجا می گوید, با ارامنه اینطور رفتار نکنید. این رفتار اگر برای عثمانیت و اسلامیت شما مضر نباشد, برای انسانیت شما مضر است. طلعت برآشفته می‌گوید, آیا شما می‌دانید این ها در وان و غیره, با مسلمانان چه معامله کرده, چه بیرحمی ها نسـبت به زن و بچه مسـلمان ها نموده‌اند؟ می گویم هرچه کرده‌اند, مردان آن ها کرده‌لند و اطفال کوچک آن ها, مانند اطفال کوچک ما بی گناهند. طلعت از روی تعجب می گوید چه دیده‌اید که اینطور آزرده خاطر شـده‌اید؟ شـمه ای از مشـاهدات خودرا که پیش از این نگارش یافته, برای او نقل می کنم, اندوهناک شـده می‌گوید, باید اعتراف کنیم که نظامیان ما بیش از آنکه دسـتور داشـته‌لند با ارامنه بدرفتاری کرده‌اند. جواب می‌دهم این مذاکره در اتاق خلوت برای من ثمری ندارد, خوب است به گوش عامه برسد که دولت به این اندازه ستمکاری درباره زن و مرد و کوچک و بزرگ ارامنه متواری شده, راضی نبوده‌است. دستور بفرمائید مأموران اینکار رفتار خود را با آن ها ملایم تر بنمایند و روزی چند مقرری که برای هریک قرارداده اند و قوت لایموت آن هاست من بعد مرتب به آن ها برسانند. طلعت نصیحت مرا می‌پذیرد و اقدام کرده به وعده خود وفا می‌نماید. جالب اینجاسـت که به عنوان نماینده انگلیس ها برای میانجی گری به اسم یک مسلمان, به سمت دولت عثمانی رفته تا آن کاری که مسیحی ها با مسلمانان کرده اند را مسلمانان با مسیحی ها مقابله به مثل نکنند.

هزاره فردوسی

فکر اولیه ایجاد هزاره فردوسی, توسط یحیی دولت‌آبادی در ۱۳۰۷ ۱۹۲۸ میلادی توسط نامه ای که از بروکسل به وزارت معارف تهران می فرستد, مطرح می‌گردد که در آن به میلاد فردوسی در سال ۹۳۲ میلادی اشاره می کند.

در سال ۱۳۱۰ ۱۹۳۱ میلادی که تیمورتاش به اروپا می‌رود, دولت‌آبادی در ملاقاتی به وی اهمیت این جشن را گوشزد می کند. پس از آن تیمورتاش- حسین علا - سید محمد قزوینی و عده ای دیگر در این زمینه فعالیت کرده, در نهایت به دلیل در دست ساختمان بودن مقبره فردوسی, تصمیم گرفته می‌شود این مراسم در پائیز ۱۹۳۴ میلادی برگزار شود.

در زمان برگزاری مراسم از یحیی دولت‌آبادی دعوتی جهت عزیمت به تهران صورت نگرفته و همچنین در ضمن مراسم نیز از وی تجلیلی بعمل نمی آید. که باعث می‌شود در جلد چهارم خاطرات خود, آن را بحساب مشکل قدیمی ایرانیان, مبنی بر عدم سپاسگذاری نسبت به خادمین کشور خود گذاشته و از این جهت گله گذاری نماید.

ارائه رسم‌الخط جدید

در اواخر ۱۹۱۹ میلادی ۱۳۳۷ قمری و ۱۲۹۹ شمسی تمرکز خود را بر روی اصلاح خط فارسی و عربی قرار داده و خطی ارائه می‌دهد که اصوات را در خود دارد, بنام خط خوانا و آن را به همراه دیگر نظریات, من جمله تغییر خط به لاتین, در سمیناری بیان

می کند که مورد استقبال بعضی و مخالف بعضی قرار می‌گیرد. که این هم حتما از باب زحمات و خدمات او بوده است نه از باب جاسوسی و وطن فروشی و دین فروشی.

او می گفت که این موضـــوع روزی باید حل شـــود و الفبای ما به صـــورتی درآید که با نداشـــتن معانی الفاظ و مفاد عبارت و لغت هم بشـــود آن را صـحیح خواند و توانســـتن خواندن فرع دانســـتن معنی عبارت نبوده باشـــد، چنان‌که اکنون هســـت و دانشـــمندان می‌گویند ما باید همه چیز خود را اصلاح کنیم و از الفبا شروع نماییم. آری چنان‌که در میدان جنگ فتح و غلبه با کســـی اســـت که توپ و تفنگش یک ذرع بیشـــتر بزند. تفوق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که همه مربوط به دولتمندی است, برای کسی است که الفبا او یک روز زودتر طفل او را باسواد نماید.

کاربرد لفظ آقازاده

بنظر می رسد دولت‌آبادی نخستین کسی است که برای اشاره به برخی اشخاص که در اثر نفوذ پدرشان در انقلاب مشروطه, به نان و نوایی رسیدند, از لفظ آقازاده استفاده می کند در جلد چهارم خاطرات خود می‌گوید: میلیون بر دو قسـمند یک قسـم اشـخاصـی هسـتند غیررسـمی بنام آقا و آقازاده سـردسـته مشـروطه چی, حزب سـاز, وزیر تراش, کابینه آور و کابینه انداز این جمع در هر کار دخالت کرده برای این و آن واسـطه شـغل شده مداخل و معاش می کنند.

ایجاد اولین نمایشگاه کالاهای ایرانی

در پائیز ۱۳۰۲ شمسی که از کارهای سیاسی کمی فراغت یافت دست به کار ایجاد نمایشگاهی بنام نمایشگاه امتعه وطنی زد که به‌مدت ۴۵ روز برپابوده. کالاهای سراسر کشور را در آن به نمایش قرار داده, موجبات بازاریابی و بهبود کالاهای وطنی را فراهم نمود. شخص رئیس الوزرا رضاخان از نمایشگاه بازدید کرده, اقدام به سفارش تعدادی اجناس داده و از روند مدیریت آن اظهار خوشحالی نمودند.

اواخر عمردر سال ۱۳۰۹ به تهران آمد و مدرسه‌های سادات و ادب را بنیان نهاد. وی در تأسیس مدارس جدید کوشش فراوان نمود که تأسیسات مدارس، مدیریت و نوشتن و نشر کتب درسی ابتدائی از آن جمله هستند.

دولت‌آبادی سپس از ایران خارج شد و سال ها ساکن اروپا بود. در بخشی از آن سال ها، سرپرستی محصلان ایرانی را از جانب وزارت فرهنگ وقت به عهده داشت و حکایت زندگی پر از فراز و نشیبش را در کتاب حیات یحیی به قلم آورد. از جمله دیگر آثار مشهور او می توان به شهرناز اشاره کرد که از نخستین رمآن های فارسی به حساب می‌آید. او همچنین خوشنویسی زبردست بود، در نستعلیق مهارت داشت و از شاگردان میرزا غلام‌رضا اصفهانی بود. میرزا یحیی علاوه بر فارسی و عربی، به زبان فرانسه نیز مسلط بود و فرهنگ غرب را می‌شناخت. وی دایی همایون صنعتی زاده نویسنده و کارآفرین ایرانی است



یحیی دولت‌آبادی، مانند جمال‌للدین واعظ اصـــفهانی، ملک‌المتکلمین و احمد روحی، یکی از بابیان ازلی مشروطه‌خواه بود. وقایع منتهی به انقلاب مشروطه فصل جدیدی در زندگی یحیی دولت‌آبادی و برادر کوچکترش علی محمد گشـــود. آنان در میان اولین اعضـــای حلقه‌ای کوچک ولی اثرگذار از معتقدین ازلی بودند که جمال الدین واعظ اصفهانی و ملک المتکلمین را نیز شامل می شد.

اندیشــه‌های شــیخ محمد منشــادی یزدی-که گفته می شــد از بابیان ازلی اســت, در او و جمال الدین واعظ اصفهانی و ملک المتکلمین تأثیر داشته‌است. پیش زمینه مذهبی و نقش پدر یحیی دولت‌آبادی در سلسله مراتب ازلی, در بین محافل حکومتی و روحانیت تهران شناخته شده بود و این اغلب برای او مشکل ایجاد می کرد و مجبورش می کرد با چهره‌های بانفوذ سیاسی دوستی کند تا تحت حفاظت باشد. حامیان و هواداران اصلی او از مردان جوان مدرن تحصیل کرده طبقات بالا بودند که در نظراتش درباره آموزش با او شریک بودند.

میرزا یحیی نمونه مهمی از کتمان عمدی هویت و زیسـت مخفی بود. حیات یحیی، حسب حال مفصل او، نکات مهمی در خصوص نقش محفل اثرگذار ولی کوچک ازلی بابی ارائه می کند. یحیی و برادرش طی یک تصمیم روشن استراتژیک، هویت بابی خویش را نه تنها در مناصب انقلابی, بلکه در شرح زندگی خود نیز حتی بیشتر از پدرشان پنهان کردند.

استمرار او در حفظ یک هویت مخفی بابی, با وجود تلاش برای همسان سازی شدن در حکومت لیبرال زمان خودش بود. که بزرگ‌ترین مشکل را برای موفقیت سیاسی او ایجاد کرد. گرچه او در چهار جلد خاطراتش هرگز به بابی بودنش اشاره نکرد، حرفه او نشان‌دهنده موانع نیرومندی است که فرهنگ عمده سیاسی, بر سر راه اصلاح‌طلبان با اندیشه‌ای متفاوت با اندیشه مرسوم قرار می‌داد. در چشم علما هیچ‌کس بهتر از دولت‌آبادی نماد ذات بدعت‌آمیز مدرنیته نبود، با وجود این که او همواره سعی بر حفظ ظاهر اسلامی‌اش داشت.

از بین همه گروه های درگیر در انقلاب مشروطه، تشخیص هویت این چنینی ازلیان بابی از همه سخت‌تر بود. مورخان معمولاً بدون مطالعه ایده‌ها، تاکتیک‌ها و اهداف نهایی آنان به ذکر مشارکت‌هایشان در مشروطیت می‌پرداختند. منابع معیار فارسی، ندرتاً گرایش مذهبی بابیانی را که در انقلاب مشارکت کردند، به رسمیت شناختند.

درباره پیشوایی دوم ازلیان

پدر او هادی دولت‌آبادی، که جانشین یحیی صبح ازل نوری, از سوی صبح ازل، ملقب به اسم‌الله الودود و پیشوای دوم ازلیان و پیشوای سوم بابیه ایران بود، چند سال پیش از

درگذشــت صــبح ازل، فوت کرد. صــبح ازل، پس از مرگ پدر، پســرش میرزا یحیی دولت‌آبادی را به عنوان جانشــین خود و رهبر جامعه ازلی گماشــت؛ میرزا یحیی، وقت خود را بیشتر، صرف آموزش و ادبیات کرد. درباره میزان درگیر بودن او در سازمان‌دهی فعالانه ازلیان، شـواهد اندکی وجود دارد. میرزا یحیی، مطالب چندانی درباره موضـوعات بابی ننوشت و به جای پذیرش رهبری دینی، نقش یک اصلاح‌گر سکولار را برگزید. بابیه ازلیه با درگذشت ازلیانی که در انقلاب مشروطه، فعال بودند، وارد رکودی شد که هرگز از آن، التیام نیافت و در دوره‌ای نه چندان طولانی، اثرگذاری خود را از دست داد.

بـه اعتقـاد ژانـت آفـاری، دولـت‌آبـادی از رهبران شــنـاختـه‌شــده ازلی بود کـه گـرایش ایـدئولوژیکش, دســتمـایـه بـاج گرفتن مخـالفـانش می شــد؛ چنـان‌کـه افرادی مانند محمدصــادق طباطبایی، فرزند ســید محمد طباطبایی او را به دلیل بابی بودن در بین عموم تخطئه می کرد و فاقد صـلاحیت برای اداره مدارســی می‌دانســت که خودش تأسیس کرده بود.

تشکیک در بابی بودن دولت‌آبادی

یحیی دولت‌آبادی در کتاب حیات یحیی می‌نویســد در زمان حکومت ظل الســلطان در اصفهان و مقبولیت و مرجعیت عامه شیخ محمد تقی نجفی و مخالفت آن ها با پدرم، و طرفیت تجاری برادرم علی محمد با یک تاجر بابی، باعث این اتهام شد. در آن موقع ظل السـلطان برای تصـاحب اموال و املاک مردم، و آقانجفی بواسـطه حفظ موقعیت مذهبی خود, دیگران را به اتهام بابی بودن از میدان بدر می کردند. امین الســـلطان به‌طور مزاح گفته بود **در اصفهان هم املاک حاجی میرزا هادی بابی شده‌است.**

علیرضـا ملائی توانی، داسـتان بابی و ازلی بودن دولت‌آبادی‌ها که در عهد قاجار همه جا پیچیده بود را بنابر اقوال متواتر در اصـل، سـاخته و پرداخته ظل السـلطان می داند، زیرا او همچون پـدرش روحـانیـان نوگرا را کـه بـا حکومـت همکـاری نمی کردنـد، بـا چنین اتهاماتی منزوی می‌ساخت.

حســین مکی در خاطرات خود اشــاره می کند که در دوران صــبح ازل, بابیان در ایران گســترش و حضـور داشــتند. اما پس از چندی تعدادشـان به شـدت کاهش یافت؛ و نهایتاً همانگونه که مک اوین در ایرانیکا اشاره می کند عملاً خاتمه یافتند.

ابوالقاســـم افنان از مورخان بهایی به نقل از محمدعلی جمال‌زاده در ژنو شـــنیده که هنگـامی‌کـه میرزا یحیی ازل, در قبرس وفـات نمود حـاجی میرزا یحیی دولـت‌آبـادی در ژنو بود, به او پیشـــنهاد کردند که جانشـــین ازل و زعامت ازلی ها را قبول کند و به قبرس برود, ولی او نپذیرفت و قبول نکرد و به طهران مراجعت نمود.

وصیتنامه

وصــیتنامه وی که از نظر ادبی و مفهومی جالب توجه اســت در پایان جلد چهارم کتاب حیات یحیی توسـط دخترش فروغ دولت‌آبادی منتشـر شـده‌اسـت. در این وصـیتنامه از معلمان سراسر کشور می‌خواهد که هر سال در سالگرد وفات وی به پاس زحماتش برای تعلیم و تربیت فرزندان کشـــور ســـه کلمه "خدا" "وطن" "وجدان" را بر روی تخته بنویسند.

آثار

- آئین در ایران ۱۳۱۳
- اردی بهشت
- ارمغان یحیی
- تاریخ معاصر یا حیات یحیی
- تربیت اراده
- حقیقت راجع به قرارداد مجلس
- دوره زندگانی یا غضب حق اطفال
- روان نامه
- سرگذشت درویش چنته
- شجره طیبه
- شرح حال میرزا تقی خان امیرکبیر
- شهرناز ۱۳۰۵
- لبخند فردوسی
- نهال ادب
- حیات یحیی ۱۳۱۸
- تبعید
- کتاب علی؛ نخستین متن آموزشی تربیتی نوین ایران

منابع : *حاج میرزا یحیی دولت ابادی مرکز پژوه شها* ۰۱-۰۱-۲۰۱۵ *بایگانی‌شده از اصلی در* ۱ ژانویه ۲۰۱۵ دریافت‌شده در ۲۰۱۵-۰۱-۰۱ - مشار، خان بابا ۱۳۵۰ فهرست کتاب های چاپی فارسی بی‌جا بی‌نا مجلد چهارم، ص۸۱۶ - Iran Between Tradition and

Iran Religion, Politics, - Modernity By Ramin Jahanbegloo, P45
and Society Collected Essays By Nikki R Keddie, P22
Mohammad H Faghfoory Iranian Studies The Impact of -
Modernization on the Ulama in Iran, 1925-1941دریافت‌شده در ۱
Momen, Moojan 2012 "The Constitutional - ۲۰۱۵ *ژانویه*
Movement and the Baha" British Journal of Middle Eastern
Studiesبه انگلیسی Informa UK **۳۹** ۳ ۳۲۸– دکتر مهدی بیانی ص ۹۶۸ و ۹۶۹
"DAWLATĀBĀDĪ, SAYYED YAḤYĀ – Encyclopaedia -
Iranica" Encyclopædia Iranicaبه انگلیسی ۱۹۳۹-۱۰-۲۶
Retrieved 2015-01-14 - *اسلامی، بنیاد دائرةالمعارف ۲۱-۰۳-۲۰۱۶ دولت‌آبادی*
یحیی rchacir دریافت‌شده در ۲۰۲۰-۰۳-۰۲ - مذاکرات جلسه چهارم دوره پنجم مجلس
شورای ملی ۲۵ حوت ۱۳۰۲ بایگانی‌شده از اصلی در ۲۳ ژانویه ۲۰۲۲ دریافت‌شده در ۲
مارس ۲۰۲۰ - مذاکرات جلسه ۲۱۱ دوره پنجم مجلس شورای ملی نهم آبان ۱۳۰۴
بایگانی‌شده از اصلی در ۳۰ نوامبر ۲۰۲۰ دریافت‌شده در ۲۲ ژانویه ۲۰۲۱ - حیات یحیی
ج۳ ص۱۷۶ - حیات یحیی ج۴ ص۳۳ - آن سه قبری که سینه‌شان را در پارک زرگنده
شکافتند، علی خدایی، سکولاریسم نو، ۲۶ نوامبر ۲۰۱۲ - فریدون وهمن، *یکصد و شصت*
سال مبارزه با دیانت بهائی گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی-دینی ایران در دوران معاصر، ۳۴۰ -
علیرضا ملائی توانی شیخ ابراهیم زنجانی و میرزا یحیی دولت‌آبادی پژوهشنامهٔ تاریخ
اجتماعی و اقتصاد، بایگانی‌شده از اصلی در ۱۵ ژانویه ۲۰۱۵ - گلپایگانی، میرزا
ابوالفضل کشف الغطاء عن حیل الاعداء ص ۴۰۵-۴۰۴ - آفاری، فصل اول از وابستگی تا
مقاومت، *انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶–۱۹۱۱ ۱۲۸۵–۱۲۹۰*، ۷۱ - دولت‌آبادی،

یحیی *حیات یحیی*انتشـــارات عطار چاپ تهران، جلد ۱ صـــفحات ۲۷، ۱۱۲،۳۱۸- *علیرضـا ملائی توانی شــــیخ ابراهیم زنجانی و میرزا یحیی دولت‌آبادی* پژوهشـــــنامهٔ *تاریخ اجتماعی و اقتصاد، بایگانی‌شده از اصلی در ۱۵ ژانویه ۲۰۱۵ دریافت‌شده در ۱۳ فوریه ۲۰۱۵ - افنان، ابوالقاسم عهد اعلی صفحه ۵۰۵.*

The events leading up to the Constitutional Revolution ایرانیکا 1924-29/1906-11 opened a new chapter in the lives of Yaḥyā Dawlatābādī and his younger brother ʿAlī-Moḥammad qv **They were among the early members of a small but influential revolutionary circle of Azalī persuasion**, which also included **Jamāl-al-Dīn Eṣfahānī** and **Malek-al-An** دانشـــــنامه ایـرانــیـکـا - **Motakallemīn**, among others **encounter** with the ascetic Babi preacher Shaikh Moḥammad Manšādī Yazdī **influenced him**, as well as two other, later proponents of the Constitutional Revolution qv, Naṣr-Allāh Beheštī later Malek-al-Motakallemīn and Jamāl-al-Dīn Wāʿeẓ *Technology, Mangol Bayat 1991 Iran's First* - Eṣfahānī *Revolution Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909 Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909 Oxford University* به انگلیســی*Studies in Middle Eastern history Atabaki, T 2009 Iran in* - *Press, USA p 66 Retrieved 2015-01-01* به انگلیسی*the 20th Century Historiography and Political Culture*

Indeed, it was his – *IBTauris p 50 Retrieved 2015-01-02* persistence in preserving a private Babi identity while trying to assimilate to the liberal polity of his time that proved the greatest obstacle to his political success Although he never referred to his Babi affiliation in the four volumes of his memoirs, his career demonstrated the formidable barriers the majority political culture placed in the way of reformers of nonorthodox background In the eyes of the ʿolamāʾ no one better symbolized the heretical nature of modernism than Dawlatābādī, even though he attempted to preserve his Islamic *Technology, Mangol Bayat 1991 Iran's First* – garb all his life> *Revolution Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909 Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909 Oxford University* *به انگلیسی**Studies in Middle Eastern history*

His father, دانشنامه ایرانیکا – *Press, USA p 6 Retrieved 2015-01-01* Ḥājj Sayyed Mīrzā Hādī Dawlatābādī,**reputed** to have been *MacEoin, Denis* – leader of the Azalī Babis qv i in Persia *1992 The Sources for Early Bābī Doctrine and History A Survey* *"Ṣubḥ-* –*Leiden, The Netherlands Brill ISBN 978-90-04-09462-8 Archived from the ۲۰۱۵-۰۱-۰۱ به انگلیسی i Azal" Brill Reference "AZALI* – *original on 1 January 2015 Retrieved 2015-01-01* *به انگلیسی**BABISM – Encyclopaedia Iranica" Encyclopædia Iranica*

*Retrieved 2015-01-*۱۹۱۲-۰۴-۲۹

https//literaturelibcom/books/4619 *-02*

سید محمدرضا مساوات

سید محمدرضا مساوات شیرازی ۱۲۴۴–۱۳۰۴ روزنامه‌نگار و سیاست‌مدار عصر مشروطه بود. او سردبیر روزنامه مساوات، عضو کمیته انقلاب ملی و نماینده دوره‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم مجلس شورای ملی، و از سران حزب دموکرات عامیون و سپس حزب سوسیالیست بود.



نفر اول نشسته از سمت راست



ردیف اول از سمت چپ حسن تقی‌زاده، محمدرضا مساوات، حسین قلی خان، وحیدالملک شیبانی ردیف دوم از چپ محمدعلی جمال‌زاده، سید ابوالحسن علوی، محمدعلی مافی نظام السلطنه، ناشناس، عزت‌الله خان هدایت، قاسم صوراسرافیل، ناشناس برلین ۱۹۱۸.

سید محمدرضا از اهالی برازجان بود. تحصیلات خود را در شیراز آغاز کرد و نزد میرزا ابوالحسن جلوه در تهران ادامه داد. از آغاز نهضت مشروطه در این جنبش فعال شد و در تحصن علمای تهران در ۱۲۸۴ خورشیدی برای ضدیت با عین‌الدوله صدراعظم و مطالبه اصلاحات اساسی در حرم عبدالعظیم شرکت داشت. در دوره اول مشروطیت روزنامه مساوات را منتشر می کرد، بدین جهت به مساوات معروف شد. روزنامه مساوات از روزنامه‌های تند و انقلابی در زمان خود محسوب می شد. مساوات رکیک ترین جملات را علیه شاه و درباریان در این روزنامه و نیز شب نامه هایش می‌نوشت. احمد کسروی از بعضی نوشته‌های مساوات به لحاظ اخلاقی انتقاد کرده و تندروی مساوات در بدگویی از محمدعلی شاه را یکی از دلایل نزدیک شدن محمدعلی شاه به روس‌ها و دشمنی‌اش با مشروطه‌خواهان می دلند. از جمله این‌که یک بار طوماری به بازار تهران برده بود تا مردم گواهی کنند که ام الخاقان مادر محمدعلی شاه بدکاره‌است!!!

سید محمدرضا مساوات, یکی از نه عضو کمیته انقلاب ملی بود که مسئولیت هماهنگی و راهبری فعالیت های آزادی‌خواهان را بر عهده داشت. نام او به همراه سید جمال الدین واعظ، ملک‌المتکلمین و جهانگیرخان صور اسرافیل در فهرست چهار نفری بود که محمدعلی شاه, پیش از به توپ بستن مجلس، درخواست تبعید آن ها را از ایران کرده

بود. که با ایستادگی مجلس روبرو شد. مساوات پس از به توپ بستن مجلس در ۱۲۸۷ خورشـــیدی از تهران گریخت و با زحمات زیاد از راه مازندران و گیلان خود را به تبریز رساند و به سایر مشروطه‌خواهان پیوست و انتشار روزنامه مساوات را پی گرفت. که این خود بیانگر علت درست به توپ بستن مجلس است که بسیار بزرگ و مهم بوده است که ایادی انگلیس در ذهن مردم نادان و کم اطلاع کرده است که جرم بزرگی بوده است.

پس از فتح تهران به دست قشون انگلیس به پایتخت برگشت و به اتفاق سید عبدالرحیم خلخالی انتشار روزنامه مساوات را از سر گرفت. در این دوره او از سران حزب دموکرات عامیون و در دوره دوم مجلس از تبریز به نمایندگی انتخاب شـــد. در اواخر عمر همین مجلس در سال ۱۲۹۰ به او پیشنهاد نخست‌وزیری شد, اما نپذیرفت. او یک دوره نیز معاون وزیر عدلیه بود در دولت های علاءالســـلطنه و عین‌الدوله پیشـــنهاد وزارت را نپذیرفت و در دوره سوم به جای یکی از نمایندگان مستعفی در تهران برگزیده شد. با تصویب اعتبارنامه اول تیر ۱۲۹۴ و وارد مجلس شد اما نمایندگی اش چند ماه بیشتر دوام نیافت.

با پیشروی ارتش روسیه بسوی تهران در جریان جنگ جهانی اول، مجلس تعطیل شد و او نیز همراه با بســـیاری از نمایندگان مجلس از تهران مهاجرت کرد و به کرمانشـــاه و سپس استانبول رفت. پس از بازگشت به ایران به حزب سوسیالیست پیوست و در انتخابات مجلس چهارم به نمایندگی تهران انتخاب شـــد. اما با کودتای ســـوم اســـفند ۱۲۹۹ و روی کار آمدن سید ضیاءالدین طباطبایی یزدی، مجلس تشکیل نشد سیدضیاء

از او خواست تولیت آستان قدس رضوی را عهده‌دار شود, اما قبول نکرد(خدا را شکر). با سقوط کابینه سیدضیاء و تشکیل مجلس، به مجلس رفت.

مساوات در دوره پنجم به نمایندگی از ساوجبلاغ مکری مهاباد به مجلس رفت. هرچند هنگامی که اعتبارنام هاش در مجلس طرح شد، صدرالعلماء مفتی نماینده سقز و بانه اعتراض کرد و صحت انتخابات را زیر سؤال برد و گفت مساوات نماینده واقعی این حوزه انتخابیه نیست با این حال مجلس به اعتبارنامه اش رأی داد.

روز هشتم شهریور ۱۳۰۴ که حسین پیرنیا رئیس مجلس, خبر درگذشت مساوات را به نمایندگان اعلام کرد، درباره‌اش گفت مرحوم مساوات دارای صفاتی بودند که علاقمندی عموم را به خودشان جلب نموده‌اند. ایشان از آزادی خواهان روز اول (منظور ضمنی او از جمله روز اول, ازلی ها بوده است) بودند و در طریق مشروطیت خیلی زحمت کشیده‌اند و دچار صدمات بزرگ شدند، ولی همیشه پایدار بودند, عزم خودشان برای این که اقدامات ایشان از زندگانی پر مشقتی که داشتند معلوم شده‌است که از روی عقیده بوده‌است نه برای جلب نفع.

منابع : لغت‌نامه دهخدا، سرواژه محمدرضا - شمیم، علی‌اصغر *ایران در دوره سلطنت قاجار* تهران علمی، ۱۳۷۱، ص ۴۹۱ - *نسخه آرشیو شده بایگانی‌شده از اصلی در ۱۶ ژوئن ۲۰۲۱ دریافت‌شده در ۷ مارس ۲۰۲۰ - ملک‌زاده، مهدی ۱۳۷۱ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران انتشارات علمی صص ۷۰۵ و ۸۲۱ شابک ۶-۰۹۲-۳۷۲-۹۶۴- مذاکرات جلسه ۱۰۷ دوره چهارم مجلس شورای ملی سی‌ام جوزا ۱۳۰۱.*

محمدمهدی شریف کاشانی

محمدمهدی شریف کاشانی ۱۲۰۲–۱۳۰۱ خورشیدی, فرزند ملا محمدجعفر نراقی کاشانی و از نوادگان دختری ملااحمد نراقی, پسر ملامهدی نراقی کاشانی بود. وی از فعالان جنبش مشروطه و از بنیانگذاران مدارس و انجمن های معارف بود. وی نویسنده کتاب واقعات اتفاقیه در روزگار است که یکی از جامع‌ترین کتب در ارتباط با تاریخ جنبش مشروطه است.

پس از طی دوران جوانی و تحصیل، به امامت جماعت مسجد اشتغال داشت. تا در طی یک تحول روحی گوشه عزلت گزید و به سیر و سلوک عرفانی مشغول گشت، سپس برای دیدار برادرش به هند مسافرت کرد و از آنجا از طریق مصر به زیارت کعبه عزیمت کرد. مدتی در استانبول مقیم بود و پس از مراجعت به ایران به تأسیس مدارس و اصلاح معارف پرداخت.

در مطلبی نانوشته از مهدی بامداد، گفته شده‌است که شریف کاشانی به همراه پدرش ملا محمدجعفر نراقی بابی ازلی شده بود، به قبرس مسافرت و با صبح ازل دیدار کرد. کاشانی شرح این مسافرت را در کتاب خود، تاریخ جعفری، آورده‌است.

به نوشته رضا افشاری، کاشانی که بابی بود در سوی سنتی گفتمان مشروطه قرار داشت و گرایش فکری شدیداً پیشامدرن داشت.

شریف کاشانی پس از مراجعت به ایران به عضویت انجمن معارف درآمد, در این انجمن همکاری نزدیکی با یحیی دولت‌آبادی، میرزا علی‌اکبر ناظم‌الاطباء و احتشام

السلطنه داشت. در دوران انقلاب مشروطه وی و پسرش عبدالباقی و دامادش قطب‌الدوله از فعالین جنبش بودند و خود او از نزدیکان و محارم سـید عبدالله بهبهانی بود و انجمن خمســه را پی‌ریزی کرد. انجمن خمســه در واقع همانی اســت که ملک‌زاده به عنوان حوزه‌های پنج نفری یاد می کند. بعد از پیروزی انقلاب مشــروطه و در ســال ۱۲۸۹ خورشیدی به ریاست حوزه تحقیق کل اوقاف منسوب شد.

نکته بسیار مهم که چنین افرادی در چنین نقش های ساخته شده توسط انگلستان با این اسـامی قرار می گرفتند, تا نیت های شـوم انگلسـتان در حذف و دسـتکاری اسـناد مربوط, به مزار ها و تعطیلی حرم های زیارتی را انجام دهند. اصـلا چه نیازی به تحقیق بوده است؟؟؟ برای حل چه مشکلی؟؟؟ آیا برای مشکلی که خودشان ساختند با حضور خودشان!!!!؟؟؟

Atabaki, T 2009 Iran in the 20th Century Historiography and Political Culture به انگلیســی IBTauris p 50 Retrieved 2015-01-02
"AZALI BABISM – Encyclopaedia Iranica" Encyclopædia Iranica به انگلیســی Retrieved 2015-01-23 ۲۹-۰۴-۱۹۱۲ - ترکچی، فاطمه
مرداد ۱۳۸۹ شماره ۱۴۷ محمدمهدی شریف کاشانی تاریخنگاران - خداپرست، اسماعیل
خرداد ۱۳۶۳ واقعات اتفاقیه در روزگار اطلاع‌رسانی و کتابداری کیهان فرهنگی ۳ ۲۷–۳۲
دریافت‌شــده در ۳۰ مارس ۲۰۱۳ - The Historians of the Constitutional Movement and the Making of the Iranian Populist Tradition, M Reza Afshari, International Journal of Middle East Studies, Vol 25, No 3, 1993, p 477 - *دولت‌آبادی، یحیی ۱۳۶۱ جلد۲ صــفحه ۱۹۸ حیات*

یحیی انتشـــارات فردوســـی - *ناطق، هما ۱۳۲۶ جلد۳ صـــفحه ۴۱–۴۲ جنگ فرقه‌ها در انقلاب مشـــروطیت ایران* - شـــریف کاشـــانی، محمد مهدی واقعات اتفاقیه در روزگار به کوشش منصوره اتحادیه نظام مافی و سیروس سعدوندیان چاپ اول ۱۳۶۲ نشر تاریخ ایران سرسخن - *ملک‌زاده، مهدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد۲ ص ۲۴۰* - *نبوی رضوی،* سـید مقداد ۱۳۹۳ *تکاپوهای مشـروطه خواهانه ملک المتکلمین تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۲۶۶* - *نبوی رضـوی،* سـید مقداد ۱۳۹۳ *زندگی ملک المتکلمین تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۲۶۴*

میرزا حیدر علی زردوز

میرزا حیدر علی زردوز از پیروان جمال افغانی خائن و از اعضـــاء انجمن باغ میکده بود برخی از اعضـاء حوزه تهران انجمن، چون میرزا احمد کرمانی، سـید حسـن صـاحب الزمانی و میرزا حیدر علی زردوز به همدان رفتند تا پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، در آنجا شورش کنند.

ملک‌زاده، مهدی تاریخ انقلاب مشـروطیت ایران جلد۲ ص ۲۳۹ - نبوی رضـوی، سـید مقداد ۱۳۹۳ دربار شـــاهی و قتل ناصـــرالدین شـــاه تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۱۷۲.

میرزا ابراهیم خان نشاط

میرزا ابراهیم خان نشـاط، عضـو جامع آدمیت و منشـی سـفارت فرانسـه در تهران بود. با آغاز جریان انقلاب مشـــروطه، به جرگه مشـــروطه خواهان پیوســـت و در انجمن های مختلف در این راه به فعالیت پرداخت. او یکی از اعضای افراطی کمیته انقلاب بود که در ربیع‌الاول ۱۳۲۲ تأســـیس و اولین جلســـه آن در باغ ســـلیمان خان میکده برگزار شد. انجمن باغ میکده، انجمنی سری است که در راستای حذف حکومت قاجار در محل باغ میرزا **سلیمان خان میکده** فعالیت می نمود.

میرزا ابراهیم خان نشـاط، که از مخالفان سرسخت آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری بود به همراه سیدجمال واعظ اصفهانی و میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل و سید محمدرضا مســـاوات شـــیرازی به ملاقات نصـــرالله خان ملک المتکلمین رفتند و در مورد از میان بردن شیخ فضل‌الله نوری اعلام آمادگی کردند. ولی طرح آنان با مخالفت ملک‌المتکلمین مواجه شـــد، به این دلیل که هنوز زمان را مناســـب برای اجرای این امر نمی‌دید و قتل حاج شیخ فضل‌الله نوری توسط آن ها را عاملی برای توقف حرکت خودشان می‌شود.

در میان اعضـــای این انجمن، بابیان برجســـته‌ای چون شـــیخ محمدمهدی شـــریف کاشـانی، ملک المتکلمین، سـید جمال واعظ، سـید محمدرضـا مسـاوات، سـید اسـدالله خرقانی، شـیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، ابوالحســن میرزا قاجار, آقا میرزا محســن برادر صــدرالعلما, ســلیمان خان میکده, یحیی دولت‌آبادی, محمدعلی‌خان نصــرۀالســلطان , جهانگیرخان صـوراسـرافیل، میرزا عباس علی خان شـوکت، حامدالملک شـیرازی، میرزا محمود شیرازی، حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی و ... حضور داشتند. برخی از ایشان

در میان منسوبان نسبی و سببی صبح ازل قرار داشتند و برخی نیز در گذشته، به قبرس رفته و با پیشوای شان دیدار کرده‌اند.

ملک‌زاده فهرستی از اعضای انجمن باغ میکده را که *سلیمان خان میکده* به او داده بود را در *کتاب زندگانی ملک المتکلمین* آورده است. نگاشتن مقالات بی امضاء در خصوص فایده‌های مشروطیت، سیر دادن سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی به مخالفت با حکومت و... را به اعضای این انجمن نسبت داده است و در کتاب *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، این انجمن را به شکلی تفصیلی شرح داده و تعداد بیشتری از اعضای آن را یاد نموده و آن گروه را هسته انقلاب مشروطیت نامیده و اعمال زیر را به ایشان نسبت داده است.

- فرستاده شدن سید اسدالله خرقانی به نجف، برای ورود ملا محمدکاظم خراسانی در مشروطیت.
- ایجاد اتحاد و همقدمی میان سیدمحمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی.
- حرکت دادن تاجران تهران به سمت مخالفت با دولت و در نهایت تحصن در حرم عبدالعظیم مهاجرت صغری.
- تماس با روحانیون مخالف.
- دخالت در پیوستن پسر بزرگ شیخ فضل‌الله نوری به متحصنان شهر ری.
- رساندن نامه‌های تهدیدآمیز به مظفرالدین شاه.
- شرح حکومت قانون و نتیج حاصل از مجلس مؤسسان، برای متحصنان شهرری.
- نقش اساسی در تأسیس عدالتخانه.
- کمک مالی به مخالفان دولت.

منابع : آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۰۹ - از قول منگل بیات و منصوره اتحادیه - *نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ مقدمه تاریخی تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۴۳* - Iran Between Tradition and Modernity By Ramin Jahanbegloo, P45 - Iran Religion, Politics, and Society Collected Essays By Nikki R Keddie, P22 - Iran Religion, Politics, and Society Collected Essays By Nikki R Keddie, P22 - *نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ مقدمه تاریخی تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۴۰* - *نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ زندگی ملک المتکلمین تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۲۶۴* - *ملک‌زاده، مهدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد۲ ص ۲۴۰* - *نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ هنایش خرد تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۵۴* - *ملک‌زاده، مهدی زندگانی ملک المتکلمین ص ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۶۷* - *ملک‌زاده، مهدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ج ۲ ص ۲۳۶* - احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۵ تا ۲۸

محمدحسین ادیب اصفهانی

محمدحسین ادیب اصفهانی زاده ربیع‌الاول ۱۲۵۵ هجری قمری ـ درگذشته ۱۰ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری, متخلّص به فروغی و معروف به ذُکاءُالمُلک, از رِجال صاحب علم و معرفت و ادب در دوره قاجار به شمار می‌رود. وی در اشعار و نوشته‌های خود به ادیب تخلّص می کرد. لقبِ فروغی را ناصرالدین شاه به او داد. او پدر محمدعلی فروغی، ادیب و سیاست‌مدار نامدار، و ابوالحسن فروغی، روشن‌فکر و نواندیش دینی گمراه است. محمّدحسین فروغی استاد ادبیات فارسی مدرسه علوم سیاسی تهران و مؤسس *روزنامه تربیت*، اولین روزنامه غیردولتی در داخل ایران بود.



محمّدحسین خان در اصفهان متولّد شده بود. که محمّدحسین خان فروغی فرزند آقا مهدی ارباب بوده است. جلال‌للدین همایی درباره شرح زندگی این خلندان مطالبی تأکید کرده است. آن ها خانوادگی، درعین تجارت، اهل علم و فضل بوده‌اند. آقا مهدی مردی متدیّن بود، اما به عقاید خرافی و شهرت‌های عامیانه نمی‌گروید و امری را بدون تحقیق باور نمی داشت.

لقب ذُکاءُالمُلک یعنی خورشیدِ مملکت، ابتدا از آنِ محمّدحسین خان بود، و پس از وی بود که پسرش محمدعلی خان به دستور محمدعلی شاه ملقّب به ذُکاءُالمُلک دوم شد؛ ازاین‌رو برای پرهیز از اشتباه، گاه به محمّدحسین خان فروغی ذُکاءُالمُلک اوّل نیز می‌گویند. محمّدحسین فروغی، کسی که ادیب، شاعر و مترجم زبردستی بود، در زمینه‌های تاریخ، فلسفه و علوم سیاسی فردی آگاه و صاحب‌نظر بود و در شعر و ادب آنقدر مهارت داشت که وقتی با سرودن شعری برای ناصرالدّین شاه، مایه خشنودی وی شد، شاه لقبِ فروغی بدو داد. خود ذُکاءُالمُلک اوّل درباره لقب فروغی چنین گفته‌است.

مرا خدیو معظم لقب فروغی داد فروغ یافت چو از مدح شاه، گفته من

او که استاد ادبیات، فلسفه، تاریخ و زبان عربی بود و با آن که با اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات و دارالترجمه، بسیار دوست بود و سعی بر آن داشت که علوم سیاسی را نیز جزئی از رشته‌های موجود در مدرسه دارالفنون قرار دهد. ولی ناصرالدّین شاه از ایجاد رشته سیاسی در دارالفنون وحشت داشت. زیرا به قول محمّدحسین خان فروغی از کلمه آزادی، دموکراسی و قانون خوشش نمی‌آمد و از روشن شدن اذهان جوانان ایرانی وحشت داشت. از این رو ما نمی توانستیم هر مطلبی که بوی آزادی طلبی دارد عنوان کنیم.

محمّدعلی فروغی ذُکاءُالمُلک دوم بارها گفته و نوشته‌است من هرگاه که با پدرم محمّدحسین فروغی بودم به من می گفت: *در دوره ناصرالدّین شاه اگر کسی اسم قانون می برد گرفتار حبس و تبعید و آزار می شد.* در دوره پنجاه‌ساله ناصرالدّین شاه فقط دو, سه سال اول سلطنت او را که امیرکبیر صدر اعظم بود می توان گفت که دوره روشنگری برقرار بود و پس از مرگ او تا ۴۷ سال دیگر دیکتاتوری ناصری ادامه داشت؛ اما با آن که دیکتاتوری برقرار بود، ناصرالدین شاه به جز رشته سیاست، تدریس تمام علوم و فنون مرسوم جهانی را در دارالفنون رایج کرده بود.

می توان به جرأت این دوره را با دوره استبداد منور اروپا از ابتدای رنسانس تا ۱۷۸۹ مقایسه کرد. زیرا پادشاهان دیکتاتور مانند لویی چهاردهم، پادشاه فرانسه، کاترین دوم ملکه روسیه، فردریک دوم پادشاه پروس با وجود خودکامگی از نویسندگان تا آنجایی که به اساس خودکامگی آن ها مستقیماً لطمه نمی‌زد، میدان فعالیت می دادند؛ مانند ولتر و دالامبر می توان به جرأت محمّدحسین خان فروغی را با نوشتن کتاب های مختلف فلسفی، تاریخی، ادبی و کتاب هایی مانند تاریخ سلاطین ساسانی، تاریخ اسکندر کبیر، غرایب زمین و عجایب آسمان، ترجمه سفر دور دنیا در هشتاد روز از ژول ورن و بالاخره کتاب با ارزش دستور حکومت، ترجمه نامه علی بن ابی‌طالب به مالک اشتر و ده‌ها جلد کتاب علمی و فلسفی دیگر او را با دالامبر نویسنده دائرةالمعارف و ولتر مورخ بزرگ فرانسه مقایسه کرد.

محمّدحسین فروغی برای آگاه کردن دانش آموزان دارالفنون, علوم سیاسی، فلسفه و تاریخ را طوری تدریس کند که با نتیجه‌گیری از عقاید فلاسفه و مورّخین، محصلین به نظریات سیاسی مختلف آگاه شوند. محمّدحسین فروغی ضمن تدریس تاریخ عمومی

جهان و ادبیات دنیا, به‌ویژه اروپا و عقاید فلســـفی فلاســـفه از یونان باســـتان تا عصر برگسون، به‌طور ضمنی و غیرمستقیم علوم سیاسی را در قالب مسائل فلسفی و تاریخی به دانش‌آموزان دارالفنون می‌آموخت. محمّدحســـین خان همچنین به‌واســـطه دوســـتی و هم‌فکری که با ملکم خان داشـــت در دوران ناصـــری، مدّتی تحت تعقیب یا طرف بی اعتنایی واقع شد. اعتمادالسّلطنه در یادداشت‌های خود در ۱۲ رمضان ۱۳۰۸ هجری قمری به گرفتاری محمّدحســـین‌خان فروغی و ورود مأمورین به خانه او اشـــاره نموده‌است.

عبدالله خان والی نوکر نایب الســلطنه و میرزا ابوتراب خان نظم‌الدوله, مســـتشـــار پلیس طهران، خانه را تفتیش کرده و همه نوشـته‌های او را با خود به نظمیه برده بودند. در آن زمان حکم دستگیری میرزا محمّدحسـین خان فروغی را به جرم تقریر یک مقاله صـادر کردند که با وساطت امین‌السلطان خلاصی یافت و به محبس نرفت.

وقتی که ناصرالدّین شاه در روز جمعه ۱۷ ذیقعده ۱۳۱۳ هق به ضرب گلوله میرزا رضا کرمانی از پای درآمد، محمّدحســـین فروغی به فرزندش محمّدعلی‌خان فروغی گفت. *همین‌که نوبت ســلطنت مظفرالدین شــاه رســید، من که دســت از طبیعتِ خود نمی توانســـتم بردارم، اولین روزنامه غیردولتی را در همین شـــهر طهران تأســـیس کرده و مندرجات آن را مشـتمل بر مطالبی قرار دادم که کم‌کم چشـم و گوش مردم به منافع و مصالح خودشان باز شود این روزنامه را* تربیت *نام گذاشتم.*

اولین شماره آن در پنجشنبه یازدهم رجب ۱۲۷۵ هخ انتشار یافت. محمدحسین فروغی در حدود ده ســال از ۱۳۱۴ هق ۱۲۷۵ هخ تا ۲۹ محرم ۱۳۲۵ هق ۲۹ مهر ۱۲۸۶ هخ

صاحب امتیاز روزنامه *تربیت* بود. در این نشریه، اکثر مقالات اجتماعی، فلسفی و سیاسی را فرزندش محمدعلی فروغی می‌نوشـــت و مدیریت داخلی روزنامه هم با او بود. پدر و پسـر در اداره روزنامه همکاری داشـتند. هر دو نفر با هدف گسـترش آزادی و دموکراسـی قلم می زدند. درج مقالات تاریخی، ادبی، ســیاســی و فلســفی این روزنامه برعهده محمدعلی بود و گاهی هم پدرش محمدحسین فروغی آن ها را تصحیح و راهنمایی‌های لازم را به او می نمود. آرا تربیتی و ترویج افکار متجددانه در روزنامه تربیت به وسـیله او، اثر محسـوسـی در جمع روشـنفکرانه زمان خود داشـت. این افکار تجددخواهانه که, به عقیده برخی, گاه به شـکل افراطی در سـتایش از مغرب زمین و علم‌گرایی در آنجا به خصـوص فرانسـه به عنوان مهد تمدن تجلی می‌یافت، در آثاری که محمدعلی فروغی پسر محمدحسین خان که به‌عنوان مترجم با روزنامه همکاری می نمود، دنبال می شد. میرزا جهانگیرخان شـیرازی صـوراسـرافیل در زمینه مهارت ارائه مطالب سـیاسـی محمدحسین فروغی و بیان عقاید آزادمنشانه او چنین می‌گوید.

تربیت، اول روزنامه آزادی است که در داخله ایران خصوصاً در پایتخت به چاپ رسـیده اســت, خدماتی که این روزنامه به وطن ما کرده اســت علاوه بر معلومات و فوایدی که منتشــر نموده یکی این اســت که مردم ایران از هرچه روزنامه بود آزرده خاطر بودند. تربیت به واســطه شــیرینی بیان و مزایای چند که دارا بود مردم را روزنامه خوان کرد. دیگر اینکه اهل هوش می دانند که تمام مطلب گفتنی را ذکاءالملک در تربیت گفته و هنر بزرگ او همین است که چیزهایی را که در زمان استبداد کسی یارای گفتن نداشت به قدرت قلم و پرده و حجاب انشـا و ادب چنان می گفت, که اسـباب ایراد نمی شـد و مع‌ذلک زحمت و مرارت و صدماتی که در زیاده از ده سال روزنامه نویسی کشید و آزار

و اذیت‌هایی که از دوست و دشمن دید, در چند سال آخر عمر که وقت استراحت و فراغت بود به تصور کسانی که خارج از کار بودند درنمی آید.

محمدحسین فروغی از پیشگامان روشنفکری با هدف پیاده کردن مشروطیت و قانون اساسی Constitution بود محمدعلی فروغی درباره پدرش چنین روایت می کند: من هم آن وقت به درجه‌ای رسیده بودم که در کار روزنامه با من گفتگو می کرد. یک روز پرسید مقاله‌ای که امروز برای روزنامه نوشته‌ام خواندی؟ عرض کردم بلی پرسید دانستی چه تمهید مقدمه‌ای می کنم؟ من در جواب تأمّل کردم فرمود مقدمه می‌چینم برای این که به یک زبانی حالی کنم که کشور قانون لازم دارد مقصودم این است که این حرف را به صراحت نمی توانست بزندو برای گفتن آن لطایف‌الحیل می‌بایستی بکار برد...

وقتی در سال ۱۲۷۸ خورشیدی مدرسه علوم سیاسی به همت نصرالله خان مشیرالدوله, جهت تربیت کادر وزارت خارجه به همّت دوتن از پسرانش مؤتمن‌الملک و مشیرالملک, بعدها مشیرالدوله تأسیس شد، محمّدحسین خان ذُکاءُالمُلک به ریاست مدرسه و فرزندش محمّدعلی فروغی به معاونت و استادی این مدرسه منصوب شدند. پدر و پسر در تدریس تاریخ، فلسفه، ادبیات، مبانی علوم سیاسی سعی و اهتمام داشتند و محمّدحسین فروغی به زبان فرانسه و عربی و محمّدعلی فروغی به زبان های فرانسه، انگلیسی، عربی به‌طور کامل و آلمانی به قدر فهم مطالب آگاهی داشت و برای تدریس، جزواتی را از زبان های خارجی به فارسی ترجمه می کردند.

کتاب *عشق و عفت* به ترجمه و کتابت ایشان با خط نستعلیقِ شکسته و در ۱۹۹ صفحه به میرپنج عبدالحسین‌خان سرباز در ربیع‌الاول ۱۳۲۹ هق به دستور ناصرالدّین شاه تقدیم شد. فروغی در ۷۰ سالگی درابتدای مشروطه در سال ۱۳۲۵ق درگذشت و درشهر ری, قبرستان ابن بابویه دفن شد.

حسین مکی و *تاریخ بیست‌ساله ایران*، ج۴، نشر ناشر، صص ۲۰–۲۱ - *مقالات مرحوم حبیب یغمایی در دوره‌های جدید مجله یغما* از ابتدا تا ۱۳۵۷- *شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران*، جلد دوم، دکتر باقر عاقلی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۸۰ - *فروغی در گذر تاریخ*، احمد افرادی - علمای عصرناصری، اعتماد السلطنه، تصحیح ناصرالدین انصاری، ص ۲۰۰ - در همین دوره وزارت محمدحسن خان اعتمادالسلطنه بود که محمدحسین خان فروغی در دستگاه او وارد شد و مدتی را به‌عنوان مدیر دارالترجمه و مترجم زبان عربی و فرانسه با وی همکاری نمود - مجله *یغما*، شماره ۱۴۲، ۱۳۳۹ ه ش، ص۶۵–۶۶ - گنجینه اسناد، فصلنامه تحقیقات تاریخی و مطالعات آرشیوی سازمان اسناد و کتاب‌خانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ش، ۶۱ بهار ۱۳۸۵ مقاله محمّدعلی فروغی ذُکاءُالمُلک در رویارویی با محمد مصدق مصدق السلطنه به قلم حوریه سعیدی - روزنامه صوراسرافیل، ش، ۱۵ چهارشنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۵

محمد مجدالاسلام

محمد مجدالاسلام ۱۳۴۲–۱۲۸۸هـ ق روزنامه‌نگار، سیاستمدار، نویسنده، شاعر و چهره سرشناس علم و ادب کرمان به سال ۱۲۸۸ هـ ق در کرمان متولد شد. وی نبیره حسنعلی‌بیک و ندیده خاندان قلی بیک افشار است. وی از اعضای انجمن باغ میکده بود.

در شش سالگی به مکتب رفت و تحصیلات ابتدایی را در مدرسه خاندان قلی بیگ به پایان رساند/ صرف و نحو را نزد ناظم الاسلام کرمانی و مقدمات را در محضر شیخ ابوجعفر کرمانی به پایان برد. ملارحمت‌الله کرمانی معلم منطق و اصول او بود و سطح فقه را نزد ملاعبدالله راینی گذراند. در سال ۱۳۰۸ ق که بیست ساله شد برای ادامه تحصیل رهسپار اصفهان گردید و به ترتیب در حلقه درس آیات محمدباقر فشارکی، میرمحمدتقی مدرس و سید محمدباقر درچه‌ای که به او اجازه و تصدیق اجتهاد دادند، قرار گرفت.

در سال ۱۳۲۳ به دلیل حمایت از علمای متحصن در شاه عبدالعظیم به اتفاق دو نفر از همفکران خود به کلات تبعید شد و پس از آزادی به نگارش روزنامه‌های محاکمات، کشکول، ندای وطن و الجمال همت گماشت. اقدام‌های او در بیداری مردم و صدور فرمان مشروطیت موجب حبس او در باغ شاه, از سوی محمدعلی میرزا شد. همچنین در تمامی انواع شعر نیز دست داشت.

آثار به جا مانده از او بدین قرارند کتاب شهر خاموشان، کتاب شعر بزم دهقانان تاریخ انقلاب مشروطه و تاریخ انحطاط مجلس و دیوان شعر مجدالاسلام.

قاسمی، سید فرید ۱۳۸۹ مفاخر مطبوعات ایران ۹ - احمد مجدالاسلام کرمانی تهران شرکت سهامی کتاب های جیبی انتشارات امیرکبیر ص ۱۱ - ملک‌زاده، مهدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد۲ ص ۲۳۹ - نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ تکاپوهای مشروطه خواهانه ملک المتکلمین تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۲۶۵ - به نقل از ادوارد براون - آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۰۹ - از قول منگل بیات و منصوره اتحادیه - *نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ مقدمه تاریخی تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۴۳* - Iran Between Tradition Iran Religion, - and Modernity By Ramin Jahanbegloo, P45 Politics, and Society Collected Essays By Nikki R Keddie, P22 Iran Religion, Politics, and Society Collected Essays By - Nikki R Keddie, P22 - *نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ مقدمه تاریخی تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۴۰*

میرزا محمدعلی محلاتی

میرزا محمدعلی محلاتی ملقب به **حاج سیاح** زاده ۱۲۵۲ قمری/ ۱۲۱۵ خورشیدی/۱۸۳۶ میلادی – درگذشته ۱۳۴۳ قمری/ ۱۳۰۴ خورشیدی /۱۹۲۵ میلادی کنشگر سیاسی مشروطه و سفرنامه‌نویس ایرانی-آمریکایی بود. او نخستین ایرانی است که رسماً تابعیت ایالات متحده آمریکا را پذیرفت. وی مانند شماری دیگر از دوستان شیخ هادی نجم‌آبادی، در میان اعضای انجمن باغ میکده جای داشت.

وی در خانواده‌ای اهل علم و ادب، در محلات به دنیا آمد. پدرش ملا محمدرضا محلاتی او را برای تحصیل به تهران فرستاد و عمویش ملا محمد صادق که متمکن و اهل علم بود، وی را برای تکمیل تحصیلات راهی عتبات کرد. چند سالی در نجف و کربلا به تحصیل علوم قدیمه مشغول و با اندیشمندانی که از نقاط مختلف برای تدریس و تحصیل آمده بودند, آشنا شد و بر اثر این آشنایی‌ها در اندیشه و نگرشش تحولی روی داد که به نظر می رسد مراحل بعدی زندگی او در دامنه تأثیر همین تحول بوده باشد.

حاجی سیاح سفرهای طولانی‌مدت به اقصی نقاط اروپا، آمریکای شمالی و هندوستان صورت داده و کشورهای زیادی را دیده بود. پس از ۱۸ سال سفر به فرنگ، وی در سال ۱۸۷۷ به ایران بازگشت و وارد صحنه انقلاب مشروطیت شد و بخاطر نوشتن نام های انتقاد آمیز به مدت ۲۰ ماه رهسپار زندان نیز گردید. وی از دوستان نزدیک سید جمال‌الدین اسدآبادی بود او در سن ۸۹ سالگی در ۱۹۲۵ درگذشت.

میرزا محمدعلی محلاتی از سفرنامه نویسان دوره قاجاریه است که در ۲۳سالگی، سفرِ هجده‌ساله خود به دور دنیا اقصی نقاط اروپا و آمریکای شمالی و همچنین کشورهای شرق ازجمله ژاپن و هندوستان و سفرهای فراوانش در سراسر ایران را آغاز کرد و به همین دلیل به حاجی سیاح معروف شده است.

وی نخستین بار از طریق نیویورک وارد آمریکا شد، و تا سان فرانسیسکو نیز در سفرهای خود پیش رفت، جایی که در ۲۶ مه ۱۸۷۵ تابعیت آمریکا را در دادگاه ناحیه دوازده کالیفرنیا رسماً پذیرفت. حاجی سیاح حتی در دو نوبت موفق به دیدار با رئیس‌جمهور آمریکا، یولیسیز سایمن گرانت نیز گردید.

از وی دو کتاب به جا مانده؛ یکی *خاطرات حاج سیاح دوره خوف و وحشت* و دیگری *سفرنامه حاجی سیاح محلاتی* است, که در واقع جلد دوم خاطرات و به شرح سفرهای او مربوط می‌شود. حاج سیاح وقایع دوران سفر خود را به اقصی نقاط اروپا و آمریکای شمالی و همچنین کشورهای شرق از جمله هندوستان را شرح داده است. *سفرنامه حاج سیّاح به فرنگ* چاپ علی دهباشی، تهران ۱۳۶۳ شمسی شرح سفرهای او در اروپاست.

کتاب خاطرات حاج سیّاح یا دوره خوف و وحشت مربوط به عصر مشروطیت ایران است. این خاطرات، از بازگشت او به ایران در ۱۲۹۴ ق آغاز می‌شود و با رویدادهای ۱۳۲۷ ق و ماجرای فتح تهران پایان می‌یابد و جمعاً حوادث ۳۴ سال قمری را در برمی‌گیرد. کتاب، آمیزه‌ای است از سفرنامه، خاطرات، گزارش اوضاع سیاسی - اجتماعی و توصیف‌های تاریخی که از دو بخش اصلی و تا اندازه‌ای متفاوت تشکیل می‌شود. بخش

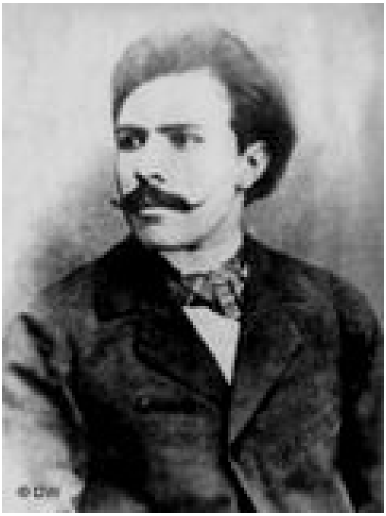
اول تا ۱۳۱۱ ق و ماجرای پناهنده شدن به سفارت که بیشتر سفرنامه و خاطره‌نویسی است؛ و بخش‌دوم تا ۱۳۲۷ قمری که بیشتر تاریخ‌نگاری است.

میرزا ملکم‌خان از وی به‌عنوان منادی غیب در جامع آدمیت، و معیر الممالک، داماد ناصرالدین‌شاه وی را یک فراماسون نام برده‌اند. در نتیجه او نیز از خائنین و همراهان جمال افغانی است.

منابع : به مناسبت سوم مهر، سالروز درگذشت محمدعلی سیاح محلاتی - حاج سیاح میرزا محمدعلی محلاتی - ۱ PAAIA Public Affairs Alliance of Iranian Americans - *ملک‌زاده، مهدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد۲ ص ۲۴۰* - *نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۲ نقش و جایگاه شیخ هادی نجم‌آبادی در تکوین جنبش مشروطه فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام تهران وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ص ۵۳ شاپا ۲۲۲۸-۶۷۱۳-* ḤĀJJ SAYYĀḤ Encyclopædia Iranica- *Foundation, Encyclopaedia Iranica 2021-05-17* "*Welcome to Encyclopaedia Iranica*" *Encyclopædia Iranica* *به انگلیسی* *Retrieved 2022-06-29* - به کوشش حمید سیّاح، به تصحیح سیف‌الله‌گلکار، تهران ۱۳۴۶ - حاج سیاح، سفرنامه، ناصر دیهیم، مهربانو - حمید *سیاح - سیف‌الله گلکار ۱۳۵۹ خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت تهران امیرکبیر* - خاطرات مهرانگیز دولتشاهی۲ بایگانی‌شده در ۴ آوریل ۲۰۱۴ توسط Wayback Machine، مجموعه تاریخ به روایت تاریخ سازان، شاهرخ مسکوب، غلامرضا کردگاری، تهران، صفحه سفید ۳ بایگانی‌شده در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۳ توسط Wayback Machine

میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل

میرزا جهـانگیرخـان معروف بـه جهـانگیرخـان شــیرازی یـا جهـانگیرخـان صــور اسرافیل, روزنامه‌نگار دوره مشروطیت ایران بود که پس از به توپ بستن مجلس دستگیر شد و در باغ‌شاه در مقابل محمدعلی‌شاه قاجار به قتل رسید.



کودکی و نوجوانی

میرزا جهانگیر خان شیرازی پسر آقا رجب‌علی، مدیر روزنامه صور اسرافیل به خاطر نام روزنام هاش به صـور اسـرافیل ملقب گردید. در سـال ۱۲۹۲ قمری در شـیراز متولد شـد در اوان کودکی پدرش آقا رجبعلی در گذشـت و عمه وی سـرپرسـتی او را برعهده گرفت. پنج ساله بود که با عمه و جده خود به تهران آمد. چهارده ساله بود که به شیراز

بازگشت و در آنجا به تحصیل پرداخت. مقدمات ادبیات و منطق و ریاضی را نزد استادان زمان فرا گرفت و به سال ۱۳۱۱ قمری به تهران رفت و در دارالفنون و دیگر مدارس عالیه تهران به تحصیل علوم و فنون جدید پرداخت. در این هنگام بود که نهضت مشروطه‌خواهی آغاز شده بود.

میرزا جهانگیر خان در دوران مشروطه در انجمن های سری, انجمن باغ میکده و مجامع ایرانیان راه یافت. او با سرمایه میرزا قاسم خان تبریزی و همکاری میرزا علی‌اکبر خان قزوینی دهخدا روزنام های به نام صور اسرافیل چاپ کرد. روزنامه صور اسرافیل با مشکلاتی روبرو شد؛ از آن میان این که چندین بار نویسنده آن را تکفیر کردند و چند بار دفتر روزنام هاش را ویران کردند.

نام میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل به همراه سید جمال الدین واعظ، ملک‌المتکلمین و سید محمدرضا مساوات در فهرست هشت نفری بود که محمدعلی شاه پیش از به توپ بستن مجلس، درخواست تبعید آن ها را از ایران کرده بود، که با ایستادگی مجلس روبرو شد. پس از به توپ بستن مجلس به همراه گروهی دیگر از مشروطه‌خواهان دستگیر شد و به دستور محمدعلی‌شاه در روز چهارشنبه ۲ تیر/۲۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ به همراه ملک‌المتکلمین و قاضی ارداقی در باغ‌شاه پس از شکنجه در برابر محمدعلی شاه کشته شد. عمه زاده او، اسدالله خان جهانگیر نیز در روز به توپ بستن مجلس پس از دلاوری‌های بسیار کشته شد.

باورها و عقاید

گفته می‌شود که میرزا جهانگیر خان شیرازی باورهای ازلی داشته‌است. سند دستخطی از عباس افندی عبدالبهاء که در آن به ازلی‌ها, امت یحیای بی وفا تاخته و ملک‌المتکلمین و **میرزا جهانگیرخان شیرازی** را ملک الخرمین و صور ناقور نام داده‌است.

نظرات نیکی کدی و ادوارد براون

بهائیان به اصول و مبانی غربی گرایش داشتند و بخشی از جنبش غرب‌گرایی را تشکیل می دادند. لیکن در دوران انقلاب مشروطیت، شرکت در سیاست را تقبیح کرده و به منظور جذب تحمل و مدارا برای آیین شان، وفاداری خود را به شاه قجر پنهان نمی کردند. بخش کوچکی از بهاییان طرفدار یحیی صبح ازل, برادر ناتنی بهاءالله و جانشین منصوب باب بودند که ازلی خوانده می شدند.

فشار ایذا و اذّیت، منجر شد که ازلی‌ها بیش از بهاییان به فعالیت زیرزمینی روی بیاورند و تظاهر کنند که مسلمان هستند. این پنهان‌کاری به حدی رسید که برخی در کسوت ملایی، به عنوان علمای اسلام، وعاظ و آموزگاران و غیره درآمدند.

به مثابه برچسب کمونیست در آمریکا، عبارت بابی دستاویزی به منظور تهییج مسلمانان برای مخالفت با رفرم و مدرنیسم شده بود. سرانجام هم منجر شد به انکاری همه‌جانبه در مورد شرکت برجسته بابیان در نهضت مشروطیت. به عنوان نمونه، ادوارد براون، که با بسیای از برجسته‌ترین ازلی‌ها از دور و نزدیک در تماس بود، در کتاب انقلاب

ایرانی، اشـــاره‌ای به اینکه کدامی ک از آن فعالان ازلی بودند، نمی کند و این در حالی است که بسـیاری از آنان در قید حیات نبودند و امکان آزار و اذیتشـان فراهم نبود. البته نیت های ادوارد براون نیز کاملا مشـخص اسـت که دشـمنانه اسـت و در حال حمایت از آنها است تحت نظام تبشیری صلیبی.

براون در کتاب دیگرش، با فرنام داده‌هایی برای مطالعه آیین باب، که سال ها بعد نوشته شـد، از دلبسـتگی ازلی‌ها به انقلاب مشـروطه سـخن گفته و حاجی میرزا نصـرالله ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان صـوراسـرافیل را به عنوان دو تن از ازلی‌ها نام می برد و می گوید: این مطلب، با اطلاعات مســتقلی که از منابع خبررســان معتبر خودم در ایران دارم همخوانی دارد به این مجموعه باید میرزا یحیی دولت‌آبادی را هم در کنار تعدادی از فعالین نه چندان مشـهور، افزود نا گفته نماند که سـید جمال الدین اصـفهانی رفتاری دوستانه با بابی‌ها داشت...

واجب القتل

به روایت ملک زاده از دهخدا، یک‌بار که در صـور اســرافیل مقاله تندی ضـد روحانیون نوشــته شــده بود، جمعی از آخوندها، طباطبایی را ضــد نویســندگان مقاله به خشــم می‌آورند. با این ادعا که مندرجات مقاله صــور اســرافیل برخلاف موازین شــرع مبین و توهین به اسـلام اسـت. تا آن‌جا که طباطبایی خشـمگین به بهبهانی می‌گوید آقا شـما مقاله صور اسرافیل را خوانده‌اید؟ بهبهانی با خونسردی جواب می‌دهد, بلی طباطبایی با عصـــبانیت می‌گوید, نویســـندگان این مقاله کافرند و به اســـلام توهین کرده‌اند و واجب‌القتل‌لند محمدعلی شـــاه که از این ماجرا مطلع می‌شـــود، برای ایجاد نفاق بین مشـروطه‌خواهان، عده‌ای سـوار را به دفتر مجله می فرسـتد, به بهانه دفاع از نویسـندگان

میرزا جهانگیرخان و دهخدا به آن ها پاسخ می دهند که ما مشروطه‌خواه و مطیع قانون هستیم و هر تصمیمی را که مجلس شورای ملی بگیرد و لو حکم به قتل ما باشد با کمال میل استقبال می‌کنیم و به این ترتیب سواران شاه را مرخص می کنند. خبر که به طباطبایی می رسد چنان متأسف می‌شود که مدتی گریه می کند.

روزنامه خاطرات عین السلطنه می گوید: این میرزا جهانگیر شیرازی یکی از آن لامذهب‌ها است، لاشی محض تا به حال دو بار روزنامه اش توقیف، سه مرتبه محاکمه شده, این توقیف و محاکمه هم مثل چوب خوردن و تبعید کردن‌های سابق باعث ترقی او شده...؛ بالاخره موقوف یا توقیف ابدی خواهد شد, یا از مذهب بد می‌نویسد یا از علما یا از شاه و محترمین... اول کاری که روزنامه‌ها کردند بعد از هزار و سیصد سال، دنبال مذهب افتاده و می‌خواهند مذهب تازه برای ما درست کنند. مثل اینکه همه چیز درست شده، فقط این یک کار ناقص مانده‌است! (وقتی داشتم کلمه لاشی محض را می خواندم چند دقیقه کامل می خندیدم) چهارشنبه ۲۴ جمادی‌الاولی، صبح به اتفاق حاجی افخم‌الدوله باغ شاه رفتیم. لدی‌الورود مسموع شد که ملک‌المتکلمین بهشتی و میرزا جهانگیر مدیر صور اسرافیل را طناب انداختند. آن یکی واصل به جهنم، دیگری هم پی او انتظار نفخ صور را باید بکشد. این است سزا و جزای کسی که از خدا گرفته تا تمام انبیا و رسل را بد بگوید و هزارها بیت در کهنه‌پرستی و دین و مذهب و تربت حضرت سیدالشهدا مضمون و ناسزا کتابت کند. خدا منتقم حقیقی است و دست‌بردار نیست. برای سی و دو عدد روزنامه خودش را به کشتن داد. اما ملک پولی جمع کرد، افسوس که لذتی از آن نبرد. این دو نفر اگرچه بابی ازلی بودند؛ اما عقیده بیشتر مردم در لامذهبی آن هاست... خداوند، همه را از سوء اعمال خود حفظ فرماید...

عضویت در انجمن آذربایجان و کمیته انقلاب ملی

آنچه مسـلم اسـت, جهانگیرخان عضـو فعال انجمن آذربایجان و از این ها بالاتر یکی از اعضای حوزه مخفی اجتماعیون عامیون تهران بوده است. که وابسته به فرقه اجتماعیون عامیون مسلمآن های قفقاز است و با فرقه اجتماعیون عامیون روسیه نیز ارتباط دارد.

میرزا جهانگیر خان در فعالیت های سوسیال دمکراتیک خود, با حیدر عمو اوغلی ارتباط نزدیک دارد و از سازمان دهندگان فعال و آگاه است. هنگامی که محمد علی شاه برای آخرین بار سـرکوبی مشـروطیت را تدارک می‌بیند, عده‌ای از اعضـای فرقه اجتماعیون عامیون برای مقابله با او و بسـیج مردم کمیته انقلاب ملی را تشـکیل می دهند که در حقیقت, مرکز تصـمیم‌گیری سـازمان های مشـروطه خواه به حسـاب می‌آید و میرزا جهانگیر خان یکی از اعضای اصلی آن است...

جوانی ست پاکباز و برای دفع شر استبداد، گاه اندیشه‌هایی بی‌سابقه به خاطرش خطور می کند... میرزا جهانگیر خان به این خیال افتاد که برای راندن امیر بهادر از دربار ایران، یکی از شب ها به طوری‌که او را نبینند به خانه امیر بهادر برود و خودش را بکشد و تصـور می کرد, قتل او را منسـوب به امیر بهادر خواهند کرد و ملت امیر بهادر را قاتل او خواهد دانسـت و به ناچار محمد علی شـاه مجبور خواهد شـد یا او را تسـلیم محاکمه کند یا به خارج فرارش دهد؛ ولی ملک المتکلمین و سـید جمال الدین به قصد جهانگیر خان پی بردند و با هزار دلیل و برهان او را از این کار بازداشـتند. عجب احمقی بوده است!!!

دهخدا شـــعر معروف« یاد آر ز شـــمع مرده, یاد آر» خود را به یاد او ســـرود. در آخرین شماره دوره دوم صور اسرافیل ۱۵ صفر ۱۳۲۷ - دوشنبه ۱۷ اسفند ۱۲۸۷ خورشیدی از دهخدا شـــعری در رثاء و بیاد رفیق و همســـنگر قدیمی اش به چاپ رســـید. دهخدا می‌گوید: شـبی مرحوم میرزا جهانگیر خان را به خواب دیدم در جامه سـپید که عادتاً در تهران دربرداشـــت و به من گفت چرا نگفتی او جوان افتاد؟ من از این عبارت چنین فهمیدم که می‌گوید چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا ننوشـــته‌ای؟ و بلافاصـــله در خواب این جمله به خاطر من آمد. یاد آر ز شـــمع مرده یاد آر! در این حال بیدار شـــدم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسمط ذیل را ساختم و فردا گفته‌های شب را تصحیح کرده و دو قطعه دیگر به آن افزودم.

ان شاء الله دهخدا و کدخدا و صور ناقور با هم محشور می شوند.

آخرین نامه جهانگیر خان

بخشی از نامه آخری که میرزا جهانگیر خان به عمه خود نوشت به شرح ذیل است.

عقیده مرا به خوبی می‌دانید که دلبسـتگی به زندگانی و عمر نداشـتم و همیشـه مرگ با شـــرف و افتخار را از زندگی بد، بهتر می‌دانســـتم، زیرا همواره شـــنیده‌اید که می گفتم مکررات خواب و خوراک اهمیتی ندارد و از این تکرار، آدم حســـاس، خســـته و کســـل می‌شـود. امروز سـعادت و اقبال فرزندان ایران، بسـته به تکمیل معنی مشـروطیت اسـت، ولی فرزند ام‌الخاقان, لقب مادر محمد علی شـاه، دختر میرزا تقی خان امیرکبیر که ننگ تاج و تخت چند هزار ساله ایران است، برای اسـتقلال کامروایی سـبعانه خود، می‌خواهد این سعادت ما را به یک بدبختی و ذلّت دائمی مبدل نماید.

از دیروز تا به حال نقشه‌ای که ترسیم کرده آفتابی شد. فردا ما به فداکاری حاضر می‌شویم اگر از پیش نبردیم و کشته شدیم و خبر مرگ من به شما رسید، غمگین نشوید و هول نکنید، زیرا که در راه آزادی ایران، یک افتخاری برای شما و فرزندان شما به یادگار گذاشتم. مُردن که از لوازم طبیعی است. آدم که باید بمیرد، چرا با درد و مرض مرده باشد و به جانبازی از تألم نشاهٔ زندگی بد، در یک چشم بهم زدن نمیرد.

آخرین مقاله صور اسرافیل

میرزا جهانگیر، در آخرین مقاله خود در نشریه صور اسرافیل، خطاب به قزاق‌های محمد علی شاه، می‌نویسد : ...ما هم از این جانبازی و فداکاری عاری نداریم و هیچ وقت نمی‌گوییم که چرا ما مغلوب مستبدین و بی‌دین‌ها شدیم. زیرا که برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند و عن‌قریب خواهند رسید. ما می‌خواهیم با بدن‌های خود، زیر سم اسب‌های آن ها را نرم و مفروش کرده و زمین طهران را برای تشریفات مقدم این مهمآن های تازه رسیده، از خون گلوی خود زینت دهیم و به آن برادرهای مهربان بگوییم و افتخار کنیم که ماییم پیش صف‌های شهدای راه آزادی.

اعدام جهانگیر خان

مامونتوف خبرنگار روس, که در زمان اعدام جهانگیر خان در ایران بود، می‌نویسد : سر گذشت این دو تن میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین بسیار ساده بود. امروز ایشان را به باغ بردند و پهلوی فواره نگاه داشتند. دو دژخیم طناب به گردن ایشان انداختند از دو سو کشیدند خون از دهان ایشان آمد و این زمان، دژخیم سومی خنجر در دل‌های ایشان فروکرد.

مزار ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان در محل محوطه ضـــلع جنوبی بیمارســـتان لقمان در تهران اسـت. آرامگاه او در تهران در خیابان مخصـوص جنب بیمارسـتان لقمان کوچه شـهید ابراهیمی انتهای کوچه در آبی رنگ سـمت چپ قرار گرفته‌اسـت. در حیاط خآن های که گفته می‌شود پس از اعدام وی و ملک‌المتکلمین، آن ها را شبانه و پنهانی به آنجا آورده و دفن کرده‌اند. این مقبره‌ها در حیاط یک ملک قدیمی - که مالک آن در دســترس نیســت - قرار گرفته و در حال تخریب اســت. بیمارســتان لقمان نیز قصــد گســترش فضــای بیمارســتان را دارد و احتمالاً این مقبره‌ها در طرح بیمارســتان قرار می‌گیرد.

رستم گیو ۱۲۶۷ یزد - ۱۵ مهر ۱۳۵۹ کالیفرنیا معروف به **ارباب رستم گیو**، مؤسس بنیاد خیریه گیو، رئیس انجمن و نماینده زرتشـتیان در مجلس شـورای ملی و سـناتور بود سـاختن چندین آب انبار، درمانگاه، دبسـتان، و مجتمع فرهنگی اجتماعی از جمله کارهای گیو است.

رستم گیو در سال ۱۲۶۷ خورشیدی در شهر یزد به دنیا آمد. پدرش شاهپور بازرگانی معتبر بود که با هندوسـتان تجارت می کرد و مادرش خرمن نام داشـت. او دو برادر به نام های گیو و بهمن و دو خواهر به نام های دولت و گوهر داشت.

تحصیلات دوره ابتدایی را در مدرسه کیخسروی یزد به انجام رساند و زبان انگلیسی را در مدرسه مرسلین مبلغین مسیحی انگلیسی آموخت. در سال ۱۲۸۷ به تهران رفت و به تجارت مشغول شد. چند سال را هم در اروپا گذراند و دیپلم تجارت گرفت. سـپس به تهران بازگشـت و کار تجارت را پی‌گرفت و به عضـویت شـورای بلدیه انجمن شـهر تهران انتخاب شـد. او به ارباب کیخسـرو رئیس انجمن زرتشـتیان و نماینده آنان در مجلس شورای ملی نزدیک و در حقیقت مشیر و مشار او بود.

ارباب رسـتم در سـال ۱۳۱۲ نام گیو را به عنوان نام خانوادگی برگزید. پیشـرفت او در تجارت به اندازه‌ای بود که نام گیو برای بازرگانان نامی معتبر و با پشـتوانه شـناخته می شد.

وی پس از درگذشت کیخسرو شاهرخ به ریاست انجمن زرتشتیان تهران برگزیده شد. و یک سال پس از مرگ او و برای پر کردن جای خالی‌اش در مجلس شورای ملی خود

را نامزد نمایندگی زرتشـــتیان کرد. انتخابات زرتشـــتیان در روزهای حمله ارتش های انگلیس و شوروی به ایران و پیشروی آنان در کشور از نوزدهم شهریور ۱۳۲۰ آغاز شد و رستم گیو با کسب ۱۸۴۶ رأی از مجموع ۲۹۲۳ رأی زرتشتیان که به صندوق ریخته شد، به مجلس راه یافت.

رســتم گیو در شــش دوره بعد نیز نماینده زرتشــتیان بود. در دوره پانزدهم مجلس که قانون تشــکیل مجلس ســنا تصــویب شــد، هیچ ســهمی برای اقلیت‌های دینی در نظر نگرفتند و همه اعضای سنا می‌بایستی مسلمان می بودند. با اعتراض رستم گیو و دیگر نمایندگان اقلیت‌های دینی، دولت لایحه دیگری برای اصـــلاح قانون مجلس ســـنا به مجلس برد. رســتم گیو پیشــنهاد داد که زرتشــتیان یک کرســی در مجلس ســنا داشــته باشــند. اما این پیشــنهاد تصــویب نشــد. ســپس او همراه با آرام بوداغیان نماینده ارامنه شــمال و علی‌اکبر ملکی نماینده تبریز, پیشــنهاد داد اقلیت‌های دینی به صــورت نوبتی در هر دوره مجلس سنا یک نماینده داشته باشند و ترتیب آن ها بر اساس حروف الفبا باشـد. نخسـت زرتشـتیان، سـپس مسـیحیان و بعد یهودیان, این پیشـنهاد به تصـویب رسـید. رسـتم گیو خودش در دوره چهارم مجلس سـنا در سـال ۱۳۴۲ به عضـویت این مجلس انتخاب شد.

رستم گیو در سال ۱۳۳۷ بنیاد رستم گیو را برای گسترش مؤسسات خیریه و بهره‌وری بیشــتر محرومان تأســیس کرد. در ســال های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ نشــان درجه یک تربیت بدنی و نشــان درجه یک وزرات فرهنگ دریافت نمود. در ســال ۱۳۴۵ نیز به عضــویت سازمان حفاظت آثار باستانی درآمد.

ساخت دبستان گیو، دبستان دخترانه استاد خدابخش، دبستان پسرانه استاد پورداوود در تهران و یک باب مدرسه در روستای کوهان شهرستان دماوند و اهدای زمینی به مساحت پانزده هزار مترمربع به آموزش و پرورش استان تهران از جمله کارهای رستم گیو در خصوص مدرسه‌سازی بوده‌است.

رستم باغ، باغ موقوفه بزرگی است که رستم گیو در سال ۱۳۳۶ برای کمک به اسکان خانواده‌های زرتشتیان نیازمند در تهرانپارس ساخت. او به انگیزه ساخت رستم باغ در سفرهایی رسید که به کشورهای هند و چین داشت و از آشنایی با مجموعه‌های مشابهی که زرتشتیان در آن کشورها ساخته بودند. مجموعه رستم باغ ۲۵ هزار مترمربع وسعت دارد و دارای ساختمآن های مسکونی، تالارهای گردهمایی، دو دبستان، زمین ورزش، کتابخانه و معبد است.

ساخت آب‌انبار چهار هزار مترمکعبی در محله دستوران یزد، ساخت آب انبار در محله تهرانپارس تهران و آب انبار زیارتگاه پیرسبز از جمله کارهایی بود که گیو برای تأمین آسان آب آشامیدنی سالم برای مردم انجام داد.

موقوفات خارج از کشور

چند ماه پیش از انقلاب اسلامی ایران، رستم گیو و همسرش مروارید, به آمریکا مهاجرت کردند و در آنجا بنیاد خیریه گیو را با اهدای چهار میلیون دلار برای ساخت مراکز خیریه زرتشتیان در سراسر جهان پایه‌گذاری کردند. در حال حاضر چهار مرکز در آمریکا، دو مرکز در کانادا و یک مرکز در استرالیا ساخته شده است.

درب مهر آمریکا در شهر واشینگتن آمریکا و در شمال غربی نیویورک، قرار دارد. رستم گیو همچنین در شیکاگوی آمریکا قطعه زمینی خرید که در سال ۱۳۶۲ بر روی آن، درب مهر ساخته شد.

او در شهر تورنتوی کانادا درب مهری به نامگه برادرزاده‌اش مهربان گیو ساخته است. در سال ۱۳۶۵ خورشیدی نیز درب مهر دیگری به نام ارباب رستم گیو در شهر ونکوور کانادا افتتاح شد.

از دیگر ساخت و ساز های او می توان ساخت درمانگاهی در سوهانک تهران و اهدای آن به وزارت بهداری به نام برادرزاده‌اش مهربان گیو ساخت. مدرسه، حمام، مسجد و راه شوسه ماشین رو در روستای کوهان شهرستان دماوند, ساخت تالار چهارصد نفره مروارید در یزد و لوله‌کشی آب روستای نصرت آباد شاهدیه یزد را نام برد.

منزل مسکونی رستم گیو، ساختمانی است دو طبقه در خیابان شاهرضا (انقلاب)، حدفاصل خیابآن های کاخ (فلسطین) و صبا با ۶۷۸،۱۰ متر مربع مساحت در زمینی به مساحت ۱۵۳۰ متر مربع که تا سال ۱۳۴۰ منزل شخصی او بود و پس از آن تا پایان حیاتش در مهر ۱۳۵۹ به عنوان دفتر بنیاد گیو استفاده می شد.

خانه ارباب رستم گیو اثری تاریخی است که در اواخر دوره قاجار و حدود سال ۱۳۰۰ خورشیدی ساخته شده و ساختمان آن تلفیقی از معماری ایرانی و نئوکلاسیک اروپایی است. این خانه دو طبقه، نه اتاق خواب، زیر زمین و آب انبار دارد از ویژگی های بارز

معماری این بنا می توان به بهره‌گیری از پیمانه‌های ایرانی و ارسی دار بودن پنجره‌ها و گچبری‌های زیبای آن اشاره کرد.

خانه ارباب رستم در سال ۱۳۷۴ با شماره ۲۴۱۵ در فهرست آثار ملی ایران ثبت شد، در سال ۱۳۷۶ جهاد دانشگاهی تهران آن را خریداری و طی سال های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ با نظارت سازمان گردشگری و میراث فرهنگی بازسازی و مرمت کرد سقف‌ها، خرپاها و تزئینات داخلی و خارجی بازسازی و مرمت شده‌اند. در سال ۱۳۸۶ ساختمان جدیدی در ضلع جنوبی آن ساخته شد. این ساختمان هم‌اکنون به عنوان پژوهشکده فرهنگ و هنر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

رستم گیو در ۱۵ مهر ۱۳۵۹ در سن ۹۲ سالگی در ایالت کالیفرنیای آمریکا درگذشت. توران شهریاری شاعره معاصر به مناسبت مرگ گیو شعری سرود و در مجلس یادبود او خواند. انجمن زرتشتیان تهران به مدت سی سال آیین یادبود او را برگزار کرد. در شهریور ۱۳۸۸ مراسم یاد بودی برای رستم گیو در رستم باغ برگزار شد و جمعی از زرتشتیان و ساکنان رستم باغ در آن حضور داشتند.

منابع : اسفندیار یگانگی-تارنمای فرهنگی یتااهو بایگانی‌شده از اصلی در ۲۰ دسامبر ۲۰۱۴. دریافت‌شده در ۲۰ دسامبر ۲۰۱۴ . مرمت خانه ارباب رستم گیو بایگانی‌شده از اصلی در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۴ دریافت‌شده در ۱۶ دسامبر ۲۰۱۴ - نگاهی به زندگی و نیک‌اندیشی‌های ارباب رستم گیو بایگانی‌شده از اصلی در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۴ دریافت‌شده در ۱۶ دسامبر ۲۰۱۴ - کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی بایگانی‌شده از اصلی در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۵ دریافت‌شده در ۵ ژانویه ۲۰۱۵

- پرش به بالا به۰/۵ ۵/۱ عاقلی، باقر ۱۳۸۰ شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران - جلد سوم تهران نگاه صص ۱۳۲۵–۱۳۲۶ - Rustam Guiv A Zoroastrian Educational Institute - مذاکرات جلسه دوم دوره سیزدهم مجلس شورای ملی اول آذر ۱۳۲۰ بایگانی‌شده از اصلی در ۱۶ دسامبر ۲۰۱۹ دریافت‌شده در ۱۱ مه ۲۰۲۱ - مذاکرات جلسه ۱۶۹ دوره پانزدهم مجلس شورای ملی پانزدهم خرداد ۱۳۲۸- گیو،گشتاست،انوشیروان از گذشته تا حال -برساد تارنمای خبری تحلیلی زرتشتیان بایگانی‌شده از اصلی در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۴ دریافت‌شده در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۴ - دانشنامه ایرانیکا GIV, ROSTAM دریافت‌شده در ۱۷ فوریه ۲۰۱۵ - خاطره‌ها و خبرها ماهنامه وحید شهریور۱۳۵۷- صفحه ۳ - Persian Zoroastrian Organization-Darbe Mehr بایگانی‌شده از اصلی در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۴ دریافت‌شده در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۴ - Arbab Rustam Guiv Darbe Mehr - Zoroastrian House Of Bcبایگانی‌شده از اصلی در ۲۱ دسامبر ۲۰۱۴ دریافت‌شده در ۲۱ دسامبر ۲۰۱۴ - ترکیدن بغض غریب-دوشنبه ۵ تیر ۱۳۸۵-همشهری آنلاین - مرمت خانه ارباب رستم گیو-خبرگزاری میراث فرهنگی بایگانی‌شده از اصلی در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۴ دریافت‌شده در ۱۶ دسامبر ۲۰۱۴ - تارنمای پژوهشکده فرهنگ و هنر و معماری بایگانی‌شده از اصلی در ۵ ژانویه ۲۰۱۵ دریافت‌شده در ۵ ژانویه ۲۰۱۵ - بیاد شادروان رستم گیو بایگانی‌شده از اصلی در ۲۲ دسامبر ۲۰۱۴ دریافت‌شده در ۲۲ دسامبر ۲۰۱۴ - سالگرد درگذشت ارباب رستم گیو تارنمای خبری تحلیلی برساد ۱۲ مهر ۱۳۹۰ بایگانی‌شده از اصلی در ۳ ژانویه ۲۰۱۵ - گزارش و تصاویری از

گاهنبار در رستم باغ به یاد رستم گیو برساد-تارنمای خبری تحلیلی زرتشتیان ۷ شهریور ۱۳۸۸ بایگانی‌شده از اصلی در ۲۴ دسامبر ۲۰۱۴

میرزا حسن تبریزی

میرزا حسن تبریزی زاده ۷ فروردین ۱۲۳۹/ ۵ رمضان ۱۲۷۶ در تبریز - درگذشته ۲۱ آذر ۱۳۲۳/ ۲۵ ذی‌حجه ۱۳۶۳ در قم, مشهور به **رُشدیه** از پیش‌گامان جنبش فرهنگی ایران بود. وی بنیان‌گذار مدارس نوین در تبریز و دومین مدرسه در تهران بعد از دارالفنون بود، او را پدر فرهنگ جدید ایران نامیده‌اند. وی در سال های جنبش مشروطه، در میان اعضای انجمن باغ میکده قرار داشت.

میرزا حسن تبریزی که بعدها به رشدیه اشتهار یافت, فرزند ملا مهدی از علمای بنام تبریز و سارا خانم, نوه صادق خان شقاقی بود که با فرزندانش به امر فتحعلی شاه کشته شدند. او در سال ۱۲۶۷ ه ق در تبریز چشم به جهان گشود...

میرزا حسن رشدیه برخلاف توصیه و مشورت پدرش که از روحانیان بود, تصمیم گرفت که به جای رفتن به نجف و خواندن درس طلبگی, روانه استانبول و مصر و بیروت گردد و آموزگاری نوین را یاد بگیرد. او به بیروت رفت و در آن جا سبک نوین آموزش الفبا و دروس جدید مانند حساب و هندسه و تاریخ و جغرافیا را آموخت. سپس در تفلیس مشغول به کار شد. هنگام بازگشت ناصرالدین شاه از سفر فرنگ، رشدیه طرح‌های آموزشی خود را ارائه کرد و شاه او را مأمور کرد که به ایران آمده و همین سبک را در شهرهای ایران راه‌اندازی کند. او پدر شهناز آزاد بود. یک محله اعیان‌نشین در شمال شرق تبریز در جنب بلوار باغمیشه به افتخار وی، شهرک رشدیه نام‌گذاری شده‌است.

"او تحصـــیلات مقدماتی را نزد پدر خود فرا گرفت و بر اثر اســـتعداد و حافظه ای که داشــت، در اندک زمانی یکی از علمای تبریز به‌شــمار می‌رفت. چنان که در ۲۲ ســالگی امام جماعت یکی از مساجد تبریز بود" .

"در آن روزهـا، ســـه روزنـامـه فـارســـی در خـارج از ایران چاپ می شـــد. حبـل المتین در کلکته، اختر و ثریا در اســـتانبول. هر ســـه این روزنامه‌ها به تبریز می‌رســـید. رشـدیه به خواندن این روزنامه‌ها بسـیار شـایق بود و آن ها را مکرر می‌خواند. از روزنامه ثریـا، اســـتفـاده بیشـــتری می کرد چنـان کـه در کتـاب درســـی مـدارس بـه نام **کفایهٔالتعلیم** بعدها نوشته بود روزنامه ثریا بسی تاریکی‌ها را روشن کرد" .

در همان روزها، در یکی از شـماره های ثریا نوشـته بود : در اروپا از هر هزارنفر، یک نفر بی ســواد اســت و در ایران از هر هزار نفر، یک نفر با ســواد؛ و این از بدی اصــول تعلیم است.

مقلله مزبور، تأثیر عمیقی در روحیه رشـــدیه گذاشـــت و انقلابی در افکار او پدید آورد به‌طوری‌که یکباره از تصمیمی که پدرش برای ادامه تحصیل او گرفته بود، منصرف شد.

از مســافرت به نجف، منصــرف و به خیال افتاد که به اســتانبول یا مصــر یا بیروت که انگلیسی ها و فرانسوی‌ها در این دو شهر اخیر دارالمعلمین باز کرده بودند، برود.

بـالاخره، پـدر، او را متوکلاً علی الله، روانـه نجف نمود. رشـــدیـه، بـه نـام عزیمـت به نجف از تبریز، بیرون آمده، راه بیروت پیش گرفت و رفت.

رشـــدیه را به ســـبب تأســـیس مدارس ابتدایی در ایران، به این نام می‌خولندند، زیرا در استانبول نام مدارس ابتدایی، رشدیه بود.

مدت دو سال در دارالمعلمین بیروت که به‌وسیله فرانسویان، تأسیس یافته بود و شهرت جهانی داشــت، به تحصــیل علوم جدید پرداخت و به خوبی به اشــکالات طرز تدریس، آشــنـایی پیـدا کرد و ســپس برای تکمیـل مطـالعـات خود در این رشـــتـه به اســتامبول پایتخت امپراتوری عثمانی و مصــر، مســافرت کرد و در روش تدریس در مدارس رشــدیه و اعدادیه آن جا مطالعاتی نموده، اصــول تدریس آنجا را هم مثل ایران، مغشوش دید.

در استانبول به طرح نقشه‌هایی برای تعلیم تربیت اطفال و نو آموزان پرداخته و اقدام به رفع مشکلات تدریس در زبان فارسی و اختراع الفبای صوتی در این زبان پرداخت و پس از آشـنایی کامل به اسلوب و طرز تعلیم الفبا به روش جدید، نخسـت به ایروان که اهالی آنجا به مناسـبت دیدن مدارس روس, در اسـتقبال از فرهنگ ایرانی، مسـتعدتر و مشـتاق تر بودند رفت. به کمک حاج آخوند، برادر ناتنی اش، در ســـال ۱۳۰۱ ه ق نخســـتین مدرسه ایرانی به سبک جدید برای مسلمان زادگان قفقاز تأسیس کرد و با اصول الفبای صوتی که از اختراعات خودش بود، شروع به تدریس نمود. کتاب وطن دیلی زبان وطنی را به ترکی با اصول خویشتن، طبع و با اجرای این روش، موفق شد در ظرف ۶۰ ساعت نو آموزان را خواندن و نوشتن بیاموزد.

پس از چهارسال اقامت و مدیریت مدرسه مذکور در ایروان، ناصرالدین شاه که از سفر دوم فرنگستان به ایران، مراجعت می کرد، از ایروان می‌گذشت.

ناصرالدین شاه، در دیدار از مدرسه رشدیه در ایروان، از میرزا حسن خواست تا برای تأسیس مدرسه ابتدایی به ایران بازگردد. اما عده ای کارهای او را طور دیگری جلوه دادند و به شاه تفهیم می کنند که او می‌خواهد با تأسیس دبستان جدید، قانون اروپایی را در ایران رواج دهد که برای سلطنت، خطرناک خواهد بود و به این ترتیب، شاه را وادار می کنند که از حمایت او چشم بپوشد.

در نخجوان، شاه پس از توقف لازم حرکت می کند و به رئیس چاپارخانه دستور می‌دهد که به بهآن های مانع حرکت رشدیه به تهران گردد. رئیس چاپارخانه نیز به بهانه اینکه کالسکه حامل او اسب ندارد و باید تا آوردن اسب از چاپارخانه دیگر، در آنجا بماند، او را توقیف می کند. پس از ساعتی، رشدیه متوجه می‌شود که در آنجا زندانی است و تصمیم می‌گیرد به ایروان بازگردد اما رئیس چاپارخانه به او می‌گوید تا رسیدن شاه به تهران او نباید به ایروان بازگردد. به ناچار چند روزی او را در آنجا توقیف کرده، پس از رسیدن شاه به تهران او را آزاد نمودند. رشدیه وقتی که به ایروان بازمی‌گردد در آن جا نیز مواجه با تحریکات کارگزار سفارت علیه مدرسه می‌شود. تا اینکه پس از چندی با وساطت دوستان و طرفداران خود، اجازه می‌یابد به ایران بیاید؛ لذا مدرسه را به برادر ناتنی خود واگذار می‌نماید و به زادگاه خود، تبریز بازمی‌گردد. ضمناً متوجه می‌شود که برای اجرای مقاصد خود چه گرفتاری‌ها و کارشکنی‌ها در انتظارش می‌باشد و ناگزیر خود را آماده مبارزه با آن ها می‌نماید"...

رشدیه، پس از ورود به ایران و دیدار خانواده، نخست عده‌ای از اقوام با سواد خود را گرد آورد و طرز تدریس اسلوب جدید خود را به آنان آموخت، اولین دبستان را در سال ۱۳۰۵ هق در محله ششگلان در مسجد مصباح الملک تأسیس نمود. امتحانات

اولین مدرسه در آخر سال در حضور علما و اعیان و بزرگان تبریز با شکوه خاصی برگزار شد و موجب تعجب و تشکر آن ها گردید؛ و اشتیاق مردم به با سواد شدن کودکان شان آن هم به این سهولت، باعث گرمی بازار مدرسه شد. اما مکتب داران پیشرفت مدرسه جدید را مخالف مصالح خود دانستند، به جنب و جوش افتاده و رئیس‌السادات یکی از علمای شهر را وادار نمودند، رشدیه را تکفیر و فتوای انهدام مدرسه جدید را صادر کنند. بدین ترتیب عده ای با چوب و چماق به خدمت شا گردان دبستان و معلمان رسیدند رشدیه نیز شبانه به مشهد فرار کرد. چه شجاعت و پشتکاری!!!

پس از شش ماه دوباره به تبریز بازگشت و دومین مدرسه را در محله بازار تأسیس کرد. اما باز هم دشمنان او بیکار ننشستند. دومین مدرسه هم مورد هجوم قرار گرفت و رشدیه باز هم به مشهد فرار کرد. مدرسه سوم را در محله چرنداب تبریز تأسیس نمود. این بار، طلبه‌های علوم دینی مدرسه صادقیه به تحریک مکتب داران به مدرسه حمله کردند و به غارت پرداخته و رشدیه را تهدید به قتل نمودند. چهارمین مدرسه را در محله نوبر تبریز، برای کودکان تهیدست بنیان گذاشت؛ که البته شمار شاگردان به ۳۵۷ و شمار معلمان به ۱۲ نفر رسید. این بار مکتب داران به ملا مهدی پدر رشدیه متوسل شدند و اولتیماتوم دادند.

ملا مهدی از میرزا حسن خواست] به مشهد برود و او چنین کرد. بعد از چندی، باز به تبریز برگشت و پنجمین مدرسه را در محله بازار دائر نمود باز هم مدرسه مورد هجوم واقع شد دانش آموزان مجروح شدند و یکی از آنان کشته شد. باز هم رشدیه به مشهد گریخت. چه مرد دلیری که بچه ها را به کشتن می داد و فرار می کرد و باز برمی گشت و همان کار را می کرد.

رشـــدیه در مشـــهد هم آرام نگرفت در آنجا نیز مدرســـه ای تأســـیس کرد اما آنجا نیز با هجوم مردم مواجه شد. مدرسه را چپاول و دست اش را نیز شکستند.

ششمین مدرسه را در لیلی آباد دایر نمود این مدرسه به علت اعتقاد مردم به صداقت و پایمردی رشدیه و دیدن نتایج آموزش‌های او, سه سال دوام یافت. چندی بعد کلاسی برای بزرگسالان نیز باز کرد که در مدت ۹۰ ساعت خواندن و نوشتن را به آنان آموخت. این بار، مخالفان او به خود اجازه دادند به او سوء قصد کنند و با شلیک تیری به پای او مجروحش ساختند. با مجروح شدن او مدرسه هم بسته شد.

رشدیه در آن موقع با توجه به اینکه دستش را در مشهد شکسته بودند و پایش نیز در این واقعه مجروح شده بود، شعری بدین مضمون می‌خواند.

پسندم همان را که او خواسته‌است مرا دوست، بی‌دست و پا خواسته‌است

پس از این واقعه, هیچ‌کس یارای آن نداشـــت که خانه خود را برای مدرســـه به او واگذار کند. رشـــدیه با فروش کشـــتزار خود، مدرســـه هفتم را تأســـیس کرد در کلاس‌ها، میز و نیمکت و تخته سیاه گذاشت و در میان ساعت کلاس، زمانی برای تفریح شاگردان در نظر گرفت. که این تغییرات مورد توجه مردم قرار گرفت، اما چون صدای زنگ مدرسه, صدای ناقوس کلیسا بود و ناچار شد از زنگ زدن در مدرسه چشم پوشی کند.

گروهی از مردم آن روز این شـــیوه نوین آموزشـــی را که با اصـــول قدیم آموزش متفاوت بود، برنتافتند و زنگ مدرســـه وی را ناقوس کلیســـا می‌نامیدند و اعلام می کردند که کسانی که فرزند خود را به مدرسه می‌فرستند, کافرند. رشدیه برای آرام کردن اوضاع

تصـمیم گرفت دیگر از زنگ مدرسـه برای صـف بسـتن و... اسـتفاده نکند و به‌جای آن یکی از دانش‌آموزان با صدای بلند شعر زیر را که سروده خود او بود می‌خواند.

بداند که وقت صف آرایی است هر آنکه در پی علم و دانایی است

اما این بار هم مدرسـه را به‌وسـیله بمبی که از باروت و زرنیخ سـاخته شـده بود، تخریب کردند. این بار رشـدیه تصـمیم به ترک ایران گرفت. به قفقاز رفت در این میان، کسـانی نیز بودند که رشــدیه را در راهی که پیش گرفته بود، همراهی می کردند، از جمله زین العـابـدین تقی اف ,مقیم بـاکو و میرزا عبـدالرحیم طـالـب اف, مقیم تمرخـان شورهی قفقاز و علی امین‌الدوله که با حمایت‌هایش کمک بزرگی به مقاصد رشدیه کرد.

هنگامی که علی امین‌الدوله به عنوان والی آذربایجان، انتخاب شــد، رشــدیه را به تبریز دعوت کرد و درباره مدارس جدید با او صــحبت کرد. او دبســتان باشــکوهی را در محله شـشـگلان تبریز سـاخت که هشـتمین مدرسـه او بود. به سـبب حمایت‌های امین الدوله، مخالفان کاری از پیش نبردند, اما بعد از رفتن رشدیه به تهران، مدرسه به خاطر وضعیت مالی، منحل شد.

وقتی امین الدوله در سـال ۱۲۷۶ به تهران آمد، میرزاحسـن خان رشـدیه نیز به پشـتوانه او به تهران آمده و مدارسـی را به نام مدارس رشـدیه در تهران بنیان‌گذاری کرد. اما بعد از عزل امین الدوله و قدرت یافتن علی‌اصـغر اتابک رحمت الله علیه مشــکلات زیادی را متحمل شد. بزرگان و اعیان از ترس اینکه مبادا به مخالفت با اتابک متهم شوند فرزندان خود را از مدرسـه بیرون آوردند و مدرسـه تعطیل شـد. با توجه به اینکه علی اصـغر خان اتابک علیه انجمن میکده فعالیت می کرد مشـخص می شـود که امین الدوله نیز خائنی

بی دین بوده است. کماینکه امین الدوله همان است که در مراسم میرزا رضا کرمانی قاتل در خانه نجم آبادی حضور داشته است و با اعضای میکده نیز ارتباط مشخص داشته است.

بعدها گفته شد و پخش شد که رشدیه ضد امام زمان و اهل بیت است و اخیراً بابی شده است. پس از آن رشدیه به قم رفت و تا آخر عمر در این شهر سکونت داشت. در همان سال ورود مدرسه ای تأسیس کرد و در آن به تدریس مشغول شد.

وی سرانجام تکفیر شد و فتوای انهدام مدارس جدید صادر شد. به دنبال آن عده‌ای به مدارس جدید حمله کردند که و شروع به تخریب اموال مدرسه کردند، دانش‌آموزان را زخمی کردند. جالب اینجا بود که در هنگام تخریب یکی از این مدارس وی می‌خندید و می گفت این جاهلان نمی دانند که با این اعمال نمی توانند جلو سیل بنیاد کن علم را بگیرند. یقین دارم که از هر آجر این مدرسه، خود مدرسه دیگری بنا خواهد شد. من آن روز را اگر زنده باشم، حتماً خواهم دید.

سالی به‌سر آمد پایان سال، رشدیه جمعی را به مسجد دعوت می کند تا مجلس امتحانی بر پا کند و از حاصل کار سخن بگوید و حمایت دعوت‌شدگان را جلب کند. در مجلس امتحان عمق تغییر آقایان برملا می‌شود.

با کلنگ نجوی و اشارات برای برهم زدن مدرسه، چاه می کنند. به گفته رشدیه یکی از آقایان که مقامش عالی‌تر از لیاقتش است، خودداری نتوانست گفت اگر این مدارس تعمیم یابد یعنی همه مدارس مثل این مدرسه باشد, بعد از ده سال یک نفر بی سواد

پیدا نمی‌شود. آنوقت رونق بازار علما به چه اندازه خواهد شد معلوم است. البته این ها ادعاهای یک دروغگو است یعنی فقط و فقط خودش.

میرزا حسن مدیر مدرسه رشدیه پس از آنکه در تبریز برای ایجاد مدارس زحمت کشیده بود, به تهران رفت, فریاد مقدسین بلند شد که آخرالزمان نزدیک شده‌است که جماعتی بابی و لامذهب می‌خواهند الف و با را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آن ها یاد بدهند. فضل‌الله نوری در جلسه‌ای به ناظم‌الاسلام کرمانی درباره مدارس جدید می‌گوید: ناظم الاسلام، ترا به حقیقت اسلام قسم می‌دهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقائد شاگردان را سخیف و ضعیف نمی کند؟

در نهایت رشدیه در زمانی که عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم که ریاست و مرجعیت شیعه را به عهده داشت به قم رفت و در درس او حاضر شد و نهایتاً به خاطر حمایت‌های او توانست در آنجا مدرسه رشدیه را تأسیس کند. که هم به آموزش کودکانی از خانواده‌های فقیر می‌پرداخت و هم مدرسه ای برای تعلیم نابینایان بود. پسرش شمس‌الدین رشدیه در این‌باره نوشته مرتباً به مجلس درس حائری حاضر می شد و تنها طلبه کلاهی او بود. او تا پایان عمر در قم ماند و به آموزش و تعلیم پرداخت وی در ۲۱ آذر ۱۳۲۳ در قم در سن ۹۳ سالگی درگذشت. در واپسین روزهای زندگی، چنین وصیت کرده بود. مرا در محلی به خاک بسپارید که هر روز شاگردان مدارس از روی گورم بگذرند و از این بابت روحم شاد شود.

میرزا احمد مُدَرِّس اوَل

روحانی میرزا احمد مدرس اول در معاونت با حسن رشدیه، مدیریت و کنترل مدارس افتتاح شده در تبریز را بر عهده داشته‌است. فرزندان وی نیز در امر مدیریت و تدریس، با وی همکاری تنگاتنگ داشته‌اند. از جمله حسین مدرس اول، اکبر مدرس اول شیوا، جعفر مدرس اول، محمد مدرس اول و راضیه مدرس اول.

آشنایی با روش تدریس رشدیه

از مقالات حسن رشدیه که در شماره سال سوم مجموعه معارف نوشته‌است : می‌دانید که امروز برای شما چه عید بزرگی است؟ امروز روزیست که شما از خرابه ندانی به شهر دانایی داخل شده‌اید. تا دیروز ولگرد کوچه‌ها بودید امروز شاگرد مدرسه شده‌اید. مردم به کربلا و مشهد و مکّه می‌روند، کربلائی و مشهدی و حاجی می شوند شما امروز اصل حاجی شده‌اید که به مدرسه آمده‌اید. !!!! (زرشک و حرف مفت این بی دینیان را ببینید و بشنوید و عبرت بگیرید که واقعا کتک می خواسته است و تیر هم برای او کم بوده است.) شاگرد مدرسه حرمتش در پیش خدا، از هر کربلایی و مشهدی و حاجی بیشتر است، (آخر این ها نماینده خدا در روی زمین بوده اند!!!) زیرا که به تحصیل علم وارد شده‌اید آدم بی‌سواد مرده‌است و آدم با سواد زنده است. شما امروز زنده شده‌اید همه می‌دانید که تخم مرغ در زیر مرغ می‌ماند و جوجه درمی‌آورد. یک تخم صد دیناری یک مرغ پنج قرانی می‌شود. شما مثل یک آدم بی قیمت، مانند مرغ و خروس با خاک بازی می کردید، و از امروز شاگرد مدرسه شده بعد از این با کاغذ و کتاب بازی خواهید کرد به به به!

می‌دانید مدرسه چه جایی است؟ مدرسه جای خداشناسی است، مدرسه جای تربیت و تعلیم است، همه علما، همه وزرا، همه بزرگان از مدرسه بیرون آمده‌اند. انشاالله سعی می‌کنید شما هم آدم بزرگ و یکی از بزرگان بشوید. تاریخ امروز را باید تا آخر عمرتان در یادتان نگه دارید که در روز پنجشنبه پنجم ربیع‌الاول، اول برج میزان ۱۳۰۴ وارد به مدرسه شده‌اید.

حال سوال این جاست که اگر این فرد باز کننده مدرسه های جدید بوده است چگونه همه علما و وزرا و بزرگان از مدرسه های او بیرون آمده اند؟؟ چه دروغگویی بوده است , فقط بچه گول می زده است.

تحرکات سیاسی، مذهبی

رشدیه همانند سایر شاگردان هادی نجم‌آبادی, در سال های پیش از انقلاب مشروطه نیز تکاپوهای سیاسی داشت. یکی از فعالیت های وی نوشتن شب‌نامه و پخش آن در تهران بود. زمانی که به سبب یکی از این تکاپوها مورد خشم حکومت قرارگرفت با بست نشینی در منزل هادی نجم آبادی، از مجازات رهایی یافت. رشدیه در سال های اول جنبش مشروطه، در میان اعضای انجمن باغ میکده قرارداشت.

تألیفات

- بدایةالتعلیم
- نهایةالتعلیم وطن دیلی به ترکی آذربایجانی
- تاریخ شفاهی

- شرعیات ابتدایی
- جغرافیای شفاهی و غیره

در گمراه کردن مردم از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد و در این رابطه روزنامه مکتب را در سال ۱۲۸۴ خورشیدی ۱۳۲۳ ق و روزنامه طوفان تهران را در سال ۱۲۸۷ خورشیدی ۱۳۲۶ ق در تهران انتشار داد و مقالات ضد استبدادی و استعماری می‌نوشت. وی در قبرستان نو در نزدیکی حرم فاطمه معصومه در قم دفن شده‌است.

منابع : شمس الدین رشدیه، سوانح عمر، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۵ - هاشم بنا پور، نام های از رشدیه به احمد شاه، نشریه بخارا، خرداد و تیر ۱۳۸۴ شماره ۴۲، برگ ۲۵۱- محمد قزوینی، وفیات معاصران، مجله یادگار، سال سوم، شماره دهم، برگ‌های ۵ و ۶ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت صفحه ۴۶۸ - *ملک‌زاده، مهدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ج ۱ ص ۱۲۸ - نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۲ نقش و جایگاه شیخ هادی نجم‌آبادی در تکوین جنبش مشروطه فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام تهران وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ص ۵۷ شاپا ۲۲۲۸-۶۷۱۳-* رجال آذربایجان در عصر مشروطیت صفحه ۱۴۰ - *فرخ‌زاد، پوران ۱۳۸۱، کارنمای زنان کارای ایران از دیروز تا امروز، تهران نشر قطره، ص ص/ ۳۵، شابک ۸-۱۱۶-۳۴۱-۹۶۴* - آجودانی مشروطه *ایرانی* صفحه ۲۶۱ - *برنامه نگاه پادکست ۶۸۵۴ صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران دریافت‌شده در ۱۶ ژوئن ۲۰۱۲- آجودانی، م ۱۳۸۴* مشروطه *ایرانی تهران اختران ص ۲۶۵–۲۶۷ شابک ۹۶۴-۷۵۱۴-۴۹-۲* - رشدیه، شمس *الدین* ۱۳۶۲ سوانح عمر *تهران نشر تاریخ ایران* - https//wwwirnair/news/83588361/ درباره-میرزا-حسن-رشدیه - آجودانی، مشروطه ایرانی، انتشارات فصل کتاب، لندن ۱۳۶۷، ص ۲۶۰ و ۲۶۱ - ناظم الاسلام

کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول ج اول، رودکی - رشـــدیه، شـــمس الدین، ســـوانح عمر، ص ۱۴۶ - ناگفته‌های تأسیس حوزه علمیه قم در گفتگو با سید مصطفی محقق داماد؛ شـــــهـــر قـــانـــون بـــهـــار ۱۳۹۳ شـــمـــاره ۹ - http//wwwensaniir/storage/Files/20120326144258-2133-1031pdf - فخرالدین رشـــدیه، زندگینامه پیر معارف رشـــدیه - بنیان‌گذار فرهنگ نوین ایران، تهران انتشارات هیرمند، ۱۳۷۰ خورشیدی، برگ ۲۳۷ - اقبال یغمائی، رشدیه، مجله آموزش و پرورش، آذر ماه ۱۳۵۴، شـــماره ۱۳۴، برگ ۱۷۲ - *نبوی رضـــوی، ســـید مقداد ۱۳۹۳ مقدمه تاریخی تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۴۳* - تاریخ و فرهنگ آذربایجان، صص ۷–۸

محمدعلی خان نصرت السلطان

محمدعلی خان نصرت السلطان ازجمله فعالین سیاسی عصر مشروطه به‌شمار می‌آید. وی در جلسات انجمن باغ میکده که در باغ سلیمان خان میکده تشکیل می‌گردید حضورداشت. این انجمنی سری در راستای حذف حکومت قاجار فعالیت می نمود.

پس از فتح تهران در ۱۳۲۷ در کابینه اول وزیر جنگ و در رمضان همان سال رئیس الوزرا شد. در رجب ۱۳۲۸ کابینه سپهدار معزول و کابینه میرزا حسن خان مستوفی الممالک سر کار آمد. در دهم ربیع الاول ۱۳۲۹ باز کابینه تحت ریاست سپهدار تشکیل شد. پس از ترور آیت الله بهبهانی و اختلافاتی که بین او و سردار اسعد بختیاری بروز کرد از ریاست دولت استعفا داد. پس از پیروزی بر استبداد، اختلاف جناح‌بندی‌های درونی نیروهای مشروطه عمیق‌تر شده و به تشکیل دو حزب دست راستی اعتدال و حزب رادیکال و انقلابی دمکرات انجامید. سپهسالار چون دیگر خآن ها، فئودال‌ها، اعیان و اشراف به حزب اعتدال پیوست. رهبر فکری این حزب سید محمد طباطبایی بود بهبهانی، میرزا علی محمد دولت‌آبادی، صدرالعلما، **محمدعلی خان نصرت السلطان**، مرتضی قلی خان نائینی، ذکاالملک، معتمدخاقان، محمدتقی بنکدار، محمدتقی رزاز از دیگر چهره‌های برجسته آن بودند. حزب دمکرات که تشکیلات جناح رادیکال مشروطه‌خواهان بود از افرادی چون سید محمدرضا مساوات، شیخ محمد خیابانی، سید حسن تقی‌زاده، لبراهیم حکیمی، حیدر عمو اوغلی، رسول زاده، ابوالضیا، جلیل اردبیلی، محمد نجات، احمد قزوینی، محمدعلی خان تربیت، نوبری، سرتیپ دیوسالار سالار فاتح تشکیل شده بود .

میرزا

میرزا، چندی در کوهرنگ چهارمحال و بختیاری به دنباله روی نهضت مشروطه فعالیت داشت. سپس همراه لشکریان مشروطه خواه بختیاری به اصفهان عزیمت کردند و در مشروطه اول علیه قاجار, همراه قشون بختیاری تهران را فتح کردند. و نهضت مشروطه خواهان را برپا کردند وی در زمان فتح تهران دوشادوش مشروطه خواهان جنگید و در همین جنگ مجروح شد و پس از دو روز تحمل درد جان خود را از دست داد و سپس در تهران به خاک سپرده شد. از محل دقیق قبر وی اطلاعی در دست نیست.

حامدالملک شیرازی

حامدالملک شـــیرازی فعال مشـــروطه و عضـــو انجمن باغ میکده بود. میرزا احمد حامدالملک شـــیرازی، از نوادگان ملا محمدعلی زنجانی, رهبر بابیان در قیام بابیان زنجان بود. وی همچنین نسبت دامادی با میرزا نورالله پسر صبح ازل داشت. برای دیدار با صـــبح ازل به قبرس رفته بود. وی ســـرانجام، از تکاپوگران بابی ضـــد قاجار بوده و در میان اعضای انجمن باغ میرزا سلیمان خان میکده جای گرفت.

در میان اعضـــای این انجمن،بابیان برجســـته ای چون شـــیخ محمدمهدی شـــریف کاشـانی، ملک المتکلمین، سـید جمال واعظ، سـید محمدرضـا مسـاوات، سـید اسـدالله خرقانی، شـیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، ابوالحســن میرزا قاجار, آقا میرزا محســن برادر صــدرالعلما, ســلیمان خان میکده, یحیی دولت‌آبادی, محمدعلی‌خان نصــرةالســلطان, جهانگیرخان صـوراسـرافیل، میرزا عباس علی خان شـوکت، حامدالملک شـیرازی، میرزا محمود شیرازی، حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی و ... حضور داشتند برخی از ایشان در میان منســوبان نســبی و ســببی صــبح ازل قرار داشــتند و برخی نیز در گذشــته، به قبرس رفته و با پیشوای شان دیدار کرده‌اند.

منابع : *نبوی رضـوی، سـید مقداد ۱۳۹۳ مقدمه تاریخی تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش* ص ۳۹ - *نبوی رضـــوی، ســـید مقداد ۱۳۹۳ زندگی ملک المتکلمین تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش* ص ۲۶۴

میرزا محمود شـــیرازی از فعالین جنبش مشـــروطه و در میان اعضـــای انجمن باغ میکده و بابیان برجســـته ای چون شـــیخ محمدمهدی شـــریف کاشـــانی، ملک المتکلمین، سـید جمال واعظ، سـید محمدرضـا مسـاوات، سـید اسـدالله خرقانی، شـیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، ابوالحســـن میرزا قاجار, آقا میرزا محســـن برادر صـــدرالعلما, ســـلیمان خان میکده, یحیی دولت‌آبادی, محمدعلی‌خان نصـــرةالســـلطان, جهانگیرخان صوراسرافیل، میرزا عباس علی خان شوکت، حامدالملک شیرازی، میرزا محمود شیرازی، حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی و ... حضور داشتند.

منبع : *نبوی رضـــوی، ســـید مقداد ۱۳۹۳ زندگی ملک المتکلمین تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۲۶۴*

شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی

شــــیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی یکی از فرزندان ملا محمد جعفر کرمانی و برادر شــــیخ احمد روحی بود. وی از فعالین جنبش مشروطه و در میان اعضای انجمن باغ میکده بود و در بین بـابیـان برجســــته ای چون شــــیخ محمـدمهدی شــــریف کـاشــــانی، ملک المتکلمین، سـید جمال واعظ، سـید محمدرضـا مسـاوات، سـید اسـدالله خرقانی، شـیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، ابوالحســـن میرزا قاجار, آقا میرزا محســـن برادر صـــدرالعلما, ســـلیمان خان میکده, یحیی دولت‌آبادی, محمدعلی‌خان نصـرۀالســلطان, جهانگیرخان صوراسرافیل، میرزا عباس علی خان شوکت، حامدالملک شیرازی، میرزا محمود شیرازی، حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی و ... حضور داشتند.

شـیخ مهدی بحرالعلوم پس از پدرش به ظاهر به تدریس علوم اسـلامی می‌پرداخت. این در حـالی بود کـه وی نیز مـاننـد پـدر، بـابی ازلی بود. وی در دوره نخســـــت بعنوان نماینده کرمان در مجلس شورای ملی حضور داشت.

ملا محمد جعفر، بعد از دعوی من یظهره‌الله از ســـوی میرزا حســـینعلی نوری(*بهاءالله رئیس فرقه ضـــالـه بهائیت*)، از او تمکین نکرده و همچنان بر زعامت میرزا یحیی نوری, *صـــبح ازل*, که به عنوان جانشـــین باب شـــناخته می شـــد، تأکید نمود و به همراه چهار فرزندش *شـــیخ مهدی بحرالعلومی*، شـــیخ احمد روحی و شـــیخ محمود افضـــل الملک، همچنان بر اعتقاد بابی خویش پابرجا ماند.

منابع : چهاردهی، نورالدین بهائیت چگونه پدید آمد؟ ص ۱۷۳ - نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۱۳۱ - نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۱۷۱-۱۷۰ - نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ زندگی ملک المتکلمین تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۲۶۴ - مرکز پژوهش‌ها مجلس شورای اسلامی - شیخ مهدی کرمانی بحرالعلوم - نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ روزگاری که بر تکاپوگران بابی گذشت تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۹۳ - بامداد، مهدی شرح حال رجال ج ۳ ص ۲۳۰

بدالعلی موبد بیدگلی

بدالعلی موبد بیدگلی, درگذشت ۱۳۱۸ خورشیدی, فرزند محمدباقر، روزنامه‌نگار و شاعر مشروطه‌خواه, متولد روستای بیدگل کاشان بوده که امروزه شهرستان آران و بیدگل نامیده می‌شود.

موبد تحصیلات دینی خود را در نجف و تهران گذراند و از شاگردان نامدار شیخ هادی نجم‌آبادی به شمار می‌رفت. در انجمن سری آزادی‌خواهان برای رهایی ایران از استبداد تلاش کرد و پس از به توپ بستن مجلس در سفری به روسیه در مطبوعات این کشور اعتراض خود را به دفاع دولت آن کشور از دوام استبداد در ایران انعکاس داده و نگرانی حاکمان پطروگراد را برانگیخت.

شیخ عبدالعلی موبد بیدگلی کاشانی،از فعالین سری آزادی خواه انجمن باغ میکده بود. موید بیگدلی در قفقاز به همراه پانوف بلغاری به تبلیغ مشروطه پرداخته و خود را شیخ عبدالعلی مجتهد و نماینده علمای نجف معرفی می کند. احمد کسروی در تاریخ مشروطه اش از این سیاح آزادی به بدی یاد می کند.

آثار و فعالیت های فرهنگی و علمی

- انتشار *هفته‌نامهٔ مدی*
- کتاب *خجسته‌نامه*
- *مجموعهٔ موبد*
- *نسخ موبد*

- *تصحیح شاهنامه*
- *صرف موبد*
- *هنایش خرَد*
- *دیوان موبد بیدگلی*

موبد بر ادبیات فارسی و عربی و تاریخ ایران باستان تسلط داشت، زندگانی درویش‌گونه‌ای داشت و تبحر او در شعر را نیز آن‌چنان که در اشعار پر شمارش هویداست بسیاری ستوده‌اند.

منابع : *نبوی رضوی، سید مقداد ۱۳۹۳ هنایش خرد تاریخ مکتوم تهران پردیس دانش ص ۵۴* - سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران - ادوارد براون، *تاریخ جراید و مطبوعات ایران*، ج ۴، ص ۱۹۷ - ادوارد براون، *تاریخ انقلاب ایران*، ج ۴، ص ۲۲۰ و ۲۷۹

محمد کاظم خراسانی

محمد کاظم خراسانی هروی زاده ۱۲۱۸ – درگذشته ۲۰ آذر ۱۲۹۰ ه‍ خ مشهور به **آخوند خراسانی** و **صاحب کفایه**، فقیه، اصولی، سیاستمدار و مرجع تقلید شیعه امامیه ایرانی عصر خود بود. وی پس از درگذشت میرزای شیرازی، مرجعیت عامه شیعه را بر عهده داشت.

آخوند خراسانی در کنار شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا حسین خلیلی تهرانی, سه مرجع تقلید حامی مشروطیت در ایران بودند. این سه تن را به مراجع ثلاث می‌شناسند.

محمدکاظم در سال ۱۲۵۵ ه‍ ق در شهر مشهد متولد شد. پدرش ملا حسین غلام نبی هروی, زاده شهر هرات و از هزاره های ورزگان(ارزگان شهری در افغانستان) بود که به مشهد مهاجرت کرد. وی در مشهد علوم مقدماتی و سطوح را فرا گرفت. سپس در بیست و دو سالگی به سال ۱۲۷۷ هق در سبزوار مدتی کوتاه از حاج ملا هادی سبزواری فلسفه اسلامی آموخت. سپس در همان سال، به تهران رفت و نزد ملا حسین خویی این تحصیلات را ادامه داد. سپس عازم نجف شد و دو سال و نیم پیش از مرگ شیخ مرتضی انصاری شوشتری به آنجا رسید و از درس او بهره برد. پس از آن نزد میرزای شیرازی به آموختن فقه و اصول پرداخت. در هجرت میرزای شیرازی به سامرا آخوند او را همراهی نکرد و در نجف ملند؛ اما با حمایتی که از او دریافت می کرد توانست استادی خود را در فقه و اصول به اثبات رساند.

اولین فعالیت سیاسی آخوند خراسانی مربوط به فعالیت های ضدحکومتی وی در برابر دو وام روسیه به مظفرالدین شاه قاجار است. او با بریتانیا و روسیه، به یک اندازه مخالفت می‌ورزید.

آخوند خراسانی به همراه شیخ عبدالله مازندرانی ۱۲۵۶–۱۳۳۰هق و میرزا حسین خلیلی تهرانی ۱۲۳۰–۱۳۲۶هق سه مرجع امضاءکننده مشروطه بودند که به آیات ثلاث نجف و مراجع ثلاثه مشروطه‌خواه مشهور شده‌اند. در بین اینان، تهرانی خلیلی زودتر از همه درگذشت و سپس خراسانی و سرانجام مازندرانی وفات یافت؛ ولی بیشترین تأثیر در سیاست مشروطیت از جانب مراجع تقلید را آخوند خراسانی دارا بود. این سه تن -چنان‌که از تلگراف‌هایشان هویداست- تا پایان زندگانی به مشروطیت وفادار ماندند. آخوند خراسانی در جریان مشروطیت تلگراف‌ها و پیام‌هایی از نجف به ایران می‌فرستاد و در آن ها مردم را به مبارزه ترغیب می کرد. خراسانی به همراه دو مرجع دیگر در زمان استبداد صغیر, شاه ایران را تکفیر و از سلطنت خلع کردند. وی هم چنین در مشروطیت دوم شکست دادن و برکناری محمدعلی شاه نیز دارای فعالیت سیاسی فراوان بود. رضاشاه در مورد کار خود برای درافتادن با روحانیت و خلع لباس آن ها، در مورد آخوند خراسانی و مشروطیت‌طلبی وی می‌گوید: او عمامه طلبه‌ها را برداشت. البته این قضیه صحیح است که بگوییم مشروطه توسط انگلیس و برای ضربه زدن به دیانت مردم ایران ایجاد شده است. آقازاده فرزند آخوند خراسانی به رضا شاه گفت عمامه طلبه‌ها را برندارید وی پاسخ داد پدرت هنگامی که مشروطیت را امضاء کرد عمامه آن ها را برداشت زمزم عرفان، ص ۳۳۶.

آخوند خراسانی بر این باور بدعت گونه بود که مشروطیت بهترین حالت ممکن برای اداره حکومت در غیاب امام است. وی انقلاب مشروطیت را نوعی جهاد می‌دانست که می‌بایست همه مسلمانان در آن شرکت کنند.

آخوند خراسانی معتقد بود که علما می توانند به عنوان صداهای هشداردهنده جامعه باشند و از مسئولان به‌دلیل درست انجام ندادن وظایفشان انتقاد کنند. او نقش علما را مانند نمکِ زمین توصیف می کرد. به این معنا که آن ها مانع بروز فساد قدرت می شوند و می‌بایست در برابر بی‌عدالتی مبارزه کنند و در برابر خودکامگی بایستند.

آخوند خراسانی از لحاظ لزوم پرداختن به اندیشه‌های نوین و افکار جدید دانشمندی پیشرو در میان روحانیان به‌شمار می‌رود. وی تأکید داشت که برای جبران عقب‌ماندگی ممالک اسلامی باید علوم نوین و فنون جدید رواج یابد و نهادهای لازم مدنی ایجاد شود. شیوه‌های فراگیری دانش توسط کودکان را در مکاتب و مدارس اصلاح نمود و انواع مورد نیاز زبان خارجه فراگرفته شود. وی در زمینه اقتصاد نیز بر اقتصاد داخلی و تقویت آن اهمیت می‌داد و شرکت اسلامیه را با شدت تمام تأیید نمود. به علاوه از دید خراسانی، کشور نباید حالت بسته داشته باشد و افکار گوناگون باید مطرح شوند. وی همچنین می گفت که در قبال مراودات متقابل سیاسی-اجتماعی بین کشورهای مختلف روابط دوستانه برقرار گردد. او برای دفع مشکلات ایران با امپراتور روس نامه نگاری داشت و حتی در زمانی برای دفاع از حق مظلومان استبدادزده ایران شکایتی به دادگاه لاهه هلند ارسال می‌دارد. در رابطه با اتحاد مذاهب نیز، می توان وی را در جهاتی حتی جدی تر از جمال‌الدین اسدآبادی برشمرد. پاره‌ای از اقدامات وی در این زمینه را جرجی زیدان مسیحی در مجله الهلال آورده‌است.

آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی در سال ۱۳۲۹ هق اعلامیه‌ای با مضمون مفاهیم اقتصـــادی صـــادر کردند. در این اعلامیه که علیه اســـتفاده از کالاهای خارجی صـــادر شـــده‌اســـت، هدف از این اقدام را جلوگیری از خروج ثروت مملکت و منابع داخلی بیان کرده‌اند. جالب است که قبول داشت همه روش های آنها داخل مملکت مسلمانان بیاید حتی نوع حکومت آنها و آن حکومت را خواسته امام زمان می دانست, اما ورود کالاهای آنها که در تاریخ اسلام از غرب و شرق وارد می شده است را جایز نمی دانست!!! البته ما در کتاب رد اصول توضیحاتی در مورد ایرادات فکری اصولیون و علی الخصوص شخص آخوند آورده ایم.

وی معتقد به بازنگری در زمینه سخت‌افزارها و ساختار نهادهای آموزشی و بهره بردن از تحولات ساختاری و محتوایی آموزشـی در غرب و شـرق بود در این زمینه، از تأسـیس مدرســـه‌های نوین در ایران حمایت می کرد و خود نیز در نجف و بغداد به تأســـیس مدرسه با سبک آموزشی نوین دست زد.

آخوند خراسـانی مخالف نظام اسـتبدادی حاکم بر ایران بود و در نوشـته‌های خویش به بیان آسـیب‌های اسـتبداد در جامعه پرداخته اسـت. فعالیت های وی در راسـتای تحقق نظام مشـروطه بیش از همه ناظر به نفی اسـتبداد داخلی و طرد اسـتعمار خارجی بوده است.

بر اساس دیدگاه سید مصطفی محقق‌داماد، آخوند خراسـانی با اسـتناد به اندیشـه‌های مکتوب و دیدگاه‌های عملی‌اش معتقد به اصل کرامت انسانی در رویکرد برخورد با انسان بوده و این در منظومه اجتهادی وی مشهود است.

ارتباط با مشاهیر علمی و سیاسی

آخوند خراسانی ضمن نامه نگاری‌های متعددی که با نهادهای سیاسی و فرمانروایان روزگار خود, از جمله دادگاه لاهه، حاکم ماوراءالنهر بخارا، مظفرلدین شاه، محمدعلی شاه، سلطان عبدالحمید، امپراتور روس، شیخ الاسلام عثمانی و... داشته، با اندیشمندان و سیاستمداران و نویسندگانی چون اوژن اوبن, سفیر فرانسه در ایران، جرجی زیدان، ادوارد براون و... نیز نشست حضوری یا نامه نگاری داشته‌است.

یکی از مهم‌ترین آثار منسوب به آخوند خراسانی که منعکس‌کننده دیدگاه‌های سیاسی اوست گفتگوی آخوند با میرزای نائینی پیرامون حکومت دینی می‌باشد. در صحت این اثر تشکیک وجود دارد. اکبر ثبوت معتقد است این گفتگو روی‌داده‌است ولی برخی دیگر چون عبدالکریم موسوی اردبیلی، سید علی سیستانی، ذبیح‌الله نعیمیان، محمدعلی نجفی کرمانشاهی، محمدصادق مزینانی و غیره آن را جعلی می دانند. اصل این گفتگو چاپ نشده و گزیده‌هایی از آن در کتاب محسن دریابیگی چاپ اول ۱۳۸۶ و دوم ۱۳۸۷ آمده‌است، و اینکه عده ای نظر دادند که حتی اگر این گفتگو مابین نایینی و آخوند خراسانی انجام هم نشده باشد؛ باز هم نقطه نظرات بسیار جالب توجه و مهمی مطرح گردیده‌است که اینک در عصر حاضر و پس از تشکیل حکومت اسلامی در ایران اکثر نظرات مطرح در آن گفتگو ظهور یافته‌است.

نسل آخوند خراسانی به علت انتساب به کتاب کفایه الاصول وی, اغلب به کِفایی معروف می‌باشند. از مشاهیر خاندان وی می توان به افراد ذیل اشاره داشت:

- میرزا مهدی خراسانی فرزند
- میرزا محمد آقازاده خراسانی فرزند
- میرزا احمد کفایی فرزند
- زهرا کفائی فرزند
- حسین کفائی فرزند درگذشته به سال ۱۳۵۶ش از شاگردان نایینی
- حسن کفائی فرزند سناتور مجلس
- جعفر کفائی نوه فرزند میرزا احمد کفایی، نماینده مجلس شورای ملی
- حمید کفائی نوه فرزند میرزا احمد کفایی، نماینده مجلس شورای ملی

آخوند خراسانی بیش از ۴۰ سال در مشهد، تهران، کربلا و نجف تدریس نموده‌است. وی هزاران شاگرد پرورش داده و صدها مجتهد نزد وی درس خوانده‌اند شاگردان او را تا سه هزار تن گفته‌اند. برخی از شاگردان وی عبارتند از:

- محسن علاء المحدثین
- میرزا ابوالحسن مشکینی اردبیلی
- سیدابوالحسن اصفهانی
- محمدرضا تنکابنی
- میرزا حسین فقیه سبزواری
- عبدالکریم خوئینی زنجانی
- سید حسین میرپور طهرانی
- سیدحسن مدرس
- سید ابوالقاسم کاشانی
- سید حسین بروجردی

- سید عبدالهادی شیرازی
- سید حسین طباطبایی قمی
- سید احمد خوانساری
- سید محمدتقی خوانساری
- سید هبه الدین شهرستانی
- سید محمد موسوی زنجانی
- سید محسن امین
- علی اصغر مازندرانی
- میرزا موسی فقیه سبزواری
- سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی
- آقابزرگ تهرانی
- سید علی بهبهانی
- اسماعیل آیت‌الله‌زاده رشتی
- آقا نجفی قوچانی
- محمدعلی شاه آبادی
- محمد عصار لواسانی
- آقا ضیاءالدین عراقی
- محمدحسین غروی اصفهانی
- محمد حسین اشنی
- آقا نورالدین عراقی
- سیّدمحسن نبوی اشرفی
- میرزا احمدخان عمارلویی

- میرمحمد لطیف رضاتوفیقی
- محمدرضا غراوی
- ابوالمجد اصفهانی

آخوند خراسانی تألیفات بسیاری داشت از جمله حاشیه‌ای بر مکاسب استادش شیخ انصاری، شرح و تعلیقه‌ای بر منظومه دیگر استادش ملا هادی سبزواری، حاشیه بر اسفار صدرالمتالهین شیرازی که می‌گویند نسخه اش در آستان قدس رضوی وجود دارد، رساله دماء ثلاثه، چندین رساله فقهی و اخلاقی و عقیدتی، البته مهم‌ترین تألیفات او همانا کفایهٔالاصول است که اکنون در دوره‌های عالی حوزه تدریس می‌شود. صدها نفر از شاگردان آخوند تقریرات فقه و اصول ایشان را نوشته‌اند که بسیاری از آن ها هنوز موجود است.

آخوند خراسانی هنگامی که برای مقابله با اولتیماتوم روس, علما و مردم عراق را مهیای حرکت به سوی ایران کرده بود، در روز سه‌شنبه ۲۰ ذی‌حجه ۱۳۲۹ هق مطابق با ۲۰ آذر ۱۲۹۰ هخ درگذشت. برخی مرگ وی را ناشی از مسمومیت توسط ایادی روس می دانند. البته ما انگلیس را مسئول می دانیم. مکان دفن وی در حرم علی بن ابی طالب است.

انتشار تلگراف آخوند خراسانی در پی وقایع اردبیل

در پی انقلاب مشروطه در ایران و خبر این قتل به نقاط دوردست هم رسید و موجب اقداماتی برای جلوگیری از تکرار آن گردید. آخوند خراسانی که در آن دوره مرجع روحانیت شیعه در نجف بود و از مشروطیت و آزادی ایران به شدت حمایت می نمود, از

شـنیدن این خبر ملول شد و تلگرافی به مهدی‌قلی هدایت ملقب به **مخبرالسطنه** والی آذربایجان فرستاد و این تلگراف در کتاب *خاطرات و خطرات* مخبرالسلطنه که در ۱۳۲۹ خورشیدی در تهران به چاپ رسیده نیز موجود است.

متن تلگراف : بسـم الله الرحمن الرحیم انجمن محترم ایالتی جناب مسـتطاب اجل اکرم افخم آقای مخبرالســـلطنه, حکمران آذربایجان دام اقباله و تاییده انشـــالله تعالی, ورود مســـعود عالی بمقر ایللت بمبارکی و میمنت مزید تایید در قلع مبادی تفرق، و تکمیل موجبات اتحاد کلمه و اعمال عفو عمومی تمام طبقات ملی از همدیگر و اغماض از ســـرگذشـــت مقرون و بشـــارت اســـتقرار امنیت و انتظامات کامله و قطع بهانه اجانب و حصـــول کمال اتفاق ملی و صـــفا والفت فیمابین آقایان علما و ســـایر طبقات را به یمن مقدم و حســـن نیت و کمال کفایت و درایت جنب مســـتطاب عالی عاجلا امیدوار، و مخصوصا چون جمله از آشوب طلبان فتنه‌جو، به اسم مجاهد اردبیل و غیره, خودسرانه تعرضـات و تحمیلات خطیره نموده, حرکت آن ها موجب بدنامی سـرداران ملت و مخل انتظام مملکت و عدم آسـایش مشـروطیت و هرد شـدن تمام زحمات اسـت. لهذا مراقبت کامله عاجله در این باب مترقب و لازم اسـت و کسـانیکه خود را قشـون ملت قلمداد می نمایند هر کدام از ابواب جمعی وزارت جنگ و ریاسـت و حکم صـاحب منصـبان نظامی خارج و معاش مقرر بدارند، از اصـول مداخله و سـلاح برداشـتن در مملکت و اخافه ملت که موجب لندراج و در عنوان محارب اســـت, ممنوع شـــان فرموده. آقلیان علما و تجار اردبیل، مثل جنابان آقایان حاج میرزا ابراهیم و حاجی میرزامحمد و غیرهم و سایر افراد ملت از تحمیلات خودســـرانه آن ها آســـوده و مملکت را از افســـادشـــان حفظ و ایادی غاصـبانه شـاهسـون ها را هم از املاک مسـلمین رفع تعدیات شـان را جلوگیری خواهند فرمود. انشاالله. محمدکاظم خراسانی, تاریخ ۱۱ شوال ۱۳۲۷ .

پیرامون آخوند خراســانی چند همایش و کنگره برپا شــده‌اســت که از همه معروف تر همایش آذر ۱۳۹۰ در قم بود که ۱۳ جلد کتاب درباره آخوند خراســـانی در این کنگره بین‌المللی با حضــور مهملنان داخلی و خارجی رونمایی شـــد. از جمله میهملنان این همایش میرزا عبدالرضا کفایی نوه آخوند خراسانی و از جمله سخنرانان این کنگره دو روزه، عبدالله جوادی آملی بود. همچنین در دی ۱۳۹۴ در دانشـگاه مفید قم با حضـور افرادی چون علی لاریجانی, همایش آخوند خراسـانی برگزار شـد که طی آن از چندین کتاب پیرامون او رونمایی به عمل آمد. در همین ســال نیز لندیشــه‌های فقهی آخوند خراسـانی در لندن بررسـی شـد. در اردیبهشـت ۱۳۹۶ نیز نشسـت تخصصـی آخوند خراسـانی و انقلاب مشـروطه با حضـور محمد فرزانه اسـتاد دانشـگاه شـیکاگو و داریوش رحمانیان برگزار شد. همایش دیگر به مناسبت رونمایی از کتاب مکتب اجتهادی آخوند خراسـانی نوشـته سـید مصـطفی محقق داماد در آبان ۱۳۹۷ در تهران بر پا شـد. اکبر ثبوت که در همایش سـده مشـروطه در ۱۳۸۵ سـخنرانی کرده بود و سـپس به سـبب نگارش کتابی در مورد اشکال کردن آخوند خراسانی بر تشکیل حکومت اسلامی توسط روحانیون، مورد انتقاد و بایکوت خبری توســـط رســـلنه‌های انقلابی قرار گرفته بود. از سـخنرانان این همایش بود چنان‌که داود فیرحی و غلامحسـین ابراهیمی دینانی به بیان سخنانی پیرامون آخوند خراسانی پرداختند.

کدیور، محسـن سیاسـت‌نامه خراسانی تهران انتشـارات کویر - ایل‌ها و طایفه‌های عشـایری خراســان، ســید علی میرنیا، ص ۱۷۳ - طالب‌حســین قندهاری، نگاهی به دی‌روز و امروز افغانســتان،ص۲۴ - کاظم یزدانی، صـحنه های خونین از تاریخ تشــیع افغانســتان، ص ۲۷ - محمود روح الامینی، زمینه فرهنگ شناسی، صص ۱۷و ۱۸ - *Hairi, A; Murata,*

44 مقاله، - *S 1984 "AḴŪND ḴORĀSĀNĪ" Encyclopædia Irannica* محدث کرمانشاهی، ص۲۱۵، دارالتفسیر، قم، ۱۳۹۴ - آقازاده فرزند آخوند خراسانی به رضا شاه گفت عمامه طلبه‌ها را برندارید وی پاسخ داد پدرت هنگامی که مشروطیت را امضاء کرد عمامه آن ها را برداشت زمزم عرفان، ص ۳۳۶ - روزنامه حبل المتین، سال اول ش ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، مورخ ۵، ۶، ۷، شعبان ۱۳۲۵ - مدخل AḴŪND ḴORĀSĀNĪدر Encyclopædia Iranica - *Hustinx, Lesley; Essen, Johan Von; Haers, Jacques; Mels, Sara Religion and Volunteering Complex, contested and ambiguous relationships*به انگلیسی *Springer p 73 ISBN 978-3-319-04585-6 Retrieved 10 November 2016* - *مهدی ابوطالبی ۱۳۹۵، عالمان شیعه و صیانت از سرمایه‌های ملی، کانون اندیشه جوان، ص ۴۷، شابک ۶-۲۵۴-۱۵۹-۶۰۰-۹۷۸* - آزادی و استبداد در نگاه آخوند خراسانی، اکبر ثبوت، ص۳۷ شابک ۹۷۸۶۰۰۸۴۳۰۰۷۰ - محقق داماد، سید مصطفی، مکتب اجتهادی آخوند خراسانی، ص ۲۵۵، شابک ۹۷۸۹۶۴۶۵۶۷۳۶۸ - موسوعه آخوند خراسانی، جلد ۸، مقلله هادی شکوری، ص ۱۸۹ - *از کتاب دیدگاه‌های آخوند خراسانی وشاگردانش، نوشته آقای اکبر ثبوت، فصل اول، صفحه ۱۸ به بعد* - *سینای دانش ویژه نامه آیت الله آخوند خراسانی بایگانی‌شده از اصلی در ۱ ژانویه ۲۰۲۳ دریافت‌شده در ۱ ژانویه ۲۰۲۳* - *دبیرخانه بزرگداشت آخوند خراسانی* - *سید حسین طباطبایی قمی بایگانی‌شده از اصلی در ۲۷ مه ۲۰۱۸ دریافت‌شده در ۷ آوریل ۲۰۱۷* - آیت‌الله سید حسین طباطبایی قمی - مشاهیر مدفون در تکیه ابوالمعالی کلباسی ص ۲۰۱ , ۲۰۲ - *علما و شاعران کهگیلویه و بویراحمد، نورمحمد مجیدی کرائی، صفحه ۵۵* - نقباء البشر، ج۵، ص ۶۶ - اردبیل در گذرگاه تاریخ، تالیف بابا صفری، جلد اول، صفحه ۲۲۸ ،چاپ دوم، زمستان

۱۳۷۰ - روزنامه کیهان، شنبه ۲۶ آذر ۱۳۹۰، شماره ۲۰۰۹۸
- https//fashafaqnacom/news/85102/
- https//wwwbbccom/persian/iran/story/2006/08/060805_mv-constitution-hrh-report

آتش میکده

میرزا علی‌اصغر خان اتابک رحمت الله علیه

میرزا علی‌اصغر خان اتابک ۱۶ بهمن ۱۲۳۶ – ۸ شهریور ۱۲۸۶ ملقب به **امین‌السلطان**، صدراعظم ایران, در زمان سه پادشاه قاجار یعنی ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمد علی شاه و فرزند دوم آقا محمد ابراهیم امین‌السلطان بود. وی از گرجی‌های ایران بود که به ترتیب به القاب صاحب‌جمع، امین‌السلطان، و اتابک اعظم ملقب شد و قریب به ربع قرن، سمت‌های وزیری، وزیراعظمی و صدراعظمی داشت. جد او قائم الملک اتابک اعظم بود.

او در ۸ شهریور ۱۲۸۶ هجری خورشیدی ۲۲ رجب ۱۳۲۵ هق در جریان جنبش مشروطه، به دست عباس‌آقا تبریزی ترور و کشته شد و در قم به خاک سپرده شد و صحن اتابکی که سمت باب قبله حرم حضرت معصومه است, با هزینه او و در نهایت برای او ساخته شد و نام او بر آن قرار گرفت. مقبره خود او نیز در کنار یکی از ستون های ورودی حرم در صحن آیینه کاری شده اتابکی قرار دارد. که این عاقبت نیکوی او و مهر سعادتش در این داستان انجمن میکده نهفته است.

البته باز به نام او در این تحقیق برخوردیم زمانی که در اسناد مربوط به حضرت رقیه در کتاب اعیان الشیعه آورده است که درباره سابقه بنای این بارگاه می نویسد: «میرزا اصغرخان اتابک وزیر دولت ایران این بنا را در سال ۱۳۲۳ق بازسازی کرده است و بر بالای دربش این تاریخ به همراه اشعاری آمده است که این قبر رقیه از آل احمد است».

و این مزید بر علت اســـت که هم علی اصـــغرخان به این موضـــوع پیوند عجیبی دارد و قرلبت او به آل الله مدام بر ما ثلبت می شـــود و هم این که مخالفان و قاتلان او یعنی جمال الدین افغانی که آشـــکارا از قتل او ســـخن می گفت, ســـفرای انگلیس و اعضـــای میکده دشمنی اصلی با اهل بیت و اعتقادات شیعه دارند.



علی اصغرخان امین السلطان حدوداً در ۲۷ سالگی اثر ابوتراب غفاری

علی اصغر خان در زمان حیات پدر، ملقب به صاحب‌جمع متصدی شترخانه و قاطر خانه بود و پس از آن که میرزا علی‌خان امین الممالک رئیس دارالشـــورای کبری در ســـال ۱۲۹۹ هق ملقب به امین‌الدوله شـد، میرزا علی‌اصـغرخان لقب قبلی او را گرفته و ملقب به امین‌الملک گردید و مدت ۱۴ ماه ملقب به این لقب بود؛ که میرزا ابراهیم، پدرش در سال ۱۳۰۰ هق به هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به مشهد، درگذشت و ناصرالدین شاه پس از درگذشـــت او تمام مشـــاغل پدر، از قبیل بیوتات ســـلطنتی، انبار غله‌ی مرکزی،

ضراب‌خانه، گمرکات و خزانه، به انضمام وزارت دربار و لقب امین‌السلطانی را به پسرش؛ میرزا علی‌اصغرخان، که در آن هنگام جوانی ۲۶ ساله بود، منتقل نمود.



او در کودکی و نوجوانی زیر دست پدر خود، تحصیلات نه چندان عمیقی آموخت، اما با توجه به هوش و زیرکی و حافظه خاصی که داشت، هر چه را می‌دید و می‌شنید، فرا می گرفت و محفوظات خود را بسیار به موقع، به کار می‌بست. وی پس از مرگ مستوفی‌الممالک خود را به شاه بسیار نزدیک کرد و مورد توجه شاه قرار گرفت و در اواخر صدارت مستوفی‌الممالک، محور قدرت و گرداننده چرخ مملکت بود و رجال دولت، برای رسیدن به جاه و مقام، به او متوسل می شدند.

صدارت امین‌السلطان

میرزا یوسف مستوفی‌الممالک در سال ۱۳۰۳ ه ق درگذشت، پس از وی امین‌السلطان با همان مقام وزارت دربار، تا دو سال، بر کلیه امور وزارتخانه‌ها نظارت داشت، تا اینکه در سال ۱۳۰۵ هق ناصرالدین شاه رسماً امور کشور را به او سپرد.

ناصرالدین شاه در این زمان سه نفر را برای امر صدارت در نظر داشت، قوام‌الدوله میرزا عباس‌خان تفرشی، عضدالملک علی‌رضا خان عضدالملک و امین السلطان، شاه دست به استخاره زد، تا یکی از آن ها را برای صدارت انتخاب کند، ولی استخاره امین السلطان بد آمد و دو نفر دیگر خوب، تصمیم شاه در نهایت امر این بود، که امین‌السلطان را به صدارت برگزیند.

در دوره ای که او به صدارت انتخاب شد، رقابت روسیه و انگلستان در ایران به شدت رو به افزایش بود. سفرای هر دو کشور تلاش می کردند تا نظر شاه و امین‌السلطان را به سمت خود جلب کنند و سرانجام هم انگلیسی ها موفق به جلب نظر امین‌السلطان به سمت خود شدند.

با تمایل شاه و وزیر اعظمش به سَمت انگلستان، ناصرالدین شاه برای بار سوم در دوازدهم شعبان ۱۳۰۶ ه ق عازم اروپا شد. دولت انگلستان که به علت مشکلات داخلی نتوانسته بود در سفر قبلی به خوبی از شاه ایران پذیرایی کند در این سفر جبران مافات کرد و ناصر الدین شاه را مورد توجه قرار داد.

شاه از کشورهای روسیه، لهستان، آلمان، هلند، بلژیک و انگلستان دیدن کرد. در آخر سفر هم میرزا ملکم خان توانست با تقدیم هدایایی به شاه و همراهان امتیاز بخت آزمایی را از ایران گرفته و آن را به مبلغ چهل هزار لیره انگلیسی به یک مؤسسه انگلیسی در ایران بفروشد. اعطای این امتیاز مورد مخالفت برخی از رجال ایران و علمای مذهبی قرار گرفت و شاه هم پس از ورود به ایران این امتیاز را لغو کرد.

اعطای این امتیاز و لغو آن موجب شد تا بین امین‌السلطان و میرزا ملکم خان اختلاف بروز نماید و صدراعظم موجبات عزل ملکم خان را, از وزیر مختاری ایران در انگلستان فراهم ساخت و به جای وی میرزا محمد علی خان علاء السلطنه را به وزیر مختاری به لندن فرستاد؛ و این امر باعث شد که میرزا ملکم خان مخالف شاه و صدراعظم شود و روزنامه قانون را منتشر کرد.

سفر شاه و صدراعظم به اروپا سر آغاز اعطای امتیازات گسترده به خارجیان گردید. یکی از این امتیازات، اعطای امتیاز انحصار دخانیات به یک شرکت انگلیسی به نام تالبوت بود که در پانزده فصل قراردادی بین دولت ایران و شرکت صاحب امتیاز به امضاء رسید. که به موجب آن انحصار خرید و فروش تنباکوی ایران به مدت پنجاه سال به تالبوت واگذار شد و مقرر شد که شرکت انگلیسی هر سال پانزده هزار لیره انگلیسی به دولت ایران بپردازد.

شرکت در آغاز فعالیت با مخالفت علمای مذهبی، دولت روسیه و مردم روبه‌رو شد و علمای مذهبی از جمله میرزای شیرازی با مخالفت با این امتیاز, موجب لغو آن شدند و دولت ایران پانصد هزار لیره غرامت به شرکت انگلیس پرداخت کرد. عواید این مخالفت

های احمقانه به اســم دین و ریاســت در دین را می بینید که برای پانزده هزار لیر باید پانصد هزار لیر غرامت بدهند, آیا این به نفع مسلمانان بود؟؟؟

همچنین امتیاز تأسـیس بانک شـاهنشـاهی در سـال ۱۳۰۷ ه ق به رویتر برای مدت شصت سال واگذار شد؛ و همچنین اجازه استخراج نفت به رویتر واگذار گردید. بعد از لغو امتیاز تالبوت، امین‌السلطان تغییر رویه داده و به روس‌ها نزدیک شده بود و این امر باعث شد که روس‌ها نیز دارای امتیازاتی شوند. در سال ۱۳۱۰ هق قراردادی در شش فصل پیرامون دو قریه فیروزه و حصار بین دو کشور منعقد شد و سرزمین های از دست رفته شمال خراسان از طرف ایران به رسمیت شناخته شد. تشکیل بانک استقراضی روس در این زمان روی داد. این سیاست و نزدیکی به روس‌ها ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۱۳ هق ناصرالدین شاه به قتل رسید.

دوران مظفرالدین‌شاه

بعد از ترور ناصرالدین شاه، امین‌السلطان جسد وی را به تهران منتقل نمود و مقدمات جلوس و به سلطنت رسیدن مظفرالدین شاه را فراهم کرد. مظفرالدین شاه قبل از عزیمت به تهران طی تلگرافی از تبریز, امین‌السلطان را به حفظ مقام خود در دستگاه حکومت امیدوار کرد و به وی دستور داد تا زمان ورود او به تهران، پای از کاخ گلستان بیرون نگذارد.

صدارت او در زمان مظفرالدین شاه زیاد به طول نکشید و شاه در جمادی‌الاول سال ۱۳۱۴ هق وی را از صدارت برکنار و علی امین‌الدوله را به صدارت انتخاب نمود. امین‌السلطان بعد از برکناری به حالت تبعید به قم رفت. بستگان و منسوبان وی

نیز از کار برکنار گردیدند و ده قزاق و یک افسر روسی نیز به حفاظت از وی در قم پرداختند. اما شاه دوباره بعد از یکسال و نیم او را دوباره به صدارت خود برگزید. امین‌السلطان، در وهله اول به روش های مختلف مخالفان خود را از تهران دور کرد و در مرحله دوم چون خزانه خالی و احتیاج به پول بود، از دولت انگلستان تقاضای وام کرد و چون زیر بار امتیاز گمرکات جنوب به این دولت نرفت، با در خواست او موافقت نشد و او هم در مقابل، وزیر مختار انگلیس در ایران را عوض کرد.

امین‌السلطان چون نتوانست از انگلیس‌ها وام دریافت کند، متوجه کشورهای آلمان، فرانسه و بلژیک شد، ولی سرانجام از دولت روسیه وامی به مبلغ ۲۲ میلیون منات طلا، با گرو گذاشتن گمرکات شمال دریافت نمود. در این زمان امتیاز دارسی، که برای بهره‌برداری از نفت جنوب بود، به مدت ۶۰ سال، به ویلیام ناکس دارسی اعطا گردید و در مقابل دارسی متعهد شد، معادل ۲۰ هزار لیره وجه نقد، هر سال و معادل همین مبلغ، سهام شرکت و ۱۶ درصد از منافع خالص سالیانه را، به دولت ایران بپردازد.

اعطای این امتیاز، مخالفت روس‌ها را دربرداشت و منجر به گرفتن امتیاز گمرکات شمال و امتیاز خط‌آهن جلفا و قزوین به روسیه شد. بعد از مدتی به خاطر مخالفت دو کشور روس و انگلیس و بدبینی شاه نسبت به وی، بار دیگر امین‌السلطان، در سال ۱۳۲۱ هـ ق از صدارت عزل شد. پس از این‌که امین السلطان در دوره مظفری مدتی از صدارت برکنار شد، به سفر دور دنیا به خصوص در اروپا پرداخت.

واگذاری امتیازات

او در دوره صـدارت خود امتیازات بسـیاری به خارجی ها داد که امروزه به آن سـرمایه گذاری خارجی می گویند آنچه که عده ای بعد از قرن فهمیده لند را او آن روزگار می فهمید. از جمله امتیاز شهری، لاتاری، کشتیرانی در رود کارون، بانک شاهی و استخراج معادن را به دولت انگلیس اعطا کرد. البته این ها بیشـتر مربوط به شـاه و شـرایط ان روزگار ایران بود و مسـتقیما وی مقصـر نبوده اسـت. و این امتیازات باعث رونق اقتصـاد کشـور در دروان رکود جاده ابریشـم بعد از دویسـت سـال شـد. وی با گرفتن قرض از روسـیه برای سـفرهای ناصـرالدین شـاه به فرنگ موجب شـد ایران از روس ها بی‌بهره نـمـانـد و امـتـیـازاتـی چـون سـاخـت راه انـزلـی بـه قـزویـن، اسـتـخـراج معادن قراچه داغ آذربایجان و... به روس‌ها تعلق گیرد.

جالب این است که عده ای احمق به اسم وطن پرستی می گویند چرا این امتیاز باید به روس ها یا انگلیسـی ها داده می شـد؟؟؟ سـوال بهتر این اسـت که بگوییم نکند شـما و اجدادتان می خواستید امتیاز راه آهن را بگیرید و آن را بسازید؟؟

امین‌السـلطان برای تأمین این بودجه متوجه کشـورهای اروپایی شـد و در عوض دریافت قرض و وام و کمک‌های نقدی, پروژه هایی از قبیل ساختن راه انزلی به قزوین، استخراج معادن قراچه داغ آذربایجان، احداث خط جلفا به تبریز، تأسیس بانک استقراضی توسط روس‌ها، امتیازات بانک شـاهنشـاهی، بهره‌برداری از کلیه معادن ایران، امتیاز انحصـاری خرید و فروش تنباکو، کشـتیرانی در حوضـه سفلای رود کارون و احداث شـبکه ارتباطی تلگراف بین تهران و سـر حد بلوچسـتان و غیره را به کشـورهای انگلیس و روسـیه واگذار

کرد. همچنین امتیازاتی از قبیل حفاری آثار باستانی نیز، به فرانسوی‌ها واگذار شد هر چند که اعتراضات مردمی و مخالفت تعدادی از علما موجب لغو برخی از امتیازات گردید. ولی باقی امتیازات کماکان اکثراً تا پایان مدت قرارداد برقرار ماندند.

بازگشت اتابک به ایران

محمدعلی شاه پس از به تخت نشستن، با کارشکنی‌های بزرگی مواجه بود. غیر از خالی بودن خزانه، آشوب و ناامنی سراسر کشور را فرا گرفته بود و از هر طرف نغمه‌ای ساز می شد، علی‌الخصوص که مجلس جدید نیز مشکلی بر مشکلات می‌افزود و هر روز سخنی تازه پیش می‌آورد. به اعتقاد محمدعلی شاه تنها مرد باتجربه و زرنگی که می توانست بر مشکلات فائق آمده و کشور را آرامش بخشد همان صدراعظم پدربزرگ و پدرش بود. از این رو اتابک را که در اروپا اقامت داشت با تکریم و عزت برای احراز پست نخست‌وزیری به تهران دعوت نمود.

اتابک که بر اثر ۴ سال اقامت در اروپا و دوری از کشور و صحنه سیاست، میل به دیدار وی داشت، آمادگی خود را برای قبول هر نوع مسئولیتی اعلام کرد و عازم ایران گردید. کشورهای اروپایی که اتابک از خاک آن ها عبور می نمود، منتهای احترام را به او می‌گذاشتند، وقتی وارد روسیه شد، تشریفاتی برای او به عمل آوردند، که معمولاً برای استقبال از شاهان ترتیب می دادند. دولت روسیه با یک فروند کشتی زره‌پوش و گارد تشریفاتی کامل، از او استقبال به عمل آورد و در مسیرش انواع احترامات ادا شد. اتابک روز ۳۰ فروردین ۱۲۸۶، یک سال پس از استقرار مشروطیت در ایران، با تشریفات کامل و شکوه فراوان وارد بندر انزلی شد.

مجاهدین گیلان و مشـــروطه‌خواهان انزلی از پیاده شـــدن او به خاک ایران، جلوگیری کردند و او با نمایندگان مجلس در تهران، تلگرافی تماس گرفت و کسب تکلیف کرد. اما مجلس با ورود وی موافقت کرد. اتابک پس از ورود به تهران و ملاقات و مذاکره با محمدعلی شاه، فرمان نخست‌وزیری خود را دریافت کرد و وزیرانی از دو دسته روسوفیل و انگلوفیل ظاهراً برای حفظ توازن سیاسی، دعوت به کار نمود و روز ۱۳ اردیبهشت به مجلس رفت. ضـمن نطق مشـروحی، برنامه و هدف دولت و مهار کردن ناامنی‌ها را بیان کرد و وعده داد که وضع دشوار نان تهران، قریباً حل خواهد شد و حکّامی که موجبات نارضـــایتی مردم را فراهم کرده‌اند برکنار می شـــوند؛ ولی از دو عاملی که برای اداره حکومت لازم است، یعنی پول و نیروی نظامی، خبری نبود.

کابینه امین‌السلطان

اتابک در همان جلسه، کابینه خود را معرفی کرد؛ اتابک رئیس‌الوزرا و وزیر داخله، کامران میرزا نایب الســـلطنه وزیر جنگ، محمدعلی علاءالســـلطنه وزیر خارجه، ابوالقاســـم ناصـــرالملک وزیر مالیه، مخبرالســـلطنه وزیر علوم و معارف، میرزا محمدخان وزیر همـایون وزیر تجـارت، نظـام‌الـدین مهنـدس‌الممـالـک غفـاری وزیر فوائـد عـامـه مسـئولیت وزارت داخله را موقتاً خود برعهده گرفت. سـپس وعده داد بزودی وزیر عالیه تعیین و معرفی خواهد شد. چند روز بعد میرزاحسـن خان محتشم‌السلطنه را به سمت معاون نخست‌وزیر و کفیل وزارت داخله معرفی کرد. او در همان جلسه توانست اکثریت مجلس را به طرفداری از خود متمایل کند، مخصوصاً توجه صنیع‌الدوله رئیس مجلس به او دوسـتی و ودادی که از قدیم بین او و سـید عبدالله بهبهانی وجود داشت، موجب شد مجلس با او سـازش و آشـتی پیشـه کند. در همان جلسـه سـید حسـن تقی‌زاده علیه او

سـخنانی ایراد کرد، که با اعتراض سـایر نمایندگان روبرو شـد. تقی‌زاده (قاتل بهبهانی و دشـمن اتابک خان) سـخنان خود را قطع کرد و اینطوری به نظر می رسـد که از همان روز فعالیت خود را علیه اتابک به انجمن های خودرو و خودسر و پنهانی انتقال داد.

اولین مشکل کابینه، شورش فارس بود. مشروطه‌خواهان خواستاری برکناری قوام‌الملک شیرازی بودند. اتابک با این خواسته موافقت کرد و او را برکنار کرد در همان زمان، قوای عثمانی به مرزهای ایران تجاوز کرد و اسـماعیل سـیمیتقو و دار و دسـته‌اش وارد خاک ایران شدند و دست به غارت و چپاول مال مردم و تخریب زدند. از طرفی، ابوالفتح میرزا سـالارالدوله در غرب ایران با سـپاه عظیمی راه افتاد، مدعی تاج و تخت شـد و تا نهاوند پیش رفت. اتابک سپاهی برای سرکوب وی فرستاد جنگ سختی بین دو سپاه درگرفت و سرانجام سالارالدوله شکست خورد. اتابک با جدیت و تلاش زیادی در صدد رفع مشکلات و نارسایی‌های مملکت بود، اما وضع طوری بود که هر جا را سامان می‌داد، چند جای دیگر نابسامان می شدند.

روز ۴ تیرماه اتابک با وزراء به مجلس رفتند و در مقام دلجویی از وکلا برآمدند، ولی تقی‌زاده عدم حضور کامران میرزا، وزیر جنگ را بهانه قرار داد و به دولت و وزیران حمله نمود به نظر او چون وزیران در مقابل مجلس مسـئولند و وزیر جنگ در مجلس حاضـر نشـده اسـت، پس اینطور اسـتنباط می‌شـود، که او میل به همکاری ندارد. تقی‌زاده از نمایندگان تقاضا کرد در مورد ابقا یا اخراج کامران میرزا رأی بدهند. نمایندگان به اتفاق آرا رأی به برکناری کامران میرزا دادند؛ و بدین ترتیب محمدعلی شـاه ضـربه دیگری خورد و مجلس عمو و پدر زن او را از کار منفصل نمودند.

در همین ایام، قریب ۵۰۰ نفر از روحانیون و طلاب علوم دینی به زعامت شیخ فضل‌الله نوری و سیداحمد طباطبایی، علیه مشروطیت قیام کردند و در عبدالعظیم متحصن شدند و تلگراف‌هایی به علمای نجف، در رد مشروطیت، مخابره نمودند. شیخ فضل‌الله نوری توسط سیداحمد طباطبایی به شهرها نیز تلگراف نمود و مشروطیت را خلاف شرع دانست. ملا قربانعلی، مجتهد متنفذ زنجان و خمسه، سر از اطاعت دولت مشروطه خارج نمود و به طرفداران خود دستور نمود، به عمارت حکومتی حمله کنند. قریب ۶۰۰ نفر از طرفداران مسلح او به دارالحکومه یورش بردند. تیرلندازی بین قوای دولتی و حمله کنندگان آغاز شد در این زد و خورد میرزا باقرخان سعدالسلطنه، حاکم زنجان که پسر دایی اتابک بود، به ضرب دشنه از پای درآمد و به قتل رسید.

اتابک سرگرم سر و صورت دادن به کارها بود، ولی هر روز با مشکل تازه‌ای مواجه می شد. در حکومت وی، دو عمل عمده وجود داشت، که هر روز بر تعداد و تأثیر آن ها افزوده می شد یکی جرائد و دیگری انجمن ها, روزنامه‌های جدید تأسیس، مانند آینه غیب نما، به مدیریت عبدالرحیم کاشانی، روح القدس، به مدیریت سلطان‌العلمای خراسانی، مساوات، به مدیریت سید محمدرضا شیرازی و حبل‌المتین، به مدیریت حسن کاشانی و چندین روزنامه دیگر، لبه تیز حملات خود را متوجه اتلبک نموده و از هیچ اقدامی علیه او فروگذاری نمی کردند. با اینکه اتلبک مردی سیاس، بذال، مردم‌دار، خوش‌سخن و اهل معامله بود، مع‌الوصف نتوانست روزنامه‌های سرکش را مهار کند. انجمن ها نیز به اقتضای محیط و فضای آزادی‌خواهی و مشروطیت، در تهران و شهرستآن ها هر روز بر شمار آن ها افزوده می شد. انجمن آذربایجانی‌ها در تهران و انجمن دروازه قزوین، دو انجمنی بودند، که مخالفان لتلبک در آنجا جمع شده بودند و

تقی‌زاده که در آن زمان انقلابی تندرو به‌شمار می‌رفت، هر دو انجمن را سرپرستی می کرد.

در این انجمن ها، تدریجاً سخن از مهدورالدم بودن اتابک پیش آمد و چنین شایع شد، که موافقت او با مشروطه و مشروطه‌خواهان، صوری و ظاهری است و قصد و نیت او، براندازی حکومت قانون و مجلس است. این شایعه را مردم باور کردند و او را سیاسی حیله‌گر و حکومت برلنداز، تصور کردند. در مجلس عده زیادی از نمایندگان متنفذ و روحانی و معتدل، از اتابک جانبداری می کردند. خصوصاً سید عبدالله بهبهانی، که در گذشته مورد عنایت او بود و سهم بزرگی از دعاوی مردم از طرف اتابک به او ارجاع می شد، در حمایت از حکومت او از هیچ کوششی فروگذاری نمی کرد، ولی مخالفان اتابک، خاصه تندروها در انجمن ها، نقشه قتل او را کشیده بودند.

قتل اتابک

در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۲۸۶، اتابک اعظم نامه تهدید آمیزی دریافت کرد که بایستی در طی ده روز آینده استعفا داده و از کشور خارج شود. اتابک نامه استعفا را به شاه تقدیم کرد ولی استعفایش پذیرفته نشد. روز شنبه ۸ شهریور ۱۲۸۶ جلسه علنی مجلس به ریاست صنیع‌الدوله هنگام بعدازظهر تشکیل شد. اتابک و اعضای کابینه نیز در جلسه حضور یافتند. اتابک نخست میرزا محمود علاالملک را به سمت وزیر عدلیه و میرزا حسن خان مستوفی الممالک را به سمت وزیر جنگ معرفی نمود. آن گاه گزارش مفصلی از اوضاع و احوال کشور به اطلاع مجلس رسانید و پیام محمدعلی شاه را در باب اتمام قانون اساسی به نمایندگان ابلاغ کرد و افزود با کمک نمایندگان بزودی مشکلات

برطرف خواهد شـــد و نظم و ترتیب در مملکت حکمفرما خواهد گردید. پس از نطق اتلبک چند نفر از نمایندگان ســـخنان تملق آمیزی ایراد کردند. به خصـــوص عبدالله بهبهانی که تمجید فراوانی نمود. پس از ختم جلســـه، اتابک و بهبهانی مدتی در یکی از اتاق‌های مجلس به مذاکره نشستند و بقیه نمایندگان به کارهای خود مشغول شدند. ۲ ساعت از شب گذشته بود، که بهبهانی و اتابک از مجلس و صحن بهارستان خارج شدند و در حالی که گرم صحبت بودند، در مقابل مجلس ۳ گلوله به سوی اتابک شلیک شد اتابک فرو غلتید و در دم جان سپرد. وی در نهایت در ایام نخست‌وزیری در دوره محمد علی شاه در صحن بهارستان با ضرب گلوله عباس صراف تبریزی به قتل رسید. قاتل که پس از ســـوء قصـــد فرار کرده بود، اندکی پایین‌تر از میدان بهارســـتان، در محله سرچشمه دستگیر شد، ولی در حین دستگیری با تپانچه خودکشی کرد.

درباره قتل اتابک و اینکه این قتل را چه افراد و دســـته‌ای ترتیب داده‌اند، آرای متفاوتی ابراز داشته‌اند. برخی نقشه قتل او را به محمدعلی شاه نسبت می دهند یا دست کم او را به‌طور محرمانه، حامی اجرای این نقشه می دانند. برخی قتل او را به سفارت انگلیس نســـبت داده‌اند، زیرا او به روس‌ها تمایل داشـــت. قاتل اتابک؛ عباس آقا تبریزی، عضـــو انجمن آذربایجانی‌ها بود و این امر مسلم است، که تقی‌زاده در این انجمن، نقش و تأثیر بسیار زیادی داشت، اما در موضوع قتل اتابک، او هیچگاه سخنی به میان نیاورد. در روز قتل اتابک، وزیرمختار انگلیس، قرارداد بین روســـیه و انگلیس، مبنی بر تقســـیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ را، تســـلیم وزارت خارجه کرده بود. که نشـــانگر بندگی تقی زاده برای انگلیسی ها و همچنین ددمنشی انگلیس هاست.

جسد اتابکی در فضایی دور از وحشت، تشییع شد. جسد را به قم انتقال دادند و آن را در آرامگاه اختصاصی‌اش در صحن حرم حضرت معصومه جنب ایوان آیینه خانه دفن کردند. هنوز چندی از مرگ اتابک نگذشته بود، که انجمن ها به در و دیوار اعلامیه‌ای چسباندند و مردم را دعوت نمودند، تا در مراسم هفت عباس آقا تبریزی شرکت کنند. روز ۱۵ شهریور شمار زیادی در تهران، در این دعوت عام، شرکت کرده‌اند. ابتدا بها الواعظین، سپس ملک‌المتکلمین بر منبر نشستند و هر کدام سخنان تندی ایراد کردند. سخنان ملک‌المتکلمین چنان تند بود، که بیم آن می‌رفت، که مردم به کاخ حمله و شاه را بکشند در همان روز، به عباس‌آقا، لقب منجی ایران دادند.

یکی از تأثیرات مرگ اتابک، اتمام بست‌نشینی شیخ فضل‌الله نوری و جمعی از پیروانش در حرم عبدالعظیم شهرری بود. کسروی ملعون بر این باور است که خروج ایشان به علت قطع کمک‌های مالی بود که از طرف اتابک اعظم برای بست‌نشینان فرستاده می شد. چندی بعد درباریانی که تا پیش از آن با مشروطه مخالفت می‌ورزیدند نیز با نگارش نامه به محمدعلی‌شاه اعلام کردند که مشروطه‌خواه شده‌اند. شاه نیز چاره‌ای جز حمایت از ایشان ندید. این درباریان انجمنی به نام انجمن خدمت ایجاد کرده و در ۵ مهر ۱۲۸۶ در مجلس حاضر شدند و با آن هم‌پیمان گردیدند. گفته می‌شود ترس از ترور یکی از عواملی بود که ایشان را به گرایش به مشروطه تشویق کرد.



نگاره‌ای از اتاق‌هایی در صحن اتابکی واقع در حرم فاطمه معصومه صحن اتابکی در دوره قاجار و با همت و خرج میرزا علی‌اصغر اتابک ساخته شد. که بعد محل دفن وی گردید و این خود نشان از قرابت دو طرفه اتابک به اهل بیت و اهل بیت به اتابک دارد.

نوادگان

اتابک با دختر عمویش که خانم اعظم لقب داشت و دختر حاج سقاباشی بود، ازدواج کرد و صاحب نُه فرزند، چهار پسر و پنج دختر شد دختران او عبارت بودند از قدس‌اعظم همسر محمد باقر شجاع السلطنه، فخراعظم همسر اسکندرخان خازن‌حضور، نوش آفرین‌خانم اعظم‌السلطنه همسر دوستعلی معیری که بعدها از او جدا شد، محترم خانم و افتخار اعظم همسر صارم‌الدوله در دوره رضاشاه، فرزندان و نوادگان میرزا علی‌اصغرخان اتابک، نام خانوادگی اتابکی را برای خود برگزیدند. یکی از فرزندانش به نام احمد اتابکی وارد سیاست شد و چند دوره وزیر و چند دوره نماینده مجلس گردید. فرزند

دیگرش به نام محسن اتابکی، به مقام وزیرمختاری و سفارت رسید. اما هیچ‌کدام هوش و فطانت و سیاست پدر را نداشتند. امروزه نام خانوادگی رایج نوادگان میرزا علی‌اصغر خان اتابک، اغلب گرجی و صدری و اتابکی است.

املاک امین‌السلطان

اتابک در زمان حیات خود در قسمتی از اراضی یوسف آباد تهران، که از طرف دولت به او واگذار شده بود، باغی با عمارتی مجلل برپا ساخت، که به پارک اتابک معرف شد و اکنون محل سفارت روسیه است. باغی نیز در قیطریه، شمیران احداث نمود و به افتخار اعظم دختر خود، که همسر صارم‌الدوله بود، واگذار کرد، که امروز به پارک قیطریه معروف است و گردشگاه عمومی می‌باشد.



پارک اتابک که امروز سفارتخانه روسیه است.

خانه امین‌السلطان منزل پدری میرزا علی‌اصغر خان اتابک است، که از جمله آثار تاریخی ایران و محل تصویربرداری مجموعه تلویزیونی *دایی جان ناپلئون* بوده است پس

از خروج از فهرست آثار ملی، ۲،۲ سهم از ۳۰ سهم این خانه، در اردیبهشت ۱۳۹۲ به مزایده عمومی گذاشته شد. این نکته مهمی است که انگلیسی ها دست پشت پرده این فیلم بودند و هر کس را که انگلیس را مسئول نقشه های مزورانه و عملیات های مختلف در ایران می داند را به اسم دائی جان ناپلئون مسخره کنند. ضبط این فیلم در خانه او گواه دشمنی انگلیسی ها با او و شخصیت او می باشد. اما خداوند اراده کرده است نام او به بزرگی باقی بماند.

منابع : *جلی، عباسقلی ۱۳۴۴ خاطرات کلنل کاساکوفسکی تهران کتاب های سیمرغ ص ۱۳۱ و ۱۳۴* - بامداد، مهدی؛ *شرح حال رجال ایران*، تهران، گلشن، چاپ سوم،۱۳۶۲، ج۲، ص ۳۸۹ - صفایی، ابراهیم؛ رهبران مشروطه – اتابک، ص ۱۱ - همان، ص ۱۱-۱۲ - بامداد، مهدی؛ شرح حال رجال ایران، ج۲، ص ۳۹۴ - صفایی، ابراهیم؛ رهبران مشروطه – اتابک، ص ۱۲- رضوانی، محمداسماعیل و قاضیها، فاطمه؛ روزنامه خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر سوم فرنگستان، جلد ۱،انتشارات سازمان اسناد ملی ایران،۱۳۷۸ - مهدوی، هوشنگ؛ تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، سپهر، چاپ اول، ۱۳۴۹، ص ۱۷۱ - پیرنیا، حسن؛ مشیر الدوله عباس اقبال، دوره تاریخ ایران، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، بی تا، ص ۸۴۶ - صفایی، ابراهیم؛ رهبران مشروطه – اتابک، ص ۱۴ - ناظم الاسلا کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران سپهر، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ج۱، ص۱۲ - خواجه نوری، محمود؛ تاریخ دیپلماسی ایران، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۵۲، ص ۲۲۶ - شمیم، علی اصغر؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، بهزاد، چاپ اول،۱۳۷۸، ص ۴۵-۲۴۴ - شمیم، علی اصغر؛ ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۵۱ - *صفایی، ابراهیم ۱۳۶۳ رهبران مشروطه - ج ۲ سازمان انتشارات جاویدان ص ۷۵* - پیرا،

سعاد، و نیک نژاد، علی رضا؛ مکاتبات و نامه‌های میرزا علی اصغرخان اتابک، امین‌السلطان با مظفرالدین شـاه، نشـر تاریخ ایران،۱۳۹۹ - امیری، مهراب؛ زندگی سـیاسـی اتابک اعظم، تهران، چاپ شـرق، بی تا، ص ۳۵۶ - بامداد، مهدی؛ شـرح حال رجال ایران، ج۲، ص۴۱۳ - مهدوی، هوشنگ؛ تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۱۷۵ - افشاری، پرویز؛ صدر اعظمهای سـلسـله قاجاریه، تهران، وزارت خارجه، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲۴۵ - باقر عاقلی، نخست‌وزیران ایران، ص۴۴ - *"ABBAS AGHA WAS A" newspaperslibrarywales* *(به انگلیسی)* *Retrieved 2020-04-09* - *امیران و وزیران دفن شده در حرم حضرت معصومه بایگانی‌شده از اصلی در ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۰ دریافت‌شده در ۱۳ مارس ۲۰۲۰* - معیری، دوستعلی *رجال عصر ناصری*، نشر تاریخ ایران، سال ۱۳۶۱، ص۲۱۰ - میرزا صالح، غلامحسین *رجال و دیپلمات‌های عصر قاجار و پهلوی* انتشارات معین، سال ۱۳۹۲، ص۳۱.

بخش اسناد تاریخی

اعتبار تاریخ

امروزه بسـیاری را می بینیم که با قطعیت می گویند, تاریخ اثبات کرده اسـت فلان موضوع را و یا می گویند فلان مورد در تاریخ آمده است و عده ای نیز که در مقابل می گویند تاریخ همه اش دروغ و داستان است. یا عده ای دیگر که روایات شیعه را مشمول اسناد معمول تاریخی می دانند و یا همه آن ها را متهم به تحریف و ساختگی بودن می دانند و یا عده ای دیگر که اگر کلمه ای در تاریخ نیامده باشـد, آن را در دین قبول ندارند و دیگران را نیز دعوت به این ناباوری می کنند. مثل رسول جعفریان و رحیم پور ازغدی و امثالهم. ما در این فرصت می خواهیم میزان اعتبار تاریخ و دسـته بندی های تاریخی را بیان کنیم و روش اثبات در حد اعتبار تاریخ را بیان کنیم.

علم تاریخ مبتنی بر ظن است

در مسائل تاریخی معمولا راه علم بسته است و لذا تاریخ مبتنی بر ظن و گمان است و شـرط نقل یک مسـئله در علم تاریخ, قطعی بودن آن نیسـت. بلکه معمولا در جزئیات مسائل تاریخی برای کسی یقین حاصل نمی شود.

بنای علمای تاریخ بر آن است که هرگاه مسئله ای از کسـی نقل شـود که از کلام وی ظن و گمان برای مورخ حاصل شود و معارضی عقلی یا نقلی نداشته باشد, آن مطلب را به عنوان مطلبی تاریخی نقل می کنند و چون روش ایشـان در همه مسـائل بر ظن و گمان است نیازی نمی بینند که در هر موردی تصریح کنند که این مطلب مظنون است نه مقطوع. به عبارت دیگر سیره مرسوم میان علمای تاریخ, خودش قرینه است بر آنکه نویسنده کتاب تاریخی مدعی حصول قطع در آن مسئله نبوده و به ظن اکتفا می کند.

علامه ذوفنون شیخ ابوالحسن شعرانی رحمته الله ذیل داستان مسلم جصاص و سر به چوبه محمل زدن حضرت زینب علیه السلام در کتاب دمع السجوم که ترجمه تکمله و تعلیقه ای بر نفس المهموم شیخ عباس قمی است می گوید:

مؤلف در منتهی الآمال, در صحت روایت مسلم جصاص تردید کرده است برای اینکه در کتب معتبره قدیمه که به دست ما رسیده است, ذکر این قصه نیست و ما در این باره همان را گوییم که در قصه دو طفلان مسلم و عروسی حضرت قاسم علیهم السلام گفتیم که همه کتب قدیمه به ما نرسیده است و قرینه بر کذب آن ها نداریم.

بلی اگر شرط نقل حدیث, وجود یقین بود و از کتب معتبره یقین حاصل می شد بایستی به همان اکتفا کنیم. اما هر دو مقدمه ممنوع است. نه یقین شرط است و نه از کتب معتبره قدیمه یقین حاصل می شود. بلی ظنی که از آن ها حاصل می شود قوی تر از ظن دیگر است. بنابراین مورخان برای پذیرش یک گزاره تاریخی سه مرحله ی اصلی را طی می کنند.

الف. بررسی منبع نقل خبر: در این مرحله بررسی می کنند که منبع نقل خبر به گونه ای هست که از آن ظن و گمانی حاصل شود یا نه؟

ب. بررسی معارضات نقلی: در این مرحله تمام مطالب دیگری را که در مسئله ی مورد نظر نقل شده و با آن متعارض است جمع آوری کرده و سپس بررسی می کنند.

ج. بررسی معارضات عقلی: در این مرحله محتوای خبر را بر اصول عقلی و قرائن و شواهد کلی تاریخی عرضه می کنند تا به این وسیله ضریب ارزش آن خبر را تعیین کنند.

همین مقدار تلاش برای پذیرش یک خبر در تاریخ کافی است. ولی گاهی مورخان برای تقویت یک مطلب پس از این مراحل به جمع آوری قرائن و شـواهد برخاسـته و پشـتوانه علمی مطلب نقل شـــده را تقویت می کنند. گاهی از یک نقل, به تنهایی ظن کافی حاصـل نمی شـود و با جمع قرائن و شـواهد تقویت شـده و به حد ظن یا اطمینان می رسد. روش صحیح در تاریخ همین است که صرفا به نقل مسائل بسنده نشده و در حد امکان, به تجمیع قرائن پرداخته شود.

تحصیل قدر متیقن از تفصیل حوادث

در بسـیاری از مسـائل ممکن اسـت در مورد تفصـیلات و جزئیات یک حادثه, علم یا ظن کافی حاصل نشود. ولی در اثر تجمیع قرائن و کنار هم نهادن اخبار و نقل ها درباره اصل مســئله, اطمینان به دســت بیاید. در این موارد گرچه ممکن اســت برخی از تفاصــیل مسئله, شرایط نقل تاریخی را نداشـته باشد. اصل مسئله همان است که در مقدمه اول گفته شـد: بنای فن تاریخ بر تحصـیل ظن اسـت و لذا هر چیزی که بتوان در مورد آن تحصـیل ظن کرد به همان مقدار در تاریخ معتبر اسـت, گرچه همه جرئیات و تفصـیلات آن مشخص نباشد.

البته روش مرسـوم میان علمای تاریخ آن اسـت که در این موارد, تفصـیلات و جزئیات را نیز به همان شکلی که از ناقلان معتبر نقل شده, همراه با اصل مسئله نقل می کنند. با آنکه می دانند معمولا تمام جزئیات مذکور در کلام ناقلین صحیح نیست. مانند آنکه در شرح حوادث یک جنگ جزئیات آن را نیز نقل می کنند و می دانند که در مورد جزئیات ظنی حاصل نمی شود و چه بسا میان ناقلان در آن تعارض وجود دارد.

محدث قمی درباره داستان طفلان حضرت مسلم علیه السلام که شیخ صدوق و دیگران نقل کرده اند, اظهار تردید کرده و آن را بعید شمرده است. مرحوم شعرانی در پاسخ وی هم بر ضــرورت تفکیک اصــل حادثه از جزئیات تاکید می کند و هم نکاتی درباره علت تحریف در جزئیات و حکمت نقل آن توسط مورخان بیان می کند:

و اینکه مولف گوید شــهادت این دو طفل, به این کیفیت و تفصــیل نزد من مســتبعد اســت, دلیل آن نمی شــود که وقوع اصــل آن را هم مســتبعد شــمرده اســت. چون بسـیار باشـد که تفاصـیل واقعه مشـکوک و مسـتبعد اسـت و اصـل آن قابل تردید نیسـت. مانند ولادت حضـرت خاتم الانبیاء صـلی الله علیه و آله و سـلم که شـک در آن نمی توان کرد اما در روز آن اختلاف است که دوازدهم یا هفدهم ربیع الاول بود و اصل شهادت حضرت ابوالفظل العباس علیه السـلام مسـلم اسـت, اما تفصـیل و کیفیت آن غیر معلوم اسـت و مختلف فیه اســت و جنگ بدر و احد و جمل و صــفین اســاســا به تواتر معلوم اســت و تفاصیل و کیفیات آن به طور یقین معلوم نیست.

و در نقل وقایع باید قدر مشـترک, بین روایات مختلف را صحیح دانست, تا آن اندازه که احتمال تصـحیف و سـهو و مبالغه در آن نرود. تضـعیف یا اسـتبعاد به سـه وجه دفن می شود:

اول آنکه سـند حدیثی ضـعیف باشـد و چون ضـعف سـند دلیل کذب آن نیسـت, شـاید کسی قرینه بر صحت آن بیابد که ما بر آن قرینه مطلع نشده باشیم.

دوم آنکه در نقل حدیث کلمه ای تصـحیف شـود, یا راوی سـهوا آن را به کلمه ای دیگر تبدیل کند و آن سـبب اسـتبعاد یا تکذیب حدیث گردد و شـاید بعد از این کسـی بر آن تصحیف یا سهو متنبه گردد و رفع استبعاد شود. چنان که در حدیثی گذشت که حمل

عیسی شش ماه بود و مولف گفت این سهو است و صحیح حمل یحیی است. و در قضیه میثم گفته شده که وی در آن سال که کشته شده, عمره گذاشت نه حج و آن روایت که ذکر حج کرد همراه عمره است.

سوم آنکه مبالغه در حدیث راه یافته و راوی مطلب را بزرگتر از آنچه واقع شده است بنماید یا کمتر و از این جهت به نظر مستبعد آید و چون کسی به دقت در آن نظر کرد اصل واقعه را از زوائد آن جدا تواند کرد, این ها که گفتیم در مورد اخبار ضعیف است و در مورد اخبار صحیح را خود تکلیف معین است.

به عنوان مثال عصر امام حسین علیه الاسلام عصر خفقان بود, در آن عصر شرایط و عواملی وجود داشت که سبب شد که ضبط اسامی افراد و به خصوص اطفال به درستی صورت نگیرد.

الف. در دوره زندگانی ائمه اطهار علیه الاسلام مسائلی مانند کمبود نگارش , اختناق شدید از زمان خلیفه اول تا زمان عمربن عبدالعزیز از حمکرلنان اموی, کم توجهی به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها, فشار حکومت بر سیره نویسان و جانبداری ها, سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی شده است. بیشتر تاریخ نگاران و راویان هم یا خود از دشمنان اهل بیت بودند و یا از جانب آنان مامور به این کار بودند. بسیاری از راویان کربلا, مانند حمید بن مسلم افراد بی طرفی نبوده اند که بتوان به آن ها اعتماد کرد و هرچه را ضبط کرده اند درست دانست و به آن ظن نیکو داشت.

ب. بر اثر تاخت و تازها و بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است, به همین دلیل این سخن تقویت می شود که چه بسیار از اسناد و منابع معتبر از بین رفته و به دست ما نرسیده است. بسیاری از بزرگان صحابه و

اکثر شخصیت های بزرگ علمی کتابی نوشته اند, ولی این کتاب ها از دست رفته است. مانند کتاب هایی که از ابن شهر آشوب فقط نام آن ها مانده است. اکثر کتب شیعه در از قرون اولیه در حادثه کرخ بغداد سوخته شد.

ج. برخی از ترس اینکه دشـــمنان اهل بیت کتاب ها را آتش نزنند, آن ها را پنهان می کردند و انتشـار نمی دادند. نسـخه های خطی ای در باب تاریخ و انسـاب و روایات وجود دارد که هنوز چاپ نشده است و در دسترس عموم قرار ندارد.

د. تعداد فرزندان, تشابه اسمی و به ویژه سرگذشت های شبیه به هم در مورد شخصیت های گوناگون تاریخی و گاه وجود ابهام در پیشـینه زندگی افراد, امر را بر تاریخ نویسـان مشتبه کرده است.

و. همانگونه که پیش تر گفته شد امام حسین علیه السلام به سبب شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامیشـان, نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می گذاشـتند. این امر خود منشـا بسـیاری از سـهو قلم ها در نگاشـتن شـرح حال زندگانی فرزندان امام حسـین علیه السلام شده است. قرائن و شواهدی نیز در دست است که حضرت رقیه علیه السلام را فاطمه صغیره می خوانده اند احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام رقیه شده باشد.

بنابراین وجود نام حضـــرت رقیه در بســـیاری از کتاب ها و نبودن نام حضـــرت رقیه در برخی از کتاب های تاریخی دلیل نبودن چنین شـــخصـــیتی در تاریخ نیســـت. در مورد حضرت علی اصغر علیه السلام نیز به جرئت می توان گفت که اگر شهادت او در بحبوحه نبرد با وجود شـــاهدان بســـیار اتفاق نمی افتاد, نامی از او نیز در بین کتاب های معتبر شبعه به چشم نمی خورد. زیرا تاریخ نویسی, فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار

دارد که بسیاری از آن ها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در تاریخ بحث و بررسی می شود, درستی و یا نادرستی نقل قول ها از حیث ثقه بودن راوی است. بنابراین شهرت اسم و حرم مطهر و جایگاه حضرت رقیه علیه السلام در میان تاریخ و انساب و اشعار اهل بیت, آن هم در آن خفقان که اشاره کردیم دلیل بر وجود آن حضرت است.

شهرت در موضوعات و امور خارجیه

روی العلامۀ قدست نفسه مرفوعا الی زرارۀ بن أعین قال سألت الباقر (أبا جعفر) علیهم السلا فقلت حعلت فداک یاتی عنکم الخبران أو حدیثان المتعارضان فبأیهما ءاخذ؟ فقال: یا زرارۀ خذ بما إشتهربین أصحابک و دع الشاذ النادر ... الخبر

علامه حلی در حدیثی مرفوعه از زرارۀ بن أعین روایت کرده که زرارۀ گفته است از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردم, فدایت شوم از جانب شما دو خبر متعارض به ما می رسد به کدامی ک عمل کنیم؟ حضرت فرمود: ای زرارۀ به آن روایتی عمل کن که بین اصحاب تو مشهور است و روایت شاذ و نادر را کنار بگذار.

شایان ذکر است که حتی در روش اصولیون, روایت مرفوعه را به محض مرفوعه بودن, نمی توان از حیز انتفاع ساقط کرد و آن را کنار گذاشت. چرا که ممکن است در زمره یکی از چهار قسم اصلی خبر واحد قرار گیرد, یعنی حدیث صحیح یا حسن یا موثق و یا ضعیف باشد.

البته در بین علمای اصـــول در عمل به روایت مرفوعه و احتجاج به آن اختلاف اســـت. برخی گفته اند که مطلقا به آن احتجاج می شـود, خواه صـحابی امام آن را ارسـال کرده باشد یا غیر او خواه ارسال شده جلیل باشد یا نه.

برخی نیز گفته اند که مطلقا به آن عمل نمی شــود و به آن احتیاج نمی گردد (ریشــه این سـخن در مورد احکام حرام و حلال گفته شـده اسـت و توسـط علما و در مورد باب اعتقادات نبوده است و نیست) ولی برخی گفته اند اگر روایت مرفوعه با تکیه بر فحوای کتاب و ســنت متواتره یا عموم آن ها باشــد, یا دلیل عقلی تکیه گاه آن باشــد, یا اینکه بین اصحاب مقبول باشد و یا اینکه چیزی که آن را تأیید می کند, به آن ضمیمه گردد. مثل اینکه از جای دیگری به صورت صحیح آمده باشد ولو اینکه مسند نباشد, این برای حدیث مرفوعه مثل شاهد است.

با توجه به این تقســـیم بندی اگر بخواهیم روایات مرفوعه را مطلقا کنار بگذاریم و طرد کنیم, خیل کثیری از روایات آل الله علیه الســـلام طرد می شـــود و این گونه مواجهه با روایات, خلاف مشـهور است و عمل اصحاب به این شکل نبوده است. همچنین طرد آن ها موجب عسر و حرج است و چون مخالفتی با سنت متواتره و فحوای کتاب ندارد نباید کنار گذاشته شود و دلیل عقلی نیز مؤید عمل به شهرت است.

متن و ظهور روایت مرفوعه زرارة

حضرت باقر علیه السلام می فرماید که تعارض بین دو خبر یا دو حدیث که از ما رسیده اسـت و با هم تعارض دارند ـ تعارض به معنای تقابل و تخالف دو شـیء اسـت به عبارت دیگر یعنی یکی به نفی و دیگری به اثبات یکی به ایجاب و دیگری به ســـلب اســـت ـ آنچه را بین اصحاب تو مشهور است اخذ و به آن عمل کن.

بعضـی اشـکال کرده اند که این روایت دلالت بر شـهرت روایی دارد و از موضـوع مبحوث عنه خارج است که اطلاق ظهور روایت به این موضوع اشکال شده دلالت ندارد. در پاسخ باید گفت هر خبری که از ناحیه اهل بیت بر شهرت فتواییه دلالت داشته باشد در مورد مبحوث عنه، که شهرت در امور خارجیه است نیز دلالت دارد.

بعضـی دیگر اشکال کرده اند که این روایت فقط به دلالت شـهرت در نزد اصحاب آل الله اشاره دارد که این اشکال نیز مردود است, چرا که لفظ «أصحابک» با ضمیر خطاب ذکر شـده اسـت و این خود دلالت بر تعمیم به اصحاب علمای (خاصـه دارد) و حضـرت اگر از لفظ «أصحابی» استفاده می کردند اشکال آن ها وارد می بود.

حضــرت باقر ما را دلالت کرده اند بر اخذ به شــهرت، که همواره در بین اصــحاب مورد توجه بوده است تا جایی که بعضـی همچون شهید اول عمل بر خلاف شهرت را حتی در تعارض با حدیث صـحیح, خلاف احتیاط دانسـته اند و دیگران نیز تنها در صـورت وجود دلیل محـکم و متقن عمل بر خلاف شهرت را جایز دانسته اند.

در مورد حضـرت رقیه نیز موضـوع شـهرت صـادق اسـت و آنچه در ادامه از کتب مقاتل و انســاب و اشــعار و تاریخ و مهم تر از این ها اشــعار مخدرات آل الله و اصـحاب أئمه نقل خواهیم کرد، اثبات کننده شـهرت این امر در نزد بزرگان و اصـحاب خواهد بود. آیت الله میرزا جواد تبریزی که در حرم حضـــرت رقیه ســـخنانی ایراد کرده لند که مؤید بحث ماسـت. ایشـان می فرماید «یادگیری احکام شـرعی و فراگیری مسـائل فقهی از برترین کارهاست. شما می دانید که راجع به ثبوت موضوعات خارجی, حدودی وجود دارد و در همه یا در بیشـــتر آن ها باید بینه اقامه گردد. ولی در پاره ای از امور خـارجی مجرد شـهرت آن ها برای ثبوت شـان کافی اسـت و نیازی به اقامه بینه یا چیز دیگری نیسـت؛

مثل آن که کسی زمینی را بخرد و پس از آن به وی گفته شود که این زمین وقف بوده است، از امام در مورد حکم این مسئله سؤال شد، حضرت فرمودند اگر بین مردم مشهور باشد که این زمین وقف است، خرید آن جایز نیست. از همین قبیل است حدود منی و مشعر (که حدود منی و عرفات با شهرت ثابت می شود) و همچنین مقابر. ممکن است کسی دویست سال پیش در جایی دفن شده باشد و الان کسی نباشد که دیده باشد، فلان شخص در آن مکان دفن شده, ولی بین مردم مشهور است که آن مکان محل دفن فلان شخص است. همین شهرت برای اثبات این که آن جا محل دفن فلان شخص می باشد کافی است. مزار کنونی حضرت رقیه بنت الحسین در شام، از اول مشهور بوده است. گویا حضرت امام حسین نشانی از خود در شام به یادگار سپرده است, تا فردا کسانی پیدا نشوند که به انکار اسارت خاندان طهارت و حوادث آن بپردازند. این دختر خردسال گواه بزرگی است بر این که، در ضمن اسیران, حتی دختران خردسال نیز بوده اند. دفن حضرت رقیه در این مکان شهرت دارد و مشهور است و ما ملتزم به این شهرت هستیم. در این مکان جان سپرده و دفن شده است. ما به زیارتش شتافتیم و باید احترام او را پاس داشت. نگویید که ایشان کودک خردسالی است؛ چرا که حضرت علی اصغر علیه السلام هم کودک شیرخواری بود، ولی دارای چنان مقامی است که روبه روی حضرت سیدالشهدا در کربلا دفن گردید. گفته اند که دفن وی در این مکان نشان از آن دارد، که روز حشر حضرت این کودک خردسال را به دست خواهد گرفت و نشان خواهد داد. دفن این طفل خردسال حضرت رقیه هم در شام، گواهی بزرگ و نشانی قوی از اسارت خاندان طهارت و ستم روا داشته برایشان است، آن ستمی که تمام پیامبران از آدم تا خاتم بر آن گریستند، تا آنجا که خدا عزای امام حسین را برای آدم خواند. از این رو احترام این مکان لازم است.»

با توجه به مقدمات ذکر شــده، اگر شــخصــی قصــد دارد جانب احتیاط را پیش گیرد و جنبه مخالفت را اخذ کند، باید بداند که مخالفت با شـــهرت, آن هم بدون دلیل مذموم اسـت؛ زیرا اخبار واصـله در تأیید وجود حضـرت رقیه بنت الحسـین و مقبره حضـرت و مصـیبت های وارده بر او بسـیار اسـت و خبری در تکذیب آن به ما نرسـیده اسـت. از این رو می باشـد که ما می گوییم آنکه در انکار حضـرات همچون حضـرت رقیه سـخنی بیان می کند نه از روی روش معمول شـیعه و سـابقه آن اسـت و نه از سـر دلسـوزی و آگاهی اســت, بلکه از ســر انکار و عناد و ریب آفرینی و شــک انداختن در دل مومنان , عملی خائنانه و جاسوسانه دارد.

ثقهٔ الاسـلام کلینی که در کافی درباره مذمت عمل نکردن به شـهرت آورده اسـت «العِدّهٔ عَن أحمدَ بنِ مُحَمّدٍ عَن ابْنِ فَضَــّالٍ عَن أبی جَمِیلَهٔ عَن مُحَمّدٍ الحلبی عن أبی عبدالله علیه السـلام قال مَن فَارَقَ جَمَاعَهَ المُسـلمین سـو صـرف از یده قَیدَ شِـی فَقَدْ خَلَعَ رِیقَهُ الإسـلام عَن عُنُقِهِ؛ اگر کسـی به فاصـله ی یک وجب از جماعت مسـلمین دوری گزیند رشته اسلام را از گردن خود جدا کرده است.» *کافی، ج ۱، ص ۴۰۴، چاپ اسلامیهٔ.*

حاصـــل آنکه روایت زرارهٔ, به عنوان کبرای قیاس و منقولات و مذکورات آتی, صـــغرای قیاس را تشـکیل می دهند و از ضـمیمه قرائن به دسـت آمده به وضـوح روشـن می شـود که عمل به شهرت موافق احتیاط است و ادله دیگر نیز مؤید همین مطلب است.

تسامح در مرثیه

تسامح در لغت به معنای آسان گرفتن و چشـم پوشـی است و این بحث در ذیل تسامح در ادله ســـنن ذکر می شـــود. به این معنا که در مواجهه با روایاتی که بیانگر آداب و کارهای مستحبی است، در سند روایات واصله چشم پوشی و تسامح صورت می گیرد.

تسامح در ادله سنن به این معناست که آنچه به عنوان سنت در اخلاق و آداب اسلامی به ما رسیده است و آنچه به عنوان شرط عمل به خبر واحد ذکر شده است (مثل عدالت, اسلام فراموش کار نبودن و ضابطه مند بودن در نقل و ...) در روایات دال برسنن، معتبر نیست. مبنای بحث ما با توجه به اخبار من بلغ, بنا شده است که البته در این موضوع فقط به تسامح در مرثیه اشاره کردیم و از تطویل مطلب، که در حوصله این اوراق نیست و ما را از بحث اصلی دور می کند اجتناب کردیم. آنچه مورد بحث است این است که آیا می توان در مرثیه و نقل آن لا تسامح کرد یا نه؟

آنچه در مورد بکاء و ابکاء و تباکی از اخبار معتبر به ما رسیده است، افزون از آن است که به حساب درآید. لذا سیره قدما و بزرگان در این امور تسامح بوده است؛ چرا که دلیلی بر کذب آن نداریم، از طرفی بنای دین بر نقل استوار شده است آز آدم تا خاتم.

قال علی بن الحسین: «لو أن النبی صلی الله علیه و آله تقدم الیهم فی قتالنا کما تقدم الیهم فی الوصایه بنا لما ازدادوا علی ما فعلوا بنا فإنا لله وإنا إلیه راجعون من مصیبه ما اعظمها و اوجعها و افجعها و اکظها و افظها و امرها و افدحها، فعند الله نحتسب فیما اصابنا وما بلغ بنا فإنه عزیز ذو انتقام. علی بن الحسین فرمود به خدا قسم اگر پیامبر به علیه جای سفارش درباره ما, به قتل و غارت ما و ظلم بر ما فرمان می داد افزونتر از این جنایتها که در حق ما شد نمی کردند. إنا لله و إنا إلیه راجعون از مصیبتی چنین عظیم و دردناک و جانگداز و هولناک و تلخ و گزنده نزد خدا شکوه می بریم، از حق تعالی خواهانیم که در مقابل این مصائب به ما رحمت و اجر عطا کند و از دشمنان ما انتقام کشد و داد مظلومان را از ستمکاران بازجوید.» *بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ اللهوف ص ۲۰۰ - ۲۰۲؛ العوالم، ۱۷/ ۴۴۷ و ۴۴۸.*

در مورد ثواب بکاء بر سیدالشهدا در کامل الزیارات آمده است «وَ حَدَّثَنی مُحَمَّدُ بنُ جَعفَرِ الرزاز، عَن خالِهِ مُحمّدِ بنِ الحُسینِ الزّیّاتِ، عَن مُحمّد بن اسماعیل عَن صالح بن عُقبَةِ عَن أبی هارون المکفوف قال أبو عبد الله علیه السّلام - فی حَدیثٍ طویلِ لَهُ: وَ مَن ذُکِرَ الحُسین علیه السّلام عِندَهُ فَخَرَجَ مِن عَینِهِ مِنَ الدُّمُوعِ مِقدارُ جَناحِ ذُبَابٍ کَانَ ثَوَابُهُ عَلَی اللّهَ عَزّوَجَلّ وَلَمْ یَرْضَ لَهُ بَدونِ الْجَنّةِ ... امام صادق فرمود کسی که نزدش از حسین بن علی یاد شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک خارج شود اجر او بر خداست و حق تعالی به کمتر از بهشت برای او راضی نمی شود.» *بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸؛ الوسائل، ج ۱۴، ص ۵۹۵؛ کامل الزیارات، ص ۲۰۸*

در مورد بکاء و ابکاء و تباکی باز در روایت آمده است «وَ عَن مُحَمّدِ بنِ جَعفَرِ عَن مُحَمّدِ بنِ الحُسَینِ عَن مُحَمّدِ بنِ اسماعیل عَن صالح بن عُقبَةِ عَن أبی عبد الله علیه السّلام قال: «مَن أنشَدَ فِی الحُسَینِ بَیتَ شِعرٍ فَبَکَی وَأبکَی عَشرَةً فَلَهُ وَلَهُم الجَنّةُ، مَن أنشَدَ فِی الْحُسَینِ بَیتاً فَبَکَی وَ أبکَی تِسْعَةً فَلَهُ وَلَهُم الجَنّةُ، فَلَم یَزَل حَتّی قَالَ: مَن أنشَدَ فی الحَسین بیتاً فَبَکَی وَأظُنّهُ قَالَ : أو تَباکَی فَلَهُ الجَنّةُ. ... امام صادق فرمود: کسی که درباره حسین یک بیت شعر بخواند - یا بسراید - و گریه کند و ده نفر را بگریاند بهشت برای او و ایشان است و کسی که یک بیت شعر در مورد امام حسین بخواند یا بسراید و گریه کند و نه نفر را بگریاند بهشت برای او و ایشان است و پیوسته امام این فقره را کاهش داد تا فرمود و کسی که یک بیت شعر در مورد امام حسین بخواند - یا بسراید - و خود بگرید (راوی می گوید گمان می کنم امام فرمود: یا تباکی کرده و خود را به صورت گریه کننده درآورد) بهشت برای اوست.» *کامل الزیارات ص ۲۱۰، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۸۵.*

این دو روایت قطره ای از دریای روایات در خصوص مبکی و باکی و متباکی بر مصیبت های سید الشهدا است. علامه مجلسی در مقدمه بحارالانوار می گوید « پس از احاطه بر کتب متداول و مشهور به جستجوی اصول معتبر (کتب شیعه را اصول می نامیدند که چهار هزار اصل بوده است قبل از کرخ بغداد و افندی و مجلسی به چهارصد اصل بیشتر دست پیدا نکردند) دورافتاده ای پرداختم که زمآن های متمادی و اعصار طولانی، یا به علت کمی اعتناء جماعتی از متأخر به آن ها استیلای پادشاهان غیر شیعی و ائمه ضلال و یا به سبب علوم باطله بین جهال که مدعی فضل و کمال بودند, یا به علت کم اعتنایی جماعتی از متأخرین به آن ها آن هم به خاطر اکتفاء به آنچه که اشـــتهار پیدا کرده است...» ثم بعد الاحاطة بالكتب المتداولة المشهورة تتبعت الأصول المعتبرة المهجورة التی ترکت فی الأعصار المتطاولة والأزمان المتمادية إما لاستيلاء سلاطين المخالفين وأئمة الضلال. أو: لرواج العلوم الباطلة بين الجمال المدعين للفضل والكمال . أو: لقلّة اعتناء جماعة من المتأخرين بها، اكتفاءً بما اشتهر منها. لكونها أجمع وأكفى وأكمل وأشفى من كل واحد منها. *بحارالانوار، ج ۱، ص ۳.*

این عبارات بدین معناست که وی از کتب متداول و مشهور و اصول معتبر نقل روایت کرده و اهتمام به این معنا داشته است؛ با این حال در مرثیه از مبنای خود عدول کرده و می گوید «آنچه که از مراثی در مصیبت سیدالشهدا صلوات الله علیه است، قابل احصاء و شمارش نیست و آوردن آن در این جا مناسب نمی باشد. چرا که ما در این کتاب در صدد این معنا نیستیم و فقط کمی از آن مصیبت ها را آورده ایم، به امید آنکه خداوند تعالی من را به ثواب کسانی که برای وی گریه و نوحه می کنند شریک گرداند و به همین علت از آنچه که در صدر کتاب آورده ایم که به آن التزام داشتیم، برگشتیم و عدول کردیم به ذکر قصص از تاریخ ها و کتبی که در درجه وثاقت و اعتماد، به اندازه

کتبی که در فهرست آورده ایم نمی باشد و در این سنت تأسی کردیم به سنت علمای گذشته رضوان الله علیهم، که ایشان در آوردن این قصص وارده به تواریخ اعتماد کردند، چرا که خصوصیات آن قصص در اخبار کم است و بنا بر اینکه اکثر آن قصص با اخبار مورد تأیید واقع شده است. حال با عنایت به سیره علماء ماضین و همچنین اعتماد این مراثی بر اخبار معتبره و قرائن مثبته نیازی نداریم که فقط روایت صحیح و با سند عالی رجوع کنیم و می توان در مرثیه تسامح و تساهل نمود.» *بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۴* .

شیخ انصاری می گوید «عقلاً این تسامح در صورت ایمنی از کذب, حسن می باشد موجبات بکاء برسیدالشهدا صلوات الله علیه را دارد» *رسائل الفقهیهٔ، ص۱۵۸.*

ملا مهدی نراقی، جامع المنقول و المعقول در مقدمه کتاب محرق القلوب آورده است «بدان که مشهور در میان علما و فقهای امامیه آن است که، در احکام مستحبه و مکروه بر موعظه و قصص و اخبار ضعیفه عمل می توان نمود؛ یعنی هرگاه حدیث ضعیفی دلالت کند فلان حکم سنت است و عمل کردن او موجب ثواب است, یا فلان امر مکروه است و ترک آن فلان ثواب است و کسی به سبب آن حدیث ضعیف آن فعل را به جا آورد یا ترک کند، حق تعالی آن ثواب را به او کرامت می فرماید و همچنین هرگاه خبر ضعیفی در احوال و قصص امم سابقه رسیده باشد جایز است، که خطبای ناقلین آن را نقل نمایند و در باب اخبار صحیحه از ائمه ی راشدین صلوات الله علیهم اجمعین صادر شده؛ پس عمل کننده به اخبار ضعیفه در امور مذکور فی التحقق عمل به این اخبار صحیحه کرده است و از این معلوم شد که جایز است نقل اخبار ضعیفه و غیر معتبره که در حکایات و وقایع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او رسیده، که هرگاه خبر ضعیفی دلالت کند بر آنکه گریه بر امام حسین فلان قدر ثواب دارد و کسی آن

خبر را بشنود به نیت به آن ثواب رسیدن گریه کند، حق تعالی آن ثواب را به او کرامت می فرماید.»

بنابراین روشن می شود که نقل وقایع مربوط به حضرت رقیه بنت الحسین مجاز است و دلیل بر کذب آن ها نداریم. بلکه دلایلی دیگر با اتکا به اخبار صحیح و شهرت بین علما و قرائن مثبت وجود دارد، که مصائب مذکور در کتاب حاضر، همان مصائب دختر سه ساله حضرت سیدالشهدا است و مقبره موجود در شام بارگاه اوست.

شایان ذکر است که تمام ناقلان مذکور در این کتاب دارای اجازه روایت بوده اند, بلکه ایشان از فقها و علمای عظام و از اوحدی اعصار و امصار تشیع بوده و حتی در نزد اهل خلاف از حیث علم مورد تمجید و تفخیم بوده لند و اجازه ایشان از سابقین تا امام معصوم بوده است.

حال گاهی به علل گوناگون بعضی از صاحبان اجازه در روایات سلسله رواۀ را ذکر نمی کردند؛ مانند ابن شعبه حرانی که در مقدمه کتاب شریف تحف العقول می گوید «و أسقطت الاسانید تخفیفا و إیجازا و إن کان أکثره لی سماعا ولان أکثره آداب و حکم تشهد لانفسها و لم أجمع ذلک للمنکر المخالف بل ألفته للمسلم للائمۀ العارف بحقهم الراضی بقولهم، الراد إلیهم؛ اسناد احادیث را حذف کردم که این کتاب مختصر و سبکبار شود؛ هرچند اکثر این احادیث را با سندهایشان از استادانم شنیده ام چرا که اکثر این احادیث آداب و حکمت هایی است که خود گواه خود است. و علاوه بر آن من این کتاب را برای کسی که منکر و مخالف (غیر شیعه) است، جمع نکرده ام بلکه برای کسی تألیف کرده ام، که تسلیم ائمه است عارف به حق ایشان، راضی به قول ایشان و مراجعه کننده به ایشان است ....»

گاهی نیز سلسله رواة را ذکر می کردند که از معاصران میرزا ابوالفضل ثقفی تهرانی در کتاب شفاء الصدور چنین کرده اند. بسیاری از قصص در مراثی آل الله سینه به سینه نقل شده است؛ لذا سیره در بین علمای پیشین مهم، همانطور که گفتیم بر تسامح در این مراثی بوده است.

خبر فاسق ثقه

در فقه گاهی عادل را در مقلبل فاســـق و گاهی در مقلبل مخالف به کار می برند. آنچه بزرگان در قبول روایت گفته اند، ثقه بودن راوی است مطلقاً، خواه راوی فاسق به جوارح باشد و خواه مخالف در مذهب باشد. شیخ الطائفه, شیخ طوسی در عدة الاصول می گوید «فأما ما اخترته من المذهب فهو أن خبر الواحد اذا کان وارداً من طریق أصـــحابنا القائلین بالامامة وکان ذلک مرویاً عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم أو عن أحد الأئمة صلوات الله علیهم اجمعین ... فإذا أحالهم إلی کتاب معروف أو أصل مشهور وکان راویه ثقةً لا ینکر حدیثه سکتوا وسلموا الامر فی ذلک. اگر خبر در کنار قرینه ای باشد که دلالت بر صحت کند؛ مثل احاله بر اصل مشهور (از اصول چهارصدگانه) یا کتاب معروف و یا اینکه راوی روایت ثقه باشد، اصحاب آن روایت را می پذیرند. ثقه به معنای عادل نیست بعضی عدالت را به وثاقت و برعکس تعبیر می کنند. بله درست است که عدالت عند التعارض از شروط ترجیح یک روایت است، ولی پذیرش یک خبر منوط به عدالت راوی ،نیست، هرچند که در ارتقاء سند روایت مؤثر است.» *عدة الاصول، ج ۱، ص ۱۲۶ .*

وی همچنین می گوید «و أما العدالة مراعاة فی الترجیح احد الخبرین علی الآخر فهو أن یکون الراوی معتقداً للحق مســـتبصـــراً ثقةً فی دینه متحرزاً عن الکذب غیر متهم فی ما

یرویه. در این عبارت نیز شیخ طوسی له عدالت را شرط ترجیح یکی از دو خبر می داند نه شرط پذیرش آن.» *عدة الاصول، ج ۱، ص ۱۴۸.*

در جای دیگر می گوید «فأما من کان مخطئاً فی بعض الأفعال أو فاسقاً بأفعال الجوارح و کان ثقة فی روایته متحرزا فیها فإن ذلک لا یوجب ردّ خبره و یجوز العمل به لأن العدالة المطلوبة فی الروایة حاصلة فیه و إنما الفسق بأفعال الجوارح یمنع من قبول شهادته و لیس بمانع من قبول خبره، و لأجل ذلک قبلت الطائفة أخبار جماعة هذه صفتهم؛ شیخ راوی را اگرچه خطاکار در افعال و جوارح باشد به شرط ثقه بودن در نقل روایت می پذیرد و خطاکاری او را موجب عدم پذیرش خبروی نمی داند. بلکه فقط شهادت او را پذیرفتنی نمی داند. شیخ همچنین ادعا می کند که طایفه علما اخبار این جماعت را می پذیرند.» *عدة الاصول، ج ۱، ص ۱۵۲.*

اکنون با توجه به بحث تسامح در مرثیه و شهرت مرثیه حضرت رقیه و با اتکا به نقل موضوع شهادت وی در کتب بزرگان شیعه و قرائن مثبت دیگری که هست وجود آن حضرت ثابت می شود.

شیوه استدلال سندی در بین شیعه

در مورد اعتبار روایات, امروزه سـخنان زیادی می شـنویم. از جمله تعبیرات جدید در مورد طبقه بندی هایی که برخی علما در طی قرون قبلی ایجاد کرده اند, تا بتوانند نحوه حکم دادن و فتوی دادن خود را سامان بخشند ,تا واجب و مستحب و مکروه و حرام و مباح و احتیاط را در مورد روایات احکامی و مناسکی مشخص کنند. اما امروزه در قالبی نا بسامان و به عنوان روشی ضد دین, این گونه طبقه بندی ها به روایات اعتقادی راه یافته است.

جالب این جاست که در نهایت این طبقه بندی ها, نه می توان روایاتی را به خاطر ثقه بودن راویانش, مورد تایید قرار داد, چون اصـولیون تا عقل مجوز ندهد قبول نمی کنند. نه می توان روایتی, که سلسله راوی آن برای ما ناشناس است اما مثلا عالمی بزرگ در قرن هفتم, مثل سـید ابن طاووس, او و روایتش را تایید کرده, ملاک قرار داد چون شکاکین و وسواسین و حساسین نمی گذارند و می خواهند سیر ۱۴۰۰ ساله روایت را با سـند و مدرک ببینند , چیزی که حتی در مورد رابطه پدر و فرزندی خودشـان نمی توانند با این دقت تعیین کنند. که آیا پدر مورد اعتمادشان , پدرشان بوده یا عمویشان یا بقال سر کوچه.

و نه می توان روایتی را که عقل و نقل و دیگر جنبه های دین قبول می کند را, به خاطر محتوایش قبول کرد چون نو رجالیون نمی گذارند.

نه دیگر مشهور بودن بین جمهور شیعه و علمای ایشان در سلف, قبول است با اینکه از جمله قوی ترین ادله در حجیت خبر اسـت, چون عده ای نو رسـیده و نوپای تاریخ ملانصرالدین خوانده ای چون رسول جعفریان, آمده اند و تمامی قدما را زیر سوال برده

اند و متهم به نافهمی کرده اند. حال هنوز صـــحت فهم خودشـــان, در هاله ای از ابهام است.

خلاصـه در نهایت به زور, اگر قرآن برایمان بماند شـانس آورده ایم. بالاخره باید پرسـید راه انتقال دین به آیندگان چه بوده است؟؟ آیا جز نقل و کتابت بوده است؟؟

آیا ما روشـــی برای دریافت دین داریم, جز اینکه به قدمای خود, به پدران خود و علمای سلف خود اطمینان کنیم؟؟ شک در این مورد از جمله اصلی ترین موارد ایجاد بی دینی اسـت, چون دقیقا راه انتقال دین را هدف گرفته اسـت. باید پرسـید چه چیزی می تواند بیشـترین حمایت و حراسـت و حفاظت را از یک اعتقاد یا روایت بکند, به جز شـهرت در بین جمهور شیعه؟؟؟

آیا اگر باب شـک در قدمای شـیعه را باز کنیم, جایی برای امروزیان و اعتباری برای آن ها باقی می ماند؟؟ نه. آیا می تواننـد اینگونه رابطه پدری و فرزندی خود را نیز اثبـات کنند؟؟ نه. پس به خاطر آن پدر خود را رد می کنند؟....آری!!!

پس یقینا این روش دینداری نیست. این روش اتکا به خبر صحیح و یافتن اعتقاد صحیح نیســت. عده ای هم آمده اند و اعتقادات شــیعه و احادیث امامان را, پاره پاره کرده اند و امروز یک فرقه جدید غیر شیعه ساخته اند, به نام فرقه چهار کتابی.

فرقه چهار کتابی چه کسـانی هسـتند ؟؟ کسـانی هسـتند که می گویند فلان روایت, در چهار کتاب اصـلی شـیعه نیامده اسـت, پس ما قبول نداریم. ما هم می گوییم نه, شـما ها دین ندارید, قبول داشتن و نداشتنتان هم مهم نیست. گویی شیخ طوسی و شیخ کلینی و شیخ صدوق با فاصله های صد ساله با هم, وعده کرده بودند هر کدام یک چهارم دین را در یک کتاب کنند و دین ما شـیعیان, محدود به همین چهار کتاب باشـد!!!! یا گویی

هر کدام ادعا کرده اند که در هر مبحثی , هرچه روایت بوده آورده اند, یا گویی ادعا کرده اند, تمامی احادیث شیعه فقط در این کتاب هاست. یا اینکه بین این کتب تفاوت هایی هست و اشتراکات بسیار کمی دارند و روایتی که در یکی هست در دیگر کتب نیست. چگونه این هماهنگی بین این چهار کتاب رخ داده است و منابع معتبر شیعه, تماما در این چهار کتب با مرزبندی قرار گرفته اند؟؟؟ اگر اینگونه بود که تنها این چهار کتاب اصلی کتب شیعه باشد, چرا شیخ صدوق چندین کتاب دیگر نوشته است به غیر از آن یک کتاب اصلی اش؟؟ چرا ؟؟ پس تکلیف دیگر کتب شیخ صدوق برای این فرقه چهارکتابی چه می شود؟؟

این ها هیچ کدام نه روش رجالی است, نه روش علمی, نه روش دینی, بلکه این ها همه شکل های مختلف انکار است و بهانه جویی.

ما در کتاب فیروز پیروز به ذکر چندین دلیل, در جهت اثبات صحت روایت احمد ابن اسحاق و مسائل مربوطه به نهم ربیع کفایت کرده ایم و در این کتاب هم همین روش را در پی می گیریم ان شاء الله و در آخر می گوییم السلام علی من تبع الهدی.

اولا به قاعده شهرت در بین اصحاب شیعه که امام باقر فرمودند , مشهور بودن روایت احمد ابن اسحاق و فضیلت های نهم ربیع الاول, بین شیعه در قرون متمادی, حداقل از قرن چهارم به این سو و اذعان موافق و مخالف و شیعه و سنی, به شهرت این موضوع در بین شیعه خود به عنوان حجت کافی است.

ثانیا وثاقت مولف کتب شیعه و علمای شیعه, اصلی مورد قبول و غیر قابل انکار در قبول و تایید صحت روایات او, در کتابش می باشد. یعنی اگر عالمی را ثقه دانستیم کل کتاب

او و کل روایات او برای ما صحیح است. که در این مورد سید ابن طاووس و فرزندش و دیگر علمایی که حدیث احمد ابن اسحاق را ذکر کرده اند مثبت این قضیه است.

ثالثا حجیت, مخصوص برخی کتب معروف و مشهور شیعه نیست و شیعه بیش از هزار کتاب داشته است, که در قرن نهم و دهم نهایتا ۴۰۰ عنوان آن, بدست علمای صفوی رسید و نام اصول چهارصدتایی گرفتند.

رابعا ترجیح حجیت شهرت در بین شیعه, فقط مربوط به باب معارضات نیست و در هر حالتی حجیت آن, برتری دارد.

خامسا اثبات حجیت خبر و احکام در دین و اعتقادات فقط منوط و منحصر به روایات متواتر و قوی السند نیست. چون چنین حکمی در احکام شیعه, وجود نداشته است و مورد تایید امامان هم نبوده است, بلکه یک فتنه امروزی است.

سادسا عالم فقیه و معتبر , روایت را رد نمی کند و در نهایتی که نتواند جوابگو باشد , درایت خود را در درک حدیث, رد می کند. همچنین ما با تکیه به هیچ عالمی نمی توانیم روایتی را رد کنیم, بلکه می توانیم با تکیه به روایت, درایت او را در فهم حدیث رد کنیم. پس هر آنچه فتاوی از دفاتر مراجع چه عظام و چه صغار, بیاورند که روایت معتبری در این زمینه مورد تایید آن ها نیست, مورد اعتنا و اتکای شیعه نیست و نهایتا درایت آن مراجع محل بحث می شود, نه اعتبار روایات.

علم الرجال و ضعف سند

همه آنچه که شـــکاکان و وســـواســـان و معاندین و بی دینان, به آن تکیه می کنند این اسـت که علامه مجلسـی یا شـیخ طوسـی یا علمای متاخر گفته اند که فلان حدیث در زمینه فضایل حضرت علی, یا طعن دشمنان ایشان, ضعیف السند است. خوب سؤال ما این اسـت که چه کسـی از این علماء گفته اسـت که, وقتی حدیث ضـعیف السـند, اسـت یعنی رد حدیث؟ کجا گفته اند؟

پس چرا خود این علماء, همین احادیث را در کتاب هایشـــان آورده اند؟ چرا دوباره مکتوب کرده اند و نشـــر داده اند؟ اگر ضـــعیف الســـند به معنای جعلی بود که دیگر از ضعیف السـند بودن سـخن نمی گفتند. ضـعیف السـند, یعنی مثل روایات متواتر, بسـیار تکرار نشـده اسـت. نه به معنی رد کردن آن و اگر می خواسـتند و اعتقادشـان این بود که ضـعیف السـند, یعنی رد کردن یا جعلی بودن, حتما آن را به طور مشـخص می گفتند و دیگر نشر نمی دادند.

ضـعیف السـند بودن, حرف از سـیر تاریخی یک روایت می زند, نه رد و تایید آن. بالاخره این طبیعی اسـت, که برخی احادیث امامان, به تواتر به ما رسـیده اسـت و برخی تنها از یک مســـیر, و یا برخی بیشـــتر بوده اســـت در نقل و برخی کمتر. برخی را به همه اصـحابشـان می گفتند و برخی را فقط به بعضـی از اصـحاب خاص, به جهت تقیه و یا حفظ مراتب افراد در ایمان و توانایی فهم و درک آن ها. واقعا انتظار دارید حدیثی که به تنهایی به یک عده خاص گفته شـده اسـت, با حدیثی که به همه گفته شـده اسـت در ملاء عام به یک شکل به دست ما رسیده باشد؟

وقتی می گویند حدیثی را داریم, که فردی در سلسله راویان آن ناشناس است, این به معنی رد آن حدیث نیست. کما اینکه شناختن همه سلسله ی راویان, هم به معنی تایید آن حدیث نیست, مگر اینکه مسیر انتقال آن را نیز به صحت و سلم تایید شده باشد. چرا که اگر کسی بخواهد حدیثی را جعل کند, همه ی راویان آن را به درستی و از افراد معروف و شناس می گوید و جعل می کند. نه اینکه یکی را ناشناس بگذارد, چون این کار, دیگر نقض غرض جاعل, از جعل می شود.

مثلا کعب الاجبار می گفت روایاتش, از خود پیامبر است, جالب است که شناس ترین فرد در اسلام هم, پیامبر است. یعنی جاعل ترین از شناس ترین, روایت جعلی می ساخته است. پس شما یا احمقید, یا عناد دارید, که با چنین ادله ای, ضعیف السند را به معنای رد آن می گیرید.

ثانیا علم رجال, توسط کشی در قرن هفتم بنا نهاده شد و در این هفت قرن, به راحتی می توان گفت, که بسیاری از افراد برای عالمان قرن هفتم, ناشناس باشند. هدف کشی, حذف افراد ناشناس نبوده است و سیره علمای بعد از او, تاکنون هم, اینگونه نبوده است. بلکه هدف آن ها حذف روایاتی است, که از معاندین شناخته شده اهل بیت نقل شده است و به شیعه وارد شده است. مثل روایاتی دروغین در مورد حضرت عقیل علیه السلام و دوستی او با معاویه لعنت الله علیه, روایاتی در مورد حضرت مختار و روایاتی در مورد ازدواج عمر لعنت الله علیه با حضرت ام کلثوم سلام الله علیها و ...

آیا شما می گویید کشی, همه افراد شیعه و محب و سنی و .... را, در طول هفت قرن قبل از خودش می شناخته است؟ یقینا در این مورد, اگر بگوید آری, یقینا یا حماقت می کنید یا عناد دارید.

شـــما علم رجال را تحریف کرده اید. علمی که قرار بود روایات را از نقل های معلند و سنی پاکسازی کند را, به عنوان علمی معرفی می کنید که باب شک و تردید و ریب در روایات ما را باز کرده اســت. به قطع یقین, علم و عمل و تلاش افرادی مانند کشـــی به منظور ایجاد شک و تردید نبوده است. بلکه برعکس تلاش کرده است مشکوکاتی که به افراد دینی و منسوب به اهل بیت ایجاد کرده اند را, مانند آنچه در مورد حضرت عقیل و مختار و حر و... گفته اند را حذف کنند.

اینکه شــما همه مردم, از مؤمن صــالح تا فاجر طالح را در مورد روایات شــیعه به شــک انداخته اید و شک را که, از ارکان کفر و شرک است روش خود کرده اید, ولی با تعجب دم از توحید و وحدانیت می زنید مورد اصـلی بحث ما هسـت. به نقل صـحیح السـند, از امام صادق شک و ریب و تردید, از ارکان کفر و شرک است.

شــما همنوای همان داســتان ســرایی های انگلیســی هســتید, که مدام تلاش می کنند بگویند دین ما را انگلیسـی ها و جاسـوسانشـان تغییر داده اند. بله انگلیس, چنین تلاشـی کرده است, ولی تلاش او ایجاد افرادی مثل شماست, که ایجاد شک و تردید می کنید. وگرنه احادیث بحارالانوار در زمانی نوشته شده که انگلیسی در ایران نبوده است. سازمان جاسـوسـی و شـرق شـناسـی و تبشـیری و دانشـگاه های آن ها نبود. از زمانی که آن ها آمدند از ۱۷۰ ســال پیش, امثال شــما ها و این حرف ها به بازار آمد. اصــلا انگلیس آن موقع تنبان خود را نمی توانســت بالا بکشــد چه این که بخواهد در ســرزمین دیگری چنین اعمالی را انجام دهد.

در زمان ورود انگلیسی ها, روشن فکری دینی که ترجمه کلمه ایلومیناتی از لاتین است و نام فرقه ای ضــاله از فراماســون هاســت, وارد کارزار دینی شــد. از زمان ورود آن ها,

ناگهان هرکسی در هر سطحی, همه فهم و همه چیز دان شد و شروع کردند که بگویند, روایات دین جعلی است و فهم ما خود تفسیر دین است. از زمان آن ها هر کسی که حتی یک کلمه از دین نخوانده بود, در مورد دین اظهار نظر می کرد و می گفت سخنان من عقلی است و دین عقلی و منطقی نیست.

جالب این است که این ها حتی نمی دانند, دین چه چیزی را گفته است و چه چیزی را نگفته است. دین به تو نگفته بود بنشین و همه چیز را به گردن دیگران بینداز و تنبلی کن, تا بعد که همه دنیا از تو جلو زدند, بخواهی تقصیر را گردن دین بیندازی. آن زمانی که انگلیسی در کار نبود, که حتی به بیشتر از این مرحله فکری برسند که بگویند زمین یک بشقاب گرد است و خورشید دور آن می تابد, مسلمانان شعاع کره زمین را اندازه گیری می کردند. (زمان مأمون ملعون در دارالحکمه بغداد).

بربرترین و وحشی ترین طایفه تاریخ بشر, که ادعای تمدن کرده است, همین اروپایی ها و غربی ها هستند. همه دنیا را با وحشی گری درو کردند و دو بار ربع مسکون زمین را به آتش جنگ همه گیر, کشاندند و آخرین مردمی بودند که برده داری را کنار گذاشتند. ولی همه این جرم های خود را به گردن دین ها انداختند و می گویند علت همه این ها دین است. و تازه وقتی فهمیدند, که انگار بقیه انواع بشر, در گذر زمان پیشرفت های بیشتری از آن ها داشته اند, مثل آنچه که در بقایای تاریخی مصر و هند و چین و ایران و ... وجود دارد, شروع کردند مستند و کتاب و داستان ساختند و گفتند, که این ها کار فضایی هاست!!!!

داستان فضایی های دروغین غربی ها, از همان داستان های دروغین وجود سید های جاسوس انگلیسی است, که آهنربا در کفش گذاشته بوده تا کفش جفت شود و

شوکر الکتریکی در عصای خود گذاشته بود, تا گناهکاران را عذاب کند و تشخیص دهد. واضـح تر از این دروغ جایی نیسـت!!! زمانی وقوعی که آنها برای این داسـتان نقل می کنند, زمان قاجار است. جالب این است که در آن زمان هنوز فارادی, الکتروشیمی را در انگلسـتان بنا ننهاده بود و اصـلا الکتریسـیته و الکترونیکی در کار نبود که بخواهند یا بتوانند عصـای معجزه گر بسـازند. بعد عده ای احمق می گویند بله و به به!!! همه دین, کار همین جاسـوسـان انگلیسـی اسـت. نه عزیز احمقم, کار انگلیس این اسـت که به یک احمق مثل تو بگوید تو عاقل هسـتی, و می فهمی و آن وقت, تو دیگر نمی توانی بفهمی که نمی فهمی.

خوب باید گفت, حماقت دردی اسـت که صـاحبش را به درد نمی آورد. از زمان ورود انگلیسـی ها و انگلیس پرسـتانی, چون جمال الدین اسـد آبادی فراماسـونری, که اسـمش در لژ بیروت وجود دارد و یا امثال اقبال لاهوری که گفتند, مسـلمان در ایران اسـت ولی مسـلمانانی در غرب اسـت!!! گروه های روشـن فکری ایلومیناتی و گروه های افراطی و ترور ایجاد شـدند, رضـا کرمانی, به تحریک جمال الدین, وقیحانه اقدام به ترور شـاه شهید, ناصرالدین شاه کرد و بعد از آن نیز گروه های دیگری نیز ساخته شدند.

وقتی افراطی گری, در دین های جعلی و ساخته دست این ها, به بن بست خورد, گفتند تقصیر از دین سنتی است. سوال اینجاست , که کجای دین سنتی, افراطی گری و ترور بود؟؟؟ در طول این ۱۲۰۰ سال, شیعه بودن ایران یا ۱۴۰۰ سال مسلمانی ایرانیان؟ یا دیگر فرقه های اسلام, چه زمانی اینگونه بود؟

خوب اگر دین و روایات آن دروغین و جعلی اسـت, رها کنید آن را و بروید. چرا حرف های شـما با BBC یکی اسـت. هر دو می گویید روایات جعلی اسـت. خوب بهتر به نظر

می رسدکه بگوییم, شماها جاسوس انگلیس هستید, تا اینکه نویسنده کتاب های روایی ما شیعیان, جاسوس انگلیسی بوده باشند.

داستان های واقعی از خیانت انگلیس و دسیسه چینی هاش برای شیعه را رها کرده اید و دم از شیعه انگلیسی می زنید. می گویید روایات از جاسوسان انگلیسی است, می گویید در عزاداری ها اولین قمه را جاسوس یا سفیر انگلیس در عراق زده است و ... نه این ها کار انگلیس نبوده است. این سخنان, دروغ های خود انگلیس است و عمال انگلیسی, برای گمراه کردن شیعه از دسیسه های اصلی است.

وقتی وزیر کشور می گوید روضه باعث افسردگی مردم است, BBC برای گفته او برنامه و جلسه گفتگوی علمی با همین مضمون برگزار می کند. متولیان حرم ها, حرم های ایران را می بندند, آنگاه انگلیس و BBC تایید می کنند. نخیر آقایان, انگلیس به دنبال پاکسازی دینی است, شما هم به دنبال تعطیل و کم کردن از شعایر دینی و حسینی هستید. یک روز با قمه زنی در می افتید, یک روز با زیارت در می افتید, یک روز دسته ها را ممنوع می کنید, اما هر اتفاقی بیافتد و هر توهین و جسارت و ضرری به حجاج برسد, باز مراوده تجاری با عربستان را ادامه می دهید و هزینه هنگفت و نابجای سفر حج را از مردم می گیرید و به کار پرسودتان ادامه می دهید. درحالیکه سفر به اقصا نقاط دنیا به راحتی رخ می دهد ولی با هزینه یک دهم سفر حج.

نخیر آقایان, شیعه انگلیسی و سنی آمریکایی, معنی دیگری دارد. وقتی آن ها دنیا را تقسیم می کردند, برای استعمار و چپاول و حکمرانی, انگلیس ممالک شیعه را انتخاب کرد و آمریکایی ها, ممالک سنی ها را انتخاب کردند. این یعنی عمال انگلیس در ایران و عراق و لبنان, همه کاری می کنند و در واقع همه کارها را می کنند.

۱۵۰ سال است خاندان استوارت, شیعه را تضعیف و تحلیل کرده اند. ۱۵۰ سال است خاندان تالبوت, بر اقتصاد وشرایط و رگ حیات ایران, سایه افکنده است. این ها از هر کسی که ضد شیعه سخن بگویند حمایت می کنند, از هر بدعت گذاری, طرفداری می کنند. منبع تمام شک و تردیدهای دینی شیعه, BBC است. از سابقه بد خود هم استفاده بهینه می کند و می گوید و پخش می کند, که دین را انگلیسی ها ساخته و پرداخته اند. نخیر آقایان, نمی شود روایات دین ما را, انگلیس ساخته و پرداخته باشد, ولی هر کس ضد آن ها سخن بگوید, جایش در قلب لندن باشد, مانند عبدالکریم سروش.

از ۴۰۰۰ کتاب شیعه (اصول), حدود ۴۰۰ عدد کتاب, در زمان حکومت صفویه جمع آوری شد و بقیه از دست رفته بود و توسط علامه مجلسی به نام بحارالانوار در دسترس شیعه قرار داده شد. علامه مجلسی هم از علم رجال خبر داشت و هم قبل از او تلاش های علمای دیگر, در صدد پاکسازی متون شیعه از جعلیات معاندان, صورت گرفته بود. ما اگر در متون علامه مجلسی بخواهیم شک و تردید راه بدهیم, به قطع یقین برای هیچ عالم و فقیهی بعد از او, وزنی نمی توان قائل شد.

این چه وضعی است که اگر, سخن از احکام سختگیرانه و میلی متری, نماز و روزه و خمس و زکات بگویید طوری نیست. اگر هزار رساله متفاوت و متناقض بنویسد می شود, اجتهاد علمی. اما اگر از اعتقادات به امام و بغض دشمنانشان, سخن بگویی می شود غلو و شرک و کفر و نفاق و عدم اتحاد. نمی شود بگویی من عالم شیعه هستم, ولی علمای قبلی اشتباه کردند و غلو کردند و روایات جعلی وارد کردند. شاخه نمی تواند

بدون تنه باقی بماند, برای تنه اتفاقی نمی افتد, اما شـاخه ای که منکر تنه شـود را باید برید.

می گویند کعب الاحبار و ابوهریره هزاران روایت جعلی, از پیامبر را وارد دین کرده لند, خوب این حرف چه ربطی به شیعه و اعتقادات آن ها دارد؟؟ این ها ایرادات سنی هاست و ایراد کتاب های روایتی آن هاسـت. راسـتی مگر عمر ملعون به این ها نگفته اسـت که حسبنا کتاب الله (کتاب خدا برای ما کافی است) پس چرا رفتند و کتب روایتی ساختند. چرا خود عمر به احادیث کعب الاحبار از پیامبری که ندیده بود و نقل های او از تورات وزن می داد؟؟

کدام یک از روایات بحار الانوار و کتب شیعه به کعب الاحبار و ابوهریره می رسـد؟ کدام روایت در کتب شـیعه از امثال این هاسـت؟؟ گیرم که از آن ها نیز حدیثی وارد شـده باشـد آن وقت کعب الاحبار و یا جاسـوسـان انگلیس می آیند, به قصـد ضـرر به شـیعه, روایت فضایل امیرالمومنین و برتری بی حد و حصر او را, تا نزدیک حد خدایی بیاورند؟؟ یا می آیند از بدی و نکبت عمر ابن خطاب سـخن بگویند و یا از فضـیلت و برتری روز قتل او؟؟ والله که شما احمقید.... نه, شما معاندین احمقید ....

برای کدام معاند, توجیه عقلی دارد که از فضایل امیرالمومنین و مطاعن عمر ابن خطاب لعنت الله علیه, روایت جعلی بسـازد ؟؟ ای عقلا؟؟ ای مدعیان عقل؟؟؟ در صـورتیکه تمامی معاندین شـیعه, سـعی در انکار فضـایل امیر المومنین و مطاعن عمر ابن خطاب دارند. آن ها می گویند امامان شـما نیز افرادی عادی بودند و بهترین و بالاترین منکران فضـایل او, در نهایت می گویند طبق فرضـیه انسـان کامل, ما هم می توانیم به مقام امامان برسیم.

چگونه می توان گفت, بیان فضایل حضرت امیر, که در خطبه البیان و حدیث نورانیت و طارق و تطنجیه و .... آمده اســـت, می تولند به دین ضـــرر برســـلند؟؟ چه نفعی برای معاندین شـــیعه دارد نقل و بیان آن ها ؟؟؟ جواب این را بدهید که نفع آن معاندین, از این کار در چیســـت و ضـــرر آن به دین ما در چیســـت؟؟؟ که بگوییم جعل آن ها بوده است.

اما یقینا و به طور قطع, انکار روایات یا ایجاد شـــک و تردید در آن ها, به نفع معاندین است و این سخن ها از چاله معاندین سر برآورده است و به ضرر دین است. چرا که اگر امام علی, فردی معمولی باشد چه چیزی از دین می خواهد باقی بماند؟؟؟ اگر دشمن او در اســـفل درک جحیم نباشـــد, چه چیزی دیگر در دین و تبعیت از دین معنی دارد؟؟؟ فرزندان امام هم انســـان های معمولی می شـــوند و دیگر کرامت و معجزه معنی ندارد, دیگر شفاعت و حاجت روائی معنی ندارد, دیگر زیارت معنی ندارد, عزاداری معنی ندارد و چه فرقی دارد که نعوذ بالله امام حســـین را کشـــتند و یا فرد دیگری را؟؟ آن وقت چه فرقی بین شـیعه و سـنی خواهد بود که یکی اطاعت از امام کرده اسـت و دیگری در هر امری او را عصیان نموده است؟؟ چه فرقی دارد ابوبکر و عمر لعنت الله علیهما, به خلافت برسند یا علی ابن ابیطالب علیه السلام ؟؟

ابو حنیفه گفت من در هر امری با جعفر ابن محمد صـــلی الله علیه و آله, مخالفت کردم جز اینکه نمی دانم, در سـجده نماز, چشـمانش باز اسـت یا بسـته, تا در این امر هم با او مخالفت کنم. و این الدنگ احمق, در ســـجده اش به شـــیطان, یک چشـــمش را باز می گذاشـت و یک چشـمش را می بسـت تا در نهایت در هر صـورتی با امام صـادق مخالفت کرده باشد.

اما اگر اینطور شد, چه می شود؟؟ آنگاه برادری ممکن می شود, سفر حج با هزینه های گزاف و سود کلان برای دولت ممکن می شود, علمای درباری, از جواب دادن و پاسخگویی راحت می شوند و هدف آمریکا و انگلیس از یکسان سازی دینی که در حمله به عراق و افغانستان به دنبال آن بودند و در روزنامه ایندیپندنت به تایخ ماه می سال ۲۰۰۵ اعلام کردند , ممکن خواهد شد. آن ها گفتند پاکسازی دینی از طریق یکسان سازی دینی رخ می دهد و اسمش در کشورهای ما شد, **تقریب مذاهب**....

شما احادیث فضایل علی و مطاعن عمر را منکر بشوید و بعد دیگر لازم نیست برای بقیه احادیث کاری کنید , صحیح السند و قوی السند و ضعیف السند و متواتر و مفرد و خبر واحد و همه و همه, کنار زده می شود. چرا که همه این ها, در نهایت صحت, سخنان یک انسان معمولی هستند.

انکار فضایل امیر المومنین و شر وجودی عمر ابن خطاب لعنت الله علیه به معنای حذف کل ظواهر و بواطن دین است و نتیجه آن جز این نخواهد بود. انکار فضایل , تعطیلی زیارت و دعا و توسل و شفاعت و طلب حاجت از امام و عزاداری و تبری و انتظار فرج و غیبت و ظهور امام زمان و ..... همه و همه از بین می رود. چرا که برای انسان معمولی چنین مقامی و چنین توانایی هایی ممکن نیست.

از یک طرف با تکیه بر علم رجال ساختگی شان و عقل فلج فلسفی شان, انکار فضایل حضرت امیر را می کنند و از طرف دیگر برای مصائب امام حسین یا تشکیک می کنند و یا تشریک می کنند. عده ای از آن ها مانند سید محسن امین و مرتضی مطهری به کتب مقاتل, حمله بردند و سعی در رد و انکار وقایع ذکر شده, در مقاتل و احادیث مربوط به آن ها می کنند و منکر وجود حضرت رقیه می شوند. بعد از آن وقتی که

خوب ضد این کتب و روش های عزاداری سخن گفتند و به دسته عزاداران و دسته قمه زنان حمله کردند و جوانان را در دسته های عزاداری کشتند, می روند سراغ تشریک. شروع می کنند هر مصیبتی که به هرکسی از خودشان رسید, از جنگ و غیره را شباهت می دهند به مصائب امام حسین. به همین هم راضی نشدند شروع کردند بگویند, مصائبی که بر ما وارد شده از مصائب امام حسین بزرگ تر است, از بزرگانشان تا فاحشه هاشمی از این اراجیف گفتند.

این همه دشمنی با امامان برای چیست؟؟ چرا؟؟ به اسم شیعه بودن و دفاع از حرم امامان, شیعیان را به جنگ و میادینی می برید که ربطی به آن ها ندارد , از این طرف حرم های داخل ایران را می بندید و تعطیل می کنید و منکر کرامت امام می شوید که مبادا کسی کشته نشود. از یک طرف مدعی هستید, برای حرم امام کشته می دهید و مدعی هستید, شما هستید که حرم ها را حفظ کرده اید و از طرف دیگر هرگونه حرمت شکنی, در مورد حرم ها را مجاز و عقلی می دانید و می گویید که حرم, منبع شیوع کروناست و باعث مرگ مردم می شود.

این تناقض گویی که حرم ها را می بندید تا کسی نمیرد, ولی برای بقیه حرم ها کشته می دهید, کجای عقل است؟؟ کجای دین است؟؟؟

این ها همه پروژه پاکسازی دینی, از طرف غرب است, آن هم از طریق یکسان سازی. البته پاکسازی کلمه مورد ادعای غربی هاست. آن ها قبلا, به اسم روشن فکری دینی به همه اضلاع دین حمله کرده اند. و دینی من درآوردی ساخته اند که همه جا, پایش شکسته و علیل بوده , یا بدعت داشت و به مردم زورگویی می کرد, یا دچار تعطیل شده بود و خدا را به خشم آورده بود.

این بود انتهای عقل و درایت و روشـــن فکری و ســـندیت و ســـنددار بودن و حرف های درست منطقی, غیر جعلی, ولی دروغ از طرف شما.

نام حضرت رقیه

رقیه از «رقی» به معنای بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. این اسم لقب حضرت بوده و نام اصـــلی اش فاطمه بوده اســـت؛ زیرا به اذعان برخی منابع ایشـــان نیز فاطمه بنت الحسین است. در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین دو اسم داشته اند و تشابه اسمی نیز در میان ایشان وجود داشته است. گذشته از این, در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانکه در کتب تاریخی آمده اســـت, «در میان کودکان امام حســـین دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسـین مادر بزرگوارشـان را بسـیار دوسـت می داشـتند هر فرزند دختری که خدا به ایشـان می داد، نامش را فاطمه می گذاشـت. همان گونه که هرچه پسر داشتند به احترام پدرشان امام علی, وی را علی می نامیدند.» گفتنی است که سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

البته این نام ویژه تاریخ اسـلام نیسـت, بلکه پیش از آن نیز در جزیرۀ العرب رواج داشـته است. مثلاً یکی از دختران حضرت هاشم صلی الله علیه، نیای دوم پیامبر و عمه حضرت عبدالله، پدر پیامبر اکرم نیز, رقیه نام داشت.

نخسـتین فردی که پس از اسـلام رقیه نامیده شـد، دختر پیامبراکرم و حضـرت خدیجه بود. امیرالمؤمنین نیز یکی از دخترانش را به همین اســـم نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضـــرت مســـلم بن عقیل درآمد. برخی دختران امامان دیگر مانند امام حســـن مجتبی و امام حسـین و دو تن از دختران امام کاظم نیز رقیه نامیده شـدند. *الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۲.*

اما در مورد حضور حضرت رقیه در واقعه کربلا در طی تاریخ ۱۴۰۰ ساله پس از آن روز , سخنان مختلفی در برخی منابع آورده شده است که این نام رقیه را به افراد دیگری در خاندان اهل بیت منسوب می کنند که در اینجا آن ها را بررسی می کنیم.

سابقه تاریخی نام رقیه در میان عرب

رقیه بروزن سمیه از رقی, یرقی به معنای ارتقا و صعود است. جمع آن رقیات است که بر چند رقیه دلالت دارد و شاعر مشهور عرب به خاطر آنکه سه همسرش یا جده هایش رقیه نام داشته اند، به نام عبدالله بن قیس الرقیات مشهور شده است. همچنین همین واژه به ضم راء و کسر قاف و تشدید یا همان عوذه (تعویذ) بوده است که عرب افراد مریض و مجنون خویش را با آن درمان می کرده است. از این رو در برخی از روایات سوره فاتحۀ الکتاب را رقیه ای در درمان بیماران ذکر کرده اند.

رسم عرب در نام گذاری بر سه عنوان اسم, لقب و کنیه بوده است. اسم عنوانی بود که در آن قصد مدح و ذم نمی شد. کنیه نیز عنوانی بود که با کلماتی همچون ام, اب, بنت و ابن آغاز می شد و هدف از آن در تعریض و کنایه آوردن اسامی افراد و بزرگداشت و تعظیم آن ها بود. فرق بین لقب و کنیه این است که در لقب مدح و ذم از ظاهر لفظ برداشت می شود بر خلاف کنیه که تعظیم برآمده از آن نه به خاطر معنای لفظی، بلکه تنها به لحاظ معنای کنایه ای و مخفی کردن نام و اسم واقعی فرد مورد نظر بوده است. *فیروزآبادی، القاموس المحیط، ۳۳۶/۴. فراهیدی، کتاب العین، ۲۱۱/۵؛ الجوهری ،الصحاح، ۲۳۶۱/۶ . لسان العرب، ۳۳۳/۱۴. زبیدی، تاج العروس، ۴۷۱/۱۹، القاموس المحیط، ۳۳۶/۴. تاج العروس ۷، ۵۲۵. ابن حجر، رسالۀ تذکر الآثار ۳ . استرآبادی، رضی الدین شرح الرضی علی الکافیه، ۲۶۴/۳.*

شیوه بر این قاعده استوار بوده است که در سه رکن اسم، لقب و کنیه، در انساب و تاریخ تحقیق شـود. در بسـتر تحقیق معلوم شـد که بر اسـاس نقل لباب الالباب, نوشـته ابن فندق, اسم این کودک حضرت رقیه است. در استنباط علمی از کلام ابن فندق به کلام وی اعتماد کردیم و از گرفتار شدن در مجازگویی های بی دلیل وبی سند پرهیز کردیم. همچنین از ابتدای این پژوهش در بازسازی شخصیت حضرت رقیه از سرفصلها و گزاره های گوناگون بهره بردیم و نام رقیه را در کنار شـهرت شـفاهی برآمده از متن برخی از گزاره ها و منقولات شـفاهی و میراث نسـل به نسـل شـیعیان و متشـرعان قرار دادیم. از سـویی در خطابات امام حسـین و اهل بیت, ظن معتبر حاصـل شـد که رقیه با عناوینی دیگر خطاب شده باشد؛ بلکه به قراینی دست یافتیم که نام رقیه برای وی کاربرد داشته اسـت. در ادامه ابتدا دیگر رقیه نام ها از اهل بیت و قبل از ایشـان را بررسـی می کنیم و سپس به بررسی اسناد مربوط به ایشان می پردازیم.

رقیه بنت علی بن ابی طالب

اولین آنها حضرترقیه بنت علی بن ابی طالب است که درباره اش سه دیدگاه وجود دارد و به نظر می رسد دیدگاه سوم درست باشد. دیدگاه اول این است که ایشان در کودکی از دنیا رفته اسـت. سـبط ابن جوزی و غیاث الدین خواندمیر از ابن اسـحاق نقل می کنند که آن حضرت, از حضرت فاطمه پسری به نام حضرت محسن سر الله اکبر داشت که در خردسالی از دنیا رفت و نیز آن حضرت دختری به نام رقیه داشت که او هم در خردسالی از دنیا رفت. اما طبق نقل اکثر مورخان و محدثان و اهل انسـاب, حضـرت فرزندی به نام رقیه نداشته مگر آنکه از مادری دیگر باشد. *بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۹ . تذکرة الخواص، ص ۳۲۲؛ حبیب السـیر، ص۴۳۶ . نظری منفرد قصه کربلا، ص ۴۰۶. سـیرة الحسـین فی*

الحدیث و التاریخ، ج ۴، ص ۸۳؛ نور الابصـار، ص ۱۱۷؛ مجمل التواریخ و القصـص، ص ۴۵۵؛ تثقیف الامهٔ، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

دیدگاه دوم این اسـت که همسـر حضـرت مسـلم بن عقیل اسـت, بنا بر این نقل ها, در کربلا حضور داشته و به قول برخی جزء اسرا هم بوده است و طبق نقل شبلنجی در شام مدفون اسـت. اما این دیدگاه نیز به تنهایی ناتمام اسـت؛ ایشـان همراه اسـرا بوده اسـت, نمی توان گفت رقیه ای که در شام مدفون است همسر حضرت مسلم است. چون طبق نقل یاقوت حموی و الشبراوی و دیگران, رقیه بنت علی همسـر حضرت مسلم در مصر به خاک سـپرده شـده اسـت و طبق قرائنی که ذکر خواهیم کرد حضـرت رقیه ای که در شام مدفون است, بزرگ سال نبوده است. اما حضرت رقیه بنت علی حتما بزرگسال بوده و صاحب فرزند نیز بوده است.

اما دیدگاه سـوم این اسـت که حضـرت رقیه همسـر حضـرت مسـلم بن عقیل, بنا به نقل مسـعودی خواهر عمر الاطرف, فرزند امیرالمؤمنین علی بود و مادرش صـهبا تغلبیه بود. شیخ مفید مادرشان را ام حبیب بنت ربیعه معرفی کرده است. حضرت رقیه به همسری مسـلم بن عقیل در می آید و فرزند او عبد الله بن مسـلم, در کربلا به فیض شـهادت می رسد. تاریخ نگاران و محدثانی چون ابن قتیبه ابن حبان، قاضی نعمان ابوالفرج اصفهانی, خلیفه بن خیاط و ابن اثیر تصـریح می کنند که مادر عبدالله بن مسـلم بن عقیل دختر علی بن ابی طالب بوده است. *معجم البلدان، ج ۸، ص ۷۷. الاتحاف بحب الاشراف، ،، ص ۹۵. عبدالرحمن بن حسن جبر، عجائب الآثار، ج ۱، ص ۴۹۲ و ۱۰۹؛ جمال الدین تعزی النجوم الزاهرهٔ، ج ۱۵، ص ۳۴۸؛ شـیخ مهدی تاج الدین المجالس، ج ۱۵، ص ۳۴۸؛ الفقیه عن حیات سیدنا رقیه ص ۴۳؛ سید جعفر عامر الحلو السیدهٔ رقیه قصتها و مقامها ۲۶، منشـورات مرکز آل البیت، ۱۴۱۴ق؛ اعیان الشـیعه، ج ۷، ص ۳۴. تذکرهٔ الخواص،*

ص ۳۲۲. الارشـــاد، ج ۱، ص ۳۵۴؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹ .مروج للذهب، ج ۲، ص ۹۲؛ المعارف، ص ۲۱۰. کتاب الثقاة، ج ۲، ص ۳۱۱، بیروت، دار الفکر . شـرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۹۵. مقاتل الطالبین، ص ۹۸. تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۴۵. الکامل فی التاریخ، ص ۹۳۴ .

رقیه الصغری بنت علی بن ابی طالب

حضرت رقیه الصغری, دومین نام رقیه است که در تاریخ منسوب به حضرت علی شده است. شیخ مفید و طبرسی و ابن بطریق و اربلی وی را فرزند آن حضرت دانسته اند ولی نام مادرشـان را ذکر نکرده اند. ابن شـهر آشوب نام مادرشـان را ام سـعیده بنت عروۀ بن مسـعود ثقفی, ذکر کرده و برخی ایشـان را همان همسـر مسـلم بن عقیل معرفی کرده اند. با توجه به قرائنی که در صفحات آتی به آن اشـاره می شـود و همچنین کلام مقاتل نمی توان حضـرت رقیه مدفون شـام را بر ایشـان تطبیق داد. *الارشـاد، ج ۱، ص ۳۵۵؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۷؛ العمدۀ، ص ۳۰ ؛ کشـــف الغمۀ ، ج ۱، ص ۴۴. المناقب، ج ۳، ص ۳۰۴؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۱. الارشـــاد، ج ۲، ص ۲۰؛ ابونصـــر بخاری ســـر السلسلۀ العلویه، ص۹۰؛ عامر الحلو السیرۀ رقیه قصـها منام ها، ص ۲۶؛ روسۀ الدارین، ص ۴۲۳.*

رقیه بنت الحسن بن علی بن ابی طالب

نام سوم مربوط به دختر امام حسـن علیه السلام است که شـیخ مفید ایشـان را در شـمار فرزندان حضـرت امام حسـن مجتبی ذکر کرده. گفته شـده که ایشـان به ازدواج پسـر عموی خود, عبدالله بن العباس بن علی بن ابی طالب درآمده اسـت. ایشـان جزو اسـرای شام نبوده و به همین روی, دلیل خاصی هم بردفن ایشان در شام وجود ندارد. . *الارشاد،*

ج ۲، ص ۲۰؛ ابونصر بخاری سر السلسلة العلویه، ص۹۰؛ عامر الحلو السیرۀ رقیه قصها منام ها، ص ۲۶؛ روسۀ الدارین، ص ۴۲۳. المجدی فی الانساب، ص۲۰.

رقیه بنت الحسین بن علی بن ابیطالب

با رد احتمالات پیشین و با وجود ادله متعدد در خصوص دفن حضرت رقیه بنت الحسین در شام, این مشخص می شود که مقصود از رقیه مدفون در شام, همان چهارمین دختر حضرت سید الشهدا است. که برای اثبات این مدعا به دلایل مفصلی اشاره خواهیم کرد.

مادر حضرت رقیه السلام

برخی کتاب های تاریخی نام مادر حضرت رقیه را ام اسحاق ذکر کرده اند, که پیشتر همسر امام حسن مجتبی بوده و پس از شهادت ایشان به وصیت امام حسن به عقد امام حسین درآمده است. وی از بانوان بزرگ و با فضیلت بود و بنا به گفته شیخ مفید کنیه ایشان بنت طلحه است.

نام مادر حضرت رقیه در بعضی کتاب ها، ام جعفر قضاعیه, ذکر شده است ولی سند محکمی در این باره در دست نیست. همچنین نویسنده معالی السبطین ایشان را شاه زنان دختر یزدگرد سوم, پادشاه ایرانی بانو شهربانو معرفی می کند. که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده و به ازدواج امام حسین درآمده است و مادر گرامی امام سجاد نیز هست. البته تاریخ نویسان معاصر این مطلب را نپذیرفته اند؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او ۲۳ سال پیش از واقعه کربلا یعنی در

سال ۳۷ق بوده است. *کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ عوالم، ج ۱۷، ص ۳۳۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۲.*

اما قبل از پرداختن به اسناد مربوط به حضرت رقیه ابتدا می باید سیر تاریخی و نحوه استدلال در تاریخ و اسناد و علم رجال را که مربوط به این نوع موضوعات است بیان کنیم تا شبهاتی که این گروه معاند می سازند را برطرف نماییم.

رقیه کنیه فاطمه صغیره

یکی از دلایل اثبات کنندگان شخصیت رقیه بنت الحسین این است که نام هایی نظیر فاطمه صغیره و فاطمه صغری به فراوانی در منابع تاریخی و روایی و ادبی آمده است. ما نیز برآنیم که شخصیت رقیه بنت الحسین اثبات پذیر است. با مراجعه به اشعار به جا مانده از قرون متعدد درمی یابیم که به دو نام فاطمه صغری و فاطمه صغیره بیش از سایر اسامی اهل بیت امام حسین تصریح شده است. از این میان می توان به اشعار شاعرانی همچون ابن حماد الناشی، مغامس، الدرمکی، ابن سمین، صالح بن عبد الوهاب، الخلیعی، البلادی، عبد الوهاب طریحی، محمود طریحی نجفی و ناصر بن مسلم اشاره کرد. *،طریحی، المنتخب، ۲۴۹ . تضم علیّاً تارۀ نحو صدرها / وفاطمۀ الصغری مدامعها تجر»؛ ۱۶۷: «و فاطمۀ الصغری تقول لأختها /وقد کضها جه هناک جهید» و نیز اشعار منسوب به حضرت زینب در شعر وی آمده ،است ر.ک: المنخب، ۴۰۰ : «یا اخی فطم الصغیرۀ کلمها / فقد کاد قلبها أن یذوبا»؛ الکرباسی محمد صادق دائرۀ المعارف الحسینیۀ، دیوان القرن الرابع، ۲۰۴/۲: «انظرا الی فاطم الصغری أخی». مازندرانی ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طلب، ۲۶۷/۳. طریحی، المنتخب، ۳۲۶: «و فاطمۀ الصغیر تنادی بزینب وتشکو فواداً دائم الخفقان»؛ ۲۹۵: ودعت سکینۀ بالصغیرۀ فاطم؟ قومی*

اخیهٔ فالمصاب یصوب»؛ محمد صادق الکرباسی، دائرة المعارف الحسینیهٔ، دیوان القرن العاشر : «ألا فاستمع قول الصغیرهٔ فاطم/ وقد سلبوها برقها ونقابا». طریحی، المنتخب، ۴۳۱ : «وبینهم فاطمهٔ الصغری صارخهٔ و شهرها من وراء الکتف منشور؛ ۱۷۴: «وفاطمهٔ الصغیرهٔ فی بکاها تقول الیک یا ابتاه خذنی. همان، ۳۴۵: «و فاطمهٔ الصغری تعانق أختها سکینهٔ خوف السبی وهو مکید». همان، ۲۵۵: «و الطهر فاطمهٔ الصغری تنوح علی / الحسین نوح کئیب القلب ذی شجن . همان، ۸۲: و فاطمهٔ الصغری تقول لأختها هلمی الی التودیع فأمر مهول»؛ ۱۱۳: «لهف نفسی لسبی فاطمهٔ الصغری و لهنی لقبها المرعوب / لهف نفسی علی سکینهٔ من خوف / الأعادی تبکی بدمع صبیب»؛ ۱۶۰: «لهفی علی فاطم الصغری مقرحهٔ بالدمع اجفآن ها مسلوبهٔ الوسن». الکرباسی، محمد صادق، دائرة المعارف الحسینیهٔ، دیوان القرن الحادی عشر، ۲۱۷: «و یا فاطم الصغری ادع لی برقیهٔ ...... طریحی، المنتخب، ۲۷۷ : یا أخی هذه رقیه قدرق / لها کل حاسد بالکلام / یا أخی هذه سکینهٔ قد احرقت القلب من عظیم السقام / یا اخی فاطم الصغیرهٔ تشکی وتنادی للواحد العلام». الکرباسی، محمد صادق، دائرة المعارف الحسینیهٔ، دیوان القرن العاشر، ۱۰/۲:«لوتری یا حسین ما فعلوه / بعلی وفاطمهٔ الصغری».

معمولاً در کنار نام سکینه از نام فاطمه با لقب صغری یاد شده است. بدون شک نام یکی از دختران امام حسین، که در کربلا و در میان کاروان اسرا تا شام نقش فراوانی داشته فاطمه است. برخی همچون شیخ مفید که وی را ملقب به صغری و صغیره نکرده اند؛ اما در آثار نیمه دوم سده چهارم هجری به بعد، بسیاری از نویسندگان و مؤلفان از فاطمه با نام فاطمه صغری یاد کرده اند. *اشعار منسوب به حضرت زینب در شعر ابن حماد شاعر قرن چهارم هجری آمده است، ر.ک: المنتخب، ۴۰۰ یا اخی فاطم الصغیره کلمها فقد کاد قلبها ان یذوبا»؛ محمد صادق الکرباسی، دائرة المعارف الحسینیهٔ، دیوان*

القرن الرابع، ۲۰۴/۲ «انظر الی فاطم الصغری أخی». الطبرانی، المعجم الکبیر، ۴۱۵/۲۲: ابوالفرج اصــفهانی، مقاتل الطالبین، ۱۳۱؛ ابن حیون شــرح الاخبار، ۴۵۹/۱. الصــدوق، الامالی، ۱۸۲؛ الصدوق، علل الشرایع، ۱۸۱/۱؛ طبری، دلائل الامامه، ۷۲ - ۷۵؛ الطبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ۳۰۲/۲ و ۵۱۸؛ ابن بطریق، عمدۀ عیون صــحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ۲۰۰؛ ابن طاووس، طرف من الانباء و المناقب ۵۹۶؛ ابن طاووس، اللّهوف؛ علی بن عیســـی، کشــف الغمه فی معرفۀ الائمه، ۴۵۰/۱. ابن نما حلی، مثیر الاحزان، ۸۷؛ ابن بابویه الاربعون حدیثا، ۳۳؛ طبری بشــارۀ المصــطفی، ۲۳۷؛ حســینی موسوی، تسلیۀ المجالس، ۳۵۵/۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ۷۴/۷۲ .....

شــاید برخی به اســتناد روایتی مســند از خوارزمی، که مجلســی نیز آن را گزارش کرده قائل شـوند که امام حسـین دختری دیگر به نام فاطمه صـغری داشـته اسـت که به علت مریضــی در مدینه مانده و موفق به همراهی کاروان اهل بیت اعلام نشــده اســت. به هر حال اگر این روایت نادر صحیح هم، باشد می توان گفت که در تعارض و تضاد با فاطمه مورد بحث ما نیست؛ زیرا روایت خوارزمی بر این مطلب دلالت دارد که یک دختر از امام حســین و فاطمه نامی از دختران امام حســین که کوچک بوده و به ســبب بیماری در مدینه اقامت داشــته، پس از واقعه کربلا, به واسـطه آمدن کلاغی خونین بال از ماجرای شــهادت پدرش آگاه شــده اســت. چنین دختری با هیچ کدام از نام های رقیه فاطمه صغری و فاطمه صغیره که در کاروان کربلا و شام بوده است تطبیق نمی کند و از بحث ما خارج اسـت. *خوارزمی ،ابوالموید مقتل الحســین، ۱۰۵/۲.* مجلســی، محمد باقر، *بحار الانوار ،۱۷۱/۴۵ : اقول روی فی کتاب المناقب القدیم عن علی بن احمد العاصــمی عن اســـماعیل بن احد البیهق عن ابیه عن ابی عبد الله الحافظ عن یحیی بن محمد العلوی علن الحسین بن محمد العلی عن ابی علی الطرسوسی عن الحسن بن علی الحلوانی عن*

علی بن یعمر عن اســحاق بن عباد عن المفضـــل بن عمر الجعفی عن جعفر بن محمد الصادق عن ابیه عن علی ابن الحسین ع قال : لما قتل الحسـین بن علی جاء غراب فوقع فی دمه ثم تمرغ ثم طار فوقع بالمدینهٔ علی جدار بنت الحســین بن علی وهی الصـغری فرفعت رأسها فنظرت الیه فبکت بکاء شدیداً ...».

دقت در اشــعار قرون پیشــین نشــان می دهد که در فاهمه و خاطره محبان اهل بیت و شاعران و مداحان, فاطمه صغری بوده که به همراه دو خواهر دیگرش رقیه و سکینه در کربلا، کوفه و شام حضور داشته است. دیگر آنکه به لحاظ شهرت این اسامی در میان مردم, گاهی شــرح حال رقیه بنت الحســین به فاطمه صـغیره که در شــام از دنیا رفته منسوب شده است.

اکنون که دانستیم سابقه نام رقیه در تاریخ وجود دارد، به این بحث می پردازیم که رقیه مورد نظر همان فاطمه صغیره است و این در منابع متعدد آمده است. چرا که از حضرت فاطمه صغری خطبه ای در اسـناد تاریخی موجود اسـت که در کوفه ایراد شـده اسـت و حضرت رقیه مدفون در شام که کودکی چند ساله بوده است نمی تواند بیانگر این خطبه برای مردم باشد.

خُطْبَهُٔ فَاطِمَهَٔ الصُّغْرِی (س)

وَ رَوی زَیْدُ بْنُ مُوســی قَالَ: «حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدّی () قَالَ: خَطَبَتْ فَاطِمَهُٔ الصُّــغْرِی بَعْدَ أَنْ وَرَدَتْ مِنْ کَرَبَلاءَ فَقَالَتْ: «أَلْحَمْدُ لِلّه عَدَدَ الرَّمْلِ وَالحَصــی، وَزِنَهَٔ العَرْشِ إِلَی الثَّرَی، أَحْمَدُهُ وَأُومِنُ بِهِ وَأَتَوکَّلُ عَلَیْهِ وَأَشْــهَدُ أَنْ لا إلهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَأَنَّ محمّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) وَأَنَّ أَوْلادَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الفُرَاتِ

بِغَيْرِ ذَحْلٍ ولا تِرَاتٍ. اللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ بِالْكَذِبِ أَوْ أَنْ أَقُولَ عَلَيْكَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَخْذِ العُهُودِ لِوَصِيِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ الْمُقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وُلْدُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللّهِ فِيهِ مَعْشَرٌ مُسْلِمُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، تَعْساً لِرُؤُوسِهِمْ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضَيماً فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ، حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ مَحمُودَ النَّقِيبَةِ طَيِّبَ العَرِيكَةِ، مَعْرُوفَ المناقِبِ، مَشْهُورَ المَذَاهِبِ لَمْ تَأخُذْهُ فِيكَ اَللّهُمَّ لَوْمَةُ لَائِمٍ وَلَا عَذْلَ عَاذِلٍ هَدَيْتَهُ اللّهُمَّ لِلإِسْلامِ صَغِيراً وَجَدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيراً، وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحاً لَكَ وَلِرَسُولِكَ () حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ زَاهِداً فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا، رَاغِباً فِي الآخِرَةِ مُجَاهِداً لَكَ فِي سَبِيلِكَ، رَضِيتَهُ فَاخْتَرْتَهُ فَهَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُن أَمَّا بَعْدُ: يَا أَهْلَ الكُوفَةِ يا أَهْلَ المَكْرِ وَالغَدْرِ وَالخَيَلاءِ! فَإِنَّا أَهْلَ بَيْتٍ ابْتَلانَا اللّهُ بِكُمْ وَابْتَلاكُمْ بِنا فَجَعَلَ بَلاءَنَا حَسَناً وَجَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا، وَفَهْمَهُ لَدَيْنَا. فَنَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَوِعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ أَكْرَمَنَا اللّهُ بِكَرَامَتِهِ وَفَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلاً بَيِّنًا، فَكَذَّبْتُمُونَا وَكَفَرْتُمُونَا وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَأَمْوَالَنَا نَهْباً كَأَنَّنا أَوْلادُ تُرْكٍ أَوْ كَابُلٍ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ، وَسُيُوفُكُمْ تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلِ البَيْتِ، لِحِقْدٍ مُتَقَدِّمٍ. قَرَّتْ لِذلِكَ عُيُونُكُمْ، وَفَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ عَلَى إِفْتِرَاءِ اللهِ وَمَكْراً مَكَرْتُمْ وَاللّهُ خَيْرُ المَاكِرِينَ فَلَا تَدْعُوَنَّكُمْ أَنْفُسُكُمْ إِلَى

الجَذَلِ بِما أَصَــبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَنَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا، فَإِنَّ مَا أَصَــابَنا مِنَ المَصَائِبِ الجَلِيلَةِ وَالرَّزَايَا العَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ(سورة الحديد، الآية ٢٣) .

تباً لَكُمْ فَانتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالعَذابَ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّـمَاءِ نَقِيَاتٌ فَيُسْـحِتَكُمْ بِعَذَابٍ، وَيُذِيقَ بَعْضَــكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ، ثُمَّ تَخْلُدُونَ فِي العَذَابِ الأَلِيم يَوْمَ القِيَامَةِ، بِما ظَلَمْتُمُونَا، أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَيْلَكُمْ أَتَدْرُونَ أَيَّةَ يَدٍ طَاعَنَتْنَا مِنْكُمْ؟ وَأَيَّةَ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا؟ أَمْ بِأَيَّةِ رِجْلٍ مَشَــيْتُمْ إِلَيْنَا تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا؟ وَاللّهِ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ وَغَلُظَتْ أَكْبَادُكُمْ وَطُبِعَ عَلَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَخُتِمَ عَلَى سَمْعِكُمْ وَبَصَرِكُمْ، وَسَوَّلَ لَكُمُ الشَّيْطَانُ وَأَمْلَى لَكُمْ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَأَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ.

فَتَباً لَكُمْ يَا أَهْلَ الكُوفَةِ أَيَّ تُرَاتٍ لِرَسُــولِ اللهِ قِبَلَكُمْ وَذُحُولٍ لَهُ لَدَيْكُمْ بِما عَنِدْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ جَدّي، وَبَنِيهِ وَعِتْرَتِهِ الطَّيِّبِينَ الأَخْيَارِ صَــلَوَاتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَيْهِمْ فَافْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرٌ , فَقَالَ:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِیّاً وَبَنِی عَلِیٌّ　　بِسُیُوفٍ هِنْدِیَّةٍ وَرِماحِ

وَسَبَیْنا نِساءَهُمْ سَبْیَ تُرْکٍ　　وَنَطَحْنَاهُمْ فَأَیَّ نِطَاحِ

بِفِیکَ أَیُّهَا القَائِلُ الْکَثَکَثُ وَالْأَثْلَبُ، إِفْتَخَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَکَّاهُمُ اللّهُ وَطَهَّرَهُمُ اللّهُ وَأَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً، فَاکْظِمْ وَاقْعِ کَمَا أَقْعَی أَبُوکَ قائِماً لِکُلِّ إِمْرِیءٍ مَا أَکْتَسَبَ مِنْ الإِثْمِ وَمَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ؟ أَحَسَدْتُمُونَا- وَیْلَکُمْ - عَلَی مَا فَضَّلَنَا اللّهُ؟

فَمَاذَنْبُنَا إِنْ جاشَ دَهْراً بُحُورُنَا وَبَحرُکَ سَاجٍ مَا یُوارِی الدَّعَامِضا ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ العَظِیمِ، وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ. (سورة النور، الآیة ۴۰) قَالَ فَارْتَفَعَتِ الأَصْواتُ بِالْبُکاءِ وَالنَّحیب. وَقَالُوا: حَسْبُکِ یَا ابْنَةَ الطیبینَ، فَقَدْ أَحْرَقْتِ قُلُوبنا وَأَنْضَجْتِ نُحُورَنَا وَأَضْرَمْتِ أَجْوافَنَا فَسَکَتَتْ قَالَ: وَخَطَبَتْ أُمُّ کُلْثُومٍ بِنْتِ عَلِیٌّ (فِی ذَلِکَ الیَوْمِ مِنْ وَرَاءِ کَلَّتِها رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُکَاءِ. فَقَالَتْ: «یَا أَهْلَ الکُوفَةِ سَوْأَةً لَکُمْ ما لَکُمْ خَذَلْتُم حُسَیْناً، وَقَتَلْتُمُوهُ وَالتهبین أَمْوَالَهُ وَوَرِثْتُمُوهُ وَسَبَیتُمْ نِسَاءَهُ، وَنَکَبْتُمُوهُ؟ فَتَباً لَکُمْ وَسُحْقًا. وَیْلَکُمْ! أَتَدْرُونَ أَیَّ دَوَاءٍ دَهَتْکُمْ؟ وَأَیَّ وِزْرٍ عَلی ظُهُورِکُم حَلَتُمْ؟ وَأَیَّ دِمَاء سَفَکتُمُوهَا؟ وَأَیَّ کَرِیمَةٍ أَصَبْتُمُوهَا؟ وَأَیَّ صَبِیَّةٍ سَلَبْتُمُوهَا؟ وَأَیَّ أَمْوَالِ

إنتهبْتُمُوها ؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالاتٍ بَعْدَ النَّبِي (وَنُزِعَتِ الرَّحْمَةُ مِنْ قُلُوبِكُم أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الغَالِبُونَ، وَحِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الخَاسِرُونَ) (سورة المجادلة الآية ١٩)

ثُمّ قَالَتْ:

قَتَلْتُمْ أَخي صَبْراً فَوَيلٌ لِأُمّكُمْ سَتُجْزَوْنَ نَاراً حَرُّهَا يَتَوَقَدُ

سَفَكْتُمْ دِمَاءً حَرّمَ اللهُ سَفْكَهَا وَحَرّمَهَا الْقُرآنُ ثُمّ مُحَمّدُ

أَلَا فَأَبْشِرُوا بِالنّارِ إِنّكُمْ غَداً لَفِي قَعْرِ نَارٍ، حَرُّهَا يَتَصَعّدُ

وَإِنّي لَأَبْكي في حَيَاتي عَلَى أَخِي عَلَى خَيْرِ مَنْ بَعْدَ النّبِي سَيُولَدُ

يدَمْعِ غَزِيرٍ مُسْتَهِلٌ مُكَفْكَفٍ عَلَى الخَدُّ مِنّي دَائِماً لَيس يَخْمُدُ

قَالَ الرّاوي: فَضَجَّ النّاسُ بِالْبِكاء وَالنّوْحِ وَنَشَرَتِ النِّسَاءُ شُعُورَهُنّ وَوَضَعْنَ التّرابَ عَلَى رُؤُوسِهِنّ، وَخَمَشْنَ وُجُوهَهُنّ، وَلَطَمْنَ خُدُودَهُنّ وَدَعَوْنَ بِالْوَيْلِ والثُبُورِ، وبَكى الرِّجَالُ وَنَتَفُوا لِحَاهُمْ فَلَمْ يُرَ بَاكِيَةٌ وَبَاكٍ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ اليَوْمِ.

زيد بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين العلوى الطالبى ثائر خرج فى العراق مع أبى السرايا وتوفى نحو سنة ٢٥٠ هـ ق (مقاتل الطالبيين، ص ٥٣٤). زيد فرزند امام موسى بن جعفر (ع)، از طالبين بنى هاشم بود كه همراه ابوسرايا در عراق

قیام کرد و به دلیل به آتش کشـــیدن بنی العباس و خانه هایشـــان در انتقام شـــهادت موسی ابن جعفر به زید النار معروف بود. حدود سال ۲۵۰ هــق وفات یافت.

خطابۀ حضرت فاطمۀ صغری بنت الحسین (ع)

زید بن موسـی بن جعفر (ع) از پدران خود روایت می کند که فاطمه صـغری پس از آن که از کربلا وارد کوفه شد، این خطبه را ایراد کرد:

« سـپاس خدای را به شـماره ریگ ها و سـنگ ها و هم وزن آنچه از روی زمین تا عرش اوســت. او را ســتایش می کنم و به او ایمان دارم و توکلم تنها به اوســت و شــهادت می دهم که خدا یکی است و شریکی برای او نیست و محمّد (ص) بنده و پیغمبر اوست؛ و گواهی می دهم که فرزندان او را کنار فرات سـر بریدند بی آنکه خونی از آنان طلبکار یا خونخواهی ای از او داشـته باشـند پروردگارا! من به تو پناه می برم از این که بر تو دروغ و افترا ببندم یا بر خلاف آنچه به پیغمبرت فرموده ای که از مردم برای وصـی خود، علی ابن ابی طالب بیعت بگیرد سـخنی بگویم. همان علی بن ابی طالبی که حقش را غصـب نمودند و او را بیگناه کشــتند چنانکه دیروز جماعتی که به زبان مسـلمان و در دل کافر بودند فرزند او را در سـرزمین کربلا کشـتند. هلاکت بر سـران آنان باد! که نه در زندگانی و نه وقتِ جان دادن ظلم ها و ســـتم ها را از او دریغ نکردند. تا آن که تو او را ســـتوده منقبت پاکیزه طبیعت، با خوبی های شـــناخته شـــده و برتری های آشـــکار نزد خویش بردی. خداوندا! ملامت هیچ ملامت کننده ای و سـرزنش هیچ سـرزنش کننده ای او را از عبودیت و بندگی تو باز نداشت.

تو او را در کودکی به اسـلام راهنمایی کردی و چون بزرگ شـد، مناقب او را سـتودی. او همواره در راه تو و برای خشـنودی پیغمبر تو, امت را نصـیحت کرد. تا آن که او را قبض

روح فرمودی. او به دنیا بی اعتنا و بی علاقه، و به آخرت راغب و مشـتاق بود و در راه تو همواره با دشمنانت مبارزه و جهاد کرد تو از او خشنود شدی و او را برگزیدی و به او راه راست هدایت نمودی.

پس از حمد و ثنای الهی ای اهل !کوفه ای اهل مکر و خدعه! خداوند ما را به شما مبتلا ساخت و شما را به وسیلهٔ ما امتحان و آزمایش نمود و ما را به این امتحان ستود. فهم و علم خود را به امانت به ما سـپرد. پس ماییم گنجینه علم و فهم و حکمت او و حجت خدا بر بندگانش در روی زمین. برای همه سـرزمین ها خداوند ما را به کرامت خود بزرگ داشـت و به سـبب محمّد (ص) بر بسـیاری از مردم خود برتری داد. شـما ما را تکذیب و تکفیر نمودید و ریختن خون ما را مباح و جنگیدن با ما را حلال و غارت اموال ما را جایز دانسـتید؛ گویا ما از اسـیران ترکسـتان و کابل بودیم! چنان که دیروز جد ما را کشـتید و هنوز خون ما در اثر کینه های دیرین ،شـما از شـمشـیرهایتان می چکد و از بهتانی که بر خدا بستید و خدعه و مکری که نمودید چشم های شما روشن و دل های شما خوشحال و فرحناک است؛ ولی خداوند بهترین مکرکنندگان و انتقام گیرندگان می باشـد. اکنون شـما از ریختن خون و چپاول و غارت اموال ما خشـنود نباشـید؛ زیرا این مصـائب، پیش از این در کتاب خدا نوشـته شـده و خدا بر آن آگاه بود و این برخداوند سـهل و آسـان اسـت تا بر آنچه از دسـتتان رفته اسـت تأسـف نخورید و به آن سـودی که برایتان حاصل می شود خوشحال نباشید؛ زیرا خداوند حیله گران و گردنکشان را دوست نمی دارد!»

ای اهل کوفه هلاکت بر شـما باد و اینک منتظر باشـید که به زودی لعنت و عذاب خدا، پی در پی از آسـمان بر شـما وارد خواهد شـد و شـما را به کیفر کردارهای خود معذب خواهد نمود و بعضـی از شـما را به دسـت بعضـی دیگر مبتلا خواهد کرد و از شـما انتقام

خواهد کشـــید. آنگاه روز قیامت به جزای این ظلم ها که در حق ما نمودید، در آتش دردناک دوزخ مخلد و جاویدان خواهید بود. الا لعنهٔ الله علی القوم الظالمین وای بر شما ای اهل !کوفه آیا می دانید با کدام دست ما را نشان تیر و شمشیر ساختید؟ و با کدام نفس به جنگ ما پرداختید؟ و با کدام پا به قتل ما آمدید؟ به خدا قسم قلب های شما را قساوت گرفته و جگرهای شما سخت و خشن شـــده و دل های شما از علم و دانش بی بهره گشته و چشم و گوش شما از کار افتاده است.

ای اهل کوفه هلاکت بر شما باد! آیا می دانید کدام خون از رسول خدا (ص) به گردن شماست و به خاطر آن دشمنی هایی که با برادرش علی بن ابی طالب (ع) و فرزندان و عترت او کردید و بعضی از شما به این جنایت ها افتخار می نمایید و می گویید: ما علی و فرزندان علی (ع) را با شـــمشـــیرهای هندی و نیزه ها کشـــتیم و اهل بیتش را مانند اسیران ترک اسیر کردیم.

ســنگ و خاک بر دهان تو ای کســی که افتخار می کنی به کشــتن مردمانی که خداوند آنان را از هر پلیدی پاک و پاکیزه گردانید!

ای شـخص ناپاک خشـم خود را بخور و بر جای خود بنشـین، چنان که پدرت نشـسـت همانا برای هر کسی همان است که به جای آورده و از پیش فرستاده است. وای بر شما! آیا به ما حسد می برید به چیزی که خداوند ما را به آن برتر داشته است؟ ما چه گناهی داریم اگر که روزگار دریای آرامش ما را به خروش آورده [و ناآرام و طوفانی کرده اسـت در حالی که دریای [اقبال و بخت] تو آرام اســـت؛ آنگونه که کرم هایش را پنهان نمی کند.» (دعموص (دعامص): کرمی سیاه رنگ که در آب راکد می زید، کفچلیز)

«این فضل خداوند است و او صاحب فضلی بزرگ است و به هر که بخواهد عطا خواهد نمود و کسی را که خدا, از نور خود بی بهره کند، در ظلمت و تاریکی فرو خواهد رفت... چون خطابه فاطمه (س) به اینجا رسید مردم با صدای بلند گریستند و گفتند ای دختر پاکان و پاکیزگان دل ها و سینه های ما را آتش زدی و جگرهای ما را به آتش حزن و اندوه سوزاندی؛ دیگر بس کن پس فاطمه (س) ساکت شد.

خطابۀ حضرت ام کلثوم (س)

راوی می گوید ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین (علیها السلام)، در حالی که صدایش به گریه بلند بود, از پشت پردۀ هودج این خطبه را در آن روز قرائت کرد. ای اهل کوفه وای به حال شما چرا حسین (ع) را کوچک شمردید و او را کشتید و اموال او را به غارت بردید و اهل بیت او را اسیر نمودید و آنگاه بر او گریه می کنید؟ وای بر شما هلاکت و بدبختی بر شما باد! آیا می دانید چه گناه بزرگی مرتکب شدید؟ و چه جنایتی را به گردن گرفتید؟ و چه خون هایی را به ناحق ریختید؟ و چه پرده نشینانی را از پرده بیرون افکندید؟ و چه خانواده ای را از زینت و زیور عریان گردانیدید؟ و چه اموالی را به غارت بردید؟ و چه کسی را کشتید که بعد از رسول خدا (ص)، هیچ کس به مقام او نمی رسید؟ رحم از دل های شما برداشته شد. «آگاه باشید که تنها حزب خداوند رستگارانند و حزب شیطان زیانکاران می باشند.»

سپس این اشعار را خواند: «برادرم را کشتید. وای بر مادرانتان باد به زودی به آتشی گرفتار می شوید که شعله هایش زبانه می کشد. شما خونی را پایمال کردید که خدا و قرآن و پیامبر ریختنش را حرام کردند. شما را به آتش جهنم مژده می دهم. هر آینه شما فردای قیامت، در ژرفنای آتشی خواهید بود که شعله هایش بر می خیزد. من

همواره بر برادرم خـــواهم گریست؛ بر بهترین کسی که بعد از پیامبر متولد شد. آری؛ با اشک چشم فراوان که هرگز انقطاع ندارد می گریم. این گریه هرگز پایان پذیر و خاموش شدنی نیست.»

راوی می گوید در این هنگام صدای گریه و ناله از مردم برخاست. زنها گیسوان خود را باز کردند و خاک بر فرق سرشان ریختند و صورت های خود را چنگ زدند و واویلا و زاری به پا کردند و مردان نیز می گریستند و روزی مانن آن روز مرد و زن گریان ندیده بودم و ندیدم.

نام حضرت رقیه در منابع قدیم و جدید

در کتاب های ذیل به تعداد دختران سیدالشهدا و نام حضرت رقیه در آن شاره شده است. در این قسمت منابعی را می آوریم که نام حضرت رقیه را ذکر کرده اند یا به شهادت آن حضرت تصریح کرده و محل دفن وی را شام دانسته اند. بعضی مطالب این بخش برگرفته از کتاب ریحانه کربلا اثر محقق معاصر، بندانی نیشابوری است.

۱. مقتل ابو مخنف ازدی کوفی

ابو مخنف لوط بن یحیی (متوفای ۱۵۷ق) از اصحاب امام باقر و امام صادق است که در مقتل ،خود وداع امام حسین با اهل بیتش و خطاب حضرت به دخترش حضرت رقیه را نقل کرده است. نزدیک ترین منبع زمانی به دوره امام حسین که در دوره حضور امامت نگاشته شده است و از اسناد مهم در این زمینه است که نام حضرت رقیه بنت الحسین در بین اصحاب امامان و به تبع سخن آن بزرگواران از آن زمان آشنا بوده است و در دوره دیگر امامان بعد از او نیز خلافی بر آن نیامده است. *مقتل ابو مخنف، ص ۱۷۱.*

قدیمی ترین مورخ کربلا ابو مخنف لوط بن یحیی (متوفای ۱۵۷ق) است، که کتاب مشخصی با عنوان مقتل الحسین داشته است. وی از خاندانی عراقی و جدش ابو مخنف بن سلیم از یاران امام علی بود که تشیع کوفی داشت؛ تشیعی که بسیاری از محدثان آن زمان کوفه, مانند اعمش و بسیاری از عراقی ها داشتند. ابو مخنف را رجال شناسان سنی تضعیف کرده اند که مایه اعتبار او برای شیعه است و ابن عدی (م ۳۶۵ ق) او را شیعی افراطی خوانده است. مقتل وی مفقود شده و اگر گزارش هایی از آن در منابعی همچون تاریخ طبری، مقاتل الطالبین الارشاد مفید و تذکرة الخواص نقل نمی شد، از

این مقتل نیز همچون بســیاری دیگر جز نامی باقی نمی ملند. اما همین که نقل این تعداد از منابع با رجوع به او صــورت گرفته اســت, خود مزید بر اعتبار این مقتل مفقود شـده اسـت. با این حال بخشـی از متون آن در ضـمن ارجاعات کتاب های نویسـندگان دیگری چون شیخ مفید, سید بن طاووس و تاریخ نویسان به دست ما رسیده است.

این مقتل نقل می کند که امام حســین هنگام وداع ندا دادند «ثم نادی یا ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه ....» ارجح این است که گفته شود مراد از این خطبه گفت و گو با خواهرانش به نام های زینب, ام کلثوم و دخترانش به نام های رقیه, سکینه, فاطمه و برخی همسرانش همچون رباب بوده است.

اتان گلبرک که نسخه قدیمی فعلی این کتاب در کتابخانه لیدن در نزد او بوده است می گوید که از کتب سید بن طاووس، یکی نیز کتاب المصرع الشین فی قتل الحسین است و این در جایی گفته نشــده؛ اما نســخه خطی آن در لیدن، تحت شــماره ۷۹۲ موجود اسـت. او احتمالاتی را برمی شـمرد و بین المصـرع الشـین و مقتل چاپی منسـوب به ابو مخنف مقایســه هایی می کند که براســاس آن ها ممکن اســت این دو از نظر ورود یکی باشــند. اتان گلبرک احتمال می دهد که ســید بن طاووس به مقتل أبو مخنف اعتماد کرده، بر آن افزوده مرتبش ساخته و آن را المصرع الشـین نامیده است.» وی می افزاید «روشن است که برای تعیین رابطه بین نسخه لیدن و دیگر متون منسوب به ابو مخنف کار بیشــتری باید صــورت گیرد؛ فعلاً این احتمال را نمی توان رد کرد که متن ابن طاووس نیز مبنایی تألیف منسوب به ابومخنف بوده است». *اتان گلبرک، کتابخانه ی ابن طاووس و احوال و آثار او، ص ۷۶ - ۷۷ .*

۲. اشعار سیف بن عمیره

سیف بن عمیره نخعی کوفی از اصحاب امام صادق و امام کاظم و از راویان برجسته و بزرگ شیعه است. شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی، ابن داوود علامه مجلسی و دیگران به وثاقت وی تصریح کرده اند. ابن ندیم وی را از آن دسته مشایخ شیعه می شمارد، که فقه را از ائمهٔ روایت کرده اند. شیخ طوسی وی را صاحب کتابی می داند که در آن از امام صادق روایت نقل کرده است. *فهرست شیخ طوسی، ص۱۶۶-۱۶۵. رجال نجاشی، ص۱۴۳. خلاصه الاقوال، ص۸۲. رجال ابن داوود، ص۱۸۲. وجیزه مجلسی، ص۱۵۴. الفوائد الرجالیهٔ، ج ۳، ص ۳۷، ۳۷، ۴۱ و .... الموسوعهٔ الرجالیهٔ المیسرهٔ، ص ۲۲۹-۲۳۰. فهرست ابن ندیم، ص ۲۷۵. فهرست شیخ طوسی، ص۱۶۵-۱۶۶.*

سید بحر العلوم فهرستی از راویان مشهور شیعه، مانند محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبد الرحمان را که از وی روایت نقل کرده لند، ذکر کرده است. همچنین سیف بن عمیره از جمله راویان ثقه زیارت عاشورا به نقل از امام باقر است. الفوائد الرجالیه، ج ۳ ۴۱، ۳۸، ۳۷، و....

سیف بن عمیره از جمله کسانی است که در مصائب اهل بیت السلام به خصوص سید الشهداء، اشعاری جانسوز دارد. وی در اشعارش از گریه حضرت زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه همراه با ناله و آه و اندوه بر امام حسین یاد می کند.

و لام کلثوم یجد جدیدها — لثم عقیب دموعها لم یکور

لم انسها وسکینهٔ ورقیهٔ — یبکینه بتحسر و تزفر

یدعون امهم البتولهٔ فاطمهٔ — دعوی الحزین الواله المحیر

یا امنا هذا الحسین مجدلا   ملقی عفیرا مث لبدر مزهر

اگر کســی ادعا کند که مراد از رقیه در این ابیات دختر امیرالمؤمنین اســت, که همسـر حضرت مسلم بن عقیل بوده و نه رقیه دختر امام حسین, سخنش پذیرفته نیست؛ زیرا در ابیات بعدی ام کلثوم و سـکینه و رقیه مادرشـان حضـرت فاطمه را می خوانند و خبر شـهادت فرزندش حسـین را به او می دهند و روشـن اسـت که رقیه دختر امیرالمؤمنین، نمی تواند حضـــرت زهرا را مـادر و مـادر بزرگ خود خطـاب کنـد. طریحی در کتـاب المنتخب این شعر را کامل آورده است. در این سروده دو بار نام حضرت رقیه آمده است. مطلع شعر چنین است:

جل المصاب بمن اصبنا فاعذر   یا هذه و عن اللامۀ فاقصری

هذا الحسین ملقی بشاطی کربلا   ظمان دامی الخد ثم المنحر

عار بلا کفن ولا غسل سوی   مور الریاح ثلاثۀ لم یقبر

مقطوع راس هشمت اضلاعه   و کسیر ظهر کسره لم یجبر

وسکینۀ عنها السکینۀ فارقت   لما ابتدیت بفرقۀ و تغیر

و رقیۀ رق الحسود لضعفها   و غدا لیعذرها الذی لم یعذرا

المنتخب، ج ۲، ص ۴۴۴-۴۴۸. اعیان الشیعۀ، ج ۷، ۳۲۶ .

۳. تاریخ اهل البیت

این کتاب تألیف محدث نصر بن علی جهضمی (متوفای ۲۵۰ق) است. وی دختران امام حسین را سه تن به نام های زینب، سکینه و فاطمه ذکر کرده است. *تاریخ اهل البیت، ص ۱۰۲.*

۴. تاریخ الأئمة

این کتاب تألیف ابن أبی الثلج بغدادی (متوفای ۳۲۲ یا ۳۲۵ق) است. وی نیز نام دختران امام حسین را ،زینب سکینه و فاطمه ذکر کرده است. *تاریخ الأئمة (ضمن مجموعة نفیسه)، ص۱۸.*

البته نویسنده سنی است ولی گرایشی به اهل بیت داشته است.

۵. لباب الأنساب والألقاب

ابوالحسن بیهقی مشهور به ابن فندق (متوفای ۵۶۵ ق) در این کتاب درباره فرزندان امام حسین پس از روز عاشورا در کربلا می نویسد «الطبقة السابعة الحسینیة و... اما الحسینیة فهم من اولاد الحسین بن علی ولم یبق من اولاده الا زین العابدین و فاطمة وسکینة ورقیة: ... از فرزندان امام حسین جز زین العابدین و فاطمه و سکینه و رقیه کسی باقی نمانده است.» *لباب الأنساب، ص۳۵۵.*

۶ . الملهوف (اللهوف) علی قتلی الطفوف

سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ق) در این کتاب می نویسد « حضرت سید الشهداء الله زمانی که اشعار معروف «یا دهراف لک من خلیل ..... کم لک بالاشراف والاصیل» را

خواندند، زینب کبری و اهل حرم، ناله و شیون و گریه کردند. در این هنگام، امام حسین آنان را به صــــبر امر کردند. و فرمودند« یا أختاه یا ام کلثوم ولنت یا زینب ولنت یا رقیۀ وأنت یا فاطمۀ و أنت یا رباب, خواهرم ام کلثوم و تو زینب و رقیه و فاطمه و رباب...»

مطابق این نقل نام حضرت رقیه علاوه بر زبان امام حسین در کربلا جاری شده است.

در مورد ســید بن طاووس باید گفت, نامش علی و کنیه اش ابوالقاســم یا ابوالحســن و لقبش رضی الدین فرزند سعد الدین موسی ملقب به طاووس است. از طرف مادر نواده شیخ الطائفه شیخ طوسی است. در نیمه محرم ۵۸۹ ق در شهر حله به دنیا آمده و در روز دوشــنبه پنجم ذی القعده ی ۶۶۴ ق، در سن ۷۵ سالگی وفات یافته است. بزرگان شیعه مانند علامه حلی سید ،تفرشی محدث نوری وی را به جلالت قدر، زهد، تقوا علم فقه و عبادت می شناسند و او را صاحب مناقب و کرامات می دانند.

ســید تفرشــی، در نقد الرجال صــفحه ۱۴۴ او را از بزرگان متقین طایفه شــیعه و جلیل القدر و عظیم المنزله می دلند و می گوید روایات فراوانی به حفظ دارد و در عبادت و زهد مشهورتر از آن است که بیان شود. تلامذه او در بعضی کتاب ها به او مصنف کبیر و علامه و رکن الاسلام و المسلمین و نمونه اجداد طاهرینش لقب داده اند.

محدث نوری می گوید علمای شیعه همه به یک زبان, او را صاحب کرامات می دانند. و نیز می گوید آنچه از مطالعه تألیفات سید مخصوصاً کتاب کشف المحجۀ به دست می آید, این است که آن بزرگوار را با ولی عصر امام زمان صلوات الله علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف باب مراوده و استفاضه از فیض حضور مقدسش مفتوح بوده و گاه و بیگاه به محضر حضرتش تشرف حاصل می کرده است.

از خصـائص سـید, مراقبت بر آداب عبودیت در پیشـگاه احدیت قولاً و عملاً بوده، تا آنجا که در تمام تألیفاتش نام خدای تعالی را بدون کلمه جل جلاله و مانند آن نیاورده است. وی نه سـهم از غلات خود را به فقرا می داد و یک سـهم را خود برمی داشـت و ادب و صداقت در گفتار و کردار داشت. ایشان قریب به شصت تألیف دارد, از جمله شرح نهج البلاغه، اقبال الاعمال، فلاح السائل، کشف المحجة، مسالک المحتاج الی مناسک الحاج مهج الـدعوات، الیقین فی امرة المومنین و اللهوف (الملهوف) علی قتلی الطفوف (نـک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۲۵ - ۳۳۹؛ فوائد الرضویه : ۳۳۰-۳۴۰)

مرحوم آقا بزرگ تهرانی می گوید اللهوف علی قتلی الطفوف اشـهر اسـت ولی سـید بن طاووس در کشف المحجة صفحه ۱۹۰۴ و در بعضی تألیفات دیگرش الملهوف علی قتلی الطفوف ذکر کرده است. اسم این کتاب در نسخ خطی به الفاظ مختلف ذکر شده است. للملهوف علی قتلی للطفوف، للملهوف علی قتلی للطفوف، لللهوف فی قتلی للطفوف الملهوف فی قتلی الطفوف، الملهوف علی أهل الطفوف، المسـالک فی مقتل الحسـین .» *الملهوف (اللهوف) علی قتلی الطفوف، ص۱۴۰-۱۴۱.*

سـید بن طاووس، (م ۶۶۴ ق) احتمالاً در دوره جوانی در متنی پیراسـته و معتبر از حوادث عاشورا و مقتل امام حسین، کتابی جامع و مفید تألیف کرد که برگرفته از مقاتل معتبر و مسـتند پیش از خود همچون مثیر الاحزان ابن نما حلی (متوفای ۶۴۵ ق) بود. این کتاب یکی از ماندگارترین مقاتل در تاریخ شیعه است. وی در انتهای مسلک اول از کتابش پس از بازگویی جریان ورود امام حسـین و اصـحابش به کربلا در روز دوم محرم الحرام، به اشـعاری از امام حسـین اشـاره می کند که باعث حزن و اندوه اهل بیت ایشـان می گردد؛ آنگاه امام حسـین در تسـلی و دلداری ایشـان می فرماید «خواهرم ام کلثوم و تو زینب و تو رقیه و تو فاطمه و تو ای رباب به هوش باشید و به من بیندیشید آن زمانی

که شهید شدم صبر پیشه کنید، گریبان پاره نکنید، به صورت خود آزار و لطمه نرسانید و سخنی ناگوار در این مصیبت نگویید». سید بن طاووس، *الملهوف علی قتلی الطفوف*، ۸۷.

گرچه شبیه به این گفتگو نه در هنگام ورود امام حسین به کربلا، بلکه به هنگام شهادت طفل شیرخوارش و وداع از خیمه ها در مقتل منسوب به ابومخنف گزارش شده است. سید بن طاووس، *الملهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۴۰-۱۴۱ «قال الراوی: فسمعت زینب ابنۀ فاطمۀ له ذلک فقالت: یا أخی هذا کلام من أیقن بالقتل فقال: نعم یا أختاه فقالت زینب واثکلاه ینعی الی الحسین الا نفسه. قال: وبکی النسوۀ و لطمن الخدود وشققن الجیوب وجعلت ام کلثوم تنادی: وا محمداه، واعلیاه، وا أماه وافاطمتاه، واحسناه، واحسیناه، واضیعتاه بعدک یا أبا عبد الله . قیل فعزاها الحسین وقال لها: یا أختاه تعزی بعزاء الله، فان سکان السماوات یموتون واهل الأرض لایبقون وجمیع البریۀ یهلکون. ثم قال: یا أختاه یا أم کلثوم وانت یا زینب و انت یا رقیه و أنت یا فاطمۀ وانت یا رباب انظرن إذا إنا قتلت فلا تشققن علی جیباً ولا تخمشن علی وجهاً و لا تقلن هجراً».

اتان گلبرک می گوید «لهوف از اشهر مؤلفات سید بن طاووس است.» و نیز می گوید «این کتاب بارها چاپ و به فارسی نیز ترجمه شده است.»

وی بر آن است که لهوف درباره رخدادهایی است که به حادثه کربلا منتهی شده، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن است و بیشتر داستان را یک راوی سوم شخص نقل می کند. هدف وی (از نقل سوم شخص) این است که لهوف در عاشورا خوانده شود». گلبرک می افزاید که از کتب سید بن طاووس، یکی نیز کتاب المصرع الشین فی قتل الحسین است و این در جایی گفته نشده؛ اما نسخه خطی آن در لیدن،

تحت شماره ۷۹۲ موجود است. او احتمالاتی را برمی شمرد و بین المصرع الشین و مقتل چاپی منسوب به ابو مخنف مقایسه هایی می کند که براساس آن ها ممکن است این دو از نظر ورود یکی باشند. اتان گلبرک احتمال می دهد که سید بن طاووس به مقتل أبو مخنف اعتماد کرده، بر آن افزوده مرتبش ساخته و آن را المصرع الشین نامیده است.»

وی می افزاید «روشن است که برای تعیین رابطه بین نسخه لیدن و دیگر متون منسوب به ابو مخنف کار بیشتری باید صورت گیرد؛ فعلاً این احتمال را نمی توان رد کرد که متن ابن طاووس نیز مبنای تألیف منسوب به ابومخنف بوده است». *اتان گلبرک، کتابخانه ی ابن طاووس و احوال و آثار او، ص ۷۶ - ۷۷ .*

محمد حسن پاک دامن می گوید «نگارنده نیز در مقایسه ای اجمالی بین متن کتاب لهوف سید بن طاووس، نسخ خطی مقتل منسوب به ابومخنف و کتاب وقعۀ الطف شیخ محمدهادی یوسفی غروی, (که در آن سعی شده براساس گزارش های طبری و دیگر منابع متقدم، اصل گزارش های ابو مخنف جمع آوری شود) به این باور اولیه رسیده است که با توجه به شباهت های محتوایی موجود در این سه کتاب و همچنین برخی شباهت های لفظی و متنی, بعید نیست که اصل متن منسوب به ابومخنف توسط سید بن طاووس، قبل از نگارش و شهرت کتاب الملهوف یا همان لهوف تنظیم و تدوین شده باشد. در این صورت به گونه ای نویسنده تلاش داشته تا با تکیه بردانسته های خود محتوای گزارش های ابومخنف را با عباراتی نوین, به همراه برداشتی مستند به گزارش های ابو مخنف ارائه نماید و یا اینکه در دوره جوانی اش به متنی بازمانده از سده ششم هجری منسوب و مشهور به ابو مخنف دست یافته و همان را با اضافاتی چند از برخی از منابع تألیف کرده است.»

اعتبار لهوف

گزارش سـید بن طاووس در لهوف مسـتند اسـت و مسـتند بودن آن به معنای اتقان آن است. بسیاری مقتل وی را معتبر دانسـته اند زیرا شـیوه اش بنا بر نقل مستقیم و رعایت اختصـار بوده اسـت. وی به جز مواردی محدود که از برخی منابع, نظیر عقاب الاعمال صـدوق، دلائل الامامه طبری شـیعه و کتاب محمد بن داود قمی نقل کرده اسـت, (البته در چاپ هایی از کتاب لهوف نام این منابع هم به چشـم می خورد, طبقات ابن ،سـعد شـافی، مولد النبی مفید و رسـائل کلینی). در سـراسـر کتابش از اطناب پرهیز کرده و گزارش های خود را با تعبیر «قال «الراوی» مستند کرده است.

مهدی پیشـوایی می گوید «اینک این پرسـش مطرح اسـت که به راسـتی کدامین راوی است که سید بن طاووس در پناه گزارش های او این چنین تک تاز میدان مقتلِ عاشورا می گردد؟ بدون تردید سـید بن طاووس به آثار پیش از خود به ویژه مقتل خوارزمی (م ۵۶۸ ق) و الفتوح ابن اعثم کوفی (م) ۳۱۴ ق) نظر داشـته و گزارش های آنان را بدون بردن نام از این منابع نقل نموده است. با این حال نگارنده بر این باور است که افزون بر تأثیر پذیری احتمالی سـید بن طاووس از مثیر الاحزان و بهره گیری از مورخان متقدم از جمله طبری شـیعه و شـیخ مفید که این دو نیز بیشـتر از ابو مخنف بهره برده اند, بیشـترین گزارش های این کتاب برگرفته از مقتل خوارزمی که او نیز عمدتاً از ابن اعثم گرفته می باشـد». *پیشـوایی ،مهدی تاریخ قیام و مقتل جامع سـید الشـهداء، ج ۱، ص ۱۰۲.*

علاوه براین، سـید بن طاووس با توجه به کثرت اسـتعمال تعبیر " قال الراوی" در متن دو کتاب **لهوف** و **المصـرع الشـین فی قتل الحسـین**، به آثاری از جمله منابع پیش

گفته در تاریخ کربلا دسترسی داشته است. از سویی سید بن طاووس در خطبه آغاز کتاب المصرع الشین فی قتل الحسین، که شباهت زیادی به خطبه و مقدمه کتاب لهوف دارد آورده است «و قال علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسینی جامع هذا الکتاب عن أبی مخنف لوط بن یحیی فی مصرع الحسین الیلا قال ...».

به نظر می رسد که سید بن طاووس در سال های قبل از نگارش لهوف، مقتلی برآمده از گزارش های منسوب به ابو مخنف و چند مأخذ دیگر می نگارد و سپس در سبک و شیوه ای استوارتر و موجزتر مقتل لهوف را تألیف می کند. ره آورد نگارش وی در لهوف مقتلی مستحکم تر و مستدل تر می شود. اما نظیر شیوه به کار گرفته اش در المصرع الشین درباره تعابیری همچون قال و قال ابو مخنف و قال الراوی، همین شیوه را با تعبیر قال الراوی ادامه می دهد. شاید برخی از این قال الروایها علاوه بر منابع دیگر اشاره به نصوص منسوب به ابومخنف و یا متون نقل کننده اقوال ابو مخنف, همچون الارشاد شیخ مفید و تاریخ طبری بوده است

گرچه در مستندسازی گزارش های سید بن طاووس، با مشکل مواجه نیستیم و کلام او هم اکنون به عنوان سند پذیرفته می شود؛ اما بحث اصلی درباره کیفیت دلالت آن گزارش خاص، در مورد اثبات حضور رقیه بنت الحسین در کربلاست.

امام حسین نام برخی از زنان و بانوان اهل بیت ام را به هنگام ورود به کربلا بر زبان آورده است. در این نقل اسامی خواهرانش ام کلثوم و زینب، همسرش رباب و دخترش فاطمه کاملاً آشکار است. اما در این بین مشخص نیست که آیا منظورش از نام رقیه یکی از خواهرانش به نام رقیه بنت امیرالمؤمنین بوده, یا آنکه دخترش رقیه را اراده کرده است؟

قبلاً گفته شد که در منابع تاریخی و انساب برای امام علی سه دختر به نام های رقیه ذکر شده است. رقیه صغیره بنت علی که در کودکی از دنیا رفته است؛ اما مشهور است که مسلم بن عقیل با رقیه بنت علی ازدواج کرده و از وی صاحب پسرانی به نام های عبدالله محمد و علی شده است. برخی نوشته اند مسلم بن عقیل ابتدا با رقیه بنت علی ازدواج کرد، اما پس از چندی رقیه از دنیا رفت و بار دیگر نیز با خواهر همسرش که هم نام وی بود ازدواج کرد. هیچ گزارش مستندی درباره حضور قطعی رقیه بنت علی در کربلا در دست نیست؛ اما برخی از معاصران تنها به دلیل شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل در کربلا، که نام مادرش رقیه بنت علی بود, این حدس را قطعی به حساب آورده و رقیه بنت علی را از زنان حاضر در کربلا دانسته اند. ابن عنبه، همسر مسلم بن عقیل را ام کلثوم بنت علی ثبت کرده، که احتمالاً ام کلثوم, کنیه رقیه بنت علی بوده است.

از مجموع مطالبی که گفته شد نکاتی ذیل بدست می آید.

۱. رقیه صغیره بنت علی در کودکی وفات کرده است. سبط بن جوزی به نقل از ابن سعد، وی را فرزند حضرت فاطمه دانسته است. احتمال دارد فرزند محیاۀ بنت امری القیس باشد که به گزارش محمد بن سعد ابن شهر آشوب و بلاذری، دختری صغیره از وی وفات کرده است و بلاذری نام مادرش را ام یعلی ثبت کرده است. *محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ۲/۳۰. مازندرانی، ابن شهر آشوب، المناقب، ۸۹/۳.*

۲. رقیه صغری بنت علی که به گزارش ابن شهر آشوب نام مادرش ام سعید بنت عروۀ بن مسعود بوده است. احتمالاً وی همان ام کلثوم بنت علی مادر حمیده بنت مسلم بن عقیل است که از او با عنوان ام کلثوم وسطی یاد کرده اند. *ابن عنبه، عمدۀ الطالب، ۴۳ . امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ۱۳۶/۳.*

۳. رقیه کبری که خواهر همزاد عمر بن علی اســـت و نام مادرش حبیب صـــهباء تغلبیه بنت ربیعه است. مسلم بن عقیل با وی ازدواج کرد و از او صاحب سه پسر به نام های عبدالله, علی و محمد گردید. ابن فندق این پسران مسلم را در شمار شهدای کربلا آورده اســت؛ گرچه برخی تنها عبدالله را به عنوان شــهید کربلا گزارش کرده اند. *مصــعب بن عبدالله، نسب ،قریش ۴۵. ابن فندق، لباب الانساب، ۳۳۵/۱.*

بنابراین واضــح و روشـــن اســـت که مورد خطاب ســـید الشـــهدا, هیچ یک از دختران امیرالمومنین سلام الله علیه، که رقیه نام داشته اند نبوده اند و خطابه معروف و مستند حضرت در این واقعه به نام رقیه تنها به نام رقیه از دختران ایشان منتهی می گردد.

۷. دلایل الامامۀ

مؤلف این کتاب محمد بن جریر طبری متوفای قرن پنجم است. در این کتاب سه دختر برای امام حســـین به نام های زینب، ســـکینه و فاطمه ذکر کرده اســـت. *دلائل الامامۀ، ص۱۸۱ (مؤلف) از محدثان و عالمان برجسته شیعه و معاصر با شیخ طوسی بوده است.*

۸. مناقب آل ابی طالب

مؤلف کتاب ابن شـهر آشـوب (متوفای ۵۸۸ق) اسـت که در این کتاب برای امام حسـین سـه دختر به نام های سـکینه، فاطمه زینب ذکر کرده اسـت. *مناقب آل أبی طالب، ج۴، ص۷۷.*

۹. مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول الام

مؤلف آن کمال للدین محمد بن طلحه شـــافعی مذهب (متوفای ۶۵۴ق) اســـت. او در کتابش چهار دختر برای امام حسـین ذکر کرده؛ ولی فقط از زینب و فاطمه و سکینه نام برده است. *ملحقات احقاق الحق، ج۱۱، ص ۴۵۱.*

۱۰. کامل بهائی

این کتاب تألیف مورخ و متکلم خبیر و محدث بصـیر، عماد الدین طبری، اســت. تألیف آن در ۶۷۵ ق اتمام یافته اســت. مرحوم محدث قمی درباره این کتاب می گوید «قریب دوازده سـال همت شـیخ مصروف بر جمع آوری کتاب کامل بوده اسـت و از وضـع کتاب معلوم می شـود که نسـخ اصـول و کتب قدمای اصـحاب نزد او موجود بوده اسـت، مانند کتاب فعلت فلاتلم در مثالب از مصـنفات ابوجیش مظفر بن محمد خراسـانی که یکی از متکلمان شـیعه و عارف به اخبار و از شـاگردان ابوسـهل نوبختی بوده اسـت و دیگر کتاب الحاویهٔ که در مثالب معاویه است و ....»

وی در این کتاب ماجرای اسرا در شام خرابه شام و شهادت طفل چهار ساله امام حسین را بیان کرده «در حاویه آمد که زنان خاندان نبوت در حالت اسـیری، حال مردان که در کربلا شـهید شـده بودند بر پسـران و دختران ایشـان پوشـیده می داشـتند و هر کودکی را وعده ها می دادند، که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید. تا ایشان را به خانه ی یزید آوردند. دخترکی بود چهار سـاله، شـبی از خواب بیدار شـد و گفت پدر من حسـین کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم؛ سخت پریشان زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشـان برخاسـت یزید خفته بود؛ از خواب بیدار شـد و در حال تفحص کرد، خبر بردند که حال چنین اســت، آن لعین در حال گفت که بروند و ســر پدر او را

بیاورند و در کنار او نهادند. ملاعین سر بیاورد و کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید این چیست؟ ملاعین گفت سرپدر تو است. آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد». *طبری، عمادالدین، کامل، بهائی، ۱۷۹/۲.*

عالم، محدث و متکلم حسن بن علی بن محمد بن حسن طبری امامی معاصر خواجه نصیر الدین طوسی صاحب کتاب های شریفی در اصول مذهب و تشیید قواعد دین و فقه و حدیث و غیره است. برخی از این تألیفات عبارتند از معارف الحقایق، عیون المحاسن، بضاعۀ الفردوس، الکفایۀ فی الامامۀ، النقض علی معالم فخر الدین الرازی، المنهج فی فقه العبادات والادعیۀ و الآداب الدینیۀ، أسرار الامامۀ، الاصول فی امامۀ آل الرسول، تحفۀ الابرار، مناقب الطاهرین اربعین بهائی در تفضیل امیرالمؤمنین، کامل بهائی در سقیفه .

طبری می گوید « چون مناقب الطاهرین و اخوات آن را تصنیف نمودم و همه آن ها در تولی بود, چون لازم بود در تبری هم تألیفی باشد [از این رو] کتاب کامل را در تبری تألیف کردم و هر دو کتاب مانند سیف و رمحی است بر مخالفان »

تاریخ وفات و محل دفن عماد الدین طبری معلوم نیست, اما صاحب روضات الجنات گفته مدتی در اصفهان, ابرقو, آذربایجان و قم بوده است. وزیر معظم بهاء الدین محمد جوینی مشهور به صاحب دیوان, متولی حکومت ایران در ایام سلطنت هلاکوخان که نظیر صاحب بن عباد علیه الرحمه بوده و به علمای شیعه عنایتی داشته به شیخ عنایتی تمام داشته و و شیخ در نزد او مرتبتی رفیع و منزلتی جلیل داشته است، لاجرم وی کتبی به اسم او تألیف کرده به نام های اربعین، بهائی، کامل بهائی. فولئد الرضویۀ، ص۱۱۱- ۱۱۷، هدیۀ الاحباب، ص۲۶۲. *فوائد الرضویۀ، ص۱۱۲. الکنی والالقاب - جلد*

۱ صفحه ۸۱ چاپ جامعه مدرسین الرضویه با تحقیق جواد قیومی اصفهانی صفحه ۱۸۶ و ۱۸۷ نام کتاب را فعلتم فلا فعلتم گذاشته است.

حسن بن علی طبری, معروف به عمار طبرسی یا طبری از علمای معاصر علامه حلی و خواجه نصیر طوسی است. همانطور که بیان شد وی از نویسندگان امامی فارسی زبان است که در چهار دهه پایانی سده هفتم, آثار فراوانی در دفاع از تشیع امامی جمع آوری نمود. وی را عمادالدین و عماد الاسلام نیز خوانده اند. از سرگذشت او تا آنگاه که از اقامتش، پیش از سال ۶۷۲ ق در قم یاد شده, آگاهی نداریم. در سال ۶۷۲ ق به خواهش بهاء الدین محمد صاحب دیوان وزیر, از قم به اصفهان رفت و هفت ماه در آنجا ماند و جمع کثیری از مردم اصفهان، شیراز، ابرقو، یزد و بلاد آذربایجان به محضرش شتافته و در انواع معارف الهی از او کسب فیض کردند. او در سایه حمایت های بهاء الدین محمد بن محمد جوینی (متوفای ۶۷۸ ق) کتاب هایی در دفاع از تشیع نگاشت.

یکی از قدیمی ترین و معروف ترین کتاب هایی که از حضرت رقیه بنت الحسین یاد کرده و شهادت او را در خرابه شام ذکر کرده، کتاب کامل بهائی است. طبری این کتاب را به امر بهاء الدین در روزگار سلطنت هلاکوخان نوشته است. ظاهراً نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاء الدین نگاشته شده است.

این کتاب در سال ۶۷۵ ق تألیف شده و به سبب قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه ای برخوردار است. شیخ عباس قمی در کتاب نفس المهموم و کتاب منتهی الامال ماجرای شهادت حضرت رقیه را از آن کتاب نقل کرده است. همچنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را تأیید و به آن استناد کرده اند. طبری در کتاب دیگری به

نام بشارة المصطفی لشیعة المرتضی نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه عاشورا اشاره کرده است.

طبری این کتاب کم نظیر را در ۵۶۷ ق تألیف کرده و در نگارش آن از منابع با ارزش فراوانی استفاده کرده که اغلب آن ها به دست ما نرسیده است؛ برخی در کشاکش روزگار از بین رفته و تعداد زیادی به دست دشمنان اهل بیت در امثال ماجرای کرخ بغداد طعمه حریق شده است.

عماد الدین طبری در مقدمه کامل بهائی می نویسد «در ملک مازندران که مولد مصنف این کتاب است، صد سال قبل از این, پانصد تن شیعی نبودند و امروز که سنه خمس وسبعین وستماه (۶۷۵ق) است در وی پانصد تن مخالف نمی باشد». البته منظور ایشان تعداد شیعه اثنی عشری است که متفاوت با زیدیه هستند. زیرا شیعه زیدیه برای نزدیک به پنج قرن قبل از او در آن منطقه حضور داشتند و حتی به مدت ۱۰۰ سال حکومت داشتند.

طبری از بزرگان متکلمان و فقها به شمار می رود و علمای متأخر در کتب فقهی فتاوای او را نقل کرده اند. او با حجت و برهان، اصل تولی و تبری را مطرح کرده و کتاب مناقب الطاهرین را در اثبات تولی و به قول محدث قمی کامل بهائی را در اثبات تبری نوشته است. طبری در کامل به نقل از حاویه تألیف مأمونی سنی، گزارشی را نقل می کند «در حاویه آمد که زنان خاندان نبوت در حالت اسیری، حال مردان که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده ها می دادند، که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید. تا ایشان را به خانه ی یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله، شبی از خواب بیدار شد و گفت پدر من حسین کجاست؟ این

ساعت او را به خواب دیدم؛ سخت پریشان زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست یزید خفته بود؛ از خواب بیدار شد و در حال تفحص کرد، خبر بردند که حال چنین است، آن لعین در حال گفت که بروند و سر پدر او را بیاورند و در کنار او نهادند. ملاعین سر بیاورد و کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید این چیست؟ ملاعین گفت سرپدر تو است. آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد». *طبری، عمادالدین، کامل، بهائی، ۱۷۹/۲*.

این گزارش گرچه به نوعی مرسل است و سلسله سند آن به چشم نمی آید؛ اما عماد الدین طبری آن را از کتابی نایاب و دور از دسترس معاصران, به نام حاویه نوشته مأمونی نقل کرده است. از این کتاب و نویسنده اش توسط محدث قمی در فوائد الرضویه اطلاعاتی آورده شده است. عمادالدین در سراسر کتابش بارها از گزارش های کتاب حاویه نقل کرده و در اثبات مطالب خود سود جسته است. آن گونه که از اسم کتاب بر می آید نویسنده آن تلاش داشته تا بدی ها و مثالب معاویهٔ بن ابوسفیان و خاندان بنی امیه و یزید را آشکار کند. آن گونه که محدث قمی آورده، ظاهراً وی فردی سنی مذهب بوده، که نه از روی تعصب مذهبی و آنچه برخی تاریخ نویسان اهل سنت, شیعیان را بدان متهم می سازند، بلکه منصفانه آنچه از فساد و ظلم این خاندان می دانسته در کتابش ثبت کرده است.

طبری در کتابش برای اولین بار در فصل سوم از باب ۲۵ با عنوان «فی بعض قصهٔ معاویه و یزید», از کتاب حاویه با عنوان «رساله حاویه» نام برده و آورده است «در رساله حاویه آمد که رکن الاسلام خوارزمی می گفت چون سرامام حسین پیش یزید لعین بنهادند آن ناپاک پای برسرامام نهاد». *طبری، عمادالدین، کامل، بهائی،* ۲/۱۷۳.

این گزارش نشان دهنده آن است که مؤلف حاویه از اخباری مستند و معتبر سود می جسته است؛ البته منظورش از رکن الاسلام خوارزمی، همان موفق بن احمد خوارزمی (متوفای ۵۶۸ق) می باشد. طبری از این فصل به بعد همه جا با تعابیری همچون «مأمونی، قاسم مأمونی حاویه، رساله حاویه، حاویه مأمونی السنی و صاحب حاویه» بارها به نقل مطالب این رساله پرداخته است و در برخی از موارد مطالب آن را نقد کرده است. گویا عدم دسترسی به این کتاب در زمان صفویه نیز ادامه داشته است؛ زیرا اگر موجود بود یقیناً علامه مجلسی در بحارالانوار نام آن را ثبت می کرد. *طبری، عمادالدین، کامل بهائی*، ۲۵۳/۲، ۲۵۹ و ۲۶۰.

محدث قمی درباره کامل بهائی آورده است «و [کتاب] کامل در بلده بمبئی به طبع رسیده، ولی بسیار کم یاب است و من در چند سال قبل که به آن شهر عبورم افتاد، یک نسخه از آن به دست آوردم؛ لکن افسوس که تصحیح آن نشده و بسیار سقیم است به حدی که برای غیر مطلع خبیر اتفاق در آن عسیر است. و آن کتاب پرفایده است و در سنه ۶۷۵ ق تمام شده و قریب به دوازده سال همت شیخ مصروف بر جمع آن بوده اگرچه در اثنای آن چند کتاب تألیف کرده و از وضع آن کتاب معلوم می شود، که نسخ اصول و کتب قدمای اصحاب نزد او موجود بود؛ مانند کتاب «فعلت فلاتلم» یا «فعلتم «فلا فعلتم »که در مثالب است و از مصنفات ابوجیش مظفر بن محمد خراسانی است، که یکی از متکلمین شیعه و عارف به اخبار و از شاگردان ابوسهل نوبختی است. و دیگر کتاب حاویه است که در مثالب معاویه است و مؤلف آن قاسم بن محمد بن احمد مأمونی سنی است». قمی، عباس، فوائد الرضویۀ، ۱۸۶ .

هم اکنون چندین نسخه خطی سنگی و سربی از کتاب کامل بهائی، مربوط به قرون هشت تا چهارده هجری در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می شود. البته می

توان دامنه نگاه تطبیقی را با دیگر نســـخه های احتمالی موجود در بقیه کتابخانه ها کامل تر کرد؛ ولی به علت در اختیار نداشــتن دیگر نسـخ، در این مجال به چهار نسـخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی اشاره می کنیم.

الف . اولین نسـخه به شـماره ۵۶۶۳، کتابت شـده به خط نسخ در قرن هشـتم هجری با عنوان الکامل فی السـقیفه اسـت. گزارش این نسـخه کمی متفاوت اسـت و نقل قول از کتاب حاویه را ندارد. در این نسخه بارها نام کتاب حاویه آمده است اما به هنگام نگارش این گزارش می نویسد «عورات, اصحاب حسین اطفال را وعده ها می دادند که پدر شما فلان جای رفته اســـت باز آید بدین چند روز، روزی نیم روزی کودکی طلب پدر کرد و گفت مادر من این سـاعت پدر را به خواب دیدم. سـخت عجیب زنان و کودکان در گریه افتادند و فغانی برآمد. لعین یزید خفته بود بیدار شـد و گفت اینجا چه رسـید؟ حاجبان آمدند و تفحص کردند؛ بفرمود که سر پدر را بیارید و در کنار او نهید. ملاعین سر پدر او بیاورد و در پیش کودک چهار ساله بنهادند؛ گفت این چیسـت؟ لعینی گفت سـر پدر تو، کودک بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و بدان چند روزه جان به حق تسلیم کرد».

ب . دومین نسخه به شماره ۱۰۴۷۶ کتابت شده در تاریخ ۱۲ جمادی الاول ۱۰۰۷ق، با عنوان الکامل البهائی فی السقیفه است. در این نسخه آمده است «در حاویه آمد که زنان خاندان حال پدران بر کودکان پوشــیده می داشــتند وعده ها می دادند...» ادامه متن با نسخه چاپی فعلی انطباق دارد.

ج. سـومین نسـخه به شـماره ۱۴۴۹۷، در ۱۲۴۷ق در روسـتای شـترک قزوین به قلم محمد حسن بن محمد کاظم کتابت شده است. گزارش ثبت شده در این نسخه برابر با نسخه اول قرن هشتم است و نقل قولی از کتاب حاویه در آن نیست.

د. چهارمین نسخه به شماره ی ۱۸۵۵ - ۱۱ به فرمایش میرزا محمد خان ملک الکتاب، در سال ۱۳۲۳ق در بمبئی هندوستان در ۴۸۴ صفحه، چاپ سنگی شده است. گزارش این نسخه مانند متن چاپی نسخه مرتضوی است که هم اکنون در دسترس است. به نظر می رسد این نسخه سنگی همان نسخه ای است که محدث قمی در شهر بمبئی هندوستان به تک نسخه ای از آن دست یافته است و درباره آن یادآور شده است که «لکن افسوس که تصحیح آن نشده و بسیار سقیم است به حدی که برای غیر مطلع خبیر انتفاع در آن عسیر است».

از این رو، بعید نیست که بعدها چاپخانه مرتضوی از روی همین نسخه کامل بهائی را به چاپ رسانده باشد. به هر حال چه این گزارش واقعاً از کتاب حاویه نقل شده باشد و یا طبری با تکیه بر دیگر منابع در دسترس آن را آورده باشد، از نظر ما با توجه به اطمینان همگان در وثوق و تبحر طبری شبهه و تردیدی در استواری و پذیرش این گزارش باقی نمی ملند؛ چه اینکه اولا عمادللدین طبری به لحاظ موقعیت زمانی و دوستی با بهاء الدین صاحب دیوان، در نگارش این کتاب و دیگر کتب خود، به ویژه مناقب الطاهرین تلاش کرده که آنچه پیشینیان قدرت بازگو کردن آن را نداشته اند و به صورت سربسته و گذرا بیان کرده،اند، شرح و تفصیل دهد تا تاریخ و عقاید شیعه به شیوه ای استوار برای آیندگان باقی بماند.

او در کتابش آورده است «و بنده دوست می دارد که دلایلی چند بنویسد قبل از الشروع فی المقصود، در امامت امیرالمؤمنین علی و اولاد وی ؛ زیرا که تولی سابق است بر تبری, تا این کتاب نفیس از فائدتین خالی نباشد و شیعه را مرجعی باشد و تحقیق مذهب از اینجا بدانند زیرا که علمای ما چون ناصر نیافتند و اعادی بسیار بودند, نمی توانند گفتن مگر به تعریض و کنایه؛ و آنچه به کتاب ها می نویسند همچنین به تعریض

می نویســند مگر جمعی اندک. اما من بنده واثقم به کرم الهی و به معجزات ائمۀ و آنچه دانستم چهار دانگ نوشتم و دو دانگ اهمال رفت(لان الاجماع حصل بان التقیۀ واجبۀ) مع ذلک یعنی اجماع شده اند بر اینکه تقیه واجب است و مرا استظهار حاصل است به سلطانی چون مخدوم بهاء الدین محمد و دیگر علما سندی و استظهاری چنین نیافتند و ما توفیقی الا بالله». *طبری، عمادالدین، کامل بهائی، ۶۲/۱.*

ب. همان گونه که از باب ۲۸ کامل بهائی آشــکار اســت، عمادالدین طبری در نگارش مقتل نیز فردی بصیر و آگاه بوده و شاید تألیفی مستقل در این باره داشته است که در دسترس نیست؛ زیرا خود می نویسد «حکایت روزی به خدمت مخدوم زاده حاضر بودم به صحرا قریه بطریه به دهی قریبه بین قم و کاشان، در دهم محرم سنه ثلاث و سبعین و ســتمائه (۶۷۳ ق) و حال مقتل عترت رســول شــمه ای تقریر می کردم...». *طبری، عمادالدین، کامل بهائی،، ۵۳/۱.*

شــیوه او در مقتل نویســی بهره بردن از کتاب های معتبر بوده اســت؛ گرچه در باب ۲۸ کتابش به یک دوره فشرده از آغاز حرکت امام حسین تا بازگشت اهل بیت او از شام به مدینه، بدون ذکر منابع خود اشاره کرده است؛ اما می نویسد «مورخان حکایات حسین و اصــحاب او ضــبط کرده اند در مجلدات، پیش از آنکه این کتاب حامل آن شــود، اما ضرورت بود». *طبری، عمادالدین، کامل بهائی، ۲۲۹/۲.*

از جمع بندی مطالب آمده در این گزارش برداشت های ذیل به دست می آید:

الف. دختر چهار ساله ای که در کربلا حضور داشته است، در پی سفر اسارت اهل بیت به کوفه و شــام به کاخ و خانه یزید وارد می شــود. طبری در چند ســطر پیش از این گزارش به نقل از صــدر الائمه بخاری آورده اســت «و مخدرات آن حضــرت را در خانه

ساکن کردند که در جوار خانه او [یزید] بود». در جایی دیگر طبری از این خانه به «دار الحجاره» تعبیر کرده است. *طبری، عمادالدین، کامل بهائی*، ۲/۱۷۹. ۲/۳۰۲.

ب تردیدی نیست که نام پدر این دختر امام حسین بوده است و این امام حسین اشاره به حضرت اباعبدالله الحسین دارد. گرچه برخی شاید نظر به بعضی از عبارات گزارش نسخه اول که درآن آمده بود «عورات توهم کنند که این طفل متعلق به یکی از اصحاب شهید امام حسین بوده که پس از گفتگو با مادرش یزید برای آرام کردن آن کودک سر بریده همان صحابی شهید را در برابر دیدگان کودک حاضر کرده است.» برداشت دیگری کنند؛ اما چنین برداشتی با توجه به متن دیگر نسخه ها مردود است. از قرائن موجود در متن گزارش و نوع برخورد یزید لعین با این ماجرا, هیچ گونه تردیدی باقی نمی ماند که آن سر بریده متعلق به امام حسین و نزد یزید حاضر بوده و او در تصمیمی عجولانه بدون اینکه اندیشه کند، به بردن سرامام حسین نزد آن کودک فرمان می دهد.

برخی دیگر نیز اشکال کرده اند که حضرت رقیه دختر یکی از اصحاب بوده است چرا که در نسخه های قدیمی کامل بهایی، عبارت (دخترکی از عورات اصحاب حسین بوده) است و در نسخه چاپ بمبئی که به دست شیخ عباس قمی رحمه الله رسیده است، تحریف ایجاد شده است. در اینجا اشاره ای به بیسوادی این افراد است چرا که عبارت دخترکی از عورات, یعنی دختر بچه ای از زنان, و این که این زنان اصحاب حسین بوده اند یعنی زنانی که همراه امام حسین بودند. پس کامل عبارت چنین می شود که دختر بچه ای از زنانی که به همراهی امام حسین بودند و این خارج از خاندان ایشان نبوده است.

اما باید به این نکته توجه داشت که، در دیگر مقاتل اعاظم و بزرگان شیعه همچون طریحی و ملا مهدی نراقی نقل این واقعه از این کتاب را به رقیه بنت الحسین نسبت داده شده است و هم چنین در مقاتل آمده است که از کوفه تا شام فقط خاندان بنی هاشم در قافله اسرای اهل بیت بوده اند. البته دلائل دیگری همچون اشعار اهل بیت و قصیده زاهی در این کتاب ذکر خواهیم کرد که همگی شهیده شام را رقیه بنت الحسین ع خواهیم کرد معرفی می کنند.

ج. این کودک چهار ساله پس از دیدن سر بریده پدر براثر بیماری حاصل از اندوه فراق، در همان چند روز اقامت اهل بیت در شام از دنیا رفته است و شاید همین مصیبت باعث تجدید غم و اندوه اهل بیت گردیده و ایشان را واداشته است تا با گرفتن اجازه از یزید به مدت هفت روز به عزاداری بپردازند. *طبری، عمادالدین، کامل بهائی*، ۳۰۲/۲.

۱۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة

مؤلف آن علی بن عیسی اربلی (متوفای۶۹۳ ق) است. وی به نقل از ابن طلحه شافعی چهار دختر برای سید الشهدا ذکر و هنگام شمارش، نام سه دختر را بیان کرده و می گوید «این قول مشهور است» سپس می افزاید «این که آن حضرت چهار دختر داشته اند مشهورتر است» *کشف الغمة، ج ۲، ص۳۸-۳۹.*

۱۲. اشراق الاصباح فی مناقب الخمسة الاشباح (محرم ۷۵۳ق)

این کتاب تألیف برهان الدین ابراهیم صنعانی است. وی در این کتاب فرزندان دختر آن حضرت را به نام های فاطمه، سکینه و زینب (صغیره) ذکر کرده است. *نسخه مورد استفاده، عکس نسخه دست خط مؤلف است، که در ۷۵۲ قمری نوشته شده است. اصل*

نسخه در کتابخانه ی خصوصی سید محمد بن محمد اسماعیل مطهر در شهر صنعای یمن موجود است.

۱۳. الفصول المهمۀ

ابن صباغ (متوفای ۸۵۵ ق) مؤلف کتاب برای امام حسین چهار دختر ذکر کرده، ولی تنها به نام های زینب، سکینه و فاطمه اشاره کرده است و نام دختر چهارم را که به گفته اکثر ارباب مقاتل رقیه بوده ذکر نمی کند. *الفصول المهمه، ج ۲، ص ۸۵۱..*

۱۴. روضۀ الشهدا

کمال الدین واعظ کاشفی از عالمان شاعران و واعظان قرن نهم هجری است. سال دقیق ولادتش معلوم نیست. اما برخی معاصران نظر به قراینی، سال تولدش را حدود ۸۴۰ ق دانسته اند و وی بیشتر عمرش را در سبزوار و مشهد بود. ولی پایان عمرش را در هرات سپری کرد. درباره مذهبش اختلاف است هر چند افندی به نقل از میرداماد, وی را حنفی دانسته است. لکن محقق جواهر التفسیر جستجویی انجام داده که در مقدمه خود درباره آن مفصل بحث کرده است. حکایت های چهار تا چهار تا چهار تا در جواب سؤال از تعداد جانشینان پیامبر اکرم، و یا من بنته فی بیته در جواب سؤال از کیستی جانشین پیامبر بزرگ را نیز نقل می کند.

درباره احتمال سنی بودن یا صوفی نقشبندی بودن وی نیز بحث شده است. در نهایت می نویسد «به طور اجمال می توانیم گرایش او را به عقاید بنیادین تشیع بپذیریم، گرچه در شهر هرات و در میان تیموریان، مجالی برای اظهار این مذهب نبوده است».

در هر صورت، دور نیست که مشرب عرفانی و آگاهی های قرآنی و عمومی او در شاخه های مختلف علمی, به همراه تفکر اجتهادی قوی او که در کتاب هایش به چشم می خورد, او را دارای فکر و عمل خاص خود کرده باشد. در مجالس المؤمنین آورده است روزی به سبزوار پیرمردی از محبین غال, عصا زنان به مسجد جامع روان شد. این شیعه متعصب خواست جناب واعظ را امتحان کند که او را پس از ازدواج چه مذهب است. واعظ بر عرشه منبر به سخنرانی مشغول بود. ضمن صحبت گفت به رسول گرامی اسلام و دوازده هزار مرتبه جبرئیل، این امین وحی رب جلیل بر حضرتش نزول فرمود. پیر عصا به دست سخن واعظ قطع نمود گفت آقا بگو بدانم جبرئیل بر حضرت علی چند بار نزول نمود. واعظ از ترس عصا فوراً جواب داد بیست و چهار هزار مرتبه. پیر پرسید دلیل این سخنت چیست؟ فوراً حدیث «انا مدینۀ العلم و علی بابها» ،برخواند که حضار و فضلا از حاضر جوابی او متعجب گشتند.

و کسی که چنین مطالبی را می نویسد با اینکه آن پیرمرد را غال و اهل غلو نامیده است اما دلایل و استنادات شیعه را در آن داستان آورده و این نوعی ذکاوت همراه با تقیه را در او نشان می دهد. پدر کاشفی خود از زمره اهل علم و راوی حدیث شیعی و دارای اجازه بوده است که موید همین شیعه بودند او می باشد.

قدیمی ترین و کامل ترین شرح حال کاشفی را تاریخ نویس معاصر او یعنی غیاث الدین خواند میر (۸۸۰ - ۹۴۱ هجری) نگاشته است، وی در ماثر الملوک، خلاصۀ الاخبار و حبیب السیر در مورد کاشفی مطالبی آورده است، از آن جمله می نویسد «کمال الدین حسین واعظ از اصناف علوم معقول و انواع متون محسوس و منقول فایده و بهره تمام دارد. جامع العلوم محسوب می شده است مشهور به سخنوری و وعظ بوده هفته ای سه

نوبت در مسجد دار السیادۀ و خانقاه به وعظ و نصیحت مردم اشتغال داشته است. در فن نجوم مهارت داشت، در انشاء بی مثل زمان خود بود.»

سید نورالله شوشتری یک قرن بعد از کاشفی، او را فاضل جامع علوم دینی و سفینه معارف یقینی می داند و می نویسد «از جفر و تکسیر و سیمیا آگاه و در نجوم صاحب دستگاه بوده است، نفسی با تاثیر و عبارتی دلپذیر داشت. در بلاغت فصیح عهد و مسیح مهد بود». و برترین کتاب کاشفی را جواهر التفسیر می داند. پدر کاشفی خود از زمره اهل علم و راوی حدیث شیعی و دارای اجازه بوده است. کاشفی در سبزوار نزد پدرش و علمای دیگر به علم آموزی مشغول بوده و در جوانی جهت دانش لندوزی به مشهد هجرت کرده است. وی مانند پدرش اجازه نامه می نوشته, که اجازه روایت تا قبل از دوره شروع و ساختن اجتهاد به دست وحید بهبهانی, مجوز سخنوری و نقل حدیث بوده است.

علامه شعرانی در مقدمه کتاب روضه الشهدا در شرح حال وی این گونه نگاشته است «(وی) در عهد سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا (۸۸۳- ۹۱۱) و در دربار او نهایت اعزاز و احترام دید. وزیر دانش پرور او امیر علی شیر نوایی, او را تشویق بسیار می کرد و به تألیف و تصنیف ترغیب می فرمود. چون هم در علوم دینی و انواع آن به حدکمال بود و هم در نویسندگی و ادب، از بزرگترین اساتید فن خویش و کم تر این دو کمال در کسی مجتمع باشد و آن که جمع دارد باید قدر خویش بداند. وقت بیهوده از دست ندهد، که مردم از او فائده بسیار برند و اتفاقاً امیر علی شیر ارزش او را دانست و قدر او را شناخت.»

علامه شعرانی در مورد کتاب روضۀ الشهدا اینگونه می فرماید «اما کتب و روایاتی که مؤلف از آن ها نقل می کند، بسیاری در عهد ما موجود نیست و شاید(باعث شود) بعضی را معتبر ندانیم اما حاشا که چنین مردی سخن بی دلیل آورد.»

از مهم ترین و مشهورترین آثارش کتاب روضۀ الشهدا است. وی نگارش این کتاب را در ۹۰۸ ق، دو سال مانده به وفاتش به پایان برد. کاشفی کتابش را به درخواست یکی از اعیان و سادات سرشناس هرات, به نام مرشد الدوله معروف به سید میرزا برای روضه خوانی در ایام مصیبت و اندوه محرم و صفر تألیف کرد.

وی در این کتاب آورده است «در کنز الغرایب آورده که یزید اهل بیت را در درون کوشک خود, جای مقرر ساخته بود و امام حسین دختری داشت چهار ساله که بسیار او را دوست داشتی و او نیز پدر را به غایت دوست می داشت و تا پدرش شهید شده بود، دایم می پرسید که این ابی؟کجاست پدرمن؟ می گفتند به جای رفته است. و به انواع تسلی, تسلی می دادند و او را به دیدار پدراشتیاق عظیم بود. در این وقت که در کوشک یزید بودند, شبی این دختر پدر را در خواب دید که او را در کنار گرفته, از غایت شادی بیدار شد و پدر را ندید. شوقش زیاده گشت و آغاز اضطراب کرده فغان درگرفت. حال پرسیدند، گفت حالی می دیدم که در کنار پدر نشسته ام، چون چشم باز کردم او را نمی بینم. مرا بگویید که پدرم کجاست، که مرا بیش از این طاقت فراق نمانده. هر چند گفتند ای دختر صبر کن و شکیبایی پیش گیر جواب می داد.

یعلم الله مرا تاب شکیبایی نیست

طاقت روز فراق و شب تنهایی نیست

یا پدرم را پیش من آرید یا مرا نزد پدر فرستید. چون اهل بیت این سخن بشنیدند به یک بار فریاد از نهاد ایشان برآمد و خروش گرفتند. یزید پلید از گریه و غوغای ایشان از خواب درآمد و کس فرستاد, تا خبر گیرد که اهل بیت را چه واقع شده است. ایشان صورت واقعه بازگفتند و خبر به یزید رسید، که دختر امام حسین پدر را در خواب دیده و برای دیدار او بی طاقتی می کند. یزید گفت بروید و سر پدرش بدو نمایید, تسلی یابد. و یزید آن سر را در خانه خاص خود نگاه می داشت. خادمان یزید پلید, آن سر را در طبقی سیمین نهاده و مندیلی از سندس بر آن افکنده، نزد اهل بیت آوردند. گفتند یزید می گوید که سر را بدو نمایید، شاید که او را تسلی پدید آید. اما چون طبق را پیش روی نهادند، پرسید که این چیست؟ گفتند آنچه می طلبی این جاست! چون مندیل برگرفت، سری دید در آن طبق نهاده، آن سر را برداشت و نیک در آن نگریست سر پدر خود بشناخت . آهی از سینه برکشید و روی در روی پدر مالید و لب خود را بر لب وی نهاد و فی الحال جان شیرین بداد». *واعظ کاشفی روضة الشهداء، ۸۴۵ - ۸۴۶.*

معمولاً بدون توجه به اصول پژوهش, بسیاری از گزارش های آمده در بعضی از کتب، باطل و مردود انگاشته می شوند؛ در حالی که چنانچه همان گزارش ها مستقلاً ارزیابی شود ای بسا برخی از گره های کور تاریخ را بگشاید. بر این اساس باید گفت که تا کنون این گزارش، با توجه به تحلیل ها و قضاوت هایی که درباره کتاب روضۀ الشهدا و نویسنده آن وجود داشته ارزیابی و قضاوت نشده؛ زیرا یکی از راه های ارزیابی روضۀ الشهدا، شناخت مصادر و منابع آن است که متأسفانه واعظ کاشفی آگاهی های مفصلی از مآخذ کار خود به دست نداده است. اما از همان مقدار که آورده می توان حدس زد که علاقه مند بوده تا مطالب خویش را از مصادر موجود برگیرد. علاوه براین گاه و بیگاه به نقد و و بررسی برخی نقل ها پرداخته است(همانطور که در جای دیگری از کتاب

بحث شـد علت عدم ذکر مآخذ در اکثر مقاتل، همان بحث تسـامح در مرثیه اسـت) با اینکه در بیشتر موارد حساس هیچ مصدری را یاد نکرده، مصادر نقل شده محل اشکال واقع شـده اند. در این باره افندی کتاب شـناس بلندپایه شـیعی، پس از آنکه اشـاره می کند که کاشفی از برخی کتاب های شیعی چون عیون اخبار الرضا و ارشاد و اعلام الوری و کتاب الآل ابن خالویه اسـتفاده کرده, می نویسـد «ولکن اکثر روایات هذا الکتاب بل جمیعها مأخوذة من کتب غیر مشهورة بل غیر معول علیها» . *جعفریان, تأملی در نهضت عاشورا، ۳۳۹-۳۴۰* .

کاشفی این گزارش را از کتاب کنز الغرائب نقل کرده است. شعرانی این کتاب را کتابی نامعروف دانسته که در عهد مؤلف روضۀ الشهدا در دسترس بوده است. هر چند نامشهور بودن یک کتاب, دلیلی بر ضعف نیست. چه بسا کاشفی که خود به تصریح قاضی نورالله جامع علوم بوده است به این امور توجه داشته و هم چنین اسنادی در دست داشته که به ما نرسـیده اسـت. گرچه کتاب شـناسـی دقیق این کتاب برای ما به دسـت نیامد؛ اما برخی از معاصـران همچون اسـتوری و جعفریان نام اصـلی آن را کنز الغرائب فی قصـص العجائب، اثر نجم الدین مذمکینی می دانند, که آن را در شـرح حال خلفای چهارگانه و امام حسن و امام حسین در۸۸۲ق نگاشته است. *استوری ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ۱۰۳۴؛ رسول جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا ۳۴۴.*

از سـویی با مقایسـه این گزارش با آنچه در کامل بهائی آمده آشـکار می شـود که به جز اختلاف در عبارت پردازی، هر دو گزارش کاشـفی و طبری، در بیان حقیقتی تاریخی مشـترک اند, که دختری چهار سـاله از امام حسـین، در زمان اسـارت اهل بیت در شـام پس از دیدن سر بریده پدر، از دنیا رفته است. این گزارش نشان دهنده شهرتی است که در دوران خود همچون باوری تردید ناپذیر, در بین دوسـت داران مکتب اهل بیت رواج

داشته و هر از گاهی برخی از نویسندگان و مؤلفان آن را ثبت و گزارش کرده اند. بدیهی است که نمی توان به بهانه عدم تکثیر یک گزارش در کتاب های تاریخی، چنین نتیجه گیری کرد که آن گزارش نادر, بی اساس و دروغ است. درحالی که، واقعه شهادت رقیه بنت الحسین از جمله مشهورات تاریخ است.

بنابراین گزارش کمال الدین کاشفی در روضۀ الشهدا, برای بازشناسی حلقه های معرفتی و دست یابی به سیر تاریخی آن بسیار ارزشمند و معتبر است.

بنابراین، اگر پذیرفتیم که به لحاظ محتوای تاریخی این گزارش نباید به اختلاف های متنی و جزئی آن توجه کرد، آنگاه جمع بین تمام گزارش هایی از این دست ممکن می شود و ما با یک گزارش متواتر لفظی روبه رو نیستیم، بلکه آن یک گزارش مشهور تاریخی است. با این حال برخی از معاصران بدون توجه به روح کلی این گزارش های مشابه ,اشکالاتی منطبق بر معیارهای تطبیقی گزارش های لفظی مطرح کرده اند که پس از بررسی معلوم می شود که ایشان در نوع تلقی از این گزارش های مشابه به خطا رفته اند یا منکرین معاند هستند.

مثلاً در نقد گزارش طبری آورده لند «این متن با آنچه درباره وفات رقیه شهرت دارد تفاوت هایی دارد. زیرا در این متن نام دختر مشخص نشده و او را چهار ساله می داند نه سه ساله و محل وفات او را خانه یزید می داند نه خرابه و وفات او را پس از چند روز از دیدن سر مبارک امام، حسین می داند نه همزمان با دیدن سرایشان». *محمدی ری شهری محمد دانشنامه امام حسین، ۳۸۵/۱. حال این فرد خطاکار است یا معاند خداوند می داند که این چنین می گوید.*

جدای از سابقه این نویسنده در ایجاد شک و تردید و نگاشتن اباطیل در مورد اعتقادات شیعه باید گفت که از دیرباز اختلافاتی در نقل وجود داشته است، که این اختلافات در نقل گاهی در بعضی احادیث متواتر هم وجود داشته است. ولی اصل وقوع ماجرا، که همان از دنیا رفتن دختر خردسال امام حسین در شام است، در فاهمه و اذهان دوست داران مکتب اهل بیت باقی مانده است و در تمامی نقل ها یکسان است.

۱۵. لوامع الانوار فی معرفة الائمة الاطهار

علی بن حسن زواری عالم و مفسری است که به فرمان شاه طهماسب صفوی (۹۱۹ - ۹۸۴ق)، کتاب احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار, نوشته محمد ابی زید عربشاه علوی ورامینی (زنده در نیمه اول قرن هشتم قمری) را خلاصه کرد. وی در اول کتاب لوامع الانوار آورده است «و چون نواب عالی رأیات اکثر اوقات خجسته غایات را معطوف و مصروف می فرمایند در تحقیق اخبار و تفتیش آثار حضرات ائمه اطهار الملک الغفار، بنابراین اشارت عالی اعلی عز اصدار یافت که بنده کمترین این درگاه علی بن حسن زواری بلغه الله الی ما یتمناه, کتاب احسن الکبار که در مناقب احوال ائمه اخبار است، تبدیل، ترتیب و تغییر عبارت آن نموده به عبارت پاکیزه دلپذیر ترتیب دهد. امتثالاً لامره الاعلی آن را از آن ترتیب لنداخت و به قدر وسع و تولنایی از زوائد و نقول غیر معتبر پاک ساخت و به اقوال صحیحه و نقول صریحه بر و چهارده باب و خاتمه ترتیب داد و لوامع الانوار فی معرفة الائمة الطهار نام نهاد والله یهدی الی طریق السداد». *زواری، علی بن حسن لوامع الانوار فی معرفة الائمة الاطهار*، ص۳ .

وی در باب پنجم از کتابش آورده است «وی دختری چهار ساله بود, آنجا وفات یافت و تفصیل آن در مقتل ها آورده اند». *زواری، علی بن حسن لوامع الانوار فی معرفة الائمة الاطهار، ص ۲۹۵* .

زواری گرچه به شرح مفصل ماجرا نپرداخته است، اما نوع خبری گزارش وی نشان دهنده این مطلب است که از دیدگاه وی, حکایت وفات دختر چهار ساله ی امام حسین در شام، مشهور بوده است و مقاتل قدیمی تر به تفصیل آن را بیان کرده اند. پس از مراجعه به چند نسخه خطی از کتاب احسن الکبار، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کتابخانه ملک تهران، اصل این گزارش را نیافتیم؛ اما می دانیم که زواری قصد اصلاح و تهذیب متن احسن الکبار را داشته است، به گونه ای که گزارش ها و اخبار ضعیف را حذف کرده و گزارش های مشهور را به آن اضافه کرده است.

از سویی با تطبیق و مقایسه متن دو کتاب کامل بهائی و احسن الکبار، به این نتیجه قطعی دست یافتیه می شود که علوی ورامینی در احسن الکبار باب پنجاه و دوم با عنوان [در ذکر احوال رئوس الشهدا به کربلا و به شام بردن] با لندکی تفاوت و در بسیاری از مواقع, عین همان عبارات کامل بهایی را آورده است. اگر این موضوع مبنای تحلیل قرار گیرد، به خوبی در می یابیم که علوی و رامینی به این سبب, مفصلاً به ماجرای وفات کودک نپرداخته است؛ که کامل بهائی را پذیرفته و به آن اشاره کرده است.

۱۶. تسلیۀ المجالس و زینۀ المجالس

سید محمد حسینی موسوی حائری کرکی از دانشوران قرن نهم و دهم قمری است. تسلیۀ المجالس و زینۀ المجالس نام یکی ازآثار اوست که در موضوع مقتل, در ده

مجلس تدوین شده است. علامه مجلسی در مقدمه بحارالانوار نام این کتاب را در شمار منابع کتابش ذکر کرده اســـت. حائری کرکی در مجلس پنجم از کتابش در موضـــوع خصایص امام حسـین آورده است «من در شـهر دمشـق شام, در قسـمت شـرقی مسـجد اعظم شـهر خرابه ای را دیدم که در گذشـته مسجدی بوده است. بر لوح سـنگی منصوب برعتبه ورودی اش اسامی پیامبران و امامان دوازده گانه مکتوب شده بود. سـپس نوشـته شـده بود: این قبرسـیده ملکه، دختر حسـین بن امیرالمؤمنین اسـت. این مکان به خاطر بغضشان بر اهل بیت، به مرور زمان به محلی کثیف برای نگهداری زباله تبدیل شده بود. تا آنکه فردی محب اهل بیت با پاکســـازی آن این محل را که انتســـاب به یکی از ذریه اهل بیت داشــت و از دیرباز مسـجدی بوده اسـت، دوباره برای خواندن نماز آماده نمود؛ ولی با خبردار شـدن شـیخ الاسـلام آن منطقه, وی دسـتور تخریب آن مسـجد را صـادر نمود و به مردی نصـرانی که شـغلش حجاری و کار سـنگ بود دسـتور داد, تا آن اسـامی مبارک را به بهانه اینکه بودن این اســـامی روی این ســـنگ بدعت اســـت محو و نابود نماید». *حائری ،کرکی، محمد، تســـلیهٔ المجالس و زینهٔ المجالس، ۹۳/۲-۹۳ .* «ولقد شـاهدت فی القریهٔ الظالم أهلها، النائی عن الحق محلها، المغضـوب علیها، المنصـوب علم الکفر لدیها، أعنی بلدهٔ دمشـق الشـام محل الفجرهٔ الطغاهٔ، شـرقی مسـجدها الأعظم، وبیت اصـــنام ها الأقدم، الذی لا طهر ولا قدس، بل علی شـــفا جرف ها أُســـس، معدن العقوق، ومرکز الفسـوق، وبیت النار، ومجمع الفجار، ومنبع الأشـرار، وشـر من مسـجد ضـرار، حربهٔ (کانت فیما تقدم مسـجدا) مکتوب علی مصـخرت عتبهٔ بابها أسـماء النبی وآله و الأئمهٔ الاثنی عشـــر، بعدهم: هذا قبر الســـیدهٔ ملکهٔ بنت الحســـین بن أمیر المومنین و لفرط بغضـــهم لأهل بیت نبیهم ترکوا القیام بعمارهٔ ذلک المقام الی أن اســـتهدم، ثم جعلوه مطرحا لقما ماتهم ومرمی لنجاســـاتهم وقاذوراتهم، فهزت أریحیـهٔ الایمان رجلا ممن تمســـک بولائهم أن یمیط الأذی والقازورات عن تلک الخربهٔ، لآن ها وأن لم تکن مدفناً

لأحد من ذریتهم فقد شـرفت بنسـبتها الیهم، فجدد بناءه واتخذه مسـجدا مهیئا للصـلاۀ فلما أتمه و أماط الأرجاس عنه والقی القمامۀ علم بذلک شـــیخ اســـلامهم ولغام زمانهم وأحد أعلامهم وأکثر أصنامهم، عدوا الله و رسوله الکافر بفعله وقوله المانع مساجد الله أن یذکر فیها اسـمه التام فی النفاق حد هو رسـمه فلقبل الشـقی فی جمع من المنافقین، والعصـــب المارقین وأمر بهدم ذلک المســـجد، وأن یعد مطرحاً للقمامات والنبی والأئمۀ الطاهرین عن تلک الصخرۀ قائلا: ترک هذه الاسماء علی هذا الصخرۀ من أعظم بدعۀ فی الاسلام.»

این گزارش ها قرینه و مؤید این مطلب یقینی اســت، که در قرون متعدد به ویژه ســال های قبل از ۶۳۶ ق، ماجرای وفات بانویی در دمشـق که از نسـل امام علی بوده و بعدها به اسـم ملکه نامیده شـده مشـهور بوده اسـت. اما در تعیین مکان قبر, مردم دچار اشـتباه شده اند و شاید علتش این باشد که همان گونه که در جنب باب الفرادیس و مکان فعلی بارگاه حضـرت رقیه بنت الحسـین، مسـجد الرأس واقع اسـت. به نوشـته لبیب بیضـون مسجدی به اسم مسجد السقط نیز در کنار باب جیرون قرار دارد که به مناسبت افتادن سر مطهر امام حسین از روی نیزه در این مکان احداث گردیده. *بیضون، لبیب، ۴۳۴/۲* .
«تذکر الروایات السبقۀ أن موکب الرووس والسبایا عند أیقافهم عند باب جیرون الداخلی سـقط رأس الحسـین من الرمح، و ذلک من داخل الباب عند لحدی البوابتین اصـفیرتین لباب جیرونا الأوســط، .. و هی البوابۀ الشـــمالیۀ وتکریما للمکان الذی ســـقط فیه رأس الشریف، أقیم مسجد هناک، سمی مسجد السقط ... و لهذا المسجد تاریخ عریق ملیء بالأحداق الجسـام، فقد أثار هذا المسـجد مشـاکل کثیرۀ فی التاریخ، بین السـنۀ والشـیعۀ فی دمشــق، فقی حین کان دأب الشــیعۀ و محبّی أهل البیت من الســنه المحافظۀ علی هذا المسجد کان هم بعض النواصب هدم هذا المسجد و جعله طریقاً».

در فاهمه و خاطره شفاهی مردم دمشق چنین مطلبی ثبت بوده که در مسجد الرأس یا مسجد السقط طفلی، بانویی یا شخصی از اهل بیت پیامبر وفات کرده است. از این رو هیچ بعید نیست به خاطر همین و درگیری های بین شیعه و سنی, مکانی را که حائری کرکی در قرن دهم قمری قبر سیده ملکه دختر حسین بن امیرالمؤمنین گزارش کرده است، محل دفن دختر امام حسین می دانسته اند.

اصل وفات دختری از دختران امام حسین همواره درمیان مردم دمشق مشهور بوده است. با این حال از وی با اسامی مختلفی همچون ملکه و رقیه یاد می شده است. بی تردید به محوریت این مطلب ارائه شده, می توان انتساب بارگاه رقیه بنت الحسین به رقیه بنت الامام علی را خطا دانست و به تحلیل آن پرداخت و واقعیت های پنهان در دل تاریخ را به شکلی منطقی تر بازنمایی کرد.

۱۷. المنن الکبری

شیخ ابوالمواهب عبدالوهاب انصاری شافعی مذهب مصری (متوفای ۹۷۳ق) معروف به شعرانی یا شعراوی، از بزرگترین دانشمندان و مؤلفان قرن دهم هجری است. وی از شاگردان شیخ جلال سیوطی و شیخ الاسلام زکریا انصاری و دیگر دانشمندان زمان خویش است. وی آثار فراوانی داشته که از مهمترین آن ها می توان به کتاب المنن الکبری یا همان لطائف المنن و الاخلاق فی بیان وجوب التبحث بنعمهٔ الله علی الاطلاق اشاره کرد.

شیخ محمد مهدی حائری به نقل از یکی از معاصرانش و او به نقل از باب دهم از کتاب المنن الکبری آورده است « بعضی از خواص خبر دادند مرا, که رقیه بنت الحسین در مشهد قریب به مسجد جامع دارالخلیفه یزید (لعنت الله علیه), به همراه جماعتی از اهل

بیت مدفون است. این مسجد جامع, هم اکنون به نام جامع شجرة الدر معروف است و در سمت راست بارگاه سیده نفیسه واقع است. بر مقبره سیده رقیه بر لوحی سنگی، کنار در ورودی این بارگاه مکتوب است" هذا البیت بقعة شرفت بآل النبی و ببنت الحسین الشهید رقیه"». *حائری محمد مهدی معالی السبطین، ۱۷۱/۲.* « فی تألیف بعض معاصرینا قال: قال الشعرانی فی الباب العاشر من کتاب المنن: وأخبرنی بعض الخواص أن رقیه بنت الحسین فی المشهد القریب من جامع دار الخلیفة امیر المؤمنین یزید ومعها جماعة من أهل البیت وهو معروف الآن بجامع الشجرة للدر و هذا الجامع علی یسار الطالب للسیدة نفیسة والمکان الذی فیه السیدة رقیه عن یمینه ومکتوب علی الحجر الذی ببابه هذا البیت بقعة شرفت بآل النبی و ببنت الحسین الشهید رقیه».

نسخه خطی کتاب المنن الکبری، موجود در کتابخانه جامعة الریاض عربستان به شماره ۱۶۹۹ و خط عبدالرحمن بن شمس الدین الحسینی الشافعی به سال ۱۰۸۹ق و همچنین نسخه چاپ سنگی این کتاب در مطبعه میمنیه مصراست. همچنین آورده است در آن کتاب «و من الله تعالی به علی زیارتی کل قلیل لأهل البیت الذین دفنوا فی مصر کلهم أو رئوسهم... وقد اخبرنی سیدی علی الخواص أخبرنی السیدة نفیسة فی هذا المکان التی هی فیه بلاشک ... وأخبرنی أن رقیة بنت الامام علی فی المشهد القریب من جامع دار الخلیفة امیرالمؤمنین ومعها جماعة من اهل البیت». *شعرانی المنن الکبری، نسخه خطی ۱۸۷؛ نسخه سنگی، ۳۵ .*

۱۸. بحر الانساب

این کتاب تألیف نساب، سید حسن مشهور به رکن الدین حسینی موصلی (م ۸۸۳ق) است. وی برای امام حسین سه دختر ذکرکرده است. نساب آیت الله مرعشی نجفی

درباره این کتاب گفته است «باسمه تعالی. هذا کتاب بحر الأنساب العلويين والهاشميين وسایر قبائل العرب علی طریق التشجیر. ألّفه العلامهٔ النشابهٔ أبو محمد السید الحسن المشتهر برکن الدین الحسینی نزیل بلدهٔ موصل من . علماء القرن الحادی عشر و أجلائه، صاحب الآثار النفیسه منها: کتاب اللؤلؤ المضیء فی مناقب آل النبی - وهو کتاب کبیر حسن فی بابه - وغیره، وهذا السفر الذی بین یدیک ألفه باسم الشریف الجلیل السید حسام الدین مرتضی نقیب الموصل وذکر فیه عدهٔ من أعیان ذلک البیت الرفیع ووفیاتهم ومواليدهم وأورد فیه بعض التراجم الأنساب من إفادات العلامهٔ النسّابهٔ السید رکن الدین عبد الله الحسینی من علماء أوائل القرن العاشر و علماء أواخر التاسع ... حرّره العبد المستکین خادم علوم أهل البیت (عهم) شهاب الدین ابوالمعالی الحسینی المرعشی النجفی ۱۱ ذی القعدهٔ ۱۳۸۵ ق، قم المشرفهٔ. باسمه تعالی. کتاب بحر الانساب درباره انساب علویان و هاشمیان و سایر قبائل عرب به شیوه شجره نامه است، که علامه نسب شناس، ابو محمد سید حسن مشهور به رکن الدین حسینی ساکن شهر موصل و از عالمان بزرگ قرن یازدهم آن را نوشته است. وی صاحب آثار گرانسنگ دیگری مانند «اللؤلؤ المضیء فی مناقب آل النبی» است که کتابی مفصل و در نوع خود نیکوست. او کتاب های دیگری نیز دارد. کتاب بحر الأنساب را به نام سید حسام الدین مرتضی، نقیب سادات موصل، تألیف کرده و در آن برخی از بزرگان این خاندان رفیع و سال ولادت و وفات آن ها را ذکر کرده است. وی در این کتاب برخی زندگی نام ها و انساب ،را با استفاده از بیانات و آگاهی های جدش, نسب شناس سید رکن الدین عبدالله حسینی از عالمان اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم آورده است....» *بحر الأنساب، ص ۵۳.*

۱۹. حدیقة الشیعة

این کتاب تألیف فقیه و اصـولی برجسـته احمد بن محمد اردبیلی, مشـهور به مقدّس اردبیلی (م ۹۹۳ق) اسـت. وی هنگام ذکر شـرح حال امام حسـین می نویسـد «و آن حضرت را شش پسر و چهار دختر بود... و بعضی سه دختر گفته اند, زینب و سکینه و فاطمه و این قول اصح است که زینب نام دو دختر بوده صغرا و کبرا.» سپس ایشان این نظریه را که آن حضـرت دو دختر داشـته اند، ضـعیف خوانده و می گوید «و به قول ضـعیفی چهار پسـر و دو دختر» *حدیقة الشـیعة، ج ۲، ص ۶۶۲ شـایان ذکر اسـت در انتساب این کتاب به محقق مذکور اختلاف نظر وجود دارد. مقاله ای نوشته شده که این کتاب را منتسـب به مقدس اردبیلی نمی داند جهت توضـیح بیشـتر به نرم افزار مقدس اردبیلی تولید مؤسسه نور مراجعه شود.*

۲۰. المنتخب فی جمع المراثی و الخطب

فخر الدین طریحی (۱۰۸۵-۹۷۹ق)، از عالمان و ادیبان و لغت شناسان بزرگ شیعه در قرن یازدهم قمری اسـت. وی از آل طریح نجف، منسـوب به جدش طریح بود, که نسبشان به حبیب بن مظاهر اسدی یار با وفای امام حسین می رسد .طریحی به منظور علم آموزی و تکمیل فعالیت های علمی خویش به بسـیاری از شـهرهای عراق و نیز به مکه، مشهد و اصفهان سفر کرد و در این بین چند کتاب به نگارش درآورد. از مهم ترین آن ها که شهرت علمی و استنادی فراوان یافته, می توان به کتاب مجمع البحرین اشاره کرد.

المنتخب فی جمع المراثی و الخطب مشـهور به الفخری از دیگر آثار اوسـت که به زبان عربی اسـت و در دو جزء سـامان یافته، که هر جزیی مشـتمل برده مجلس و هر مجلس

شامل چند باب است. گویا این کتاب را نظر به ساختار شفاهی و منبرگونه اش, همچون روضهٔ الشهدا کاشفی می باشد. طریحی که واعظ و خطیبی توانا بوده و بسیاری از خطبای عراق برای شیعیان می خولنده لند. از اینکه طریحی چه زمانی این کتاب را نگاشته اطلاعی نداریم؛ اما برخی در مقایسه با شخصیت علمی وی، در آثاری همچون مجمع البحرین، برآنند که احتمالاً طریحی المنتخب را در دوره جوانی و ویژه مجالس روضه خوانی نگاشته است. با این حال، با مروری بر این کتاب به خوبی آشکار می شود که طریحی نیز مانند کاشفی تلاش کرده, تا گزارش های حدیثی و تاریخی اش را هم مستند به منابع نشان دهد و برخی را نظر به شهرتشان به صورت مرسل آورده از این گزارش های مرسل می توان به گزارشی اشاره کرد که وی با تعبیر «روی» آن را نقل کرده است.

مؤلف آن فقیه و محدث و ادیب و لغوی و مفسر مشهور، شیخ فخرالدین طریحی نجفی (متوفای ۱۰۸۵ ق) است. مؤلف در جلد اول کتاب ذیل عنوان فاطمه صغری و در جلد دوم ذیل عنوان فاطمه صغری و رقیه علم مطالبی ذکر کرده است . وی همچنین اشعار سیف بن عمیره را که نام حضرت رقیه در آن ها آمده نقل کرده است. *المنتخب للطریحی، ج۱، ص۱۴۳ . المنتخب للطریحی، ج ۲، ص ۲۴۵، ۲۵۵، ۳۹۳، ۵۰۴.*

«روایت شده که وقتی آل الله و آل رسول او در شهر شام بر یزید وارد شدند او خانه ای به آن ها اختصاص داد و آن ها در آن به سوگواری می پرداختند. مولای ما امام حسین دختری سه ساله داشت، که از روز شهادت پدرش او را ندیده بود. فراق پدر بر او بسیار سخت و ناگوار بود هر آنگاه که بهانه پدر می گرفت و از زنان آل الله او را طلب می کرد، ایشان وعده اش می دادند که پدرت فردا می آید. این ماجرا ادامه داشت تا شبی از شبها پدر را در خواب دید و شروع به گریه و بی تابی کرد. زنان نیز با شنیدن گریه و بیتابی

وی، شروع به شیون کردند، بر صورتشان لطمه زدند و خاک بر سرافشاندند. یزید که از خواب برخاسته بود علت شیون و گریه را جویا شد؟ به او گفتند دختر کوچک حسین پدرش را در خواب دیده و بهانه او را گرفته است. یزید گفت سر پدرش را برای وی ببرید تا به آن آرامش و تسلی یابد. سر شریف امام را که با دستمالی حریر در طبقی پوشیده بود آوردند و در برابرش نهادند و پرده از آن برداشتند. آن دخترک گفت این سرکیست؟ گفتند سرپدرت است آن را از طبق برداشت و در آغوش گرفت و می گفت پدر جان! چه کسی تو را با خونت خضاب کرد؟ پدرجان چه کسی رگ های تو را برید؟ پدرجان! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پدر جان پس از تو ما به چه کسی دل ببندیم؟ پدرجان! چه کسی از یتیم نگه داری می کند تا بزرگ شود؟ پدر جان! چه کسی پاسدار زنان رنجور است؟ پدرجان! چه کسی نگه دار بیوه های اسیر است؟ پدر جان! چه کسی نوازشگر چشم های گریان است؟ پدرجان پناه دهنده دورافتادگان غریب کیست؟ پدرجان! چه کسی نوازشگر موهای پریشان است؟ پدرجان برای ناکامی ما پس از تو چه کسی هست؟ پدرجان ! برای غریبی ما پس از تو چه کسی هست؟ پدرجان کاش من فدای تو می شدم. پدرجان کاش پیش از این نابینا می شدم. پدر جان! کاش من در خاک شده بودم و محاسن تو را خون آلود نمی دیدم... آنگاه دخترک دهانش را بر دهان شریف پدر گذاشت و شیون شدیدی کرد و از هوش رفت وقتی که تکانش دادند، دیدند که روحش از دنیا جدا گردیده است». *طریحی، المنتخب، ۱۴۰-۱۴۱.*

«لما قدم آل الله وآل رسوله علی یزید فی الشام أفرد لهم داراً و کانوا مشغولین باقامۀ العزاء وإنه کان لمولانا الحسین بنتاً عمرها ثلاث سنوات، ومن یوم استشهد الحسین ما بقیت تراه فعظم ذلک علیها واستوحشت لأبیها وکانت کلّما طلبته یقولون لها غداً یأتی ومعه ما تطلبین إلی أن کلنت لیلۀ من اللیالی رأت أباها بنومها، فلما انتبت صاحت و

بکت و انزعجت فهجعوها و قالوا لما هذا البکاء والعویل ؟ فقالت: آتونی بوالدی وقرة عینی و کلما فهجعوها ازدادت حزناً وبکاء اً، فعظم ذلک علی أهل البیت، فضجوا بالبکاء وجدودا الأحزان، ولطموا الخدود و حثوا علی رؤوسهم التراب و نشروا الشعور و قام الصیاح فسمع یزید سیحتهم وبکاء هم، فقال: ما الخبر؟ قالوا: ان بنت الحسین الصغیرة رأت أباها بنومها، فانتبهت وهی تطلبه وتبکی وتصیح. فلما سمع یزید ذلک، قال: ارفعوا رأس أبیها و حطوه بین یدیها؛ لتنظر إلیه وتتسلی به فجاءوا بالرأس الشریف الیها مغطی بمندیل دیبق، فوضع بین یدها وکشف الغطاء عنه، فـ فقالت: ما هذا الرأس؟ قالوا لها: رأس أبیک. فرفعته من الطشت حاضنة له، وهی تقول: یا أباه من ذا الذی خضبک بداسک ؟ ؟ یا أبتاه! من ذا الذی أیتمنی علی صغرسنی ؟ یا أبتاه من یق بعدک نرجوه ؟ یا أبتاه! من للیتیمة حتی تکبر؟ یا أبتاه ؟ من للنساء الحاسرات؟ یا أبتاه! من للأرامل المسبیات؟ یا أبتاه! من للعیون الباکیات؟ یا أبتاه! من للضائعات الغریبات؟ یا ابتاه! من للشعور المنشرات؟ یا أبتاه! من بعدک ؟ واخیبتنا ! یا أبتاه! من بعدک ؟ واغربتنا یا أبتاه! لیتنی کنت الفدی، یا أبتاه! لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاً. یا أبتاه! لیتنی وسدت الثری ولا أری شیبک مخضباً بالدماء. ثم آن ها وضعت فیها علی فمه الشریف، وبکت بکاء شدید أحتی غشی علیها، فلما حرکوها، فإذا بها قد فارقت روحها الدنیا».

سید محسن امین در مورد وی می گوید «او یکی از مشاهیر علمای قرن یازدهم است و و نقل شده جماعتی از ائمه (پیشوایان شیعه) مثل مجلسی و سید هاشم بحرانی از او کثیراً در تألیفاتشان روایت کرده اند و او را مورد ثنا قرار داده اند» *أعیان الشیعه، ج ۸، ص۳۹۵.*

درس و بحث او فقط در شهر نجف محدود نبود بلکه از شهرهای نجف و کربلا فراتر رفته، در شهرهایی همچون مشهد مقدس، اصفهان، شیراز، رماحیه نیز دایر بود و در آن

شـهرها به تدریس می پرداخت و اجازه ی تدریس و نقل حدیث می داد. گفتنی اسـت کرسـی تدریس ایشـان در زمانی بود که اعاظم علمای شـیعه ی اصفهان حضـور داشـتند. *(مقدمه مجمع البحرین، ص۱۱)* مقام زعامت ایشـــان در بین علمای علم رجال که از معاصرین است در نجف مورد تذکار است و شرح حال ایشان نیز دلالت بر این معنا دارد. *ن . ک امل الامل، ج ۲، ص۲۱۴؛ لولوۀ البحرین، ص۶۶؛ الروضـۀ النضـرۀ، ص ۴ ۴۳۴؛ روضات الجنات، ج ۵، ص۳۴۹ و ۳۵۲؛ الکنی والألقاب، ج۲، ص۴۴۸.*

۲۱ .تظلم الزهرا من اهراق دماء آل العباء !

رضـی بن نبی قزوینی از عالمان قرن یازده و دوازده قمری اسـت. وی کتابش را در شـرح لهوف سـید بن طاووس با تکیه بر منابعی نظیر لهوف, بحارالانوار، امالی صـدوق، الارشـاد مفید, المنتخب طریحی، مثیر الاحزان, مقاتل الطالبین، مناقب ابن شـهر آشـوب، تسـلیۀ المجـالس حـائری کرکی، در ۱۱۱۸ قمری تـألیف کرد. وی در این کتـاب همـان متن گزارش فخرالدین طریحی را نقل کرده اسـت. *قزوینی، رضـی، تظلم الزهراء، ۵-۶. ۲۷۹-۲۸۰.*

۲۲. ارجوزه شیخ حر عاملی

محدث و فقیه بزرگوار شـــیعه شـــیخ حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ق) صـــاحب کتاب های وسـائل الشـیعه, اثبات الهداۀ، فوائد الطوسـیۀ و.... ارجوزه ای در تاریخ رسـول خدا و اهل بیت دارد. وی در این کتاب زندگانی حضرت امام حسـین را از ولادت تا شـهادت به نظم در آورده و فرزندان آن حضـرت را تا ده تن شـماره کرده اسـت، که نام فاطمه، سـکینه و زینب را جزء دختران آن حضرت دانسته است. *نزهۀ الجلیس، ۱۳۱.*

۲۳. بحار الانوار

علامه مجلســـی (متوفای ۱۱۱۰ق) در این کتاب دو دختر برای امام ذکر کرده و گفته اسـت «سُـكَيْنَةُ بِنْتُ الْحُسَـيْنِ وَأُمّهَا الرّبَابُ بِنْتُ إِمْرِی الْقَيْسِ بْنِ عَدِی كَلْبِيّةٌ مُعَدّيّةٌ وَهِیَ أُمّ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحُسَـيْنِ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَـيْنِ وَأُمّهَا أُمّ إِسْحَاقَ بِنْتُ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللّهِ. همان طور که ذکر کردیم مادر رقیه ام اسحاق است که مادر عبدالله رضیع نیز هست و قاتل رضـیع عبد الله بن عقبه بوده اسـت؛ اما مادر علی اصـغر رباب بوده و قاتل او حرملهٔ بن کاهل اسدی بوده است.» *بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲۹* .

۲۴. محرق القلوب

کلمات بزرگان و ارباب تراجم و رجال در شـأن علمی و تقوای ایشـان جایی برای بحث باقی نگزارده اسـت. مولی محمدمهدی، معروف به محقق و فاضـل نراقی, از عالمان و دانشـمندان قرن دوازدهم قمری اسـت. از اسـتادانش در ایران ملاجعفر بیدگلی، مولی اسـماعیل خواجویی محمد زمان کاشـانی، محمد مهدی هرندی و در عراق و نجف وحید بهبهانی و شـیخ یوسـف بحرانی را می توان نام برد. او پس از سـال ها تحصـیل به مقام اسـتادی رسـید و با نگارش کتاب های فراوانی در موضـوعات فقه، اصـول فلسـفه کلام و تاریخ خدمات علمی ملندگاری به یادگار گذاشـت. از جمله آثارش می توان به کتاب محرق القلوب در مقتل فارسـی اشـاره کرد, که در بیسـت مجلس تدوین شـده است. در مجلس هفتم از کتابش آورده اسـت «آری، در مصـیبت او و آسـمان و زمین بلکه جمیع مخلوقات حضـرت رب العالمین گریسـتند و بر محنت او نالیدند، چگونه چنین نباشـد و حال آنکه مروی است, که آن حضرت را دختری بود سه ساله و از روزی که پدر او شهید شد، شایق ملاقات پدر بود و از مفارقت او بی طاقتی می کرد و مکرر از زنان می پرسید

که پدر من کجاست؟ ایشان در جواب می گفتند که پدر سفر رفته است فردا می آید؛ تا اینکه شبی پدر خود را در خواب دید، چون بیدار شد گریه آغاز کرد و صیحه می زد و می گفت بِوَالِدَیّ وَقُرّةِ عَینی. بیاورید پدرم را و نور دیدگان مرا، تا او را ببینم که دیگر طاقت فراق ندارم. هرچند اهل بیت او را تسـلی می دادند فائده ای نمی کرد و گریه و فغان او زیادتر می شد و می گفت پدرم حال در نزد من بود کجا رفت؟ اهل بیت که این حال را از وی دیدند ماتم آن حضـرت را از سـر گرفتند و روهای خود را خراشـیدند و مقنعه ها را از سر کشیدند. و موها پریشان کردند و خاک بر فرق خود ریختند و زاری و فغان می کردند.

فغان و صیحه ایشان به گوش یزید پلید رسید، پرسید چه رو داده است؟ گفتند امام حسین را دختر صغیره ای است، در این وقت پدر خود را در خواب دیده و از خواب بیدار شده می گرید و پدر خود را می طلبد و به این سبب ماتم را بر اهل بیت تازه کرده است. یزید گفت سر پدرش را به نزد وی ببرید، شاید که تسلی برای او حاصل شود.

پس سر مبارک سرور شهیدان را بر طبقی گذارده و مندیلی از استبرق بر روی او افکندند و به نزد آن طفل آورده و در پیش روی او گذاشتند. آن طفل گفت این چیست؟ گفتند آن چیزی است که تو طلب می کنی. مندیل را برداشت سری دید مانند آفتاب تلبان گفت این سـرکیسـت ؟ اهل بیت نلله و زاری و فریاد برآوردند و گفتند که این سرپدر تو است.

آن طفل چون نگاه کرد سر پدر خود را شناخت، بر فرق خود زد و آن سر را برداشته بر سینه خود چسبانید و گفت« یا أبتاه من ذا الذی خضّبک بدمائک ؟ یا أبتاه من ذا الذی قطع وریدک ؟ یا أبتاه من ذا الذی أیتمنی علی صـغر سـنی ؟ یا أبتاه من بقی بعدک

نرجوه ؟ یا أبتاه من للیتیمهٔ حتی تکبر؟ یا أبتاه من للنسـاء الحاســـــرات ؟ یا أبتاه من للأرامل المســـبیّات ؟ یا أبتاه من للعیون الباکیات ؟ یا أبتاه من للضـــائعات الغریبات؟ یا أبتاه من للشـعور المنشـرات؟ یا أبتاه من بعدک واخیبتنا! یا أبتاه من بعدک واغربتنا ! یا أبتاه لیتنی کنت لک الفدی. یا أبتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا . یا أبتاه لیتنی وسّدت الثری ولا أری شیبک مخضبا بالدما».

ای پدر چه کسـی محاسـنت را به خون خضاب کرده است؟ ای پدر چه کسـی رگ های گردنت را بریده اسـت؟ ای پدر! چه کسـی مرا در کودکی یتیم کرد؟ ای پدر امید ما بعد از تو به چه کسی باشد؟ ای پدر چه کسی سرپرستی دختر یتیم تو را به عهده می گیرد تا بزرگ شود؟ ای پدر! چه کسی این زن های سر برهنه را سرپرستی کند؟ ای پدر! چه کسـی از این زنان بیوه و اسـیر حمایت کند؟ ای پدر! چه کسـی برچشـم های اشـکبار ما رحم کند؟ ای پدر! چه کسی برای گمشـدگان غریب دلسـوزی کند؟ ای پدر! چه کسـی موی پریشان ما را شانه بزند؟ ای پدر پس از تو حامی ما کیست؟ وای بر ناامیدی وای بر غریبی ای پدر! کاش من فدای تو می شـدم. ای پدر! کاش نابینا می شـدم و این روز را نمی دیدم. آنگاه دهان بردهان پدر شهید و مظلوم خود نهاد و آن قدر گریست تا بیهوش شـــد. وقتی که او را تکان دادند دیدند که جان ســـپرده و روح پاک او به ملکوت اعلی پیوسته است.

اهل بیت آن حضـــرت چون آن حالت را مشـــاهده نمودند، تجدید عزا و ماتم کرد و به صـورت خود می زد و می گریسـتند و در آن روز این قدر مرد و زن گریسـتند که هرگز کسـی در هیچ وقتی آن مقدار گریه کنندگان ندیده بود و مخدرات اهل بیت متذکر امام حسـین و واقعه کربلا شـدند. هریک به نوعی نوحه می نمودند». *نراقی ملا ،مهدی محرق القلوب، نســـخه خطی ۸۹۹۴۱، کتلبت شـــده در ۲۲ ذی الحجه ۱۲۵۱ق؛ ر.ک: کامل*

،بهائی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷۰؛ روضة الشهداء، ص ۴۸۴؛ محرق القلوب، ص ۳۷۲.

وی در مقدمه اول از کتابش آورده اســت «بدان که مشــهور در میان علما و فقها امامیه آن اســت که در احکام مســتحبه و مکروه بر موعظه و قصــص و اخبار ضــعیفه عمل می توان نمود؛ یعنی هرگاه حدیث ضعیفی دلالت کند, فلان حکم سنت است و عمل کردن او موجب ثواب اســت یا فلان امر مکروه اســت و ترک آن فلان ثواب اســت و کســی به سبب آن حدیث ضعیف, آن فعل را به جا آورد یا ترک کند. حق تعالی آن ثواب را به او کرامت می فرماید و همچنین هرگاه خبر ضعیفی در احوال و قصص امم سابقه رسیده باشــد، جایز اســت که خطبای ناقلین آن را نقل نمایند و در باب اخبار صــحیحه از ائمه راشدین صلوات الله علیهم اجمعین صادر شده؛ پس عمل کننده به اخبار ضعیفه در امور مذکور فی التحقق عمل به این اخبار صــحیحه کرده اســت و از این معلوم شــد که جایز اســـت نقل اخبار ضـــعیفه و غیر معتبره که در حکایات و وقایع پیغمبر و اهل بیت او رســیده که هرگاه خبر ضــعیفی دلالت کند بر آنکه گریه بر امام حســین فلان قدر ثواب دارد و کســی آن خبر را بشــنود, به نیت به آن ثواب رســیدن گریه کند، حق تعالی آن ثواب را به او کرامت می فرماید».

مولی حبیب الله کاشانی در لباب الالقاب در مورد مولی محمد مهدی نراقی آورده است «خاتم الحکماء والمجتهدین وهو مصــنف کتاب جامعة الاصــول اعنی الملامهدی النراقی الآتی ذکره.»

در جای دیگر «العارج اعلی المراقی الحاج الملا مهدی بن ابی ذر بن الحاج محمد القمی النراقی کان عالما عیلوما محققا اســـتاد الکل فی الکل جامعا لجمیع العلوم العقلیة ماهرا

حاذقا فی العلوم الشـرعیة کاشـفا عن اسـرار دقائق لم یطلع علیها من قبله مبینا لقواعد حقائق لم یؤسـیها سـواء. فلو قال قلئل لنه بحر العلوم علی الحقیقة لما کان هذا القول متجوزا بل تکلم بالحقیقة ولوقال قائل انه العلامة لما استحق الملامة ولقبه بعض الافاضل بخاتم الحکماء والمجتهدین و هو فی محله در جای دیگر و حکایات مشقته فی التحصیل و تحمله للفقر و الفاقة وصـبره علی نوائب الدهر و الحوادث الجمة معروفة و ریاضـاته و عباداته مشـهورة حتی أن بعض الصـوفیة ادعی انه من مشـایخ السـلسـلة ترویجا لعقیدته الفاسـدة، کلاانه کان رئیس الحکماء الالهیین واعلم الفقهاء والمجتهدین واصـل الزهاد وقدوة العابدین ولعمری انه کان ناصـر الملة والدین بل آیة من آیات الله داعیا الی الحق المبین .»

روضات الجنات آورده «العالم البارع والفاضل الجامع قدوة خیل اهل العلم بفهمه الاشراق مولانا مهدی بن ابی ذر الکاشـانی النراقی، کان من ارکان علمائنا المتاخرین، واعیان فضـلائنا المتبحرین، مصـنفا فی اکثر فنون العلم والکمال، مسـلما فی الفقه والحکمة والاصـول والاعداد والاشـکال.» روضـات الجنات به نقل از مولی احمد نراقی در اجازه اش برای بعضـی از بزرگان معاصـرش « والدی واسـتادی ومن الیه فی جمیع العلوم العقلیة والنقلیة اسـتنادی، کشـاف قواعد الاسـلام و حلال معاقد الاحکام، ترجمان الحکماء والمتالهین، ولسـان الفقهاء والمتکلمین، الامام الهمام، والبحر القمقام الیم ،الذاخر، والسـحاب الماطر، الراقی فی نفایس الفنون الی اعلی المراقی مولانا محمد بن مهدی بن ابی ذر النراقی.»

علامه سـید محمد حسـین طباطبایی آورده «نراقیان (ملا مهدی و پسـرش ملا احمد) از علمای بزرگ اسلام و ناشناخته اند.»

۲۵. مصائب المعصومین الاربعه عشر

ملا عبد الخالق یزدی از عالمان قرن سیزدهم قمری است. وی از شاگردان شیخ احمد احسایی بود و در فقه، اصول و کلام مقامی عالی داشت. آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه, تألیفات او را دلیل بر وسعت اطلاعات و کثرت دانش وی می داند. کرسی تدریسش در حرم رضوی دایر بود و شاگردانی تربیت کرد. از آثارش می توان به بیت الاحزان فی مصائب سادات الزمان الخمسة الطاهرة من ولد عدنان و نیز مصائب المعصومین الاربعة عشر اشاره کرد. وی کتاب مصائب المعصومین را در ماه شعبان سال ۱۲۴۱ ق نگاشت. یزدی در این کتاب با عبارت پردازی خود همچون دیگر گزارش های مشابه به ماجرای خرابه شام پرداخته است. *یزدی، عبدالخالق، مصائب المعصومین، نسخه ی خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۰۶۵۵.*

۲۶. طوفان البکاء

محمد ابراهیم جوهری هروی از شاعران و مرثیه سرایان قرن سیزدهم قمری است. وی به تشویق و سفارش ملا محمد صالح و آقا صالح خانبان, که از فضلا و سرشناسان قزوین بودند, کتاب طوفان البکاء را جهت استفاده ذاکران و مداحان اهل بیت در مجالس سوگواری نگاشت. این متن از معروفترین مقتل های فارسی است و نظم و نثری روان و منسجم دارد. جوهری آورده است «به سند صحیح مروی است که زبیده دختر سه ساله حسین، از روزی که به درد مفارقت پدر گرفتار و سیلی خور دست کفار گردید, شب و روز می گریست و با هیئت ماتم زده می گفت یاران پدرم در کجا رفته است؟ این بی کسان, می گفتند پدرت به سفر رفته است فردا می آید؛ تا آن شب که پدر را در خواب

دید و از خواب بیدار شـد. گریبان عمه اش زینب را گرفته و می گفت عمه جان پدرم را می خواهم.

زبابم بی وفایی کی گمان بود	پدر با من به غایت مهربان بود
مگر عمه زمن رنجیده بابم	که کرد از آتش فرقت کبابم

ای عمه جانم پدر بزرگوارم اگر به سـفر رفته بود، مراجعت فرمود و مرا دلداری نمود و نوازش فرمود؛ همین لحظـه در بر من بود و غبـار ملال از آینـه خـاطرم می زدود... از مکالمات آن طفل یتیم داغ اهل بیت تازه گردید. فهمیدند که پدر بزرگوار خود را در خواب دیده هرچند سعی و دلجویی نمودند ساکت نشد و قرار نگرفت. ناچار صدای ناله آن بی کسـان ماتم دار, اوج گرفته به فلک دوار رسـید. یزید سـنگدل عنید هم از خواب بیدار شـد، پرسـید که باز چه فریاد و فغان اسـت. گفتند ای یزید، دختر سه ساله ای از مظلوم کربلا مانده و امشـب به رؤیا پدر را در خواب دیده, الحال پدر را می خواهد و می گوید «آتونی بوللدی وقرهٔ عینی. بیاورید پدرم را و نور دیده ام.» یزید گفت زبیده طفل اسـت, مرده و زنده را امتیاز نمی دهد، سـر پدرش را برای او ببرید، بلکه تسـلی یابد (از باب خدعه چنین گفته) و سـر مبارک مظلوم کربلا را در میان ظرف طلایی گذاشـته, داخل خرابه اسـیران نمودند. چون آن ظرف طلا در مقابل آن طفل بی پدر گذاردند، پرسـید که این چیسـت؟ اهل بیت گفتند نور دیده, آن چیزی اسـت که طلب نمودی چون سرپوش از روی برگرفتند، چشم آن طفل بر محاسن به خون خضاب پدرش افتاد و هر دو دست سرزد و عرض کرد «یا ابتاه من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی...» پس آن طفل لب بر لب پدر گذاشـته، جان نثار پدر بزرگوار گردید. صـدای خروش اهل بیت حرم، سـاکنان ملأ اعلی را از اوراد بازداشـت. یزید ولدالزنا را دل بیرحم بسـوخت و حکم

کرد که اسـیران آل محمد را از خرابه به حرمسـرای وی آورند». جوهری، محمد *ابراهیم طوفان البکاء*، ص ۱۹۹ - ۲۰۰ .

۲۷. مهیج الاحزان

حســـن بن محمد علی یزدی, از عالمان قرن ســـیزدهم قمری اســـت. نام کتابش مهیج الاحزان و موقد النیران فی قلوب اهل الایمان است. که در سال ۱۲۵۹ق نگارشـش را به انجام رسانده است. وی در این کتاب بدون اشاره به گفتگوی دختر چهار ساله با پدرش در مجلس دهم آورده است «از حمید بن مسلم نقل شده من با عسگر پسر زیاد بودم و نظر می کردم به سوی آن طفل که بر روی دست سید الشهدا شهید شد؛ ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد نورانی، که نورش نور آفتاب را فرو می نشـــلند. پا بر دامن زنان گاهی می افتاد و گاهی برمی خاسـت و می گفت وا ولداه واقتیلا وامهجهٔ قلباه! تا آمد به نزد آن طفل و خود را بر روی آن انداخت و دخترانی چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش آن طفل شهید انداختند. سید الشهدا با قوم در گفت و گو بود چون این را دید به همان حال به ســـوی آن زن رفت و او را موعظه و نصـــیحت کرد و به مدارا و ملاطفت او را به خیمه برگردانید. از کسانی که دور و برم بودند پرسیدم این زن کسیت؟ گفتند ام کلثوم و آن دختران فاطمه و سکینه و رقیه می باشـند». *یزدی، حسـن، مهیج الاحزان*، ص ۲۳۸.

وی در مجلس دهم این کتاب هنگام ذکر وداع حضـرت ابا عبد الله الحسـین با اهل حرم نام حضرت رقیه را همراه با نام خواهران و دختران آن حضرت آورده است «هنگام وداع امام حسین با حضرت سجاد با صدای بلند فرمودند ای زینب و ای ام کلثوم و ای سکینه و ای رقیه وای فاطمه سخن من را بشـنوید». همچنین آورده اسـت «چون حضرت علی

اصـغر شـهید شـد دخترانی از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش طفل شـهید انداختند و... و آن دختران فاطمه و ســکینه و رقیه بودند.» *مهیج الاحزان مجلس دهم، ص۲۴۴.*

۲۸. لسان الواعظین

این کتاب تألیف شیخ محمدعلی کاظمینی (متوفای قرن ۱۳) است و تاریخ اتمام تألیف آن در حدود ۱۲۶۰ق است. در ابتدای کتاب جدول اسامی چهارده معصوم آمده است. در این جدول کنیه، لقب، اسم، مکان ولادت روز و ماه و سال ولادت و شهادت نام مادر تعداد فرزندان دختر و پسر و قاتل آن حضرات و.... را بیان کرده است. وی تعداد دختران حضرت سید الشهدا را چهار تن ذکر کرده است.

۲۹. کنز المصائب

محمد ابراهیم اصفهانی متخلص به ساغر, از شاعران عارف و شیرین کلام دوره ناصری است, که در سبک عراقی می سرود. کنز المصائب او به زبان فارسی در دسترس است که در آن طی مجالسی به تاریخ اهل بیت، به ویژه امام حسین و سرگذشت کربلا و حوادث پس از آن پرداخته است.

وی در شـرح حال رقیه بنت الحسـین در ذیل عنوان «وفات رقیه خاتون » آورده اسـت: «مروی است که حضرت سید الشهدا را دختری بود سه ساله، که او را رقیه می نامیدند. اگر کسی حالت آن دخترک مظلومه را به چشم دل نظر کند تا زنده است بر او می گرید و کلماتی جان سوز که در مفارقت پدر بزرگوار خود می گفت، اگر کسی به گوش هوش بشنود اگر دلش از سنگ سخت تر باشد، جگرش پاره پاره خواهد شد. گویند از

روزی که پدر بزرگوارش را شهید کردند بس که شوق و میل ملاقات پدر داشت، با بی صبری و بی طاقتی همواره از این و آن می پرسید که پدر من در کجاست؟ ایشان جواب می دادند که فردا می آید. تا آنکه در شام شوم که در آنجا اهل بیت را منزل داده بودند، شبی پدر بزرگوار خود را در خواب دید و چون بیدار شد و پدر را ندید دل از دست داد و صیحه و ناله و زاری و گریه می کرد و می گفت آتونی بوالدی و قرهٔ عینی... هر چند اهل بیت او را تسلی می دادند فایده نمی کرد و گریه و فغان زیادتر می شد و می گفت

حالیا بود پدر با من و من بودم شاد   به کجا رفت و چرا برد مرا باز زیاد

اهل بیت که آن حالت را از آن صغیره مظلومه مشاهده کردند، در تجدید (حزن)، ماتم و مصیبت را برپا نمودند و مقنعه ها از سر کشیدند و رخسارها خراشیدند و گیسوان پریشان و خاک غم برافشانیدند و ناله و زاری و فغان بر عرش اعلی رسانیدند، چنان اوج گرفت. صدای ناله و شیون آن بی کسان که به گوش یزید پلید رسید. پرسید چه واقعه ای روی داده؟ گفتند امام حسین را صغیره ای است در این وقت پدر مظلوم خود را در خواب دیده و از خواب بیدار شده به بهانه پدر می گرید و پدر را می طلبد؛ به این جهت ماتم و مصیبت اهل بیت تازه و بی آرام شده است. یزید زنازاده گفت سر پدرش را به او نمایید شاید آرام گیرد و ساکت شود. پس سر سرور شهیدان را بر طبقی گذاشته و مندیلی از استبرق به رویش انداخته و نزد آن کودک یتیم آوردند».

۳۰ . انوار المجالس

محمد حسین شهرابی ارجستانی قمشه ای مشهور به گریان، از واعظان و روحانیان اواخر قرن سیزدهم قمری است. از زندگی و فعالیت های علمی و اجتماعی وی اطلاعی در دست نیست. کتابی از او به سبک کشکول باقی مانده، که انوار المجالس نام دارد و

شامل مجالسی در بیان اخلاقیات و مسائل عبادی در چهارده باب و یک صد و بیست مجلس است، که هر مجلس به ذکر مصائب امام حسین و دیگر اهل بیت اسلام پایان می یابد.

وی به قول صحیح فرزندان امام حسین را شش پسر و چهار دختر می داند که نام دختران او را برخی رقیه و یا زبیده نیز خوانده اند. وی درباره ماجرای خرابه و وفات دختر سه ساله آورده است «اهل بیت رسول خدا در آن شبها نه شمعی نه چراغی، نه آب و نه طعامی و نه فرش و نه لباسی, غمگین نشسته بودند، شغل ایشان تعزیه داری بر شهیدان کربلا بود، تا آنکه زبیده خاتون، دختر سه ساله سید الشهدا شبی از فراق پدر بزرگوار بسیار گریه کرد و اهل بیت او را تسلی می دادند و می گفتند پدر تو در سفر است و فردا می آید او قرار نمی گرفت و با گریه می گفت.

یقین دانم یتیمم نیست بابم — که این سان از فراق وی کبابم

اگر می بود باب من به دنیا — کجا بودی خرابه منزل ما

شبی پدر بزرگوار را در خواب، دید چون از خواب بیدار شد صیحه می زد و می گریست اهل حرم از او سؤال نمودند که چرا قرار نمی گیری؟ می گفت «ایتونی بوللدی». آل بیت دانستند که پدر را در خواب دیده و در عالم رؤیا به وصال باب بزرگوار رسیده. آنچه وی را تسلی می دادند گریه اش زیاده می شد. اهل بیت یک دفعه صدای واحسیناه، واقرهٔ عیناه به فلک دوار رسانیدند، از گریه دور آن طفل را فرا گرفته به عزاداری مشغول شدند. همه موهای خود را پریشان نموده خواهران بی برادر و دختران بی پدر و زنان بی شوهر خاک آن خرابه را به سرهای خود می ریختند و طپانچه (سیلی) به رخسار خود می زدند، با آن صغیره هم آواز گردیدند. شب ساکنان هفت آسمان به گریه درآمدند و

شامیان به آن سخت دلی در خانه های خود آواز ایشان را می شنیدند و بر غریبی ایشان گریه می کردند. طاهر بن حارث گوید در همان شـــب که اهل بیت غریب حســـین، در خرابه صدا به شیون بلند نمودند، من در نزد یزید پلید بودم, چون خواب بر او مستولی شـــد به من گفت ای طاهر بیا بنشـــین تا من ســـر خود را زمانی در دامن تو نهاده آرام گیرم. پس من نشســـتم آن لعین سـرخود را در دامن من نهاده، چنانچه به خواب رفت, دیدم سر مظلوم کربلا، در طشت طلا نزدیک یزید بود. چون برخی از شب گذشت ناگاه صدای و شیون دلسوزی شـنیدم که دل من از جا کنده شد و به حال صاحب آن آواز رقت کردم. دیدم چنان لرزه بر آن سر بریده در طشت نهاده افتاد که چهار ارج بلند شد و در هوا ایســتاد؛ به یک بار شــنیدم از خرابه, که اســیران آل محمد در آن بودند, چون نزدیک خانه یزید بود. طاهر می گوید ناگاه دیدم سرحسین در حالتی که در هوا بود می فرمود «الهم هولاء اولادنا و اکبادنا و هولاء اصحابنا». از این حالت وحشت و اضطراب بر من دست داد و آغاز ناله و افغان نمودم. از شدت افغان اسیران در خرابه, یزید ملعون از خواب بیدار شد و سر مظلوم همچنان در هوا ایستاه بود. به یزید فرمود ای پسر معاویه آیا من پســـر پیغمبر تو نبودم؟ آیا در حق تو بدی کرده بودم؟ آیا حلال خدا را حرام و حرام او را حلال دانسته بودم که این گونه ظلم و ستم بر من و عیال من روا داشتی؟ تن مرا بی سر به خاک کربلا انداختی و سر مرا شهر به شهر آوردی و عیال و اطفال مرا که حرم پیغمبر تو بودند، مانند اســـیران کفار, در خرابه جای دادند. از ســـخنان آن مظلوم لرزه بر لندام یزید ملعون افتاد و گفت خدا لعنت کند ابن مرجلنه را که به اولاد رســـول خدا چنین نمود؛ من به این خفت و خواری راضی نبودم.

۳۱. مخزن البکاء

ملا محمد صالح برغانی در صفحات متعددی از کتاب مخزن البکاء, نام حضرت رقیه را آورده است. همچنین شهادت حضرت در خرابه شام را این گونه بیان کرده «ای شیعه اگر تصور نمایی آن حالاتی را که بر آن اسیران در آن شهر شام وارد آمد, هر آینه دلت کباب و چشمت پیوسته سیراب خواهد بود و عیش و راحت را بر خود حرام خواهی نمود و چگونه در رخت خواب استراحت می نمایی و حال آنکه آن اسیران محترمه در خرابه شام علی الدوام مشغول گریه و آه و ناله می باشند خصوصاً به ملاحظه روایتی که صاحب منتخب (کتاب فخرللدین طریحی) ذکر فرموده است که چون آل الله و آل رسول الله وارد شام شدند یزید خانه به جهت ایشان قرار داد و آن بزرگواران در آن منزل مشغول عزاداری بودند حضرت امام حسین یک دختر سه ساله داشت...». *برغانی، محمد صالح، مخزن البکاء، ۱۵۰ .*

کتاب های معدن البکاء (عربی)، منبع البکاء (فارسی)، مفتاح البکاء، کنز المصائب فی مصائب الخمسهٔ, همگی تألیف فقیه ملامحمد صالح برغانی (متوفای ۱۲۸۳ق) است. در صفحات متعددی از این کتاب ها نام حضرت رقیه آمده است. در ضمن وداع حضرت سید الشهدا با اهل حرم و به اسارت رفتن اهل حرم نام حضرت رقیه آمده و شهادت آن حضرت در شام نیز ذکر شده است. *مخزن البکاء، این تذکر لازم است که چون کتاب مذکور شماره صفحه ندارد، مطالب را در مجالس آخر کتاب جست وجو کنید.*

فقیه ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث محمدتقی برغانی است. وی به سال ۱۲۰۰ ق در برغان به دنیا آمد و بعد از تحصیل مقدمات در قزوین به اصفهان و خراسان و قم و نجف سفر کرد. وی از محضر بزرگانی چون میرزای قمی در قم و شیخ جعفر

کاشــف الغطاء نجفی در نجف اشــرف و ســید علی صـاحب ریاض و ســید محمد مجاهد طباطبایی در کربلا بهره برد و از ایشـان اجازه اجتهاد گرفت. سـپس به قزوین بازگشـت و به تدریس و تألیف پرداخت. پس از مدتی، دوباره به کربلای معلی برگشــت و در آنجا به تدریس و تألیف و موعظه مشـــغول شـــد. ســـرانجام در غروب جمعه ۲۷ جمادی الثانی ۱۲۸۳ ق هنگامی که کنار ضریح امام حسین در بالاسر مطهر ایستاده بود و دستانش به طرف آسـمان بلند بود رحلت کرد. ایشـان را به منزل آوردند و بعد از غسـل و تشـییع بی نظیر پشت پنجره بالاسر دفن کردند. این فقیه بزرگوار بالغ بر بیست و نه تألیف دارد که قسـمت عمده ی آن ها در مقاتل، زیارات، اشـک و احوال ائمه معصـومین اسـت و بقیه در علوم، تفسیر، فقه و... است .

بزرگان ما در شـــرح حال مرحوم ملا محمد صـــالح نوشـــته اند آن بزرگوار در مراســـم و مجالس برای ائمه به خصـوص سـید الشـهدا نوحه گری می کرد و می گریسـت و مقید به بیان روایات صحیح بود.

بعضـــی از کتب برغانی عبارتند از مفتاح الجنـان فی حل رموز القرآن ۸ جلد، غنیمهٔ المعاد شـــرح ارشـــاد علامه حلی ۱۴ جلد, ملک الراشـــدین در فقه و کنز المواعظ . برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۹ رجوع شود؛ مستدرکات اعیـان الشـــیعـه، ج ۳، ص ۳۲؛ الـذریعـهٔ، ج ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲؛ موســـوعهٔ طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص ۵۸۹، ۶۱۱؛ ریحانهٔ الأدب، ج ۱، ص ۲۴۸؛ الکرام البررهٔ، ج ۲، ص ۶۶۰ رجوع کنید.

وی همچنین بدون ذکر منبع, گزارش حمید بن مسلم را نیز آورده است.

۳۲. انوار الشهادهٔ

شـــیخ محمد حســـن کثنوی یزدی حائری (م۱۲۹۷ق)، از عالمان قرن ســـیزدهم قمری است. وی مشـهورترین کتابش را در مقتل فارسـی با عنوان انوار الشـهادهٔ در سـی و یک فصـل در ســال ۱۲۸۵ ق دوازده ســال قبل از مرگ نگاشــت. وی در این کتاب در بیان اسامی فرزندان امام حسین رقیه را نام برده است و حکایاتی را درباره او نقل کرده است. *کثنوی یزدی محمد حسین انوار الشهادهٔ، ص ۱۴۶ .*

در فصـل چهاردهم در مطلب سـوم درباره وداع رقیه صـغیره می نویسـد «هلال بن نافع می گوید که من در میان دو صـف لشـکر ایسـتاده بودم و نگاه می کردم فرأیت صـغیرهٔ باکیهٔ جائت و اخذت بذیل ابیها، فقالت یا ابتا انظر الی فانی عطشـــان». دیدم دختر کوچکی آمد و دامن امام مظلوم را گرفت و گفت ای پدر مرا دریاب که بســیار تشــنه ام حضــرت نگاهی به صــورت آن طفل کرد و گریســت و فرمود صــبر کن ای نوردیده، الله یسقیک فانه وکیلی خدا تو را آب خواهد داد پس به درستی که او وکیل من است. پس دست او را گرفته به خیمه ها برگردانید. هلال می گوید پرسیدم این طفل کیست و چه نام دارد؟ شخصی گفت رقیه دختر سه ساله امام حسین است. آن ملعون می گوید در آن وقت دل من بســیار ســوخت بر آن صــغیره». *الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الؤلؤ والمرجان، ص ۱۶۸ .*

در جای دیگر آورده است, شخص شامی می گوید «وقتی که سر حسین را در مجلس یزید پلید گذاشـــتند و آن حرام زاده شـروع کرد به چوب زدن بر آن سـر مقدس، دیدم دخترک سه ساله را دست های خود را بالا می برد و بر سر و صورت خود می زد و می گفت یا ابتا لیتنی کنت عمیاء ولا اراک بهذه الحال ای کاش کور شـــده بودم و تو را به

این حال نمی دیدم «یا لیتنی مت قبل هذا الیوم ولا اری رأسک مخضبا بالدماء ومضروبا برمح الاعداء» آن شامی می گوید پرسیدم این دختر کیست؟ گفتند دختر مظلوم امام حسین است». *کشنوی یزدی محمد حسین انوار الشهادهٔ، ص ۹۶.*

از کتاب عوالم العلوم و بعض کتب دیگر روایت نموده است که «در میان اسیران دختر کوچکی از امام حسین باقی مانده بود و اسم او بنا بر قولی رقیه بود و سه سال از عمر شریفش گذشته بود و آن حضرت بسیار او را دوست می داشت و آن دخترک بعد از شهادت پدرش در شب و روز بسیار گریه می کرد، که از گریه او دل اهل بیت مجروح می شد و دائماً از اهل بیت سؤال می کرد که پدر من کجا رفته و چرا از من دوری نموده. اهل بیت در جوابش می گفتند که پدرت در سفر رفته، فردا می آید و با وجود این آرام نمی گرفت و به وعده ها تسکین به هم نمی رسانید و شب و روز در خرابه شام از فراق امام می گریست تا اینکه شبی از شبها در عالم رؤیا پدرش را دید و گله درد اسیری و مهجوری را به پدر خود می نمود که ناگاه از خواب بیدار شد». *کشنوی یزدی محمد حسین انوار الشهادهٔ، ص ۱۴۸.*

۳۳. موالید الأئمهٔ موجز تواریخ اهل البیت

این دو کتاب تألیف مرحوم سماوی (متوفای ۱۳۷۰ ق) است. ایشان در آثارش یکی از دختران سیدالشهدا را به نام رقیه نام برده است. *موجز تواریخ اهل البیت، ص ۱۶۱.*

۳۴. ملحقات إحقاق الحق

این کتاب تألیف آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق) است. کتاب احقاق الحق نوشتهی قاضی نورالله شوشتری است. ایشان سه دختر برای حضرت

ســـید الشـــهدا به نام های زینب، ســـکینه و فاطمه ذکر می کند. اما در جلد دیگری از همین کتاب به نقل از کتاب مراقد اهل بیت بالقاهرۀ, چهار دختر برای امام حســـین الا ذکر می کند «سـکینه کبری و سـکینه صـغری که مادرشـان رباب و فاطمه و زینب که مادرشـــان ام اســحاق اســت.» *ملحقات احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۵۱ به نقل از اســعاف الراغبین ص ۱۹۵، چاپ شـده در حاشـیه نور الأبصـار شـبلنجی؛ ملحقات احقاق الحق: ج ۲۷، ص ۴۶۷، به نقل از محمد بن طلحه در مطالب الســـؤول فی مناقب آل الرســـول . مراقد اهل البیت الالام بالقاهرۀ، ص۲۱. ملحقات احقاق الحق، ج ۲۷، پاورقی ص ۷.*

۳۵. معالی السبطین

مؤلف آن شـــیخ مهدی حائری (متوفای ۱۴۲۰ ق) اســت. ایشـان در کتابش چنین آورده است « امام حسین دارای چهار دختر به نام های سکینه, فاطمه کبری, فاطمه صغری و رقیه بوده است.» *معالی السبطین، ج۲، ص۱۷۰.*

۳۶. تراجم بعض الأصحاب و التابعین

این کتاب در احوال چهارده معصوم اسـت. و در آن تعداد دختران حضـرت سـید الشـهدا چهار تن ذکر شـده اسـت. نام کتاب را بعضـی «تراجم الامۀ و غیرهم» و بعضـی «تراجم بعض الأصـــحاب و التابعین» گفته اند. تراجم بعض الأصـــحاب و التابعین، ص ۱۵ و ۱۶ نسخه خطی کتاب در کتابخانه ی کاشف الغطاء در نجف اشرف به شماره ۴۸۳ نگهداری می شود و در مقدمه آن روایاتی ذکر شده است ولی مؤلف آن مشخص نیست.

۳۷ .تثقیف الامۀ بسیرۀ أولاد الأئمۀ (۱۴۲۳ق)

مؤلف آن شیخ علی حیدر مؤید است. ایشان برای امام حسین شش دختر با شرح حال هریک به صورت مستند، ذکر کرده است، که یکی از آن ها رقیه است. تثقیف الامۀ . بسیرۀ اولاد الأئمۀ، ص۲۱۴.

۳۸. جدول آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی

جدولی در شناسایی احوال چهارده معصوم است، که جمعی از اهل فضل تنظیم کرده اند و در طلیعه آن اسامی پیغمبران مشهور از آدم تا خاتم ذکر شده است. در این جدول دختران حضرت سید الشهدا به این ترتیب ذکر شده اند فاطمه سکینه، زینب یا رقیه . آیت الله مرعشی نجفی بر این جدول چهار صفحه ای تقریظی با مهر خود مرقوم فرموده است که متن آن چنین است «مخفی نماند که این جدول شریف، حاوی مختصری از حالات و تواریخ بعضی از انبیای عظام و ائمه آنام می باشد و در تنظیم آن عده ای از ارباب فضل دقت نموده و با کتب معتمده تطبیق نموده اند. امید است برادران دینی و اخلای ایمانی از استناره و استفاده از آن محظوظ بوده باشند و در طبع و نشر آن دریغ نفرمایند. از ساحت قدس الهی دوام توفیقات آن ها را مسئلت می نمایم حرره الداعی خادم علوم أهل البیت شهاب الدین أبو المعالی الحسینی المرعشی النجفی، ۱۴ شعبان ۱۳۹۳ هـ ق .» *این جدول در کتابخانه ی آیت الله مرعشی نجفی در بخش مخطوطات نگهداری می شود. در اینجا از کتاب ریحانه کربلا نقل کردیم.*

اثبات می کنیم حضرت سیدالشهدا بیش از دو دختر داشته اند تا کسی با تمسک به این که آن حضرت تنها دو دختر داشته اند وجود حضرت رقیه را نفی نکند. مورخان و نسب شناسان گفته اند که نام مادر سکینه رباب و مادر فاطمه اسحاق بوده است. حضرت

سید الشهدا بین سال های ۵۰ تا ۵۳ قمری یا کمی پس از آن با ام اسحاق ازدواج کرده اند. از طرف دیگر، دختر آن حضرت که فاطمه نام داشته و به ازدواج حسن بن حسن (پسر عموی ایشان با نام حسن مثنی که در واقعه کربلا نیز حضور داشت و مجروح شد) در آمده طبق روایت اصول کافی، دختر بزرگ آن حضرت بوده که امام حسین در هنگام شهادت برخی از امانت های امامت را به او سپرده است تا به امام سجاد تحویل دهد. *اصول ،کافی چاپ سنگی، ج ۱، ص۲۹۰، ۳۰۳ .*

بنابراین اگر ازدواج فاطمه با پسر عمویش در سال ۶۰ قمری باشد دست کم فاطمه در آن زمان حدوداً ۱۰ ساله بوده است. البته به گفته زرکلی در الاعلام این فاطمه در سال ۴۰ قمری به دنیا آمده است. *زرکلی، خیرالدین، الاعلام، ج۵، ص۱۳۰ .*

با توجه به مطالبی که گذشت فاطمه ای که به عنوان دختر ام اسحاق از او یاد شده غیر از فاطمه دختر بزرگ آن حضرت است و قهراً به جهت تمایز آن دو، یکی را فاطمه صغری نامیده اند. در این صورت احتمال تطبیق رقیه بر فاطمه صغیره هست و رقیه نام دیگر اوست. همچنین در شعر منسوب به حضرت زینب نام فاطمه ی صغیره آمده که این احتمال را تقویت می کند.

البته خطا و کم و زیاد شدن در چنین اموری در اعصار گذشته موضوع عجیب و دور از ذهنی نیست؛ مثل اینکه مادر فاطمه (دختر بزرگ آن حضرت) را اُم اسحاق گفته اند. در حالی که از جهت تاریخی درست به نظر نمی آید. بنابراین با مشاهده چند کتاب که تعداد دختران آن حضرت را دو یا سه تن نوشته اند نمی توان به رد کسانی پرداخت، که برای آن حضرت بیش از سه دختر ذکر کرده اند.

۳۹. مصائب المعصومین

این کتاب تألیف، عماد الأعلام، شـیخ عبدالخالق بن عبدالرحیم یزدی اسـت. تاریخ پایان تألیف آن اول شعبان ۱۲۴۱ ق است. وی در این کتاب حضرت رقیه را در میان اسرا نام برده و ماجرای خرابه شام و شهادت حضرت رقیه را نقل کرده است. وی در صفحه ۳۶۵ کتاب با تعبیر فاطمه صـغیره از آن علیا مخدره نام برده اسـت. *مصـائب المعصـومین، ص ۳۶۰،۴۰۳.*

۴۰ . ریاض الشهادهٔ فی مصائب السادهٔ

مؤلف کتاب فاضـــل مدقق و محقق، جامع علوم معقول و منقول, حاج محمد حســـن قزوینی است. این کتاب در سال ۱۲۷۳ ق در سه جلد چاپ شده است. در آخر جلد دوم آورده است: «[این کتاب] به احادیث مستوثقه و أسانید معتبره مشحون است.»

در جلد دوم کتاب، در موارد متعددی با لفظ رقیه و فاطمه صغری وقایعی درباره شهادت آن حضرت بیان کرده و نیز اشعار سیف بن عمیره را آورده است.

۴۱. اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات

این کتاب تألیف ملا فاضـل دربندی (متوفای ۱۲۸۵ ق) اسـت. ملا فاضـل دربندی در موارد متعدد و به مناسـبت های گوناگون از آن حضـرت با نام رقیه و گاه با نام «فاطمه صغیره» یاد کرده است. *اسرار الشهادهٔ، ج ۲، ص ۴۴۳، ۶۱۱، ج ۳، ص ۵۶، ۴۶۰، ۴۶۴.*

فقیه ملا آقا ابن عابد شیروانی حائری معروف به فاضل دربندی حدود سال ۱۲۰۸ ق در دربند تهران به دنیا آمد و دروس مقدماتی را از بزرگان شـهر خود فرا گرفت. سـپس به قزوین رفت و در آن جا از علامه ملا محمد صـالح برغانی و شـهید ثالث فقه و حدیث و

اصـول را فراگرفت. هنگامی که سـید محمد مجاهد طباطبایی از جهاد با روس به قزوین برگشـت و فوت کرد همراه جنازه ی او به کربلای معلی مشـرف شـد و در جوار حضـرت سـید الشـهداء مشغول به تحصیل علوم شـد و در محضـر شـیخ محمد شـریف مشـهور به شـــریف العلماء کســـب علم کرد. پس از فوت آن بزرگوار در ۱۲۴۶ ق به نجف اشـــرف هجرت کرد و از درس فقه شـیخ علی فرزند شـیخ جعفر کاشـف الغطاء تا سـال ۱۲۵۳ ق بهره برد؛ تا این که در علوم مختلف چون فقه و اصول و حدیث و رجال و ... صاحب نظر شـد و جامع علوم معقول و منقول گشـت. وی از مراجع کربلای معلی و مجتهدی شـجاع و با جرأت بود که در راه خدا و امر ولایت اهل بیت کوتاهی نمی کرد؛ به منبر می رفت و امر به معروف و نهی از منکر می کرد. وی به کثرت اشک و تألم و لطمه زدن به هنگام ذکر مصائب آن حضرات به خصوص حضرت اباعبدالله الحسین مشهور بود.

صــاحب قصــص العلماء مرحوم تنکابنی می نویســد «ملا آقای دربندی دارای معقول و مؤسـس در علم منقول بوده و مکرر اسـتاد بزرگ آقا سـید ابراهیم قزوینی رحمۀ الله می گفتند آخوند ملا آقا دربندی رحمۀ الله از ارباب فن اصول است، به او رجوع کنید».

در زمانی از ازمنه شـــیخ محمد حســـن نجفی، صــاحب جواهر الکلام در فقه برای زیارت مخصوصه به کربلا آمد و آخوند ملاآقا به دیدن او رفت، شیخ، به آخوند گفت که «جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام, آیا شما او را دیده اید و پسندیده اید؟ آخوند گفت از این جواهر در خزائن ما بسیار است». در مقدمه اسرار الشهادۀ در شأن ملاآقا دربندی کلامی از آقا بزرگ تهرانی آورده اســـت که « هو أحد النماذج الســـلف الصـــالح الذین حق لنا الإعتزاز بهم و الإرشادۀ بذکرهم. او نمونه ای اسـت از سـلف صـالح که حق اسـت برای ما که به اتکاء به ایشـــان کســـب عزت و قدرت نماییم و با ذکر ایشـــان ایشـــان را ســـتایش کنیم.»

مرحوم علامه دربندی تألیفاتی دارد که به بعضـــی از آن ها اشـــاره می کنیم. خزائن الاحکام شـرحی بر منظومه سـید مهدی بحرالعلوم در علم فقه، رسـاله علمیه المسـائل التمرینیهٔ که فن جدیدی در آموزش قواعد فقه و اصـول اسـت، خزائن الاصـول در فنون ادله عقلیه و قواعد ،دینیه العناوین فی الاصـول، حجیهٔ الاصـول المثبتهٔ بأقسـامها، الفن الأعلی فی الاعتقادات، القوامیس فی علم الرجال الجوهرهٔ فی الأسطرلاب الاکسیر، جواهر الایقان سعادات ناصری و اسرار الشهادهٔ.

آقا بزرگ تهرانی می گوید«کثیر الحب لسـید الشـهداء ابی عبد الله الحسـین ا لا أثرت علیه وقعهٔ الطف بشکل خاص - کثیر التواجع والبکاء و اللطم و النوح ».

وی اواخر عمر به تهران بازگشـت و در ۱۲۸۶ ق رحلت کرد. بدنش را شـش ماه به رسـم امانت دفن کردند تا طبق وصـیتش به کربلای معلی انتقال دهند. روزی که بدن را برای انتقال از قبر خارج کردند بدن صـحیح و سـالم و تازه بود. آن را به کربلای معلی بردند و در صـحن کوچک در حجره ای در جنب جمعی از بزرگان مانند شـیخ محمد حسـین اصـفهانی صـاحب الفصـول, سـید ابراهیم قزوینی و متصـل به قبر سـید محمد مهدی بن صـاحب ریاض دفن کردند. *الذریعهٔ، ج ۲، ص ۲۷۹، ج ۵، ص ۲۹۱ - ۲۹۴، ج ۶، ص ۲۷۱، ج ۷، ص ۱۵۳، ج ۱۲، ص۱۷۹، ج ۱۵، ص ۳۵۱، ج ۱۷، ص ۱۹۹.*

این دانشمند در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ماجرای شهادت حضرت رقیه الله ام را مانند منتخب طریحی نقل کرده سپس می نویسد «اینکه گفته شده یزید برای تسلی خاطر حضرت رقیه دستور داد سر بریده پدرش را نزد او ببرید درست نیست؛ زیرا منظور یزید تسـلی خاطر نبود, بلکه می خواسـت دل اهل البیت را بسـوزاند و آن ها با دیدن سر بریده بی تاب و هلاک شوند و عاشورای دیگری در شام به وجود آید. قصد او

فقط این نبود که تنها حضرت رقیه از شدت مصیبت از دنیا برود بلکه می خواست همه اهل البیت جان بسپارند. آن ها از یک سو شهادت حضرت رقیه را از سوی دیگر سر بریده امام حسین را و از سوی سوم غسل دادن و کفن کردن پیکر مطهر حضرت رقیه را, که با دیدن آن به یاد بدن های پاره پاره و بی غسل و کفن شهیدان کربلا افتادند. به راستی عاشورای دیگری در آنجا پدید آمد. صدای گریه اهل البیت آن چنان بلند شد که مردم شام و اطراف آن فهمیدند، همگی نزدیک آمده و گریه را سردادند. موجب شد تا احساسات مردم برضد یزید به جوش آید آن ها علیه یزید سخن می گفتند. این ماجرا یزید علیه اللعنهٔ را وحشت زده کرد. او در ظاهر خود را تبرئه می کرد و قتل امام حسین و شـــهدای کربلا را به گردن ابن زیاد می لنداخت و به ناچار اهل بیت را از آن زندان و بازداشتگاه آزاد کرد». *شیروانی حائری ملا ،آقا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ص۳۳۳.*

در انتها در بیان تحلیل چرایی اقدام یزید در فرستادن سرامام حسین نزد رقیه بنت الحسین آورده است «کسی که تأمل کند در کفر و شدت قساوت و عناد و دشمنی یزید، نسبت به اهل بیت، به خوبی در می یابد, که مقصود او از فرستادن سرامام حسین نزد کودک یتیم تسلی و آرامش دادن وی نبوده. بلکه قصد هلاک آن دخترک را داشته است و می خواسته در دمشق نیز حالات و مصایب غم انگیز عاشورا را برای اهل بیت دوباره یادآوری و بازسازی نماید, تا در این حالت نه تنها آن کودک یتیم کوچک، بلکه تمامی اسیران و اهل حرم امام حسین هلاک شوند». *شیروانی حائری ملاآقا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ۶۱۳/۳- ۶۱۵.* «أقول ان من تأمل فی شرک کفریزید وزندقته و شدهٔ قساوهٔ قلبه وکثرهٔ بغضه و عنده لأهل أبیت، علم أن مقوله من انفاذ الرأس، إلی أهل البیت فی الحبس والسجن لم یکن أن تتسلی به تلک الصغیرهٔ المظلومه یوم عاشوراء فی

الطف بل إن ذلک الکافر الزندیق کان یترجیب فعله ذلک وبهلاک تلک الیتیمۀ الصغیرۀ المظلومۀ هلاک جمع من الحرم والسبایا ...».

۴۲. اعیان الشیعه

سید محسن امین از مجتهدان قرن سیزدهم قمری است. آمده است که وی از سادات نسل زید بن علی السجاد است، که در سال ۱۲۸۴ق در جبل عامل لبنان به دنیا آمد. دائرۀ المعارف بزرگ اعیان الشیعه از آثار ماندگار وی است. سید محسن امین در این کتاب مطلبی درباره خرابه شام و ماجرای رقیه بنت الحسین نیاورده؛ اما در ذیل عنوان رقیه بنت الحسین آورده است«مشهدی در محله عماره دمشق به رقیه بنت الحسین نسبت داده شده است و خدا به صحت این انتساب آگاه تر است». *امین سید محسن، اعیان الشیعه، ۳۴/۷.* « ینسب الیها الدمشق ومشهد مزور بمحلۀ العمارۀ من دمشق الله أعلم بصحته جدده المیرزا علی اصغر خان وزیر الصدارۀ فی ایران عام ۱۳۲۳ وقد أرخت ذلک بتاریخ منقوش فوق الباب اقول فیه من ابیات وَقَدْ اَرختها تزهو سناء / بقبر رقیۀ من آل احمد».

البته ما نیز این را می گوییم, که این فرد اعتقادات معلوم الحالی در مورد شیعه دارد و خدا نسبت به احوال و نیات او آگاه تر است. چرا که شکیاتی که او وارد کرده است کم نیستند.

او در ادامه درباره سابقه بنای این بارگاه می نویسد«میرزا اصغرخان اتابک وزیر دولت ایران این بنا را در سال ۱۳۲۳ق بازسازی کرده است و بر بالای دربش این تاریخ به همراه اشعاری آمده است که این قبر رقیه از آل احمد است». علی اصغر خان اتابک

همان وزیری اســـت که تحت عنوان آتش میکده داســـتان او را آورده ایم. خداوند او را قرین رحمت خود قرار دهد.

۴۳. بحر المصائب و کنز الغرائب

شـــیخ محمد جعفر کلیبری تبریزی, معروف به مولی جعفر روضـــه خوان تبریزی، از روحانیان و واعظان قرن ســیزدهم قمری اســت. کتابش در موضــوع مقتل با عنوان بحر المصائب و کنز الغرائب در چهار جلد در تبریز به همت کارخانه دار کربلایی عبدالحسین چاپ سنگی شده است. وی در جلد چهارم آورده است «در هنگامی که صیادان جور و ســـتم، غزالان محنت و غم، کبوتران حرم ســـید امم را در زنجیر الم, در زندان خرلبه محبوس کردند، طفلی صغیر و کودکی اسیر فاطمه نام در سن سه یا چهار سالگی وجود داشت که به جهت صغرسن گویا شهادت پدرش را نمی دانست... سر پدر را برای طفل آوردند. پس از درد دل های فراوان گفت, « فوضعت فمها علی فمه الشریف و بکت بکاءاً شدیداً» پس از آن طفل بی دل چنان آه از دل برکشید، که زمین و آسمان لرزید و جان به جان آفرین تســـلیم کرد، پس جناب زینب بی اختیار دوید او را حرکت داد، ولی متوجه شد روح از بدن طفل مفارقت کرده...». *ری شهری، محمد دانشنامه امام حسین، ج ۱، ص ۳۹۰ به نقل از شـبلنجی، نور الابصـار، ۱۹۵؛ رقیه بنت الحسـین در انسـاب و ،تاریخ، ص ۱۷۶ . بحر المصائب و کنز الغرائب، ج ۴، ص ۴۱۰ - ۴۸۶ .*

۴۴. ریاض القدس

صـدرالدین بن محمد حسـن قزوینی از روحانیان و واعظان قرن چهاردهم قمری اسـت . وی آثار فراوانی تألیف کرده اسـت. معروف ترین کتابش ریاض القدس المســمی بحدائق

الانس, در روزگار مشـــروطه یکی از منابع مهم روضـــه خوانی بوده اســـت. مؤلف در این کتاب مفصل به شرح ماجرای خرابه شام پرداخته است.

وی در ذیل عنوان «شرح احوال بنت الحسین در خرابه» آورده است «چون اولاد رسول و زراری فاطمه بتول را در خرابه شـــام منزل و مقام دادند. آن غریبان ســـتمدیده و آن اسـیران داغ دیده صـبح و شـام برای جوانان و شـهیدان در ناله و و نوحه بودند و سـاعاتی آسـوده نبودند. عصـرها که می شـد آن اطفال خردسـال یتیم در درب خرابه صـف می کشیدند, می دیدند مردم شامی خرم و خوشحال, دست اطفال خود را گرفته، آب و نان تحصـیل کرده و به خانه های خود می روند آن اطفال خسـته، مانند مرغان پرشـکسـته دامن عمه را می گرفتند, که ای عمه مگر ما خانه نداریم؟ مگر ما بابا نداریم؟ علیا مکرمه می فرمود چرا نور دیدگا,ن خانه های شـــما در مدینه و بابای شـــما به ســـفر رفته آن طفلان نالان می گفتند:

مگر کسی که سفر رفت برنمی گردد　　　　مگر که شام غریبان سحر نمی گردد

در میان آن خانم کوچک ها, دخترک ها، دخترکی بود از امام, فاطمه نام, درد هجران کشـیده و زهر فراق دوران چشـیده، گرسـنگی ها و تشـنگی ها خورده رنج سفر و داغ پدر و برادر دیده، بر بالای شتر برهنه کعب نیزه و تازیانه ها خورده دل از دنیا سیر شده و از عمر و زندگی بیزار گشـــته، مختصـــر، یتیمی و دربه دری بر آن دختر صـــغیره مظلومه خیلی اثر کرده، گرد یتیمی بر سـر و صـورتش نشـسـته. در یک شـب از شـب های منزل خرابه هم و غم در دل آن صـغیره مسـتولی شـد، آرزوی جمال پدر کرد او پدر را خیلی دوست می داشت. چنانچه شیخ ربانی شیخ حسن دهستانی می گوید:

کان الحسین له ابنۀ صغری اسمها کاسم البتول الطهر اکرم بضعۀ

کملت ثلاث سنین ولیکن عقلها عقل الکوامل من خیار العترۀ

داشت حسین آن شه نیکو خصال دخترکی فاطمه و چار سال

بس که حضرت سید الشهدا مادرش زهرا را دوست می داشت هر دختری که خدا به حضرت می داد فاطمه نام می نهاد. چنانچه پسرهایش را علی نام می گزارد، نهایت آنکه از برای امتیاز لقبی می داد علی اکبر علی اوسط، علی اصغر، فاطمه، فاطمه کبری و سکینه. این دختر مظلومه سه ساله صغری، یا چهار ساله هم فاطمه نام داشته اگرچه بر حسب ظاهر صغیر بود، اما عقلش عقل مخدرات با کفایت بود. سید الشهدا این دختر را خیلی می خواست. «فالسبط مشعوف بها، حباً فما زالت لدیه یشمها کالورده»؛ یعنی محبت این دختر در سودای دل امام منزل گرفته بود. همیشه در کنار پدر می نشست و دم به دم امام عالم آن دختر شیرین زبان را مثل دسته گل در بغل می گرفت می بوسید و می بویید و شب ها هم در بغل امام می خوابید. از کجا معلوم می شود؟ از آنجایی که چون بر سر نعش پدر می آید و فرق خود را از خون گلوی پدر رنگین می نماید، عرض می کند یا ابه اذا اظلم اللیل فمن یحمی حمای، بابا جان ! حالا که شب می شود من در بغل که بخوابم؟». *قزوینی ریاض القدس، ج ۱، ص ۳۲۵ - ۳۲۶ .*

سپس در ادامه به نقل از گفتار پدرش آورده است «مرحوم والد در ریاض از بعض آورده است در مؤلفات اصحاب به طریق اطناب حال پراختلال آن دختر را نقل می نماید. هرچند همه ارباب مقاتل, مثل مرحوم سید در لهوف و غیره فی غیره ذکر می کنند، لکن واقعه دلسوزی به این طریق است که آن صاحب توفیق می نویسد که در روز عاشورا بعد از شهادت اقارب و احباب امام همام میان خیام آمد به جهت تفقد و وداع

مخدرات با احترام «وکان للحسین بنت عمرها ثلاث سنوات فجعل یقبلها ورق تشققت شفتاها من العطش»، می فرماید در میان آن خیل پردگیان حضرت را دختری بود سه ساله، پیش آمد دید پدر اراده سفر دارد. دامن پدر گرفت و حضرت وی را در بر گرفت، شروع کرد صورت از گل نازک تر آن دختر را بوسیدن و لب هایی که از تشنگی مثل غنچه ی بی آب پژمرده شده بود, مکیدن و در دامن نشانیدن تسلی می داد و آن دختر مظلومه رو به پدر کرد و گفت «یا ابتاه العطش العطش فإنّ الظما قد أحرق قلبی», بلبا تشنه ام خیلی تشنه ام که عطش جگر مرا آتش زده ... آن طفلک باز دامن پدر گرفت و گفت «یا أبَه این تمضی عنا»؟ بابا از نزد ما بی کسان کجا می روی و چرا دور می شوی؟ ما را کسی غیر از تو نمانده فرمود: «اجلسی عند الخیمه لعلی اتیک بالماء»، نور دیده! همینجا در خیمه بنشین شاید بروم و برایت آب بیاورم. این بفرمود عازم میدان شد «حتی دنی نحو القوم وکشفهم عن المشرعه» خود را به لشکر زد مردم را مثل جراد منتشر نمود و خود را از کنار شریعه به آب رسانید. لشکر فریاد کردند ای حسین تو آب می آشامی و عرب ها به خیمه عیالت ریختند. حضرت با آنکه می دانست آن خبر اصلیت ندارد، مع هذا آب نخورده به جای آب تیر به دهان خورده، مرکب تاخت روی به خیام آورد. آن دختر دید پدر از دور مرکب می تازد می آید از جا جست و پیش دوید و دو دست زیر بغل گرفته با زبان شیرین عرض کرد «یا آبه هل آتینی بالماء»، بابا جان آب از برای من آوردی؟ آه و امصیبتاه از خجالت امام فرمود: نه نوردیده صبر کن شاید بار دیگر بروم بیاورم. دو مرتبه روی به معرکه آورد، دیگر آن دختر روی پدر را ندید، لیکن وقتی که خیل اسیران و جمله زنان بزرگ و کوچک به قتلگاه شهیدان آمدند و کنار گودی قتلگاه امام آمدند، کشته امام را در خون غلتان دیدند، «فراه جنّته بلا رأس فتقطعن علیه ویکثرن بالبکاء»، دیدند بدنی بی سر افتاده جای درستی ندارد. همه خود را به روی نعش رنگین می کردند و همچنین علیا مکرمه زینب که با حسرات قطرات

عبرات از دیده می بارید... زینب آن دختر صغیره را در دامن گرفته بود با آستین پیراهن صورت دختر را گرفته بود، مبادا چشم آن معصومه مظلومه به کشته خون آغشته پدر بیفتد آن حالت ببیند و آن دختر از آن عقل حالا و شعوری که داشت می دانست که چه خبر شده و برای چه جلوی چشم او را می گیرند می فرمود «دعونی اقبله وأطلب منه ما وعدنی» به یعنی واگزارید مرا تا بوسه از جمال پدر بردارم و به من وعده ای که داده مطالبه کنم. زن ها می گفتند نور دیده، «لاتراه [لاترینه] الآن و غداً یأتی ومعه ما تطلبین»، یعنی پدر را نمی بینی رفته و فردا می آید آب از برایت می آورد و حاصل الکلام آن روز گذشت، لیکن همه روزه احوال پدر می پرسید و زار زار می گریست که «این ابی و والدی والمحامی عنی»، کجاست پدر من، تاج سرمن پناهگاه من؟ هر نحو بود زنها او را آرام می کردند تا آنکه از کربلا به کوفه و از کوفه به شام بردند. در این بین راه از رنج شترسواری بسیار آه زاری داشت و گاه گاه به خواهرش سکینه خاتون می گفت «یا أخت قد ذابت من السیر مهجتی»، خواهر این شتر که مرا خون داده، دل و جگرم آب شده، آخر از این ساربان بیرحم درخواست کن ساعتی شترها را نگاه دارد یا آهسته راه ببرد که ما مردیم. از ساربان بپرس ما کی به منزل می رسیم؟ ویلاه من مصائب آل الرسول زراری فاطمۀ البتول»، اما چون به شام خراب رسیدند، مجلس یزید دیدند و ویرلنه منزل کردند دل نازک آن دختر در خرلبه ... دید نه فرش و نه چراغی نه آبی و نه غذایی، روز برابر آفتاب، شب زنان در گریه و زاریاند و آنی آسوده نیستند. در یک شبی شور دیدن پدرش بر سرش زد در کنج خرابه زانو بغل گرفت. سر بی کس بر زانو نهاد, از هجران پدر و غربت اشک ریخت و با خیال پدر درد دل می کرد. از این مقوله با خیال پدر گفتگو داشت تا آنکه خسته شد سر روی غمناک نهاد، آنقدر گریه کرد که زمین از اشک چشمش گل شد. در این اثنا وی را خواب ربود، در عالم واقعه دید سر پدرمیان طشت طلا در پیش روی یزید است با چوب دستی خود بر لب و دندان

پدر می زند «و الرأس یستغیث الی ربّ السماء» آن صغیره مظلومه از دیدن سر پدر و خوردن چوب به فزع و جزع درآمد، با وحشت از خواب بیدار شد. «تبکی وتقول وا أبتاه وا قرۂ عیناه واحسیناه»، چنان صیحه کشید که خرابه نشینان پریشان شدند. فریاد می کرد ای پدر غریب ،من ای طبیب دردهای من عمه و خواهران به گرد وی حلقه زدند و سبب ضجه و اضطراب وی را پرسیدند. آن صغیره می گفت «ایتونی بوالدی وقرۂ عینی»، الان پدرم را بیاورید نور چشم مرا حاضر کنید, تا توشه از جمالش بردارم، «لانی رأیت رأسه بین یدی یزید...»، عمه ها الان در خواب دیدم که سر بریدهی پدرم در حضور یزید است, دارد چوب بر لب های وی می زند و آن سر با خدا می نالد. من سر بابایم را می خواهم آن اسیران هرچه خواستند ساکت کنند ممکن نشد. بلکه دم به دم ناله اش بیشتر و زاری اش زیادتر می شد چون زنان نتوانستند وی را ساکت کنند امام زین العابدین بیمار برخاست، پیش آمد خواهر را در بر گرفت و به سینه خود چسبانید و تسلی می داد که نور دیده! صبر کن، آرام بگیر از گریه، دل ما را مسوزان آن مظلومه آرام نمی گرفت و لا ینقطع نوحه می کرد... آنقدر گریه کرد روی دامن امام زین العابدین «حتی غشی علیها و انقطع نفسها»، تا آنکه غش کرد و نفس وی قطع شد. امام بیمار به گریه درآمد اهل بیت رسالت به شیون درآمدند «فضجوا بالبکاء وجددوا الأحزان و حثوا علی رؤوسهم التراب و لطموا الخدود وشقوا الجیوب». آن ویرانه از ناله اسیران یک بقعه گریه شد. دختر بیهوش افتاده، مخدرات در خروش برسر می بردند و سینه می کوبیدند، خاک به سر می کردند، گریبان می دریدند که صدای ایشان در بارگاه به سمع یزید رسید». *قزوینی, ریاض القدس، ص ۳۸۶ - ۳۸۷؛ رقیه بنت الحسین در انساب و تاریخ، ص ۱۷.*

آنگاه صدرالدین قزوینی به نقل از نسخه ای دیگر آورده است «و فی نسخهٔ من اللیل طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: سریزید روی زانوی من بود برای او نقل می گفتم. سر پسر فاطمه هم میان طشت بود. همین که صدای شیون از خرابه بلند شد دیدم سر پوش از سر طبق به کنار رفت سر بلند شد تا نزدیک بام قصر به صوت بلند فرمود: «اختی اسکتی ابنتی» خواهرم زینب دختر مرا ساکت کن... طاهر گوید: پس دیدم آن سر برگشت رو به یزید کرد فرمود یا یزید من با تو چه کرده بودم که مرا کشتی؟ و عیالم را خرابه نشین کردی؟ یزید از این ندا و آن صدا سر برداشت پرسید طاهر چه خبر است؟ گفتم ظالم نمی دانم در خرابه اسیران را چه اتفاق افتاده، که اسیران در جوش و خروشاند و دیدم سر مبارک حسین را که از طشت بلند شد و چنین و چنان گفت. یزید غلام فرستاد برو خبری بیاور. غلام آمد احوال پرسی کرد گفتند دختری صغیره از امام در خواب جمال پدر دیده آرام ندارد. بس که گریه کرده، افتاده غش کرده غلام آمد واقعه را به جهت یزید نقل کرد. آن پلید گفت «ارفعوا رأس أبیها إلیها» بیایید سر پدرش را ببرید و به وی بدهید تا آرام بگیرد... پس آن سر مطهر را در میان طشت نهادند، رو به خرابه آوردند که ای گروه اسیران سر حسین آمد ... «فجاؤوا بالرأس الشریف هو مغطی بمندیل دیبق فکشف الغطاء عنه» ! سر مطهر را گرفتند آوردند در حضور آن مظلومه نهادند در حالتی که پرده بر روی آن سر مطهر بود. پرده را برداشتند، آن معصومه پرسید, ما هذا الرأس این سر بریده کیست؟ گفتند این سر بریده بابایت حسین است. «فانکبّت علیه تقبله وتضرب علی رأسها و وجهها حتی امتلأ فمها بالدم !...». *قزوینی, ریاض القدس، ص ۳۲۷-۳۲۸.*

سپس به نقل از کتاب المنتخب طریحی گفتگوی دختر خردسال با سر بریده ی پدر را با ادبیاتی آمیخته به عربی آورده است. در پایان می نویسد «اسیران در آن خرابه ویران

چنان شـیون و افغان نمودند که تمام همسـایگان خبردار شـدند و رو به خرابه آوردند تا ببینند بر سـر ایشـان چه آمده اسـت. همه با دختران فاطمه به گریه درآمدند مثل روز قتل امام حسـین عزا برپا کردند. محض خاطر خدا رفتند غسـاله آوردند و کافور و کفن حاضر نمودند تخته آوردند آن معصومه را برهنه کردند، روی تخته انداختند.

غساله مشغول غسل دادن و زنان مشغول سرو سینه زدن، بعد از غسل در همان پیراهن پاره کفن کردند، تنها کفن شـهید لباس تن اوسـت. در میان همان خرابه دفن کردند. زینب تا به در خرابه رسـید سـر از محمل بیرون آورد و رو به زنان شـام نمود یک امانتی از ما در این خرلبه ملند. جان شـما جان املنت, گاه گاهی سـر قبرش بیایید و آبی بر مزارش ،بپاشید چراغی روشن کنید». *ریاض القدس، صفحه ۳۲۹.*

۴۵ . ذریعۀ النجاۀ فی المقتل

مولی محمد رفیع خاتون آبادی گرمرودی از عالمان و بزرگان قرن چهاردهم اسـت. وی همچون پدرش شـیخ الاسـلام منطقه خود در آذربایجان بود. کتاب معروفش را به نام ذریعۀ النجاۀ فی المقتل در ۱۳۰۲ق نگاشـت. وی در این کتاب ماجرای دختر سـه ساله امام حسـین را به روایت طریحی در منتخب به صـورت کامل گزارش کرده اسـت، ولی نامی از آن دختر نبرده اسـت. *گرمرودی، محمدرفیع، ذریعۀ النجاۀ فی المقتل، ص ۲۶۲ - ۲۶۴.*

۴۶. شعشعۀ الحسینیۀ

شـیخ محمد جواد یزدی خراسـانی از عالمان قرن چهاردهم قمری اسـت. وی در کتابش شـعشـعۀ الحسـینیۀ که نگارش آن را در سـال ۱۳۱۹ق آغاز کرده آورده اسـت «منقول

است که طفلی از حضرت امام حسین در خرابه شام از دیدن سر پدر بزرگوارش از دنیا رفت، ولکن در نام او که زبیده است یا رقیه یا زینب یا سکینه بوده باشد, اختلاف است». او همچنین به نقل از کتاب ریاض الاحزان آورده است که اسم او فاطمه بوده است. *شعشعه الحسینیه، ج ۲، ص ۱۷۱.*

۴۷. الایقاد

سید محمد علی شاه عبدالعظیمی از عالمان قرن چهاردهم است. وی کتب بسیاری در رشته های متعدد تألیف کرده است، که در طبقات اعلام الشیعه ذکر شده است. از جمله آثارش کتاب الایقاد فی وفیات النبی و الزهراء و الائمهٔ الا به زبان عربی است که در آن چنین آورده. «حضرت رقیه مکرر می گفت« ایتونی بوللدی و قره عینی ». پدرم و نور چشمم را نزد من بیاورید. هر بار که حاضران می خواستند آرام کنند گریه و اندوهش شدیدتر می شد و همه اهل البیت را محزون و گریان می کرد. صدای گریه آن ها به گوش یزید که در کاخ خود بود رسید. از مأمورین پرسید چه خبر است؟ یکی از حاضران به او گفت دختر کوچک حسین امشب پدرش حسین را در خواب دیده و از زمانی که بیدار شده، پدر را می طلبد و گریه می کند. یزید گفت سر بریده پدرش را نزدش ببرید و پیش رویش بگذارید, تا آن را بنگرد و خاطرش آرام گیرد. مأموران سر را در میان ظرفی مثل سینی نهادند و حوله ای بر روی آن انداختند و آن را پوشاندند؛ سپس نزد حضرت رقیه آوردند و کنارش نهادند. حضرت رقیه سلام الله علیها سر را برداشت و به سینه اش چسباند؛ آنگاه با گریه ،جانسوز خطاب به سرچنین گفت:

یا ابتاه! من ذا الذی خضّبک بدمائک؟ یا ابتاه! من ذا الذی قطع وریدک ؟ یا ابتاه من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی ؟...

بابا! چه کســی تو را به خونت رنگین کرد؟ بابا ! چه کســی رگ های گردنت را برید؟ بابا چه کســی مرا در این خردســالی یتیم کرد؟ .. ســپس لب هایش را بر لب های پدرش حسین نهاد و آن چنان گریست، که همان لحظه بیهوش شد و وقتی او را حرکت دادند دریافتند که از دنیا رفته است». *الایقاد، ج ۲، ص ۳۲۴.*

شــایان ذکر اســت که وی از اهالی نجف اشــرف بود و کتاب های منتخب کتب الرجال، اللؤلؤ فی اخبار البرامکه والایقاد فی وفیات المعصــومین الا از تألیفات اوســت. *زرکلی، الاعلام، ۳۰۲/۶.*

هم چنین وی در الایقاد فی وفیات المعصــومین، که در ۱۳۳۰ق در نجف انتشــار یافت، آورده است «حسین دختر کوچکی داشت که او را دوست می داشت و او هم امام را دوست داشت گفته شد که نام وی رقیه بود، سه سال داشت و در شام در میان اسیران بود....». *تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه، ۵۰۳/۲. الایقاد، ۱۷۹ .*

۴۸. نورالابصار

شــبلنجی از عالمان ســنی مذهب قرن ســیزدهم قمری اســت. وی در کتاب نورالابصــار درباره مزار این کودک چنین گزارش کرده است. «برخی شامی ها به من خبر دادند که برای خانم رقیه دختر امام علی کرم الله وجهه در دمشـق شـام آرامگاه هسـت، که زمانی به دیوارهای قبرش آسـیب وارد شـد؛ اما کسـی به خاطر هیبت آن خانم جرئت نکرد وارد قبر شـود, تا اینکه شـخصـی از خاندان اهل بیت ها به نام سـید مرتضـی وارد قبر شـد و پارچه روی آن لنداخت و جنازه را در پارچه پیچید و آن را بیرون آورد و همگان دیدند که دختر کوچک نلبالغی اســـت. این مطلب را به یکی از بزرگان گفتم او نیز به نقل از

بعضی مشایخ خود آن را برایم روایت کرد». *ری شهری، محمد دانشنامه امام حسین ع ال ۱۰/۳۹۰؛ به نقل از شبلنجی، نورالابصار، ۱۹۵.*

۴۹. استدراک

لبیب بیضون در ذیل عنوان قصه اصلاح و تعمیر قبر سیده رقیه آورده است «این حکایت ثابت شده حقیقی و واقعی است، اگرچه در تفاصیل آن در بین گزارش ها اختلاف کمی به چشم می آید».

سپس وی چهار روایت از شبلنجی، حاج حسن سلیم سالم، یکی از عارفان محلی دمشق و محمدهاشم خراسانی درباره این ماجرا بیان کرده و در پایان آورده است. اگر این حادثه و رخداد در زمان سلطان عبدالحمید عثمانی واقع شده باشد, باید گفت که این ماجرا حدود ۱۳۰۰ق اتفاق افتاده است و ذکر سال ۱۲۸۰ اشتباه می باشد». *بیضون لبیب، موسوعهٔ کربلا، ۲۰/۲در ۶۲۴.*

۵۰. منتهی الامال

محدث قمی از عالمان برجسته و ثقه, قرن چهاردهم در منتهی الامال، همان نقل جناب علاءالدین طبری را آورده و می نویسد «... طفل پرسید عمه ! مگر ما خلنه نداریم؟ فرمودند چرا عزیزم خانه ما در مدینه است. بلافاصله پرسید عمه ! پدرم کجاست؟ فرمود به سفر رفته طفل دیگر سخن نگفت، به گوشه خرابه رفته، زانوی غم بغل گرفت و با غم و اندوه به خواب رفت پاسی از شب گذشت ظاهراً در عالم رؤیا پدر را دید. سراسیمه از خواب، بیدار شد مجدداً سراغ پدر را از عمه گرفت و بهانه جویی نمود، به گونه ای که با صدای ناله و گریه او تمام اهل خرابه به شیون و ناله پرداختند. خبر را به یزید رساندند،

دســتور داد ســر بریده پدرش را برایش ببرند. رأس مطهر ســیدالشــهدا را در میان طبق جای داده وارد خرابه کردند و مقابل این دختر قرار دادند. ســرپوش طبق را کنار زد ســر مطهر ســیدالشــهدا را دید ســر را برداشــت و در آغوش کشــید بر پیشــانی و لب های پدر بوســه زد و آه و ناله اش بلندتر شــد. گفت پدرجان چه کســی صــورت شــما را به خونت رنگین کرد؟ پدرجان چه کســـی رگ های گردنت را بریده؟ پدرجان چه کســـی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پدرجان یتیم به چه کســی پناه ببرد تا بزرگ بشــود؟ پدرجان کاش خاک را بالش زیر سرم قرار می دادم ولی محاسنت را خضاب شده به خونت نمی دیدم. دختر خردسال حسـین آن قدر شـیرین زبانی کرد و با سـر پدر ناله نمود تا خاموش شد. همه خیال کردند به خواب رفته, وقتی به سـراغ او آمدند از دنیا رفته بود. شـبانه غسـاله آوردند, او را غســـل دادند و در همان خرابه مدفون نمودند». *منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۱۷. نفس المهموم، ص ۴۶.*

۵۱ . دمع السجوم

ابوالحسن شعرانی در ترجمه و توضیح نفس المهموم محدث قمی کتابی نوشته است به نام دمع الســـجوم که همان بیان وی را کامل آورده اســـت «کامل بهائی از کتاب حاویه نقل کرده اسـت... و حسـین را دخترکی خردسـال بود چهار سـاله... گفت این چیسـت؟ گفتند ســر پدرت آن دخترک را دل از جای برکنده شــد و فریادی زد و بیمار شــد در همان روزها در دمشـق درگذشـت و این روایت در بعض کتب مفصـل تر آمده اسـت...». *شعرانی، میرزا ابوالحسن دمع السجوم ترجمه ی نفس المهموم، ۴۱۶-۴۱۷.*

۵۲. جنات الخلود

حســن بن خلیل خویی این کتاب را به فارســی نوشــته و بیشــتر مطالب آن مربوط به زندگی نامه پیامبران، تاریخ ،اسـلام، خلفای غاصـب و ائمه اطهار(ع) اسـت. این کتاب به نام شاه سلطان حسین صفوی تألیف شده و شروع تألیف آن ۱۱۲۵ ق است و در برخی از نسـخه ها تاریخ اتمام کتاب ۱۱۲۸ ق ذکر شـده اسـت. مؤلف در مجلس دهم از کتاب به نقل از حمید بن مسـلم می نویسـد «من با عسـگر پسـر زیاد بودم و نظر می کردم به سوی آن طفل که بر روی دست سـیدالشـهدا شـهید شد، ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد نورانی که نورش نور آفتاب را فرو می نشاند. پا بر دامن زنان گاهی می افتاد و گاهی بر می خاســت و می گفت وا ولداه واقتیلاه وا مهجهٔ قلباه. تا آمد به نزد آن طفل و خود را بر روی آن لنداخت و دخترانی چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش آن طفل شــهید انداختند، ســید الشــهدا با قوم در گفت وگو بود. چون این را دید به همان حال به ســوی آن زن رفت و او را موعظه و نصــیحت کرد و به مدارا و ملاطفت او را به خیمه برگردانید. از کسـانی که دورم بودند پرسـیدم این زن کیسـت؟ گفتند ام کلثوم و آن دختران فاطمه و سکینه و رقیه می باشد».

۵۳. جواهر الایقان و سرمایه ایمان

این کتاب تألیف ملا آقا دربندی است. وی هنگام نقل شهادت حضرت علی اصغر و وداع امام حسـین با اهل حرم، نام حضرت رقیه را آورده است. این کتاب در سال ۱۲۸۸ق در تهران به صـورت سـنگی چاپ شـده اسـت. *دربندی، ملا ،آقا اکسـیر العبادات فی اسـرار الشهادات، ص۵۳۳.*

۵۴. ماتمکده

مولی قربان رمضان دشتی رودباری قزوینی, متخلص به بیدل این کتاب را در ۱۲۸۲ق تألیف کرده است. وی به نام شریف رقیه و شهادت آن علیا مخدره در خرابه شام تصریح کرده است. او در جایی از کتابش این موضوع که برخی صغیره خرابه شام را زبیده گفته اند تکذیب کرده است. *ماتمکده، ص ۱۳۰ و ۱۴۹ و۱۵۴ و ۲۰۷ و ۲۱۴و ۱۵۱.*

۵۵. مفتاح الجنه للنار جنه

مولی مقدس زنجانی این کتاب را در ۱۲۸۵ق تألیف کرده است. وی در انتهای مجلس یازدهم کتاب از دختر صغیره امام حسین نام برده. همچنین در انتهای مجلس سی و سوم به داستان وداع او با امام حسین اشاره کرده است. در مجلس سی و ششم نیز به تفصیل, مطالبی در ذکر مصائب دختر صغیره نقل کرده است.

۵۶. انوار الشهاده

شیخ محمد حسین بن علی یزدی در ۱۲۸۵ق این کتاب را تألیف کرده. او کتاب های بسیاری همچون میزان الحق در رد عامه حقوق آل محمد هدایۀ الأسماء، انوار الهدایۀ ورسالۀ فی العصمۀ را نیز تألیف کرده است. وی درباره حضرت رقیه نوشته است «در کتاب «عوالم العلوم »و برخی کتب دیگر روایت نموده است که در میان اسیران دختر کوچکی از امام حسین باقی مانده بود و اسم او بنابر قولی رقیه بود و از عمر شریفش سه سال گذشته بود و آن حضرت او را بسیار دوست می داشت آن دخترک بعد از پدرش در شب و روز بسیار گریه می کرد که از گریه او دل اهل بیت مجروح می شد». *انوار الشهاده، صفحه ۲۴۲.*

۵۷ . ناسخ التواریخ

این کتاب تألیف میرزا محمدتقی، لسان الملک، معروف به سپهر از علما و فضلای عصر قاجار متوفی به سال ۱۲۹۷ق است. در این کتاب تاریخ جهان را از هبوط حضرت آدم آغاز کرده و سپس انبیا و سلاطین و امت های گذشته را معرفی می کند تا به دوران اسلام می رسد. وی برای هر یک از ائمه یک جلد از کتاب را اختصاص داده است. در این کتاب در مورد رقیه و مکالماتش با حضرت زینب و رحلتش در خرابه و غسل دادنش توسط زینب و ام کلثوم مطالبی ذکر شده «آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه و بعضی سکینه دانسته اند و عده ای نوشته اند به دستور یزید عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش زدند. اهل بیت را به آنجا وارد کردند و اگر این خبر مقرون به صدق باشد, حالت اهل بیت و محنت ایشان را در مشاهده این عمارت جز حضرت احدیت نخواهد دانست. پس آن دختر سید مختار و نبیره اول کردگار، در آن خرلبه بی چراغ در شب تاریک بر روی خاک و ریگ بماند. علی الصباح به اذن یزید علیه اللعنهٔ آن غریبه(دختر غریب و دور از وطن , مونث غریب) را در خرابه دفن کردند». *سپهر، میرزا محمدتقی خان، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۵۶ .*

۵۸. مصائب الهداه

سید صدرالدین تنکابنی در کتاب مصائب الهداه مختصراً زندگی نامه اهل بیت و مقتل چهارده معصوم را بیان کرده و وقتی به زندگی نامه امام حسین می رسد, وقایع شام را بررسی می کند و ماجرای حضرت رقیه را به نام فاطمه صغیره ذکر می کند. *تنکابنی، سید صدرالدین حسین، مصائب الهداهٔ وقائع الشام، چاپ سنگی، ۱۳۳۱.*

۵۹. سرالاسرار

عبدالرّحیم کرمانشاهی (۱۲۳۲ - ۱۳۰۵ق) مؤلف کتاب ارزشمند سرالاسرار فی مصیبهٔ ابی الائمه الاطهار درباره حضرت رقیه مطابق با نقل منتخب و روضهٔ الشهدا مطالبی ذکر می کند و می نویسد «خواهر محترم چشم برادر را معیوب دید غش کرده و از دنیا رفت. هاجر، مادر حضرت اسماعیل سرخی اثر کارد در گلوی فرزندش را دید، سه روز در دنیا بود و سپس رحلت کرد. فریاد از حالت زنان و سایر دختران از مشاهده این واقعه و از حالت آن مظلومه (رقیه)؟!» *کرمانشاهی، عبدالرّحیم، سر الأسرار، ص ۳۵۵.*

۶۰. عمدهٔ المصائب

آخوند ملا احمد احمد، مشهور به منظور تألیف کتاب عمدهٔ المصائب را در ۱۳۰۰ق به پایان رساند او رفتن اسرا به شام و خرابه نشینی و شهادت علیا مخدره حضرت رقیّه و یا همان فاطمه صغیره را, همراه با اشعار سوزناک عربی و فارسی و متن مقاتل قدیمی بیان کرده و نیز اشاره کرده که رقیه همان زبیده است. او در خاتمه می گوید «قبر آن حضرت با اینکه در بلاد اعدای ولایت است، اما زیارتگاه دوست و دشمن است و مردم زیادی در بقعه منوره حضرت رقیه برای زیارت حاضر می شوند». *عمدهٔ المصائب، ج ۲، ص ۳۵۶/۳۵۷.*

۶۱ .مصباح الحرمین

این کتاب تألیف مولی عبد الجبار بن زین العلبدین الشکوئی، از علمای قرن چهاردهم قمری و از اهالی قفقاز است که در ۱۳۲۱ق آن را نگاشته است. صاحب مصباح الحرمین می نویسد «طفل سه ساله امام حسین شبی از شب ها پدر را در عالم رؤیا دید و از

دیدنش شـاد گردید و در ظلّ مرحمتش آرمید و فلک سـتیزه جو این نوع اسـتراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد و پدر خود را ندید. شــروع به گریه کرد. هر چه اهل البیت او را تسـلی دادند آرام نشـد، سـبب گریه از او پرسـیدند، آن مظلومه در جواب گفت أینَ أبی ایتونی بوالدی وقُرّةَ عَینی. یعنی کجاسـت پدر من بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است هرچند تسـلی دادند آرام نشـد. خود اهل البیت نیز منتظر بهانه برای گریه ،بودند لذا گریه سـکوت شـب را شـکسـت. همه با آن صـغیره هم آواز شـده، مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود پریشان نموده و سیلی به صورت ها می زدند و خاک خرابه را بر سـر خود می ریختند و صـدای گریه ایشـان چندان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید».

ادامه گزارش مانند نقل کتاب منتخب التواریخ اثر طاهر بن عبدالله دمشقی است.

۶۲. مزامیر الاولیا

سـید محمد باقر مجتهد زاده گنجوی متوفای (۱۳۳۵ق) این کتاب را نگاشـته و خط مرحوم علامه میرجهانی در نجف اشـرف در ۱۳۵۳ق چاپ شـده اسـت. در این کتاب احوال حضرت رقیه در شام و شهادت آن علیا مخدره شرح داده شده و هنگام ذکر وداع امام حسـین با اهل حرم نام حضـرت رقیه همراه با بانوان حرم بیان شـده اسـت. *مزامیر الاولیاء، ۱/۲۹/۱۰۵/۱۲۶/۱۲۷/۱۶۳/۲۰۰/۲۱۱/۲۲۲.*

۶۳. تاریخ کربلا

عبد الجواد کلیددار این کتاب را در ۱۳۴۹ق تألیف کرده است. در مقدمه آن کلماتی از صاحب الغدیر، شیخ عبدالحسین امینی، در تجلیل از کتاب و مؤلف آمده، که بخشی از آن چنین است «... فکتاب تاریخ کربلاء و حائرها کنفس بقعتها الکریمه ضالهٔ الفقیه وطلبهٔ المحدث وبغیهٔ الباحث وأمنیهٔ اهل الدین... و لمثل هذا فلیعمل العاملون والسلام علیکم ورحمهٔ الله وبرکاته . النجف، غرهٔ الشعبان ۱۳۸۶ق محبّکم عبد الحسین الامینی.»

مؤلف در کتاب چنین آورده است «قبر سیده رقیه بنت الحسین در وسط شام نزدیک بازار بزرگ است». *تاریخ کربلا، ص ۹۴.*

۶۴. تحفه الحسینیه

فاضل بسطامی این کتاب را در ۱۲۷۴ق تألیف کرده. مؤلف روایت منقول از منتخب را درباره شهادت حضرت رقیه نقل می کند و سپس می نویسد «در بعضی از کتب مراثی مثل لسان الذاکرین و غیره بیان شده است که این صغیره رقیه نام بود، در بعضی کتب مراثی مسمی به زینب است. گویا حضرت سیدالشهدا به جهت زیادتی محبت خود به علیا جناب زینب آن دختر را مسمی به زینب نموده است». *تحفهٔ الحسینیه، ۳۸۹* .

همچنین زیر عنوان «فی بکاء یتیمهٔ الحسین الفراق أبیها (ع)» ماجرای شهادت حضرت رقیه را در خرابه شام بیان می کند. *فاجعهٔ العظمی، ۲۰۵/۲۰۴*.

در مورد مرقد مطهر حضرت می نویسد «بعضی از صالحان گفته اند قبر شریف حضرت رقیه ویران شده بود؛ از این رو عده ای تصمیم گرفتند بدن مطهر آن حضرت را از قبر بیرون آورده و قبر را به طور اصولی و محکم بازسازی کنند. اما از هیبت حضرت رقیه

کســـی جرئت نکرد وارد قبر شـــود و جنازه را بیرون آورد. تا اینکه یکی از منســـوبان به خاندان امامت به نام سـید بن مرتضـی اعلام آمادگی کرد و وارد قبر شـد. او پس از آنکه پارچه ای روی کفن و بدن مطهر حضــرت رقیه انداخت و آن را با پارچه پیچید دریافت که آن حضرت دختر کوچکی است و پشتش براثر ضربات بسیار مجروح شده است. فاذا هی بنت صـغیره وکان متنها مجروحاً من کثره الضـرب. او دختر کوچکی بود که کمرش از شدت ضربه مجروح شده بود». *فاجعه العظمی، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.*

۶۵. الوقایع و الحوادث

محمد باقر ملبوبی (متوفی ۱۳۷۶ شـــمســـی) در کتاب الوقائع والحوادث چنین نقل می کند «هلال بن نافع که از سـربازان دشـمن بود می گوید من پیشـاپیش صـف ایسـتاده بودم. دیدم امام حسـین پس از وداع با اهل البیت خود, به سـوی میدان می آید. در این هنگام ناگاه چشـــمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گام های لرزان دوان دوان به دنبال امام حسین شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آن گاه دامن حضرت را گرفت و صدا زد: یا ابه انظرنی فإنی عطشان بابا جان به من بنگر من تشنه ام. شـنیدن این سـخن کوتاه, ولی جگر سوز, از زبان کودکی تشـنه کام مثل آن بود که بر زخم های دل داغدار امام حسـین نمک پاشـیده باشـند. سـخن او آن چنان امام حسـین را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود, الله یسقیک فإنه وکیلی, دخترکم می دانم تشنه هستی خدا تو را سیراب می کند زیرا او وکیل و پناهگاه من اسـت. هلال می گوید پرسـیدم این دخترک که بود و چه نسـبتی با امام حسـین داشـت؟ به من پاسـخ دادند: او رقیه دختر سـه سـاله امام حسـین اسـت». *ملبوبی محمد باقر الوقایع و الحوادث، ۱۹۲۳.*

وی فرزند شیخ محمد تقی ملبوبی است که در ۱۳۰۸ ش در شهر اراک به دنیا آمد و در ۱۳۷۳ ش در شهر قم از دنیا رفت و در قبرستان باغ بهشت این شهر آرام گرفت . وی از محضـر اسـاتیدی چون بروجردی, مرعشـی نجفی، گلپایگانی بهره برد. به سـبب دقت علمی و خوش سـلیقگی مؤلف در تألیف کتاب الوقائع والحوادث, همعصـرانش همچون آیت الله گلپایگانی و آیت الله مرعشـی نجفی توجه خاصـی به این کتاب کردند. به طوریکه مرحوم گلپایگانی بیش از ۵۰۰ دوره آن را خریداری کرد و در میان طلاب رایگان پخش کرد تا آن ها استفاده کنند. (مقدمه جلد هشتم الوقایع و الحوادث)

۶۶. وقایع عاشورا

آیت الله سید محمدتقی مقدم از علمای معاصر در کتاب وقایع عاشورا می نویسد «در بعضی از روایات آمده است حضرت سکینه در روز عاشورا به خواهر سه ساله اش حضرت رقیه گفت بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود و کشته شود. امام حسین با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آن گاه رقیه صدا زد, بابا مانعت نمی شوم صبر کن تا تو را ببینم امام حسـین او را در آغوش گرفت و لب های خشـکیده اش را بوسـید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که: العطش العطش فأن الظماء قد أحرقنی. بابا بسیار تشنه ام شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین به او فرمود: کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم آن گاه امام حسین برخاست سوی میدان برود, باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت یا ابه أین تمضـی عنّا ؟ بابا جان! کجا می روی؟ چرا از ما بریده ای؟ امام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پرخون از او جدا شد». *مقدم سید محمد تقی وقایع عاشوراء ص۴۵۵.*

۶۷. فاجعه الطف

سید محمد کاظم قزوینی در این کتاب می نویسد «در آخرین وداع امام حسین با آرام ساختن فرزند گرانقدرش حضرت سجاد به خیمه بانوان حرم پیامبر آمد و با زبان پر مهر و بزرگوار همه را به نام ندا داد که یا سکینه و یا فاطمه و یا رقیه و یا صفیه و یا زینب و یا ام کلثوم علیکن منی السلام فهذا الاخر الاجتماع وقد قرب منکن الاجتماع دخت گرانمایه ام سکینه جان دخت ارجمندم، فاطمه جان دختر عزیزم رقیه صفیه ... خواهر قهرمانم زینب عزیز خواهر گرانقدرم ام کلثوم ....» *قزوینی، سید محمد کاظم، ترجمه ی فاجعه الطف در وقایع روز تاریخ عاشورا، ص ۲۹۱* .

علامه سید محمد کاظم قزوینی در ۱۲ شوال ۱۳۴۸ ق از دنیا رفت. وی چنین وصیت کرده بود «بدن مرا موقتاً در حسینیه ام حسینیه حضرت زینب در قم به طور امانت ام در خاک بسپارید زیرا وصیت اصلی ام در این زمینه این است که هر زمان شرایط عراق مساعد شد, بدن مرا از قبر بیرون بیاورید و به نجف منتقل کنید و در هنگام دفنم در قم کتاب «فاطمه زهرا من المهد الی الحد» که یکی از تألیفاتم می باشد را روی سینه ام قرار دهید».

ورثه به وصیت او عمل کردند و هنگامی که شرایط عراق مساعد شد و حسینیه را جهت توسعه حرم خراب کردند. بدنش را بعد از ۱۵ سال از قبر بیرون آوردند و دیدند صحیح و سالم است. از تألیفات او می توان به کتاب فاطمه الزهرا من المهد الی اللحد و موسوعه امام صادق لا دره ۶ جلد اشاره کرد. (مقدمه موسوعه امام صادق جلد یک).

۶۸. الدمعۀ الساکبۀ

کتاب الدمعۀ الساکبۀ فی احوال النبی و العترته الطاهره، تألیف محمد باقر بن عبدالکریم بهبهانی متوفی (۱۲۸۵ق) است. درباره سه ساله امام حسین در این کتاب آمده است «برای مولانا الحسین دختری بود که سنش سه ساله و در واقعه کربلا حضور داشت... و همیشه پدر خویش را می خواست و سراغ بابا می گرفت و به او می گفتند، فردا می آید تا اینکه شبی از شبها پدر رادر خواب می بیند...» وی باقی ماجرا را مانند دیگر مقاتل نقل می کند. وی انگیزه خود از نوشتن این کتاب را اختصار کتاب های فضایل و مقاتل و نادرستی کتاب های طولانی در این زمینه یاد کرده است. *بهبهانی، محمد باقر بن عبد الکریم، الدمعۀ الساکبۀ، ۱۴۱/۵. ملا حبیب الله شریف کاشانی، تذکرۀ الشهداء، ۱۹۳.*

البته این نیت بیشتر به فاسده می ماند تا خیرخواهانه. ما از این نیت های شوم بسیار دیده ایم.

۶۹. وقایع الشهور

حاج شیخ محمد باقر مجتهد بیرجندی (۱۲۷۶-۱۳۵۲ق) در این کتاب دربارهی صغیره امام حسین می نویسد «در روز پنجم صفر به نقل از میرزا احمد کرمانی در جامعه و فی المنتخب ذلک من دون تعیین یوم - فیه توفی طفل من الاسراء فی دار یزید لعنه الله علیه». *مجتهد بیرجندی محمد ،باقر وقایع الشهور، ص۴۱۱.*

شخصیت علمی وی در بین بزرگان زبانزد بوده و در ۲۲ سالگی از علما و بزرگان نجف اخذ اجتهاد کرده است. تسلط او بر علوم مختلف بالاخص فقه عام و عام خاص را رجالیون تحسین کرده اند و او را ملای عریض و طویل معرفی کرده اند. او به فرزند خود

گفته بود « برای من میسر است بدون مراجعه به کتب, مهمات فقه را از طهارت تا دیات با اشاره به فتوای معظم فقها در هر مسئله بنویسم». برای مطالعه بیشتر درباره زندگی وی به مقدمه کتاب کبریت احمر مراجعه کنید.

۷۰. المجالس (ثمرات الحیات)

در کتاب ثمرات الحیات به نقل از شیخ طریحی در المنتخب، داستان جانگداز ورود اهل بیت به شام و اسکان ایشان در خرابه را متذکر می شود و می نویسد «اما گمان نمی کنم به اهل البیت سخت تر از آن شبی گذشته باشد که آن دختر سه ساله پدر را در خواب دید و از خواب بیدار شد سراغ پدر را گرفت».

نویسنده داستان طاهر بن حارث را به نقل از کتاب المجالس تا آنجا که صدای طفل در خرابه بلند شد و سر مطهر سیدالشهدا میان طشت طلا به لرزه درآمد نقل می کند.

مطلب مهمی که در کتاب ثمرات الحیات به نظر می رسد این است که نویسنده حکایت طاهر بن حارث را از کتاب المجالس شهید ثالث شهاب الدین تستری خراسانی، متوفای ۹۹۷ ق و همچنین از کتاب مشکات الانوار نقل می کند. شهید ثالث حکایت مذکور را از کتب معتبر نقل کرده است؛ لذا وجود طفلی از امام حسین و جان دادن او در خرابه مستند به کتب معتبر قدیمی بوده که در دسترس بزرگان شیعه بوده است.

۷۱. تذکرة الشهدا

ملا حبیب الله شریف کاشانی (م۱۳۴۰ق) از عالمان و فقیهان کثیر التألیف است. او حدود دویست تألیف دارد و همانطور که از آثار وی پیداست او جامعیت در معقول و

منقول داشته است. وی در تذکره الشهدا می نویسد «نقل شده که آن حضرت را دختر سه ساله ای بود که در خرابه شام, از مشاهده سر بریده پدر وفات کرد».

۷۲. منتخب التواریخ

عالم جلیل القدر سید هاشم خراسانی (۱۳۵۲ق) در منتخب التواریخ چنین می نویسد «طاهر بن عبدالله دمشقی می گوید من ندیم آن لعین بودم و اکثر شب ها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم. شبی سر نحس او را در دامن گرفتم آن لعین به خواب رفت و سرنورانی سید الشهدا در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود. چون ساعتی گذشت دیدم که ناله اهل حرم محترم امام حسین، از خرابه بلند شد آن لعین در خواب و من در اندوه بودم که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدمآب به اولاد ابوتراب نمود؟ به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشم های امام حسین اشک جاری شده است، تعجب کردم پس دیدم لب های مبارکش به حرکت آمده، به آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان، بلند گردید و گفت اللهم هولاء اصحابنا خداوندا اینان اولاد و جگرگوشه من هستند و این ها اصحاب منند. طاهر گوید چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردن کردم به بالای عمارت یزید آمدم. خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا فوت شده، که مرگ او باعث این همه ناله و ندبه شده است. وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر خاک به سر می ریزد و با نلله و فغان می گوید یا عمتی و یا اخت ابی, این ابی؟ این ابی؟ ای عمه وای خواهر پدر بزرگوار من, کجاست پدر من؟ کجاست پدر من؟ پیش یزید برگشتم. دیدم آن بدبخت (یزید ملعون) بیدار شده به طرف سر حسین بن علی نگاه می کند و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت، مانند برگ بید بر خود می لرزد. از من سبب گریه اهل بیت

را پرسید و گفت سر را نزد آن صغیره بگذارید. باشد که با دیدن آن تسلی یابد. ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سرامام حسین را آورده اند، تماماً به استقبال آن سر شتافتند و سرامام حسین را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید ماهذا الراس؟ این سرکیست ؟ :گفتند هذا رأس ابیک این سر مبارک پدر توست. پس آن مظلومه آن سر مبارک را از طشت برداشته و در برگرفت و شروع به گریستن نمود و گفت پدرجان ! کاش من فدای تو می شدم کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است. پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد. چون اهل بیت آن صغیره را حرکت دادند دیدند، که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده است. چون آن بیکسان این وضع را دیدند صدا به گریه و زاری بلند کردند و عزای غم و زاری را تجدید نمودند. آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده از صبایای خود حضرت سیدالشهدا بوده چون مزاری که در خرابه شام است، منسوب به این مخدره و معروف به مزار رقیه است». *خراسانی سیدهاشم منتخب التواریخ، ص ۲۲۶.*

بازسازی قبر مطهر حضرت رقیه به نقل منتخب التواریخ

عالم جلیل، شیخ محمد علی شامی که در جمله علما و محصلین نجف اشرف است به حقیر فرمود «جد امّی بلا واسطه، من جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند. شبی دختر بزرگ ایشان جناب رقیّه بنت الحسین را در خواب دید که فرمود به پدرت بگو به والی بگوید، میان قبر و

لحد من آب افتاده و بدن من در اذیت اســت بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند. دخترش به سـید عرض کرد و سـید از ترس اهل تسـنن به خواب ترتیب اثر نداد. شـب دوم دختر وسـطی سـید باز همین خواب را دید به پدر گفت و او همچنان ترتیب اثری نداد. شـب سوم دختر کوچک ترسید همین خواب را دید و به پدر گفت، ایضاً ترتیب اثر نداد. شب چهارم خودِ سید مخدّره را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند چرا والی را خبردار نکردی؟! صـبح سـید نزد والی شـام رفت و خوابش را برای والی شـام نقل کرد. والی امر کرد علما شام از شیعه و سنی بروند و غسل کنند و لباس های نظیف در بر کنند. آنگاه به دست هرکس قفل درب حرم مقدس باز شد همان کس برود قبر مقدس را نبش کند و جسـد مطهرش را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کنند. بزرگان شـیعه و سـنی در کمال آداب غسل نموده و لباس نظیف دربر کردند؛ قفل به دست هیچ یک مگر به دست مرحوم سید ابراهیم باز نشد. بعد هم که به حرم مشرف شدند هر کس کلنگ بر قبر می زد کارگر نمی شد، تا آنکه سید مزبور کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد. بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدّره میان لحد قرار دارد و کفن آن مخدّره مکرمه صحیح و سالم می باشد, لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است. سید بدن شریف مخدّره را از میان لحد بیرون آورده بر روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می کرد تا آنکه لحد مخدّره را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می شد سید بدن مخدّره را بر بالای شیء نظیفی می گذاشـــت و نماز می گزارد، بعد از فراغ باز برمی داشـــت و بر زانو می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شــدند. ســید بدن مخدّره را دفن کرد و از کرامت این مخدره در این سه روز سید نه محتاج به غذا شد و نه محتاج آب و نه محتاج به تجدید وضو؛ بعد که خواست مخدره را دفن کند، سید دعا کرد خداوند پسری مسمّی به سید مصطفی به او مرحمت فرماید. در پایان والی تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت و

او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد شریف ام کلثوم و سکینه را به سید واگذار نمود و فعلاً آقای حاج سید عباس پسر آقا سید مصطفی، پسر سید ابراهیم سابق الذکر، متصدی تولیت این اماکن شریف است.» سیدهاشم خراسانی سپس می گوید «گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد اتفاق افتاده است».

نکته مهمی که در انتهای این نقل وجود دارد این است که این جریان مربوط به سال ۱۲۸۰ق است و نزدیکی این جریان به زمان حیات مؤلف خود بر اعتبار این نقل می افزاید. همین جریان در مقتل جامع مقدم با توضیحات بیشتری نقل شده از جمله اینکه «بدن مطهر را دیدند که در پارچه سیاهی کفن شده و یک زنجیر کوچکی هم به گردن آن بانو بود. آن سید از شدت گریه غش می کند, چون او را به هوش می آورند قضیه زنجیر را به مردم می گوید و می فرماید ببینید ظلم بنی امیه را صدای ضجه و ناله از مردم بلند می شود». *مقتل جامع مقدم، ج ۲، ص ۲۰۹-۲۰۸.*

تأیید جریان از طریق کرامت بی بی حضرت رقیه

آیت الله سیدهادی خراسانی در کتاب معجزات و کرامات ماجرایی را نقل می کند که مؤید جریان فوق الذکر است «روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار دست یکی از خویشان ما را گزید وی مدتی مداوا کرد ولی سود نبخشید. آخر الامر جوانی به نام سید عبدالامیر نزد ما آمد و گفت کجای دست او را مار گزیده است؟ چون محل مارزدگی را به او نشان داد, بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد. سپس گفت من نه دعایی دارم و نه دوایی؛ فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است، هر سمّی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود. جهتش نیز این است که جد ما در شام موقعی که آب بر قبر شریف

حضـرت رقیه افتاد، جسـد حضـرت رقیه را سـه روز روی دسـت گرفت تا قبر شـریف را تعمیر کردند و از آنجا این اثر در خود و اولادش مانده اسـت». *خراسـانی سـیدهادی کرامات و معجزات، ص ۶.*

هر دو ماجرا در قرون اخیر رخ داده است و اگر اشکال بگیرند که مستند به خواب بوده است می گوییم بله اگر تنها مستند به خواب و مقدمات آن همه حدسی بود این اشکال وارد بود، ولی در کتب تاریخی ذکر شده که قبر را می شکافند و می بینند که قبر مطهر از آب پرشده است. لذا جریان حسی بوده و نقل به مشاهده شده است.

۷۳. منتخبات التواریخ لدمشق

محمد ادیب تقی الدین حصـنی حسـینی (۱۳۵۸ق) که زمانی متولی حرم حضـرت رقیه بوده است در کتابش چنین می نویسد «سیده رقیه دختر امام حسـین در باب الفرادیس شام دفن شده است». *حصنی حسینی، تقی الدین منتخبات التواریخ لدمشق، ص ۴۵* .

۷۴ . الامام الحسین و اصحابه

شـیخ علی فضـل قزوینی (م ۱۳۶۷ق) در این کتاب درباره حضـرت رقیه و چگونگی دفن آن حضرت در شام مفصل سخن گفته است و نیز ماجرای سفیر روم که از زمان معاویه تا زمان یزید در شـام بوده را از تاریخ افرنج و تاریخ روم نقل کرده «زمانی که اسـرا در شـام بودند، محل کار من هر روز از جلو کاخ یزید و از کنار خرابه بود. یک روز که خواستم محل کار بروم، وقتی نزدیکی خرابه رسیدم دیدم، جمعیت زیادی اطراف خرابه تجمع کرده بود و هر کس تلاش می کرد که داخل خرابه را ببینـد مردم با نوک پا ایسـتاده بودند تا بلند قد شـوند و داخل خرابه را ببینند. از مردی سـؤال کردم که این

تجمع و این تلاش برای چیســـت؟ در جواب گفت طفلی از اســـرا از دنیا رفته، راوی می گوید من هم جلو آمدم داخل خرابه را نگاه کردم، دیدم دختر بچه روی زمین افتاده و حولها نسوۂ و صبیان ینوحون ویبکون فرق قلبی من هذه المنظره. اطراف آن طفل زنان و کودکان فریاد می کشـــند و ناله می کنند از این منظره قلبم شـــکســـت رد شـــدم و به محل کارم رفتم. عصـــر که مراجعه کردم دیدم همچنان مردم اطراف خرابه جمعند و همان زنان و کودکان، اطراف جنازه آن دختر بچه گریه می کنند.»

پس از نقل این ماجرا قزوینی می گوید «از این ماجرا استفاده می شود که یزید نه اجازه دفن این کودک را داد تا به قبرستان مسلمانان دفن شود و نه کفنی فرستاد و نه سدر و کافور فرســـتاد. بلکه گفت یا در همین خرابه دفن کنند یا در قبرســـتان غیر مســـلمانان؛ شاهد این قضیه ماجرای سید مرتضی موسوی است که وقتی قبر حضرت را باز کرد تا از آب که در قبر رسـیده جلوگیری کند، وقتی بدن حضـرت رقیه را برداشـت دید با لباس دفن شـده اسـت». *فضـل قزوینی، شـیخ علی الامام الحسـین و اصـحابه، ج ۳، ص ۴۱، با تحقیق محقق سـید احمد حسـین ،اشـکوری چاپ عتبه حسـینیه چاپ اول، ۱۴۳۷ ق /۲۰۱۵ م .*

۷۵. الدروس البهیه

سـید حسـن لواسـانی (م۱۴۰۰ق) در کتاب الدروس البهیه فی مجمل احوال الرسـول و العتره النبویه می نویسد «یکی از دختران امام حسین به نام رقیه از شدت گریه و اندوه و گرمای شـدید و گرسـنگی، در خرابه شـام از دنیا رفت و در همان جا به خاک سـپرده شـد. قبرش در آنجا معروف و زیارتگاه اسـت». *لواسـانی، سـید حسـن الدروس البهیه فی مجمل احوال الرسول والعتره النبویه، ص ۷۱ .*

۷۶. الایام الشامیه

شیخ محمدامین امینی (۱۳۸۲ ه ق) در کتاب الایام الشامیه من النهضه الحسینیه، ماجرای حضرت رقیه را در ذیل بحث شام ذکر می کند و به نقد و بررسی دیدگاه مخالفان وجود آن حضرت میپ ردازد و در این باره ادله ای نیز ذکر می کند. *امینی محمدامین الایام الشامیه من عمر النهضة الحسینیه، ص ۲۵۶، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۲۷ق.*

۷۷ . نفس المهموم و منتهی الامال

محدث قمی می گوید «وفی کامل البهائی نقلا عن کتاب الحاویة: ان نساء أهل بیت النبوة أخفین علی الاطفال شهادة آبائهم وقلن لهم ان آباءکم قد سافروا الی کذا وکذا وکان الحال علی ذلک المنوال حتی أمریزید بان یدخلن داره و کان للحسین بنت صغیرة لها اربع سنین قامت لیلة من منام ها وقالت: أین أبی الحسین علیه السّلام فانّی رأیته الساعة فی المنام مضطربا اضطرابا شدیدا. فلما سمعت النسوة ذلک بکین وبکی معهن سائر الاطفال وارتفع العویل فانتبه یزید من نومه و قال : ما الخبر؟ ففحصوا عن الواقعة وقصوا علیه، فأمر أن یذهبوا برأس ابیها إلیها، فأتوا بالرأس الشریف وجعلوه فی حجرها، فقالت: ما هذا؟ قالوا رأس ابیک، ففزعت الصبیة وصاحت فمرضت و توفیت فی أیامها بالشام.

روی هذا الخبر فی بعض التألیفات بوجه أبسط وفیه: فجاؤوا بالرأس الشریف إلیها مغطی بمندیل دیبق، فوضع بین یدیها وکشف الغطاء عنه فقالت: ما هذا الرأس؟ قالوا: إنه رأس أبیک . فرفعته من الطست حاضنة له وهی تقول: یا أبتاه من ذا الذی خضبک بدمائک، یا أبتاه من ذا الذی قطع وریدیک، یا أبتاه من ذا الذی أیتمنی علی صغر سنی، یا أبتاه من

بقی بعدک نرجوه یا أبتاه من للیتیمهٔ حتی تکبر - وذکر لها من هذه الکلمات إلی أن قال: ثم آن ها وضعت فیها علی فمه الشریف وبکت بکاءشدیدا حتی غشی علیها، فلما حرکوها فإذا هی قد فارقت روحها الدنیا. فلما رأی أهل البیت ما جری علیها أعلوا بالبکاء واستجدوا العزاء، و کل من حضر من أهل دمشق فلم یرذلک الیوم الا باک وباکیهٔ. انتهی». *کامل بهائی، ج ۲، ص ۱۷۸.*

کامل بهائی از کتاب حاویه نقل کرده است که زنان اهل بیت نبوت، شهادت پدران را از کودکان نهان می داشتند. به آن ها می گفتند پدر شما سفر کرده، تا اینکه یزید آن ها را به خانه خود طلبید. دختر چهار ساله حسین شبی از خواب برخاست و گفت پدرم به کجا رفت؟ اکنون او را در خواب دیدم که نگران و پریشان بود. زنان از شنیدن این سخن گریان شدند و کودکان دیگر هم به گریه افتادند و شیون بلند شد یزید از خواب بیدار شد و گفت چه خبر است؟ از واقعه تحقیق کردند و به او خبر دادند. آن لعین دستور داد که سرپدر را برای او ببرند. سر را آوردند و در دامنش گذاشتند. گفت این چیست؟ گفتند سر پدر توست، آن کودک هراسان شد و صیحه کشید و بیمار شد و در دمشق وفات کرد. این خبر در بعضی مؤلفات چنین نقل شده دستمال دیبقی روی سرانداختند و آن طبق را جلوی آن کودک نهادند، پرده از آن برگرفت و گفت این سرکیست؟ گفتند سرپدرت؛ آن را از میان طشت برداشت و به سینه گرفت و می گفت پدر جان چه کسی تو را با خونت خضاب کرده است؟ چه کسی رگ های گردنت را بریده؟ چه کسی مرا به این کودکی یتیم کرده؟ پدرجان، بعد از تو به چه کسی امیدوار باشیم؟ پدر جان چه کسی یتیم را نگهداری کند تا بزرگ شود؟ و از این سخنان با او گفت تا آنکه لب بر لب او نهاد و سخت گریست، تا از هوش رفت و چون او را حرکت دادند، روحش پرواز کرده بود و اهل بیت از ماجرای او آواز به گریه برداشتند و عزا را با اهل دمشق از سر گرفتند»

محدث قمی درپی این مطلب قصیده ی بلند بالایی در مصیبت حضرت آورده است. *منتهی الامال، ج ۱، ص ۵۲۸.*

بنابراین محدث قمی با این همه دقت و وسواس در نقل، بی شک ماجرای حضرت رقیه را در دو کتاب منتهی الامال و نفس المهموم از منابع معتبر و موثق نقل کرده است.

۷۸. ینابیع المودهٔ

این کتاب تألیف قندوزی حنفی (متوفای ۱۲۹۴ ق) است. او به نقل از مقتل ابو مخنف، وداع سید الشهدا با خواهران و دخترانش از جمله حضرت رقیه را مانند نقل ابن طاووس آورده است. *ینابیع المودهٔ، ج ۲، ص۱۷۱ .*

۷۹. سر الاسرار فی مصیبهٔ أبی الأئمهٔ الأطهار

مؤلف آن محمد هادی بن شیخ عبدالرحیم کرمانشاهی (متوفای ۱۳۰۵ق) است. در این کتاب نام حضرت رقیه و مطالبی در شهادت آن حضرت بیان شده است. *سر الاسرار فی مصیبهٔ أبی الأئمه الأطهار (ع)، ص ،۲۲۸ ۳۱۰، ۳۵۴.*

۸۰. افضل المجالس

این کتاب تألیف مرحوم طارمی زنجانی است. تاریخ اتمام تألیف آن ۱۴ صفر ۱۳۱۶ق در زنجان است. وی ماجرای خرابه شام و شهادت حضرت رقیه را بیان و اشاره می کند که رقیه، طفل صغیره، بنابر قول دیگران همان زبیده است و نیز متذکر می شود که به زیارت قبر آن حضرت در شام رفته است. *افضل المجالس، ص۲۳۳-۲۳۶.*

۸۱. فاجعهٔ العظمی

مؤلف آن سید عبدالحسین حائری است و تاریخ چاپ دوم آن سال ۱۳۷۹ ق است. وی ذیل عنوان «فی بکاء یتیمهٔ الحسین للفراق أبیها الله» ماجرای شهادت حضرت رقیه در خرابه شام بیان می کند. *فاجعهٔ العظمی، ص۲۰۴-۲۰۵.*

۸۲. الرثاء والأسی

این کتاب تألیف علامه سید احمد مستنبط (متوفای ۱۳۹۹ ق) است. وی در این کتاب ماجرای شهادت حضرت رقیه در خرابه شام را بیان کرده است.

۸۳. صفریه

این کتاب نوشته شیخ علی فلسفی (متوفای ۱۴۲۶ ق) است. وی در این کتاب، ماجرای اسارت اهل بیت و خرابه شام و شهادت حضرت رقیه را ذکر کرده است.

۸۴. ریاحین الشریعهٔ در شرح حال بانوان دانشمند شیعه

مؤلف آن شیخ ذبیح الله محلاتی (متوفای ۱۴۰۵ق) است. وی تألیفات بسیاری دارد و در مقدمه کتاب مآثر البراء فی تاریخ سامرا و کتاب للذریعهٔ دراین باره مطالبی آمده است. وی نیز مانند شیخ عباس قمی، شرح حال آن مخدره ی مظلومه را آورده است. *ریاحین الشریعهٔ، ج ۳، ص ۳۰۹-۳۱۳ .*

۸۵. خاتون دو سرا در احوال حضرت زینب کبری السلام

مؤلف آن سید علی نقی فیض الاسلام (متوفای ۱۴۰۵ ق) است. وی صاحب ترجمه و خلاصه تفسیر قرآن عظیم ترجمه و شرح نهج البلاغه و صحیفه کامله سجادیه نیز

هست. او ماجرای وداع امام حسین با حضرت سجاد را چنین بیان می کند «پس امام حسین دست آن حضرت را گرفت و به آواز بلندش فریاد کرد ای زینب و ای ام کلثوم و ای سکینه وای رقیه و ای فاطمه، سخنم را بشنوید و بدانید این فرزندم خلیفه و جانشین من است برشما و او امام و پیشوایی است که اطاعت و پیروی اش واجب است پس به او فرمود: ای فرزند سلام و درود مرا به شیعیان و پیروانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریب و دور از وطن از دنیا رفت؛ بر او ندبه و شیون نموده و نیکویی هایش را برای یکدیگر بشمارید و شهید و کشته شده در راه خدا از دنیا رفت؛ بر او گریه کنید....»

۸۹. عقیله بنی هاشم

این کتاب تألیف علی بن الحسین الهاشمی (تاریخ نشر ۱۴۱۳ ق) به زبان عربی است. وی وجود حضرت رقیه را اثبات و ماجرای شهادت و محل دفن آن حضرت در شام را بیان می کند «و إنما المأثور والمنقول أن هذه هی الطفلة رقیة بنت الحسین بن علی التی توفیت بالخربة، والذی یوکد ذلک قول الشبلنجی نفسه: «فإذا هی بنت صغیرة و قبرها الیوم فی سوق الشام فی الجامع المعروف باسمها، یزار ویتبرک به، وقد جددوا ضریحه قبل اعوام ....» *عقیله ی بنی هاشم (ع)، ص۷۱.*

۹۰. ما بعد کربلا

مؤلف این کتاب شیخ محمود معصومی(۱۳۵۹ش) است و کتاب را به زبان عربی تألیف کرده است. وی در این کتاب، ماجرای شهادت حضرت رقیه را بیان فرموده است.

۹۱. حرکة النساء فی المسیرة الحسینیة

عبد الامیر الأنصاری این کتاب را به زبان عربی در سال ۱۴۱۸ ق نوشته و سید رضا حسینی الأرزی آن را به فارسی ترجمه کرده است. وی در این کتاب ماجرای خرابه شام و شهادت حضرت رقیه را بیان کرده است.

۹۲. شاهکار آفرینش مقتل شیخ الرئیس

مؤلف آن شیخ عباس شیخ الرئیس کرمانی (۱۳۵۷ش) است. وی در کتاب مقتل خویش احوال حضرت رقیه الله، ماجرای خرابه شام، شهادت آن حضرت و.... را بیان کرده است.

جمع بندی

علاوه بر کتاب هایی که ذکر کردیم، کتب بسیاری ماجرای شهادت آن حضرت را در شام بیان کرده اند، از جمله: ثمرات الأعواد (هاشمی)؛ سرور المؤمنین (شیخ الکاظمی الأسدی)؛ مقتل الحسین (بحر العلوم) موجز تواریخ أهل البیت (شیخ محمد سماوی)؛ ثمرات الحیات محمود بن عبدالعلی موسوی امام هاشمی با توجه به آنچه گذشت و آنچه در ادامه می آید، روشن می شود که حضرت سید الشهدا دختری به نام رقیه داشته اند. با توجه به این که دو دختر آن حضرت, به نام فاطمه دختر بزرگ آن حضرت و سکینه پس از دوران اسارت زنده بوده اند، مشخص می شود که رقیه نام دیگر زینب دختر سوم یا نام دختر چهارم که نامش در تاریخ نیامده و یا نام دیگر فاطمه صغیره است که مادرش ام اسحاق بوده است. *اصول کافی، ج۱، ص۳۰۳* ترجمه ی آن قسمت حدیث امام حسین نزدیک شهادتش دختر بزرگش فاطمه را خواند ..... . گفتیم که فاطمه ای

که مادرش ام اسحاق بوده، فاطمه صغیره بوده است, نه فاطمه دختر بزرگ آن حضرت و نه فاطمه صـــغری. و به جهت تمایز این دو به یکی فاطمه صـــغری و به یکی فاطمه صغیره می گفته اند چنان که به سه فرزند پسر آن حضرت علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر می گفته اند.

دختران امام حسین در منابع متعدد

با مطالعه درباره تعداد دختران حضـرت سـید الشــهدا و جمع بندی بین آنچه در منابع گوناگون آمده دختران حضرت سید الشهدا عبارتند از فاطمه کبری، سکینه ،آمنه فاطمه صغری، رقیه، زینب خوله، صفیه، ام کلثوم، زبیده و فاطمه صغیره .

مطالب السوؤل فی مناقب آل الرسول، ج ۲، ص ۶۹۶؛

الفصول المهمهٔ، ص۱۹۹؛

نور الأبصار ،شبلنجی، ص ۱۵۲، ۱۵۷؛

تثقیف ،الامه، ص۱۷۹ - ۲۱۹ ؛

فاطمهٔ بنت الحسین، ص۲۰؛

کشف الغمهٔ، ج۱، ص۱۳۵، ۱۴۷ و ج ۲، ص ۳۸؛

أمالی شیخ طوسی، ج ۲، ص۱۸۹ - ۱۹۷؛

اعلام النساء، ج ۴، ص ۴۴؛

الکنی و الألقاب، ج ۲، ص۲۴۱؛

مصباح کفعمی، ص۷۴۱؛

اعیان الشـــیعۀ، ج ۱، ص ۳۱۵، ج ۵، ص ۳۲۰ به نقل از تاریخ بعلبک میخائیل الوف، ج ۷، ص ۳۴، ۱۳۲، ج ۸، ص ۳۸۷؛

اللهوف، ۱۸۰؛

بحار الأنوار، ج ۲۹، ص۲۳۹، ج۴۵، ص۱۷۱، ۳۲۱؛

الاختصاص مفید ۲۳۳؛

من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸؛

معالی السبطین، ج۲، ص۱۷۰-۲۱۴؛

اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ج ۲، ص۱۸۷؛

مناقب آل أبی طالب، ج۴،ص ۱۷۲؛

کامل بهائی، ج ۲، ص۱۷۹؛

تنقیح المقال، ج ۳، ص ۸۰ و ۸۲؛

مقتل الحسین ع خوارزمی، ج ۲، ص ۶۲؛

نفس المهموم محدث قمی، ۴۱۶؛

تذکرۀ الخواص، ص ۲۳۵ - ۲۴۹؛

جمهرۀ الأنساب، ص۴۱؛

صحیح بخاری، ج۱، ص۲۳۰؛

تاریخ الخمیس، ج۱، ص ۳۰۰؛

ریاحین الشریعۀ، ج ۳، ص ۳۱۶، ج ۴، ص ۲۵۶؛

شذرات الذهب، ج۱، ص ۱۵۴؛

تاریخ طبری، ج ۶، ص۲۶۵؛

مستدرک سفینۀ البحار، ج ۴، ص ۳۱۸؛

تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۱۲؛

تاریخ دمشق، ج ۶۹ ص ۱۶۸؛

تهذیب الأسماء ببنووی، ج۱، ص۲۶۳؛

تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۸۵؛

مدینۀ المعاجز، ج ۴، ص ۹۴؛

فرائد السمطین، ج ۲، ص۱۶۱ ح۴۵۱؛

معانی الاخبار، ص ۳۵۴؛

سنن ابن ماجۀ، ج۱، ص ۴۸۴؛

وسیلۀ ،الدارین، ص ۳۷۵؛

الأیام الشامیۀ النهضۀ الحسینیۀ، ص۲۵۷ - ۲۶۶؛

مزارات اهل البيت و تاريخ ها، ص ۲۲۵؛

معجزات و كرامات، ص ۹؛

كنز الأنساب و بحر المصاب، ص۱۰؛

تاريخ مواليد الأئمة، ۲۱؛

دلائل الإمامة، ۱۸۱.

حضرت رقیه در انساب دایرۀ المعارف و لغات

علم انساب مقدم بر تاریخ است و آنچه مورد توجه است این است که ابتدا جایگاه علم انساب و ارزش آن و روش انتساب اولاد در این علم بدانیم و سپس به بحث در مورد این موضوع از منظر انساب بپردازیم.

استناد نسب شناسی

شاید این پرسش مطرح شود که اگر ما گزارش نسابه قرن ششم قمری به نام ابن فندق بیهقی را بپذیریم آیا برای باورپذیری گزارش او یا همان خبر واحد, نیازمند به ذکر سلسله سند نسب شناسی نیستیم؟ در پاسخ می گوییم که از قدیم علما و دانشمندان مسلمان در حیطه احکام دینی خصوصاً واجبات و محرمات، در کتاب های رجال و درایه و علم الحدیث ادله را بررسی می کرده لند, تا در استنباط های خویش متقن ترین اجتهاد را ارائه کنند. لذا در واجبات و محرمات بحث های حدیثی، لغوی, رجالی و فقهی فراوانی داشته لند، اما در مستحبات و آموزه های اخلاقی برای نتیجه گیری از یک روایت قائل به تسامح در ادله سنن بوده اند و عمل فقها و مجتهدان را به روایتی ضعیف جبران کننده ضعف سندی آن روایت دانسته اند. بدیهی است که بررسی اسنادی آن گونه که در داده های فقهی موضوعیت داشته در دیگر علوم اسلامی و انسانی و گزارش های تاریخی مطرح نبوده است؛ زیرا قرار بر این نبوده که مثلاً از گزاره ای تاریخی حکم دینی برداشت شود و چنانچه از این گزاره ها در بحث های فقهی استفاده می شده، تنها به اعتبار مؤید بحث بوده است.

در برخی از رشته ها, اعتبار گزارش های آن رشته به صورت جزئی و انفرادی لحاظ نمی شده و در اصطلاح با آن ها برخورد اجازه ای از سوی مجیز به مجاز می شده است. از این رو در تاریخ علوم اسلامی بارها شنیده ایم که شخصی در رشته ای خاص و یا در نقل روایات از استادش یا شخصی دیگر اجازه نقل حدیث و گزارش داشته است. یکی از سنت های رایج بین نسب شناسان، سنت روایتگری متن کتاب های انساب و قرائت آن بوده است تا ضمن پاسداشت این متون از خطاها و اشتباهات این منابع به صاحبان اهل فن و خبره اش انتقال داده شود.

ابن فندق بیهقی در یکی از فصل های آغازین لباب الانساب با عنوان «فی ذکر من صنف فی علم الانساب فی البلدان» پس از ذکر سی و شش تن از نسابه های معروف در زمان خودش در عبارتی کامل آورده است: « فهؤلاء العلماء الثقات المشهورون بهذا الفن، والله تعالی اعلم»، که نمایانگر این است که وی هر آنچه در کتابش از اسامی و نسب سادات ذکر کرده از تتبع فراوان وی از کتب گذشته بوده است. بنابراین اگر ابن فندق در قرن ششم قمری به نام رقیه بنت الحسین تصریح کرده است ثبتِ چنین گزارشی مبتنی بر شهرتی خاص است که ابن فندق آن را از متون و مشجرات صحیح و مورد وثوق پیش از خود برداشت کرده است. می توان گفت که گزارش ابن فندق درباره نام رقیه نشان دهنده آن است که در زمانه وی مشهور بوده که امام حسین دختری به نام رقیه داشته است.

در مجموع می توان گفت که در کیفیت ثبوت نسب نزد تبارشناس سه راه هست

۱. شناخت خط نسابه موثق

۲. بینه شرعی یا گواهی دو مرد مسلمان عادل آزاده

۳.شناسایی پدر یا پسر و اقرار عاقل بر خویشتن.*اذکایی، پرویز مقاله تبارشناسی در ایران گنجینه شهاب، ج ۱، ص ۳۳۸.*

از طرفی دقت در کارکردهای ذیل در فهم موضوع اثبات نسب نزد نسب شناسان، بسیار راه گشاست.

۱. شهادت در صحت نسب به موجب قوانین شرعی است.

۲. شناسایی انساب بر اساس خبر است نه معاینه و مشاهده .

۳. مراد مشاهده سندی و عینی است و این شهادت خبری، شهادهٔ الاستفاضه نام دارد.

۴. جراید نقیبان که در واقع سجل احوال طالبیان بوده و اطلاعات مندرج در آن ها تحت نظر نقیبان بلاد ثبت می شده است.

۵ نسابه ها اطلاعات مربوط به مناطق مختلف را در جراید بررسی می کردند.

۶. از مجموع مفاد جراید شجره نامه ها تدوین می شد.

۷. شجره سازی یا تشجیر فن مستقلی بود که گروهی در آن مهارت داشتند.

۸.نسب نویسی بر دو نوع بوده مشجر و مبسوط

۹. احکام تبارشناسان در مورد نسب با این اصطلاحات بیان می شود:

الف. درست تبار (صحیح النسب) : آنکه نزد تبارشناس ثابت شده با نسخه اصل و قول بر آن از مشایخ نسابان و عالمان مشهور به امانت و علم و فضل و عقل وارسی شده باشد.

ب. پذیرفته تبار (مقبول النســب): آنکه نزد برخی از تبارشــناســان ثابت و نزد دیگری ناشناخته باشد؛ پس با گواهی دو تن عادل مقبول می شود.

ج. نپذیرفته تبار (مردود النسـب): آنکه به قبیله ای ادعا کند و از ایشـان نباشـد. سـپس که بطلان او دانســتند دعوی او را رد کنند و او بیرون از خاندان سـیادت باشـد. *اذکایی، پرویز مقاله تبارشناسی در ایران گنجینه شهاب، ج ۱، ص ۳۳۸ - ۳۳۹ .*

د. نامی تبار (مشـهور النسـب): که به سـیادت اشـتهار یافته، اما نسـب خود نشـناسـد، پس حکم وی در نزد تبارشناس معلوم و نزد همگان مجهول است.

اهمیت نسب شناسی

نسب شناسان از قرون اولیه در قلمرو حکومت های اسلامی در ثبت تبار و نسل ساداتِ نبوی تلاش کرده اند. اینان با ثبت آمار سـادات و پراکندگی جمعیتی ایشـان در باروری مباحث تاریخ نگاری، نقش مؤثری ایفا کرده اند. به بیان دیگر انســـاب یا علم الانســـاب شــاخه ای از علم تاریخ بوده و اکنون نیز کما بیش هســت؛ ولی امروزه بیشــتر یکی از رشــته های مردم شــناســی یا قوم نگاری به شــمار می رود که روش هایی بر آن مترتب است. .... تبارشناسی شاخه ای از علم تاریخ به شمار می آید یا دست کم بخشی از موارد بررسـی و تحقیقات این رشـته را فراهم می کند؛ بلکه بعضـی از علمای انسـاب این طور گفته اند که انســاب مقدم بر تاریخ اســت. چرا که به منزله ثبت احوال در ادوار مختلف بوده است، که نمونه ای از آن در تاریخ قبل از اسلام, جد چهارم نبی اعظم جناب قصی بن کلاب است که در دارالندوۀ, ثبت موالید و نسب می کرده است.

در این باره ابن عنبه داوودی می گوید «علم تاریخ و انســـاب و لطایف نکات و آداب از مهمات معارف و جلایل عوارف اســت. چه تفحص اوضــاع عالم و تعرف احوال بین آدم و شناختن آنچه میان آدمیان است, از مناسب و آنچه واقع شده است, از غرایب و عجایب موجب وقوف برامور خلق و معرفت حکمت خلق اســت». لیکن ابن خلدون مغربی بر این امر اشـکال نموده ظاهراً حسـب آنکه در روایتی غلط از سـنی ها پیامبر گرامی اسـلام، از آن تعبیر به علم لاینفع وجهل لایضر فرموده است. معتقد است که نسب شناسی دانشی اسـت که فراگرفتن آن سـودی به ما نمی بخشـد و نداشـتن آن زیانی به ما نمی رساند... که این مطلب مردود اســت؛ چرا که طبق احکام واصــله و صــادره، بســیاری از آن احکام مترتب بر سـیادت و مختص بر سـادات است و لازمه آن رجوع به این علم می باشـد؛ لذا فراگرفتن آن علم لا ینفع وجهل لا یضـر نمی باشـد و آنچه که رسـول اعظم و نبی اکرم در مورد آن شـخص عرب و آشـنایی وی با اشـعار جاهلیت و نسـب عرب فرموده اسـت, مؤوّل اســت و الا در مورد ســیادت و احکام مربوط به آن امر مشــکل و وقوع در حرام و مشتبهات واقع می شود. لذا جهل آن باعث ضرر است و کلام نبوی مؤوّل است و تأویل آن از حوصــله ی این اوراق خارج اســت و خلاف مقصــود می باشــد». از طرفی حضــرت عقیل نسـب شـناسـی بزرگ بود که همین نسـب شـناسـی او علیه بنی امیه حجتی قوی بود.

اصل اول در اعتبار سنجی

این مطلب از آن رو مهم اســـت که در دو گزاره متفاوت، از کتاب های انســـاب و کتاب های تاریخی درباره ثبت نامی از فرزندان اهل بیت و سادات اصل اولیه در اعتبار سـنجی این گونه از گزاره ها، تقدم و اتقان گزاره در کتاب های انســاب اســت. از ســویی در بین کتاب های انساب نیز نسب شناسان هر یک بر اساس اقلیم, محدوده جغرافیایی، جریده

ها و مشجرات, نسب شناسی خود در بسیاری از نسلها، گزاره های متفاوتی را نقل کرده اند. بر این اساس نباید در تحلیل و داوری این گزاره های متفاوت عجولانه قضاوت کرد؛ زیرا گاهی نسابه ای با بهره گیری از جریده و مشجرهای خاص, به اختیار خودش گزاره ای را نقل کرده که دیگر نسابه ها از آن بی بهره مانده اند و آن را ثبت نکرده اند.

مطلب مهم دیگر اینکه همیشه یاد نکردن از یک نام, در یکی از کتاب های انساب به معنای انکار آن نیست؛ زیرا فرهنگ نوشتاری و رسم غالب نسب شناسان در ثبت گزاره ها این بوده که نام مردان و ذکور را می آورده اند و از نامبرد دختران پرهیز می کرده اند. همچنین گاهی تنها عدد فرزندان ذکور و اناث, دختر و پسر را می آورده اند و پس از آن فقط نام فرزندان ذکور را تصریح می کرده اند و اصولاً از آوردن نام دختران و زنان و خردسالان، به ویژه دختران کوچک در تألیفات خویش پرهیز داشته اند. با این حال گاهی برخی از نسب شناسان به خلاف معمول در کتاب ها و تألیفات خویش به همه طبقات اعم از مرد، زن، بزرگ، کوچک و.... اشاره و تصریح کرده اند. بی گمان نقل قول این گونه از نسب شناسان چنانچه همراه با قدمت زمانی و تاریخی باشد, از اعتبار و ارزش خاصی در تحلیل ها و پژوهش ها برخوردار است.

طریقه نسبت در انساب

گزارش های فریقین در انساب چنین حکایت می کند که تمام تقوی ها در دنیا رضوی هستند ولی هر رضوی تقوی نیست, هر رضوی در دنیا موسوی هست ولی هر موسوی رضوی نیست. هر موسوی در دنیا باقری هست ولی هر باقری موسوی نیست. هر باقری در دنیا حسینی هست، ولی حسینی در دنیا باقری نیست. هر حسینی در دنیا فاطمی هست ولی هر فاطمی در دنیا حسینی نیست. هر فاطمی در دنیا علوی هست، ولی هر

علوی در دنیا فاطمی نیســـت. هر علوی در دنیا طالبی هســـت، ولی هر طالبی در دنیا علوی نیست. تمام هاشمی ها از نسل عبدالمطلب نیز هستند, اما از هاشم عقب تر وجود ندارد. *الرفاعی، سید فتحی عبد القادر ،ابوالسعود موسوعهٔ انساب آل بیت النبوی، ج ۳، ص ۵۷، بیروت، دار العربیه، چاپ اول، ۲۰۰۹.*

کسی که از فرزندان جعفر پسر امام هادی نیست, تقوی نیست. کسی که از فرزندان امام هادی و موسی مبرقع ابن امام جواد نیست, رضوی نیست. کسی که از فرزندان امام رضا و ابراهیم اصغر و عباس و اسماعیل و محمد و عبدالله و حسن و جعفر اصغر و اسحاق و حمزه و زید و حسین و هارون از فرزندان امام کاظم نیست موسوی نیست. کسی که از اولاد امام کاظم و اسماعیل اعرج و محمد دیباج و اسحاق مؤتمن, علی عرضی از فرزندان امام صادق نیست, باقری نیست. کسی که از اولاد امام باقر و و عبدالله باهر و زید شهید عمر الاشرف و حسین اصغر و حسن افطس از فرزند امام سجاد نباشد حسینی نیست. کسی که از فرزندان امام حسن و امام حسین نباشد فاطمی نیست. کسی که از فرزندان امام حســن و امام حســین و محمد حنفیه و عباس ســقا و عمر الاطرف از فرزندان امام علی بن ابی طالب نباشــد, علوی نیســت. کســی که از فرزندان امام علی و جعفر و عقیل بن ابی طالب نباشد, طالبی نیست.

حضرت رقیه در انساب

در علم انساب نیز, مثل تاریخ, در مورد دختران حضرت سید الشهدا ختلافاتی به چشم می خورد؛ عده ای برای حضرت پنج دختر ذکر کرده اند، عده ای چهار دختر و عده ای سه دختر. در بیشتر نقل ها چهار دختر گزارش شده است.

۱. ابومخنف در کنز الانساب (م ۱۵۷ق)

این کتاب در مورد انساب چهارده معصوم و اولاد امجاد ایشان نوشته شده است، ن، نویسنده وقتی به عدد اولاد سید الشهدا می رسد، از حضرت رقیه به فاطمه صغیره یاد می کند و ماجرای جان دادن او را در شام ذکر می کند. که این خود کافی است و ختام بخش است بر کل موضوع چرا که او در زمان امام صادق این کتاب را نوشته است و از شاگردان ایشان بوده است. در اسناد ان نیز وجود دارد که اصلا کتاب متعلق به خود جعفر ابن محمد الصادق است و حتی دست خط خود ایشان است و ابومخنف نشر دهنده آن بوده است.

در مقدمه ترجمه کتاب آمده است «چنین گوید مصنف این کتاب ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی له و این کتاب را کنز الانساب و بحر المصاب نام کرده و کاتب این کتاب حضرت امام جعفر صادق است، که به دست خود نوشته بودند و بعضی به خط حضرت امام حسن عسگری ها بوده است... و سید ابوطاهر بن جعفر بن عمران بن. ابن حضرت امام محمد تقی این کتاب شریف را به ولایت عجم آورد و کار گذشت که حضرت سید طاهر در شهر سبزوار به جوار رحمت حق پیوست و این کتاب به لفظ عربی بوده، حضرت سید مرتضی علم الهدیه از عربی به فارسی درآورد...». *ابومخنف (منسوب)، کنزالانساب، ترجمه سید مرتضی علم الهدی، کتابخانه آستان قدس رضوی، چاپ سنگی، شماره ۹۷۵. (در مورد مقتل ابو مخنف و اعتبار آن باید گفت که همین که در دورههای بعد از این کتاب در کتب معتبر مطلبی نقل شده در مورد اعتبار آن کفایت می کند؛ از جمله در کتاب المجدی و کتاب الفخری ولباب الانساب ابن فندق از این کتاب نقل شده است).*

۲. ابن فندق در لباب الانساب

یکی از کتاب های ویژه نسب شناسی با شاخصه های مورد نظر کتاب لباب الانساب نوشته ظهیرالدین ابوالحسن بیهقی، معروف به ابن فندق بیهقی و فرید خراسان است. وی به قول مشهور در ۴۹۰ ق در روستای ششتمد سبزوار به دنیا آمد. اقامتگاه خانواده ی ابن فندق در ده سیوار از توابع والشتانِ بست, در افغانستان کنونی بوده است. نسب وی از سوی پدر به خاندان حاکمیان و فندقیان می رسد. این دو خاندان نسب خود را به خُزیمهٔ بن ثابت انصاری «ذوالشهادتین»، صحابی پیامبر اسلام که از قبیله اوس بود می رسانند. از این رو در برخی منابع به لقب اوسی، انصاری و خُزیمی نامیده شده اند. نسب ابن فندق از سوی مادر به خاندان بیهقیان می رسد. نیای بزرگ ،او فندق بن ایوب پس از آنکه از سوی محمود غزنوی به منصب قضا در نیشابور گمارده شد به آن شهر مهاجرت کرد، اما اندکی بعد استعفا داد و در ناحیه بیهوق، در ده سرمستانه سکنی گزید. جدش شیخ الاسلام ابوسلیمان محمد بن فندق، قاضی و خطیب نیشابور بود. به سخن خود ابن فندق، خاندانش اهل علم بودند و بر جاده سنت و شریعت با توجهات سلاطین از احترام ویژه ای برخوردار بودند. مادر وی نیز افزون بر حفظ قرآن کریم بروجوه گوناگون تفسیر آگاهی داشت. ابن فندق در ۵۰۷ق با خیام دیدار کرد.

وی همچنین از ۵۱۴ تا ۵۱۶ ق در نیشابور از استادانی چون احمد بن محمد معدانی نویسنده السامی فی الاسامی, ابو جعفر مقری، امام جامع نیشابور و نویسنده ینابیع اللغهٔ امام محمد فزاری و امام حسن بن یعقوب قاری بهره برد. ابراهیم بن محمد خزاز و علی بن عبدالله بن هیثم نیشابوری نیز استادان او در علم کلام بودند. ابن فندق پس از مرگ پدرش در ذی حجه ۵۱۸ ق به مرو رفت و فقه را نزد ابوسعید یحیی بن عبدالملک صاعدی آموخت. وی در حدود ۵۲۱ ق در مرو در مدرسه ابی سعد و مسجد جامع،

مجلس وعظ داشت. سپس به دیدار همشهری اش شهاب الدین محمد بن مسعود مختار که از جانب سلطان سنجر حاکم ری بود رفت و میان این دو پیوند خویشاوندی برقرار شد. در جمادی الاول ۵۲۶ ق قاضی بیهق شد و مدتی در این شغل ماند. در شوال همان سال به ری رفت و تا جمادی الاول سال بعد در آنجا به یادگیری حساب و جبر و مقابله پرداخت. سپس دانش خود را در این زمینه در خراسان نزد عثمان بن جادو کار تکمیل کرد. در ۵۳۰ ق نزد قطب الدین محمد مروزی رفت و حکمت را از وی فرا گرفت و تا ۵۳۲ ق نزد او ماند ابن فندق نهج البلاغه را نزد حسن بن یعقوب بن احمد نیشابوری ریاضیات را نزد احمد بن حامد نیشابوری، حدیث را نزد اسماعیل بن ابی بکر بیهقی، ابوالغنائم حمزه حسینی و محمد بن فضل صاعدی و نسب شناسی را نزد علی بن محمد حسینی ونکی آموخت.

وی در رمضان ۵۳۷ ق به نیشابور بازگشت و در آنجا با استقبال ابوالفتح ناصرالدین طاهر بن فخر الملک وزارت ۵۲۸ - ۵۴۸ق وزیر سلطان سنجر (حکومت ۵۱۱ - ۵۵۲ق) و دیگر بزرگان شهر روبه رو شد. در مدت اقامتش در نیشابور روزهای خاصی از هفته در چند مدرسه مشهور مجلس وعظ داشت. در صفر ۵۴۳ ق که ابن فندق نزد سلطان سنجر حضور داشت، دیمتریوس، پادشاه بخارا (گرجستان) کنونی با فرستادن نامه پرسش هایی به دو زبان عربی و سریانی - احتمالاً در مباحث مذهبی - مطرح کرد. او این پرسش ها را به درخواست سلطان سنجر به همان زبان ها پاسخ گفت، که نشانه تسلط او به آن زبان هاست. ابن فندق سرانجام در ۵۶۵ق در زادگاهش، روستای ششتمد بیهق درگذشت. *تریان امن درباره ابن فندق بیهقی و تاریخ بیهقی، اقتباس از انجمن پژوهش ایران شهر تاریخ انتشار ۲۴.*

از ویژگی های کم نظیر و علمی شـخصـیت ابن فندق، تسـلط وی بر تاریخ نگاری و داده های کهن علم انســاب اســت. وی علاوه بر آنکه کتاب تاریخ بیهقی را به زبان فارســی نگاشـت به زبان عربی نیز کتاب فوق العاده معتبر و ارزشـمند لباب الانسـاب را مبتنی بر جریده ها و منابع نسب شناسی پیش از قرن ششم، تألیف کرد.

نظریه ابن فندق یکی از جامع ترین دیدگاه ها درباره تعداد فرزندان امام حســین اســت. وی ابتدا در جدولی با عنوان «اولاد الحســین بن علی بن ابی طالب من البنین والبنات و زوجاته به نام ده نفر از فرزندان امام حسـین تصریح می کند و می نویسد «علی اکبر که مادرش ام لیلا دختر, ابومره نوه ابوســفیان بود. علی اصــغر [امام ســجاد] که مادرش شهربانو دختر یزدگرد (ساسانی بود. عبدالله که مادر او نیز شهربانو بود. جعفر که مادرش ملومه دختر قضــاعه بود و ابراهیم و محمد... دخترانش عبارتند از: فاطمه که مادرش ام اسحاق دختر طلحه .بود سکینه که مادرش رباب، دختر امرؤ القیس بن عدی بود. زینب که در کودکی درگذشــت و مادرش شــهربانو دختر یزدگرد بود. ام کلثوم که در کودکی درگذشـت و مادر او نیز دختر یزدگرد بود». *بیهقی، ابوالحسـن علی لباب الانسـاب، ج ۱، ص ۳۴۹ - ۳۵۰ .* «علی الاکبرامه لیلی ابی مرۀ حافدۀ ابی ســفیان علی الاصــغر امه شــهربانو بنت یزدجرد شــهریار، عبدالله امه شــهربانو ایضــاً، جعفرامه ملومۀ بنت قضـاعۀ، ابراهیم فیهما اختلاف والنسابون بینهم [لعل الصحیح والنسابون بینهم اختلاف فی امه] محمد فاطمۀ امها ام اسـحاق بنت طلحۀ، سـکینۀ امها الرباب بنت امرئ القیس بن عدی، زینب ماتت صغیرۀ امها شـهربانو بنت یزدجرد، ام کلثوم ماتت صغیرۀ امها ایضاً شـهربانو بنت یزدجرد».

ابن فندق در صـفحات بعد ذیل عنوان «الطبقه السـابعه» بازماندگان از نسـل امام حسـین را نام می برد «... و از فرزندان او جز زین العابدین، فاطمه، ســکینه و رقیه باقی نماند».

بیهقی، ابوالحسن علی لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۵۵. «الطبقة السابعة الحسینیة والحسنیة والعباسیة والعلویة والعمریة العلویة و ممن یقی من الجعفریة والعقیلیة والعباسیة . اما الحسینیة، فهم من اولاد الحسین بن علی، لم یبق من اولاده الا زین العابدین وفاطمة وسکینة ورقیة ...».

سرالسلسلة العلویة : و اعقب الحسین بن علی من ابن و ابنتین؛ ابوالحسن علی عمری، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۲۸۱. «و ولد الحسین بن علی بن ابی طللب علیا الاکبر، و جعفراً، وعلیاً الاصغر، وعبد الله، وفاطمة وسکینة». صفی الدین ابن الطقطقی الحسنی الاصیلی فی انساب الطالبیین، ص۱۴۳. « وله خمسة اولاد علی الامام زین العابدین الله و علی الاکبر قتل بالطف وعلی الاصغر اصابه سهم بکربلاء فمات، وعبد الله قتل مع ابیه بکربلاء وجعفرامه من قضاعة»؛ محمد کاظم یمانی موسوی النفخة العنبریة فی انساب خیر البریة، ص ۴۵ - ۴۷: وله من الولد عشرة، ستة ذکور و اربع اناث. فالذکور: علی الأکبر و علی الأوسط وعلی الأصغر و محمد و عبد الله و جعفر... والإناث: زینب وسکینة وفاطمة وام عبد الله ... ولم یعقب من ولد الحسین ال لا غیر سکینة وفاطمة وعلی السجاد ».

به نام رقیه بنت الحسین در کنار دیگر خواهرانش تصریح شده است. رقیه به همراه برادرش امام زین العابدین و دو خواهرش سکینه و فاطمه پس از واقعه جانسوز کربلا و به شهادت رسیدن امام حسین، تنها بازماندگان از نسل و اولاد امام حسین بوده اند.

در گزارش اول ابن فندق چنین استفاده می شود که ابتدا وی به صورت جامع و بر اساس داده های نسب شناسی موجود, در نزدش به ذکر فرزندان امام حسین پرداخته است. آنگاه در طبقه هفتم از مباحث خود با اضافه کردن نام رقیه بازماندگان از این عده

را پس از شهادت امام حسین فهرست کرده است. با کمی دقت در اصطلاحات نسب شناسی جمع بین این دو نظریه ممکن است؛ زیرا بین تعابیری همچون «اعقب»، «لم یعقب»، «لم یبق» و «بقی» تفاوت است. ظاهراً اگر منظور بیان ادامه نسل و احفاد باشد از «اعقب و مشتقات آن» استفاده می شود؛ همان گونه که خود ابن فندق در دو صفحه پیش از این در بیان طبقه ی پنجم آورده است «العلویۀ منسوبۀ الی علی بن ابی طالب، وله أولاد کثیرۀ إلا أن العقب الله منهم من خمس بنین و من ابنتین: زینب و ام کلثوم». *لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۵۳.*

و چنانچه هدف بیان کلی بازماندگان اعم از نسل دار و غیر نسل دار باشد, از تعابیری همچون «بقی» و مشتقات آن استفاده می شود. رسم غالب نسب شناسان این است که از ذکر نام افراد بی نسل و اطفال به ویژه دختران کوچکی که از آن ها نسلی باقی نمانده و از دنیا رفته اند, در بعضی موارد خودداری می کنند.

ابن فندق می نویسد «چون مقصود از نگاشتن این کتاب ذکر و بیان انساب بود، ذکر اسامی نسل داران و معقبین نسبت به غیر معقبین در اولویت قرار گرفته است و چنانچه ما اسم غیر معقبین را نیز آورده ایم، تنها به این علت بوده که کسانی به دروغ خود را به ایشان منتسب نسازند». *لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۳۸* . «و لما کان المقصود من هذا الکتاب ذکر الانساب، فذکر من له نسب و عقب اولی من ذکر من لا عقب له، إلّا أنا نذکر من لا عقب له حتی لا ینتسب إلیه أحد, والله أعلم».

بنابراین آن عده از نسب شناسان و تاریخ نگاران، که اعقاب و ادامه دهندگان نسل امام حسین را یک پسر و دو دختر دانسته اند، به این علت نام رقیه را ذکر نکرده اند که پس از عاشورا و اسارت اهل بیت و شهادت دختر کوچک امام حسین در شام، تنها همان سه

فرزند ادامه دهنده نسل امام بوده اند. *مازندرانی، ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۷۷.* «ابناء علی الأکبر الشـــهید امه بره بنت عروة بن مســـعود الثقفی، وعلی الامام وهو علی الأوسط وعلی الأصغر و هما من شهربانویه و محمد و عبد الله الشهید من ام الرباب بنت امرئ القیس و جعفر وامه قضاعیة و بناته : سـکینة امها رباب بنت امرئ القیس الکندیة وفاطمة وامها ام إســـحاق بنت طلحة بن عبدالله وزینب. وأعقب الحســـین عالیا من ابن واحد وهو زین العابدین و ابنتین». المفید، الارشاد، ص ۳۶۸. «وکان للحسین ستة اولاد علی بن الحسـین الاکبر کنیته ابو محمد و امه شاه زنان بنت کسری یزدجرد. و علی بن الحسـین الاصغر قتل مع ابیه باطف... امه لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفیة، وجعفر بن الحســن لا بقیة له امه قضاعیة و کانت وفاته فی حیاة الحسـین، وعبد الله بن الحسین قتل مع ابیه صغیراً جائه سهم وهو فی حجرابیه ... وسکینة بنت الحسین و امها الرباب بنت امرئ القیس بن عدی کلبیة وهی ام عبد الله بن الحســـین، وفاطمة بنت الحســـین وامها ام اســـحاق بنت طلحة بن عبدالله تیمیة»؛ ابن ابی الثلج بغدادی، تاریخ الائمة (مجموعة نفیســه، ص۱۸ . « ولد للحســین بن علی علی الاکبر الشـهید مع ابیه وعلی سید العابدین و محمد و عبدالله الشهید مع ابیه و جعفر و زینب وسکینة وفاطمة»؛ ابن الخشاب، موالید الائمة و وفیاتهم (مجموعه نفیسـه)؛ ابی نصر بخاری، سـر السـلسـلة العلویة : اعقب الحســین بن علی من ابن و ابنتین، ابوالحســن علی عمری،، المجدی فی انســاب الطالبین، ص ۲۸۱. «و ولد الحســـین بن علی بن ابی طالب علیّاً الاکبر، وجعفراً، وعلیاً الاصغر، وعبدالله، و فاطمة وسـکینة»؛ صفی الدین ابن الطقطقی الحسـنی الاصیلی فی انسـاب الطالبین ص۱۴۳ . « وله خمسـة اولاد علی الامام زین العابدین و علی الاکبر قتل بالطف، وعلی الاصـــغر اصـــابه ســـهم بکربلاء فات، وعبد الله قتل مع ابیه بکربلاء وجعفرامه من قضـاعة». کاظم یمانی موسـوی، النفخة العنبریة فی انسـاب خیر البریة، ص۴۵-۴۷ . « وله من الولد عشـــرة، ســـتة ذکور واربع إناث. فالذکور علی الاکبر و علی

الاوسـط وعلی الاصـغر و محمد و عبدالله و جعفر ... والإناث: زینب وسـکینهٔ وفاطمهٔ وام عبدالله ... ولم یعقب من ولد الحسین ال لا غیر سکینهٔ وفاطمهٔ و علی السجاد الها».

اما نکته سـنجی و دقت نظر ابن فندق باعث شـد که وی با تعبیر «لم یبق» گویا پس از اسـتدراک مطلبی مهم این بار در گزارش دومش با تکمیل تعداد فرزندان امام حسـین شش پسر و پنج دختر باقی ماندگان از فرزندان امام را یک پسر و سه دختر معرفی کند.

با دقت و مطالعه دقیق این کتاب می توان اذعان کرد که وی علاوه بر نگارش داده های میدانی برآمده از سـفرها و ملاقات هایش با سـادات و نقیبان مختلف و همچنین دسـته بندی شـفاهیات معتبر در زمانه اش از کتابخانه گراسـنگ نسابه خراسـان ابوالحسـن علی بن نقی حسـنی فراوان بهره برده است. وی در این باره می نویسد «اگر این سـید عالم و نسـابه نبود و کتاب هایش در دوره فترت و کوری برآمده از فتنه های زملنه نبود, بی شـک در زمانه ای که هیچ کتاب و کتابخانه ای در نیشـابور باقی نمانده بود، هیچ نسـبی از آل رسـول محفوظ نمی ماند، چه آنکه من خواسـته باشـم کتابم را بنگارم...». *لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۳۲* . «وقد اعاننی علی التألیف هذا الکتاب ... ولولا هذا السـید الامام العالم النسـابهٔ وکتبه، تیسـر فی تلک الفتنهٔ العمیا التی لم یبق فیها بنیشـاور بیوت کتب، ولا واحد ممن یعرف نسـبه فضـلاً عن نسـب آل رسـول الله تألیف هذا الکتاب. ولکنی دخلت بسـببه و وسـائل ما الکتب بیوت هذه المقاصـد من ابواب فجزاه الله فی الدارین احسن الجزاء...».

این سـخن ابن فندق نشـاندهنده آن اسـت که وی تا چه اندازه تلاش داشـته تا گزارش های نسب شـناسـی اش مسـتند و دقیق باشـد. شـاید وی در برخی از موارد، پس از درج جداول و گزارش های خود به مطلبی جدید دسـت می یافته که آن را در عبارات بعدی

تکمیل و استدراک می کرده است. از سویی ظاهراً وی ابتدا جداول را به سفارش نقیب النقبا سید عماد الدوله زیاری حسینی، طراحی کرده است و سپس در کنار مشجرات و جداول ترسیم شده، مطالب کتابش را آورده است. *لباب الانساب*، ج ۲، ص ۷۲۹. «فلا جرم شجرت علی موجب إشارته أنساب بنی هاشم تشجیراً و وضعت لها . جداولاً ... . *لباب الانساب*، ج ۱، ص ۴۷۵. ملک السادات نقیب النقباء الشرق والغرب، المرتضی امیر المؤمنین ابوالحسن علی ابن جلال للدین محمد بن عماد للدین ابی محمد یحیی بن رکن الدین ابی منصور بن هبۀ الله بن سید النقباء ابی الحسن علی بن اشرف السادۀ ابی جعفر الزاهد محمد بن سید الاجل ابی علی محمد بن النقیب الامیرابی الحسین محمد بن السید الاجل شیخ العترۀ نقیب النقباء رئیس الرؤساء ابی محمد یحیی بن ابی الحسین محمد بن ابی جعفر الزاهد بن محمد زبارۀ بن عبد الله المفقود بن الحسن المکفوف بن الحسن الافطس بن علی بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب ». *لباب الانساب*، ج ۱، ص ۴۷۳ . «ولما کان کتابی هذا علی جهۀ کتب الانساب عصابۀ، وعلی فم المشجرات تاجاً، جعلته بین جداول مصنفاتی بحراً موّاجاً».

از این رو بدیهی است چون وی کتابش را با جداولی از پیش طراحی شده در مدت اقامت ده ساله اش نزد سید عماد الدوله تدوین و تألیف کرده در برخی از موارد داده های درج شده در جداول با متن نوشتارش متفاوت باشد. *لباب الانساب*، ج ۱، ص ۱۸۰. و لما ان عجبتنی [حجبتنی] الفتنۀ العمیاء الصماء بنیشابور عن مجانمی (مغانی)، اقمت عشر سنین فی ظلال لطائف المجلس العالی النبوی العمادی».

آن گونه که ابن فندق در آغاز و فرجام کتابش متذکر می شود جلد اول کتابش را در سه ماه و اندی به پایان برده است, اما به نظر ما ابن فندق در هنگام تدوین کتابش از جداولی استفاده کرده که شاید پیشتر آن ها را به سفارش سید عمادالدوله زیاری فراهم

آورده است. *لباب الانساب*، ج ۱، ص ۱۸۰. «واشتغلت بابتداء هذا الکتاب یوم السبت فی اواخر جمادی الآخر سنهٔ ثمان وخمسین و خمس مائهٔ».

باید دقت کرد که به ظن قوی ابن فندق که جلد نخست کتابش را در رمضان سال ۵۵۸ق به اتمام رسانده است. *لباب الانساب*، ج ۲، ص ۷۲۹ . «و قد فرغت من إتمام المجلد الأول من کتاب الأول من کتاب لباب الانساب والالقاب والاعقاب فی شهر الله المبارک رمضان سههٔ ثمان و خمسین و خمس مائه. *لباب الانساب*، ج ۲، ص ۷۲۹ .

با توجه به احتمال نگارش جلد دوم از کتابش، که هم اکنون از آن محروم هستیم و همچنین سال وفاتش (۵۶۵ ق) هرگز فرصت بازنگری و یکسان سازی مطالب را نداشته است بنابراین طرح شبهه تضاد بین دو گزارش ابن فندق منتفی است و باید شکرگزار باشیم که نسخه ای از این کتاب، در گنجینه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی به عنوان ام النسخ، محافظت می شود.

نسابه های بعدی در قرون هفتم و هشتم همچون مروزی و فخر رازی، از مستندات نسابه های پیش از ابن فندق که وی نیز از آن ها کم و بیش بهره برده استفاده کرده اند و کمتر به آرای نسب شناسی ابن فندق و لطایف نسبی وی توجه کرده اند. *شوشتری ،مرتضی نسب شناسان مسلمان، ص ۲۹۰.*

«در واقع ابوالغنائم دمشقی مهمترین منبع نسب شناسان خراسانی مانند نویسنده لباب, نویسنده شجره مبارکه و مروزی نویسنده الفخری است. دلیل این امر می تواند مسافرتهای فراوان وی به شهرهای مختلف ایران و رواج نسخ متعددی از کتاب او در این سرزمین باشد».

با این حال شـاید بتوان گفت در بین کتاب های سـیره و تاریخ نزدیک ترین گزارش به گزارش ابن فندق، از آن کمال الدین ابو سالم شافعی (۶۵۲) - (۵۸۲)ق) است، که پس از نام بردن نه فرزند امام حسین (۶) پسر و ۳ دختر تصریح می کند که امام چهار دختر به نام های سکینه زینب و فاطمه داشته و نام دختر چهارم را به علتی نامعلوم ذکر نمی کند. *مطالب السؤول، ص۷۳ .*

بنابراین چنین استنباط می شـود که منظورش رقیه و یا ام کلثوم بوده اسـت؛ زیرا در هیچ کتاب معتبری، به غیر از همان پنج نام برآمده از دو گزارش ابن فندق نامی دیگر ثبت نگردیده است. اربلی (م۶۹۲ق) نیز در بین اقوال نظریه ی کمال الدین را پسندیده است. *اربلی، علی بن عیسی کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۳۸ - ۳۹ .* «التاسع فی أولاده کَمَالُ للدّینِ کَانَ لَهُ مِنَ لْلْأَولَادِ ذُکُورُوَ إِنَاتٌ عَشْـرَةٌ سِـتَّةٌ ذُکُورٌ وَ أَرْبَعٌ إِنَاتٌ فَالذُکُورُ عَلَی الْأَکْبَرُ وَ عَلَی الْأَوْسَطُ وَهُوَ زَیْنُ الْعَابِدِینَ وَسَیَأْتِی ذِکْرُهُ فِی بَابِهِ إِنْ شَاءَ اللهُ وَعَلِیٌّ لِلْأَصْغَرُ وَ مُحَمّدٌ وَعَبْدُ اللّهِ وَجَعْفَرٌ فَأَمّا عَلِیٌّ لِلْأَکْبَرُ فَإِنّهُ قَاتَلَ بَیْنَ یَدَیْ أَبِیهِ حَتّی قُتِلَ شَـهِیداً وَ أَمّا عَلِیٌّ الْأَصْغَرُ فَجَاءَهُ سَـعْمٌ وَهُوَ طِفْلٌ فَقَتَلَهُ وَ قِیلَ إِنّ عَبْدَ اللّهِ قُتِلَ أَیْضاً مَعَ أَبِیهِ شَـهِیداً وَ أَمّا الْبَنَاتُ فَزَیْنَبُ وَسَـکِینَةُ وَفَاطِمَةُ هَذَا قَوْلٌ مَشْـهُورٌوَ قِیلَ کَانَ لَهُ أَرْبَعُ بَنِینَ وَ بِنْتَانِ وَالْأَوّلُ أَشْهَرُ».

۳. محمد کاظم یمانی موسوی

وی در کتابش می نویسد «وله من الولد عشرة ستة ذکور و اربع اناث فالذکور علی الاکبر و علی الاوسط وعلی الاصغر و محمد و عبد الله و جعفر و الاناث زینب وسکینة و فاطمة وام عبدالله ... ولم یعقب من الولد الحسـین غیر سـکینة وفاطمة و علی السـجاد: امام حسین ده فرزند داشت، شش پسر و چهار دختر پسرانش علی اکبر و علی اوسط و علی

اصغر و محمد و عبدالله و جعفر بودند و دختران زینب و سکینه و فاطمه وام عبد الله ... بعد از شهادتش تنها سه فرزند از ایشان باقی ماند سکینه، فاطمه و امام سجاد.» *التحفۀ العنبریه فی انساب خیر البریۀ، ص ۴۵-۴۷.*

۴. ابن ابی الثلج

وی در تاریخ الائمه می نویسد «ولد للحسین بن علی علی اکبرالشهید مع ابیه و علی سیدالعابدین و محمد و عبدالله الشهید مع ابیه و جعفر و زینب وسکینۀ و فاطمۀ فرزندان امام حسین علی اکبر، که همراه پدرش شهید شد، علی سید العابدین و محمد و عبدالله که همراه پدرش شهید شد و جعفر و زینب و سکینه و فاطمه بودند. مجموعه *نفیسه ص۱۸.*

۵. شیخ محمد حسین کاشف الغطاء

وی در کتاب الانساب المشجرۀ برای سیدالشهدا سه دختر ذکر می کند که یکی از آن ها رقیه است. *کاشف الغطاء، محمد حسین، الانساب المشجرۀ، باب اولاد الحسین، ص ۷۲.*

۶.علی بن محمد بن علی راشد

وی در کتاب المواهب یکی از دختران سید الشهدا را فاطمه صغیره می داند. *راشد، علی بن محمد بن علی المواهب اللطیفه فی الانساب الشریفه، باب اولاد الحسین.*

۷. عبدالله سراج الدین الرفاعی

وی در کتاب صحاح الاخبار برای سید الشهدا سه دختر ذکر می کند که یکی از آن ها فاطمه صغیره است. *الرفاعی، عبدالله سراج الدین صحاح الاخبار فی نسب السادة الفاطمیة الاخیار، تحقیق سید محمد رشید فاضل الحاج عوید السلیم الرفاعی السامرائی، باب اولاد الحسین، چاپ نجف .*

۸ . ابوسلیمان بناکتی

وی در کتاب روضة اولی الالباب هنگامی که به حالات سید الشهدا می رسد برای آن حضرت دو دختر ذکر می کنم کند که یکی از آن دو حضرت رقیه است. «الحسین بن علی کنیه اش ابو عبدالله بود. روز پنجشنبه چهارم ماه شعبان سنه اربع از هجرت به مدینه در وجود آمد و پنجاه و شش سال و پنج روز عمر یافت و او را شش فرزند بود چهار پسر و دو دختر پسران علی اکبر علی اصغر، جعفر و عبدالله و دختران سکینه و فاطمه صغیره مادرش فاطمه ام اسحاق بنت طلحه بن عبدالله تمیمی بود, در شام مدفون است و خود آن دختر نیز در همان شام کنار مسجد اموی مدفون است.» *بناکتی، ابوسلیمان روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، ص ۷۵، با تحقیق دکتر جعفر شعار تهران، ۱۳۴۸ انجمن اشعار ملی.*

۹. محمد بن احمد بن عمید الدین الحسینی نجفی

وی برای حضرت دو دختر ذکر می کند اول سکینه را نام می برد و بعد می گوید «فاطمه الصغیره امها ام اسحاق بنت طلحه بن عبدالله». *حسین نجفی، عمید الدین المشجر الکشاف لتحقیق اصول السادة الاشراف، جلد یک ۹۲۲، با استدراکات مرتضی*

حسینی زبیدی صاحب تاج العروس، تحقیق عارف احمد عبدالغنی، چاپ اول ۱۴۲۲ ه.ق دمشق.

۱۰. اپل کوپلند

وی از دانشـمندان غربی مسـیحی در قرن هفتم اسـت که اکثر آثارش درباره جغرافیای جهان و سـاکنان کشـورهاسـت . او هنگام بحث درباره مدفونین در شـام از حرم حضـرت رقیه نام می برد و می نویسد «ایشان حضرت رقیه دختر خردسال امام حسین است، که به دنبال واقعه کربلا در شهر دمشق در اسارت وفات یافت. این آستان در شمال شرقی مسـجد اموی واقع اسـت.» *اپل کوپلند سـرزمین و مردم سـوریه، ص ۱۳۳ ترجمه فریبرز مجیدی، شـرکت انتشـارات علمی و فرهنگی وابسـته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۴۲.*

۱۱. عادل العلوی

وی در کتابش المعالم الاثریهٔ، مدفونین در شـــام و دمشـــق را نام برده اســـت و یکی از مدفونین را حضرت رقیه دانسته و عکس هایی از ضریح مطهرش را در پایان کتاب آورده است. *عادل العلوی، المعالم الاثریه فی الدمشق و السوریه، الفصل الثالث، نسب الحسن و الحسین، ص۱۳۲ دار المعرفهٔ بیروت، ۱۴۲۴ق.*

۱۲. سید فتحی العبادی الرفاعی

وی در کتابش موسوعهٔ انساب آل البیت النبوهٔ، دیدگاه اعلمی حائری را تأیید می کند و می گوید سید الشهدا دختری به نام رقیه داشته که در شام مدفون است. *الرفاعی، السید*

فتحی عبد القادر ابی السعود سلطان العبادی، موسوعۀ انساب آل البیت النبوۀ، ج ۳، ص ۵۷، بیروت دارالمعرفۀ .

۱۳. آیت الله سید مرتضی نجفی مرعشی

وی در کتاب شمس الضحی، هنگامی که فرزندان حضرت را نام می برد, بیان می کند که یکی از فرزندانش حضرت رقیه است، که در شام مدفون است. شایان ذکر است که وی نیز مانند برادر بزرگوارش، سید شهاب الدین در علم انساب متبحر بوده است. *النجفی المرعشی، سید مرتضی، شمس الضحی فی مناقب النبی و الائمۀ الهدی ،چاپخانه تبریز، ص۱۶۲.*

۱۴. علامه مجلسی

علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار و نیز جلاء العیون به این موضوع اشاره کرده، همچنین در کتاب صراط النجاۀ، که در انتهای کتاب بحر المصائب و کنز الغرائب ملا محمد جعفر تبریزی چاپ شده است ماجرای حضرت رقیه را به نثر و نظم و به زبان فارسی ذکر کرده است. *تبریزی، ملا محمد جعفر، بحر المصائب و کنز الغرائب، ج ۴، صراط النجاۀ که از تألیفات علامه مجلسی له است، ص ۳۶۲، چاپ سنگی، بی تا.*

۱۵. سید تاج الدین العاملی

وی در کتاب التتمه فی تواریخ ،اولاد الائمه، تعداد فرزندان امام حسین را شش نفر می داند و می گوید: «و فاطمه من ام اسحاق.» *العاملی، سید تاج الدین بن علی بن احمد الحسین التتمۀ فی تواریخ اولاد الائمۀ، ص ۷۶، قم مؤسسه ی بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.*

۱۶. سید جعفر بحر العلوم

کتاب تحفه العالم شرح خطبه کتاب معالم الاصول است. مؤلف ضمن بحث وقتی از باب الکلام یجر الکلام به حالات سید الشهدا می رسد برای آن حضرت چهار دختر ذکر می کند «سکینه، زبیده، زینب و فاطمه بنت الحسین و امها ام اسحاق بنت طلحة بن عبد الله .» *بحر العلوم، سید جعفر تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ج ۱، ص ۶۰۶، با تحقیق احمد علی مجید حلی شریف اعلمی مطبوعات، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.*

۱۷. شیخ ابوالحسن شریف فتونی عاملی

وی در کتاب تهذیب چنین آورده است «و اولاده الذین لم یزل لهم اعقاب وهم خمسة ابناء وثلاث بنات اما الابناء فهم الأول علی الاکبر الثانی علی اصغر الثلث محمد الرابع عبد الله الخامس جعفر و اما البنات فاولی زینب الثانیة سکینة الثالثة فاطمه» فرزندان حضرت که از آن ها فرزندی باقی نمانده است, هشت تناند پنج پسر و سه دختر اما پسران اول علی اکبر، دوم علی اصغر سوم محمد چهارم عبدالله و پنجم جعفر است. اما دختران اول ،زینب دوم سکینه و سوم فاطمه است. *فتونی عاملی، شریف بن محمد طاهر، تهذیب حدائق الالباب فی الانساب، ص ۱۷۷ با تحقیق سید مهدی رجائی مکتبة آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۳۱ق.*

۱۸. شیخ محمد حسین اعلمی حائری

حائری در کتاب تراجم اعلام النسا, شرح حال زنان مؤمن شیعه را جمع آوری کرده است. وقتی به نام رقیه می رسد او را رقیه بنت الحسین بن علی می نامد و بعد ماجرای ملا هاشم خراسانی را ذکر و تأیید می کند. *اعلمی حائری، محمد حسین، تراجم اعلام*

النساء، ج ۲، ص ۱۰۳، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۷ق. « ورد فی کتاب ائمه آل البیت» ان امام الحسین بن علی العقب ستئة ذکور وثلاث اناث و هم علی اکبر علی الاوسط وعلی اصغر و جعفر و عبد الله الرضیع وابوبکر و فاطمه وسکینه وزینب. کما ذکر العلامه محمد حسین الحائری الاعلمی ان للحسین بن علی ابنته اسمها رقیئة وهی مدفونئة بالشام» موسوعئة انساب آل بیت النبوی، ج ۳، ص ۵۷.

۱۹ . ملا محمدتقی شوشتری

وی صاحب کتاب معروف قاموس الرجال است. او در جلد دوازدهم کتاب رساله ای دارد به نام رسالئة فی التاریخ النبی والآل، که در آنجا می گوید و اولاده ستئة ... فاطمه من ام اسحاق، یکی از دختران حضرت فاطمه است.» *شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱۲، رسالئة فی التاریخ النبی و الآل، ص ۸۲ .*

۲۰. دائرئة المعارف تشیع

رقیه (ولادت۵۴ یا ۵۶ – شهادت ۶۱ ق)، دختر سید الشهدا ابی عبدالله الحسین . ولادت او در مدینه رخ داد در سن سه سالگی و به روایت بعضی تا هفت سالگی همراه پدرش سید الشهدا در محرم ۶۱ ق وارد کربلا گشت. تبارشناسان کتب انساب قدیمی که فرزندان ابی عبدالله الحسین را نام برده اند از حضرت رقیه نام نبرده اند.(البته مؤلف تتبع کافی نداشته است و صرفا نظر او در مورد وجود رقیه بنت الحسین سلام الله علیهما بیان شده است) در بعضی از نسخه های کتاب اللهوف فی قتلی الطفوف، سید ابن طاووس می نویسد «هنگامی که ابی عبدالله الحسین لا اشعار معروف خود را با صدای بلند می خواندند که :

یا دهرافٍ لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل

حضرت زینب کبری و سایرزنان حرم ناله و گریه و زاری سر دادند. امام دستور صبر و شکیبایی داده و فرمودند: یا اختاه یا ام کلثوم و لنت یا زینب و لنت یا رقیه .... لذا نام رقیه. در روز عاشورا از امام ها شنیده شده است. از کهن ترین منابع که نام حضرت رقیه یاد شده است قصیده سیف بن عمیره نخعی کوفی از اصحاب امام جعفر صادق و امام کاظم علیهما السلام است. طریحی این قصیده را در منتخب خود نقل می کند و در ابیات آن دوبار نام حضرت رقیه ام آمده است.

وعبیدکم سیف فتی ابن عمیرۀ عبد لعبد عبید حیدر قنبر

وسکینۀ عنا السکینۀ فارقت لما ابتدیت بفرقۀ و تغیر

و رقیۀ المحسود لضعفها وغدا لیعذرها الذی لم یعذر

و لام کلثوم بجد جدیدها لثم عقیب دموعها لم یکرر

لم انسها و سکینۀ و رقیۀ یبکینه بتحسر و تزفر

بعضی از مورخین بر این باورند که مادرش شاه زنان (دختر یزدگرد) و رقیه خواهر تنی امام زین العابدین بوده است و بعضی دیگر مادرش را ام اسحاق می خوانند. ارباب مقاتل می نویسند حضرت زینب کبری و سایر زنان خاندان عصمت پس از شهادت رجال، کودکان را وعده می دادند که پدرشان به سفر رفته است. پس از ورود اسیران کربلا به شهر دمشق و در منزلی جنب کاخ یزید حضرت رقیه شبی در خواب پدر خویش را مشاهده می کند و از خواب بیدار می گردد و می فرمایند پدرم حسین در کجاست، اینک او را در خواب دیدم و بی تابی می کند. اهل بیت همگی سخت پریشان شدند و

به گریه و شیون پرداختند. سپس صدای آنان در نیمه شب سکوت محله را شکست یزید از صدای زنان از خواب بیدار شد و سؤال کرد این ناله و شیون چیست؟ به او واقعه را خبر دادند. یزید دستور داد سر مطهر بریده پدرش را نزد رقیه ببرید، شاید او تسکین یابد سر شریف امام را در درون طبق نزد او بردند. هنگامی که حضرت رقیه پوشش روی طبق را کنار زد و چشمانش به سر شریف بریده ی پدرش افتاد سر مبارک را در آغوش گرفت، آنقدر ناله کرد و گریست تا اینکه به ملکوت اعلی پیوست بسیاری از شعرای شیعه به زبان های مختلف این حادثه را به نظم کشانده اند. از جمله نظم فارسی است در سی و پنج بیت با مطلع:

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا — بجست از خواب نوشین بلبل آسا

بگفت ای عمه بابایم کجا رفت — بد این دم در برم دیگر چرا رفت

مرا بگرفته بود ایندم در آغوش — همی حجازی بانوان دل شکسته

مالید دستم بر سر و گوش — به گرداگرد آن کودک نشسته

ز آه و ناله و از بانگ و افغان — یزید از خواب برپا شد هراسان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست — خروش گریه و فریاد از چیست

حضرت سجاد پس از وفات این کودک هفت ساله، او را غسل داده اند و کفن نموده اند و در همان منزل مسکونی که در شرق کاخ یزید واقع بود, به خاک سپرده اند. آستانه وی امروز یکی از زیارتگاه های معروف شیعیان جهان در شهر دمشق در شمال شرقی مسجد مشهور اموی است و دیوار سنگی کهن کاخ یزید در ضلع غربی این آستانه مطهر تا عصر حاضر خودنمایی می کند. این آستانه از باشکوه ترین مساجد شهر دمشق به

حساب می آید. در تاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۴۰۵ق، کلنگ بنای جدید برای بازسازی آن توسط دکتر محمد الخطیب، وزیر اوقاف دولت سوریه، به زمین زده شد و در ۱۴۱۹ق کلیه تزیینات پایان یافت. این آستانه مطهر در زمینی به مساحت ۲۸۹۰ متر مربع شامل حرم شریف و رواق جنوبی و شرقی به مساحت ۷۵۰ متر مربع است و تمامی کف حرم مطهر لغایت ارتفاع دو متر از دیوارها با سنگ لیمویی گرانقیمت تزیین یافت. سپس باقی دیوارها و سقف رواق ها آینه کاری به شکل هندسی و تمامی حرم مطهر و سقف آن با کاشی کاری معرق تزیین شده است و در وسط حرم مطهر قبر شریف قرار دارد. بر روی مرقد مطهر صندوق خاتم سپس ضریح نقره ی کوچک و به فاصله هفتاد سانتی متر ضریح دوم نقره قرار دارد و بر روی ضریح گنبد بزرگ از داخل آینه کاری و از خارج با سنگ سفید و سیاه، نقش بسیار زیبایی را تشکیل می دهد و در قسمت شمال و غرب درب خروجی به داخل کوچه باز می گردد و در سمت جنوب حرم سه درب طلا با میناکاری به داخل صحن شریف منتهی می گردد، که محل رفت و آمد زائرین حرم می باشد و این صحن به شکل بسیار زیبایی نظر هر تازه واردی را به خود جلب می کند. تمامی مواد تزیین آن از ایران به شام حمل شده و به دست هنرمندان ایرانی بنا و تزیین گشته است. نخستین امام جماعت شیعی این آستانه حضرت آیت الله سید حسن شیرازی، مؤسس حوزه علمیه زینبیه بود. وی در ۱۴۰۰ق در بیروت توسط حزب بعث عراق ترور شده و به شهادت رسید.» *دائرة المعارف تشیع ماده رقی؛ اعیان الشیعه*، ج ۷، ص ۳۴؛ *اعلام النساء المؤمنات*، ص ۳۵۰؛ *تراجم اعلام النساء*، ج ۲، ص ۱۰۳؛ *ریاحین الشریعة*، ج ۳، ص . ۳۰۹ وج ۴ ص ۱۴ *ستاره ی درخشان شام حضرت رقیه؛ منتخب التواریخ*، ص ۳۸۶؛ *اسرار الشهادة*، ص ۴۰۶.

۲۱. مرجع محترم مرعشی نجفی

وی در کتاب اللباب ابن فندق، که با تحقیق خود ایشـــان چاپ شـــده بیان ابن فندق را درباره آن حضرت تأیید کرده و همچنین در جلد یازدهم کتاب احقاق الحق و نیز درجلد بیست و هفتم همان کتاب نام فاطمه صغیره را ذکر کرده است.

۲۲. مرجع محترم شبیری زنجانی

وی در جواب سـؤالی که درباره حضـرت رقیه از وی شـده گفته اسـت «آنچه از انسـاب و تاریخ و شهرت قوی استفاده می شود این است که وجود دختر سه ساله یا به نام رقیه و یا به نام فاطمه صغیره مسلّم است.» *مقاله ای درباره حضرت رقیه که در سایت حضرت رقیه موجود است.*

۲۳. سید مهدی رجایی

وی در کتاب المعقبون برای سـید الشـهدا, هشـت پسـر و دو دختر ذکر می کند. پسـران علی اکبر، ابوبکر ،سـجاد محمد علی اصـغر محسـن و جعفر و دختران فاطمه و سـکینه . *رجایی، سـید مهدی المعقبون من آل ابو طالب، مؤسـسـه ی عاشـورا، چاپ اول ۱۴۲۷ ق. در تصویری که در سایت دفتر آیت الله علوی بروجردی در این مورد منتشر شد ایشان دیدگاه ابن فندوق را تأیید کرده است.*

جمع بندی

از مجموع آنچه در دو فصل گذشته ذکر کردیم می توان نتیجه گرفت:

۱. به شهادت جمعی از علمای تاریخ و انساب حضرت سید الشهدا به جز حضرت سکینه و حضرت فاطمه یک یا دو دختر دیگر نیز داشته اند.

۲. به تصـــریح ابن فندق بیهقی این دو دختر در کودکی از دنیا رفته اند. قرائن تاریخی نیز همین معنا را تأیید می کند چون اثری از ازدواج و نسل آنان در تاریخ نیست.

۳. به تصریح ابن فندق دست کم یکی از آن دو دختر به نام رقیه، پس از حضرت سید الشهدا زنده بوده است.

۴. در اشعار سید الشهدا و حضرت زینب و ام کلثوم و نیز مرثیه هایی چون اشعار سیف بن عمیره در کنار حضرت سکینه اشاره به رقیه نامی شده است که از نسل حضرت فاطمه زهرا و عزادار حضرت سید الشهدا بوده است.

۵. تمام اهل انســاب اسـم او را رقیه, فاطمه و یا فاطمه صـغیره ثبت کرده اند و مؤیدات تاریخی و روایی نیز در این باره وجود دارد. عالم ســنی قاســم مأمونی، در کتاب الحاویهٔ فی مذمّات معاویه، حکایت دختر خردسال حضرت سید الشهدا را نقل می کند، که در اثر دیدن سر پدر در شام رحلت کرده است. این مطلب را طبری نیز در کامل از قاسم مأمونی روایت کرده است. همین مضـمون را زواری در لوامع و ملا حســین کاشـفی در قرن نهم و دهم از کتابی با نام کنز الغرائب و نیز شیخ طریحی در قرن یازدهم مرسلاً با کمی تفاوت نقل می کنند.

۶. بدیهی است که بدن این مخدّره مجلله باید در یکی از مقابر دمشق مدفون باشد.

۷.دربارهی تعداد فرزندان امام حسـین اختلاف اسـت، چه رسـد به نام آن بزرگواران و چنانچه گذشت؛ به سبب علاقه حضرت به پدر و مادر بزرگوارش، نام فرزندانش را علی و فاطمه می گذاشت. درخصوص سن حضرت علی اکبر اختلاف بسیار است. بعضی سن ایشان را سه سال و بعضی چهار سال نقل کرده اند؛ ولی کسی اصل وجود ایشان را انکار نکرده. همچنین عبدالله رضیع طفلی را که در روز عاشورا متولد و شهید شد کسی انکار نکرده است. بنابراین نمی توان وجود حضرت رقیه السلام را به سادگی نادیده گرفت. به نظر می رسد این انکارها ریشه در افکار ابن تیمیه دارد و کسانی قصد دارند تا به این بهانه اسارت اهل بیت و ستم هایی که برایشان رفته را انکار کنند.....

خرابه شام

علامه شیخ فضل علی قزوینی در این باره چنین نقل می کند «لما أدخلوا السبایا إلی الشام وطافوا بهِنّ فی الأسواق أسکونوهن فی الخربۀ التی کانت قریباً من دار یزید - قیل إنه کان مسجداً لیحیی بن زکریا و قد خرب ». اهل بیت را وارد شام کردند و در بازار شام گرداندند. سپس در خرابه که کنار منزل یزید بود جا دادند و گفته می شود که آن خرابه در اصل مسجد حضرت یحیی بن زکریا بوده که خراب شده بود, یعنی در اصل آن خرابه مسجدی مخروبه بوده است.» *قزوینی، فضل علی الامام الحسین و اصحابه، ج ۳، ص۴۶. ص ۴۶۳.*

ابن عساکر در نقلی دیگر چنین می گوید «خانه معاویه در وسط شهر شام بود. وقتی حکومتش توسعه پیدا کرد، مجبور شد منزل خود را توسعه دهد و تبدیل به کاخ کند. هنگامی که خواست قصر بسازد، منازل و خانه های اطراف را به ظاهر از مالکان آن ها خریداری نمود و مالکان هم فروختند تا قصر وسیعی بسازند. در یکی از نواحی که قرار بود قصر بنا شود, خانه مخروبه ای از آن پیرزنی بود که از فروش خانه خودداری می کرد. اطرافیان معاویه هر چه به پیرزن مراجعه کردند و گفتند اگر تو این خانه را نفروشی نقشه ساختمان خوب از کار در نمی آید کاخ کج ساخته می شود. پیرزن قبول نکرد و می گفت تا زنده هستم دوست دارم خانه خودم باشم؛ لذا به هیچ عنوان حاضر به فروش نشد. معاویه خواست به زور آن منزل را بگیرد. عمروعاص و دیگر نزدیکان وی مانع شدند و گفتند این کار را مکن به ضرر خودت تمام می شود، بگذار این کاخ کج ساخته شود و هر کسی سؤال کرد چرا کاخ را کج ساختید، در جواب بگویید این منزل مال پیره زن بود, حاضر به فروش نشد. معاویه هم که عادل است نمی خواهد کسی را

به زور از خانه اش بیرون کند؛ ببین انوشیروان چطور به عدالت مشهور شده است, چون برای ساختن ایوان مدائن, عدالتش اجازه نداد که صاحب خانه ای را ناراحت کند و به همان صورت رها کرد و ایوان را به صورت ناقص ساخت. هر کسی از وضعیت ساخت ناقص ایوان سؤال می کرد در پاسخ می گفت, صاحب این خانه که کنار نمی آید و راضی به واگذاری نمی شود و معاوضه هم نمی کند و نمی فروشد؛ لذا ایوان کج و ناقص ساخته شده است. به همین جهت به انوشیروان عادل مشهور شد. شما هم اگر بخواهید به مردم بفهمانید که عادل هستید این خانه را خراب نکنید. هر که پرسید چرا کاخ را بدجور ساخته اید در جواب بگویید که این خانه مال پیرزن است, نه بیرون می رود نه می فروشد نه عوض می کند.

معاویه هم عادل است به زور او را بیرون نمی کند، لذا کاخ کج ساخته شده است. معاویه این پیشنهاد عمرو عاص را قبول کرد همان طور کاخ را ناقص ساخت و آن خانه خرابه در کنارش به همان حالت باقی ماند.» *تاریخ دمشقی، بحث احوالات شام به نقل شیخ علی فلسفی در کتاب صفریه، ج ۲، راء ص ۴۲؛ بندانی نیشابوری، ریحانه کربلا، ج ۹، ص ۹۷ به نقل از شیخ علی فلسفی.*

آنچه از تتبع در کتب روایی و تاریخی به دست می آید، این است که اصل وجود خانه ای مخروبه در کنار کاخ یزید از مسلمات است. آن خانه مخروبه سقفی نداشته و دیوارهای آن ترک داشته است؛ به گونه ای که اهل بیت روزها از گرما و شبها از سرما در رنج بودند. در اینجا روایات وارده در این مورد را بررسی می کنیم.

۱. قال الطبری وروی الحسین بن سعید والبرقی عن النضر بن سوید عن یحیی بن عمران الحلبی، قال الحسین إلی یزید بن معاویة ومن معه من النساء أسری، فجعلوهم

فی : ســمعت أبا عبد الله یقول: أتی بعلی بن بیت و وکلوا بهم قوماً من العجم لا یفهمون العربیۀ. فقال بعض لبعض إنّما جعلنا فی هذا البیت لیهدم علینا فیقتلنا فیه. فقال علی بن الحســین للحرس بالرطانۀ : أتدرون ما تقول النســاء، یقلن کیت وکیت. فقال الحرس قد قالوا بأنّهم یخرجونکم و تقتلون. فقال علی الا: کلا یأبی الله ذلک، ثم أخذ یکلمهم بلســـانه، و الرطانۀ عند أهل المدینۀ اللغۀ الفارســـیه» . *مدینۀ المعاجز، ج ۴، ص ۳۶۴؛ دلائل الامامۀ : ۲۰۴؛ ح ۱۲۵؛ بما زلله رجات اره و مینه امیرالمؤمنین، چاپ اول؛ بحار، ج ۴۵، ص ۱/۷/۱۱/۲۵۴؛ ح ۷۰/۴۶؛ ح ۴۷؛ عوالم ۴۱۳/۱۷.*

یحیی بن عمران حلبی می گوید شنیدم حضرت صادق می فرمود حضرت سجاد و زنانی را که با آن حضـرت بودند, به اســارت نزد یزید ملعون آوردند, آنگاه به دســتور او زنان و کودکان را در خلنه ای خرلبه جای دادند و نگهبلنانی که زبان عربی نمی فهمیدند بر آن ها گماشـــتند و در این هنگام برخی از اســیران به برخی گفتند, جز این نیســت که در چنین خانه ای جای داده شـده ایم, تا آن را روی ما خراب کنند و ما را در آن بکشـند و از بین ببرند. حضرت امام سجاد به نگهبانان به زبان خودشـان فرمود می دانید این زنان چه می گویند؟ آن ها چنین و چنان می گویند.

گفتند آن ها گفته اند که شـما فردا از اینجا بیرون برده و کشـته می شـوید. حضرت امام سجاد فرمود هرگز خداوند نمی گذارد که ما کشته شویم. پس آن حضرت با آنان با زبان خودشان مشغول سخن شد. چون غیر آن حضرت کسی زبان آن ها را نمی دانست سایر اسـیران و همراهان آن حضـرت نفهمیدند که فردا چه بر سـرشـان خواهد آمد. رطانه در میان مردم مدینه به معنای زبان فارسی است.»

۲. و روی الصـــفار القمی: عن أحمد بن محمد، عن الاهوازی و البرق، عن النضـــر، عن یحیی الحلبی، عن عمران الحلبی، عن محمد الحلبی قال: «سمعت أبا عبد الله (ع) یقول : لما أتی بعلی بن الحســـین إلی یزید بن معاویة علیهما لعائن الله ومن معه، جعلوه فی بیت. فقال بعضـــهم إنّما جعلنا فی هذا البیت لیقع علینا فیقتلنا قراطن الحرس، فقالوا: انظروا إلی هؤلاء یخافون إن یقع علیهم البیت، وإنّما یخرجون غداً فیقتلون. قال علی بن الحســین لم یکن فینا أحد یحسـن الرطانة غیری، و الرطانة عند أهل المدینة الرومیة. ح ۹۶/۱۸/۱۲ *الخرائج و البرایح، ج ۲، ص ۷۵۳.*

محمد حلبی گفت از حضرت صادق شـنیدم که وقتی علی بن الحسـین و خانواده اش را پیش یزید بن معاویه لعنة الله علیهما آوردند. آن ها را درون خلنه ای خرلبه جای دادند. بعضـی از همراهان امام گفتند ما را در این خانه جای داده اند که بر روی ما خراب شـود و بمیریم. نگهبانان که رومی بودند که این حرف را شـنیدند و بزبان رومی گفتند. به این ها نگاه کنید می ترسـند خانه بر سـرشـان خراب شـود با این که فردا آن ها را می برند و می کشـند. امام فرمود در میان ما هیچ کس جز من زبان رومی را نمی دانسـت.» *بصـائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۳۷ .*

۳. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اَلْحُسَیْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: ذُکِرَ قَتْلُ الْحُسَیْنِ وَ أَمْرُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ لَمَّا أَنْ جُلَ إِلَی الشَّامِ فَرُفِعْنَا إِلَی السِّجْنِ فَقَالَ أَصْحَابِی مَا أَحْسَنَ بُنْیَانُ بِهَذَا الْجِدَارِ فَتَرَاطَنَ أَهْلُ الرُّومِ بَیْنَهُمْ فَقَالُوا مَا فِی هَؤُلَاءِ صـــَاحِبُ دَمٍ إِنْ کَانَ إِلّا ذَلِکَ یَعْنُونِی فَکَثْنَا یَوْمَیْنِ ثُمَّ دَعَانَا وَأَطْلَقَ عَنَّا .

داود بن فرقد می گوید روزی از شـهادت سید الشـهدا یاد شـد. امام سجاد فرمودند وقتی ما را وارد شـام کردند, به زندان بردند. اصحاب من گفتند چه بد دیواری دارد این زندان.

سـربازان روم در میان آنان بودند گفتند ولیدم (صـاحب) این خون را چه شـده؟ همان دیوار سـست آنان را برای کشـتن کفایت می کند. بعد از آن حضرت فرمودند ما دو روز در آن زندان بودیم پس ما را فراخواند و آزاد کرد.» *بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۳۹.*

۴. قاضی نعمان مصری نقل کرده است «ان ذلک بعد أن إجلسن فی منزل لا یکنهن من برد و حر فاقاموا فیه شهراً و نصف حتی اقشرت وجوههن من حربه الشمس ثم اطلقهم. اسیران را در منزلی جای دادند که شبها از سرما و روزها از گرما در امان نبودند یک ماه و نیم در آنجا بودند، تا آنکه صورت هاشـان از حرارت گرما پوسـت انداخت و سـپس آزاد کردند.» *قاضی نعمان ،مصری شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۸ .*

۵. صـــدوق در امالی چنین نقل می کند «حدثنی بذلک محمد بن علی ماجیلویه عن محمد بن ابی القاسـم عن محمد بن علی الکوفی عن نصـر بن مزاحم عن لوط بن یحیی عن حارث بن کعب فاطمه بنت علی... ثم ان یزید لعنهٔ الله علیه أمر بنسـاء عن الحسـین فحُبِسنَ مع علی بن الحسین فی تحبَس لا یکنهم من حرّ ولا قر حتی تقشرت وجوههم. ... فاطمه دختر امیرالمؤمنین نقل می کند همانا یزید دسـتور داد که اهل بیت امام حسـین را به همراه امام سـجاد در محلی حبس کردند. آن ها در آنجا نه از گرما در امان بودند و نه از سـرما تا آنکه براثر آن صـورت هایشـان پوسـت انداخت.» *امالی، ج۳۱، ص۲۳۱، ح ۲۴۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵ و ۱۴؛ نفس المهموم، ص۴۵۶؛ مثیر الاحزان، ج ۵۶؛ عوالم، ج ۱۷، ص ۳۳؛ شجره طوبی، ج۱، ص۱۱؛ روضیات الائمه، ص۳۶۱.*

۶. قطب الدین راوندی نقل می کند «ما روی عن عمران .بن علی الحلبی قال: سَـمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ یَقُولُ لَمّا أُتِیَ بِعَلِیّ بْنِ الْحُسَـیْنِ وَ مَنْ مَعَهُ إِلَی یَزِیدَ بْنِ مُعَاوِیَهَٔ عَلَیْهِما لَعَائِنُ اللّهِ جَعَلُوهُمْ فِی بَیْتٍ خَرَابِ وَاهِی الحِیطَانِ فَقَالَ بَعْضُـهُمْ إِنّمَا جَعَلَنَا فِی هَذَا الْبَیْتِ لِیَقَعَ

عَلَيْنَا فَقَالَ الْمُوَكَّلُونَ بِهِمْ مِنَ الْحَرَسِ بِالْقِبْطِيَّةِ انْظُرُوا إِلَى هَؤُلَاءِ يَخَافُونَ أن يَقَعَ عَلَيْهِمْ هَذَا الْبَيْتُ وَهُوَ أَصْلَحُ لَهُمْ مِنْ أَنْ يُخْرَجُوا غَداً فَتُضْرَبَ أَعْنَاقُهُمْ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ صَبْراً فَقَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِالْقِبْطِيَّةِ لَا يَكُونَانِ جَمِيعاً بِإِذْنِ اللَّهِ فَقَالَ وَكَانَ كَذَلِك. ...از امام صادق شنیدم که می فرمود وقتی امام سجاد را همراه اسرا نزد یزید ملعون آوردند، یزید دستور داد آن ها را در یک منزل خرابه جای دهند، که در نداشت و دیوارهایش هم ترک داشت. بعضی از اسرا گفتند ما را این جا جای داده تا دیوارهایش روی ما خراب شود. بعضی از سربازهای مأمور به زبان قبطی گفتند این ها ترسیده اند که دیوارها را روی سرشان خراب کنند و حال آن که اگر دیوارها را روی سرشان خراب کنند, بهتر است از آن که فردا تک تک آن ها را بیرون کنند و یکی یکی را گردن بزنند و دانه دانه در فراق یکدیگر صبر کنند. امام سجاد در جواب آن ها به زبان قبطی گفت گرچه آن ها این قصد را دارند ولی به یاری خدا نخواهند توانست.» *الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص۷۵۳.*

۷. ابن نما گوید «اسکن من مساکن لا تقیهن من حرو لابرد حتی تقشرت الجلود. آن ها را در منزلی جای دادند که آن ها را از سرما و گرما محافظت نمی کرد تا آنکه صورت هاشان پوست انداخت.» *ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۱۰۲.*

۸. سیدبن طاوس نقل می کند قال الراوی و وعد یزید علی بن الحسین فی ذلک الیوم لنه یقض له ثلاث حاجات ثم أمر بهم الی منزل لا ینتهم من حرّ ولا برد فاقاموا به حتی تقشرت وجوههم و کانوا مدۂ اقامتهم فی البلد المشار الیه ینوحون علی الحسین. ...یزید به امام سجاد وعده داد که در آن روز سه حاجت او را برآورده کند, سپس دستور داد که اهل بیت را در یک منزل جای دادند, که شب از سرما و روز از گرما در امان نبودند و صورت های آن ها بر اثر گرما و سرما پوست انداخت و تا زمانی که در آن مکان مقیم بودند برای سیدالشهدا عزاداری می کردند». *سید بن طاوس، لهوف، ص۱۰۹.*

۹.منهال بن عمرو الدمشــقی نقل می کند: «انه التق فی اســواق دمشــق بالامام الســجاد فکان مما قاله الامام یا منهال الحبس الذی نحن فیه لیس له ســقف والشــمس تصــحونا فاقر منه سـویعۀ ضـعف بدنی وارجع إلی عماتی واخواتی خشـیۀ علی النسـاء. قال منهال فیما لنا اخاطبه وهو یخاطبن وإذا لنا بامراۀ قد خرجت من الحبس و هی تنادیه فترکن و ارجع الیها سألت عنها واذا هی عمته زینب بنت علی تدعوه إلی این تمضی یا قرۀ عینی. فرجع معها و ترکنیو لم ازال اذکره و ابکی. در بازار شــام, امام ســجاد با منهال ملاقات کرد و این مطالب را به او فرمود, منهال زندانی که ما را در آن جای داده اند، سقف ندارد و آفتاب مســتقیم بر روی ما می تابد. به خاطر ضـعیف بودن بدنم وضـعیت دشــواری را تحمل می کنم, ولی برای جلوگیری از ترس عمه ها و خواهرانم به خرابه بر می گردم. منهال می گوید من با امام ســـجاد در همین گفتگو بودیم, ناگاه خانمی از زندان بیرون آمد و امام را صــدا زد. امام مرا رها کرد و به نزد آن خانم برگشــت. من دقت کردم عمه آن حضـرت زینب دختر علی بود, که می گفت کجا می روی نور چشـمم من پیوسـته او را به یاد می آورم و می گریم.» *معالی الســبطین، ج ۲، ص۱۵۸؛ الانوار النعمانیۀ ســید نعمت الله جزائری، ج ۳، ص ۲۵۲؛ ســیره الحســین فی الحدیث و التاریخ، ج ۴، ص ۷۷؛ موسوعۀ الامام الحسین یمانی، امام حسین در تاریخ، ج۱۱، ص۱۴۴.*

۱۰. «و روی عن منهال بن عمرو الدمشـق قال: کنتُ أتمشـی فی أسـواق دمشـق، وإذا أنا بعلی بن الحسـین یمشـی ویتوکأ علی عصا فی ورجلاه کأنهما قصـبتان ! والدم یجری من سـاقیه ! والصـفره قد غلبت علیه قال منهال فخَنقتنی العبره، فاعترضــته و قلت له: کیف أصبحت یابن رسول الله ؟ ! اعترضته. أقبلت نحوه وواجهته. قال: یا منهال ! وکیف یُصبح من کان أسیراً لیزید بن معاویه ؟!یا منهال ! والله منذ قُتِلَ أبی نساؤنا ما شبعن بطونهن ! ولا کَسَونَ رؤوسهن ! صائمات النهار، ونائحات اللیل. یا منهال ! أصبحنا مثل بنی إسرائیل

فی آل فرعون ! یُذبحون أبناءهم ویستحیون نساءهم، فالحاکم بیننا وبینهم فصل القضاء. أصـــبحت العرب یوم الله، تفتخر علی العجم بأن محمداً منهم، وتفتخر قریش علی العرب بأنّ محمداً منها، وإنّا عتره محمد أصـبحنا مقتولین مذبوحین، مأسـورین، شـاسـعین عن الأمصـــار، کأننا أولاد تُرک أو کابل، هذا صـــباحنا أهل البیت ثم قال: یا منهال ! الحبس الذی نحن فیه لیس له سقف والشمس تصهَرنا، فأفرّ منه سویعۀ لضعف بدنی، وأرجع إلی عماتی وأخواتی، خشیۀ علی النساء. قال منهال : فبینما أنا أخاطبه وهو یخاطبنی وإذا أنا بإمرأه قد خرجت من الحبس وهی تنادیه، فترکنی ورجع إلیها، فســـألتُ عنها وإذا هی عمته زینب بنت علی تدعوه: إلی أین تمضی یا قرّه عینی؟ فرجع معها، وترکنی، ولم أزل أذکره وابکی. منهال بن عمرو دمشـقی نقل می کند روزی در بازار دمشـق قدم می زدم. ناگهان امام سـجاد را دیدم که به عصـا تکیه داده بود و پاهای مبارکش در زنجیر بود و خون از ساق پای مبارکش بر اثر آزار و اذیت زنجیر می ریخت. به طوری که بی حالی بر حضـرت غلبه کرده بود. بغض گلویم را گرفت به ایشـان عرض کردم چگونه شـب را به صـبح آوردی؟ حضـرت فرمود منهال چگونه صـبح خواهد کرد کسـی که به دسـت یزید اسـیر باشـد. منهال به خدا قسـم از وقتی که پدرم به شـهادت رسـیده اسـت زنان ما شـکمشـان سـیر نشـده اسـت و لباس و روسـری کامل ندارند. روزها را روزه می گیرند و شـب ها تا به صـبح مشـغول عزاداری اند. منهال در حالی صـبح کردیم که مثل بنی اسرائیل درمیان قوم خویش هستیم، پسران ما را کشتند و زنان ما را زنده نگه داشتند. در روز قضا حاکم میان ما و این قوم خداست. عرب بر عجم افتخار می کند که محمد از آن هاست. در میان اعراب قریش بر سایرین افتخار می کند که محمد از آن هاست و ما عزت پیامبریم در حالی صبح کردیم. والده و که مردان ما را کشتند و زنان و کودکان ما را به اسـیری آوردند و از وطن و جایگاه اصـلی دور کردند، گویا که ما اولاد ترکسـتان و کابلیم. منهال آن زندانی که ما را در آن جای دادند، سـقف ندارد و آفتاب مسـتقیم بر

روی ما می تابد و هوای آزاد هم نداریم. به خاطر ضعیف بودن بدنم وضعیت دشواری را تحمل می کنم اما به خاطر نگرانیم برای زنان نزد عمه ها و خواهرانم برمی گردم. منهال می گوید من و امام سجاد در گفتگو بودیم که ناگاه بانویی از زندان بیرون آمد و امام را صدا زد و امام مرا رها کرد و به نزد او رفت من .. من به آن بانو توجه کردم, دیدم زینب بنت علی ابن ابی طالب است که می گوید نور چشمم به کجا می روی پس امام با او برگشت و من از آن زمان پیوسته او را به یاد می آورم و می گریم.» *جزایری، سید نعمت الله الانوار النعمائیه، ج ۳، ص۲۵۱-۲۵۲؛ بهبهانی، للدمعه الساکبة، ج ۵، ص ۱۳۴ - ۱۳۵؛ دربندی اسرار الشهادة، ص. ۵۰۸ - ۵۰۶؛ مازندرانی، معالی السبطین، ص۱۷۵؛ سیدابراهیم میانجی، العیون العبری، ص۲۸۰-۲۸۱؛ موسوعة الامام الحسین، ج ۱۱، ص ۱۴۲.*

۱۱. «ابوجعفر محمد بن جریر الطبری قال راوی الحسین ابن سعید و البرقی عن النظر ابن سوید عن یحیی ابن عمران الحلبی قال سمعت لبا عبد الله یقول اتی بعلی ابن الحسین إلی یزید بن معاویه لعنه الله و من معه من النساء اسری وجعلوهم فی بیت و وکلوا بهم قوماً من العجم لا یفهمون العربیه. فقال بعضهم لبعض انما جعلنا فی هذا البیت لیقع علینا فیه فیقلنا فقال علی بن الحسین للحرس بالرطانته تدرون ما تقول هؤلاء النساء یقلن کیت وکیت. فقال الحرس قد قالوالکم إنکم تخرجون غد أو تقتلون فقال علی کلوا یأبی الله ذلک ثم اقبل علیهم یعلمهم بلسانهم «ثم اخذ یکلمهم بلسانهم.

عمران حلبی می گوید از امام صادق شنیدم که می فرمود وقتی امام سجاد و اهل بیت را نزد یزید آوردند و آن ها را در یک خانه جا دادند؛ عده ای از سربازان فارسی زبان را که عربی بلد نبودند به نگهبانی بر آنان گماشتند. اسیران به همدیگر گفتند ما را در این خانه خرابه قرار دادند تا آن را بر سر ما خراب کنند. امام سجاد به زبان فارسی یا یونانی

به نگهبانان گفت می دانید این زنان چه می گویند. نگهبانان در جواب حضـــرت گفتند برای ما این طور گفتند که شما را فردا از اینجا بیرون می آورند و همه شما را می کشند امام سجاد فرمود نخواهند توانست زیرا خداوند نمی خواهد و سپس حضرت گفته های آن ها را به زبان عربی برای اسیران ترجمه کرد. *دلائل الامامه، ص۸۸؛ مدینهٔ المعاجز، ج ۴، ص ۲۶۴؛ سیرهٔ الحسین فی الحدیث و التاریخ، ج ۴، ص ۷۶.*

آن چه در مورد موقعیت جغرافیایی این مکان، با ضــمیمه گزارش عماد الدین طبری در ماجرای از دنیا رفتن دختر چهار ســاله ی امام حســین و کیفیت خبردار شــدن یزید از گریه و شـــیون او به دســـت می آید, این را تقویت می کند که به احتمال فراوان مکان اسـتقرار اولیه اهل بیت در خانه ای حفاظت شـده در قصـر و یا متصـل به کاخ یزید بوده اســـت. از این رو در روایات از این مکان به بیت و منزل و گاهی به محبس تعبیر شـــده است. اهل بیت بعد از خطبه خوانی امام سجاد، در این مکان خراب داخل و ساکن شده اند. عمادالدین طبری پس از شــرح خطبه خوانی امام ســجاد, آورده اســت «پس زینب کســی فرســتاد نزد یزید, که اجازت ده ما را تا تعزیت حســین بداریم یزید اجازت داد و گفت: بباید ایشـــان را به دار الحجارهٔ برید تا آن جا گریه کنند. هفت روز آن جا تعزیت داشتند. هر روز, چندان زن برایشان جمع می شدند که از حصر و احصا بیرون بود مردم قصد کردند که خود را به خانه یزید اندازند و او را بکشـند. مروان از این حال واقف شـد، نزد یزید آمد و با او گفت هیچ صـــلاح ملک تو نیســـت که اولاد و اهل بیت و متعلقان حســین آن جا باشــند. صـلاح در آن اسـت که کار ایشـان بسـازی و ایشـان را به مدینه فرسـتی, الله الله که کار ملک تو تباه شـود به سـبب این عورات». *طبری، حسـن بن علی کامل بهایی، ج۲، ص۳۰۲.*

همین گزارش با لندکی تفاوت در روایت علوی ورامینی (در نیمه اول ســـده ۸ ق) نیز آمده اســت. *علوی ورامینی، محمد عربشــاه، احســن الکبار، باب ۵۲ نســخه های خطی، ۲۷۵۲ و ۴۱۵۹ کتابخانه ی ،ملک تهران.*

با نگاهی دقیق تر از مجموع سـه گزارش عمادالدین طبری می توان چنین نتیجه گیری کرد.

۱. با ورود اهل بیت به شام یزید ملعون با نشان دادن هیبت و قدرت ظاهری خود تلاش می کرد تا داغ و مصیبت اهل بیت را تجدید کند. در این جمع داغدیده, زنان و کودکان چنان با صـحنه سـازی های قسـاوت بار یزید روبه رو شـدند که برخی هم چون همان کودک چهار ســـاله, پس از رؤیایی کودکلنه بهلنه پدر گرفتند. ظاهر گزارش عمادلدین طبری چنین می رسـاند که گویا در شـبی از شـب های اقامت اهل بیت در محبسـی در کاخ یزید رقیه بنت الحسین با مرور خاطرات پدر و دیدن سر بریده او, گرفتار رنجوری و بیماری شـده اسـت. همچنان که عماد الدین طبری آورده اسـت «... تا ایشـان را به خانه یزید آوردند دخترکی بود چهار سـاله... رنجور شـد و در آن چند روز جان به حق تسـلیم کرد». *طبری، حسن بن علی کامل بهایی، ج۲، ص۱۷۹.*

۲. سـه روز ابتدای ورود اهل بیت به شام ایشان در محبسـی در قصر یزید و یا محبس و خانه ای متصـــل به کاخ یزید زندانی بوده اند. چنین برداشـــتی با نقل قول عماد الدین طبری از صـدر الائمه بخاری نیز سـازگار اسـت، به سـبب آن که او گزارش کرده اسـت «مخدرات آن حضرت را در خانه ای ساکن کردند که در جوار خانه او (یزید) بود... و سه روز تعزیت داشتند.» *طبری، حسن بن علی کامل بهایی، ج۲، ص۱۷۹.*

گزارش محمد بن جریر طبری نیز با مطالب بیان شـــده همخوانی دارد؛ زیرا او به روایت ابو مخنف، پس از شرح حال اهل بیت در مجلس یزید و دیدن سرهای بریده آورده است «یزید دستور داد که ایشان را در خانه ای جداگانه جای دهند». *طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص۳۵۳.*

گویا این خانه متصل به قصر یزید بوده است، به گونه ای که هرگاه یزید اراده بر احضار ایشان داشت اهل بیت از آنجا وارد قصر یزید می شده اند. در این باره طبری می افزاید «اهل بیت از آن خانه خارج گردیده و وارد خانه یزید شدند؛ زنان آل معاویه به استقبال زنان اهل بیت شتافتند و با ایشان سه روز به عزاداری مشغول شدند». *طبری، حسن بن علی کامل بهایی، ج۴، ص۳۵۳.* «و أعوانا فیســـیر بهم إلی المدینۀ ثم أمر بالنســـوۀ أن ینزلن فی دار علی حدۀ معهنّ ما یصـــلحهن وأخوهن معهنّ علی بن الحســـین فی الدار التی هن فیها، قال: فخرجن حتی دخلن دار یزید فلم تبق من آل معاویۀ امرأۀ إلا استقبلتهن تبکی وتنوح علی الحسین فاقاموا علیه المناحۀ ثلاثاً».

شیخ مفید نیز این خانه را متصل به قصر یزید گزارش کرده است. *مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۲، ثم أمر بالنســـوۀ أن ینزلن فی دار علی حدۀ معهن أخوهن علی بن الحســـین، فافرد لهم دار تتصل بدار یزید، فأقاموا أیاماً».*

یزید دو قصـر داشـته اسـت، یکی قصـر سـلطنت و حکومتش معروف به دار الخضـراء و دیگری قصـر سـکونت و محل زندگی اش. این دو قصـر در جنوب و شـرق مسـجد جامع اموی و متصـل به آن بوده اند. *کرباســی ،محمد صـادق، دائرۀ المعارف الحســینیۀ، تاریخ المراقد الحسین و اهل بیته و انصاره، ۶۶/۶۹- ۶۹.*

بلاذری بورود سرامام حسین و اهل بیت به دارالخضرای یزید و هم چنین گریه و شیون دختران و زنان اموی تصریح کرده است. *بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۰.*

ظاهراً برخی همچون خوارزمی از ورود اهل بیت به دارالخضـــراء با تعبیر «دار یزید» گزارش کرده اند، که پس از هتاکی های یزید به سرامام حسین، ایشان را به دارالخاص» خود که همان کاخ سکونتش بوده انتقال داده است. *خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۷۳.*

از جمع بندی این گزارش ها می توان نتیجه گرفت که اهل بیت در آغاز ورود خویش پس از حضـوری موقت در دارالخضـرای یزید، به مکانی ویژه در کاخ سـکونتی یزید یا متصـل به آن منتقل شـده اند. مدت این توقف سـه روز بوده که زنان اهل بیت به همراه زنان بنی امیه، در این مکان مشغول عزاداری بوده اند و در اثنای آن هر موقع یزید اراده می کرده ایشان را به دارالخضرا منتقل می کرده است. بنابراین اصل وجود خرابه مسلم است.

۳.گویا پس از خطبه خوانی امام سجاد، در مسجد جامع دمشق اهل بیت به درخواست حضرت زینب برای ادامه عزاداری به خانه ای بیرون از قصر یزید با عنوان «دار الحجارۀ» به دسـتور یزید، منتقل شـده اند و به مدت هفت روز در آن مکان به عزاداری مشـغول بوده اند. تا هنگامی که مروان برای جلوگیری از ظهور احساسات و شورش های مردمی یزید را به بازگرداندن اهل بیت به مدینه تشـویق می کند. *طبری، حسـن بن علی کامل بهایی، ج۲، ص۳۰۲.*

از گزارش ابن اعثم کوفی نیز همین مطلب برداشت می شود که اهل بیت پس از خطبه خوانی امام ســـجاد و نماز خواندن یزید بن معاویه، به خانه ای منتقل شـــدند تا در آن عزاداری کننـد. *ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۷: ففرغ لهم داراً فنزلوها وأقامو أياماً يبكون».*

به احتمال فراوان منظور از خرابه شـــام همین بنای دار الحجارة اســـت. جایی که پس از چند روز رنجوری و بیماری حضـرت رقیه بنت الحسـین در آنجا از دنیا رفته است. مؤید این گمانه، عدم انطباق ویژگی های مذکور در روایات برای محبس و خانه ای متصـــل یا داخل در قصر یزید است. بر این اساس باید این ویژگی ها را در خانه ای خراب و بیرون از قصر یزید جستجو کرد که بعدها خرابه شام نام گرفته است.

نکته ها

۱. گرچه در منابع حدیثی و تاریخی تعبیر خرابه شـام نیامده اسـت و این عنوان از تعابیر مشـهور روضـه خوانی در دوره قاجار اسـت، پس از واکاوی روایات و دقت در مضـامین آن ها به دست می آید، که این تعبیر از نمونه های ناب و ماندگار در ادبیات عاشورایی است که به خوبی توانسته ظرافت های معنایی و حقایق این مکان را به عزاداران شیعی منتقل کند و این تعبیر از روایات به مقاتل انتقال یافته است.

۲. برخی از معاصـران که از منکران هسـتند بدون دقت در روایات، تعبیر خرابه شـام را از جعلیات دانسـته و شـهرت محل اسـتقرار اهل بیت در شـام را به خرابه شـام، نه به سـبب خرابی و ویرانی آن، بلکه به لحاظ واقع بودن حرم حضـرت رقیه در محلهٔ الخراب دمشـق تفسیر کرده اند. محمد هادی یوسفی غروی در برخی از نشست ها و نقد ها درباره تاریخ کربلا و مقتل نگاری (که بنای چنین جلساتی را همین منکران بنا کرده اند) این دیدگاه

را بیان کرده اســـت. وی به اســـتناد معروف بودن این منطقه به محلۀ الخراب چنین ادعایی دارد.

جالب اینکه این را به عنوان دلیل برای رد قضـــیه خرابه شـــام می آورند ولی می گویند چون حرم حضرت رقیه در آن محل معروف به نام خرابه است, این داستان ساخته شده اسـت. اما اینکه دلیل حضـور مرقد حضـرت رقیه بنت الحسـین در شـام و در آن محله چیســـت؟ خود دلیلی بر رد همین ســـخن آنان می گردد و مثبت و اثبات کننده حرم حضرت رقیه و ماجرای وفات آنهاست.

پس از تحقیق درباره تاریخ محلۀ الخراب روشـــن می شـــود که چنین ادعایی باطل و بی اسـاس اسـت محله الخراب یا حی الخراب که هم اکنون به حی امین معروف اسـت، یکی از محله های قدیمی در شرق دمشق است. از دیرباز مسیحیان و یهودیان و مسلمانان در این محل سـاکن بوده اند و ذخایر و دفاین تاریخی فراوانی از ایشـان در آنجا موجود بوده است، در پی زلزله های شدید به ویژه زلزله سال ۱۱۷۶ ق در مناطق سوریه و فلسطین و ویرانی این منطقه و از بین رفتن بســـیاری از میراث بین الادیانی این منطقه, به محله الخراب یا حی الخراب مشـهور گردید. *بیضـون، صـفوان مقاله تاریخ التشـیع فی دمشـق، ۲۰۱۴/۰۱/۱۴ م؛www.Mezan.neT.*

با مراجعه به تاریخ به دسـت می آید که در دمشـق و حاشـیه آن زلزله های فراوانی رخ داده اسـت. ر. ک. احمد الایبش، دمشـق الشـام، ج ۲، ص۸۴۰؛ چنانچه شـیخ عبدالغنی نابلسی (م) ۱۱۴۳ ق)، درباره زلزله شدید سال ۱۱۱۷ ق در دمشق آورده است « فوقعت بها بیوت کثیرة فی القوی ومات خلق کثیر حتی اخرج قاضی الشام للکشف علیهم أناساً شـتی فی قلعۀ القسـطل وقریته وانهدم خان البنک وخسـف فی کنیسـۀ فی قریۀ یبرود

حتی لم یظهر منها الأسـقف فی الارض وسـقطت احجار من المنارة الغربیة فی الجامع الاموی وارتفعت أعمدة المنارة فی الاعلی منها، وکذلک فی المنارة الشرقیة منارة عیسی بن مریم و انشق الاعلی منها، وسقطت فی بیوت دمشق الشام و انشقت حیطان کثیرة بعد ذلک.»

برخی نیز سابقه نام گذاری این منطقه را به محلة الخراب به سبب خرابی های تیمور گورکانی در فتح دمشق، در ۸۰۳ ق ۳ دانسته لند. *مقاله ی مکتب عنبراحد نماذج البیوت الدمشقیة ،القدیمه، ۱۹/۹/۲۰۱۴ م؛ - www.nes_news.com* «یقع مکتب عنبر فی دمشق القدیمة، فی محلة تسمی الخراب سمیت کذلک بعد الخراب الذی أنزله بها تیمور لنگ مع ما خرب من دمشق)، فی السوق الطویل، وهو الشارع المستقیم المذکور فی التوراة، الذی یصل باب الجابیة بالباب الشرق الذی دخل منه خالد بن الولید یوم فتح دمشق». *فصیح خوافی مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۱۰۰۶.*

این محله در ۱۹۳۷ میلادی به سبب سید محسن امین, به حی الامین تغییر نام یافت. *مقاله حی مونمارتر فی دمشق... تاریخ و فن، ۱۲ اکتبر ۲۰۰۸م؛* **www.elbeyen.ae.** « وألغیت تسمیة محلة الخراب إکراماً وتقدیراً للعلامة الکبیر نزیل دمشق محسن الامین، و ذلک عام ۱۹۳۷ حین قام شکری القوتلی برفقة عدد من الشخصیات السوریة بزیارته فی منزله فی تلک المنطقة وأعلمه بتغییر اسم محلة الخراب إلی اسم حی (شارع) الأمین تقدیراًله». واقعا این دو نام برای این محله جفت مناسبی بودند.!!!!

بنابراین شهرت خرابه شام به این نام به لحاظ قرار گرفتن آن در محلة الخراب نیست و این تعبیر بیانگر مفهوم و محتوایی است، که از روایات درباره محل استقرار اهل بیت در شام استنباط می شود.

شهادت رقیه بنت الحسین در چه روزی بوده است؟

شیخ علی فلسفی چنین آورده است «و صاحب کتاب ریاض القدس می نویسد که روز پنجم ماه صفر به قولی حضرت رقیه خاتون از دنیا رفته و آن طفل کوچک که مرحوم آیت الله بیرجندی در کتاب وقایع فرموده است بدون اسم احتمال قوی می دهد همان رقیه بوده باشد و قبر مقدسش در خرابه شام که الان زیارتگاه خاص و عام است و ملجاء و پناهگاه عالمیان می باشد و حجت الاسلام حاج واعظ تبریزی در کتاب وسیلهٔ المعصومین در پنجم ماه صفر دانسته است». *فلسفی، علی، حضرت رقیه، ص ۵ .*

این گزارش برآمده از روایاتی است که از تاریخ ورود اهل بیت به شام استنباط شده است. درباره ورود اهل بیت آورده اند، در روز اول صفر به شام در دست نیست کفعمی، شیخ بهایی و محدث کاشانی نقل کرده اند. *الکفعمی، المصباح، ۶۷۶. «فی اول یوم من صفر أدخل رأس الحسین إلی دمشق الشام، وهو عید عند بنی امیهٔ، وهو یوم تتجدد فیه الاحزان». عاملی بهاء الدین محمد، توضیح المقاصد ،(مجموعه نفیسه)، ۵۱۷. شعرانی، ابوالحسن، دمع السجوم، ص۳۹۰.*

«که در روز اول ماه صفر سر مقدس حضرت امام حسین را وارد دمشق کردند و آن روز بر بنی امیه عید بود و روزی بود که تجدید شد, در آن روز احزان اهل ایمان,« وفیه حمل رأس أبی عبد الله الحسین إلی دمشق و جعلوه بنی امیهٔ عیداً». *قمی، عباس، منتهی الآمال، ج۱، ص۵۱۱-۵۱۰.*

و از ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه نقل شده که «روز اول صفر سر حسین را به دمشق درآوردند و یزید بن معاویه آن را پیش دست خود نهاد و به چوب دستی بر دندان های پیشین او می زد». *شعرانی، ابوالحسن دمع السجوم، ص۳۹۰.*

با توجه به نقل سیدبن طاووس معلوم می شود اسرا همراه سرها وارد شام شده اند و با توجه به قرائن مربوط به طی طریق اهل بیت و مراکب ایشـان و شـواهد دیگر، که البته ذکر آن ما را از مقصود بحث دور می کند. ایشان در اول صفر به شام رسیده اند و طبق نقل های مذکور و ظن قوی و ارجح، شـهادت حضـرت رقیه در پنجم صـفر روی داده است.

بنا بر گزارش بیرجندی (۱۲۷۶-۱۳۵۲ ق) که از میرزا احمد کرمانی نقل کرده چنین مشـهور شـده که رقیه بنت الحسـین در پنجم ماه صـفر از دنیا رفته اسـت. *بیرجندی، محمد باقر، وقایع الشـهور والایام ۴۷: «الیوم» الخامس من صـفر الثانی فیه توفی طفل من الاسراء فی دار یزید، المیرزا احمد الکرمانی فی جامعه و فی المنتخب ذلک من دون تعیین الیوم »*

شرح حال وی و کتابش به اسم جامعه برای ما مجهول است اما در شرح حالش چنین آمده «حاج میرزا احمد کرمانی واعظی فاضل قوی الحافظه و خوش خط بوده است. در ابتدا در سلسله ازلی ها (فرقه ای از بابیه) وارد شد. از این جهت به دستور حاکم وقت مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی (م ۱۲۹۶ ق) او را به چوب بستند... بعداً او را تبعید به نیریز و از آنجا بعد خودش به تهران رفت و در مدرسه حضرت عبدالعظیم حسنی (شهرری) ۶ کیلومتری تهران در حجره ای منزل اختیار نمود. در تهران زندانی گشت و در آن جا میرزا احمد از بیماری مرد». مهدی بامداد, شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۹۹.

خاکسپاری حضرت رقیه

بنا بر نقلی چون آن مخدره مظلومه از دنیا رفت, حضرت ام کلثوم چند خشت از خرابه جمع کرد و پهلوی هم گذاشت و بدن آن حضرت را برای غسل دادن روی خشت ها قرار داد و اهل بیت دورش جمع شدند. *فلسفی، شیخ علی حضرت رقیه، ص ۴۳-۴۴.*

بنا بر نقلی دیگر، هنگام غســـل دادن بدن آن مظلومه را، در خربه روی تخته ای قرار دادند. *ستاره درخشان شام، ص۲۱۲؛ ریاض القدس، ج ۲، ص۳۲۴.*

هنگامی که زن غساله بدن حضرت رقیه را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت «سرپرست این اسیران کیست؟ حضرت زینب به غساله فرمود «چه می خواهی؟» گفت «این دخترک به چه بیماری ای مبتلا بوده است که بدنش کبود است؟» حضرت زینب در پاسخ فرمود «ای زن او بیمار نبود این کبودی ها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است.» *ستاره درخشان ،شام، ص ۲۲۲۰، زینب فروغ تابان کوثر، ص۳۶۶ (به نقل از الوقایع و الحوادث، ج ۵، ص۸۱؛ ناسخ التواریخ حضرت رقیه، ص ۶۰.*

به نقلی دیگر، هنگامی که زن غســاله بدن آن مظلومه معصــومه را برهنه کرد تا غســل دهد, دید که بدن او براثر کعب نی و تازیانه کبود شــده اســت و جراحتی بین دو کتف اوســت از زینب کبری سـؤال کرد که این جراحت چیسـت؟ حضـرت فرمود این طفل از تشــنگی نزدیک بود که روح از بدنش مفارقت کند؛ در دســت شــمر جام آبی بود و این کودک به سویش رفت تا شاید جرعه آبی به او بدهد؛ از قساوتی که شمر داشت آب را بر زمین ریخت و با کعب نیزه آن چنان به پشــتش زد که بر زمین افتاد.» *شــعشــعهٔ الحســینی، ص ۸۷۳؛ مقتل جامع مقدم، ج ۲، ص ۲۰۵؛ انوار الشــهادهٔ، ص ۲۴۶؛ محرق الفؤاد، ص ۲۰۲ .*

همچنین نقل شـده که چون رقیه به شـهادت رسـید، اسـیران در آن خرابه ویران چنان شــیون و فغانی به پا کردند که تمام همســایگان خبردار شــدند و رو به خرابه آوردند تا ببینند بر ســرایشــان چه آمده. همه با دختران فاطمه به گریه درآمدند و مانند روز شـهادت امام حسـین عزا بر پا کردند؛ شـیون و زاری می کردند و بر سـر و صـورت می زدند، تا آن که رفتند غساله و کافور آوردند و چراغ حاضر کردند و بدن بیجان و خسته حضرت رقیه را روی تخته ای گذاشتند. غساله مشغول غسل دادن شد و زنان مشغول بر سر و سینه زدن، نوحه خواندن و گریه کردن بودند. پس پیکر مطهر او را کفن کردند و در گوشه ی همان خرابه به خاک سپردند. *ناسخ التواریخ حضرت رقیه، ص ۶۱ ریاض، القدس، ج ۲، ص ۳۲۶-۳۲۷.*

به روایتی چون خواســتند نعش آن یتیم را از خاک خرابه بردارند, علم های ســیاه برپا کردند, مردان و زنان شامی گریه و ناله می کردند و سنگ بر سر و سینه می زدند. او را غســـل دادند و کفن کردند به روایتی با همان پیراهن کهنه اش کفن کردند و بر او نماز گزاردند و دفن کردند که اکنون قبر آن حضرت معلوم و مشهور است. *خصائص الزینبیه، ص ۲۹۶؛ ناســخ التواریخ زینب کبری، ج ۲، ص۴۵۶؛ نفس المهموم، ص ۵۸۴؛ منتهی الآمال، ج۱، ص ۶۶۳؛ حدائق الأنس، ص۳۲۵-۳۲۶؛ ملبوبی؛ الوقایع و الحوادث، ج ۵، ص ۷۶ - ۷۷؛ یزدی، تذکرۀ الشــهداء، ص۳۳۱؛ معالی الســبطین، ج ۲، ص۱۷۰؛ ناســخ التواریخ (حضرت رقیه)، ص ۵۷ . انوار الشهادۀ، فصل ۲۰، ص۲۴۶.*

سوگواری در خرابه برای رقیه

در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت ام کلثوم را دیدند، که آرام و قرار ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه او را تسلی می دهند آرام نمی گیرد. از علت این

بی قراری پرسیدند. فرمود شب گذشته رقیه روی سینه من بود؛ چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از سببش پرسیدم گفت «عمه جان، آیا در این شهر کسی مانند من یتیم و اسیرو در به در هست؟ عمه جان مگر این ها ما را مسلمان نمی دانند؟ به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می کنند و به ما یتیمان طعام نمی دهند؟» این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم . *ستاره درخشان شام، ص۲۰۸.*

هنگام ترک شام

طبق بعضی روایات، بعد از شهادت حضرت رقیه و هنگامی که اهل بیت می خواستند شام را ترک کنند زنان شامی ازدحام کرده و در حالی که سیاه پوشیده بودند صدای ناله و گریه آن ها از هر سو شنیده می شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت وداع کردند . و تاکاروان اهل بیت پیدا بود ایشان گریه می کردند. *ستاره درخشان ،شام، ص۲۲۱؛ زینب، فروغ تابان کوثر، ص ۳۷۰، به نقل از الخصائص الزینبیه، ص۲۹۶.*

یادبود رقیه سلام الله علیها در مدینه

هنگامی که حضرت زینب با همراهان به مدینه بازگشت, زن های مدینه برای عرض تسلیت به حضور ایشان آمدند. حضرت زینب حوادث جان سوز کربلا و کوفه و شام را برای آن ها بیان می کرد و آن ها می گریستند؛ تا این که به یاد حضرت رقیه افتاد و فرمود اما مصیبت شهادت رقیه در خرابه شام، کمرم را خم و مویم را سپید کرد. زنها وقتی این سخن را شنیدند صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد و آن روز به یاد رنج های جانگداز حضرت رقیه بسیار گریستند. *ستاره درخشان شام، ص۲۵۸، شیخ*

علی فلسفی، حضرت رقیه سلام الله علیها، ص ۴۸ به نقل از ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۰۷.

بنا و تعمیر حرم در اعصار

اسناد مزار موجود در تاریخ

حرم حضـرت رقیه در دمشـق نزدیک باب الفرادیس و نهر بردی و در حدود صـد متری شمال شرقی مسجد اموی واقع شده است. این منطقه را «حی العمارة »می نامند.

برای اثبات تعلق این مزار به آن حضرت بررسی چند امر سزاوار است:

۱. گزارش هایی درباره مزار دختر سیدالشهدا در شام؛ .

۲. قبرستان باب الفرادیس.

۳. مشهد الحسین در باب الفرادیس؛

۴. وجود قبر مطهر حضرت رقیه هم در مشهد الحسین .

در لابلای صـــفحات تاریخ به گزارش هایی از وجود قبری، منســـوب به_یکی از دختران حضـرت سـیدالشـهدا در دمشـق، بر می خوریم. گفته اند که در دوران عباسـیان به مدت صد سال قبرستان ها را با خاک یکسان کرده و شخم زده و در آن زراعت کرده اند و لذا قبرهای بنی امیه گم شـده و از یادها رفته اسـت. در عصـر بنی عباس به جهت تقابل با بنی امیه مدتی به نبش قبور بنی امیه پرداختند که حکایت معروفی در تاریخ دارد.

هروی در الإشـــارات می گوید «و بالجبلنۀ التی بدمشـــق خلق کثیر من المشـــایخ و الصـالحین اختصـرناهم خوف التطویل . ویقال بها . سـبعون رجلاً من الصـحابۀ رضـی الله عنهم، و الله أعلم بالصــحیح، وقیل ان جبانۀ دمشـــق حرثت و زرعت مقدار مائۀ ســـنۀ

فلذلک لا تعرف القبور، والله أعلم. در مقبره دمشــق جمع کثیری از مشــایخ و صــالحان مدفونند که برای طولانی نشـدن کتاب از ذکر همه ی آن ها خودداری کردیم. گفته می شود در این مقبره هفتاد نفر از صحابه مدفونند و خداوند به واقعیت مطلب آگاه تر است و در نقلی آمده که این مقبره شخم زده شده و تا صد سال در آن کشاورزی می شد و بدین جهت قبرها شــناخته نمی شــود و خدا داناترســت.» *هروی الإشــارات الی معرفة الزیارات، ص۲۲.*

یاقوت حموی در معجم البلدان پس از شــمردن بســیاری از قبور می گوید «... و هذه القبور هکذا یزعمون فیها، والأصح الأعرف الذی دلّت علیه الأخبار أن أکثر هولاء بالمدینة مشــهورة قبورهم هناک، و کان بها من الصــحابة والتابعین جماعة غیر هولاء. قیل إن قبورهم حرثت و زرعت فی أول دولة بنی العباس نحو مائة سـنة فدرسـت قبورهم فادعی هؤلاء عوضــاً عما درس: آنچه در تعیین مکان این قبرها و نام مدفونین در آن ها گفته شـد، بر اسـاس گمان مردم دمشـق است و مطلب صحیح تر و معروف تری که روایات بر آن دلالت می کنند این است که اکثر کسانی که به عنوان مدفونین در اینجا ذکر کردیم در مدینه بوده و قبورشان در آنجا معروف است و صحابه و تابعینی که در اینجا مدفونند غیر از آن ها هسـتند. گفته شـده این قبور از ابتدای حکومت بنی العباس، به مدت صـد سـال شـخم زده شـده و در آن کشـاورزی شـده اسـت. به طوری که آثار قبرها به کلی از بین رفته و قبوری که امروزه ادعا می شــود به جای قبور فراموش شــده اســت.» *یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۶۹.*

ابن جبیر در سفرنامه خود پس از شمارش برخی از مقابر می گوید «والمشاهد المبارکة فی هذه البلدة أکثر من أن تنضبط بالتقیید، وإنما رسـم من ذلک ما هو مشـهور و معلوم.

قبور مبارک این شـهر بیش از آن اسـت که بتوان به دقت آن ها را شـمرد و مواردی که در کتاب ذکر شد تنها موارد مشهور و یقینی بود.» *ابن جبیر رحلة ص۲۲۹ .*

اهل دمشق از دیرباز به عداوت و نامهربانی در حق اهل بیت مشهور بوده اند و برای محو آثار اهل بیت تلاش می کرده اند ولی نتیجه ای نداده است. سـندی که درباره قبر ملکه بنت الحســین در قرن دهم ذکر خواهیم کرد حاوی یکی از بارزترین نمونه های شــیعه ستیزی در دمشق است.

آنچه در میان مردم دمشـق مشـهور بوده وجود قبر یکی از دختران حضـرت سـید الشـهدا در آنجاسـت؛ در دمشـق دو موضـع به این عنوان شـهرت داشـته است, یکی قبرسـتان باب الصغیر و دیگری در کنار مسجد اموی و نزدیک به مزار فعلی حضرت رقیه، که در ادامه به گزارش هایی از هر یک اشاره می شود.

مزار سکینه بنت الحسین در قبرستان باب الصغیر

در تاریخ مکرراً از یک یا دو قبرسـتان باب الصـغیر اسـم برده شـده، که مردم معتقد بوده اند متعلق به دختری از امام حسـین اسـت و چون از آن حضـرت, فقط دو دختر مشـهور باقی مانده است. معمولاً این مزار را به حضرت سکینه بنت الحسین نسبت می داده اند. با اینکه مشـهور میان مورخان آن است که ایشـان در مدینه مدفون است. نمونه هایی از گزارش مزار حضرت سکینه در شام آورده شده است.

۱. تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر (۴۹۹-۵۷۱)

ابن عســاکر در ضــمن شــمارش مقابر قریش از کتانی روایت می کند «أرانی الشــیخ أبو محمد عبدالعزیز بن أحمد الکتانی قبور الصـحابة الذین بظاهر دمشــق بباب الصــغیر... و

أرانی أیضـــاً قبر بریهۀ ابنۀ الحســـن بن علی بن أبی طالب فی قبۀ و قبر ســـکینۀ ابنۀ الحسـین بن علی بن أبی طالب فی قبۀ. شـیخ عبدالعزیز کتانی قبور صحابه ای را که در دمشـق در قبرسـتان باب الصغیر است به من نشـان داد و نیز قبر بریهه دختر حسـن بن علی بن ابی طالب و قبر سـکینه دختر حسـین را هر یک در قبه ای به من نشـان داد.» *تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۴۱۸.*

ابن عسـاکر پس از نقل این مطلب می گوید «و أما قبربریهۀ فلا أدری القول فی نسـبها یصح لأن أصحاب النسـب لم یذکروا فی أولاد الحسـن بن علی ابنۀ اسـمها بریهۀ فأما قبرسـکینۀ بنت الحسـین ... الصـحیح آن ها ماتت بالمدینۀ... فدفنت. اما قبر بریهه, من نسب بریهه را نمی دانم؛ چون علمای انساب نام او را در اولاد حسن بن علی ذکر نکرده اند. اما سکینه، صحیح آن است که وی در مدینه رحلت کرده و در همان جا دفن شده است.» *تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۴۲۱.*

ابن عسـاکر در خلال همین بحث ها اشـاره می کند که کتانی برخی از این قبرها را بر اسـاس گزارش های سـنی مذهب معرفی کرده اسـت «و إنما ذکر ذلک من طریق الاسـتفاضۀ بین العامۀ این گزارش از طریق عامه به حد اسـتفاضه رسـیده اسـت.» *تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۴۲۱.*

۲. رحله ابن جبیر (... - ۶۱۴)

ابن جبیر نیز گزارشـی مانند ابن عسـاکر از قبرسـتان باب الصـغیر دارد «و بالجبانۀ التی بغربی البلد من قبور أهل البیت کثیر منها قبران علیهما مسـجد یقال إنّهما من ولد الحسن و الحسین، و مسجد آخر فیه قبر یقال إنه لسکینۀ بنت الحسین أو لعلها سکینۀ أخری من أهل البیت. در بیابان یا قبرسـتانی که در غرب دمشـق اسـت قبرهای زیادی

منسوب به اهل بیت وجود دارد. دو قبر از آن ها در مسجدی است که گفته می شود از فرزندان امام حسن و اند امام حسین و در مسجد دیگری قبری است که می گویند قبر سکینه بنت الحسین است و شاید قبر سکینه دیگری از فرزندان اهل بیت باشد». *رحله ی ابن جبیر، ص۲۲۸.*

از این عبارت نیز معلوم است که وجود دخترانی از حضرت سید الشهدا در دمشق از قبل وجود داشته و قبور مختلفی به ایشان منسوب بوده است و گاهی با اسم سکینه و گاه با اسم ملکه و گاهی با اسم حضرت رقیه در میان مردم شناخته می شده اند.

درباره وجود قبری منسوب به حضرت سکینه نقل های مختلفی در کتب تاریخی آمده اســـت. از جمله در تحفه الانظار از ابن بطوطه که نام این مزار آمده اســـت. *ابن بطوطه، تحفۀ الانظار، ج ۱، ص ۳۲۳.*

در قبور دمشـــق گوید: «و قبر آخر یقال قبرســـکینۀ بنت الحســـین ابن علی »؛ *ر.ک: الإشارات، ص ۲۳ معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۶۸ .*

مزار ملکه بنت الحسین در کنار مسجد اموی

از اواسط قرن ششم گزارش هایی در دست است که نشان می دهد در قسمت شرقی مسجد اموی، مزاری منسوب به دختری از حضرت سید الشهدا بوده است که وی را «ملکه» می نامیده اند. این مزار همیشه محل مناقشه و ستیز میان شیعه و سنی بوده اســـت. موالیان اهل بیت آن را احیا می کردند و مخالفان به ادعای آنکه احیای این قبر بدعت است آن را تخریب کرده اند.

«ملکه» در عربی نیز مانند فارسی مؤنث ملک به معنای پادشاه و حاکم است و به احتمال قوی این نام به عنوان لقبی برای دختر حضرت از باب احترام در میان مردم استعمال می شده است؛ چون نام گذاری به این نام متعارف نیست.

۱.الباعث علی إنکار البدع والحوادث؛ ابوشامه (۶۶۵-۵۹۹)

حکایتی است که ابوشامه در کتاب خود آورده و کسانی پس از وی آن را ناظر به مزار منسوب به ملکه بنت الحسین دانسته اند. از عبارات علاء الدین ابن العطار که در ادامه خواهد آمد معلوم می شود، که کلام ابوشامه را حمل بر همین مسئله کرده است.

ابوشامه ملعون می گوید در شمارش بدعت های قبیحی که مردم آن را نیکو می شمردند می گوید «و أدهی من ذلک وأمر إقدامهم علی قطع الطریق السابلة - یختزون - فی أحد الأبواب الثلاثة القدیمة العادیة التی هی من بناء الجنّ فی زمن داود و من بناء ذی القرنین وقیل فیها غیر نبی الله سلیمان بن ذلک ما یؤذن بالتقدّم علی ما نقلناه فی کتاب تاریخ مدینة دمشق حرسها الله تعالی وهو الباب الشمالی. مصیبت بارتر و تلخ تر از واقعه مزبور، اقدام آن جماعت است که ان شاء الله خدا خوارشان سازد (خداوند بر این ها لعنت ها نموده و به دعای گربه کور باران نمی بارد !!!) بر قطع راه عبور در یکی از درب های سه گانه قدیمی که همان درب شمالی باشد. گفته می شود این سه در, ساخته جن در زمان پیامبر خدا سلیمان بن داود و ساخته ذی القرنین است. قول یا اقوال دیگری نیز در این باره گفته شده که نشانگر تقدم آن از دو زمان مزبور است که ما در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» که خداوند آن دیار را محفوظ بدارد نقل کرده ایم.»

«ذکر لهم بعض من لایثق به فی شهور سنة ست وثلاثین وستمائة أنه رأی مناماً یقضی أنّ ذلک المکان دفن فیه بعض أهل البیت وقد أخبرنی عنه ثقة أنه اعترف له أنه افتعل

ذلک. سـبب این امر آن بوده که فردی غیر موثق، در یکی از ماه های سـال ۶۳۶ق برای آن ها خوابی را بازگو کرده که مقتضـی این بوده، که در آن مکان یکی از اهل بیت دفن شده است در حالی که فرد موثقی از آن شخص نقل می کرد که وی به ساختگی بودن آن خواب اعتراف کرده اسـت.» [نکته مهم این اسـت که آن شـخص موثق آنقدر موثق بوده است که این ملعون حتی نام او را نیاورده است!!!! خیلی خنده دار است البته از این جماعت سنی ناصبی این گونه بلاهت ها و حماقت ها دور نیست].

«فقطعوا طریق المارۀ فیه وجعلوا الباب بمکاله أصـل مسـجد مغصـوب، وقد کان الطریق یضیق بسالکیه فتضاعف الضیق و الحرج علی من دخل و من خرج؛ ضاعف الله عذاب من تسـبّب فی بنائه و أجزل ثواب من أعان علی هدمه و ازالۀ اعتدائه اتباعاً لسـنّۀ النبی فی هدم مسجد الضرار المرصد لأعدائه من الکفار فلن ینظر الشرع الی کونه مسجداً و هَدَمه لما قصـد به من السـوء والردی و قال الله تعالی لنبیه (لا تقم فیهِ أبَداً) أسـأل الله الکریم معافاته من کلّما یخالف رضـاه و الایجعلنا ممن أضـله فاتخذ إلهه هواه. پس از شـنیدن خواب, آن جماعت راه عبور مردم را سـد کرده آن درب را کاملاً مسـدود کرده و آن قسـمت را دیوار و مسـیر اصـلی مسـجد غصـبی قرار دادند. این طریق قبلاً نیز برای عبور مردم گنجایش لازم را نداشت و با این کار فشار و سختی ورود و خروج بر مردم مضاعف شد. خداوند عذاب مستبین بنای این مسجد را دو چندان کند. همچنین ثواب کسانی را که در تخریب مسجد و از بین بردن این ظلم و تجاوز یاری کردند دوچندان سازد؛ اینان در تخریب این مسجد از سنت نبوی در تخریب مسجد ضرار تبعیت کردند، مسجدی که کمینگاه دشـمنان کافر پیامبر بود و به همین جهت شـرع به مسـجد بودن آن اعتنایی نکرده و به جهت مقاصـد سـوئی که دشـمنان پیامبر در نظر داشـتند آن را ویران کرد و خداوند متعال در مورد آن پیامبرش فرمود: هرگز در آن به عبادت قیام مکن از خداوند

می خواهم ما را از هرآنچه که مخالف رضـای اوسـت بر حذر دارد و ما را از کسـانی قرار ندهد که خداوند گمراهشـــان ســـاخت و آنان هوای نفس را معبود خویش ســـاختند.»
ابوشامد، الباعث علی انکار البدع والحوادث، ص ۲۷ و ۲۸ .

ما در جواب می گوییم که با تنگی جهنم چه می کنید شما سنی ها!!!!

۲.استفتاء از ابن العطار (۷۲۴-۶۵۴)

در دوره بعد از ابوشامه ملعون اسـتفتائی مربوط به قرن هفتم هجری یا اوایل قرن هشتم در دست است که متعرض همین مسئله شده است.

در الأعلام، ج۴، ص ۲۵۱ می گوید «ابن العطار (۷۲۴-۶۵۴ق) علی بن ابراهیم بن داود بن سلمان بن سـلیمان، أبوالحسـن، علاء الدین ابن العطار: فاضـل من أهل دمشـق. کان أبوه عطاراً وجده طبیباً. باشـر مشـیخهٔ المدرسـهٔ النوریهٔ مدهٔ ۳۰ سـنهً و فلج سـنهٔ ۷۰۱ فکان یحمل فی یُحَفّهٔ. وکتب بشـماله مدهً. له مصـنفات منها الوثائق المجموعهٔ والاعتقاد الخاص من الشک والانتقاد و آداب الخطیب و آداب الخطیب وإحکام شرح عمدهٔ الأحکام وتاب فی فضـــل الجهاد و آخر فی حکم الاحتکار عند غلاء الأســـعار ورســـالهٔ فی أحکام الموتی وغسـلهم ورتب فتاوی النووی علی أبواب الفقه (کما فی تذکرهٔ النوادر، ص ۶۲) و خرج له أخوه لأمه بالرضاع شمس الدین الذهبی مشیخهٔ. قال ابن حجر: ولم یکن بالماهر مثل الأقران الذین نبغوا فی عصره».

این اسـتفتاء از علاء الدین ابن عطار (۶۵۴ - ۷۲۴ ق) شـاگرد معروف محیی الدین نووی است و متن آن طبق نقل برهان الدین ناجی چنین است. «هل الضریح الذی هو فی کمّ باب جیرون الشـــمالی للذی یقال لنه ضـــریح ملکهٔ من ذریهٔ علی بن أبی طلب هل هو

صحيح أم مفتعل ؟: قبری که در دهانه باب جیرون شمالی است و گفته می شود از آن «ملکه» از ذریه علی بن أبی طالب است، صحیح است یا ساختگی؟»

«فأجاب أمّا الضريح المذكور فهو باطل محدث لا أصل له أحدث لأغراض فاسدة فی المائة السابعة وقال: ولم يذكره ابن عساكر الله فی قبور دمشق ولا غيره؛ ولايعرف فی ذرية علی من اسمها ملكة؛ فتجب إزالته و أعادته الی ما كان عليه و هو طريق للمسلمين مشترک بين خاصتهم وعامتهم وقد بيّن ذلک العلماء فی كتب البدع والحوادث التی بدمشق التی هی علی خلاف الشرع.

پاسخ داد که قبر مذکور باطل بوده، اصلی ندارد و جدیداً به جهت اغراض فاسدی در قرن هفتم ساخته شده است. وی سپس می گوید ابن عساکر نیز چه در عداد قبور دمشق و چه در غیر آن اشاره ای به این قبر نکرده؛ و در ذریه علی علیه السلام نیز کسی به نام «ملکه» شناخته نشده است. بنابراین از بین بردن این قبر و بازگرداندن آن به صورت قبلی اش که مسیر عمومی رفت و آمد مسلمین بوده واجب است وعلما در بر خلاف شرع در کتب مربوط به بدعت ها و حوادثی که دمشق رخ داده جریان آن را تشریح کرده اند.» *القول فی الضريح الذی فی مسجد الرأس*، ص ۲ و ۳ .

۳.گزارش برهان الدین ناجی (۸۱۰-۹۰۰ق)

شیخ برهان الدین ناجی ملعون که در الأعلام، ج ۱، ص ۶۵، در شرح حال وی گوید «الناجی (۱۴۹۵-۹۰۰:۱۴۰۷-۸۱۰ م) ابراهيم بن محمود بن بدر برهان الدين أبو إسحاق الحلبی القبيباتی الشافعی الناجی واعظ عارف بالحديث. توفی بدمشق. له كنز الراغبين العفاة فی الرمز الی المولد المحمدی و الوفاة فی سوهاج (۱۰۴ حديث) وتعليق عن الترغيب والترهيب للمنذری، الأزهرية . وجواب الناجی عن الناسخ والمنسوخ؛ هل

یمکن جمعه فی التیموریة، وعجالة الإملاء فی تمکروت . أما شـــهرته بالناجی، فقیل لأنه کان حنبليّاً وتحوّل شافعيّاً!» .... او به ناجی معروف شد چون ابتدا از سنی های حنبلی بود اما بعد به سنی شافعی تغییر کرد.

و در شـــذرات الذهب، ج ۹، ص ۵۵۰، گوید «ســـنة تســـعمانة، فیها توفی برهان الدین الناجی ابراهیم بن محمد بن محمود بن بدر الحلبی القبیباتی الشـــافعی الامام العالم. توفی بدمشـق عن أزید من تسـعین سـنةً». با توجه به اسـم و لقبی که در آغاز و پایان اسـتفتاء مزبور آمده بی شـک مربوط به برهان الدین ناجی اسـت؛ خصـوصـا که وی در خلال همین استفتاء به تألیف خود کنز العفاة نیز اشاره کرده است.

او در اسـتفتائی در ضمن برشمردن قبور در دمشق می گوید «أبلغ من هذا و أشـهر عند العوام العُمی المکان القریب من بیت قاضـی القضـاة علاء الدین ابن قاضـی عجلون الحنق بجیرون فی أحد الأبواب الثلاثة القدیمة العادیة التی هی من بناء الجنّ فی زمن نبی الله ســـلیمان بن داود أو من بناء ذی القرنین وقیل فیه غیر ذلک مما یؤذن بالتقدم علی ما نقله الامام العلامة شـهاب الدین أبوشـامة فی تاریخه لدمشـق وهو الباب الشـمالی. از این بالاتر و مشـهورتر در نزد عوام نادان مکان نزدیک به بیت قاضـی القضـاة علاءالدین فرزند قاضـی عجلون حنفی در محله جیرون، در یکی از درب های سـه گانه قدیمی اسـت که همان درب شمالی باشد. این درب ساخته جنیان در زمان پیامبر الهی سلیمان بن داود یا سـاخته ذی القرنین اسـت و اقوال دیگری نیز درباره آن وجود دارد که نشـان از تقدم ساخته شدن آن از این دو زمان دارد و امام علامه شهاب الدین ابوشامه در تاریخ دمشق آن ها را نقل کرده است.» *القول فی الضریح الذی فی مسجد الرأس داخل باب الفرادیس المدعو ضریح السیدة رقیة بنت علی بن أبی طالب، ص ۲.*

وی سپس عبارت ابوشامه و ابن العطار را به تفصیل نقل می کند.

۴. گزارش سید محمد حائری (متوفای قرن دهم)

گزارش دیگری که از این محل وجود دارد حکایت دلخراشـــی اســـت که یکی از عالمان شیعه در قرن نهم یا اوائل قرن دهم هجری نقل می کند.

ناقل این حکایت مرحوم سید محمد بن ابی طالب بن احمد بن محمد المشهور بن طاهر بن یحیی بن ناصر بن ابی العز الحسـینی الموسـی الحائری است. از شـرح حال او اطلاع چندانی در دسـت نیسـت، فقط از آنچه در اثر خود به نام تسـلیهٔ المجالس بیان داشـته معلوم می شــود که وطن آباء و اجدادی وی دمشــق بوده و خودش نیز در قرن دهم در دمشق متولد و بزرگ شده است. و سپس به عراق رفته و در کربلای معلی مسکن گزیده اسـت. وی طبق نقل ،خودش در سـال ۹۲۱ قمری در کربلا بوده اسـت، ولی دقیقاً معلوم نیست در چه تاریخی از دمشق خارج شده است.

وی در کتابش از علما و امرای دمشق و بغض ایشان به حضرت امیرالمؤمنین و اهل بیت بســیار شــکایت کرده و از اینکه توانســته از دمشــق خارج شــود و به کربلا بیاید بســیار شــکرگزار اســت. گزارش های وی از دمشــق و عداوت اهل آن با اهل بیت در قرن دهم عجیب و در عین حال بســیار ارزشــمند اســت «و لقد شــاهدت فی القریهٔ الظالم أهلها، النائی عن الحق محلّها المغضــوب علیها المنصــوب علم الکفر لدیها، أعنی بلدهٔ دمشــق الشـام محل الفجرهٔ الطغاهٔ، شـرقی مسـجدها الأعظم و بیت اصـنام ها الأقدم، الذی لا طهّر و لا قدس، بل علی شـــفا جرف هار اتس، معدن العقوق و مرکز الفســـوق و بیت النار و مجمع الفجار و منبع الأشـرار شـر من مسـجد ضـرار، خربهً - کانت فیما تقدم مسـجداً-

مکتوب علی صـخرۀ عتبۀ بابها أسـماء النبی وآله و الأئمۀ الإثنی عشـر، و بعدهم هذا قبر السیدۀ ملکۀ بنت الحسین بن أمیر المؤمنین.

در این ســـرزمین که اهل آن ظالمند منطقه ای که از حقیقت دور بوده و مغضـــوب پروردگار است و پرچم کفر در آن به اهتزاز در آمده؛ یعنی شـهر دمشـق از مملکت شام, که محل افراد فاسق و لاابالی و طاغی است؛ در قسمت شرق مسجد اعظم و بتکده اقدم که طهارت و برکت نیافته بلکه بر لبه پرتگاه لغزنده و ریزان بنا شـده اسـت و معدن گناه معصـــیت و مرکز فســـق و فجور و جایگاه آتش و محل تجمع گناهکاران لاابالی و منبع افراد شرور و مسجدی بدتر از مسجد ضرار است. من خود خرابه ای را مشاهده کردم که گذشته مسجد بوده و بر سنگ نوشته سر در آن اسامی در پیامبر و آل او ائمه اثنا عشر، نگاشــته شــده بود و بعد از آن چنین نوشــته بود که این قبر ملکه دختر حســین فرزند امیرالمؤمنین است.»

«و لفرط بغضـــهم لاهل بیت نبیّهم ترکوا القیام بعمارۀ ذلک المقام إلی أن اســـتهدم، ثم جعلوه مطرحاً لقماماتهم، و مرمی لنجاســـاتهم و قاذوراتهم، فهزت أریحۀُ الإیمان رجلاً ممن تمســـک بولائهم أن یمیط الأذی و القاذورات عن تلک الخربۀ، لآن ها و أن لم تکن مدفناً لأحدٍ ذریتهم فقد شرفت بنسبتها إلیهم، فجدد بناءه واتخده مسجداً مهیئاً للصلاۀ.

و از شــدت بغضــی که اهل دمشــق به اهل بیت پیامبرشــان دارند از اقدام به عمارت و بازســـازی این جایگاه خودداری کرده اند؛ به طوری که رو به ویرانی نهاده و از آن به عنوان محلی برای ریختن خاکروبه ها نجاسات و قاذوراتشان استفاده می کردند. تا اینکه شـــور و نشـــاط ایمان و تقوا یکی از محبین خاندان پیامبر را برانگیخت تا آن خرابه را از کثافات و قاذورات پاک کند و آنجا را به مسجدی مهیای نماز تبدیل سازد؛ چه اینکه آن

خرابه گرچه مدفن یکی از فرزندان اهل بیت نباشد ولی به هر حال به واسطه نسبتی که بدآن ها دارد شرافت پیدا کرده و سزاوار احترام است.»

«فلما أئمته وأماط الأرجاس عنه و ألقی القمامۀ علم بذلک شیخ اسلامهم و بلغام زمانهم و أحد أعلامهم و أکبر أصنامهم، عدو الله و رسوله الکافر بفعله وقوله، المانع مساجد الله أن یذکر فیها اسمه، التام فی النفاق حده ورسمه. پس از اینکه کار پاکسازی و تعمیر به اتمام رسید شیخ الاسلام دمشق، یکی از اعلام دمشق و بلغام زمان آن ها و بزرگترین بت آن ها، دشمن خدا و رسول, کافر در گفتار و در کردار مانع از یاد خدا در مساجد و منافقی تمام عیار از این امر اطلاع یافت.»[بلغام نام شخصی از مشرکین است که کفار قریش حضرت رسول اکرم را متهم می کردند که قرآن را از وی تعلیم می گیرد. ابن کثیر ذیل آیه ۱۰۳ سوره ی النحل می گوید «عن ابن عباس قال کان رسول الله یعلم قینا بمکۀ، وکان اسمه بلغام وکان أعجمی اللسان، وکان المشرکون یرون رسول الله یدخل علیه و یخرج من عنده، قالوا: انما یعلمه بلغام [بلغام]، فأنزل الله هذا الآیۀ (وقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین)]

«فأقبل الشقی فی جمع من المنافقین و الغصب المارقین، و أمر بهدم ذلک المسجد و أن یعاد مطرحا للقمامات والقاذورات ما کان أولاً، و أحضر معه رجلاً نصرانیاً ممن یعالج قطع الأحجار وأمره أن یمحو أسماء النبی والأئمۀ الطاهرین عن تلک الصخرۀ قائلاً: ترک هذه الأسماء علی هذا الصخرۀ من أعظم بدعۀ فی الاسلام. أفمن کان هذا دینهم و معتقدهم هل یشک عاقل فیکفرهم و ارتدادهم، أو یرتاب فی إلحادهم؟

پس آمده آن شقی در جمعی از منافقین و مردم بی دین بدانجا و دستور داد تا مسجد را خراب کرده و به حالت اولیه درآورند. وی با خود سنگ کاری نصرانی نیز همراه آورد و به وی دستور داد تا اسامی پیامبر و اهل بیت را از سر در آن مکان محو سازد، به این دلیل که باقی گذاشتن این اسامی بر این سر در، از بزرگترین بدعت ها در اسلام محسوب می شود! هیچ عاقلی در کفر و ارتداد کسانی که چنین دین و اعتقادی دارند شک کرده و در انحراف و الحاد آنان تردید روا می دارد؟!» *تسلیۀ المجالس، ص ۹۳ و ۹۴* .

اعتقاد به دفن یکی از دختران حضرت سیدالشهدا، در مسجدی در قسمت شرقی مسجد جامع اموی از قدیم وجود داشته و شیعیانی در دمشق بوده اند که چنین اعتقادی داشته و بر اساس همین اعتقاد بر سر در مسجد سنگی نیز نصب کرده و بر آن نوشته بودند که اینجا مدفن دختر امام حسین است. عالم شیعه مرحوم سید محمد حائری آن را بیان نموده است.

مکان مزار ملکه بنت الحسین

با توجه به مشخصاتی که در منابع گذشته در این باره آمده معلوم می شود این مزار در قسمت شرق مسجد متصل به درب ورودی شمالی بوده، که به باب جیرون شمالی معروف است و امروزه در کنار «باب النوفرۀ» قرار دارد.

طبق ادعای ابوشامه در سال ۶۳۸ کسی بر اساس خوابی ادعا می کند که اینجا مزار دختر حضرت سیدالشهداست و جلوی درب ورودی مسجدی می سازد که راه ورودی مسجد را تنگ می کرده است لذا، وی معتقد بوده که بنای این مسجد مشروع نبوده و باید خراب شود. ولی این مسجد را مردم خراب نکرده اند و چند دهه بعد دوباره در این

باره از علاء الدین ابن عطار استفتاء شده و او نیز مجدداً حکم به تخریب این مسجد داده است. از متن استفتاء معلوم می شود که در این زمان صورت قبر نیز در این مکان وجود داشته است. متن استفتاء چنین بود «هل الضریح الذی... یقال انه ضریح ملکۀ من ذریۀ علی بن أبی طالب رضی الله عنه هل هو صحیح ام مفتعل ؟»

طبق گزارش سید محمد حائری این مکان که سابقاً هم مسجد بوده است, در عصر وی به صورت خرابه یا زباله دانی در همان منطقه باقی بوده است و شیخ الاسلام دمشق از آبادانی و عمران آن منع می کرده است. این مکان یا متصل به مسجد در کنار باب النوفرۀ کنونی یا همان باب جیرون قرار داشته که امروزه اثری از آن نیست و یا به احتمال قوی تر در مشهد الحسین قرار داشته است. در دمشق دو محل به نام مشهد الحسین وجود داشته است، یکی مزار فعلی حضرت رقیه است و دیگری مسجدی در قسمت شرقی مسجد جامع اموی که مشتمل برسه بخش بود, مشهد علی بن ابی طالب و مشهد الحسین و مشهد زین العابدین.

هروی در الاشارات گوید «و بالجامع من شرقیه مسجد عمر بن الخطاب، و مشهد علی بن أبی طالب، و مشهد الحسین و زین العابدین. در جانب شرقی مسجد جامع مسجد عمر بن خطاب، و مشهد علی بن أبی طالب و مشهد الحسین و مشهد زین العابدین قرار دارد.» *الإشارات*، ص " ۲۳؛ *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۴۶۹.

و ابن جبیر در سفرنامه خود گوید «و فی جانب الشرقی من الصحن باب یفضی الی مسجد من أحسن المساجد وأبدعها وضعاً واجملها بناءً؛ یذکر الشیعۀ أنه مشهد لعلی بن أبی طالب. در جانب شرقی ،صحن دری است که منتهی می شود به مسجدی که از حیث ساخت از نیکوترین مساجد و شگفت انگیزترین و زیباترین آن هاست؛ شیعیان

می گویند این مسجد مشهد علی بن ابی طالب است.»[مشهد در اینجا به معنی محل حضور] *رحلة ابن جبیر، ص۲۱۶.*

به نقل تواریخ مشهد الحسین در طول تاریخ توسعه یافته و بنای فعلی بیش از آنی است که در قرون گذشته مشهد الحسین نامیده می شده است و در وضعیت فعلی مسجد وسیعی است، که شامل مشهد امام زین العابدین و مشهد امیرالمؤمنین علی نیز می شود و قسمتی از آن که دقیقاً در طرف شمال باب جیرون است، از حریم مسجد اموی خارج شده و فضایی از خیابان اطراف را نیز در بر گرفته است که بی جهت نمی تواند باشد.

خارج بودن این قسمت مشهد الحسین از حریم مسجد و انطباق آن بر گزارشی که از مزار ملکه بنت الحسین ذکر شده و شهرت مزار ملکه بنت الحسین و تخریب نشدن آن تا عصر سید محمد حائری این حدس را به وجود می آورد که این برآمدگی همان مسجد ملکه بنت الحسین است که در مسجد مشهد الحسین ادغام شده است.

قبرستان باب الفرادیس

باب الفرادیس از درب های قدیمی دمشق است. هنگامی که دیوار و دژ اصلی شهر، یعنی سور دمشق قدیم ساخته شد, چند درب برای آن قرار دادند، که نام یکی از آن ها که به منطقه فرادیس گشوده می شد، باب الفرادیس بود. ابن عساکر در ضمن شمردن درب های قدیمی دمشق می گوید «باب الفرادیس من شامه أیضاً منسوب إلی محلة کلنت خارج الباب تسمّی الفرادیس هی الآن خراب وکان للفرادیس باب آخر عند باب السلامة فسد والفرادیس بلغة الروم البساتین» *تاریخ مدینه ی دمشق، ج ۲، ص ۴۰۸ و*

ج ۱ ص ۱۷؛ در برخی از دوره ها باب الفرادیس به درب شمال جامع اموی نیز گفته می شده است معالم) دمشق التاریخیه، ص ۵۷.

از منابع تاریخی به دست می آید که در مراحل توسعه دمشق، در امتداد درب سابق، دربی جدید ساخته شده که ظاهراً از آن نیز به باب الفرادیس و گاهی به «باب الفرادیس الجدید» یا «باب الفرادیس الثانی» تعبیر می شده است. *. الدارس فی تاریخ المدارس، ج ۱، ص ۴۵۶. البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۰۴؛ و ج ۱۳، ص ۲۱۵.*

حرم مطهر حضرت رقیه در داخل باب الفرادیس قدیم یا حد فاصل این دو درب (بیرون درب قدیم و درون درب جدید) بوده است، زیرا نشانی موضع آن را در کتب تاریخ «داخل باب الفرادیس الثانی» یا «داخل باب الفرادیس الجدید» بیان می کنند.

از سویی قبل از اسلام در کنار باب الفرادیس قبرستانی بوده، که در کتب تاریخ ذکر آن آمده است و در کتب اهل تسنن در فضیلت این مقابر احادیثی هم وارد شده است؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق آورده است «باب ذکر فضل مقابر أهل دمشق و ذکر من بها من اولی السبق أخبرنا أبو القاسم علی بن إبراهیم الحسینی، عن أبو عبد الله محمد بن علی بن یحیی بن سلوان الماری عن الفضل بن جعفر التیمی عن عبدالرحمن بن القاسم بن الفرج عن أبو مسهر عن . خالد بن یزید بن صالح بن صبیح عن حبیب الوصافی و عمر بن ربیعة أن کعب الأحبار کان یقول فی مقبرة باب الفرادیس: یبعث منها سبعون ألف شهید یشفعون فی سبعین، کل انسان فی سبعین. بابی در ذکر فضیلت مقابر اهل دمشق و ذکر انبیا و پیشگامان تقوی و فضیلت که در آن مدفونند روایت کرد برای ما ....عمر بن ربیعه که کعب الاحبار درباره مقبره باب الفرادیس مکرراً می گفت از این قبرستان در قیامت هفتاد هزار شهید برانگیخته می شود که هر یک در مورد هفتاد

نفر شفاعت می کنند و هر یک از آن هفتاد نفر نیز برای هفتاد نفر دیگر شفاعت می کنند.» *تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۴۱۰ .*

و نیز از ابن عباس چنین روایت کرده «و من أراد أن ینظر إلی المقبرۀ التی فیها مریم ابنۀ عمران و ابنها و و من الحواریون فلیأت مقبرۀ الفرادیس». هرکس می خواهد به مقبره ای بنگرد که مریم دختر عمران و فرزندش عیسی و حواریون وی در آن هستند به مقبره فرادیس برود. *تاریخ مدینه دمشق، ص ۳۳۷؛*

نقل این احادیث صرفاً جهت اطلاع از وجود این مقبره در دوران گذشته و نگاه محدثان به آن است وگرنه آثار جعل و وضع در بسیاری از احادیث فضائل شام، خصوصاً مرویات کعب الأحبار آشکار است. *(در این باره ر.ک: الأضواء علی السنۀ المحمدیۀ، ص ۱۲۹ - ۱۳۵ و ص ۱۴۷-۱۴۹).*

در دوره اسلامی شاید قدیمی ترین نقل درباره دفن در این مقبره مربوط به حوادث سال ۹۶ هجری قمری و دفن ولید بن عبدالملک در این مکان باشد. طبری در این باره می گوید «و فیها کانت وفاۀ الولید بن عبد الملک یوم السبت فی النصف من جمادی الآخرۀ سنۀ ست وتسعین فی قول جمیع اهل السیره... و دفن خارج باب الصغیر و یقال فی مقابر الفرادیس: و در سال ۹۶ روز شنبه نیمه ی جمادی الآخر، بنا بر قول جمیع اهل سیره وفات ولید بن عبدالملک رخ داد. وی خارج باب صغیر دفن شد و گفته می شود که در مقابر فرادیس دفن شده است.»

ابن کثیر در البدایۀ والنهایۀ می گوید «کانت وفاته فی السبت للنصف السنۀ.... فحمل علی أعناق الرجال حتی دفن بمقابر باب الصغیر، و قیل: بمقابر باب الفرادیس، حکاه ابن عساکر. وفات ولید بن عبدالملک در روز شنبه نیمه ی جمادی الآخر از همین سال بوده

است.... پس جنازه ی او بر دوش مردم حمل و در مقابر باب الصغیر دفن شد و به نقل ابن عساکر در مقابر باب الفرادیس دفن شده است.» *البدایة والنهایة، ج ۹، ص ۱۶۵*؛ ر.ک: «المنتظم، ج ۷ ص۲۳ « از متون تاریخی مکان دقیق قبرستان معلوم نمی شود. مسلماً این قبرستان بیرون سور قدیم شهر و بیرون باب الفرادیس قدیمی بوده است. ولی آیا پس از توسعه شهر در اطراف باب الفرادیس هم در داخل سور بلد و هم در خارج آن دفن می کرده اند؟» در این زمینه سندی نیافتیم البته در دوره های متأخر قبرستان در بیرون سور متمرکز شده است و امروزه جزئی از مقبره دحداح محسوب می شود. معالم دمشق التاریخیة، ص ۵۷.

از مجموع مباحث گذشته روشن شد که مکان فعلی روضه مقدسه حضرت رقیه، سابقاً در حدود قبرستانی در دمشق در نزدیکی مسجد اموی بوده است.

مشهد الحسین در باب الفرادیس

مردم از دیرباز به روضه منوره حضرت رقیه احترام گذاشته و به آن عنایت و توجه داشته اند و در کتب مختلف تاریخ و جغرافیا، از آن به عنوان مسجد یا مشهد یاد شده است.

این مکان مسجدی بوده که در میان مردم دمشق، بیشتر با عنوان «مشهد الحسین» یا «المشهد الحسینی» شناخته می شده و بر سنگ نوشته مزار مندرج شده یا در کتب سیاحانی آمده که اسامی اماکن را از مردم می شنیده اند با همین نام ثبت شده است. «مشهد الحسین» یعنی مکانی مقدس و مبارک که تعلقی به حضرت سیدالشهدا دارد و از قرائن تاریخی معلوم می شود در این مکان نشان قبر و مدفنی وجود داشته است.

در میان مردم چنین مشهور بوده که نامگذری این مکان به مشهد الحسین بدین جهت است که سر مبارک حضرت امام حسین در آنجا دفن شده است؛ چون در برخی از نقل های دیگر آمده که سـر مبارک آن حضـرت در کنار باب الفرادیس دفن شـده اسـت. احتمال دفن سر مقدس حضرت در نزدیک باب الفرادیس دمشق از قدیم میان مورخان و محدثان مطرح بوده اسـت؛ ابن أبی الدنیا (۲۰۸- ۲۹۱ق) و نیز ابن حبّان (۳۵۴.۰۰۰ ق) از متقدمانی هستند که به این موضوع اشاره کرده اند. ابن أبی الدنیا به نقل از مقتل منصور بن جمهور گوید که وی سر آن حضرت را در برج و باروی سوم دروازه ی فرادیس از سمت مشرق دفن کرده است (نهایة الإرب، ج ۲۰ ص ۴۷۷؛ تاریخ قیام مقتل جامع سـید الشـهدا عال، ج ۲، ص (۵۸۲) . و ابن حبان در کتاب الثقات گوید: «و منهم من زعم أن رأسه فی البرج الثالث من السور علی باب الفرادیس بدمشق کتاب الثقات، ج ۳، ص ۶۹).

و در فهرست هایی که دانشمندان دمشقی از اماکن دمشق تهیه کرده اند از این مکان بیشتر با عنوان «مسجد باب الفرادیس» یا «مسجد الرأس» یاد شده است.

در حوادث قرن هفتم آمده اسـت که حاکم شـهر میافارقین، که مشـهور به عدالت بوده است را مغولان کشته و سرش را در شهرها گردانده اند و پس از سقوط مغولان مردم سر او را در همین مشهد دفن کرده اند.

بسـیاری از مسـاجد آن روزگار که در کتب تاریخ ذکر شـده چیزی بیش از یک اطاق کوچک نبوده که به مرور زمان توسعه یافته است. مزار حضرت رقیه مسجدی کوچک بوده است که در قسمتی از آن نیز نشان قبری وجود داشته است. از توصیفاتی که در قرون اخیر از این مرقد مطهر شده معلوم می شود که قسمت قبر را از مسجد جدا کرده

و میان آن دو دیواری کشـــیده بوده لند, که هر دو با یک در ورودی اصـــلی به خیلبان متصـل می شـده اسـت. حسـام السـلطنه در اواخر قرن سـیزدهم در سـفرنامه مکه، مرقد حضرت رقیه را این گونه وصف کرده.

« بقعه مبارکه رقیه، از در که داخل می شـوند دالان مختصـری دارد. بعد از آن فضـای مسـقفی که حوضـی در میان آن اسـت و بعد از آن مسـجدی است که تقریباً شـش ذرع طول و پنج ذرع عرض آن اســت . از در که داخل مســجد می شــوند... در زاویه ســمت شـمالی دری است که از آن داخل بقعه مبارکه می شوند. بقعه مربعی اسـت که چندان وسـیع نیسـت بر ضـریح مبارک جامه زری زمینه گلی پوشـانیده اند.» *سفرنامه مکه، ص ۱۹۷ ثمار المقاصد، ص ۲۲۹؛ مجلة الموسم، السنة ۱۴۰۹، العدد ۴،ص۱۰۷۶-۱۰۸۱.*

در هر حال با توجه به قرائنی که در قســـمت های بعد خواهد آمد می توان فهمید که این مکان مدفن یکی از دختران کوچک حضــرت ســید الشــهدا بوده که پس از واقعه عاشـورا در شـام رحلت کرده است. برای روشـن شـدن سـیر تاریخی این موضـوع در ادامه منابع مهمی را که گزارشی از این دو مکان مشهد الحسین و مسجد الرأس ارائه داده اند به ترتیب تاریخ ذکر می کنیم. ذکر این منابع هم در اثبات مدعای ما تأثیر دارد و هم نشـانه ای از مظلومیت اهل بیت در شـام در طول تاریخ اسـت. شـایان ذکر اسـت که در دمشق دو موضع با عنوان «مشهد الحسین» یا مسجد الرأس وجود داشته است، یکی در کنار مسـجد جامع اموی که امروزه با همین نام موجود اسـت و گزارشـی از آن در فصـل قبلی گذشت و دیگری حرم مطهر حضرت رقیه که در کنار دروازه شهر در باب الفرادیس قرار داشـته اسـت و نباید این دو موضـوع را با هم خلط کرد. در کلمات برخی از محققان این دو موضع با هم خلط شده است. دقت در نقل ها به صراحت نشان می دهد که مزار

فعلی حضرت رقیه مکانی با نام مشهد الحسین یا مسجد الراس در کنار باب الفرادیس است و غیر از مشهد الحسین در کنار مسجد است .

۱. تاریخ مدینه دمشق

آن طور که مشهور است اولین کتابی که در دسترس ماست و نسخه های قدیمی تر از آن برای ما میسر نبوده است و به بررسی جغرافیای دمشق و بیان مساجد و مدارس آن پرداخته است, تاریخ مدینه دمشق تألیف مشهور ابن عساکر (۴۹۹ - ۵۷۱) است. وی در ضمن شمردن مساجد دمشق گوید « مسجد باب الفرادیس داخل الباب الفرادیس داخل الباب ملاصق السور له منارۀ و فیه قناۀ. مسجد باب الفرادیس داخل باب «الفرادیس و متصل به دیواره شهر است. مناره ای داشته و قناتی نیز در آن است.» *تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۰۵؛*

ابن عساکر از مساجد دیگری نیز در بیرون باب الفرادیس یا نزدیک به آن گزارش می کند، مثلاً گوید «مسجد کبیر خارج باب الفرادیس فی عقب الجس علی یمین الخارج فیه برکۀ وسقایۀ وله امام و وقف و وظائف وطاقات الی النهر أنشأه الأمیر بن یامین الکردی» (ص ۳۱۳)؛ و نیز «مسجد علی ضَفّۀ نهر المجدول بقرب باب الفرادیس یعرف بجناح الدولۀ حسین ثم عرف بابن البغدادی له وقف» (ص ۳۱۵)

و در مقام شمارش قنات های دمشق گوید «قناۀ فی مسجد باب الفرادیس داخل الباب قناتی در مسجد باب الفرادیس داخل باب قرار دارد.» *تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص۳۸۲.*

با توجه به قراینی که در آینده خواهد آمد معلوم می شود مسجدی که در داخل باب الفرادیس بوده است همان مسجد مزار حضرت رقیه است. از عبارت ابن عساکر روشن

می شـود که این مسـجد در آن زمان قناتی داشـته ولی گویا محل اقامه جماعت نبوده و امام جماعت یا موقوفاتی نداشـته اسـت. چون روش ابن عسـاکر آنسـت که خصـوصـیات مسـاجد را ذکر کرده و مسـاجدی را که موقوفه یا امام جماعتی دارد مشـخص می کند. البته ابن عسـاکر در تألیف این کتاب تحت تأثیر جریان اموی حاکم بردمشـق بوده اسـت و بحث های تاریخی وی نشـاندهنده تعصـبش در مورد ایشـان و تلاش وی برای کتمان جنایات امویان و مظلومیت اهل بیت اسـت؛ چنانکه به نقلی از مجموع ۴۰۱ روایتی که در تاریخ حضـرت سـیدالشـهداء نقل کرده، فقط حدود بیسـت روایت را به شـرح قیام حضرت سید الشهدا اختصاص داده است. ر.ک: تاریخ قیام و مقتل جامع سید الشهداء، ج ۱، ص ۹۱.

وی به مسـجدی در کنار مسـجد جامع اموی با نام «مشـهد الرأس» اشاره می کند که زمانی محل سـر مقدس حضـرت سـید الشـهداء الا بوده و غیر از مسـجد داخل باب «الفرادیس» است. وی می گوید «مسجد عند باب المسجد الجامع یعرف بمشهد الرأس فیه قناة. یقال: ان رأس الحسـین بن علی الوضع فیه حسـین أوتی به إلی دمشـق. له إمام و وقف. مسجدی در درگاه مسجد جامع که به مشـهدالرأس معروف است و قناتی نیز در آن است گفته می شود که سر حسین بن علی هنگامی که به دمشق آورده شده، در این مکان قرار داده شده است. این مسجد امام جماعت و موقوفه دارد.» *تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۰۴ .*

این مسـجد همان مشـهد الحسـین در کنار مسـجد اموی اسـت که در فصـل قبل ذکر کردیم.

۲.الإشارات الی معرفة الزیارات

علی بن ابی بکر بن علی الهروی (...-۶۱۱) از سـیاحان قرن شـشـم اسـت. وی در بیان اماکن دمشـق به دو موضـع با عنوان مشـهد الحسـین ع اشـاره می کند، یکی مشـهد الحسـین در کنار مسـجد اموی که در قسـمت قبل نقل گردید و دیگری مشـهد الحسـین در باب الفرادیس»

«باب الفرادیس به مشهد الحسین, باب الفرادیس مشهد الحسین در آن است.» *الإشارات إلی معرفة الزیارات، ص۲۲.*

۳. معجم البلدان

یاقوت حموی (۶۲۶-۵۷۵) در معجم البلدان درشـرح مقامات دمشـق می گوید «و فی باب الفرادیس مشـهد الحسـین بن الاعلی وبالجامع . شـرقیه مسـجد عمر بن الخطاب و مشـهد علی بن ابی طالب و مشـهد الحسـین و زین العابدین. و در باب الفرادیس، مشـهد حسین بن علی است... و در جانب شرقی مسجد جامع، مسجد عمر بن خطاب و مشهد علی بن ابی طالب او مشـهد الحسـین و مشـهد زین العابدین قرار دارد. *معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۶۹؛*

از عبارات هروی و یاقوت حموی به وضوح روشن است که در دمشق دو موضع با عنوان «مشـهد الحسـین شـناخته می شـده یکی مشـهد الحسـین در کنار مسـجد اموی که ابن عسـاکر نیز با عنوان مشـهد «الرأس» از آن یاد کرده اسـت و دیگری در باب الفرادیس با توجه به متن سـنگ نوشـته های مزار حضـرت رقیه و دیگر شـواهد تاریخی که در آینده خواهد آمد. مسلّماً مزار آن حضرت همان مشهد الحسین در مسجد داخل باب الفرادیس

است که در عبارت ابن عساکر گذشت و پس از او نیز در عبارت دانشمندانی چون ابن شدّاد، یوسف بن عبد الهادی و نعیمی ذکر خواهیم کرد.

استعمال کلمه «مشهد» بدین معناست که این مکان یک مسجد ساده نبوده و به جهت انتساب به آن حضرت در آن زمان از نوعی قداست و اهمیت خاص برخوردار بوده که مردم جهت تبرک در آن تردد می کرده اند و بدین جهت بر آن مشهد اطلاق شده است.

معانی مشهد

کلمه مشهد در طول تاریخ به معانی متعددی به کار رفته است ۱. دراصل لغت «مشهد» به معنی محل حضور و تجمع جماعتی از مردم است. اطلاق مشاهد مشرفه بر اماکن متبرکه از این باب است که در ادعیه نیز مکرر وارد شده است. مانند این فقره از دعای ابوحمزه ثمالی «و ارزقنی حج بیتک الحرام فی عامنا هذا و فی کل عام وزیارة قبر نبیک ولا تخلنی یا رب من تلک المشاهد الشریفة والموافق الکریمة .» *مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۸* .

در تاج العروس گوید «المشهد و المشهدة و المشهدة بالفتح فی الکل، وضمّ لهاء فی الأخیر، الأخیرتان عن الفراء فی نوادره محضر الناس و مجمعهم. و مشاهد مکه المواطن التی یجتمعون بها، من هذا. ... از فراء در نوادرش آمده است محضر مردم و محل جمع مردم است و مشاهد مکه مواطنی است که مردم در آن جمع می شوند.» *تاج العروس، ج ۵، ص ۴۹* .

۲. در اصطلاح مورخان در قرون میانه خصوصاً در شامات «مشهد» به بنایی گفته می شود که در محلی برپا کنند تا مردم در آنجا آمد و شد و تجمع کرده و موقتاً برای

عبادت و نذر و نیاز یا رفع خستگی توقف کنند. قندوزی می گوید «مشهد صرح أو عمارة، تضمّ قبرولی من اولیاء» *تكملة المعاجم العربية، ج ۶، ص* ۳۶۵. قندوزی به منابعی نیز اشاره می کند ولی بیانی که در متن در تعریف مشهد آمد دقیق تر است.

نسبت «مشهد» به این معنا با «مسجد» أعم من وجه است. در این اصطلاح گاهی مشهد به نحو مطلق استعمال می شود، که صرفاً محلی برای توقف موقت است و گاهی به شخصی یا حادثه ای اضافه می گردد که نشانه نوعی ارتباط میان آن شخص و آن مکان و معمولاً موقت است و این ارتباط گاهی از این جهت است که آن شخص در این مکان متولد شده است و گاه از این باب است که مدتی در آن توقف کرده و یا اثری از وی در آنجا باقی مانده است و یا وی را در خواب یا مکاشفه در آنجا مشاهده کرده اند. که به آن مشهد رویا گویند و یا اینکه بدن وی در آن مکان مدفون است و یا ارتباطاتی دیگر که به حسب موارد مختلف است.

مثلاً ناصر خسرو در وصف طرابلس گوید «و مردم این شهر همه شیعه باشند و شیعه به هر بلاد مساجد نیکو ساخته اند در آنجا خانه ها ساخته بر مثال رباط ها اما کسی در آنجا مقام نکند و آن را «مشهد» خوانند و از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست، مگر مشهدی دو سه، چنانکه ذکر رفت.» *سفرنامه ناصر خسرو، ص (۲۱).*

مانند مشهد موسی بن عمران علی نبینا و و آله در اسکر؛ یاقوت گوید « و قد رغم بعضهم أن موسی بن عمران، ولد بأسكر، و له بها مشهد یزار الی هذا لغایة» . *معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۸۲.*

۳. مانند مشهد موسی بن عمران علی نبینا و آله و نه در اسکر؛ یاقوت گوید «ویظاهرها مشهد یزار، یزعمون أن المسیح وأمه أقاما به سبع سنین .» (ج ۱، ص ۵۱۷)

و در وصف جیان گوید «جیان من قری أصبهان ثم من کورۀ قهاب کبیرۀ، عندها مشهد مشهور یعرف بمشهد سلمان الفارسی رضی الله عنه، یقص ویزار ،قال ودخلتها وزرت المشهد بها، وذکر هبۀ اله بن عبد الوارث الشیرازی فیما نقلته أن سلمان الفارسی عاد إلی أصبهان لما فتحت و بنی مسجداً بقریته جیان وهو معروف الی الآن.» (همان، ج ۲، ص ۱۹۶).

مانند مشهد حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب در حلب؛ یاقوت گوید «و عند باب الجنان مشهد علی بن أبی طالب رضی الله عنه، ورؤی فیه فی النوم» (معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۸۴).

و نیز در حمص «و بحمص من المزارات والمشاهد مشهد علی بن أبی طالب رضی الله عنه، فیه عمود فیه موضع أصبعه، رآه بعضهم فی المنام». (همان، ج ۲، ص ۳۰۳)

و در «دیر مارت مروثا» گوید, قال عبد الله الفقیر أیه: ذهب ذلک الدیر ولا اثر له الآن وقد استجد فی موضعه الآن مشهد زعم الحلبیون أنهم رأوا الحسین بن علی یصلی فیه فجمع له المتشیعون بینهم مال و عمّروه أحسن عمارۀ و أحکمها .» (همان، ج ۲، ص ۵۳۱).

تعبیر «مشهد» در کلام یاقوت و جمعی از علمای آن عصر مسلماً به همین معناست؛ و لذا با «علی» به کار می رود و افعالی چون باء و تشیید را به آن نسبت می دهند و مثلاً می گویند علی قبره مشهد بنی. علیه مشهداً، شیّدوا مشهده. مانند کلام یاقوت در شرح مشهد تل توبه «و هوتل فیه مشهد یزار و یتفرج فیه أهل الموصل کللیلۀ جمعۀ ... وهناک الآن مشهد مبنی محکم بناوه، بناه أحد الممالیک من سلاطین آل سلجوق» (همان، ج ۲، ص ۴۱)

از این مطلب استفاده می شود که مدفن حضرت رقیه در آن یک مسجد ساده نبوده، بلکه مکانی مقدس و محل آمد و شد بوده است که در آن عرف به آن «مشهد» اطلاق می کرده اند، اما اینکه وجه تسمیه آن به مشهد «الحسین» چه بوده است از کلام هروی و یاقوت چیزی به دست نمی آید. طبق نقل شهابی در أسواق دمشق القدیمهٔ از مدینه دمشق، تألیف عبدالقادر الریحاوی، ص ۱۸۶ این مکان در عصر ایوبیان بازسازی شده و بر آن قبه ساخته اند. دوره ایوبیان تقریباً همان دوره ایست که امثال هروی و یاقوت حموی در آن از دمشق گزارش کرده اند.

۳. در زبان متأخرین مشهد به معنای مدفنی به کار می رود که بدن شخص در آن حاضر است. در دو اصطلاح گذشته «شاهد» مردم و «مشهد» محل اجتماع آن ها بود ولی در این اصطلاح «شاهد» شخص مدفون در مکان و مشهد محل حضور وی است و لذا امروزه پس از کلماتی چون «مشهد رضوی» و «مشهد الحسین » از عبارت «علی شاهدها آلاف التحیّهٔ والثناء استفاده می کنند. در المعجم الوسیط :گوید: «الشمهد: الضریح (محدثه)».

۴. سنگ نوشته مزار در دفن سر حاکم میافارقین (۶۵۸ق)

در نیمه ی قرن هفتم مغولان بار دیگر به نواحی شامات حمله کردند و پس از مدتی محاصره و نبرد حاکم میافارقین را که به عدالت و نیکویی مشهور بود در ۶۵۸ ق کشتند و سر او را بریده و در باب الفرادیس آویختند. پس از شکست مجدد مغولان مسلمانان آن سر را در مسجد داخل باب الفرادیس یا مسجد الرأس دفن کردند. *شذرات الذهب، ج ۷، ص ۵۱۱* .

۵. ثمار المقاصد فی طرفة المساجد

محمد اسعد طلس در (۱۳۳۱-۱۳۷۹ق) گزارشی از مزار حضرت رقیه، می گوید «در آن مکان سه سنگ نوشته در کنار محراب منصوب بوده است، که یکی از آن ها که مربوط به ملک کامل اســـت و به جنگ مغولان رفت و در راه خدا با قومی که در مشـــرقین و عراقین خون های زیادی ریختند مجاهده کرد و غالب گشـــت. و پس از دو ســـال ایســـتادگی در برابر آنان در آنجا شـــهید شـــد. بریدن ســـر او و گردانیدن آن در شـــهرها موجب ننگ بر او نمی شود چرا که وی در این امر اقتدا به سر حسین نموده است. او با سبط پیامبر در دو منقبت شهادت و بلند شدن سر بر نیزه هم توفیق گشته بدین سبب حائز دو اجر و پاداش شـــده اســـت. خداوند دیانت نیکوی این دو شـــهید را در کار ظلم قبیحی که به این دو شده است جمع نموده است. پس از چندی مسلمین آن سر را در مشـهد الرأس دفن کردند و از تقارن این دو حالت گردانیده شـدن سـر و دفن در مشـهد الحسـین بسـیار شـگفت زده شـدند. و آرزو کردند که وی هنگام برانگیخته شـدن نیز در ظفر و شـهادت مصـاحب و همراه حسـین باشـد. خداوندا از او راضـی باش سـپس اتفاق عجیبی افتاد و این سردر سجد الرأس داخل باب الفرادیس در قسمت شرقی محراب در داخل دیوار دفن شد و قسمت غرب محراب طاقی است که گفته می شود سرحسین در آنجا مدفون اســـت.». توضـــیح این اســـت که یقینا دفن او در این محل از باب قرابت و شـباهت چگونگی و نوع شـهادت بوده اسـت و از این منظر او را در این مکان دفن کرده اند نه اینکه به خاطر دفن او و چنین نامی براین محل آمده باشد.

نکته مهم در این گزارش این اســـت که می گوید میان مردم اینطور گفته می شـــود که سر مبارک حضرت در قسمت غرب محراب طرف راست محراب مدفون است و سر ملک کامل را در دیوار شرق محراب دفن کرده اند. از اینجا به دست می آید که در میان مردم

اعتقاد بوده که سر مطهر حضرت در این مکان باشد و نشانه ای هم در آنجا وجود داشته که مدفن سر آن حضرت شمرده می شده است.

۶. الأعلاق الخطیرۀ

ابن شـداد حلبی دمشـقی (۶۱۳-۶۴۸ق) در کتاب الأعلاق الخطیرۀ فی ذکر أمراء الشـام والجزیرۀ، فصولی را به بیان مساجد دمشق اختصاص داده است. گویا وی دومین کسی اســت که به ذکر فهرســت مســاجد دمشــق پرداخته اســت. وی در این کتاب در میان مساجد از مسجدی با عنوان «مسجد الرأس» نام می برد که مرادش همین مسجد است. عبارت وی را در ادامه در نقل کتاب ثمار المقاصد خواهیم آورد.

۷. نهایۀ الأرب

شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب النویری المصری (۶۷۷-۷۳۳ق) در نهایۀ الأرب گوید «و کان اسـتیلاء التتار علی میافارقین فی سـنۀ ثمان و خمسـین و سـتمائۀ. و لما قتل الملک الکامل هذا حمل التتار رأســه علی رمح و طیف به البلاد و مرّوا به علی حلب و حماهی وصلوا به إلی دمشق فی سابع [و] عشرین جمادی الأولی من السنۀ، وطافوا به فی دمشــق بالمغانی والطبول، وعلق رأســه بباب الفرادیس فلم یزل إلیأن عادت دمشــق ألی المسلمین فدفن بمشهد الحسین داخل باب الفرادیس: غلبه مغول بر میافارقین در سال ۶۵۸ بود. وقتی ملک کامل به قتل رسید مغولان سر او را بر نیزه کرده در شهرها از جمله است حلب وحماۀ ... . *نهایۀ الأرب فی فنون الأدب، ج ۲۷، ص ۳۸۴ و ج ۲۹، ص ۴۰۸* .

این حادثه بوده، به نقل وی چنین هذا المکان المبارک فیه مدفون کامل [رأس صـــح] السلطان الشهید الغازی المجاهد المرابط فی سبیل الله الملک الکامل ناصر الدین محمد جمال الدین صاحب ساقان قنبر [صاحب میافارقین صح قدس الله روحه و نور ضریحه. دفن فی هذا المشهد الحسینی بباب الفرادیس فی یوم الأحد السابع والعشرین من شهر رمضان سنهٔ ثمان وثمانمائهٔ خمسین وستمائهٔ صح]. در این مکان مبارک سر سلطان شـــهید دلاور و مجاهد فی ســـبیل الله ملک ،کامل ناصـــرالدین محمد بن جمال الدین صاحب میافارقین مدفون است. این سر در روز یکشنبه بیست و هفتم ماه رمضان سال ۶۵۸ در این مشهد حسینی واقع در باب الفرادیس دفن شد». *ثمار المقاصد، ص ۲۲۹؛ عبارت منقول در ذیل ثمار المقاصد به همان شکلی است که در متن آمد؛ ولی مسلماً «صاحب ساقان قنبر» تصحیف «صاحب میافارقین» و «کامل» تصحیف «راس» است؛ چون کسی با نام «صاحب ساقان قنبر »در تاریخ وجود ندارد و از حاکم میافارقین نیز در کتب تاریخ به صاحب میافارقین تعبیر می شود و به نقل تواریخ مختلف سروی در این مکان دفن شده است. مسلماً ثمان وثمانمائهٔ» نیز قرائت خطای «خمسین وستمائهٔ» است که «خمسین» به «ثمان» و ستمائه» به «ثمانمائهٔ » تصحیف شده است.*

از این عبارت چند نکته به دســت می آید اول اینکه در قرون قبل از این دوره چنان که گذشت در میان مردم از این مکان « المشهد الحسینی» تعبیر می شده است. دوم اینکه این مشـهد را مسـلمانان مکانی مبارک می شـمرده اند و صـرفاً یک مسـجد نبوده، بلکه حتماً اثری از قبر یا محل مشـهد در کنار مسـجد وجود داشـته که سـبب شـده به جهت تبرک سر حاکم میافارقین نیز در این مکان دفن شود؛

۸.الروضتین

ابو شـامه (۵۹۹-۶۶۵ ق) از مورخان و محدثان دمشـق بوده، که معاصـر با حادثه بریده شدن سر میافارقین و دفن آن می زیسته است. وی گزارشی از این واقعه به دست داده و در آن از دفن سر مبارک حضرت سید الشهدا در این مکان سخن گفته است و ابیاتی نیز در رثاء ملک کامل سروده؛ که در آن از این مکان به مشهد الرأس تعبیر کرده است و وی را به حضرت سید الشهداء تشبیه کرده است عبارت وی چنین است. «فقطع رأسه و حمل إلی البلاد فطیف به بدمشـق ثم علّق علی باب الفرادیس الخارج رحمه الله وقلتُ فی ذلک:

ابن غاز غزا وجاهَدَ فی الله ... ه قوماً أثخنوا فی المشرقین

و القراقین ظاهراً غالباً و بها ... مات شهید ابعد صبر علیهم عامینِ

لَم یَشنه أن طیف بالرأس منـ ... هفله أسوة برأس الحسین

وافق السبط فی الشهادة والحم ... ـل لقد حاز أجره مرتین

جَمَعَ الله حُسن دینِ الشهیدیـ ... ـن علی قبح ذَینِک الفِعلَینِ

ثم وارعوا فی مشهد الرأس ذاک الـ ... رأس فاستَعجبوا من الحالتین

وارتجوا أنه یحیَی لَدَی البَعـ ... ـث رفیق الحسین فی الحسنَیَین

«ثم وقع من التفاق العجب أن دُفن فی مسـجد الرأس داخل باب الفرادیس شـرقی المحراب فی أصل الجدار. و غربی المحراب طاقة یقال إن رأس الحسـین رحمه الله دفن بها. سپس سر او بریده شد و به شهرهای مختلف برده و در دمشق گردانیده شد پس

در باب الفرادیس بیرونی آویزان شد؛ خدایش رحمت کند من در این باره اشعاری گفته ام . . . سپس اتفاق عجیب این است که حاکم میا فارقین در سر مسجد الراس داخل باب الفرادیس ضلع شرقی محراب در داخل دیوار دفن شد و در ضلع غربی محراب ایوانی است که سر حسین رحمه الله در آنجا دفن شده است. *الروضتین فی أخبار الدولتین، ص ۳۱۴؛ نهایة الإرب فی فنون الأدب، ج ۲۹، ص ۴۰۸؛ مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، ج ۲۷، ص ۳۸۲.*

نظیر همین تعبیر در کلام شهاب الدین عمری (.... - ۷۴۹) در مسالک الأبصار آمده است. *مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، ج ۲۷، ص ۳۸۲.*

۹. تاریخ الإسلام

محمد بن احمد الذهبی الدمشقی (۶۷۳-۷۴۸ق) در شرح حال ملک محمد بن غازی حاکم میافارقین می گوید «استُشهد بأیدی التتار بعد أخذ میافارقین منه، وقطع رأسه، وطیف به فی البلاد بالمغانی و الطبول . ثم عُلّق بسور باب الفرادیس. فلما انکسروا دفنه المسلمون بمسجد الرأس الذی داخل باب الفرادیس. بعد از تصاحب میافارقین به دست مغولان شهید گشته، سرش از تن جدا شد و به همراه ساز و طبل در شهرها گردانده شد. به دیوارهی متصل به باب الفرادیس آویخته شد. سپس پس از شکست مغولان مسلمانان را در مسجد الرأس که سر داخل باب الفرادیس است دفن کردند.» *تاریخ الإسلام، ج ۴۸، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.*

۱۰. البدایۀ

ابن کثیر اسماعیل بن عمرو الدمشقی (۷۰۱-۷۷۴ق) در البدایۀ و النهایۀ دردو موضع از این مسجد سخن گفته است یکی در بیان اقوال درباره مدفن سر مطهر حضرت سید الشهدا می گوید «... ثم اختلفوا بعد ذلک فی المکان الذی دفن فیه الرأس، فروی محمد بن سعد أن یزید بعث برأس الحسین إلی عمرو بن سعید نائب المدینۀ فدفنه عند امّۀ بالبقیع، وذکر ابن أبی الدنیا من طریق عثمان بن عبدالرحمن عن محمد بن عمر بن صالح - وهما ضعیفان - أن الرأس لم یزل فی خزانۀ یزید بن معاویۀ حتّی توفّی فأخذ من خزانته فکفن و دفن داخل باب الفرادیس من مدینۀ دمشق. قلت: ویعرف مکانه بمسجد الرأس الیوم داخل باب الفرادیس الثانی. در اینکه سر در چه مکانی دفن شده اختلاف کرده اند محمد بن سعد روایت می کند که یزید سر حسین را به سوی عمرو بن سعید، نائب ،مدینه فرستاد و وی آن را در کنار مزار مادرش در بقیع دفن نمود اما ابن أبی الدنیا از طریق عثمان بن عبدالرحمن از محمد بن عمر بن صالح - که هر دو از راویان ضعیف اند نقل کرده که سر تا زمان مرگ یزید در خزانه او بوده و پس از آن از آنجا گرفته شده کفن شده و داخل باب الفرادیس شهر دمشق به خاک سپرده شده است. من ابن کثیر می گویم امروز محل دفن سر، به مسجد الرأس شناخته می شود و داخل باب الفرادیس دوم است». *البدایۀ والنهایۀ، ج ۸، ص ۲۰۴.*

از این عبارت مشخص می شود که در عصر ابن کثیر (در قرن هشتم) موضعی معروف به مسجد الرأس در دمشق در کنار باب الفرادیس، وجود داشته که برخی مدعی شده اند. سر مبارک آن حضرت در آنجا دفن شده است. از تعبیر ابن کثیر «یعرف مکانۀ بمسجد الرأس الیوم» معلوم می شود که اصطلاح مسجد الرأس مربوط به روزگار وی بوده و گویا در قدیم اسم دیگری داشته است.

در شذرات الذهب در ضمن متوفیان سال ۷۲۵ گوید « وفیها الفقیه المعمّر شهاب الدین أحمد بن العفیف محمد بن عمر الصقلی ثم الدمشقی الحنف. إمام مسجد ارأس، وهو آخر من حدّث عن ابن الصلاح. توفی فی صفرو له ثمان وثمانون سنةً وثلاثة أشهر.» *شذرات الذهب، ج ۸، ص ۱۲۰.*

و در للدرر الکامنة از حسن بن عبدالعزیز بن رجب الحموی (۶۵۵ - ۷۳۷) و احمد بن علی بن یوسف المصری الدمشقی (۷۰۵-۷۷۱) نیز به عنوان امامان مسجد الرأس نام برده است . *رک الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۱، ص ۲۲۴* . از اینجا معلوم می شود این مسجد در زمان ابن کثیر دایر بوده و امام جماعت نیز داشته است.

در اشاره دوم آورده که در حوادث سال ۶۵۷ ماجرای کشته شدن حاکم میافارقین و دفن سروی را در این مکان نقل کرده و می گوید «و أقبل هولاکوخان فقصد الشام بجنوده و عساکره، و قد امتنعت علیه میافارقین مدة سنة ونصف، فأرسل إلیها ولده أشموط فافتتحها قسراً و أنزل ملکها الکامل بن الشهاب غازی بن العادل فأرسله الی أبیه وهو محاصر حلب فقتله بین یده، واستناب علیها بعض ممالیک الأشرف، وطیف برأس الکامل فی البلاد، ودخلوا برأسه إلی دمشق، فنصب علی باب الفرادیس البَرّانی، ثم دفن بمسجد الرأس داخل باب الفرادیس الجوانی، فنظم أبوشامه فی ذلک قصیدة یذکر فیها فضله و جهاده، وشبهه بالحسین فی قتله مظلوماً ودفن رأسه عند رأسه. هلاکوخان با لشکریانش به قصد تصاحب شام بدان سمت رهسپار شد. مردم میافارقین به مدت یکسال و نیم جلوی آن ها را گرفته و مقابل آن ها ایستادگی کردند. هلاکو فرزندش اشموط را به سمت میافارقین گسیل داشته وی آنجا را به قهر و غلبه فتح نمود. پادشاه میافارقین ملک کامل فرزند شهاب غازی فرزند ملک عادل را از تخت فرونشاند و به

سوی پدر خویش که حلب را در محاصره داشت فرستاد. هلاکو وی را به قتل رسانده و یکی از غلامان ملک اشـرف را بر میافارقین حاکم کرد. سـپس سـر وی را در شـهرها گردانده به دمشـق بردند و بر درب بیرونی فرادیس نصـب کردند. بعدها سـر در مسجدالرأس که داخل درب داخلی فرادیس است دفن گردید ابوشامه بدین مناسبت قصـیدهای سـرود و در آن فضـائل و مبارزات وی را متذکر شـده، او را در نحوه به قتل رسیدن و خاکسپاری سرش در کنار سر حسین یا به او تشبیه کرد.» *البدایة والنهایة، ج ۱۳، ص ۲۱۵ .*

۱۱ . ثمار المقاصد

یوسف بن عبد الهادی (۸۴۰-۹۰۹ ق)، عالم بزرگ دمشـق که برخی وی را در جامعیت و کثرت تألیف عدیل سـیوطی شـمرده اند. *مقدمه ثمار المقاصـد به قلم محمد اسـعد طلس.*

در کتاب ثمار المقاصـد فی ذکر المسـاجد به شـمارش مسـاجد دمشـق پرداخته و در شـمارش آن ها به کلمات ابن شدّاد (۶۱۳ - ۶۴۸) در الأعلاق الخطیرة نیز اسـتناد کرده است؛ در قسمت اول کتاب مساجدی را که ابن شداد نام برده ذکر کرده و اگر توضیحی از خود داشـته بر آن افزوده اسـت و در قسـمت پایانی کتاب مسـاجدی را که بعداً سـاخته شـده و در کلام ابن شـداد نیامده آورده اسـت. در قسـمت اول می گوید «الرابع عشـر مسجد الرأس قلت بباب الفرادیس مسجد یعرف بمسجد الرأس؛ یقال: إن رأس الحسین مدفون به. چهاردهم مسجد الرأس می گویم مسجدی در باب الفرادیس است که بدین نام شناخته می شود. گفته می شود که سر حضرت حسین در آن به خاک سپرده شده است.» *ثمار المقاصد، ص۹۹ .*

از این عبارت روشن می شود که این مسجد در زمان مؤلف ثمار المقاصد به نام مسجد الرأس شناخته می شده است.

۱۲. الدارس فی تاریخ المدارس

عبد القادر بن محمد النعیمی الدمشقی (۹۲۷-۸۴۵ ق) در فهرست مشهور خود از مدارس مساجد و دیگر اماکن دمشق، از هر دو مسجدی که در عبارات گذشته آمد یاد کرده ولی مانند ابن عساکر فقط از مسجدی که در کنار جامع اموی است به مسجد الرأس تعبیر کرده است. وی می گوید «مسجد عند باب المسجد الجامع یعرف بمسجد الرأس، فیه قناۂ، یقال: إن رأس الحسین رضی الله تعالی عنه وضع فیه حین أتی به إلی دمشق: مسجدی در درگاه مسجد جامع است که به مسجد الرأس شناخته می شود گفته می شود سر حسین الا آن هنگام که به دمشق آورده شد در اینجا قرار داده شد.»

و نیز می گوید «مسجد باب الفرادیس داخل الباب، ملاصق السور له منارۂ وفیه قناۂ مسجد باب الفرادیس داخل درب و متصل به دیواره شهر است مناره ای دارد و قناتی نیز در آن هست.» *الدارس فی تاریخ المدارس، ج ۲، ص ۲۵۴؛ گویا وی در این قسمت فقط به رونویسی عبارات ابن عساکر پرداخته است.*

۱۳. إعلام الوری

ابن طولون (۸۸۰ - ۹۵۳ق) در إعلام الوری در ضمن حوادث سال ۸۷۱ و ولایت امیر یردبک بردمشق و تعمیر مسجد جامع اموی و حوالی آن می گوید «جدد فیه عمارۂ اشیاء وجدّد عمارۂ مشهد الرأس داخل باب الفرادیس. وی امیریردبک در این سال بناهایی را بازسازی کرده از جمله مشهد الرأس داخل باب الفرادیس.» *إعلام الوری بمن*

ولّی نائبان من الأتراک بدمشق الشام الکبری، ص ۶۴؛ وی در مفاکهة الخلان فی حوادث الزمان، ج ۱، ص ۳۵ نیز در شرح حوادث سال ۸۶۱ گوید «وفیه توفّی الشیخ علی الفحام المغربی؛ کان حانوته تجاه مسجد الرأس وذلک من داخل باب الفرادیس یبیع بها الحطب والفحم وغیر ذلک وکان شیخاً صالحاً رحمه الله تعالی.»

آنچه گذشـــت مروری بود بر گزارش عالمان اهل تســـنن از این مکان مقدس، در خلال قرن شـشم آغاز دوره تاریخ نگاری اماکن دمشـق تا قرن دهم، که مشـخص می کند سـه عنوان« مســجد داخل باب الفرادیس» «مشــهد الحســین بباب الفرادیس» و «مســجد الرأس» همگی اشاره به مکانی واحد دارد؛ این مکان علاوه بر آنکه مسجد بوده، مشهدی مبارک و منسوب به حضرت سید الشهداء نیز بوده و در قسمتی از آن نشانی از قبر بوده و لذا در آنجا تبرکاً شخصی را دفن کرده اند.

در کتاب هایی چون اماکن زیارتی سـیاحتی سـوریه، ص ۵۸ و اماکن زیارتی سـیاحتی دمشــق، ص ۲۲ و ۲۳ و راهنمای اماکن زیارتی و ســیاحتی در ســوریه، ص ۱۱۹ و در اغلب پایگاه های اینترنتی آمده است که ایوبیان قرن ششم و هفتم در این مکان مقدس ســـنگی مزین به مرمر و عاج بر قبر نهاده لند؛ اما چنین مطلبی در هیچ منبع معتبری وجود ندارد و ضمن گفتگو با نویسنده معلوم شد که ریشه آن برداشتی اشتباه از کتاب «أسـواق دمشـق القدیمة» تألیف قتیبه شـهابی از معاصـرین اسـت. *رک أسـواق دمشـق القدیمة، ص ۳۱۶.*

اسنادی دیگر از دفن حضرت رقیه در مشهد الحسین

سند اول استفتاء از برهان الدین ناجی (۹۰۰-۸۱۰)

یکی از اسنادی که مربوط به مزار فعلی حضرت رقیه است، نسخه خطی استفتائی است از برهان الدین ناجی دمشـقی که در آن درباره صـحت انتسـاب قبر موجود در مسـجد الرأس به حضرت رقیه بنت أمیر المؤمنین، سؤال شده است. متن استفتاء چنین است «الحمد الله ربّ العالمین والصـلوة علی رسـوله محمد و آله أجمعین. ما تقول السـادة العلماء أئمة الدین فی الضریح الذی فی مسجد الرأس داخل باب الفرادیس المدعو ضریح السـیدة رقیة بنت علی ابن أبی طالب ؟ هل صـح أم لا؟ أفتونا مأجورین وأوضـحوا لنا العبارة أدام الله النفع بکم فی للدنیا والآخرة وأثابکم الجنة بمنه وکرمه ویمنه آمین. چه می فرمایند سروران علما پیشوایان و زمامداران دین در مورد قبری که در مسجد الرأس داخل باب الفرادیس قرار دارد و قبه سـیّده رقیه دخت علی بن أبی طللب خولنده می شود؟ آیا انتساب این قبر صحیح است یا خیر؟ نظر خود را در این باره به ما اعلام کرده، مسئله را برای ما روشن کنید؛ خداوند شما را اجر داده، بهره ما را در انسان بوده است از شما در دنیا و آخرت مستدام بدارد و به کرمش در بهشت برین جایتان دهد، آمین.»

«الحمد لله الذی یقول الحق وهو یعدی السبیل، کان لسیدنا علی بن أبی طالب کرم الله وجه من جملة أولاده من غیر سـیدتنا فاطمة بنت الملونه اسـمها رقیة – وأکثر النسـاء لایصـفّرتها لحناً منهن - لکن لم أقف قط علی قول أحد من العلماء المتقدمین و لا المتأخرین حتی من یذکر الغث والسمین تعیین موتها صغیرةً أو کبیرةً و لا آن ها قدمت دمشق أو سکنتها فضلاً آن ها توفیت بها و دفنت بهذا المکان المعروف بمسجد الرأس و لم أسمعه إلا فی زماننا ممن لا یعتد بقوله ولا یلتفت إلیه من العوام:

حمد و سپاس اختصاص به خدایی دارد که سخن حق می گوید و اوست که به راه راست هدایت می کند، در میان فرزندان سید ما علی بن ابی طالب از غیر همسرشان فاطمه دختری به نام «رقیه» بوده است - که اکثر زنان به اشتباه این اسم را «رقیه» بدون تصغیر و تشدید می خوانند - لیکن من به حال در میان علمای متقدم و متأخر حتی آن ها که مطالب بیسند و غیر معتبر را هم ذکر می کنند کسی را نیافتم که زمان وفات او و اینکه در هنگام وفات در سنین کودکی یا بزرگسالی بوده است را تعیین کرده باشد.

و نیز ندیده ام که کسی گفته باشد که وی به دمشق آمده یا در آنجا ساکن گردیده ،باشد چه رسد به اینکه در دمشق وفات یافته و در این مکان معروف به مسجدالرأس مدفون شده باشد. این مطلب را جز در همین زمان از مردم عامی که به گفتارشان اعتنایی نمی شود نشنیده ام.

و النساء اللواتی کن معه [أی الحسین] ثم قد من دمشق ثم أعدن الی وطنهنّ و وطن أهلیهنّ المدینهْ النبویهْ وکیف تسکن هی أو غیرها من أهل البیت بلداً الدولهْ فیه لبنی أمیهْ الی أن یدفن فی هذا الموضع حتی أن الرجل الطوّاف الشیخ ابا الحسن الهروی لم یزید فی کتابه الزیارات الذی جمع فأوعی علی أن قال: «الفرادیس به مشهد الحسین» ولم یذکر فیه قبراحد مع أنه یذکر مزارات لم تشهر إلا عند العوام أو أثبت بمنام. ولا ذکرها القبر الشیخ علاء الدین ابن اللحام الحنبلی فی قبور دمشق المکذوبیهْ ....

زنان همراه حسین و در کاروان او بوده اند و سپس به اسارت به دمشق آمده اند و سپس به وطن آباء و اجدادیشان مدینه بازگردانده شده اند و اصلاً چگونه این بانو یا هر زن

دیگر از اهل بیت در سرزمینی که دولت آن به دست بنی امیه است سکنی گزیند تا وفاتش فرا رسد و در چنین وضعی دفن شود.

حتی شیخ ابوالحسن هروی جهانگرد در کتاب زیارات خود مزاراتی را ذکر می کند صرفاً می گوید: در فرادیس مشهد الحسین وجود دارد و اشاره به هیچ قبری در موضع نمی کند با اینکه او در کتاب مزاراتی را ذکر می کند که جزء در نزد عوام معروف نبوده باصرفاً با دیدن خوابی ثابت شده اند. و شیخ علاءالدین ابن اللحام حنیلی نیز در قبرهای ساختگی و دروغین دمشق، چنین قبری را ذکر نکرده است.»

شیخ برهان الدین در چند صفحه مجموعه ای از قبور دمشق را ذکر می کند، که سند نداشته و یا قرینه بر خلاف آن ها وجود دارد. وی از قبر ملکه بنت الحسین - که ذکر آن قبلاً گذشت- آغاز می کند و سپس به قبور افراد متعددی از صحابه می پردازد که دستور تخریب برخی از آن ها را صادر کرده است و سپس می گوید «و الذی استقر علیه الأمر فی هذا القبر أنّه لا وجود له بالکلیۀ ولا یقدر أحد أن ینقل فیه شیئاً عن عالم معتمد والله أعلم بمن دُفَن فیه: آنچه سخن بر آن استوار می شود آن است که قبر رقیه بنت علی بن أبیطلب وجود خارجی ندارد و هیچ کس نمی تولند درباره آن از عالم مورد اعتمادی سندی نقل کند و خداوند آگاه تر است به آن کسی که در آن قبر مدفون است.»

وی در نهایت سفارش می کند که مردم نصیحت وی را پذیرفته و از قول قدیمی دست بردارند و تأکید می کند که خود اهل بیت راضی به چنین کارهایی نیستند و کلام را چنین خاتمه می دهد « قاله خادم السنۀ النبویۀ و ناصرها إبراهیم بن محمد بن محمود

الشـافعی الدمشـق الملقب بالناجی لطف الله به وبأهله و بمحبیه و جمع لهم بین خیری الدارین بجاه مخدومه سیّد الکونین، آمین .»

این اسـتفتاء با آنکه ناشـی جهل و حماقت بی اندازه و بیانیه آشـکار احمق بودن سـنی های ناصبی است اما ارزش تاریخی بسیار داشـته و نشان می دهد که در حدود ششصد سـال پیش نیمه قرن نهم هجری، در مسـجد الرأس قبری وجود داشـته اسـت و برهان الدین ناجی اصـل وجود قبر را انکار نمی کند, بلکه در خصـوص شـخص مدفون در آن اظهار جهل کند. از طرفی این استفتاء که برای ما مسخره است که کسی در مورد وجود یا عدم وجود قبری یا مزاری در یک محل خاص برای قرونی که در آن حاضـــر نبوده است, حکم شرعی بدهد , نشان از ظلم آشکار و شیطنت این سنی ها برای تخریب این مزار است.

نشانه های آن هم این است که انتساب حضرت رقیه مدفون در این مکان را بدون فاصله به حضرت علی منسوب می کنند و تا علیه آن و رد آن استدلال کنند که مسئله بسیار واضحی است که رقیه بنت علی ابن ابیطالب در مصر مدفون است. و هیچ سخنی از رقیه بنت الحسین نمی کنند در صورتیکه دعوای شیعه و این ناصبی ها بر سر این بوده است که این مزار بنت الحسین است.

حتی جواب هایی که می دهد احمقانه است که می گوید ممکن نیست در جریان آوردن اسرای کربلا به دمشق, وفات رخ داده باشد و وفات را مشروط به سکنی گزیدن در این شـــهر می کند!!! آیا این غیر از حماقت اســـت؟؟؟ آیا غیر از این اســـت که این ها هیچ دستاویزی ندارند که اینگونه دلیل سازی می کنند؟؟؟

از طرفی اینکه حرامزاده ای چون حنبلی که ریختن خون شیعه را حلال می داند در در قبر های ساختگی و دروغین دمشق آن را نیاورده است, دلیل صحت و محکم بودن آن است که حتی او نتوانسته آن را رد کند. اما در اینجا از ان استفاده عکس شده است.

در نهایت هم که نمی تولند منکر وجود مزاری در آن محل شـــود می گوید که در آن قبری وجود دارد اما خدا می داند که چه کســـی در آن اســـت , خوب پس تو دهنت را ببند. می بینید که آنچه که برای رد صــحت این مزار آورده اســت در جمله پایانی خود دلیل محکمی بر رد استفتاء او و استفتاء از اوست. پس همان طور که سابقاً از قرائن به دست آمد این مکان تنها یک مسجد نبوده، بلکه مزاری نیز در آن بوده است و مردم آن را به عنوان مکانی مبارک و با اسم «مشهد الحسین » می شناخته اند.

همچنین از حدود ششصد سال پیش این مکان منسوب به کسی به نام رقیه از فرزندان حضـرت امیرالمؤمنین بوده اسـت؛ پس اینکه برخی گفته اند که این مکان فقط مسـجد بوده و اثری از قبر و نام حضرت رقیه در آن نبوده و اولین بار در قرن دوازده هجری این عنوان بر این مکان اطلاق شده صحیح نیست. این قبر در آن زمان در میان مردم مشهور به قبر «رقیه بنت امیرالمؤمنین »بوده اســت و تمامی ســخنان تاریخ این چنین حکایت کرده و در این معنا مشترک بوده اند.

مثلا دمشـق شـناس مشـهور قتیبه الشـهابی در معالم دمشـق التاریخیۀ، ص ۲۸۲ و ۲۸۳ گوید «والجدیر بالذکر أن هذا المســجد کان یعرف منذ أیام ابن عســاکر باســم مســجد الرأس نسـبۀ لرأس الإمام حسـین کما تقدّم واسـتمرت هذا التسـمیۀ حینما دفن فیه رأس الملک الکامل. واشـتهر مذ بدایۀ القرن الثانی عشـر للهجرۀ أن هذا ما هو إلا مقام السـیدۀ رقیۀ بنت الإمام الحسین ومنذ ذلک الحین جدّد المسجد بصفۀ مزار عام ۱۱۲۵هـ».

با توجه به مباحثی که گذشت روشن می شود، که استدلال برهان الدین به سکوت ابن عساکر و امثال وی پذیرفتنی نیست؛ چرا که ابن عساکر تحت تأثیر جریان اموی بوده است و نیز در مورد دمشق بسیار کمتر از هروی و یاقوت حموی و ابن جبیر و امثالهم سخن گفته. بسیاری از مزارهای مشهور را ذکر نکرده است.

سایر مورخان سنی نیز از این آفات مبرا نبوده اند و در عبارات ابن جبیر پیش از این خواندیم که مزارهای دمشق بیش از آن است که در کتب بیان شده و آنچه در کتاب ها بیان شده موارد مشهور و معلوم بوده است.

مزار حضرت رقیه بنت الحسین که در آن عصر به مشهد الحسین المشهور بوده است, چون سندی بر جنایات بنی امیه بوده در عصر ابن عساکر به شکل علنی مطرح نبوده و زمزمه هایی را که درباره این مزار بر زبان مردم جاری بوده ابن عساکر و دیگر مؤیدان بنی امیه نادیده انگاشته اند و ابن عساکر حتی نامی از «مشهد الحسین» یا «مسجد الرأس »نبرده و فقط به عبارت «مسجد داخل باب الفرادیس» اکتفاء کرده است.

نکته دیگری که شایان توجه است اینکه استناد نام اشخاص به اجداد، خصوصاً در قبور بسیار شایع و متداول بوده و اکنون نیز هست و لذا از شهرت «رقیه الام بنت علی » نباید نتیجه گرفت، که این مقام متعلق به یکی از دختران بلافصل حضرت امیرالمؤمنین است. بسیاری از امامزادگان که امروزه بدون واسطه به یکی از ائمه نسبت داده می شوند ازهمین باب است.

سند دوم سنگ نوشته مزار مطهر در ۱۱۲۵ قمری

همان طور که سابقاً گذشت محمد اسعد طلس در ذیل ثمار المقاصد, از وجود سه سنگ نوشــته در کنار محراب مزار حضـرت رقیه حکایت می کند، که یکی از آن ها که مربوط به ۶۵۸ قمری بود که پیش از این ذکر شد. سنگ نوشته دیگری که ارزش تاریخی دارد، وقفنامه ای اسـت مربوط به ۱۱۲۵ قمری که در آن چنین نوشـته اسـت «قد صـار التوفق لجناب المیرزا بابا المســتوفی الکیلانی فی عمارۀ البقعۀ المشــهورۀ بمقام ســیدتنا الرقیۀ بنت سـیدنا علی و موضـع رأس الحسـین. و وقف الدکان... بین النطاعین من الحاج محمد بن الحبوب العصیری الجلالاتی فی سوق الجابریه بصف بعضـهم لتصرف نفقتهما فی هذا البقعۀ الأهم فالأهم، لعن الله . من بدله بعد ما سمعه. حرره المثلا أحمد القراجداغی سنۀ ۱۱۲۵. برای جناب میرزا بابا مستوفی گیلانی توفیق حاصل شد که بقعه مشهور به مقام رقیه خاتون دختر ســرور ما علی و رأس الحســین را عمارت کند. و وقف شــد دکان ... موضـع بین صـحافان از جانب حاج محمّد بن حبوب عصـیری جلالاتی در بازار جابریه تا درآمد آن ها در امور این بقعه به ترتیب اولویت خرج شــود. لعنت خدا بر آنکه این وقف نامه را بعد از شــنیدن تغییر دهد. این وقف نامه توســط ملا احمد قراجداغی در ســال ۱۱۲۵ نگاشته شد.»

این ســنگ نوشــته چند نکته مهم دارد اول آنکه نشـان می دهد موضـع فعلی قبر مطهر، همان مسجد رأس الحسین است که در کتب پیشین آمده است.

دوم آنکه معلوم می شــود در اوایل قرن دوازدهم قمری نیز، این مکان به« مقام الســیدۀ رقیّه» مشــهور بوده اســت (البقعۀ المشــهورۀ بمقام ســیدتنا الرقیۀ). لذا برخی از موالیان اهل بیت آن را تعمیر کرده و برای آن موقوفاتی قرار داده اند.

ســـوم آنکه این محل در آن زمان چندان آباد نبوده و لذا برخی به آبادی و عمارت آن همت گماشـــته و برای آن موقوفاتی نیز قرار داده اند، تا دوباره به خرابی دچار نشـــود. *خلیل در کتاب العین، ج ۲، ص ۱۳۷ گوید «وعَمَرَ الناسُ الأرض یَعْمُرُونها عمارةً، وهی عامرة معمورة ومنها العُمران. واستَمَرَ اللهُ الناس لیَعْمُرُوها. والله أعمَرَ الدنیا عُمراناً فجعلها تعمر ثم یخربها»؛ و راغب در مفردات، ج ۱، ص ۵۸۶ گوید «العمارة: نقیض الخراب : یقال : عَمَرَ أرضَـهُ» و ابن منظور در لســان العرب، ج ۴، ص ۶۰۴ گوید «عَمَرت الخراب أعمُره عِمارةً، فهو عامر». در عربی مولّد نیز معنای این ماده شبیه همین است*

این مطلب نشـان دهنده آن اسـت که در آن دوران علی رغم آنکه این بقعه مشـهور به «السـیّده رقیه» بوده اســت ولی چندان آباد نبوده و گویا موانعی برای این کار وجود داشـته و فقیهان دمشـقی مانع از رونق گرفتن این مکان می شـده اند. با این همه نهی و مخالفت فقهای دمشق، از شهرت این مکان نکاسته و روز به روز مشهورتر گشته است.

پس از این دوره نیز برخی را تبرکاً در این مقام مبارک دفن کرده اند؛ از جمله الشـریف یحیی بن الشـریف برکات که در جمادی الثانی ۱۱۸۸ ق در شـام رحلت کرد و در کنار قبر مطهر حضـرت رقیه مدفون شـد « کان له مشـهد عظیم و دفن بمزار السـیدة رقیّة تحت قبتها و شـمالی تابوتها الشـریف». *مجلة مجمع اللغة العربیة بدمشـق المجلّة السابع عشر، شعبان ۱۳۶۱، العدد ۹ و ۱۰، ص ۴۵۰ ،مقاله صفحه من التاریخ الشامی لم یدون أکثرها.*

سند سوم: حکایت سیّد ابراهیم دمشقی (۱۳ق)

از مهمترین شــواهد بر اینکه مسـجد داخل باب الفرادیس یا همان مشــهد الحســین یا مسجد الرأس، مدفن دخت گرامی حضرت سیدالشهدا است واقعه ای است که در میانه

قرن ۱۳ قمری اتفاق افتاده است. صاحب منتخب التواریخ این واقعه را در حدود ۱۲۸۰ ثبت کرده است.

گزارش اول شبلنجی (۱۲۵۲- بعد از ۱۳۰۸ق)

وی از دانش آموختگان الأزهر و از علمای مصر است، در کتاب نورالابصار چنین می گوید «أخبرنی بعض العوام أنّ للسیدة رقیة بنت الأمام علی کرم الله وجهه ضریحاً بدمشق الشام و أن جُدران قبرها قد تعیبت فأرادوا إخراجها منه لتجدیده فلم یتجاسر أحد أن ینزل من الهیبة فحضر شخص من أهل البیت یدعی ابن السید مرتضی، فنزل فی قبرها ووضع علیها ثوباً لفها فیه وأخرجها فإذا هی بنت صغیرة دون البلوغ و قد ذکرت ذلک لبعض الأفاضل فحدثنی ناقلاً عن أشیاخه. بعضی از شامیان به من خبر دادند که سیده رقیه دخت امام علی قبری در دمشق دارد دیواره های این قبر دچار آسیب و خرابی شده بود به طوری که اهل شام تصمیم بر بیرون آوردن پیکر او و تجدید بنای قبر گرفتند؛ از هیبت و جلالت وی هیچ کس جرئت ورود به قبر را نداشت تا اینکه یکی از سادات که پسر سید مرتضی خوانده می شد داخل قبر شده پیکر او را در میان پیراهنی قرار داده او را از قبر خارج ساخت. پس دیدند که وی دختری خردسال و نابالغ است. من این جریان را برای یکی از افاضل بازگو کردم وی هم آن را از برخی استادانش شنیده بود و برای من نقل کرد.» *تاریخ اتمام کتاب طبق تصریح مؤلف ۲۶ رجب ۱۲۹۰ است. (نورالابصار، ص ۵۱۱) نور الابصار، ص ۳۱۳.*

ارزش تاریخی نقل شبلنجی در آن است که معلوم می شود این واقعه در زمان خود آن قدر شهرت داشته است که خبرش به مصر رسیده است و شبلنجی از طریق برخی از شامیان این مطلب را شنیده است.

گزارش دوم: آیت الله میرزا هاشم خراسانی (۱۲۸۰-۱۳۵۲ق)

میرزا هاشم خراسانی در کتاب منتخب التواریخ در بیان این داستان چنین می گوید «و منها قبر جناب رقیه علیها السلام بنت الحسین علیه السلام که در خرابه ی شام مدفون است و عالم جلیل شیخ محمد علی شامی که از جمله علما و محصلین نجف اشرف است به حقیر فرمود جد امی بلا واسطه ی من جناب آقای سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش علاوه بر نود بود بسیار شریف و محترم ،بود سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند. شبی دختر بزرگ شان در خواب دید و هر سه دختر وی خواب تعمیر حرم را می بینند که حضرت رقیه علیها السلام به آن ها می فرمایند: حرم مرا آب گرفته به والی بگویید تعمیر کند. سید اعتنا نمی کند سرانجام خود سید خواب می بیند، گزارش خواب خود را به والی می دهد و والی هم کمک می کند قبر به دستور والی توسط سید تعمیر می شود. بعد والی تفصیل را به سلطان عبد الحمید نوشت عصر سلطان عبد الحمید بوده که گرایش های دینی داشته و در ترویج فرهنگ اسلام و دفاع از تمدن گذشته ی اسلام در دولت عثمانی بسیار تلاش کرد ماجرایی که پس از این درباره ی مزار رئوس الشهدا علیهم السلام نقل خواهد شد این احتمال را تأیید می کند و او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه علیها السلام و مرقد شریف ام کلثوم و سکینه علیهما السلام را به او واگذار نمود و فعلاً هم آقا حاجی سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر سید ابراهیم سابق الذکر، متصدی تولیت این اماکن شریفه است. انتها [کلام شیخ محمد شامی] و گویا این قضیه در حدود سنهی هزار و دویست و هشتاد بوده». *منتخب التواریخ، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.*

به نظر می رسد در ذکر نام سلطان عبد الحمید اشتباهی صورت گرفته است؛ چون اصل این حادثه مسلماً قبل از عصر سلطان عبد الحمید واقع شده و همان طور که گذشت شبلنجی آن را در نور الابصار، که در ۱۲۹۰ ق اتمام یافته گزارش نکرده؛ در حالی که حکومت سلطان عبد الحمید مربوط به سال های بعد از ۱۲۹۰ ق است. ظاهراً تفویض تولیت این اماکن متبرکه به خاندان آل مرتضی مربوط به سال ها پس از این حادثه و در عصر سلطان عبدالحمید بوده.

مرحوم سید ابراهیم از سلسله سادات آل مرتضی است و آل مرتضی گروهی از اشراف و سادات سوریه اند که از قرن ها پیش متولی اوقاف و اماکن متبرکه بوده اند نوادگان مرحوم آقا سید ابراهیم دمشقی و برخی دیگر از سادات آل ،مرتضی امروزه نیز تولیت حرم حضرت زینب و حضرت سکینه و حضرت رقیه و رئوس شهدا علیهم السلام را بر عهده دارند. سادات آل مرتضی در سوریه نسب شان منتهی می شود به سید حسین بن موسی موسوی حسینی که طبق وقف نامه ی حضرت زینب علیها السلام در ۷۶۸ ق مزار را بازسازی کرده باغ ها و املاکی را بر آن وقف کرده است. وی از نوادگان سید ابراهیم مرتضی مجاب فرزند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام (مدفون در حرم ابا عبدالله الحسین علیه السلام) است ، نه از نوادگان سید مرتضی علم الهدی، در کتاب انساب آمده که نسل سید مرتضی علم الهدی منقرض شده است. (ر.ک: عمدة الطالب، ص ۴۵۴).

در «مشاهیر مدفون در حرم رضوی»، ج ۱، ص ۱۸۲ می گوید «حاج ملا هاشم خراسانی فقیه و مورخ فرزند محمد علی، از معاریف علما بود و بسیاری از مردم از او پیروی می کردند. وی در بیستم صفر ۱۲۸۴ ه.ق در مشهد تولد یافت و پس از تحصیل دانش های دینی عصر خود در مشهد و نجف و بهره گیری از محضر استادانی چون آخوند خراسانی و سید اسماعیل صدر اصفهانی به مشهد بازگشت و به تدریس و ترویج و تحقیق روی آورد و کتاب های سودمندی از خود به یادگار گذاشت و رساله ی ربا، رضاع، وسیلة ،الامان

، ارث ، معاملات نفقات و کتاب پر بهای منتخب التواریخ از آثار ایشان .است. وی بیش تر وقایع روزگار خود از جمله توپ بسته شدن حرم توسط قوای روس را به تفصیل در منتخب التواریخ آورده است چراغ عمر حاج ملا هاشم پس از ۶۸ سال خاموش گشت بدن بی جان وی در روز سوم ذیحجه ۱۳۵۲ه ق در محل دار الحفاظ حرم به خاک سپرده شد».

گزارش سوم مصاحبه با نوادگان سید ابراهیم دمشقی

این حکایت از زمان وقوع میان مردم مشهور بوده است. امروزه ذریه ی سید ابراهیم دمشقی متولیان حرم حضرت زینب و حضرت رقیه علیها السلام و رئوس الشهدا و حضرت سکینه در قبرستان باب الصغیرند.

همین حکایت را به اختصار دکتر سید رضا مرتضی ابو سلیم (یکی از نوادگان سید ابراهیم دمشقی و از متولیان مقام سیده سکینه و مقام سیده ام کلثوم و مقام رئوس الشهدا) از طریق اجدادش چنین نقل می کند «یکی از دختران جد ما مرحوم سید ابراهیم مرتضی- و به نقل خود مرحوم سید ابراهیم مرتضی- در خواب می بیند که حضرت رقیه علیها السلام با خانمی به نزد او آمدند و آن خانم گفتند که این دختر من است و او در این مزار مدفون است [و قبر او خراب شده است]. ایشان به این خواب اعتنا نمی کند و این خواب در شب دوم و سوم نیز تکرار می شود.

پس از تکرار این حادثه سید ابراهیم مرتضی افرادی را به منطقه ی العماره [که مزار حضرت رقیه علیها السلام در آن است] می فرستند و تحقیق می کنند و می بینند که قبر خراب شده است و چون قبر را حفر می کنند می بینند بدن مطهر در قبر سالم است

و آثار غل و زنجیر بر دست های مبارکش آشکار است. چون می خواهند بدن حضرت رقیه علیها السلام را از قبر خارج کنند نمی توانند. سید ابراهیم می آید و بدن به دست او برداشته می شود و می نشیند و بدن مطهر را بر پایش می نهد و سه روز نشسته و از جا بر نمی خیزد تا قبر آماده می گردد و با دست خود بدن را در قبر می نهد و در این حادثه مو های سرش سفید می شود و آثار شکستگی و پیری بر او نمایان می گردد و پس از آن زیاد زنده نمی ماند و پس از آن خداوند به او پسری عطا می کند، که جدّ همه ی سادات آل مرتضی است و خداوند ما را به شرافت خدمت به مزار اهل بیت علیهم السلام مشرّف گرداند».

دکتر سید رضا مرتضی در این مصاحبه ماجرایی را درباره مقام رئوس الشهداء بیان می کند «اجداد ما می دانستند که مراقدی از اهل بیت علیهم السلام در باب الصغیر وجود دارد ولی اطلاع دقیقی از آن ها نداشتند و این مراقد مورد توجه نبود و حق آن ادا نمی شد و بیش از صد سال پیش جد ما سید سلیم مرتضی تصمیم می گیرد این مراقد را احیا کند. وی برای این کار به استانبول می رود تا با سلطان عبد الحمید حاکم عثمانی ملاقات کند، ولی موفق به دیدار او نمی شود تا این که خبردار می شود که روزی سلطان از مسیری عبور می کند. در آن روز به مسیر عبور سلطان می رود و جلوی درشکه روی زمین دراز می کشد. سلطان دستور توقف می دهد و از ایشان سؤال می کند. ایشان می گوید من از سادات و از فرزندان رسول صل الله علیه و آله خدا هستم و در منطقه ی باب الصغیر برخی از اولاد رسول خدا مدفونند ولی به قبور آنان رسیدگی نمی شود به من اجازه دهید که برای احیای آن اقدام کنم سلطان به او اجازه می دهد که به دمشق برود و متولّی امور قبور شود و آن چه صلاح می داند درباره ی آن ها انجام دهد وی نجّار هنرمند و مشهوری را که مسیحی بوده برای اصلاح و تعمیر قبر منسوب به رئوس الشهداء

به کار می گیرد چون روز ها در قبرستان تردد بوده و مردم برای زیارت قبور رفت و آمد می کردند، نجار کار را برای شب ها قرار می دهد. یک شب که مشغول تعمیر قبر بوده، به تابوت قبر دسترسی پیدا می کند و چون درب تابوت را می گشاید در آن هفده سر بریده ی خون آلود معمم می بیند و شبانه به در خانه ی جد ما سید سلیم مرتضی می آید و ماجرا را تعریف می کند و او را مطلع می کند. این نجّار هنرمند بر اثر این حادثه همه ی سر و صورتش سفید می گردد و بعداً مسلمان می شود. جد ما بنای اولیه ی مقام رئوس الشهداء را پایه می گذارد».

ظاهراً مستند آن چه امروزه درباره ی این مقام گفته می شود همین ماجرای تاریخی است. آیة الله سید محسن امین درباره ی این مقام می گوید« رأیت بعد سنة ۱۳۲۱ فی المقبرة المعروفة بمقبرة باب الصغیر بدمشق مشهداً وضع فوق بابه صخرة کتب علیها ما صورته: «هذا مدفن رأس العباس بن علی و رأس علی بن الحسین الأکبر و رأس حبیب بن مظاهر»؛ ثم أنه بعد ذلک بسنتین هدم هذا المشهد و أعید بناؤه و أزیلت هذا الصخرة و بنی ضریح داخل المشهد و نقش علیه أسماء کثیرة لشهداء کربلاء، و لکن الحقیقة أنه منسوب إلی الرؤوس الشریفه الثلاثة المقدم ذکرها بحسب ما کان موضوعا علی بابه کما مرّ. و هذا المشهد الظن قوی بصحة نسبته لأن الرؤوس الشریفة بعد حملها إلی دمشق و الطواق بها و انتهاء غرض یزید من اظهار الغلبة و التنکیل بأهلها و التشفی لابد أن تدفن فی إحدی المقابر فدفنت هذا الرؤوس الثلاثة فی مقبرة باب الصغیر و حفظ محل دفنها و الله أعلم». *أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۷.*

گزارش هایی دیگر از ناظران عینی

صاحب کتاب موسوعه ی کربلا از برخی حاضران در این ماجرا مطلب را با دو نقل دیگر نیز آورده که هر یک متضمن نکاتی است و جهت تکمیل بحث هر دو نقل در این جا آورده می شود «ذکر صدیقنا الحاج حسن سلیم صالح هذا القصۀ، روایۀ عن جده السید رضا صالح، و کان حاضرا أثناء الحادثۀ، قال کان السید ابراهیم مرتضی و هو جد السید ابراهیم مرتضی والد الدکتور عبد الغنی، یسکن فی محلۀ الخراب (حتی الأمین). رأی فی المنام سیدتنا رقیۀ تقول له إن قبری یکاد ینهاد، فأصلحوه. و فی نفس الوقت رأی الوالی العثمانی فی دمشق السیدۀ رقیۀ علیها السلام و قالت له یأتی أحد أرحامی لیصلح ،قبری و هو الذی یحملنی.!

جاء الناس لیتفرجوا، و دخل السید إبراهیم و حفر و حملها، و غطوه معها بشرشف . ظل من الصباح حتی العصر و هو حاملها . و لما أرجعها ألی القبر بعد إصلاحه البیضّ شعر رأسه. و لما قفل راجعا إلی الحی و أثناء الطریق صار الناس یقطعون من ملابسه قطعاً و یأخذونها للبرکۀ، حتی وصل إلی بیته بدون قمیص . و عاش ثلاثۀ أیام و توفی: دوست ما حاج حسن سلیم صالح این داستان را از جدش سید رضا صالح که در اثنای حادثه حاضر بوده است، چنین نقل می کند سید ابراهیم مرتضی که جد سید ابراهیم ،مرتضی پدر دکتر عبد الغنی بوده ،است در محله ی خراب «منطقۀ الامین» ساکن بوده و در خواب حضرت رقیه علیها السلام را می بیند که می فرماید قبر من در حال خراب شدن است، آن را تعمیر کنید.

در همان زمان والی عثمانی در دمشق نیز آن حضرت را در خواب می بیند که به او می فرماید یکی از ارحام من برای تعمیر قبر من نزد تو می آید و او مرا از قبر بیرون می آورد و نگه می دارد مردم برای تماشا کردن جمع شدند و سید ابراهیم وارد شد و قبر را حفر کرد و بدن مطهر را برداشت و آن را با پارچه و ملحفه ای پوشاند و از صبح تا عصر بدن را در دست گرفت و بعد از آن که بدن را به قبر ،برگرداند مو های وی سفید شده بود. و چون وی به محل سکونت خود بر می گشت در میان راه مردم لباس هایش را از باب تبرّک پاره کرده و می کندند تا آن که برهنه به منزل رسید و سه روز پس از این حادثه زنده بود و از دنیا رفت».

«سمعت من أحد العارفین قال: لما تصعد جدران قبر رقیۀ علیها السلام نتیجۀ جریان نهر بردی قربه، و کان ذلک فی عهد الدولۀ العثمانیۀ جاء الحاکم العثمانی لیشرف علی إصلاح القبر و احتار فیمن یقوم بحمل جسد السیدۀ رقیۀ أثناء أصلاح القبر!. فاقترح علیه الناس أن یقوم بذلک (الأشراف) فی البلد، الذین هم أقرب الناس من السیدۀ رقیۀ علیها السلام. و کان فی دمشق کثیر من الأشراف السنۀ، فجاء کل واحد منهم یدعی أنه أحقّ بهذا العمل من غیره، و اختلفوا فی ذلک. و أراد الحاکم أن یقطع نزاعهم، فقال: أضرب علی باب المقام سلسلۀ قفلا، و یأتی من یرید تنفیذ المهمۀ امام القفل حسبه و نسبه فالذی تنکسر له القفل من تلقاء ذاته یکون هو فیتلو أمام الذی ترضی عنه رقیۀ علیها السلام لیخرجها من قبرها و یحملها ربما یتمّ إصلاح قبرها. و جاء کثیرون وفعلوا ذلک فلم ینفتح لهم الباب. و فی الأثناء رأی السید إبراهیم مرتضی من حی الأمین ،رؤیا، مفادها أن السیدۀ رقیۀ علیها السلام جاءت إلیه فی المنام، و قالت له: أدرکونی قبل أن یهبط قبری و أغرق فی الماء. فجاء ألی المقام بحضور الحاکم العثمانی و جمیع الأشراف و الأعیان، فبمجرد أن ذکر حسبه و نسبه، انکسر له القفل و سقطت السلسلۀ، و دخل و حفر القبر و استخرج جسد

رقیۀ علیها السلام و لفّها بثوب، و کانت صبیۀ صغیرۀ دون البلوغ، و لم یفن جسد ها. ثم وضعها فی حضنه ، و جلس علی کرسی تحت خیمۀ، ربما فرغوا من إصلاح القبر، ثم أعادها إلی مکانها. و خرج من المقام و قد ابیض شعر رأسه، وحین خرج صار الناس یأخذون من ثوبه قطعا للبرکۀ حتی تمزّق کل قمیصه. و لم یعش طویلا، بل توفی فی تلک السنۀ» .

از یکی از مطلعان شنیدم که می گفت چون در زمان حکومت عثمانی دیوار های قبر حضرت رقیه علیها السلام در اثر جریان آب نهر بردی در نزدیکی مزار شکاف برداشته بود، حاکم عثمانی برای نظارت بر تعمیر آن در مزار حضرت حضور یافت و سرگردان شد که برای بیرون آوردن و نگه داشتن بدن ،مطهّر در هنگام اصلاح ،قبر چه کسی را انتخاب کند؟ مردم پیشنهاد دادند که سادات شهر که به حضرت رقیه علیها السلام نزدیک ترند این کار را انجام دهند و در دمشق جماعت فراوانی از سادات اهل تسنن بودند و هر یک به نزد حاکم آمده و ادعا می کردند، که به انجام این عمل سزاوار ترند و میان ایشان در این مسئله اختلاف شد. حاکم که می خواست نزاع را پایان دهد گفت قفل و زنجیری بر در مقبره می زنم و هر کس که می خواهد این کار به دست او انجام ،شود در برابر قفل رفته و حسب و نسب خود را بگوید آن کس که قفل در برابر او باز شد، کسی است که حضرت رقیّه علیها السلام راضی است که او را بیرون آورد و نگهدارنده ایشان در زمان تعمیر قبر باشد عده ی زیادی آمدند و این کار را کردند، ولی قفل برای ایشان باز نشد در همین زمان سید ابراهیم مرتضی که در منطقه ی الأمین ساکن بود, حضرت رقیّه علیها السلام را در خواب دید و به او گفت: قبل از آن که قبر من فرو بریزد و من غرق شوم، مرا دریابید. سید ابراهیم مرتضی در نزد حاکم عثمانی و همه ی سادات و بزرگان به مزار حضرت آمد و به محض آن که حسب و نسب خود را بیان کرد قفل شکست و زنجیر افتاد وی داخل شده و قبر را حفر کرد و بدن مطهر را بیرون آورد و آن را در پارچه

ای پیچید. او دختری کم سن و سال و نابالغ بود که بدن مطهرش سالم و تازه مانده بود وی بدن مطهر را در دامان خود نهاد و در زیر خیمه ای بر صندلی ای ،نشست تا از اصلاح قبر فارغ شدند و سپس بدن مطهر را به جای اصلیش بازگرداند و از مزار حضرت خارج شد در حالی که مو هایش سفید شده بود آمد چون بیرون مردم لباس های او را تکه تکه کرده و به جهت تبرک می بردند تا آن که تمام لباس هایش پاره شد. پس از این واقعه وی زیاد عمر نکرد و در همان سال از دنیا رفت». *موسوعه ی کربلا ، ج ۲، ص ۶۲۲ و ۶۲۳.*

کرامات نوادگان سید ابراهیم دمشقی

برای آن که این حادثه در طول تاریخ زنده بماند و آیندگان نیز آن را انکار نکنند، خداوند نشانه ای در بازماندگان مرحوم آقا سید ابراهیم دمشقی قرار داده است مشهور است که برخی از بازماندگان وی به برکت توفیقی که نصیب سید ابراهیم دمشقی شد اگر بر موضع درد بیمار دست بکشند خوب می شود برخی از معاصران مدعی اند که این معجزه را تجربه کرده اند.

مرحوم آیهٔ الله سید هادی خراسانی (۱۲۹۷- ۱۳۶۸ق)، از شاگردان میرزای شیرازی اوّل و از بزرگان حوزه علمیه ی کربلا، در کتاب معجرات و کرامات ائمّه اطهار علیهم السلام نمونه ای از آن را نقل کرده است. وی می نویسد:

آب گرفتن مرقد مطهر حضرت رقیه علیها السلام در شام؛ روز گذشته تابستان بود از بام خانه سحرگاه، یکی از بستگان پایین آمده در بین راه دست او را گزنده ای گزید تدریجاً درد شدید شد به حدی که طاقت بر تحمل نداشت. در کربلا سادات «شامی» در دفع

سموم معروفند؛ وارد خانه ایشان شدیم جوانی به نام سید عبد الامیر ما را در اطاق پذیرائی با احترام پذیرائی ،نمود پرسید کجا درد می کند؟ جای نیش را به او نشان دادیم، فوراً انگشت خود را بر موضع درد گذارد، مریض :گفت گویا آتش از شانه ام به زیر می آید! کم کم درد ساکن شد. سید مذکور :گفت من نه دعائی و نه دوائی دارم این یک سری است در نسل ما ارث از آباء و اجداد می بریم هر سمی باشد زنبور, عقرب، مار اگر فوراً بیاورند به آب دهان انگشت گذاردن علاج کنیم پرسیدم سرّ این امر چیست؟ گفت: جد ما سید ابراهیم ساکن شام در «دمشق» بود در زمانی که آب به مرقد مطهر حضرت رقیه خاتون علیها السلام افتاد رفتند قبر را شکافتند؛ احدی جرأت نکرد جلو برود و نتوانست نزدیک شود و جثّه مطهّره آن معصومه مظلومه را بلند کند، ولی جد ما که پیر مردی عابد و زاهد بود آن جسد مطهر را بر روی دست گرفت ، فوراً تعمیر لازم را کردند و سپس دفن نمودند از برکت آن معصومه در دست جد ما این اثر ماند و به ما میراث رسیده.

مؤلف گوید قصه آب گرفتن قبر حضرت رقیه علیها السلام را در ،شام در سال های پیش در ناحیه مقدسه از بعض زوّار اهل شام شنیدم و آن که سید مذکور یک شبانه روز جثّه مبارکه را بروی دو دست گرفت ایستاد و ابداً بر زمین نگذاشت، تا آن که در قبر خوابانید و در تمام مدت مشغول گریه و زاری و دعا و ذکر بود البته این خدمت و رنج بی گنج نباشد». *کرامات و معجزات خراسانی ص ۹ .*

باری داستان مرحوم آقا سید ابراهیم امروزه میان دمشقیان از مسلّمات محسوب می شود و بسیاری از شیعیان آن را از نسل های قبل حکایت می کنند؛ در ملاقاتی با یکی از فقهای بزرگ دمشق درباره ی این واقعه سؤال کردیم ایشان فرمودند در نزد ما اهل شام در این مسئله هیچ جای شک و تردیدی نیست.

حجۀ الاسلام و المسلمین شیخ محمد وحیدی که سال ها مقیم دمشق بوده و مسئولیت مدرسه ی علمیه ی امام خمینیِ آن شهر را به عهده داشته است درباره ی این ماجرا می گوید در میان علمای دمشق و مردم آن - پس از تحقیق فراوان - کسی را نیافتم که در صحت این ماجرا تردید داشته باشد و آن چه سینه به سینه نقل شده و در افواه اهل دمشق شهرت یافته، مطابق منتخب التواریخ است.

بخش آخر

مسیحیت و حضرت رقیه

سندیت مسیحیت, سه خدا و چهار کتاب

این بخش از کتاب در مورد دروغ های فراوان دین بی اعتبار مسیحیت صلیبی اروپا و غرب است, که بر اساس تحریفات پولس کذاب بنا شده است. مسیحیتی خالی از عیسی علیه السلام که در آن عیسی خدایی است, که پولس آفریده است, نه پیامبری که خداوند فرستاده است. ما در این بخش از کتاب به بیان بسیاری از ایرادات مسیحیت امروزی یا بهتر بگوییم صلیبی های امروزی می پردازیم و علت اینکار ما, جنگی است که آنان علیه دین ما و شعائر دین ما به راه انداخته اند و از بلندگوها و تلویزیون ها و اینترنت علیه دین ما اتهام ها و شبهه هایی وارد می کنند, که خود به بدتر از آن مبتلا هستند. نام این بخش را این گونه انتخاب کردیم, تا علیه آنچه آنان در مورد امامزادگان و تایید و صحت و سندیت حرم آنان سخن می گویند, جوابی دندان شکن به آن ها بدهیم. آن ها به تعداد فرزندان امام کاظم ایراد می گیرند و طعنه می زنند و به دروغ می گویند که تمام امامزادگان از فرزندان آن امام است و سپس به طعنه می گویند, که مگر یک نفر چند فرزند داشته است. احمقان بلبله چی نادان بی سواد نه خوانده ملا نیز آنان را تایید می کنند و به جنگ دین و شعائر می آیند.

حال آنکه باید از اینان پرسید, شما که مدعی صحت و اعتبار هستید و چندتایی و تعدادها برای شما سوال است, چگونه خود سه خدا دارید؟؟ چگونه از عیسی ۲۰ کتاب دارید؟؟ و چگونه چهارتا از آن ها را قبول کرده اید؟؟؟ و چگونه بقیه را رد کرده اید؟؟

حال آنکه همین چهار کتاب به اعتراف خود صلیبیان و غربی ها تنها ده درصد اشتراک دارند و این صلیبیون, بعد از عیسی ده ها رسول دروغین را پذیرفته اند, درحالیکه حتی آن ها دوازده نفر حواری عیسی را حتی به نام نمی شناسند و نام ها در نهایت به هفت

تن بیشتر نمی رسد.

آن ها عیسی را خدایی کشته شده می دانند, حال آنکه قبری از او ندارند اما BBC با یک مجری یهودی, برنامه دلقک بازی به عنوان مستند, بر عدم صحت و درستی غار حرا و قبله کعبه می سازند!!!

عیسی خود به آیین یهود و بنی اسرائیل و فرزندان حضرت ابراهیم ختنه شده است, اما شرط صلیبی بودن ختنه نشدن, توسط پولس تعیین شده است و او می گوید هر کس ختنه شود نمی تواند پیرو عیسی باشد!!! پس در نتیجه پولس می گوید عیسی نمی تواند پیرو عیسی باشد !!!

دینی بس غلط وغلوط و بی اعتبار که به جنگ دین ما و اعتبار آن برخاسته است و برای آن هزینه بسیار می کند. اینکه می گوییم صلیبی, و نمی گوییم مسیحی, به دو دلیل است و چه خوب است از امروز آن ها را به همین نام بخوانیم . دلیل اول اینکه خودشان خود را صلیبی می خوانند و ترجمه کلمه لاتین کریستین یا کریستانیتی, همان صلیبی است. دوم اینکه آن ها عیسی را مسیح یا ماشیح موعود در کتب عهد عتیق بنی اسرائیل و زبور داوود نمی دانند, بلکه او را عیسی مصلوب Jesus Christe می خوانند.

داوود علیه السلام از خداوند خواست تا ماشیح (تلفظ عبری) یا مسیح (تلفظ عربی) که موعود خداوند بوده است برای بنی اسرائیل را, در نسل او قرار دهد. اما جالب اینکه نه بنی اسرائیل و یهودیان و نه حتی پیروان امروزی عیسی او را مسیح نمی دانند. بنی اسرائیل به دلیل اینکه نبوت او را قبول ندارند, چه برسد به موعود بودن او. و پولس خائن کذاب نیز که پیروان عیسی را در زمان حیات عیسی می کشت و شکنجه می کرد, ولی هیچگاه عیسی را ندیده بود و بعد از غیبت عیسی یا به زعم آنان مرگ و مصلوب شدن

عیسی, ادعای نبوت کرد, بر همان بنای دشمنی با عیسی, او را مصلوب خواند, نه مسیح.

این تنها قرآن است که عیسی را همان مسیح(به معنی سیاح) و سیاحت کننده می خواند. دلیل دیگر اینکه این نام گذاری به صلیبی, دو چیز دیگر را در اذهان انعکاس می دهد یکی خاطره جنگ های صلیبی و دشمنی ابتدایی آنان با اسلام و مسلمانان و دیگری اینکه اینان, پیروان عیسی مسیح نیستند و پیروان پولس کذاب هستند که می خواستند عیسی را مصلوب نمایند.

از طرف دیگر اینان تحریفی دیگر در دین عیسی ایجاد کرده اند, علاوه بر هزاران تحریفشان, و آن به دلیل دشمنی با اسلام است. اینکه آن ها دجال را که توسط همه پیامبران خبرش به ما رسیده است که در اخرالزمان می آید و او موجودی کافر و شرور و قدرتمند است را در ترجمه های لاتین به عبری در نسخه های انجیل و کتب عهد عتیق به Antichriste ضدصلیب معرفی می کنند. از اتفاق دجال با صلیب دشمنی ندارد بلکه این حضرت محمد و قرآن الهی و ذات اقدس الهی است که با صلیب دشمن هستند و از صلیب برائت می جویند و آن کسی که صلیب محبوب اوست , یهودیان و رومیان قاتلان عیسی مسیح هستند. اما این ها می گویند که عیسی مصلوب شد ولی باید از آن ها پرسید که حتی اگر عیسی مصلوب شده باشد, آنگاه دلیل اینکه صلیب مقدس می شود چیست؟؟ بزرگان و سرکردگان آن ها این تحریف را ایجاد کرده اند تا اسلام را به عنوان دجال به پیروان خود معرفی کنند.

موضوع جالب تر اینکه مدعیان و پیروان امروزی عیسی, به هیچ آموزه ای از انجیل های خودشان نیز عمل نمی کنند, جز آن ها که تحریف و انحراف است و فقط وقتی صلیبی می شوند که قرار است علیه اسلام عمل کنند.

در بین خودشان دین را کنار گذاشته اند و سکولار شده اند, اما برای اسم صلیبی بودن و کریستینی بودن خودشان, با اسلام دشمنی می کنند. موضوع فقط و فقط اسلام نیست. آن ها تمامی ادیان و مکاتب را, حتی بت پرستان هند را, مسخره می کنند و با آن ها دشمنی کنند و می گویند شما عقب مانده و نفهم هستید!!! حال آنکه خودشان مجسمه پرستی و صلیب پرستی می کنند, خداهایشان یکی پدر است و دیگری پسر است و می گویند از ازل هر دو وجود داشته اند و معلوم نیست, اگر با هم از ازل بوده اند, چرا یکی پدر است و دیگری پسر است؟!؟!

تازه این ها حرفی می زنند که دیگر بت پرستان تاکنون نگفته لند, می گویند سه خدایشان در عین تکثر و تعدد, وحدت وجود دارند و یکی هستند!!! اگر یکی هستند چرا یکی پسر است و کشته می شود و دیگری پدر است!!! وحدت وجود در عین تثلیث (سه تایی) بدعت پولس کذاب است, که اولین بار توسط او در رساله پولس به غلاطیان گفته شده است و نه توسط حواریون و یا جانشین بر حق عیسی, یعنی شمعون صفا یا همان پیتر مقدس(سنت پیتر). هزار سال بعدتوماس آکوئیناس و دیگر فیلسوفان غربی برای آن لباس فاسفه و عقل دوختند و دوره متالهین صلیبی از آنجا اغاز شد.

انحرافی که بعدها به اسلام نیز راه یافت و ابن عربی گمراه و ملاصدرای مفتون, آن را به همه اشیا و مخلوقات گسترش دادند, و وحدت وجود و حکمت جوهری (جهل مرکب) را ساختند. که در کتاب جداگانه ای به نام وحدت, کثرت و تثلیث, این موضوع را کاملاً بررسی کرده ایم.

خدا آنان را در قرآن استهزا می کند و فرماید آنان گفتند که خداوند سه تاست و در این سه تا نیز, او را سومی می خواندند و قرار دادند. در اینجا داستانی جالب را نقل می

کنیم, می گویند مســابقه ای برگزار شــد برای شــبیه ترین صــدا به ابی, خواننده پاپ ایرانی, از غذا خود ابی نیز شرکت کرد و در این مسابقه سوم شد!!!

اینان در تبلیغات دروغینشــان اســلام را دین جنگ افروزی و قتل عام معرفی می کنند, حال آنکه این صــــلیبیون اروپا و آمریکا بودند که ربع مســــکون از کره زمین, یعنی هر جایی که انسانی بود را, به آتش جنگ کشیدند, آن هم دوبار.

آن ها بودند که بمب اتم، بمب شـیمیایی، راکت، موشـک، خمپاره، دینامیت، سـلاح های کشــتار جمعی و.... را ســاختند و از آن بی مهابا اســتفاده کردند, حتی علیه خودشــان. اما امروز علیه ایران و پاکســتان صــدها فیلم و گزارش و دعوای بین المللی می ســازند, که مسلمانان به دنبال سلاح و قتل عام و بمب اتم هستند. فیلم آخرشان که اپنهایمر قاتل مزدور که بمب اتم را ساخت, را تطهیر می کند, در حالی که او سازنده بمب اتم بود آن ها انیشتن را قدیسی عالم نشان می دهند, در صورتی که او طراح بمب بود.

مدام تبلیغ می کنند که اســـلام و قرآن دین برده داری هســـت, حال آنکه منفورترین کشــــور دنیا در تاریخ برده داری, یعنی بریتانیا یا همان انگلســــتان زمانی که به عنوان آخرین کشور, قانون برده داری را در کمتر از ۱۵۰ سال پیش کنار گذاشت, قرن ها قبل تر از آن در بین اسلام و مسلمانان خبری از برده داری نبود!!! با اینکه برده داری قرن ها قبل از اسـلام در بین تمامی طوایف بشـری امری عادی بود. و این به خاطر آیین اسـلام بود که آزاد کردن برده ها را حســنه معرفی می کرد و کفاره برخی از گناهان بزرگ قرار داد.

اما انگلسـتان برده داری را لغو نکرد, بلکه برای آن جایگزینی آورد به اسـم سـیسـتم های مدیریت و نظام کارگری و حزب کارگر, تا تمام مردم خودشـــان و دنیا را با این کار به

بردگی بگیرند. آن ها این را به عنوان نشان متمدن شدن, معرفی کردند و نظام رعیت و خانی را مذمت می کردند, که در آن رابطه رعیت و خان یک پیمان تجاری بر اساس رضایت طرفین بود. اما نظام کارگری یک قانون از پیش تعیین شده اجباری, توسط بالادستان ثروتمند برای مردم اقشار پایین دست بود. بنای حزب کارگر انگلستان نیز بر همین مفهوم بنا شده است.

از طرف دیگر این کشور سال های سال است که در پی تخریب و تردید وارد کردن و تشکیک در اعتقادات دینی علی الخصوص اعتقادات مردم به واقعه عاشورا و شهادت امام حسین و آثار و شئون وحرم های مطهر ائمه و امامزادگان است. چرا که آنان از رسوخ اخبار شیعه و اعتقادات آن ها در ممالک خود می ترسند. شاهد آن نیز این است که آن ها دستاویزی برای دین خود, جز یک میخ دروغین و یک کفن نامعتبر از قتل عیسی و مرگ او ندارند. آن ها قبری از عیسی و موسی و داوود و سلیمان ندارند و نمی دانند حتی زمین معبد و هیکل سلیمان کجاست.

نام دوازده حواری عیسی را نمی دانند, کتاب دینی آن ها در طی این ۲۰۰۰ سال چندین بار به اعتراف محققین خودشان رد شده است و چهار نسخه مختلف بدون اشتراک با هزاران ایراد در هر نسخه دارند. آن ها را این می دانند که اگر مردم اروپا فارغ از تبلیغاتی که اسلام را داعش و طالبان معرفی می کنند, با اسلام روبرو شوند, چیزی از اعتقادات انحرافی پولسی زنده نمی ماند.

دین آن ها خون اروپایی ها را ریخته است در اسکاندیناوی, در مملکت گل ها, خون مردم بومی آمریکای لاتین را ریخته است، خون سرخ پوست های آمریکای شمالی را ریخته اند، خون مردم آفریقا را ریخته اند و آن ها را برده و مسیحی یا همان صلیبی

نموده اند. یهودیان نیز به اعتراف کتاب تورات و عهد عتیق, تمام مدت در حال جنگ بودند و سوابق آن ها نیز موید همین است. اما فقط از خونریزی های عمر ملعون لعنت الله علیه در فتح سرزمین ها سخن می گویند و آن را نیز به گردن امامان ما می اندازند.

پولس که او را پولس رسول می خوانند, خود خونریز و قاتل پیروان حقیقی عیسی بود و پیروانش هم خونریز شده اند و اینگونه هستند. آن ها که خود بت پرستی و صلیب پرستی و مجسمه پرستی می کنند و سه خدا دارند, مسلمانان را کافر می دانند!!! و پاپ در سال ۱۱۹۵ میلادی دستور حمله به کافران (مسلمانان) را می دهد و این آغاز هفت دوره جنگ صلیبی است. جالب است که هفتمین دوره جنگ صلیبی, اولین جنگی است که در تاریخ, از کودکان به عنوان سرباز استفاده شده است و بنیانگذار این جنایت ها, همین صلیبی های اروپایی هستند. این لشکر کودکان به خاطر معصوم از گناه بودن برای جنگ انتخاب شدند, ولی هیچگاه به سرزمین مسلمانان نرسیدند چرا که در بین راه مریضی و مرگ از سفر سخت و تجاوز و دزدی خود اروپایی ها در مورد این کودکان, لشکر آن ها را از هم پاشید و نابود کرد.

حال واضح است که چنین دینی به جنگ دین اسلام و علی الخصوص مذهب شیعه بیاید. چرا که دین ما پر از مستندات و مکتوبات و ابنیه و مقابر بزرگان دین است و تنها پیامبری که قبر او در زمین شناخته شده است و این خود بزرگترین مستند تاریخی در مورد انبیاء است, قبر مطهر رسول الله محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است.

تنها کتابی دینی و آسمانی که از آن فقط یک نسخه غیر قابل تردید و غیر مشکوک موجود است, قرآن محمد صلی الله علیه و آله است.

اما همین شبکه انگلیسی BBC با ایادی قدیم و جدید خود, از کسروی پاپتی تا علی

شریعتی بی حیای نادان, تا سروش و دیگر سگان و روباهان که دشمن مرتضی علی هستند, به دروغ برای مردم تبلیغ می کنند که مذهب شیعه ساخته صفویه است و عمری بیشتر از ۴۰۰ سال ندارد . حال آنکه تمام تاریخ و اسناد و کتب فراوان تاریخی, حاکی از وجود و حضور شیعه از زمان وفات رسول الله است. سه جنگی که با حضرت امیر رخ داد، واقعه دردناک عاشورا، قیام زید ابن علی ابن حسین، قیام یحی بن زید که نابغه جنگی و معجزه زنده بود و با ۷۰ نفر لشکری هزار نفری را شکست داد و با لشکری از ایرانیان شمال و شرق ایران, علیه بنی امیه جنگید, و وقتی شهید شد فقط ۱۸ سال داشت و هنوز جسدش را تدفین نکردند, که حکومت بنی امیه سرنگون شد. و همچنین ده ها جنگ بزرگ که ایرانیان به همراه بنی هاشم و خاندان سیادت از نسل زین العابدین و عبدالله مکفوف و حسن افطس و محمد نفس زکیه و حتی قیام مختار ثقفی و قیام مسلم خراسانی, به اسم آل محمد در ایران علیه بنی امیه و بنی عباس روی داد, تا در نهایت حکومت داعی کبیر در شمال ایران, از گیلان و مازندران و گلستان امروزی و تهران و سمنان و قزوین امروزی به مدت ۷۰ سال, در زمان آغاز غیبت امام زمان یعنی سال ۲۵۵ هجری شکل گرفت.

از باقیمانده این حکومت از لشکر ماکان کاکی, سه برادر زرتشتی که به اختیار شیعه شده بودند, به نام های احمد علی و حسن که از نسل دابویگان ساسانی و اهل گیلان بودند, کل سرزمین امروزی ایران و افغانستان (عراق عجم) و عراق عرب را فتح کردند و حتی خلیفه را دستگیر و باجگذار خود کردند. و شیعه دوازده امامی(اثنی عشری) اولین حکومت خود را تحت لوای ایرانیان, در سال های میانی قرن چهارم (حدود ۳۵۰ هجری) تاسیس کرد. حکومتی صد ساله به موازات حکومت فاطمیان مصر و یمن که شیعه هفت امامی بودند.

در این دوره دو تن از بزرگترین علمای شیعه که ایرانی الاصل بودند, کتب اصلی شیعه را تدوین کرده اند, که آن ها نام های بزرگ و آشنای شیخ صدوق و شیخ مفید هستند. بله همه این ها هم ایرانی بودند و هم شیعه بودند, ۵۰۰ سال قبل از اینکه صفوی ها شیعه بشوند. حتی شیعه عرب مدیون کتب شیعه ایرانی هستند.

و پس از آن حمله مغول و بعد ها تغییر دین مغولی ها به اسلام است که حتی برخی شیعه شدند, مانند شاهرخ و همسرش گوهرشاد و بایسنقر که آثار هنری خطی او از قرآن و شاهنامه در موزه های اروپایی است. من در کتاب هشت هزار شمشیر آخته که تاریخ قیام و جنگ های برادران علی بن موسی الرضا در ایران است را در دفاع و جمع آوری مستندات این وقایع آورده ام و تحلیل کرده ام. هرچند در کتب تاریخی و قدیمی فراوانی از آن سخن گفته شده است, اما در این کتاب فقط به دنبال حمله به صلیبیون و علی الخصوص فرابافته های انگلیسی هستم. که نشان دهم انگی که به دین ما زده اند, چیزی جز ننگی بزرگ بر دامان خودشان نیست. فتنه ای که آن ها در سال ۱۲۶۰ هجری شروع کردند, با آوردن بابیت و ازلیت و بهائیت و تا سال ۱۶۶۰ هجری به پیشگویی حضرت علی در روایات, ادامه خواهد داشت.

آری من از اسناد و روایات تاریخی برای فروپاشی قدرت انگلیس زمانی تعیین شده یافتم که آن را برای شما خواهم گفت و در کتاب جداگانه ای به نام سال ۲۸۳۰ هجری توضیحات کامل آن را خواهم آورده ام.

برنامه های ماهواره ای و اینترنتی در مورد اسلام

روی سخن من با آنان است که ادعای فهم می کنند, مطمئن هستند که عقل دارند و وقایع را تحلیل می کنند, چه دیندار هستید و چه دین دار نیستید. آیا پخش این همه برنامه در مورد ایراد به اسلام و بیهوده خواندن اعتقادات شیعیان و مسلمانان, توسط انگلیسی ها از شبکه های مختلف و فضای مجازی, به روش های مختلف, از سر دلسوزی است؟ برای حل کردن مشکلات ماست؟یا ایجاد مشکل برای ما؟ آیا آن ها این همه مشکلی که در دین خود دارند را, جواب داده اند و حل کرده اند؟؟؟ که حالا به سراغ دین ما آمده اند؟

چرا این نیت خیرخواهلنه, با این همه هزینه را در مورد دین خود به کار نمی گیرند؟؟؟ چرا در مورد پاپ و مقام معصومیت او در اعتقادات کاتولیک سخن نمی گویند؟؟؟ چرا به ما می گویند دعوای شیعه و سنی را رها کنید و این دعوا را دلیل بی اعتباری دین ما معرفی می کنند, اما جوابی بر دعوای پولس کذاب و شمعون علیه السلام, وارث عیسی نمی دهند؟؟؟؟ برنامه ای در مورد آن نمی گذارند؟؟؟ خوب ما شبکه ای نداریم و قدرت هزینه کردن برای آن کار را نداریم. جدای از آن سعی در تشویق کسی هم به این کار نداریم, چون حتماً او را می کشند. بالاخره این همه سیستم اطلاعاتی آن ها بیهوده نمی چرخد. قبلاً هم از این کارها کرده اند، مستقیم یا غیر مستقیم, مثل ترور شاه شهید ناصرالدین شاه قاجار یا ترور علی اصغر خان اتابک وزیر قاجار یا ترور امیرکبیر که بر روح این دو وزیر سلام و صلوات باد.

اما ما به قدر توان خود, در این کتاب از آن سخن می گوییم. ولی قبل از آن, به بررسی ابعاد فعالیت آن ها می پردازیم. انگلستان بعد از دوران تبشیر, اولین بار گروهی از

جاسوسان, تحت نام سربازان گمنام صلیب(عیسی) تربیت کرده تا به دنیای اسلام وارد شوند. این سربازان گمنام که اولین بار نام آن ها توسط انگلیس ساخته شد, یقیناً برای عیسی فعالیتی نمی کردند و هدف آن ها تخریب سیاسی، نظامی، اعتقادی، اقتصادی و تمامیت ارضی کشورهای مسلمان در جهت منفعت اقتصادی دوران استعمار بودند.

رسوخ ریشه چپاولگری رومیان و وایکینگ های وحشی, در طول هزار سال در انگلستان, بنای حکومت امروزی انگلیس را ساخته است. که بنای آن بیش از ۸۰۰ سال از زمان پرنس جان, برادر ریچارد شیردل پابرجاست. که پیمانی فئودالی, مابین حاکم بالا دست با حاکمان پایین دست در دفاع از خود و چپاول دیگر اروپایی ها بود. و حکومت سلطنتی مشروطه سلسله استوارت به مدت ۴۰۰ سال است که بر آن حکومت می کند. این قاعده از حکومت می گوید که هر خاندان ثروتمند که سرزمینی را به نفع پادشاهی متحده بریتانیا, فتح و چپاول کند مورد حمایت نظامی پادشاه و یا ملکه است به شرط پرداخت سهم حکومت مرکزی. مشابه این پیمان را پاپ با پادشاهان و شوالیه های اروپا در فتح سرزمین مقدس اورشلیم با آن ها بست.

خانواده تالبوت در فتح هند نقش موثر داشتند و کمپانی هند شرقی خانوادگی آن هاست که سرزمین ما نیز جز محدوده عملیاتی آن ها بوده است. در انگلستان قانون ارث برگرفته از قوانین یارل ها و ارل هاست, که همه چیز به فرزند ارشد می رسد, مانند ارث پادشاهان، این کار از فروپاشی سرمایه جلوگیری می کند. به گونه ای که شرکت های بزرگ با سرمایه های عظیم, در طی چند قرن هنوز در انگلستان پابرجا هستند و فعالیت بین المللی می کنند. همه امور استعماری ایران مربوط به این خانواده است و حق انحصاری او است در بریتانیا.

انگلستان که در زمان کینگ جیمز به جاده ابریشم پیوست, به عنوان عضو انتهایی این تجارت, تحت قدرت جهانگیرخان گورکانی در هند و شاه عباس کبیر صفوی در ایران بوده است.(علت تمام بدگویی های امروز از شاه عباس کبیر را متوجه خواهید شد). اما انگلستان از این دوره به بعد, به مدد پیشرفت در علم مکانیک توانست ساعت های دقیق برای دریانوردی و جهت یابی بسازد و توانست جاده ابریشم را از طریق دریا دور بزند و به چین برسد. این کار منجر به فروپاشی جاده ابریشم و اقتصاد ایران و هند شد. اما دست روزگار با پیشرفت دوباره علوم فنی و مهندسی و نیاز به نفت, آن ها را دوباره به ایران برگرداند. بازگشت آن ها به ایران, این بار برای تجارت نبود, بلکه برای تملک آمده بودند و اصل آن ها برای رسیدن به مطلوب خود را در تغییر دین و فرهنگ و حکومت ایران دیده بودند. توضیحات بیشتر در کتاب عقل, ضد عقل و غیر عقل آورده ام.

شروع آمدن آن ها با تحریف و انحراف محمدعلی باب و دین دروغین ازلیت و بهائیت بود و با اقدامات جمال الدین اسدآبادی خائن که عضو فراماسونری لژ های بیروت و قاهره بود تقویت شد.

آن ها در طی سال ها تلاش برای تخریب اعتقاداتی, احمد کسروی ها و امثال شریعتی و .... را ساختند و به کار خود ادامه دادند. در این دوره پیشرفت تکنولوژی رادیو, به آن ها امکان بهره برداری حداکثری از تشویش اذهان در حکومت های مستعمره خود را می داد.

سخن را کوتاه می کنم چون همه این را می دانیم, اما به شما می گویم در مدت فعالیت BBC همیشه از حکومت ایران به هر شکلی که بود و از دین ایرانیان به هر نحوی که بود, بدگویی کردند و تهمت زدند و راه تمسخر و استهزا را پیش گرفتند. هرجا که

توانســـته اســـت ژســـت خوش فهمی و عاقلی گرفتند و دین را ضـــد عقل و فهم, معرفی کردند. حال آنکه اگر این ها دلســـوز مردم هســـتند, برای اعتقادات دین خود دلســـوزی کنند!!!

بیایند و بگویند که چرا عیسـی مسـیح و پولس کذاب هر دو ختنه شـده بودند به آیین یهود. اما یکی فرمان به ختنه داده بود ولی دیگری که پولس کذاب اســت, می گوید که هر کس ختنه شد نمی تواند پیرو عیسی باشد. این خود اثبات این است که پولس پیرو عیسـی نبوده اسـت, چرا که اگر حرف او درسـت اسـت, پس خودش که ختنه شـده بود نمی تواند پیرو عیسی باشد و اگر حرفش غلط است, باز پیرو عیسی نیست. اگر انگلیسی ها نگران تعداد امامزاده های ایران و عراق هســـتند, نگران نســـب و اســـامی امامزادگان هســـتند, اول اســـم دوازده نفر حواری دین خود را معلوم کنند. اول تکلیف انجیل را مشخص کنند که بالاخره کدام کتاب انجیل است؟؟؟

اما نیت انگلیس جز دشـمنی و عداوت نیسـت. سـخنان آن ها و هر کس سـخن آن ها را می پذیرد جز حماقت و جهالت نیست. اسپانسر تمام این دشمنی ها نیز خانواده ملعون تالبوت هســـتند. آنچه که در رادیو و تلویزیون های انگلیس به زبان فارســـی و عربی و افغانی می گویند و در مورد دعوای شـیعه و سـنی برنامه می گذارند, برای حل اختلاف شـیعه و سـنی, نه از سـر خیرخواهی اسـت و نه صـلح, بلکه می خواهند پاکسـازی دینی کنند.

روزنامه وال اسـتریت در سـال ۲۰۰۵ مقاله ای چاپ می کند که هدف حمله انگلیسـی _آمریکایی به عراق را, پاکســازی دینی از طریق یکســان ســازی دینی معرفی می کند. برنامه ای که در ایران توسط بنیاد تخریب مذاهب, توسط متوفی منفور آقای تسخیری

انجام شد (که در تسخیر شیاطین بود حتی در نام) و قصد آن ها در تخریب حرم و مزار حضـرت ابو لولو (پیروز فیروز) که نهایتاً به تخریب مزار و بســته شـدن حرم آن بزرگوار ختم شد, گواه همین مدعی است. تحریب کردند به بهانه اینکه کنفرانس اسلامی با آن ها ارتباط برقرار کند اما بعد از آن هیچ عایدی از کنفرانس اسلامی نداشتند.

آری لازمه تقریب و یکسان سازی دین شیعه, با فرقه انحرافی سنی این است که همه سنی شوند و بعد از آن پاکسازی دینی که همه سنی شده اند, بسیار راحت است. چون در عالم سنی ها, دینی در کار نیست.

من در کتاب جداگانه ای به نام فیروز پیروز ابعاد این قضـــیه را به طور کامل شـــرح و بسـط داده ام و اهل فهم و تحقیق می توانند به اسـناد ارائه شـده در آن کتاب مراجعه کنند. در ادامه با تمرکز بر اعتقادات صلیبیون و شرح آن به برخی از این اقدامات آن ها نیز علیه دین ما اشاره خواهم کرد.

بنای اعتقادات صلیبیون کاتولیک

صلیبی یا مسیحی؟ این سوال است که بسیار مهم است.

برای رسیدن به جواب این سوال و بیان ابعاد مختلف آن, باید به تاریخ صلیبیون و تاریخ مسـیحیت رجوع نمود .پس از عروج عیسـی و وقوع واقعه مصـلوب شـدن یهودای اسـتخریوطی به جای عیسـی علیه السـلام یا اینکه از حواریون که به اختیار این مقام را انتخاب کرد, انحراف در بین حواریون و پیروان عیسی شکل گرفت.

بدین طریق که پولس کذاب, که تا قبل از آن به عنوان یک خاخام یهودی افراطی, پیروان عیسـی را می کشـت و شـکنجه می کرد, ولی عیسـی مسـیح را ندیده بود, ناگهان در راه سـفر به شـهر مرکزی مسـیحیان, ادعای نبوت کرد و مدعی شـد روح القدس بر او نازل شده است . و این روح القدس هم خبر نبی بودن عیسی را به او داده است و هم او را نبی کرده اسـت. البته پولس را هم کور کرده بود که بعدا در شـهر دیگر یک یهودی او را شفا می دهد به ادعای پولس.

بعد از این واقعه, حواریون از پذیرش او به عنوان پیرو عیسـی امتناع کردند, علی الخصوص شـمعون الصفا وارث برحق عیسـی و وصـی او, که جد مادری امام زمان است و به نام پیتر در حکومت روم شـناخته می شـد. چرا که هر یهودی, در سـرزمین یهودیه تحت حکومت روم نام رومی هم داشت و کلیسای بزرگ صلیبیون در رم به نام او ساخته شد (کلیسای سن پیتر محل زندگی پاپ کاتولیک).

اما با میانجیگری برنلباس یا برنلبا که یکی از حواریون بود, او را به عنوان همراه حواریون پذیرفتند. البته شـمعون از این کار نیز سـر باز زد. پولس چند پیرو برای خود دسـت و پا

کرد که مرقس, متی یا متیو, لوقا یا لوکاس و یوحنای شـــیخ از جمله آنان اســـت. این چهار تن, همان چهار نفری هســـتند که چهار انجیلی که امروز برای صـــلیبیون معتبر هستند را نوشته اند. حتی انجیل یوحنا, نوشته یوحنای شیخ در سال ۹۰ میلادی است و این فرد غیر از یوحنای حواری عیســـی اســـت. پولس در همراهی با برنابا برای مردم شامات که مردم روم, حساب می شوند, از معجزات و کرامات حواریون که توسط عیسی به آن ها داده شده بود, بازار شامورتی بازی برای خود ساخت و خود را به عنوان رسول معرفی کرد.

در انتها اختلاف شـــدید شـــمعون الصـــفا و پوس کذاب به جایی رســـید که هر دو از هم برائت جســـتند و اســـناد و مکاتبات اختلاف این دو بخش اعظمی از تاریخ مســـیحیت را ساخت, که تحت نام کتب رسولان و جزئی از انجیل محسوب می شود. کتب رسولان شامل داستان حواریون بعد از عیسی مسیح و مجموعه همه بدعت های پولس کذاب است که بدترین انحرافاتی که به طور صریح توسط او بیان می شود, نمونه بارز آن در رساله پولس به غلاطیان است. که در آن عیسی را منحل کننده احکام موسی و تورات و پیامبران قبلی معرفی می کند و ختنه نکردن را شـــرط پیروی از آیین عیســـی معرفی می کند و خدا را سه موجود در عین وحدت معرفی کند.

تا سال ۱۰۰ میلادی یا در بهترین حالت تا سال ۸۰ میلادی هیچ انجیلی نگاشته نشد و همه آن ها با اختلاف نیم قرن از زمان نبودن عیســـی, فاقد اثر مســـتند و موافق با گفته های عیســـی هســـتند. ســـپس دوره ۲۰۰ ســـاله فرار و درگیری یهودیان و مســـیحیان, از دست دولت روم است تا اینکه در نهایت دوره تازه ای در اروپا شکل می گیرد و پادشاه روم, کنستانتین, تحت فشار مسیحی شدن مردم تحت فرمانش, خود مسیحی می شود. اما چگونه و در چه حد؟؟؟

تا این دوره جمعیتی از مسیحی و صلیبی هر دو وجود داشتند, یعنی پیروان شمعون و پیروان پولس. این دو گروه به همراه پیروان نسطور لعنت الله علیه, سه گروه اصلی از مسیحیان را می ساختند که هر کدام به سمتی رفته بودند و در بخشی زندگی می کردند. پیروان پولس در سمت شمال و غرب در اروپا بودند و بقیه درخاورمیانه و فلسطین فعلی.

در نهایت کنستانتین که در اروپا به زور مسیحی شده بود, تمام آیین بت پرستی و ستاره پرستی و خورشید پرستی اروپایی ها و رومیان و یونانیان را وارد آیین مسیحیت نمود.

این پادشاه اولاً قانون سبت را زیر پا گذاشت و به جای شنبه که حکم موسی و بنی اسرائیل و حتی عیسی بود, روز یکشنبه را روز عید و عبادت قرار داد که برای آن ها روز خورشید پرستی بود Sun Day. ولادت مسیح یا کریسمس را روز خاص ستاره پرستی در ۲۵ دسامبر قرار داد. الوهیت عیسی را تایید نمود و از این روز به بعد مسیحیت پولسی منحرف بوده و منحرف شده, صاحب حکومت شد. او در شورایی که خودش برگزار کرد چهار انجیل پیروان پولس را تایید و بقیه را رد کرد و دستور داد بقیه سوزانده شوند. صرف کلمه تایید کردن چهار انجیل نشانگر وجود انجیل های متعدد است که در آن زمان وجود داشته است. زیرا اگر فقط چهار انجیل وجود داشت, تایید کردن چهار تا معنی نداشت. پس این یقینا به این معنی نبوده است که فقط چهار انجیل وجود داشته است, چرا که انجیل های بسیاری رد شده اند تا بتوان چهار انجیل را معتبر دانست و تعداد هم کم نبوده است زیرا در این صورت به دو انجیل بسنده می کردند و معلوم می شود تعداد بیش از ده نسخه موجود بوده است.

مادر کنستانتین برای کشف اسناد و متبرکات مربوط به عیسی, به سرزمین های مقدس سفر می کند و مدعی می شوند که او میخ مصلوب کردن عیسی را یافته است و با این میخ به روم برمی گردد. در مورد سرنیزه قتل عیسی و کفن دفن او نیز همین داستان های دروغین در هزار سال بعد ساخته شده است. اما جالب اینجاست قبری از عیسی ندارند. و باید پرسید چرا میخ و سرنیزه قتل عیسی باید برای قاتل عیسی مقدس باشد تا آن را نگه دارد و این ها بتوانند آن را بیابند؟؟؟

پولس می گوید عیسی بر صلیب زنده شده است. بقیه گروه ها می گویند که مریم مجدلیه قبر عیسی را باز شده یافته و جسدی از عیسی ندیده اند و بعد از آن عیسی به حواریان چند بارتجلی کرده است. که در همه این بیان ها, پولس هیچ نقشی نداشته است. به اعتبارتمامی اناجیل, عیسی بعد از مصلوب شدن به شمعون الصفا تجلی می کند و او را مسئول هدایت پیروان عیسی قرار می دهد.

اما از دوره کنستانتین به بعد, شوراها نقش مهمی در تاریخ مسیحیت بازی می کنند. به طور رسمی همه چیز صلیبی است نه مسیحی. و صلیب برای آن ها مقدس می شود و وسیله ای که روزی برای شکنجه و تحقیر توسط روم استفاده می شد, ناگهان می شود نماد مقدس دین جدید رومیان.

خیانت های کنستانتین در مسیحی شدن دروغین او بی شمار است, اما تایید پولس در این دعواها و شوراها و رد هر چیزی که غیر از روش پولس بود, بزرگترین انحراف سازی او در مسیحیت در اروپاست, که از این دوره فقط باید نام صلیبی به آن ها داد نه مسیحی.

هر چند برخی از شوراها در طی قرون بعدی به طور تقریبی, الوهیت عیسی و یا اعتقاد

به خدای پدر و پسـر را منکر شـدند. اما دورانی کوتاه داشـتند چرا که شـوراهای بعدی دوباره آن را تایید کردند و نتیجه آخرین شـــورا به طور فاجعه آوری شـــوم بود. در این شورا مقام پاپ که مقامی انتخابی بود از بین رای گیری اسقفان و کاردینال ها, به شیوه سـنای روم بت پرسـت, این بار مقام معصـومیت از گناه پس از پیروزی در انتخابات می یافت. در صورتی که سنای روم, مقام معصومیت نداشت!!! واضحاً در همینجا ایراد بزرگی را می بینند که روشی که بر اساس آن حاکم روم تعیین می شد(کنسول روم) و حکم به مرگ و مصـــلوب کردن عیســـی داده بود, حال همان روش به عنوان روشـــی برای تعیین جانشـین عیسـی مورد اسـتفاده قرار می گرفت که پس از این انتخاب معصـومیت نیز به او القا می شد!!!

مردمان و قبایل وحشـی اروپا و حتی فرهیختگان آن ها همه پذیرای اعتقاد به خداوندی به شـکل انسـان که فرزند و همسـر دارد را داشـتند. افول قدرت مکتب روم, در طی قرون اول صلیبی شدن, یعنی قرن چهارم و پنجم میلادی و سپس حمله وایکینگ ها در قرن هشـتم و نهم, نیز در این امر بی تاثیر نبود, که نیاز به مقام دینی خاصـی برای مقاومت علیه بحران حمله آن ها بوده است.

صلیب پرستی و مجسمه پرستی و خدای پدر و پسر, و وحدت دروغین در عین کثرت و پیروی از رسـولان دروغینی چون پولس, در جهالت اروپا کم بود, که به آن حماقت پاپ پرستی را نیز اضافه کردند.

پاپ نیز که ختنه کردن را حرام می داند به حکم پولس، اما اخته کردن خودش و دیگران را حلال اعلام می کند!!!! به جنگ بیضـــه های خود می رود تا این قداســـت و معصـــومیت دروغین پاپی را اثبات کند!!! ببینید که چه دین احمقانه ای ســـاخته اند و

چقدر مسـخره هسـتند!! این اسـت اوج اعتقادات مسـیحیان صـلیبی اروپا!!! از ختنگی تا اختگی!!!!

پولس و پاپ دو انحراف بزرگ در مســـیحیت هســـتند, که هیچ آموزه ای از گفته های ابراهیم نبی و موســی و عیســی را زنده نگذاشــتند. هر دو مبانی غلو و الوهیت در مورد عیسی را به دروغ ساختند و پرورش دادند. بیان این انحراف اعتقادی و دستکاری هایی که در طی دوران مسیحیت صلیبی رخ داده است و وصی عیسی و کل حواریون را کنار گذاشـــتند و حتی نصـــارا که ۳۶۰ نفر یاری کننده عیســـی در راه خدا بودند, را کنار گذاشتند در کل به چند محورو دوره مربوط می شود.

محور اول : پولس ملعون

محور دوم : کنستانین و شوراها

محور سوم : پاپ

محور چهارم : توماس آکوئیناس و فلسفه و متالهین

محور پنجم : رنسانس

محور ششم : استعمار و سازمان های جاسوسی

این ها محور انحرافات صلیبیون اروپا هستند. هر چند مسیحیت در شرق از آموزه های گمراه کننده نسطور ملعون به طور جداگانه ای منحرف شد و مسیری دیگر را پیمود. در زیر به اختصار و در ادامه فصل های دیگر مشروح هر یک را بیان می کنیم.

محور اول: پولس مستقیماً با عیسی و وصی او مخالفت می کرد و حواریون را کنار زد و

احکام دین بنی اسـرائیل را به کلی باطل می شـمارد و الوهیت و وحدت وجود در عین کثرت را بنا نهاد. پیامبری دروغین که سنگ بنای دیگر انحرافات شد.

محور دوم: کنستانتین که تمامی شعائر کفر روم و اروپا را وارد مسیحیت کرد و پولس و پیروان او و کتب آن ها را تایید کرد و اقدام به حذف و سوزاندن دیگر آثار و منابع انجیل کرد. شورای تصمیم گیرنده را به جای خدا و وصی پیامبران ایجاد کرد و اعتبار بخشید.

محور سـوم: که میوه ای از شـوراهای چند قرنی اسـت و مقامی خود خوانده و با معصومیت جعلی است که کل اروپا را تحت فرمان فئودالی خود درآورد. فرمان حمله به مسلمانان و سرزمین مقدس را داد و هفت دوره جنگ صلیبی را ساخت همگی دستاورد اعتقاد به پاپ است.

محور چهارم: نتیجه ایرادات واضح و آشـکار دین صـلیبیون اسـت که توماس آکوئیناس سعی می کند برای تایید دین, لباس فلسفی بدوزد و علوم قدیم یونان را به تن صلیبیون پولسـی بکند و دوره ای دراز مدت را می سـازد که دوره تفوق گروه متالهین صـلیبی و فیلسوفان کشیش یا کشیشان فیلسوف است. دوره ای پر فراز و نشیب که فلسفه غرب را می سـازد و سـال های سـال بحث های انحرافی بین علم و قدرت و خلقت الهی را مطرح می کند. هر چند آکوئیناس می خواسـت برای دین صـلیبیون لباس عقل و فهم درست کند آن هم از طریق گمراهی عقل فلسفی, نتیجه شد آنچه که باید می شد. در نهایت بحث های فلسـفی منجر به کفر و بی دینی اروپایی های صـلیبی شـد تا اینکه بنایی برای اعتقاد آن ها باشد.

اما در این میان فلسفه وحدت وجود در عین کثرت, برای توجیه سه خدایی ساخته شد و افراد معتقد به آن, متالهین فلسـفه شـدند و این اعتقاد انحرافی به دنیای اسـلام راه

یافت, که در آن ابن عربی و دیگران عارفان گمراه و نهایتاً ملاصـــدرا آن را, لباس دین و دیانت پوشاندند و گفتند خدا در همه ذرات و موجودات و ماده های عالم وجود دارد.

جالب اینجاســت که اسـلام الوهیت عیســی و غلو درباره او را شـدیداً در آیات مختلف و جای جای قرآن رد می کند و اهل کتاب را در این باره به چالش می کشد. آنگاه الوهیت عیسـی که پایه وحدت وجود اسـت و وحدت وجود, زائیده و تخم حرام اعتقاد به الوهیت عیسی است, از طرف این عارفان و فیلسوفان تماماً گمراه, به عنوان دین و حقیقت دین معرفی می شـــود و خود را فهمیده ترین فرد, در دین می دانند. اصـــلی که بنای آن را پولس کذاب ملعون بنا گذاشــت. جالب تر اینکه هم پولس و هم اهل فلســفه در روایات حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام مورد لعن قرار گرفته اند.

محور پنجم : رنســانس که نتیجه چندین عامل بود, به عنوان حیات مجدد اروپا معرفی شد. اما این مرگ پنجم اروپا بود, چرا که دین صلیبیون گمراهی جدیدتری یافت.

به طور خلاصـــه می گوییم که ترجمه آزاد و دلبخواه و گمراهانه مارتین لوتر و دیگر مترجمین, از همین انجیل های غلط، غلطی مرکب ساخت که به همراه وقاحت, فساد و قدرت کلیسـا در بردگی گرفتن مسـیحیان کلیسـا و صـلیبیون و شـکسـت های واقعی صلیبیون از دنیای اسلام, و شکست های اساسی در توجیه اعتقاداتی که به زور تفتیش عقاید آن دین را نگه داشـته بودند, دوره ای از حرکت از سمت دین داری به بی دینی و سمت گیری برای پیشرفت مادی و چپاول دیگر کشورها را به ذهن اروپایی ها آورد.

جالب اینجاســت که اســپانیا که تحت حکومتی از اســلام گمراه شــده بود, به دســت صـلیبیون فتح شـد اما با اینکه این ها با عقاید قرآن آشـنا بودند, نگه داشـتن مسـیحیت صــلیبی در ذهن آن ها به ســختی و دشــواری گرفتن آتش در دســت بود. برای همین

وقیحانه ترین دوران تفتیش عقاید بعد از دوران عیسی مسیح که توسط یهودی ها شکل گرفته بود, این بار توسط صلیبیون روم به اسپانیایی ها تحمیل شد و اسپانیا به این روش وقیحانه دوباره صلیبی شد. اما دیری نپایید که همه چیز تغییر کرد.

این صلیبیون هرگاه پیروانشان طمعی از اسلام و متون آن می یابند و می چشند, به سختی دچار مشکل و بحران می شوند و روش آن ها همیشه تبلیغات اسلام هراسی بوده است. چه امروز که به گروه های گمراه پول و اسلحه می دهند تا اسلام را دین قتل و کشتار معرفی کنند. چه عقب تر که به امثال کسروی ها پول می دادند تا خیانتکارانه دروغ در مورد اسلام و شیعه بنویسند و چه در زمان های قدیم جنگ های صلیبی, که داستان افسانه ای و دروغین ماموند یا ماهوند را برای پیامبر اسلام سا خته اند و برای فرزندان خود تعریف می کردند.

محور ششم: از این نقطه ای که دنیای چپاولگر مسیحیت پولسی نیاز به حمله به دیگر کشورها دارد, تا منابع آن ها را چپاول کند, چون خود چیزی ندارد. کلیسا و مسیحیت آن ها به عنوان ابزاری در جهت استعمار و استثمار, با هدف تخریب دین اسلام و مذهب شیعه وارد میدان می شود. آن ها سعی در تخریب اذهان مردم نسبت به دین می کنند و خود را منجی مسلمانان دربند معرفی می کنند. حال آنکه خود مانند خری در گل, در اروپا و غرب عاجزند از اینکه پیروانشان را یا مردم تحت سیطره خود را در مورد دین صلیبی مجاب نمایند.

تحریک و قدرت دادن به گروه های انحرافی و افراطی و مسلح از زمان جنگ جهانی اول و فرستادن جاسوسی به نام لارنس در عربستان تا به امروز که به اسم داعش و القاعده و طالبان و ... فعالیت می کنند, همگی گروه های تحت حمایت و تاسیس غرب هستند و

باعث تخریب سـرزمین های اسـلامی و ترویج غرب زدگی برای مردمی هسـتند, که از دست این گروه ها به ستوه آمده اند.

از طرفی از آن ها حمایت می کنند و از طرفی دیگر مردم عادی مسـلمان را تشـویق به فرار به غرب می کنند که از دسـت این دین اسـلام دروغین تحت حمایت کلیسـا, نجات بیابند و برای مردم خودشـان نیز چهره ای از اسـلام قاتل و تروریسـت سـاخته اند تا نخواهند جواب بدی ها و نقصان خود را بدهند.

سـه نفع کلیسـا و پاپ از این حمایت ها از این گروه های افراطی و گمراه به شـرح زیر است:

۱. تصـویرسـازی از اسـلام و دین اسـلام راسـتین, با چهره دروغینی از داعش و طالبان و وهابیت برای مردم غرب.

۲. توجیه همه دری وری ها و ایرادات و نقصان های کلیسا و پاپ و مسیحیت پولسی

۳. تشویق مردم مسلمان به بی دینی و فرار از اسلام به دلیل آزار دیدن از این گروه های افراطی

همه تصویب بودجه ها برای کمک به دیگر کشورها, در برنامه بودجه انگلیس و آمریکا و فرانسـه و ....بر همین اساس سه گانه است. همه شـبکه های ماهواره ای و کتاب نویسـی ها و تبلیغات فضای مجازی بر این اساس است.

ما امکانات شـبکه های ماهواره ای و سـایت های مجازی و گویندگان خبرهای جعلی و شـبکه های خبر پراکنی دروغین نداریم، جاسـوسـانی نیز در حکومت ها نداریم تا بتوانیم علیه این هجمه ها از خود دفاع کنیم. مردم نادان و بی سـواد نیز, که نخوانده ملا شـده

اند نیز در فضای مجازی کم نداریم. پس تنها راه ما دو چیز است یکی اینکه اگر بتوانیم سـواد و اطلاعات این گروه از مردم را به نحو احسـن افزایش دهیم و برخی را که گوی دشـمنی با دین ما را از پاپ و ایادی او ربوده اند را, هم با گفت و گوی نیکو شـکسـت دهیم , چرا که در نهایت آن ها از ما هستند و هرچند ضرر آن ها برای ما از پاپ بیشتر است. چرا که پاپ و عمالش در نهایت روی هم عدد و رقم مهمی برای ما نبودند و جزئی از جائی نبودند که بتوانند هجمه ای علیه ما بسـازند. چون آن انگی که بر ما و دین ما می بندند, ننگی بزرگ است به دامان خودشان و ما بارها و بارها آن ها را شکست داده ایم. منظورم فقط جنگ های صلیبی نیست , منظورم فقط کسروی ها و اسد آبادی ها و شریعتی ها و سروش ها و ازغندی ها و دیگر روباهان و شغالان نیست بلکه در عالم کلام و استدلال و فهم و مناظره و بحث نیز بارها شکست خورده اند.

و اتفاقا چون شـکسـت خورده اند به این روش های مزورانه و خیانتکارانه و زشـت روی آورده اند. چرا که اگر در میدان عقل و اسـتدلال و اسـتناد پیروز بودند, در کنار آن همه ثروت و قدرت مادی , ما را بارها روفته بودند. اما برای مقابله با آن ها می باید , یکی زشـتی های درونی آن ها را بیان نماییم و ایرادات بزرگ خودشـان و دینشـان را به اطلاع مردم خودمان و مردم آن ها برسانیم که رسالت ما در این کتاب ها این است. و از سوی دیگر آن ها را به جوابگویی به پرسش های عقلی و نقلی و کلامی واداشت تا هم به مردم ما و هم به مردم خوشان بخواهند پاسخی بدهند تا با پاسخ دادنشان ایرادات بیشـتری از آن ها نمایان شـود, بلکه شـاید دسـت از این جنگ بردارند و به کار خودشـان مشـغول شوند و هم اینکه مردم ما تفاوت دین خودشان را با دین آن ها بدانند.

که آنچه از ظاهر وقایع در قرون اخیر بدسـت می آید این اسـت که خداوند اراده نموده است تا این دو دین در تقابل و مقابله آیند و آنچه خداوند اراده نموده است نمایان شود.

و حال این وســط امتحان های خداوند اجرا می شــود که آنکه دروغین و در پی منفعت دنیایی در دین آمده است , از دین بیرون برود و آنکه صادق است در دین خود, صداقت او امتحان شده تثبیت شود و اجر گیرد.

ما داســتان تاریخ و تغییرات مســیحیت پولســی و عیســوی و تغییرات بنیادین اعتقاد اروپایی ها را بیان می کنیم و در میان آن سوالات خود را به صورت انتقادی و استفهامی بیان می کنیم. باشد که منصف عاقل و راه رونده هدایت خود را بیابد و آنکه گمراه و راه بند و جاهل است نیز پاسخ کوبنده بگیرد و صد البته برتری دین ما و روش ما و اعتقاد ما نیز آزموده تر از قبل نمایان شود و اگر شکستی بر ماست و ایرادی بر ماست نمایان شود که به حمدالله و ان شاء الله اینگونه نبوده و نیست.

بیشتر از این در مجال فرصت توضیح نیست برای توضیحات و ادله بیشتر در مورد ایرادات مسیحیت , پاپ, کلیسا و دیگر موارد به کتاب سه خدا و چهارکتاب مراجعه فرمایید.

دختری برتر از عیسی علیه السلام

همانگونه در اسناد تاریخی و مشهور بین مسلمانان و شیعه و سنت شفاهی, دیدید که حضرت امام حسین دختری به نام فاطمه رقیه داشته است و آن دختر در ماجرای خرابه شام به شهادت رسیده است. اما آنچه که باعث می گردد این عده معاند بیایند و چنین حمله ای به اعتقادات ما کنند، از سر فهم و روشن فکری نیست، از سر عقل و عاقلی و دلسوزی برای من و شما نیست, چرا که این ها نفهم ترین و بی سوادترین افراد در بین ما بوده اند و هستند, که این گونه سخن می گویند. خود آن ها به هزاران اصل بی اساس متوسل هستند و هزاران حرف بی حجت را قبول کرده اند آن هم از کسانی که, خود کسی نبوده اند و نیستند.

از سر خیرخواهی هم چنین نمی کنند چون شما را به خود دعوت می کنند و از شما می خواهند دینتان را رها کنید. اینکه شما دینتان را رها کنید, نیز خیری به شما نمی دهد و اگر دین و دیانت خرافات است و واقعاً ادعای اینان درست باشد, ترک و یا پایبندی به این اعتقادات هیچ ضرر و منفعتی برای دنیای ما ندارد. یعنی هر دو حالت ترک و پایبندی, هر کدام, در هر دو سوی هم نفع و هم ضرر, بی اثر هستند. پس در نتیجه ترک و پایبندی هیچکدام خیری به شما نمی رساند.

اما از چه چیزی و به چه دلیلی, این ها متوسل به این سخن می شوند و پشت بند آن, تمام شبکه های معاند دین, با ژست انصاف و عقل گرایی و در حالت شنیدن منصفانه سخنان دشمنان در حالت قضاوت عادلانه، سخن اینان را پخش عمومی می کنند و به عنوان حجت خصم برای ما می آورند؟؟؟ حال این که وقتی درست می نگری این شبکه ها, وقتی می خواهند سخن دشمنشان یعنی شیعه را بشنود, فقط به سخن این افراد

گوش می دهند, که از قضا, این ها همان جاسوسان خریداری شده ای هستند که از قبل دستورالعمل گرفته اند. ولی هیچ وقت سخن دیگر عالمان ما را نشان نمی دهند و پخش نمی کنند. از سوی دیگر هماهنگی و تمرکز آن ها در طی زمان های مختلف و در مکان های مختلف و از سوی منابع مختلف, نشان از هماهنگی بزرگ تر و سازماندهی و همکاری این مجموعه ها در لایه های بالاتر می باشد و پیوند معنوی و معنادار آن ها را نشان می دهد.

داستان این است, این فرد در نقش جاسوسانه خود, بر ضد دین سخنانی را می گوید، آن شبکه تایید می کند و احمقان باور می کنند و می گویند در عصر اطلاعات زندگی می کنیم و ما هم عاقل هستیم و می فهمیم!!! اما چرا مسیحیت پاپی و صلیبی باید به دنبال ایجاد انحراف و شک و تردید در این مسأله باشد؟؟؟

ابتدا اینکه مسیحیت در چند موضع با این امور مشکل دارد. یکی اینکه اگر اسلام شیعی به آنگونه که از خبار امامان و وقایع کربلا و معجزات کرامات آن ها که رخ داده است و رخ می دهد به مردم اروپا برسد، آن ها از دین پوسیده منحرف شده صلیبی بر می گردند. و اگر جز این نبود که این ها از گروه های افراطی مسلح گمراه سنی, پشتیبانی مالی و نظامی می کنند و هزینه آن ها را می دهند و به آن ها دستور می دهند که چه کنند, تا اسلام را به شکل گروهی متجاوز گر وحشی نشان دهند, یعنی آنچه که خود مسیحیان در طی قرون ثابت کرده اند که اینگونه هستند، شما به یقین چنین می دیدید که اسلام و شیعه, بخش اعظمی از دنیای پیروان ادیان ابراهیمی را در می نوردید.

از طرف دیگر تحت اطاعت دینی دیگر بودن, غیر از آنچه که آن استعمارگران استثمارگر می خواهند, برای آن ها تضاد منافع ایجاد می کند. آن ها نمی توانند برای از بین بردن

دین اسلام حمله مستقیم خود را, به سمت پیامبر و قرآن شروع کنند. بلکه این سعی در مرحله اول به خطا می رود و با شکست روبرو می شود چنانچه در گذشته انجام داده اند و نتیجه نگرفته اند. لذا مساعی خود را ابتدا , به حذف آنچه که لزوم اعتقادی است و مبتنی برحب باطنی و قلبی است, مصروف می کنند. روش آن ها هم, ایجاد شک و تردید از جانب همین خائنین تبشیری است که در لباس طایفه ما درآمده اند و به ما دروغ می فروشد.

از طرف دیگری باز باید گفت که, این مسئله ایجاد اختلاف حتی اگر موفق هم نشود که به کل اعتقاد مردم را پاک کند, که چنین هم نشده است, ولی نتیجه خوبی برای آن ها دارد, که دین اسلام و آئین گرانقدر شیعه را غیر مستدل، غیر مستند و پر از اختلاف نشان دهند. تا شیعه جاذبه خود را اینگونه از دست بدهد به این دلیل که معتبر نیست.

حال آنکه مسیحیت صلیبی در زمینه اعتبار تاریخی و اسناد, دین بسیار ضعیف و پر مشکلی است و با اینکه در قرون اخیر بشری شکل گرفته و به دوره های ابتدایی انسان برنمی گردد, ولی از نظر اعتبار از یهودیت هم کم اعتبار تر است. وجود همین بحث های اختلافی, کاسه آشی گرم برای آن جاسوسان مزدور و رؤسای صلیبی آن ها درست می کند.

لذا بر خود واجب دانستم که دعوا را به سمت درست آن هدایت کنیم و تنها در رد آن اباطیل و اراجیفی که این جاسوسان ساخته اند, سخن نگویم مانند آنچه که دیگر معتقدین به اصول اعتقادی انجام می دهند و ناخواسته آن آتش را گرم می کنند. هر چند که آن ها وظیفه خود را انجام می دهند و باید انجام دهند و خدا خیرشان دهد. اما تیر دقیق تر و بهتر در هدف گیری, بیان سیر وجودی و نیت سوء پشت این قضایا و نشان دادن

منبع صدور چنین انحرافاتی است, که هم جمیع ابزار و لوازم آن ها را نشان می دهد و هم جاسوسان آن ها را که به اسم نو اندیش و روشن فکر ماسونی به ما قالب کرده اند را, مشخص و رسوا می کند. و هم اینکه وقتی علت بیان این تردید ها و شک ها مشخص شود, پذیرش عدم واقعیت این اراجیف راحت تر می شود و هم جلوی بقیه اقدامات آن ها را می گیرد یا آن را برایشان سخت می کند. چرا که دیگر چندین مسیر و چندین مهره آنان سوخته است. هدف ما هم حداقل همین است که مهره سوخته بسازیم به جای آنکه فقط جواب انحرافات آن ها را بدهیم و بعد از آن سعی در اثبات یا همان بیان اسناد مربوط به حضرت رقیه نماییم.

آنچه که واضح تر می خواهیم بیان کنیم نیز این است که برتری های حضرت معصومین و فرزندان آن ها را, در عمل و اعتقاد نسبت به آنچه که آن ها از عیسی ابن مریم دارند یا ساخته اند, بیان کنیم تا موجهاً علت دشمنی و ترس آن ها از دین ما را بفهمید.

حضرت رقیه دختر سه ساله ارباب بی کفن ما و آن هایی از اهل بیت که در واقعه کربلا شهید شده یا مصیبت دیده بودند, همگی گوی سبقت را از دیگر اولیاء و اوصیاء خدا ربوده اند. چرا که آنچه انجام داده اند و بر آن تقدیر, استقامت نمودند, با اینکه راه حل های دنیوی بسیاری برای رفع آن بود, چیزی است که دیگر انبیاء و اولیاء فقط به آن نزدیک شدند, ولی واقع در آن نشدند و حتی به واسطه همین نزدیکی و قرابتی و نه در اصالت, نبی و مرسل شدند.

اگر اسماعیل علیه السلام یا به زعم این یهودی ها و مسیحی ها, اسحاق علیه السلام, به قربانگاه برای خدای بزرگ رفت, هیچ گاه تا انتهای آن صبورانه امتحان نشد و آن حادثه برای او رخ نداد. و درنتیجه اجر او کمتر از آن کسی است که واقع در آن شد و بر آن صبر

و احتساب نمود. با همین استدلال, مقام او نیز کمتر از اینان است که در آن واقع شدند و تا انتها رفتند و گفتند جز زیبایی ندیده ایم, **ما رایت الاّ جمیلا**.

اگر عیسی به زعم این مسیحی ها به صلیب کشیده شد و صلیب خود را از تپه ای بالا برد (تپه گوگولیا) خاندان امام حسین, حتی دختر سه ساله او با غل و زنجیر, مسیر چندین کشور را با پای برهنه و بدن مضروب و در حالت عزاداری فردی که عزیزان بسیاری را از دست داده است, طی کرده اند. که عیسی علیه السلام هیچ کدام از این ها را تحمل نکرده است, نه چنان مسیری سخت و طولانی و نه از دست دادن عزیزان و فرزندان و پدر و برادر و .... . تازه قرآن به ما می گوید که عیسی هیچ مصیبتی را ندید و تحمل نکرد و کسی دیگر از اصحاب او به جای او فدا شد و یا اینکه همان یهودای خائن به جای او عذاب شد.

به راستی چه می شود و چگونه بر یک مسیحی می گذرد وقتی بفهمد که روزی مانند روزی که بر اباعبدالله گذشت نبوده است و روز عیسی در برابر آن روز هیچ است؟؟ مصیبتی که بر عیسی گذشت در برابر مصیبتی که اباعبدالله دیده است هیچ است و ذره ای هم نیست، چرا که عیسی مصیبت قتل فرزند و برادر و اقوام و دوستان ندیده و خانواده و خاندان او به اسارت برده نشدند.

مصیبت عیسی اگر واقعا هم برای عیسی رخ داده باشد, آنطور که صلیبی ها معتقد هستند, در برابر مصیبتی که بر خاندان اباعبدالله وارد شد, حتی قابل قیاس نیست و مصیبتی که بر این دختر سه ساله وارد شد که, هم دختر است و هم سنی ندارد, که تحمل بر او معنی پذیر شود, آنقدر بزرگ است که اگر بر مردی هم سن عیسی وارد می

شد, باز آن مرد مقام بالاتری نسبت به عیسی داشت و اینکه بر این کودک وارد شده است, رنج آن را به مراتب بالاتر می برد و دردناکتر می کند.

این واقعه حتی قلب های چون سنگ را می شکند و به یقین اگر رنج کشیدن و مصیبت در راه خدا مستوجب اجر و مقام بالا می دانیم, که هم ما و هم مسیحی ها این اصل را قبول دارند, پس بی شک و بدون تردید, مصیبت این کودک و مصیبت اباعبدالله, بسی دردناک تر است از آنچه بر سر عیسی, شاید گذشته باشد. و به یقین به قاعده پذیرفته شده و ابلاغ شده از طرف خدا, مقام اباعبدالله و حتی فرزندان او از این کودک سه ساله تا طفل شیر خوار او, برتر از عیسی نبی علیه السلام است.

و صدق این گفته را در باب الحوائج بودن و معجزه توسل حتی به اسامی این بزرگواران می شود دید, که بسیارگسترده تر و بسیار مجرب تر از عیسی ناصری و توسل های مشرکانه مسیحیان هست. هر چند مسیحیان حتی عیسی را می پرستند و البته در روایات ما آمده ست که توسل خود عیسی به خداوند و وسیله تقرب او به خداوند, نام خاندان پیامبر آخر الزمان و اهل بیت نبوت بوده است.

پس تعجبی ندارد که مقام اباعبدالله ومقام حضرت رقیه و حضرت علی اصغر و قمر منیر بنی هاشم و ام المصائب زینب کبری, از مقام عیسی بالاتر باشد و ما هم کفری نگفته ایم و بدعتی نگذارده ایم, بلکه هم سخن امام مؤید آن است، هم تجربه مؤید آن است و هم عقل همین را می گوید.

اگر هم سن و سال, برای آن ها این استدلال را سخت می کند باید بدانند که عیسی و یحیی در در بهشت در سن کودکی خود ظاهر می شوند و در سن کودکی حجت های

نبوت خود را آشکار کردند و کودک بودن اگر عیبی است بر حجت خدا، بر عیسی و یحیی نیز وارد است، پس به یقین چنین نیست و هرکس اینگونه سخن بگوید غلط می گوید.

اما مسیحیتی که منحرف شده باشد یا نباشد، چه پیرو شمعون صفای علیه السلام (پیتر مقدس) باشد چه پیرو پولس ملعون و نسطور و کنستانتین ملعون و پاپ های که بت های ساخته دست بشری هستند, در همه هزار فرقه و مسلک خود از کاتولیک، پروتستان، ارتودکس, انگلیکن، فرانسیسکن, ژئوزیست, لازاریست, متالهین، فلسفوی، کلامی و غیره، همه و همه بر اساس مصائب مسیح, که بهترین و درست ترین عبارت برای آن مصائب مصلوب است, بنا شده است. حال اگر این عقیده و این جریان در مقابل واقعه عاشورا و خرابه شام قرار بگیرد چه می شود؟ به یکباره همه اش فرو می ریزد.

چرا که, آن کسی که به خاطر حس خودش به مصائب مصلوب، پیرو صلیبیان شده است, یقینا به خاطر این مصیبت عظمی, حتما از آن دین به این دین در می آید. هرچند بزرگان و سر کردگان صلیبیون, به خاطر مصائب مصلوب که نه, بلکه به خاطر چپاول اموال عیسی مسیح و پیروان صلیبی خود، صلیبی شده اند, نه مصائب مصلوب. البته فرستاده های تبشیری کلیسا به ایران, که برای مسیحی نمودن ایرانیان آمده بودند, بسیاری به دین اسلام درآمدند و از جمله مهم ترین آن ها علیقلی جدیدالاسلام است که نه فقط به اسلام شیعه درآمد بلکه ضد مسیحیت و برحق بودن پیروان علی ابن ابیطالب دو کتاب هم نوشته است که ان شاء الله متن چاپ شده آن را در اختیار مردم قرار خواهم داد.

اعتقاد مسخره و کودکانه و عقب افتاده عصرحجری پسر خدا, که عیسی را همچون پرسیوس اسطوره داستان های خرافاتی یونانی می کند, به علاوه تاریخ و اسناد پر ابهام و یا عدم وجود اسناد (بهتر است اینگونه بگویم) در مورد مرگ عیسی, که آیا اصلا آن

کسی که مصلوب شد عیسی بود یا نه؟ و اینکه قبر او کجاست و مقبره اش چه شد, که کفن او هست ولی جسد و قبر او معلوم نیست, در مقابل اسلامی که آثار و قبور پیامبر و امامان آن از ۱۴۰۰ سال پیش تا کنون مشخص و معمور و آباد بوده است و همیشه گروهی از مؤمنان درکنار آن بوده اند. همه این ها درکنار شکست داستان مصائب عیسی مصلوب, در برابر مصائب روز عاشورا و خرابه شام, چیزی از مسیحیت صلیبی به جای نمی گذارد, چیزی برای مقام پاپ و کاردینال باقی نمی گذارد.

و برای آنکه برای تحکم و ریاست آمده بود و فکر می کرد این جا هم مثل قبیله اینکا ها و هندو ها و آفریقایی هاست, حکم شکست را دارد و خودش و ایل و طایفه اش باید بنده دین و اهل بیت پیامبر ما شوند, همانطور که عیسی ناصری علیه السلام اینگونه بود, یقینا برای آن ها این امر مشکل و سختی است. در روایات ما آمده است عیسی به این مقام نرسید که آیه ای برای جهانیان شود, مگر به خاطر خضوع در برابر مقام ولایت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب. آنکه برای تغییر دین ما آمده بود و نیتش این بود که دین ما را تغییر دهد، دین خودش دچار تنزلزل شده و در خطر انقراض قرار گرفته است.

به علاوه اینکه حداقل چهار انجیل منحرف و تحریف شده وجود دارد که کمتر از ده درصد اشتراک دارند آن هم به اعتراف خود مسیحیان و معلوم نیست که چه کسی نوشته و در چه زمانی نوشته شده و آنان که آن را نوشتند حواری عیسی نبوده اند و پیروان پولس بوده اند در مقابل قرآنی که در طی ۱۴۰۰ سال هیچ تغیری نداشته است و بین چند فرقه مسلمانان نیز یکسان و بدون شک و تردید و اصیل است.

جالب است که اولین کتاب چاپ شده ای که به ایران آوردند، انجیل فارسی شده ای است که توسط چاپ سنگی چاپ شده بود. این ها آن زمان گمان می کردند با چاپ این کتاب,

دین ما و دنیای ما تغییر می کند و انقلابی در همه جا به پا می گردد, همانطور که دیگر کشورهای جهان را درنوردیدند. ولی هنوز دو قرن است که در تلاش هستند دین خود را, از خطر دین ما در امان نگه دارند. و این کار آن ها جز اینکه افتضاحات و خرابی های احمقانه مسیحیت صیلبی را نشان داد, نتیجه ای دیگر نداشت. و این روشی است که ما باید درپیش بگیریم و کتب روایات خود را به تمام زبان های دنیا و زبان خود این صلیببیون و زبان هر کشوری که آن را فتح کرده اند, ترجمه کنیم که در این صورت بنیان اقتصادی و نظامی و تسلط همه جانبه این کشورهای استعماری صلیبی, بر دنیای کنونی در هم می شکند. که امامان ما فرموده اند, اگر مردم زیبایی و حسن (نه فقط ظاهری) کلام ما را می شنیدند, بی شک پیرو ما و سخن ما می شدند و این آن چیزی است که از آن ترس و واهمه دارند و به خاطر آن سعی می کنند چهره اسلام در دنیای کنونی, داعش و حزب الله و حماس باشد, نه روایات شیعه و نه شناخت امامان شیعه و سرگذشت آنان و فرزندانشان.

شاید عده ای بگویند که, عیسی مسیح که در اعتقاد این صلیببیون پسر خدا شده است, امروز نزدیک به دو میلیارد پیرو دارد و چگونه می گویی که این سخنان ما آن ها را به دین ما بر می گرداند. من به شما می گویم, آثار تاریخی و اسناد مکتوب و شفاهی خرابه شام و قضیه مصیبت سر امام حسین در شام و دفن دختر خرد سال امام حسین و مصائب وارده بر ابا عبدالله و خاندان ایشان در شام, بیش از عیسی ناصری مستند است و مستندات و گواه های وجود این واقعه, از زبان شیعه و سنی و مسیحی و یهودی, بسیار بیشتر از حضور عیسی ناصری است. اما چون گروه شیعه در اکثر دوران, تحت حاکمیت دشمنان خود بوده است, علی الخصوص در شام لذا, رسیدگی به این بناها به مانند رسیدگی به بناهای نجف کربلا و یا مشهد الرضا نبوده است.

هر چند مسیحیان نیز سه قرن اول مسیحیت را تحت حکومت روم و علمای یهود قرار داشتند و شکنجه و آزار می شدند, اما بعد از آن به قدرت رسیدند و در واقع حاکم روم, کنستانتن, مسیحی شد. البته بین اینکه آیا کنستانتین مسیحی شد و یا مسیحیت به شکل کنستانتینی تاسیس شد, سخن بسیار است که آن ها را در کتاب سه خدا و چهار کتاب آوردم.

در این دوره سرزمین یهودیه و اورشلیم به قصد بازیابی و بازسازی مسیحیت, مورد عنایت کنستانتین و مادر او واقع شد و به هر بدعتی بود, اسنادی برای عیسی ساختند. از جمله اینکه مدعی شدند, سر نیزه عهد که می گویند, عیسی با آن به قتل رسید را یافتند و این در صورتی است که آن سرنیزه, زمان قتل عیسی (به زعم مسیحیان) در نزد آن سرباز رومی بوده است و کسی از او نگرفته است و آن سر نیزه نیز, برای او مقدس نبوده است, چون اصلا عیسی برای او مقدس نبوده و انان که عیسی برایشان مقدس بوده هم کاری نکرده اند و بعد از گذشت ۳۰۰سال چگونه آن را یافتند و فهمیدند که آن سر نیزه همان است؟ این داستان های خیالی پر ایراد, همه امتیاز و میزان اعتبار مسیحیت هست، از جمله میخی که بر دست و پای عیسی زدند را یافتند, ولی معلوم نیست که آن را چگونه یافتند؟؟ در حالیکه آن را هم رومیان از بدن او در آوردند و در دست رومیان بوده است و آن ها هم یقینا آن را به گوشه ای انداخته اند.

مسیحیان به جز تپه گوگولیا هیچ چیزی از عیسی ندارند, یعنی اسناد آن ها فقط مربوط به روز آخر حضور عیسی است و بس!!! با همین بی اعتباری ها و این نسخ غلط و مغلوط از انجیل, که حتی یک کتاب مشخص ندارند, دو میلیارد پیرو بعد از دو هزار سال ساخته اند!!! پس اگر دین ما که این همه مستندات و مکتوبات مشخص دارد, در مقابل آن دین عرضه شود, یقینا باید تعداد بیشتری پیرو بسازد. همچنین دین ما در تجربه پذیری دینی

و شخصی, بسیار مجرب تر از دین مسیحیت است. به گونه ای که مسیحیان در سرزمین های اسلامی و در طول تاریخ هر کجا به دین ما بر خوردند, یا به دین ما در آمدند یا عده ای کثیری از آن ها خود اهل روضه و نذر برای حضرت عباس شدند (مسیحیان ارمنی محله جلفای اصفهان) یا بزرگان آنان پذیرفتند که دین ما برتر از دین آن هاست و آن ها نمی توانند دین ما را شکست دهند و از در مسامحه و تسامح در آمدند.

(شب عمر کشون سال ۱۴۰۳ نهم ربیع الاول, شب جمعه از حرم بیرون رفتم اینقدر چشم درد کشیدم که امانم بریده شد. تا اینکه با آن حال بد, به حرم برگشتم و هرچه داروی مسکن خوردم فایده نکرد، در حرم هرچند دعا کردم, برای تسکین درد فایده نداشت تا اینکه آمدم دوباره در جای خود نشستم و به نوشتن مشغول شدم تا آرام گرفت. این آرام نبودن در هرجایی به جز روبروی ضریح و در حال نوشتن کتاب بیش از ده بار برای من اتفاق افتاد. البته عهد هم کردم که فردا به سراغ بخش خدمات زائر بروم بخاطر خوابی که قبل از شهادت امام رضا دیده بودم. ساعت ۱۱:۳۰ شب ۱۴۰۳/۰۶/۲۲)

شبکه های مسیحی, از هیچ یک از مراسمی که شیعیان, برای امام های خود در عاشورا و اربعین و بیست و هشتم صفر و سی ام صفر, در شهادت امام رضا برگزار می کنند و با عده ای کمی که شیعیان در مقابل مسیحی و صلیبی و سنی دارند, و کثیرترین جمعیت ها را در مراسم خود دارند, تصویری پخش نمی کنند و خبری نشر نمی کنند, جز زاویه ای بسته در انتهای گوشه ای. اما اگر یک اتوبوس یا یک ماشین, در این مسیرها تصادف کند, تمام خبر گذاری های انگلیس و فضای مجازی می شود و در هرجای ممکن برای خبر رسانی, مدام آن را تکرار می کنند. ولی تصادف هزار مست و پاتیل در جاده شمال و صدها کشته در ساحل ها و کشتی های تفریحی, سهمی از خبر های آنان را ندارد.

شاید بگویید آن ها هم انتظار ندارند در این راه, چنین اتفاقی بیافتد ولی در آن مسیرهای خوش گذرانی منتظر آن هست و کاملاً عادی است!!

اگر یکبار فیلمی از یک شبانه روز حضور دسته ها و هیأت های مختلف ایران, در اطراف حرم رضوی و داخل آن را با پهپاد ها و دوربین های مختلف نمایش دهند, که حدود چند میلیون نفر که شاید به ده میلیون هم برسد, در طی این یک روز در اینجا حضور دارند, تمام دنیا غبطه خواهند خورد و می خواهند ببینند که این جا کجاست و این ها که هستند!! حال آنکه دو میلیارد مسیحی یک میدان سنت پیتر را بیشتر شلوغ نمی کنند و جمعیت بیشتری به آن نمی پیوندد. من نمی گویم جمعیت ما از کره ماه قابل دیدن است, ولی می گویم بزرگ ترین جمعیت های مذهبی را, بدون هیچ مشکلی داریم و برگزار می کنیم, آن هم با تعداد و عده کمی که نسبت به ادیان دیگر داریم.

اما روش شک و تردید ایجاد کردن آن ها هم جالب است، شما گمان می کنید که همان احمقی که منکر وجود حضرت رقیه می شود و به ادعای دین داری و حذف خرافات و غیر مستندات وارد این بحث می شود, دلیل های بسیار علمی و مستند و کاملی دارد؟! نه ؟ بلکه بسیار وقیحانه فقط می گوید, متن مقاتل پر از اغراق و بزرگ نمایی است و سخنان مقاتل عقلی نیست، ولی هیچ یک از ادله عقلی خود را در رد آن نمی آورد که هیچ, بلکه حتی آدرس یک متن را نمی دهد که بگوید منظورش کدام یک از موارد در این مقاتل است.

مثلاً در مقاتل آمده است که تعداد کسانی که در قتل امام حسین شرکت کرده اند و تعداد لشکریان عمر سعد ملعون, که امشب, که در حال نوشتن این متن هستم شب عمر کشون سال۱۴۰۳ است, که به جز عمر ابن خطاب ملعون, عمر ابن سعد ملعون نیز به

دست مختار ثقفی علیه الرحمه, به درک واصل شد و این روز به علت کثرت قتل عمرها, نام عمر کشون گرفت و در پشت پنجره فولاد مسجد گوهر شاد, در روبروی ضریح سلطان ارض و سماء؛ علی ابن موسی الرضا هستم, تعداد لشکریان آن ملعون یکصد هزار نفر بوده است و این منکران می گویند تعداد غیر واقعی است؟ غیر عقلی است؟ مگر تو آنجا بوده ای که می گویی غیر واقعی است و مگر تو واقعه را دیده ای؟ کجای یکصد هزار نفر غیر عقلی است؟؟؟ اصلا عقل در مورد عدد لشگر چگونه می تواند اقامه دلیل در رد و اثبات کند که تو از عقل سخن می گویی؟ والله که تو نه می دانی که عقل چیست و نه می دانی که یکصد هزار نفر کم است یا زیاد؟!! اگر می گفت صد نفر بوده اند آن وقت عقلی می شد؟!! اگر می گفت یک نفر آن وقت عقل تایید می کرد؟؟

روی سخنم با منکرینی است که از عقلی بودن سخن می گویند, امام حسین و واقعه عاشورا و متن مقاتل و مصائب خاندان ابا عبدالله و حضرت رقیه هزار بار عقلی تر از آنچه هست که مسیحیان و یهودیان در مورد عیسی و موسی و پیامبران بنی اسرائیل قبول دارند. بسیار عقلی تر از مزخرفاتی است که سنّی ها در مورد خدا و پیامبر به دروغ می گویند و ارزش و مقام آن ها را پایین می آورند. و هزاران هزار بار عقلی تر از فضایلی خنده داری است که برای عمر و ابوبکر و عثمان ملعون می گویند. یهودی ها که پیامبران را, به هزار رذیله از زنا و لواط و دروغ و غیره متهمم می کنند ولی معتقدند یعقوب با خدا کشتی می گیرد و دست بر قضا پیروز می شود و خدا را به زمین می زند و خدا از سر ناچاری عرق یا رگ پای او را می گیرد و یعقوب از آن روز می لنگد. این ها عقلی است؟؟؟ اگر عقلی است باید گفت که اعتقادات عقلی ولی بسیار خنده داری است!!

و یقیناً هیچ کدام خنده دار تر از مسیحی ها نیست، با اینکه همه آن ها خنده دار و مضحک هستند, ولی مسیحی ها مبدع و متکبر عقل دینی و فلسفه دینی یا کلام هستند

و یا دین فلسفی که همه این آش شوربا ها که ساخته اند را, من به طور کاملا علمی و عقلی در کتاب عقل, ضد عقل و غیر عقل و کتاب سه خدا و چهار کتاب آورده ام. ولی مسیحی ها می گویند خدا یک شعبه از خودش, که با خودش تفاوت نداشت و ندارد را, به شکل پسری به مریم داد, تا شبیه به انسان بدنیا بیاید ولی آمده بود, تا احکام موسی را تعطیل کند. احکامی که از قضا خود خداوند و تمام اجداد عیسی و موسی, بیش از دو هزار سال یا حتی بیشتر سعی در انجام و حفظ آن و احیاء آن داشتند.

ولی همین خدای چند شعبه نتوانست مانع ختنه کردن خودش شود, که رسمی که قرار بود براندازد ولی در مورد خودش اجرا شد و بعد این خدا می گذارد تا خودش بدست مخلوقاتش کشته شود, تا به همین بهانه خداوند مرده شده و کشته شده یا به تعبیر درست تر, خودکشی کرده, بقیه مخلوقاتش را ببخشد و تمامی احکام قبلی و سخت گیری هایی که به خاطر انجام ندادن آن, کسی را نمی بخشید و عذاب می کرد نیز کلاً بخشیده شود و حذف شود.

گویی نه فقط تلاش های تمام پیامبران بنی اسرائیل بیهوده بوده و الکی بوده, بلکه این سناریوی بی دلیل و بی علت با مرگ بی معنی خود خداوند, به پایان می رسد ولی به نظر مسیحی ها و صلیبی ها این برای خدا حکم موفقیت را هم دارد. که احکامش شکست خورده و مطرود شد و هم خودش کشته و مصلوب شد. شاید گمان کنید کار این فیلم خنده دار تمام شده است!!! ولی نه!! این خدا, دوباره بعد از سه روز زنده شده و این بار به آسمان رفته است و گفته بعداً می آید, تا مسیحی ها را نجات دهد, اما از چه چیزی نجات دهد مشخص نیست و برای چه مشخص نیست؟!! چون یک مسیحی با یک کافر, فقط در قبول داشتن و نداشتن عیسی تفاوت دارند و گناه کردن و نکردن در اینجا معنایی ندارد.

در اینجا این سوال بزرگ مطرح می شود که, اگر مرگ عیسی مایه بخشش گناهان یک مسیحی است, به خاطر این که او فدا شده است, پس این زنده شدن مجدد او, آیا آن بخشش را به خطر نمی اندازد؟ یعنی عیسی که دوباره زنده شد و فدا شدنش فقط سه روز بوده است, پس تکلیف بخشش گناهان چه می شود؟ آیا نمی شد که این داستان کلاً بدون مردن او طی شود؟؟؟ همانگونه که قرآن می گوید عیسی مصلوب نشد و خدا او را به آسمان برد, تا اینکه بخواهیم این همه مزخرف و دروغ و غلط و غلوط را باور کنیم؟؟؟ می بینید که ما چه دشمنانی و چه رقیبانی داریم؟

این هایی که برای شکست ما و تردید وارد کردن در دین ما آمده اند, شش بار از خودشان شکست خورده اند و سه بار هم از دیوار, باور نمی کنید!!! این ها صلیبی را مقدس می دانند که عیسی بر آن مصلوب شد و نماد تحقیری بود که رومیان علیه دشمنان خود استفاده می کردند, ولی برای این ها مقدس شده است و جدای از اینکه چرا اشیائی که باعث قتل عیسی شده اند, باید مقدس باشد گویی که مسیحی ها از قتل عیسی خوشحال هستند, چون قرار است نجاتشان دهد و گناهانشان را آزاد کند. در مورد پیتر مقدس که وصی عیسی است, رومیان او را بر صلیب وارونه مصلوب نمودند و با اینکه پیتر, هم برای ما مقدس هست و هم برای مسیحی ها, ولی سوال اینجاست که چرا صلیب معکوس مقدس نیست؟؟؟ و بلکه حتی غیر مقدس هم هست و نشانه ضد مسیح و دجّال است و این باور نکردنی است!!!

وقتی خبردار می شوید که در دین های دیگر چه خبر است از حماقت ها و دروغ ها و خرافات و تناقضات و اعتقادات مضحک و خنده دار, حتی نامعتبر ترین های دین شیعه را می بوسید و بر چشم های خود می گذارید. و می فهمید که این ایراداتی که به ما گرفته اند, همان است که دیگ به دیگچه بگوید رویت سیاه!!! و آنچه از عقل و فلسفه و

مسیحیت برای ما آورده اند, مثل آن است که ترقه ای پیش توپچی در کنند. چیزی نیاورده اند که ما صد برابر بهتر آن را نداشته باشیم و ایرادی نتوانسته اند بیابند یا بسازند, که خود به صد برابر بدتر از آن مبتلا نبوده باشد و انگی که به ما زدند همان ننگی است, که قرن ها بر دامن خود دارند و بر پیشانی ها آن ها حک شده است.

حال همین ها صدها شبکه و کانال می سازند و می گوید واقعه کربلا و مثلاً مصیبت تشنگی دروغ است و کربلا بین دو رودخانه پر آب بوده است و یا می گویند اگر چاه می کندند به آب می رسیدند. از اتفاق به یکی از کسانی که چنین فکری داشت, گفتم باید با بیل به کنار زاینده رود برویم و تو شروع به کندن کنی, اگر به آب رسیدی من از دین خودم بر می گردم, ولی اگر به آب نرسیدی باید دهانت را گِل بگیری.

این تجربه شده است که در کنار رودخانه ها با فاصله کمی خانه سازی و گود برداری می کنند و ذرّه ای هم آب به داخل خانه و گود برداری ها نمی آید و حتی در نزدیکی رودخانه ها در عمیق ترین سطوح هم, به سختی به آب می رسند, ولی دری وری گفتن و زر مفت کنتوری ندارد.

در مورد حضرت رقیه هم, هیچ چیزی برای گفتن ندارند جز اینکه می گویند شناسنامه ای به نام رقیه بنت الحسین در اداره ثبت احوال انگلستان ثبت نشده است. گویی دختر داشتن امام حسین امری غیر عادی بوده است و یا وفات جانگداز این دختر, در مصیبت دیدن سر بریده پدر امری غیر ممکن است و یا اینکه یک نفر در عرب چند اسم و کینه داشته باشد, عجیب است که نام او فاطمه رقیه است. اما می دانید عجیب چیست که نام این شاهزاده سه ساله, گوش عالم را کر کرده است و جمع کثیری از او حاجت روا شدند

و عمری را به بندگی و محبت او گذرانده اند, حال این ابلهان برای چنین افرادی, از اسناد تاریخی و امکان عدم واقعی بودن سخن می گویند! آیا خنده دار نیست؟؟؟

صدا و سیما به امثال رحیم پور ازغدی گنده گ..... امکان می دهد اراجیف و اباطیل خود را به هر شکل بیان کند, آن هم در مورد حضرت محسن ابن علی, در مورد حضرت رقیه بنت الحسین و حتی در مورد ناقوس حرم امام رضا, اما وقتی منافعی در سوریه می یابند, به اسم دفاع از حرم حضرت رقیه سرباز می فرستند و شهید می سازند، بالاخره معلوم نیست که آیا قبول دارند یا ندارند؟

و چرا تکلیف امثال مطهری و رحیم پور ازغدی را مشخص نمی کنند و نمی گذارند مخالفین آن ها در تلویزیون, علیه آنان سخن بگویند. همانگونه که این ها علیه فرزندان امامان ما سخن می گویند, ما می خواهیم در مورد این افراد و اصلاً نوع اعتقاد آن ها سخن بگوئیم و ببینیم که آیا اصلاً فصل مشترکی با شیعه دارند یا نه؟؟ آیا اصلا شیعه و شیعه زاده هستند یا نه؟؟

ما از این ها چیزی جز انکار ندیده ایم، آن ها هیچ استدلالی نیاورده اند, در هیچ بحث دو طرفه ای قرار نگرفته اند و در صورتی که متکلم وحده بوده اند, اراجیفی را سر هم کرده اند و گفته اند و در رفته اند و عده ای کم سواد بی اطلاع را فریفته اند. چیزی جز تفرقه افکنی از آن ها ندیده ایم، چیزی جر اینکه سخنی بگویند که معروف شوند ولو رها کردن باد معده باشد ندیده ایم. شناخته شده هستند, مشهور هستند اما به اینکه تنبان خود را برای دشمنان پایین کشیده اند و مجیز و پاچه خواری آنان را کرده اند و از این دست هستند رحیم پور ازغذی، رائفی پور، فاطمه وسمقی، رسول جعفریان و .... و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. که با آل علی هر که در افتاد ور افتاد.

سخن آخر

به بیان همه اسناد تاریخی از شیعه و غیر شیعه, دخترانی از امام حسین در واقعه عاشورا و پس از آن در اسارت در شام حضور داشته اند و به تایید همگان و مشهور بین تمام شیعه و سنی و مسیحی در طی قرون مختلف در شام، دختر سه ساله ای از امام حسین در خرابه شام شهید می شود و در شام به خاک سپرده می شود. بدون اختلاف همگی مکان شرقی باب فرادیس را, محل خرابه شام و مسجد بالاتر از آن را, که قبرستان معروفی در قرن اول هجری بوده است را محل دفن آن دختر بزرگ وار می دانند.

از طرفی قبر این دختر سه ساله که مسجدی در آن بنا شده است, به نام مسجد حضرت رقیه است و در تاریخ شیعه نیز نام مبارک رقیه از همان دورانی که شیعه توانست در زمان امام باقر و امام صادق دست به نگارش بزند آورده شده است و اسناد بلامنازعی وجود داشته و دارد. در دسته ای از اسنادی هم که کلمه رقیه آورده نشده است, علت بسیار ساده است چرا که رقیه کنیه است و مانند معصومه و یا ام البنین که نام همگی آنان فاطمه بوده است، نام ایشان نیز فاطمه رقیه بوده است یا با نام فاطمه صغیره غیر از فاطمه صغری نام برده شده است.

از طرفی سه نام دختر یا چهار نام دختر که در اسناد به صورت اختلافی ذکر می کنند, اختلاف در نقل و عدم واقعیت و عدم امکان صحت تاریخ نیست, بلکه تفاوت در این است که امام حسن چهار دختر داشته است و برخی این را به صورت کلی در مورد فرزندان آن جناب نقل نموده اند, ولی در کربلا سه دختر از ایشان حضور داشته است و آنانی که واقعه کربلا و اسارت را ذکر کرده اند در مورد حاضرین سخن گفته اند.

اما روایات متعدد در مورد حضور یکی از دختران امام حسین در مدینه و عدم حضور او در واقعه کربلاست که روضه دردناک و سوزناک آن دختر نیز به صورت جداگانه در روضه های شیعه و فرهنگ عزاداری آن وجود دارد. تفاوت نقل ها در مورد تعداد دختران امام حسین در مقاتل مربوط به این می شود که در بعضی اسناد تعداد حاضران و در برخی دیگر تعداد کل دختران امام حسین آمده است. از طرفی نام رقیه معنی بالابرده شده که اشاره به مظلومیت و واقعه تلخ مرگ ایشان, در اثر اندوه مرگ پدر در دوران اسارت بوده است و مانند دیگر دختران امام حسین و یا خاندان ایشان, از چنگ اسارت یزید نجات نیافت جز به بسته شدن نفس هایش و آنکه بالا برده شده و بالاتر از عیسی است همانا حضرت رقیه بنت الحسین است. و لعنت الله علی عمر ابن خطاب و ابوبکر و عثمان و معاویه و یزید لعنا وبیلاً و عذبهم عذاباً الیماً.

اما اگر شهادت آن دختر سه ساله رخ نمی داد چه می شد؟ یزید ملعون بعد از شکست مفتضحانه خود, تصمیم گرفت خرابه را بر سر اهل آن خراب کند و همه را در آنجا دفن کند، ناله های بی امان دختر سه ساله امام حسین, آن ملعون را بر آن داشت, تا برای آزار رساندن به آن حضرت, سر پدر را نزد او بفرستد. اما با جان دادن حضرت رقیه و جمع شدن مردم در آن خرابه و دیدن آخرین حد رذالت ها و جنایت های یزید ملعون, یزید نتواست خواسته خود را عملی کند و مجبور شد خاندان اهل بیت را رها کند تا به مدینه باز گردند. حضرت رقیه سلام الله علیها فدا شد تا اهل بیت و سلسله امامت پا برجا بماند. و اگر اهل دقت و معنا باشیم آن که در آزمون الهی به آسمان بالابرده شد رقیه بنت الحسین است و عیسی مسیح در واقعیت در حد مقام او نبوده است همانگونه که اسماعیل ذبیح الله نام گرفت اما آنکه ذبیح الله شد حضرت اباعبد الله الحسین بود ......

هر چند کار ما قابل تقدیم نیست, اما به سخن برادران یوسف آنچه کم و کوچک نزد ما هست را به همان شیوه به آن عزیزان ملک الهی تقدیم می کنیم, به حضرت اباعبدالله الحسین و سلطان علی ابن موسی الرضا که ان شاالله همانگونه که ما را در این دنیا به مقام تصدیق خود رسانیدند, در آخرت نیز آن ها ما را تصدیق نماید. یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعهٔ مزجعه فاوفی لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین.

حرم مطهری رضوی، جمعه نهم ربیع الاول سال ۱۴۴۶

۲۲ شهریور سال ۱۴۰۳ جمعه ساعت ۳:۱۵

گر دخترکی پیش پدر ناز نماید

گره از کار همه خلق جهان باز نماید